

شجاع الدین شفا

توضیح المسائل

پاسخهایی به پرسشهای هزار ساله

پژوهشی مستند در مبانی تاریخی و فکری و مذهبی
مکتب هزار و صد ساله دکانداران دین

از کلینی تا خمینی

بر مبنای ده هزار حدیث و حکم فقهی

نقل از معتبرترین کتابهای حدیث و فقه این مکتب
از اصول کافی تا توضیح المسائل

شجاع الدین شفا

توضیح المسائل

پانصحبائی بہ پسرشہامی ہزارسالہ

پروپٹی مشندہ مباحی تانجی و کرمی مذہبی
مکتب ہزار و صد سالہ و کاہد اران دین
از کلینی تا خینی

بومبنای دہ ہزار حدیث و حکم فقہی

تعالیٰ معتبرترین کتابہای حدیث فقہ این مکتب

از اصول کافی تا توضیح المسائل

فهرست

دییچه‌ای بر چاپ جدید

سرآغاز ۱

بخش اول

- بخش اول: نگاهی به تاریخ تشیع در ایران ۵۳
- تشیع دینداران: از آغاز قرن اول تا پایان قرن سوم ۵۷
- تشیع حدیث‌سازان: از قرن چهارم تا قرن هفتم (عصر محدثان) ۶۶
- تاریخچه‌ای از حدیث و حدیث‌سازان ۷۶
- تشیع دکانداران دین: دکانداران دین در عصر صفوی ۱۰۱
- از دوران صفویه تا به امروز ۱۱۵

بخش دوم

بخش دوم: مبانی مذهبی مکتب دکانداران دین ۱۲۹

قسمت اول:

- تحلیلی از احادیث (نظری به مهمترین مدارك فقه و حدیث مکتب از قرن چهارم تا قرن چهاردهم) ۱۳۳
- اصول کافی و روضة من الکافی ۱۳۸
- جامع عباسی ۱۴۱
- بحار الانوار (و حلیة المتقین) ۱۴۲
- مفاتیح الجنان (و باقیات و صالحات) ۱۴۶
- توضیح المسائل و تحریر الوسیله ۱۴۷

قسمت دوم:

طبقه‌بندی احادیث و نمونه‌هایی از هر کدام از آنها ۱۴۷

قسمت سوم: فرهنگ آخوند بر مبنای احادیث

- ۲۲۱ خدا: هارون الرشید آسمان
- ۲۳۸ محمد و ائمه: حکام هارون الرشید
- ۲۴۳ تقلید و اجتهاد: مکتب دامپروری
- ۲۴۶ تقیه: دروغ واجب، و بی غیرتی مستحب
- ۲۵۲ شك: مشکل‌گشای شرع
- ۲۵۶ وجوه بریّه: سفید مهر مفت خواری
- ۲۵۸ شیعه و سنی: "استحمار" بزرگ
- ۲۶۵ سادات: عزیزان بی جهت
- ۲۷۳ امامزاده: دکانی پربرکت
- ۲۷۴ گریه و عزا: شاه فصل فرهنگ تشیع (فرهنگ بهشت زهرا)
- ۲۸۰ دعا و نفرین: حلال مشکلات
- ۲۸۶ علم: کالای صادراتی قم
- ۲۹۰ هنر: کارگاه شیطان
- ۲۹۴ مقام والای زن!
- ۳۰۱ صیغه: فحشای اسلامی
- ۳۰۳ جماع: ستون مکتب دین
- ۳۰۵ مستضعف: ناقص العقل الهی
- ۳۰۶ شبکه وحشت
- ۳۱۵ درباره آخرالزمان
- ۳۱۹ احکام تغییر ناپذیر الهی
- ۳۲۱ انسان ساخت فیضیه
- ۳۲۸ دکانداران دین در دیدگاه فرهنگ ایرانی

بخش سوم

بخش سوم: گنجینه احادیث (نقل از معتبرترین کتابها و رسالات هزارساله مکتب
دکانداران دین از اصول کافی تا توضیح المسائل) ۳۳۷

- قسمت اول: مسائل فکری و فلسفی ۳۳۹
- احادیث مربوط به خداوند ۳۴۱
- احادیث مربوط به پیغمبر ۳۵۵
- خصائص حضرت رسالت پناه در امر نکاح ۳۵۷
- درباره لیلۃ المعراج ۳۵۸
- احادیث مربوط به ائمه ۳۷۶
- در تولد ائمه ۳۷۶
- در معجزات ائمه ۳۸۲
- در علم ائمه ۳۸۶
- ناسخ و منسوخ ۳۹۳
- در فضائل نفرین ۳۹۷
- در ثروت و فقر ائمه ۳۹۶
- در سهم امام ۴۰۱
- ائمه و اجنه ۴۰۳
- ائمه و زنان ۴۰۷
- ائمه و مستضعفین ۴۱۵
- درباره عرب و عجم ۴۱۵
- درباره مجوسان ۴۱۶
- احادیث مربوط به شیعیان ۴۱۸
- در فضائل تقیه ۴۲۲
- در فضائل شک ۴۲۴
- در فضائل گریه و شیون ۴۲۶
- در کرامات ادعیه ۴۳۰

۴۴۳	فهرستی از ادعیه کبیره و صغیره
۴۴۴	در خواص زیارات
۴۴۶	در احوال ملك الموت
۴۴۹	احادیث مربوط به آخر الزمان
۴۴۹	یأجوج و ماجوج
۴۵۰	دجال بدسگال
۴۵۴	در مقدمات خروج
۴۵۶	در کیفیت ظهور خلاصه کائنات
۴۶۰	در وقایع بعد از ظهور
۴۶۵	قسمت دوم: احکام و قوانین
۴۶۷	در گناهان کبیره
۴۶۷	در احکام جهاد
۴۷۰	در احکام قصاص و دیات
۴۸۲	در احکام نجاسات
۴۸۳	در احکام غسل
۴۸۵	در احکام نماز
۴۸۷	در نمازهای واجبه و مستحبه
۴۹۲	در احکام روزه
۴۹۵	در احکام حج
۴۹۶	در احکام خمس و زکوة
۴۹۸	در احکام معاملات
۵۰۰	در احکام نکاح
۵۰۸	در احکام دخول بر زن
۵۱۱	در سایر احکام جماع
۵۱۸	در احکام طفل
۵۱۹	در احکام دخول بر حیوانات
۵۲۰	در احکام شکار و ذبح

۵۲۴	در احکام خوردن و نوشیدن.....
۵۲۸	در احکام در الخلاء.....
۵۳۳	در احکام خانه.....
۵۳۵	در احکام لباس پوشیدن.....
۵۳۷	در احکام کفش پوشیدن.....
۵۳۷	در احکام انگشتر بر انگشت زدن.....
۵۳۸	در احکام ریش.....
۵۴۰	در آداب ناخن گرفتن.....
۵۴۱	در آداب واجبی کشیدن و حجامت کردن.....
۵۴۳	در احکام نشستن.....
۵۴۴	در احکام مصافحه.....
۵۴۴	در احکام عطسه کردن و آروق زدن.....
۵۴۶	درباره غنا و طنبور.....
۵۴۸	درباره صورتگری.....
۵۴۸	درباره شعر.....
۵۴۹	درباره شطرنج و گروبندی.....
۵۵۱	در احکام سفر.....
۵۵۴	درباره حیوانات.....
۵۶۰	درباره اطعمه و اشربه.....
۵۶۵	در فضائل روزها و ماه ها.....
۵۷۰	منتخباتی از "کیمیای سعادت".....

فهرست مراجع

۵۸۵	متون.....
۵۹۰	کتابهای مذهبی.....
۵۹۴	کتابهای تاریخی.....
۵۹۷	مطبوعات.....

دیباچه‌ای بر چاپ جدید

کتاب حاضر برای نخستین بار در سال ۱۳۶۲ (۱۹۸۳) در پاریس به چاپ رسید و بصورت اولین کتاب نوع خود در زبان فارسی با استقبال بسیار مواجه شد. بطوریکه با وجود حجم تقریباً هزار صفحه‌ای و بهای نسبتاً سنگین آن در مدت کوتاهی هر سه هزار نسخه تیراژ اول کتاب بفروش رسید و به تجدید چاپ آن اقدام شد. بعداً چاپ جداگانه‌ی نیز از این کتاب بصورت جیبی در فرانکفورت منتشر شد. بدین منظور که کتاب بتواند با قطع کوچکتر و با بهای کمتری در دسترس علاقمندان آن گذاشته شود. با وجود این تجدید چاپها، این کتاب در سالهای اخیر بکلی نایاب شده بود. منتها علیرغم اینکه بطور منظم برای خرید آن به موسسات فروش کتاب‌های فارسی مراجعه می‌شد، لزوم سرمایه‌گذاری نسبتاً سنگین و عدم اطمینان به وجود شمار کافی از خریداران تازه سازمان‌های ناشر را از تجدید چاپ تازه کتاب باز می‌داشت.

انتشار کتاب اخیر من با نام "تولد دیگر"، مراجعات بسیاری را برای خرید "توضیح المسائل" به همراه آورد که این بار سازمان انتشارات فرزاد ناشر کتاب "تولد دیگر" را داوطلب انشار چاپ تازه‌ای از آن کرد و من طبعاً از این بابت خوشوقتم. زیرا مایل نبودم که بطور پیگیر به علاقمندانی که مستقیماً یا از طریق مکاتبه خواستار تهیه این کتاب می‌شدند، پاسخ منفی داده شود.

بی مورد نیست در این فرصت ماجرای جالب و مسلماً ناشناخته چگونگی تالیف و انتشار این کتاب و پیامدهای آن را برای خوانندگان جدید "توضیح المسائل" بطور خلاصه حکایت کنم. زیرا اکثریت نزدیک به اتفاق این خوانندگان احتمالاً از افراد نسل تازه‌ای از ایرانیان برونمرزی و درونمرزی هستند که شرایط سنی آنان اجازه خواندن چاپ‌های گذشته کتاب را به بسیاری از ایشان نمی‌داده است.

تالیف چنین کتابی از جانب من در سال ۱۳۶۲، نه تنها برای خوانندگانی که در طول سالهای پیش از انقلاب با نوشته‌ها یا ترجمه‌های مختلف من در ایران آشنائی داشتند، بلکه برای خود من نیز امری پیش‌بینی نشده بود. زیرا تا

آن تاریخ من نه سابقه پژوهش‌های مذهبی داشتیم و نه برای آینده نیز به برنامه‌ای در این راستا می‌اندیشیدیم. زمینه فعالیت فرهنگی من کلا یا رشته ادبیات و یا مسائل تاریخی بود و در سالهای اخیر بخصوص عمده این فعالیت بر مسائل ایران‌شناسی یعنی پژوهش‌های مربوط به تاریخ و فرهنگ ایران، بویژه در جنبه جهانی آن تمرکز یافته بود. برنامه‌ای نیز که برای سالهای بازنشستگی خود پیش‌بینی کرده بودم، تکمیل و نشر فرهنگنامه "جهان ایران‌شناسی" بود که می‌بایست تاریخ روابط فرهنگی ایران را با یکایک کشورهای جهان از آغاز تا به امروز، و نقش فرهنگ ایرانی را در تمدن و فرهنگ هر یک از این کشورها بطور گسترده‌ای در برگیرد. و با همین هدف بود که بیش از ۶۰,۰۰۰ مدرک و سند در طول بیش از بیست سال بطور بی‌وقفه در داخل و خارج کشور توسط من گردآوری و طبقه‌بندی شده بود. نخستین جلد این فرهنگنامه مربوط به پنج کشور از شصت کشوری که می‌بایست بر حسب تقدم الفبائی اسامی خود در آن جای گیرند، یعنی کشورهای آلمان، اتریش، اتحاد جماهیر شوروی، آرژانتین و آلبانی، در سال ۱۳۵۵ در ۱۵۰۰ صفحه در تهران منتشر شد و همانوقت از جانب نزدیک به یکصد آکادمی و دانشگاه و انستیتوی خاورشناسی در چهل کشور مختلف جهان مورد تقدیر قرار گرفت، که مجموعه‌ای از اظهار نظرهای آن به سه زبان فارسی و انگلیسی و فرانسه در تهران به چاپ رسید. فاجعه ۱۳۵۷ کار تدوین و چاپ جلد‌های بعدی این فرهنگنامه را که امید داشتیم در طول تقریباً بیست سال - در صورتی که گذشت ایام چنین مهلتی را به من بدهد - به انجام برسد، مثل بسیار و بسیار از دیگر برنامه‌های آینده‌نگرانه‌ای که در کشور ما در دست اجرا بود متوقف گذاشت و با این وصف من همچنان بر ای آرزو هستم که بتوانم چنین مجموعه‌ای را به عنوان سند افتخاری از فرهنگی گرانمایه به نسل‌های آینده میهنم اهدا کنم.

انقلاب ویرانگر "اسلامی" که به گفته فرانسوا میتران رئیس جمهوری فقید فرانسه (در کتاب "اینجا و اکنون" او) برخلاف دیگر انقلاب‌های تاریخ جهان نه جهشی به سوی آینده بلکه تلاش برای بازگشت به گذشته بود، خیلی زود نشان داد که خمیرمایه این انقلاب دشمنی اصولی با همه ارزش‌های تاریخی و سنتی این فرهنگ ملی و نفی کلی ماهیت و هویت ایرانی کشوری است که

کارگردانان انقلاب، به اقتدای شمشیرکشان هزار و چهارصد سال پیش "سعد و قاص" آن را کشوری مقلوب و تصرف شده تلقی می‌کردند. بطوری که نخست وزیر آن با تفاخر اعلام می‌کرد که تاریخ ما قبل اسلامی ایران افسانه‌ای است که استعمار برای دشمنی با اسلام ساخته است و صحبت از خرابه‌های تخت جمشید بهانه‌ای بوده است که برای این افسانه سند اصلتی پرداخته شده باشد، همچنانکه بزرگداشت هزاره فردوسی در آغاز عصر پهلوی تلاشی برای کمرنگ کردن حماسه کربلا بوده است. و درست در همان زمان خود ولی‌فقیه و رهبر عظیم‌الشان انقلاب نیز تصریح می‌کرد که اصولاً برای کشوری بنام ایران در خارج از محدوده اسلام موجودیتی قائل نیست.

در چنین شرائط نو، احساس من این بود که وظیفه اولویت‌دار هر فرهنگی ایرانی، رویارویی سرنوشت‌ساز با خطری است که موجودیت این فرهنگ را همراه با هویت ملی ما از بنیاد مورد تهدید قرار داده است. و در اجرای همین وظیفه اولویت‌دار بود که تصمیم گرفتم تلاش‌های فرهنگی خود را صرفاً، تا آنجا که ضرورت ایجاب کند و تا آنجا که در قدرت و امکان خود من باشد، بر مقابله با این یورش مرگبار تازه، به آنچه موجودیت ملی ما را در طول سه هزار سال تضمین کرده است، متمرکز کنم. و مهمترین لازمه چنین تلاشی از نظر من دفاع از ارزش‌های کاذبی بود که کارگردانان روحانیت شیعه در طول بیش از هزار سال به نام مذهب ولی واقعا با هدف تامین منافع خصوصی و صنفی خودشان بر ملت ما تحمیل کرده بودند، و با بهره‌گیری از همانها نیز در آخرین سالهای قرن بیستم برای نخستین بار در تاریخ ایران روضه‌خوانان بر مسند حکومت نشسته بودند. کار اصلی من به عنوان یک پژوهشگر در چنین شرائطی عرضه کردن کتابی بود که بتواند در همه این زمینه‌ها نقش روشنگری داشته باشد، نظیر آنچه روشنگران جهان غرب در قرن معروف فروغ در مقابله با کلیسای کاتولیک و دیوانهای تفتیش عقاید آن کرده بودند. و تالیف چنین کتابی در درجه اول نیاز به بررسی‌های گسترده‌ای در مبانی فکری و عقیدتی مکتب آخوند داشت که سه سال تمام از عمر من منحصرآبدان گذشت. چنین بود که برای نخستین بار، جایی که تا آن زمان شاهکارهای بزرگ ادبیات جهان و آثار والای پژوهشگران تاریخ و فرهنگ ایران در روی میز کار من داشتند، به

آثاری از قبیل اصول کافی کلینی و جامع عباسی شیخ بهاء الدین عاملی و بحار الانوار و حلیة المتقین و زاد المعاد ملا باقر مجلسی و مفاتیح الجنان آخوند عباس قمی و معراج و معاد و توحید دستغیب شیرازی و توضیح المسائل و تحریر الوسیله روح الله خمینی و دهها اثر دیگر از همین قماش تعلق گرفت که مکتب آخوند از هزار سال پیش تا کنون، آنها را با قید سوگند و در عین حال با پشتوانه تکفیر و چماق، منعکس کننده قوانین ابدی ثابت و تغییر ناپذیر الهی معرفی کرده بود که توسط پیامبر و ائمه اطهار به بندگان مقرب خدا ابلاغ شده است. ولی در عمل مجموعه‌ای از سخیف‌ترین و گاه ابلهانه‌ترین جعلیات دکانداران دین بیش نبود که نه تنها هیچ پیامبر و امامی آنها را نقل نکرده بود، بلکه حتی ملا نصرالدین نیز نتوانسته بود چنین اراجیفی را بر زبان آورده باشد. و آنچه من به صورت مشت نمونه خروار در صدها صفحه کتاب حاضر از این مجموعه آورده‌ام، حتی یک‌هزارم آنچه را که فوج عظیم "راویان احادیث" در طول قرون تحویل مومنین زبان بسته داده‌اند، شامل نمی‌شود.

انتشار کتاب قطور توضیح المسائل با چنین شواهد و مدارکی، برای من در شرایط زمانی آن روز در حکم نوعی خودکشی بود. زیرا درست در همان زمان موج آدمکشی‌های سیاسی در داخل و خارج ایران بالا گرفته بود و دستگاه تروریسم اسلامی هر روز قربانیان تازه‌ای می‌گرفت. نه تنها برای خانواده خود من، بلکه برای تقریباً همه دوستان دور و نزدیک من نیز تردیدی نبود که ذکر نام واقعی من در بالای کتاب عملاً در حکم صدور فتوای مهدورالدمی من است. ولی پاسخ من به همه این نزدیکان و دوستان این بود که مبارزه‌ای اصولی را در تاریکی نمی‌توان کرد و نویسنده‌ای که به اصالت گفته‌های خود ایمان دارد و از آرمان مورد قبول خویش دفاع می‌کند، می‌باید یا آشکارا عواقب ناشی از آن را بپذیرد و یا اساساً پا بدین میدان نگذارد.

با اینهمه، بر خلاف این پیش‌بینی‌ها و علیرغم همه جنجالی که انتشار این کتاب برانگیخت، آدمکشان اسلامی بدیدار من نیامدند. و این معنائی است که هنوز هم برای خود من و برای بسیار کسان دیگر، حل نشده باقی مانده است. تا آنجا که می‌دانم نسخه‌های متعددی از این کتاب در همان نخستین روزهای انتشار آن بوسلیه نمایندگی‌های سیاسی ایران در کشورهای اروپائی برای

مراجع مختلف دولتی در تهران ارسال شده بود و نسخه‌ای از آن نیز اختصاصاً توسط مهدی بازرگان (که در آن هنگام دیگر نخست‌وزیر نبود) بوسیله پسندیده برادر ارشد خمینی برای او فرستاده شده بود، و به حکایت یکی از نزدیکان درجه اول خمینی وی شخصاً آنرا کلا یا جزئاً به دقت خوانده بود. بسیاری دیگر از مقامات بلند پایه دستگاه حاکمه نیز نسخه‌های دیگری از این کتاب را خوانده بودند که واکنش شدید آخوند معروف هادی غفاری در جلسه محرمانه کمیسیون امور خارجه مجلس شورای اسلامی نموداری از آن بود. وی در این جلسه، طبق صورت مجلسی ماشین شده از مذاکرات آن که نمی‌دانم چگونه به دست دوست روزنامه‌نگار من بهروز صوراسرافیل رسیده بود و او در پاریس يك فتوکپی از آن را به من داد، جار و جنجال بر پا کرده بود که حالا دیگر طاغوتی‌ها برای ما توضیح المسائل هم می‌نویسند ما باید تکلیفمان را با اینها طوری روشن کنیم که بعدها کسی بفکر این فضولی‌ها نیفتد. هشدارهای متعددی که از جانب دوستان داخل کشور در این زمینه به من داده شد، در عین حال که از جدی بودن خطر حکایت داشت، نمایانگر پخش محرمانه کتاب در درون کشور و استقبال علاقمندان از آن بود.

با همه اینها خود خمینی، شاید برای اینکه توجه بیشتری را بدین کتاب برنیانگیزد باشد یا شاید هم بخاطر اینکه در متن کتاب انتقاد مستقیمی از پیامبر و ائمه بعمل نیامده و تنها از فریبکاری‌های دکانداران دین سخن رفته بود، از مهدورالدم شمردن نویسنده آن خودداری کرده و در عوض توصیه کرده بود که هیئتی از محققان مامور پاسخگویی به مندرجات کتاب شوند. تا آنجا که می‌دانم چنین هیئتی هم تعیین شد، که سرپرستی آن را بصورت تعجب‌آوری ابراهیم یزدی بعهده داشت که نه تنها اطلاعات مذهبی زیادی نداشت، بلکه در عین بی‌اطلاعی از زبان عربی حتی زبان فارسی را هم بخوبی حرف نمی‌زد. ولی این هیئت کار خود را بطور جدی شروع نکرد، احتمالاً بدلیل اینکه اصالت هیچ يك از احادیث و روایات نقل شده در کتاب قابل انکار نبود.

بموازات این فعل و انفعال‌های درونمرزی، تلاش‌هایی برونمرزی نیز در جهت تخطئه کتاب من صورت گرفت که نمونه‌ای از آن مبارزه قلمی و عملی سید مهدی روحانی، رهبر خودخوانده شعیان اروپا در پاریس بود. وی نه تنها

مقاله مبسوطی علیه این کتاب در هفته‌نامه سرشناس ایران و جهان در پاریس نوشت که از جانب من پاسخی بهمان اندازه مبسوط در همان نشریه بدان داده شد. بلکه طبق آنچه بعداً یکی از نزدیکان آیت‌الله سید ابوالقاسم خوئی مرجع تقلید شیعیان در نجف بطور محرمانه به من اطلاع داد (ومن نمی‌توانم شخصا در مورد صحت یا سقم آن اظهار نظر قطعی بکنم) همین رهبر شیعیان اروپا از آقای خوئی خواستار صدور فتوای مهدور الدم بودن نویسنده این کتاب شده بود که روحانی فقید از قبول آن خودداری کرده بود.

کتاب توضیح المسائل (که در داخل ایران برای احترام از عوضی گرفته شدن آن با رساله اجتهادی آیت‌الله خمینی از همان آغاز با عنوان از کلینی تا خمینی شناخته شده است) در طول سالهای پس از انتشار، راه خود را در هزاران خانواده ایرانی خارج از کشور و در عین حال در خانواده های متعددی در درون کشور باز کرد. بطوریکه اکنون نسخه‌های فراوانی از آن در بسیار خانه‌های ایرانی می‌توان یافت، و بدین ترتیب این کتاب آغازگر يك حرکت فکری در مسیر آن روشنگری شد که جامعه آخوندزده ما از مدت‌ها پیش بدان نیاز حیاتی داشت تا چنین آسان دچار فاجعه‌هائی نظیر فاجعه ۱۳۵۷ نشده باشد. این جنبش روشنگری خوشبختانه در بیست ساله برونمرزی بصورت پویائی ادامه یافته و پدیدآورنده آثار متعدد دیگری شده است که کتاب تازه خودم بنام "تولد دیگر" احتمالاً از تازه‌ترین آنها است و همه این آثار بی‌گمان در ایران بعد از آخوند فردا، نقش سازنده و آموزنده‌ای بعهده خواهند داشت

پاریس مهرماه ۱۳۷۸

شجاع الدین شفا

سر آغاز

این کتاب بخاطر آن نوشته شده است که گویای پیامی است. و شرایط کنونی ایجاب می‌کنند که این پیام بگوش شمار هر چه بیشتری از فرزندان ایران که ممکن باشد، برسد.

خود پیام شاید نه واقعا تازه باشد و نه واقعا ناگفته. زیرا از هزار سال پیش به صورتهای مختلف و با تعبیرات مختلف از زبان همه بزرگان اندیشه و ادب ایران شنیده شده و بگوش همه صاحب نظران رسیده است. با این همه از دیدگاهی دیگر، همچنان پیامی ناگفته و ناشنیده است. زیرا این بار نحوه ابلاغ آن، نحوه ظریفانه و عارفانه بزرگان فرهنگ پارسی نیست. نحوه خشن، صریح و بی‌پرده‌ای است که با شرایط عصر ما، بخصوص شرایط کنونی ایران ما، بیشتر تطبیق می‌کند. زیرا در این ایران اصولا جای زیادی برای خود فرهنگ پارسی نمانده است تا برای ظرافتها و زیباییهای آن مانده باشد!

کتاب حاضر، کتابی چند صد صفحه‌ای است که تمام آن به بیان مستند و واقعیاتی ناخوشایند اما متکی به مدارك گویا و قاطع اختصاص یافته است. اگر کتاب از این قطورتر نیست، برای اینست که منطقا نمی‌بایست قطورتر از این باشد، نه به دلیل آنکه نمی‌توانسته است باشد. منابع موجود آنقدر زیاد است که این کتاب می‌توانست به آسانی ده‌هزار صفحه داشته باشد. و می‌توانست دائرةالمعارفی در صد هزار صفحه بشود. زیرا هر کتاب حدیث، هر کتاب فقه و اصول، هر رساله از رسالات مراجع عالی اجتهاد و هر اثر شرح و تفسیری که

غالب علمای عظام در مورد آنها در طول هزار سال گذشته نوشته‌اند، منبع مستندی برای این کتاب است و این منابع از صدها هزار صفحه تجاوز می‌کنند. تالیف این کتاب برای من، انجام يك وظیفه ملی و در عین حال وظیفه فرهنگی بوده است. و اگر نگارش این مجموعه را وظیفه خود دانسته‌ام، برای این است که عمیقاً احساس می‌کنم که هم هویت ملی ایرانی، هم فرهنگ پارسی و هم فرهنگ اسلامی ایران در حال حاضر مورد دستبرد قرار گرفته‌اند. در زمینه مبارزه سیاسی با نظام واپسگرایی که اکنون بر کشور ما حکومت می‌کند، نیروهای مختلفی در جبهه‌های مختلف با ایدئولوژیها و هدفها و برنامه‌های مختلف سرگرم تلاشند. ولی این مبارزه در جبهه فرهنگی، با وجود همه کوششهای ارزنده‌ای که تاکنون در این زمینه صورت گرفته است، نیازمند تلاش باز هم بیشتری است. زیرا اصولاً بقای هویت ملی ما در طول هزاران سال گذشته در درجه اول مرهون بقای همین فرهنگ ملی بوده است. و یورش‌های نیز که اکنون به اصالت تاریخی و ملی ما وارد می‌آید، بیش از هر چیز یورش‌های فرهنگی است.

سه سال پیش، کتاب دیگری از من به نام "ایران در چهارراه سرنوشت" منتشر شد که ممکن است بعضی از شما آنرا خوانده باشید. در آن کتاب بسیاری از مسائلی که در کتاب حاضر مطرح شده مورد بررسی اجمالی و کلی قرار گرفته بود، ولی احساس خود من همواره این بود که چنین بررسی کلی کافی نیست. و شرایط موجود ایجاب می‌کند که این کار بصورت بسیار بنیادی‌تر و گسترده‌تر انجام گیرد، زیرا زهر "مغزشوئی" چنین وسیعی به پادزهری مشابه نیاز دارد.

کتاب حاضر با این انگیزه نوشته شده است، که در صورت امکان روشنگر بسیاری از واقعیت‌های ناشناخته یا کم‌شناخته شده هزار ساله گذشته ایران باشد. نه تنها برای آنکه امروز در دسترس ایرانیان خارج از کشور قرار گیرد، بلکه بخصوص برای آنکه فردا، در روزهای پس از سقوط نظام کنونی در دسترس هر جوان از بند رسته ایرانی باشد، تا بتواند در میان انواع مدارکی که با عطش شناسائی بسراغ آنها خواهد رفت، امکان مطالعه آنرا نیز داشته باشد، و منابع وی به آثار يك یا دو ایدئولوژی خاص شناخته شده منحصر نماند.

البته انتظار آنرا ندارم، و نمی‌خواهم داشته باشم که او همه آنچه را که در این کتاب آمده است بپذیرد، ولی می‌توانم لااقل نظریات مشخصی را بدو عرضه کرده باشم، و مهمتر از آن مدارک و اسناد روشنی را در اختیارش گذاشته باشم که برای او در مورد اصالت آنها دیگر جای تردیدی نباشد.

آشنائی نزدیک با این واقعیات، برای جوان ایرانی که امروز در معرض يك مغزشوئی حساب شده و همه جانبه قرار گرفته است، ضرورت کامل دارد. زیرا وی چه بخواند و چه نخواهد، مسئول سرنوشت ایران فردا است. اعتقاد راسخ من این است که خمیرمایه آن ایدئولوژی، که باید پایه‌گذار فکری ایران فردا باشد، امروز در کوره تفت و گداخته اجتماع ایرانی در حال شکل گرفتن است. زیرا این ملتی است که از آغاز ورود خود به صحنه تاریخ، همواره اندیشه‌ساز و نوآور بوده است. روزی یکی از معنوی‌ترین و زیباترین آئین‌های باستانی جهان را بوجود آورده و روز دیگر مکتبهای فکری تازه و جهانگیری چون مهری و مانوی و مزدکی ساخته و روزی نیز مکتب تشیع را بصورت مکتب ایرانی آئین اسلام قوام بخشیده است. و وقتی که همین تشیع بدست مدعیان رهبری آن به راه انحراف رفته، مکتب بدیع و والای عرفان را پرداخته و باوج زیبایی رسانیده است. همچنانکه در قرون جدید، نخستین آزمایش مکتب دموکراسی غرب در "جهان سوم" از راه انقلاب مشروطیت توسط همین جامعه ایرانی صورت گرفته، و در دوران معاصر همین کشور، پیشگام "مدرنیزه" شدن سایر کشورهای جهان سوم بوده، بعد هم در بازگشت به نقطه مقابل آن، پیشگام همه نهضت‌های ارتجاعی جهان شده است.

همه اینها، نمایانگر این واقعیت است که در نهاد این ملت خلایقیت غالباً "ناخودآگاهی" برای جستن و یافتن و پی ریختن شالوده‌های فکری تازه و مورد نیاز نهفته است، حتی اگر جامعه ایرانی مثل امروز جامعه‌ای سرگشته و عمیقاً بیمار باشد. بر اساس آزمایشهای متعدد گذشته، میتوان احساس کرد که امروز نیز، در کوره گداخته رنجها و دردها و قربانیها و محرومیت‌های جامعه ایرانی، بنیاد فکری و فرهنگی تازه‌ای در حال شکل گرفتن است که به هیچیک از راههای شناخته شده امروزی بطور کامل قابل انطباق نیست. و شاید این فقط راه آینده ایران نباشد، راهی برای همه جهان سوم باشد که بسیاری از مسائل آن

مشابه مسائل جامعه ایرانی است، ولی نه به اندازه این جامعه در کوره حوادث گذاخته شده و نه به اندازه آن درونگرایی پیدا کرده است که بتواند راهگشای دیگران قرار گیرد.

برای نسل جوانی که در طریق این راهگشایی برای خودش و احتمالاً برای دیگران قدم برمی‌دارد، اطلاع هر چه بیشتر بر واقعیات گذشته و دریافت پاسخ بر بسیاری از پرسشها ضروری است. و این کاری است که کوشیده‌ام تا در این کتاب در مورد پاسخ به یکی از پرسشهای اساسی انجام دهم. بهمین جهت است که برای این کتاب عنوان شناخته شده توضیح المسائل را برگزیده‌ام. زیرا تمام کتاب به توضیح مسائلی در رشته همین پرسش اساسی اختصاص یافته که بسیار از آنها در هزار ساله گذشته بی جواب مانده است. البته نه از این بابت که پاسخی برای آنها نبوده و یا پاسخگوی برای آنها نبوده است. بلکه تنها بدین جهت که همواره چماق تکفیر، برای خاموش کردن هر صدائی در برابر بانگ "وا اسلاما" بلند بوده است

تصور مکنید در انتخاب این عنوان حقی از آیت‌الله العظمی موسوی خمینی مولف توضیح المسائل معروف سلب شده باشد. زیرا این عنوان، عنوانی رایج است که پیش از ایشان نیز بر رسالات متعدد دیگری از عصر صفویه تا امروز نهاده شده است و بنابر این حق مولف ندارد.

این نکته را نیز باید متذکر شوم که هر چند این کتاب را برای عموم هم میهنانم نوشته‌ام، ولی خواندن آن را به پیروان مکتب "تعصب" توصیه نمی‌کنم. زیرا آنها درست به همان مکتبی تعلق دارند، که این کتاب بمنظور افشاگری رازهای نهفته آن نوشته شده است. اینها فقط مغز شوائی‌شدگان امروزی مکتب روحانیت مبارز نیستند، و فقط وارثان نسلهای مغز شوائی گذشته این مکتب نیز نیستند، نمایندگان طبقه خاصی از جامعه بشری هستند که در همه ادوار تاریخ جهان در همه سرزمینها و همه جوامع بخصوص در همه دستگاه‌های مذهبی جهان وجود داشته‌اند و سراسر تاریخ را نیز از خاطرات فجایع خودآکنده‌اند، چه در مصر و کلد و آشور و یونان و رم، چه در ایران زرتشتی و آخوندان مزدکی‌کش آن، چه در کشتارهای مذهبی سلطان محمود غزنوی و تیمور و مبارزالدین، چه در سربریدنهای بیدریغ و دسته جمعی سلاطین عثمانی و صفوی

چه در قرون شوم تفتیش عقاید جهان مسیحیت و کشتار وحشیانه و قتل عام خونین سن پارتلمی، چه در ترورهای عقیدتی و بدنی ترکمادا و لویولا و کالون و ساونارولا، چه در پروگرام‌های ضد یهود روسیه و ارمنی‌کشی‌های عثمانیان، چه در کشتارهای انقلاب فرانسه، و چه در بابی‌کشی‌ها و بهائی‌کشی‌های ایران، چه در کشتارهای "صنعتی" شده "اس‌اس"‌های هیتلری و کوره‌های آدمسوزی آنان، چه در قتل‌عام اردوگاه‌های صبرا و شاتیلا، چه در کشتارها و شکنجه‌های چهار ساله "حکومت الله در روی زمین"...

تاریخ دنیا، قبل از هر چیز، تاریخ بیرحمی‌ها و ستمگریها است. ولی در میان همه این فجایع، بیرحمانه‌ترین و ستمگرانه‌ترین آنها، فجایعی است که زیر لوای تعصبات مذهبی صورت گرفته است. زیرا در آنجا که دیگران این فجایع را تنها با اتکاء به قانون زور در قالب اصیل آن یا در قالب قوانین "متمدن شده" استعمار یا استثمار انجام داده‌اند، تعصب مذهبی، آنها را بنام "خدا" انجام داده، و در راه خدا بندگان او را کشته، یا شقه کرده، یا زنده در آتش سوزانده، یا در سیاهچالها شکنجه داده، یا از بالای صخره‌ها پائین انداخته، یا بسادگی قتل‌عام کرده، و بعدها هم نماینده عالیقدر خدا برای ادای گزارش بحضور رئیس خود به معبد یا کنیسه یا کلیسا یا مسجد رفته است.

متعصب "حزب الله" نیز مثل هر متعصب دیگری، از هر مذهب دیگری یا از هر عقیده سیاسی قشری و شبه مذهبی دیگری، فردی جدا از پیشینیان خود و تابع قانون حزب‌اللهی‌های گذشته نیست. برای او فقط يك خدا وجود دارد و يك روح خدا. همانطور که برای اس‌اس هیتلری فقط يك نژاد برتر وجود داشت و يك پیشوای برتر. و از دیدگاه او این رهبران مافوق بشری، حقیقت مطلق را در انحصار خود دارند و "امت" و وظیفه‌ای ندارد جز آنکه به فرمان آنها بکشند و بسوزاند و چماق بکشد و گاهی هم چهره مبارکشان را در ماه ببیند و متأسفانه بعضی اوقات هم خودش شهید بشود.

بدین جهت است که خواندن این کتاب را به این دسته از ایرانیان توصیه نمی‌کنم. زیرا که بهر حال اگر هم آنرا بخوانند، شرعا اختیار تشخیص ندارند تا در باره آن فکری و قضاوتی بکنند. اینها بهر حال سهمی در بنیانگذاری ایران

فردا نخواهند داشت، زیرا این وظیفه را به نحو اکمل در ویرانگری ایران امروز انجام داده‌اند.

* * *

برای تالیف این کتاب احتیاج به گردآوری طبقه‌بندی و تنظیم مطالب بسیار بود، زیرا اصل بر این بود که کوچکترین مطلب و اشاره غیرمستندی در آن وجود نداشته باشد. و اینکار نیاز به بررسی صدها کتاب و رساله و تحقیق و مراجعه به نشریات فراوان ایرانی و خارجی داشت که کار سه ساله اخیر من بود. زیرا یادداشتهای گذشته من بیشتر در زمینه فرهنگ باستانی ایران بود و این یادداشتهای نیازهای کتاب حاضر را برآورده نمی‌کرد. بدین جهت منابع تازه‌ای مورد مطالعه و بررسی من قرار گرفت که در درجه اول آثار معتبر فقه و حدیث بود که در طول هزار سال گذشته از "اصول کافی" کلینی در آغاز قرن چهارم هجری گرفته تا "تحریرالوسیله" خمینی در پایان قرن چهاردهم توسط "اعظم" رجال دین تالیف شده و مبنای کار مومنین قرار گرفته است.

بررسی این کتابها و رسالات، که من نیز مانند بسیاری از شما آشنائی قبلی کاملی با آنها نداشتیم، برایم روشن کرد که آن قداستی که در درازای قرون بدست خود این اعظم راستین یا دروغین مکتب دین، با استفاده از عربی بودن متن غالب این آثار و عدم دسترسی عمومی بدانها و نقل انحصاری مطالبشان توسط افراد همین مکتب برای آنها بوجود آمده است، فریب بزرگی بیش نیست. و تقریباً تمام این کتب احادیث و احکام، با همه تقدسی که برای آنها قائل شده‌اند، مجموعه‌ای است از مطالب غالباً جعلی، ضد و نقیض، بی پایه، سخیف، نامعقول، احمقانه و گاه حتی نیز خلاف متون صریح قرآنی که متأسفانه همه آنها با کمال بی‌پروائی و گاه واقعا و قیحانه، به خدا و به پیغمبر و امامان نسبت داده شده است. تا آنجا که خود من به سابقه ممتد سر و کار داشتن با ادبیات و مسائل تاریخی فرهنگی، با نوشته‌های مذهبی و غیرمذهبی جهان آشنائی دارم، می‌توام با اطمینان بگویم که در تمام نوشته‌های مذهبی جهان، نمونه‌ای سخیف‌تر و احمقانه‌تر از آنچه در طول بیش از ده قرن از جانب این مدعیان دین به جامعه تشیع عرضه شده است، وجود ندارد. و نمونه‌ای نیز وجود ندارد که کلیدداران آئین دیگری تا بدین اندازه به مراجع مقدس يك دین دروغ و افترا بسته باشند. اگر

مورد مشخصی را خواسته باشید، می‌توانم بگویم که فی‌المثل در تمام کتب مذهبی جهان کتابی که از حیث ابتدال قابل مقایسه با "بحار الانوار" باشد وجود ندارد.

با خواندن نمونه‌هایی از متون روشن همین آثار عظیمه و جلیله، شما نیز به آسانی در خواهید یافت که بزرگوارانی که فرهنگ مکتب آخوند را بر اساس این قبیل احادیث و احکام بنیاد نهاده‌اند، هر قدر هم که آیه‌العظمی و غیر عظمی، ثقة‌الاسلام، شیخ‌الاسلام، حجة‌الاسلام، عمودالاسلام، مجدالاسلام، سیدالعلماء، بحرالعلوم، اقیانوس‌العلوم، اعظم‌المحدثین، خلاصة‌المتقدمین، زبدة‌المتأخرین، افقه‌الفقهاء، اعلم‌العلماء و... و... باشند، بجای راویان امانتدار احکام خدا و پیغمبر و امامان، غالباً جا‌اعلانی بیش نبوده‌اند و در خواهید یافت که دینداری این بزرگواران نیز فقط "دکانداری دین" بوده است.

این ادعائی است که طبعاً احتیاج به ارائه دلایل و مدارك قاطع دارد و یکی از هدفهای کتاب حاضر، ارائه همین دلایل و همین مدارك است.

* * *

با توجه به اینکه مکتب آخوند همواره خودش را مترادف با "اسلام" شمرده و هر جسارتی را به مشروعیت خود، جسارت به مقدسات دین محسوب می‌داشته است، می‌توانم احتمال دهم که اگر بنا باشد وابستگان راستین یا مصلحتی این مکتب، در مورد این کتاب واکنشی نشان دهند، این واکنش نه تنها دوستانه نخواهد بود، بیطرفانه هم نخواهد بود و اگر جای ایرادی به اصالت متون منقول در آن نباشد، این ایراد را در خود مولف خواهند یافت و کشف خواهند کرد که این کار از روحیه طاغوتی، کفر والحاد، مزدوری استعمار، یا خدمتگزاری صهیونیسم سرچشمه می‌گیرد.

بجای هر توضیحی، توجه همه مومنین "مکتبی" متعصب و معتقد را به این سخن معروف منتسب به پیامبر اسلام جلب می‌کنم که: "اقبل الحق ممن اتاك به من صغیرا و کبیر وان کان بغیضا بعیدا وارد والباطل علی من جائك به من صغیرا و کبیر وان کان حبیباً قریباً" (سخن درست را از هر که شنیدی بپذیر،

اگر چه دشمن و بیگانه باشد، و سخن نادرست را از هر که شنیدی نپذیر، اگر چه دوست و نزدیک باشد)

و اگر هم این سخن برایشان کفایت نکند، این گفته آیه العظمی نایب امام زمان و فقیه ولی عصر نیز در نقل قول از همین رسول اکرم بر آن اضافه می‌کنم که: "انظر الی ماقال ولاتنظر الی من قال" (ببین چه می‌گوید نبین که می‌گوید)^۱ و فکر می‌کنم که این دیگر بر ایشان حجت خواهد بود، زیرا که این فقط گفته خدا یا پیغمبر نیست، گفته "امام" نیز هست.

* * *

چهار سال پیش، زلزله‌ای ویرانگر بنیاد سیاسی و اجتماعی جامعه ایرانی را بلرزه افکند. نظامی که این جامعه، در کشاکش قرون، با بهره‌گیری از تجارب نیک و بد تاریخ خود برای خویش بوجود آورده بود، بکلی در هم ریخت و نظام ناشناخته‌ای که بعداً "اولین حکومت الله در روی زمین" لقب گرفت بجای آن آمد. جهش بلند پروازانه جامعه ایرانی در نیمه راه از نفس افتاد و حرکت شتاب‌آمیز این جامعه بسوی آینده، جای خود را به حرکتی بهمان شتاب آمیز در بازگشت به گذشته داد. آزمایشی که شرایط مساعد ملی و بین‌المللی فقط یک بار می‌توانست امکان آنرا به این کشور بدهد، و داده بود، بصورتی دردناک شکست خورد و در همان موقع، با آینده‌نگری خاص، پیشگویی شد که "ایران دیگر این درس را آموخته که برای همیشه رویای تمدن بزرگ را فراموش کند و به داشتن مقامی همپایه کشور همجوارش افغانستان اکتفا نماید."^۲

عوامل پدیدآورنده این فاجعه، مختلف و متنوع بود. بعضی تاکید کرده‌اند و می‌کنند که این عوامل صرفاً جنبه داخلی داشت، بعضی دیگر آنها را صرفاً خارجی دانسته و می‌دانند. واقعیت این است که این عوامل، ترکیبی از این هر دو بود. زیرا برای موفقیت کامل این آزمایش ویرانگری، هر دوی آنها لازم و ملزوم یکدیگر بودند.

۱- آیت الله خمینی خطاب رئیس‌سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، جماران، ۲۲ آذرماه ۱۳۵۹

۲- بخش فارسی رادیو بی‌بی‌سی، برنامه جام جهان نما، ۸ دسامبر ۱۹۷۸

نظر من در اینجا تحلیل سیاسی وقایعی که گذشته نیست. این کار تاکنون توسط پژوهندگان متعدد ایرانی و خارجی انجام گرفته است و باز هم انجام خواهد گرفت. و اگر هم من خود بخوام در چنین تحلیلی از دیدگاه خویش شرکت کنم، جای آن کتاب دیگری است. بدین جهت در اینجا، فقط آن نکاتی را یاد آوری می‌کنم که اشاره بدانها برای نتیجه‌گیری بعدی لازم است.

عوامل بنیادی این دگرگونی، مسلماً در داخل خود اجتماع ایران بود، و این واقعیت را رئیس وقت کشور نیز انکار نکرد. قسمتی از این عوامل به دستگاه حکومت مربوط بود، و قسمتی دیگر نتیجه اجتناب‌ناپذیر تحولات سریع و غیرمنتظره اقتصادی و اجتماعی جامعه بود که ترکیب آنها، خواه ناخواه وضعی انفجاری پدید آورده بود.

با اینهمه این وضع به تنهایی کافی برای بروز انفجار نبود. زیرا نظیر آن و بمراتب جدی‌تر از آن در بسیار از دیگر جوامع جهان امروز نیز وجود داشته، بی آنکه منجر به انفجاری شده باشد. برای وقوع انفجار کبریتی هم لازم بود و این کبیرت در خارج از مرزهای ایران کشیده شد.

در قمار سرنوشت با آینده کشوری پیشرو و بلند پرواز بنام ایران، نیروهای مختلفی از جبهه زر و از جبهه زور شرکت جستند و سرمایه‌گذاری کردند. "خواهران نفتی" معروف، به عنوان گردانندگان یکی از بزرگترین کارتل‌های جهان، سرمایه‌گذار اصلی قمار بودند. دولت سابقاً فخریه بریتانیای کبیر، و "عموسام" فخریه کنونی، به نوبه خود در سرمایه‌گذاری شرکت جستند و اندکی بعد "تراست" ضد سرمایه‌داری "رفقا" نیز بدانها پیوست. و موفقیت این قمار چند ملیتی وقتی بیمه شد که سازمانی بنام "موساد" هم سهم موثر خود را در آن به عهده گرفت. شاید بعدها برای خیلی از کنجکاوان روشن شود که تضمین‌کننده اصلی انفجار، نقش تخریبی همین سازمان در داخله ایران، بصورت گرداننده واقعی دستگاه امنیتی وقت بود، (که ظاهراً هنوز هم هست) ولی به هر حال این واقعیت دیگر از هم اکنون نیز روشن است که در چهار سال گذشته برنده این قمار بزرگ در تمام زمینه‌های سیاسی و نظامی و اقتصادی همان دولتی است که "موساد" به آن تعلق دارد.

بدین ترتیب عوامل بروز انفجاز، هم در داخل و هم در خارج ایران وجود داشتند، و وقتی که این دو بهم آمیختند، مقدمات وقوع فاجعه از هر جهت آماده شد. ولی قدر مسلم این است که تمام این عوامل، در جبهه داخلی ایران برای تضمین موفقیت خود به سراغ مرجع واحدی رفتند که آخوند نام داشت و از نیروی تخریبی واحدی کمک گرفتند که در کارگاه آخوند ساخته و پرداخته شده بود.

این نیروی تخریبی، سپاه صد هزار نفری تعلیم دیده و آماده بخدمت خود راکه در سرتاسر مملکت، در هر شهر، و هر محله، و هر بازار، و هر روستا، و هر قریه، بصورت سلسله مراتبی، از مجتهدین عظام و علمای اعلام و فقهای کرام و حجة الاسلامهای فیضیه‌نشین گرفته، تا ملاهای محل، روضه‌خوان‌ها، متولیان، مدرسان، قاریان، دعانویسان، رمالان، مرده‌شوها، که فعالانه مشغول انجام وظایف شرعی بودند، بسیج کرد و بدنبال آنها، نیروی چند میلیون نفری مومنینی را که دست پروردگان هزار ساله همین مکتب بودند، بمیدان آورد.

در همان گیرودار، گروههای متعدد دیگری نیز وارد میدان "انقلاب" شدند که همه آنها در هدف فرریختن نظم موجود همدستان بودند، ولی در خارج از این هدف مشترك هر کدام راه خویش را دنبال می‌کردند و حساب یکایک از آنها نیز این بود که پس از حصول پیروزی آخوند را که طبعاً صلاحیت حکومت ندارد، کنار بگذارند و خودشان کارگردان امور شوند. البته در صورت درست درآمدن هر يك از این حسابها، امروز ایران وضعی غیر از این داشت که دارد. یعنی نظم تازه‌ای در آن برقرار می‌شد، که - خوب یا بد- بهر حال تعلق به دنیای حاضر داشت. یا رژیم گذشته بصورت مشروطه سلطنتی ادامه می‌یافت، یا حکومتی جمهوری با معیارهای رایج بین‌المللی بجای آن می‌آمد، یا يك دیکتاتوری نظامی دست راستی برقرار میشد، و یا يك رژیم دست چپی افراطی، و در هر کدام از این موارد جامعه ایرانی بهر تقدیر در یکی از رده بندی‌های شناخته شده جهان امروز قرار می‌گرفت.

ولی بجای همه اینها، در ایران معجزه اصحاب کهف به وقوع پیوست، منتها در جهت عکس آنچه بر گروه خفتگان غار گذشته بود. جامعه‌ای آینده‌نگر در آخرین سالیان قرن بیستم، به خواب خفتگان غار رفت و وقتی که بیدار شد،

خودش را در نیمه راه عصر جاهلیت یافت. در عصر شتر و نیزه و رجم و تعزیر و مقنعه و تحت الحنك، در عصر بازگشت شیطانهای بزرگ و كوچك به بلاد كفر و بازگشت یزیدها و ابن زیادها و شمرهای ذی الجوشن به بلاد اسلام، عصری که در آن غریو جهل و ظلمت قرون، همه صداهای دیگر را خاموش کرد و فقط "آوای وحش" باقی ماند و فریادهای گوشخراش "تا انقلاب مهدی...!"

* * *

چنین بود که انقلابی که در آغاز - به حق یا به خطا- همدلیهای فراوانی را در جهان برانگیخته بود، قیام همه جانبه ملتی برای گسستن زنجیرهای کهن بشمار آمده بود، صلاهی عدالت‌طلبی توده‌های محروم تلقی شده بود، عصیان جهان سوم در برابر برتری‌جویی ستمگران غرب و شرق و سرآغاز عصری نوین در تاریخ بشریت کهن عنوان گرفته بود، در کوتاه مدتی در برابر دیدگان شگفت زده جهانیان بصورت مجموعه از واپسگرائی‌ها، تعصب‌ها، کینه‌توزیها، زشتی‌ها و حماقت‌ها در آمد که کسی حتی تصور آنرا هم نکرده بود. "روشنفکران" خیالی‌هایی که برای ایشان کلمه انقلاب بهر صورت جاذبه‌ای خاص داشت، این بار خود را با نوع ناشناخته‌ای از انقلاب مواجه دیدند که باهیچ يك از معیارهای آنان جور در نمی‌آمد. و جامعه‌شناسان تحلیلگر، نمونه خاصی از يك جامعه انقلابی را در برابر خویش یافتند که میزات آن، در قاموس هیچ انقلابی ثبت نشده بود. برای اولین بار در تاریخ جهان مردمی انقلاب کرده بودند، نه برای آنکه از راهی میانبر بسوی آینده بروند، بلکه برای اینکه از راهی مستقیم بسوی گذشته بازگردند.

تنها دو سال پس از این انقلاب نوظهور بود که فرانسوا میتران رئیس جمهوری کنونی فرانسه، بعنوان يك صاحب‌نظر برجسته جهان غرب با تصریح باینکه از دیدگاه يك سوسیالیست معتقد، هرگز نظر مساعدی با رژیم گذشته ایران نداشته و انقلاب را حق مشروع ملت ایران می‌دانسته است، نوشت: "برای نجات این آزمایش دیگر راهی وجود ندارد. هیچ ملتی را نمی‌توان بدین

دلیل که خواستار آینده بهتری برای خودش است، چهارده قرن به عقب باز گرداند. و خمینی و ملاهای او انقلاب را عوضی گرفته‌اند.^۱

نوجویان عصر جدید که این انقلاب را قیام معنویت در قرن مادی ما تلقی کرده بودند، و در رسانه‌های گروهی اعم از خبرگزاریها و مطبوعات و رادیوها و تلویزیونها، که برای بهره‌گیری از جاذبه چنین انقلابی، نقش بسیار موثر در ایجاد يك جو مساعد افکار عمومی ایفا کرده بودند، ناگهان خود را بجای يك "گاندی" تازه، با يك هیئتلر یا استالین تازه روبرو یافتند. بجای عصر آزادیهای ناشناخته، با دوران شناخته شده تفتیش عقاید مواجه شدند. بجای سمفونی "دنیای فردا" خروش ماموتها ماقبل تاریخ را شنیدند و دریافتند که در آزمایشگاه انقلاب بجای ژاندارك، فرانکشتاین ساخته شده است....

و اسلام‌شناسان بزرگوار نیز که با آنهمه آب و تاب از بیداری اسلام خبر داده بودند، فقط شاهد بیداری "دکانداران اسلام" شدند.

این برخورد خشن رویاها و واقعیتها، مدتی همه آنان را شگفت‌زده و بعد سرخورده کرد. و بعد این سرخوردگی تبدیل به نفرت و انزجار شد. و بعد آنطوریکه عموماً اتفاق می‌افتد، همه اینها جای خود را به بی‌تفاوتی سپرد. زیرا در این فاصله حوادث هیجان‌انگیز تازمتری در دنیا اتفاق افتاده بود، که خواه ناخواه يك ماجرای کهنه، آن هم ماجرائی زشت و ناخوشایند را بدست فراموشی می‌سپرد.

افکار عمومی جهانیان نیز بخصوص در دنیای غرب که تحت تاثیر رسانه‌های گروهی خود، "انقلاب" ایران را رستاخیز آگاهانه ملتی در راه پی‌ریزی نظام اجتماعی مترقی‌تر و انسانی‌تر پنداشته بود، در برخورد با

۱- فرانسوا میتران: اینجا و اکنون Ici et maintenant چاپ پاریس، سال ۱۹۸۰ شایان تذکر است که تعبیر بزرگان "انقلاب اسلامی" از مفهوم انقلاب، هم با این تعبیر فرانسوا میتران و هم با تمام تعبیراتی که تاکنون از انقلاب شده است و می‌شود فرق دارد. و آنان معتقدند که تمام مردم دیگر جهانند که معنی انقلاب را عوضی گرفته‌اند. مفهومی که جمهوری اسلامی برای انقلاب قائل است، اخیراً توسط یکی از مغزهای متفکر این جمهوری اسلامی، آیت‌الله محمدی گلپایگانی رئیس دادگاه‌های شرعی مرکز، چنین خلاصه شده است (روزنامه اطلاعات ۷ مهر ۱۳۶۱):

"انقلاب یعنی بازگشت، قرآن هم انقلاب را به معنی بازگشت به گذشته معنی می‌کند. انقلاب اسلامی یعنی بازگشت به حالات اولیه مسلمین، چه در مرثیه‌خوانی، چه در سایر چیزها"

واقعیت‌هائی که بعداً همین رسانه‌های گروهی در دسترس او گذاشتند. با گزارشهای همین مطبوعات و خبرهای همین رادیوها و برنامه‌های خبری همین تلویزیون‌ها اول دچار سرخوردگی "روشنفکران" خود شد. بعد همان نفرت آنها را پیدا کرد. بعد مثل آنها تصمیم گرفت این ماجرای شوم را که زیاده از حد بوی جاهلیت و تعصب و مرگ و ابتذال می‌داد فراموش کند. منطق آگاهانه یا ناآگاهانه او، این بود که کشوری بنام ایران که سابقاً کوشش داشت عضوی از اعضای دنیای متمدن بشمار آید - و بهمین جهت دنیای متمدن نیز انحرافات و اشتباهات بزرگ و کوچک او را زیر ذره‌بین قرار داده و بکرات آنها را به انتقاد و اعتراض گرفته بود-، اکنون اصولاً از این دنیای متمدن کناره جسته و اعلام کرده است که خودش قوانین آسمانی بهتری دارد که آنها را برای بقیه مردم دنیا نیز تجویز می‌کند. و بهر حال احتیاجی به رعایت قوانین جاری این دنیای متمدن ندارد (اتفاقاً همان وقت کتاب سبزی نیز حاوی منتخباتی از "توضیح المسائل" رهبر این انقلاب به غالب زبان‌های زنده جهان غرب انتشار یافت که نمونه‌هائی از این قوانین الهی را به آگاهی مردم جهان می‌رسانید). با این منطق، افکار عمومی دنیای متمدن، حساب ایران انقلاب‌زده را از حساب دنیای خودش جدا کرد و پذیرفت که پرونده این کشور را به بخش قبائل ما قبل تاریخی درون جنگلهای آمازون و یا بومیان "آبریژن" استرالیا بفرستد و دیگر کاری بدانچه در این سرزمین نفرین‌شده می‌گذرد، نداشته باشد و نق‌زدن‌های گاه و بیگاه کمیته حقوق بشر یا سازمان عفو بین‌المللی را درباره رویدادهای این قبیله ما قبل تاریخی نیز ناشنیده بگیرد.

البته يك فايده جنبی درین ماجرا عاید جهانیان شد و آن ورود کلمه ناشناخته‌ای بنام "آیت‌الله" به صفحات لغتنامه‌ها بود. با این نوآوری، از آن پس به کرات از "عدالت آیت‌الله‌ها"، "قانون آیت‌الله‌ها"، "منطق آیت‌الله‌ها" و خیلی چیزهای دیگر آیت‌الله‌ها یاد شده ولی درباره اینکه از این عنوان با چه مفهومی یاد شد، بهتر است مستقیماً به خودشان مراجعه کنید.

در خارج از دنیای روشنفکران و دنیای افکار عمومی، مراجع بین‌المللی زور و زر نیز با توجه به مصالح و منافع خاص خود در برداشت‌های قبلی خویش تجدید نظر کردند و خود را با شرایط جدید تطبیق دادند. اتفاقاً خیلی زود

هم پی بردند که این شرایط جدید نه تنها برای آنها ضرری ندارد، بلکه منافع خاص هر کدام از آنها را بیشتر و بهتر از گذشته تامین می‌کند: منافع شرکت‌های بزرگ نفتی را، منافع اقتصادی اسلحه‌فروشان را، منافع منطقه‌ای آمریکا را، منافع اقتصادی و سیاسی شوروی را، منافع مطمئن دولت فحیمه انگلستان را، منافع بازرگانی ژاپن و کشورهای بازار مشترک و ترکیه و هند و بسیاری دیگر را، منافع "نفت مفت" گیری سوریه را و در حدی ایدآل منافع همه جانبه اسرائیل را، و در برابر همه اینها فقط يك بازنده وجود دارد و آن خود ملت ایران است. ولی این مسئله‌ای بود داخلی که به هیچ يك از آنها ارتباط نداشت و جدانشان را نیز ناراحت نمی‌کرد.

با اینهمه برای خود ملت ایران، هنوز پرونده به همین سادگی مختومه نشده است. بسیار و بسیار از مردم این کشور چه در داخل و چه در خارج آن، هنوز هم بهت‌زده و سرخورده از خود می‌پرسند: چطور شد که عاقبت کار این از آب در آمد؟

اینها هر کدام، اگر بر مواضع دیگران و انگیزه‌های آنها در جریان "انقلاب" کاملاً واقف نباشند، لاقلاً بر موضعی که خودشان داشته‌اند واقف هستند و میدانند که جزو کدام طبقه بوده‌اند: آنانی که کوشیدند تا از بروز فاجعه مانع شوند و نتوانستند؟ یا کسانی که با داشتن هدف معینی در این ماجرا شرکت جستند تا در موقع مقتضی بنفع خود از آن بهره‌برداری کنند؟ یا آنهایی که واقعا می‌پنداشتند با در هم شکستن نظم موجود همه نابرابری‌ها و محرومیت‌ها را از میان خواهند برد و آن دنیای روحانی "نان و صلوات" را که به ایشان وعده داده شده بود، بجای آن خواهند گذاشت؟ یا جزو آن اکثریت خاموش بودند که در آنروز فقط ناظر حوادث بود و امروز نیز کماکان ناظر حوادث است؟

البته يك دسته دیگر هم بودند، که نمی‌توان در این طبقه بندی جایی بدانها داد اینان "آخوند پروردگان" سنتی جامعه ایرانی بودند که بر حسب وظیفه شرعی خود اصولاً حق تشخیص و قضاوت نداشتند و فقط "مقام اجتهاد" بود که برایشان فکر می‌کرد و برای آنها تصمیم می‌گرفت و این مقام تصمیم مقتضی را برای آنها گرفته بود.

و همه این گروه‌های مختلف، با طرز فکرهای مختلف با هدف‌های مختلف اجزای مبارز یا غیر مبارز و موثر یا غیر موثر این "انقلاب" بودند ولی همه آنهایی هم که برهم خوردن نظام موجود را بهر قیمت خواستار بودند بعداً در این باره اشتراك نظر یافتند که مطلقاً آن چیزی را نخواستند که امروز تحقق یافته است. هیچ يك از آنها، جزو مغزشویی‌شدگان سنتی مکتب آخوند، هزگر احساس نکرده بودند که بخاطر "اسلام" به میدان آمده‌اند. زیرا هرگز احساس نکرده بود که این اسلام بخطر افتاده باشد. شاید نفوذ مطلقه آخوند در شئون مملکت بخطر افتاده بود، ولی اسلام هزار و چهارصد ساله پدربزرگان و مادربزرگان آنها، اسلام پدران و مادران آنها، و اسلام خود آنها هیچ وقت بخطر نیافتاده بود. هیچکدامشان نیز خوابنا نشده بودند که يك سید نورانی به آنها چنین هشدار را داده باشد. اکثریت قریب به اتفاق اینان فقط خواستار از میان بردن نابرابری‌ها و محرومیت‌ها بودند. دسته کمتری حکومت قانون و دموکراسی را می‌خواستند و دسته‌ای هم از "چپ رو"ها درجات مختلف خواستار استقرار نظامی غیر نظام جهان سرمایه‌داری در ایران بودند. در عین حال نوجوانانی نیز وجود داشتند که فقط برای قهرمان شدن وارد میدان "بزن بزن" شده بودند و البته در همه این صفوف، کسانی سر نخ‌ها را در دست داشتند، که در موقع لزوم آنها را به هر سو که می‌بایست بکشند می‌کشیدند. ولی این عوامل در هر انقلابی، هر شورشی، هر بلوایی وجود داشته‌اند و دارند و حساب توده‌هایی که صادقانه و ساده‌لوحانه به میدان می‌آیند، از حساب آنها جدا است.

هیچکدام از این صفوف مختلفی که در سقوط نظم موجود شرکت جستند نه پیش‌بینی روی کار آمدن آن نظامی را می‌کردند که روی کار آمد، و نه اصولاً چنین چیزی را ممکن می‌دانستند. با این همه در کوتاه مدتی همین نظام واپس‌گرای تاریک نه تنها استقرار یافت، بلکه با سرکوبی همه صفوف دیگر، و فرستادن کارگردانان آنها به بهشت زهرا یا به زندانها و شکنجه‌گاه‌ها یا به بیرون مرزها، و یا با خاموش کردن صدایشان در کنج خانه‌ها، "حکومت الهی" روضه‌خوانان و مرده‌شویان را در کشور آخوندزده برقرار کرد.

* * *

علیرغم تعجبی که ممکن است این تذکر برانگیزد، يك بررسی ساده، اما اصولی در تاریخ اسلامی ایران روشن می‌کند که آنچه در این چهار سال روی داد، کاملاً منطبق با واقعیات این تاریخ بود و جریان وقایع اصولاً نمی‌توانست غیر از این بشود که شد.

اکنون که با فاصله زمانی نسبتاً کافی، می‌توان از دیدگاهی واقع بینانه‌تر بدانچه روی داد نگریم، خوب روشن می‌شود که از آغاز برای این انقلاب دو راه بیشتر وجود نداشت: یا بدون دخالت آخوند و خیل عظیم پیروان او انجام گیرد، که در آنصورت این آزمایش حتی با همبستگی تمام صفوف گروه‌های دیگر محکوم به شکست بود، زیرا هیچ يك از این صفوف پایگاهی واقعا توده‌ای نداشت. گروه‌های محدود روشنفکر یا غیر روشنفکر، هر قدر هم آگاه و مطلع باشند، هر قدر هم مبانی استوار فکری داشته باشند، هر قدر هم مصمم و مبارز باشند، احتمالاً می‌توانند از راه بند و بستهای قانونی و پارلمانی یا از راه کودتا و یا با دخالت نیروی خارجی زمام کشوری را در دست بگیرند، ولی با انقلاب نمی‌توانند. انقلاب نیاز به فکر و منطق ندارد، نیاز به شرکت دسته جمعی توده‌ها و تاثیرپذیری آنان در برابر شعارهای قابل درک، و به کارگران زبردست دارد نه به شعور و ادراک توده‌ها. و این درست همین کاری است که در ایران بیش از هزار سال که کار تخصصی آخوند است. "انقلاب: اگر بی آخوند وارد میدان می‌شد در مقابل نیروی مسلط و متشکل حاکم محکوم به شکست بود. بالعکس اگر از آخوند کمک می‌گرفت، می‌توانست با بکار گرفتن توده‌های چند میلیون نفری و بکار گرفتن تاکتیکهای آزمایش شده و دیرپای "استعمار" و بهره‌گیری بیدریغ از عامل تعصبی دینی، و با اتکا به روح عبودیت مطلق مومنین در مقابل مراجع اجتهاد، و با معامله رایج شهادت خریدن و بهشت فروختن توده‌های چند میلیون نفری را به استقبال هر گونه خطر بفرستد و موفقیت انقلاب را تضمین کند.

این واقعیت را سایر انقلابیون از آغاز دریافته‌اند، همانطور که کارگردانان پشت پرده "برون مرزی" پیش از آنان دریافته بودند. ولی این باعث می‌شد که اختیار کار نیز از دست همه آنها بیرون آید و در دست آخوند بیفتد. ولی این بار آنها این واقعیت را خوب دریافته بودند، زیرا این قانون مشترك از قوانین الواح

عشره آخوند و اولاد موسی را در نیافته بودند که: "آنچه را که بدست آورده‌ای پس نخواهی داد!"

* * *

روشنفکران ایران در تحلیل‌های اجتماعی و ایدئولوژیک خود همه چیز را غالباً با شیوه منطق یا دیالکتیک موشکافی کرده بودند. ولی از این نکته اساسی کم و بیش غافل مانده بودند که جامعه ایرانی از نظر اجتماعی، بیش از آنکه به فلات جغرافیایی خود شبیه باشد، به کوه‌های معروف یخ‌های شناور شبیه است که آنچه از آنها دیده می‌شود بسیار کمتر از قسمت نادیده‌ای است که در زیر آب است، و این قسمت پنهان در جامعه ایرانی همان مشخصاتی است که مکتب آخوند شیعه، و نه مکتب تشیع، در طول هزار و صد سال گذشته بدین جامعه داده است. باید درست متوجه بود که قسمت بزرگی از جامعه ایرانی، جامعه‌ای است که از کارگاه آخوند بیرون آمده است، و چنین جامعه‌ای نمی‌تواند تابع قوانین منطقی یا دیالکتیک جوامع سالم یا کمتر بیمار باشد.

برای پیروزی هر تلاشی که در آینده در راه تجدید حیات سیاسی و فرهنگی ایران صورت گیرد، توجه بدین واقعیت ضرورت کامل دارد. زیرا درد جامعه ما، دردی از نوع حاد، آنطور که ممکن است تحلیل‌گران بین‌المللی بیندارند و آنطور که بسیاری از تحلیل‌گران ما می‌پندارند، نیست. دردی مزمن است. تغییر شکل سرطانی این جامعه امروز آغاز نشده است، دیروز هم آغاز نشده بود، هزار و صد سال است که آغاز شده است. برای اکثریت این جامعه، معیارها، ارزشها، دیدگاه‌ها، مطلقاً با موازین دنیای امروز و بالطبع با موازین دنیای فردا تطبیق نمی‌کنند. جامعه ما هنوز هم رونوشت جامعه‌ای است که در عصر صفویه برای جوابگویی به سیاستهای جنگی داخلی پادشاهان صفوی ساخته شد. ولی امروز دیگر این ساختمان بهیچ صورت، در هیچ مقیاسی، جوابگوی نیازمندیها و مصالح ایران پایان هزاره دوم و آغاز هزاره سوم نیست.

آنچه در جامعه ایرانی در این زمینه در طول هزار و یکصد ساله اخیر روی داد، امری بود که فقط در همین جامعه یعنی در جامعه شیعه می‌توانست روی دهد. و در هیچ جای دیگر، چه در قلمرو سایر مذاهب و چه در جهان

اسلام غیرشعیه امکان تکرار آن نبود و تکرار هم نشد. علت وجودی آن نیز درست همین ویژگی بود.

در نخستین فصل کتاب حاضر، اجمالاً توضیح داده شده است که تشیع چگونه بوجود آمد، و مبانی مذهبی و فکری آن چه بود. و نیز توضیح داده شده است که چگونه در آغاز کار این آئین درون‌گرا، با ایدئولوژی پیکارجو و سرسخت خود و با مبارزه‌طلبی آشتی‌ناپذیرش با دستگاه فساد و جور خلافت، مبارزه با هر دستگاه حاکم را برنامه بنیادی کار خود قرار داده بود.

بر منبای همین آشتی‌ناپذیری، چنین آئینی محکوم بدین بود که یا بصورت نهضتی ژرف و جوشان همچنان براه خود رود و مکتبی "انسان ساز" شود، یا به دلیل ضد حکومتی بودن اصولی خود، در دامن کسانی بیفتد که خویش را در برابر حکومت غاصب، دستگاه حق و وکلای تام‌الاختیار خدا اعلام کنند و روحانیت را جانشین حکومت سازند. و از این راه خود حکومتی دیگر با همه معایب و مفاسد آن بوجود آورند، باضافه فساد بهره‌گیری از نام خدا و دین، که برای حکومت‌های غیرروحانی مقدر نیست.

متأسفانه دقیقاً همین‌طور هم شد. و چنین بود که از آغاز قرن چهارم هجری، یعنی بلافاصله پس از پایان عصر امامان زنده، توطئه‌ای بزرگ، بزرگترین توطئه تاریخ ایران و شاید هم دراز عمرترین توطئه تاریخ جهان، در عالم تشیع آغاز شد و این توطئه‌ای است که تا با امروز یعنی نخستین سالیان قرن پانزده هجری همچنان ادامه یافته است.

* * *

توطئه بزرگ از هنگام درگذشت حسن بن علی ملقب به امام عسگری امام یازدهم آغاز شد. زیرا با وفات او برای نخستین بار در دوران ۲۳۰ ساله امامان، دیگر امام زنده‌ای در صحنه حضور نداشت تا برای طرح مشکلات و حل مسائل مذهبی بدو مراجعه و کسب تکلیف شود. در دوران غیبت صغرای امام دوازدهم این راه حل میانه پیدا شد، که جوابگویی مسائل از راه نمایندگان امام که ابواب یا وکلا نامیده می‌شدند انجام گیرد. ولی پس از آغاز غیبت کبری عمر رسالت این ابواب چهارگانه نیز پایان یافت، و چون اصول تشیع صراحت داشت که هیچ حکم یا فتوایی قابل قبول نیست، مگر آنکه از پیغمبر یا ائمه رسیده

باشد، چاره منحصر به این شد که در هر مورد معلوم شود امامان در آن باره چه گفته‌اند.

این کار، کار جماعت محدثان اعلام شد، که راوی احادیث پیغمبر و امامان بودند. زیرا خود همین محدثان به مومنین اطلاع داده بودند که امام دوازدهم، در آخرین توقیع خویش ضمن اعلام خبر آغاز غیبت کبرای خود گفته است:

"در حوادث به راویان احادیث ما مراجعه کنید که آنان حجت‌های منند بر شما، چنانچه من حجت خدا بر آنانم."^۱

و از همانوقت از این حدیث، همان نتیجه‌گیری شد که هزار سال بعد توسط آیت‌الله خمینی شده است:

"... پس معلوم شد که تکلیف مردم در زمان غیبت امام، آنست که در تمام امورش رجوع کنند به راویان حدیث و اطاعت از آنها کنند. چه امام آنها را حجت خود کرده و جانشین خود قرار داده است. و جانشین پیغمبر و حجت امام عصر در روی زمین است و خدا اطاعتش را واجب فرموده است. رد او رد امام، رد امام رد خدا، و رد خدا شرك به خداست."^۲

کار، کاری بنیادی بود. هم انجام يك وظیفه شرعی بود. زیرا مومنین را از بی‌تکلیفی نجات می‌داد، هم اجر دنیوی داشت، زیرا این انجام وظیفه شرعی مقام دنیائی مسئولان آن را تامین می‌کرد در ضمن تکلیف وجوه شرعی، سهم امام، خمس و زکات و ردمظالم، وجوه بریه، اوقاف، ذورات، وجوه میت و غیره نیز معلوم می‌شد.

روشن شدن این موضوع بخصوص ضرورت کامل داشت، زیرا در این مورد روحانی شیعه نمی‌توانست مانند همکار سنی خود از دستگاه خلافت انتظاری داشته باشد، یعنی خود را جزئی از آن دستگاه بداند و دریافت حقوق مستمری را حق قانونی و مشروع خویش تلقی کند. تشیع اصولاً در جهت مخالفت با دستگاه حاکم پی ریزی شده بود و راهی که برای روحانیت شیعه

۱- صادق هدایت از راه شوخی، موقعیکه در نقل شاهی از بزرگان ادب گذشته ایران در تانید یکی از مطالب خود "گیر می‌کرد"، شعری از خودش می‌ساخت و در توضیح آن می‌نوشت: "چنانکه خود گفته‌ایم".

۲- کشف الاسرار صفحه ۳۲۶

وجود داشت، راه دولت نبود، راه خود مردم بود، یا از طریق پیوستن واقعی بدانها یا از طریق بهره گیری از آنها. از همانوقت بود که این روحانیت شیعه به دو شعبه مجزا تقسیم شد: یکدسته از افراد آن در راه دین باقی ماندند و یکدسته دیگر راه "دکانداری دین" را برگزیدند.

دسته اول اقلیت بودند و دسته دوم اکثریت شدند. و به همت همین اکثریت بود که سنگ بنای بزرگترین بازار سوداگری تاریخ ایران نهاده شد و مکتبی بنام "مکتب آخوند" پا به صحنه اجتماع و سیاست ایران نهاد. "آخوند" اصطلاح پرمعنی و گویائی بود که بعدها توسط خود مردم ایران برای وابستگان بدین بازار و یا در هر مقام از سلسله مراتب این مکتب که بودند، بکار رفت و درک مفهوم ضمنی آن جز برای خود ایرانیان بسیار دشوار است.

پیش از آنکه به سایر مطالب پرداخته شود، تذکر این واقعیت ضروری است که از همان آغاز کار حساب این دکانداران دین، از حساب دینداران راستین جدا بوده و جدا نیز مانده است. در تمام این دوران هزار و صد ساله بسیار از مردان دین بودند که در هر شرائطی اصالت و وارستگی روحانی خویش را حفظ کردند. مردان دین بودند و مردان دین ماندند مردان خدا زیستند و مردان خدا مردند و غالباً نامی هم از خود نگذاشتند، زیرا اصولاً خودشان در پی نام نبودند. با وجود فراهم بودن شرائطی غالباً مساعد در درازای قرون، اینان نه آیت‌اله العظمی و غیر عظمی، حجت‌الاسلام و المسلمین یا حجت‌الاسلام ساده، ثقة‌الاسلام، شیخ‌الاسلام، عمودالاسلام، خلاصه‌المتقدمین، زبده‌المتأخرین، خاتم‌المجتهدین، اقیانوس‌العلوم، بحر‌العلوم، شیخ‌المشایخ، اعظم‌المحدثین شدند و نه خواستند بشوند. زیرا از همان آغاز به این بزرگواران گفته بودند:

ما ز دوست، غیر از دوست، مطلبی نمی‌خواهیم

حور و جنت ای زاهد، بر تو باد ارزانی!

با این توضیح، نیازی بدین تذکر نیست که در تمام این کتاب، وقتیکه صحبت از فرهنگ آخوند، از دکانداران دین و از سوداگران ریا می‌شود، مطلقاً صحبت از این طبقه مردان خدا و مردان دین نیست. اینان خود انتظار ستایش نداشته‌اند تا ستوده شوند. ایرادی نیز در کارشان نبوده است تا مورد ایراد قرار گیرند. بنابراین جای سخنی هم در باره آنان نیست، جز درودی خاص به خاطره

بسیار از ایشان که در درازای قرون با تکفیر دکانداران بزرگوار دین با فجع‌ترین وضع کشته شدند یا به شکنجه و زندان و تبعید گرفتار آمدند، و فهرست اسامی آنان از صدها و هزارها می‌گذرد.

اما اگر از اینان نام و نشان زیادی باقی نماند، از دکانداران دین آثار بسیار ماند، حتی بیش از آنچه خودشان در آغاز می‌پنداشتند یا می‌خواستند، زیرا اینان در راهی که با خود برگزیدند، تنها نماندند. از همان اول کار، دو شریک و همکار دیگر یافتند که با آنها هدف مشترک به‌رگیری از توده‌های مردم داشتند: دستگاه حکومت مرکزی با ملوک‌الطوایفی که زور داشت و با اتکا بدان به شیوه استبدادی عمل می‌کرد، و دستگاه "بازار" که پول داشت و با اتکاء بدان به راه "استثمار" می‌رفت. دستگاه "روحانیت" نه زور داشت نه پول، ولی از امکانات فراوان برای نفوذ در روح و فکر توده‌ها برخوردار بود، بدین جهت راه سومی را برای خود برگزید که بعدها کلمه "استثمار" برای آن وضع شد.^۱

به حکم واقع‌بینی، از همان آغاز کار، میان این نیروهای سه‌گانه که اشتراک هدف داشتند، ائتلافی "مقدس" برقرار شد که در تمام دوران بعد از آن باقی ماند و مخالفت اصولی تشیع با دستگاه حکومت، نیز خللی عملی بدین همکاری "واقع‌بینانه" وارد نیاورد. منتها در ادوار مختلف و بر اساس شرایط و امکانات سیاسی و اجتماعی مختلف، گاه این دو دستگاه حکومت و روحانیت بر سر تثبیت اولویت به زور آزمایی پرداختند و گاه آشکارا دست در دست یکدیگر دادند. ولی در همکاری نزدیک روحانیت و بازار هیچوقت خللی عارض نشد، و استثمار و استثمار در تمام شرایط صمیمانه در کنار هم ماندند، حتی بعد از آنکه در قرن نوزدهم شریک تازه‌ای بنام استثمار پا به میدان این ائتلاف گذاشت.

* * *

مکتب سوداگران دین، علت وجودی خود را بر این قرار داده بود که این مکتب همان "راوی حدیث" است که با توقیع امام دوازدهم به وکالت بلاعزل و تام‌الاختیار او منصوب شده است. در نتیجه حسن اجرای این رسالت، نیاز به

۱ - ظاهراً این اصطلاح توسط دکتر علی شریعتی وضع شده و برای اولین بار وی آنرا در کتاب "با مخاطبهای آشنا" بکار برده است. احتیاج به تذکر ندارد که این کلمه معنی "تبدیل آدم به الاغ" را دارد، که مفهوم شدیدتری از همان اصطلاح رایج "خر کردن" است.

منبع سرشاری از حدیث داشت که جوابگوی نیازهای همه مومنین یا "مشتریان" دکان دین باشد.

اشکال در این بود که با توجه به فراوانی مسائل کلی و جزئی مومنین، حدیث کافی برای پاسخگویی به همه آنها وجود نداشت یا آنکه وجود داشت، و در دسترس نبود. ولی مشتری نمی‌خواست بدلیل این "جور نبودن" جنس دست خالی باز گردد. می‌بایست برایش راه چاره‌ای پیدا شود و زود هم این راه پیدا شد: يك راوی بزرگوار، از يك راوی بزرگوار دیگر، و او از راوی بزرگوار سومی، و او از راوی بزرگوار چهارمی، می‌شنید یا می‌توانست شنیده باشد که فلان امام، در فلان مورد مشابه، فلان مطلب را فرموده، یا فلان توصیه را کرده یا فلان عمل را انجام داده است. مومن هم بر این مبنای کلی که در صحت گفته راویان بزرگوار تردید جایز نیست، طبیعتاً موظف به پذیرفتن آنچه بود، که به وی گفته می‌شد.

درباره تاریخچه حدیث سازی و حدیث پردازی، در فصل نخستین این کتاب به تفصیل صحبت شده است و نمی‌خواهم در اینجا مطالب آنرا تکرار کنم. بطور خلاصه می‌توان گفت که از آن هنگام که دین‌داری بدل به دین‌فروشی شد، بازار حدیث نیز بقدری گرم شد که از اطراف مثل مور و ملخ بدین سودای پر منفعت و کم زحمت روی آوردند.

این موضوع نیز در جای خود توضیح داده شده است که چرا در این زمینه بین محدثان سنی و محدثان شیعه تفاوتی اساسی وجود داشت که دسته اخیر را خیلی بیشتر از دسته اول نقل احادیث و در صورت لزوم به جعل آنها راغب می‌کرد.

بهر حال، نتیجه این شد که در "دکان دین" تعداد احادیثی که بصورت کالاهای آماده فروش به جماعت مومنان عرضه شد، در کوتاه مدتی از ۱۷ حدیث مسلم که اندکی پس از درگذشت پیغمبر، توسط ابوحنیفه معروف مشخص شده بود، به هزار و بعد به ده هزار و بعد به صد هزار، و بعد به ششصد هزار، و پس از آن به يك میلیون، و سپس به دو میلیون، و در زمان ملا محمد باقر مجلسی مولف کتاب مستطاب "بحار الانوار" سر به دو میلیون و چهارصد هزار زد، که چنانکه خود آن بزرگوار در مقدمه کتاب دیگرش بنام "حلیة المتقین"

تصریح کرده: "این احادیث از طریق ائمه طاهرين سلام‌الله عليهم به اساتید معتبره به این "قلیل البضاعه" رسیده است."

از امام جعفر صادق بتنهایی بیش از سیصد هزار حدیث توسط محدثان بزرگوار روایت شد که جز اندکی از آنها، ما بقی یا کاملاً ضد و نقیض با یکدیگر، یا متناقض با احادیث پیغمبر و سایر ائمه، یا خلاف بدیهیات، یا مخالف واقعیات علمی و عملی، یا حتی خلاف متون صریح قرآن، و یا چنان مبتذل و سخیف و گاه نیز رکیکند که باور کردن اینکه چنین مطالبی را حتی يك دیوانه تیمارستان گفته باشد دشوار است، و شما در همین کتاب چند صد نمونه از این چند هزار حدیث را با ذکر منابع آنها خواهید خواند.

وقتیکه این روایات را (با آنکه هر کدام از آنها سلسله‌ای از روایان معتبر پشتوانه خود دارند) می‌خوانید، احتمالاً این سوال برایتان مطرح می‌شود که به فرض هم حدیث‌پرداز بزرگوار در ضمیر باطن خود به اصالت امام و مقام امامت اعتقاد نداشته است، بفرض هم که به خود پیغمبر و رسالت او اعتقاد نداشته است، بفرض هم که اصولاً به خداوند نیز اعتقاد نداشته است تا نگرانی از عاقبت اخروی این گناه خود داشته باشد، اما بهر حال نمی‌توانسته است منکر این واقعیت محسوس شود و یا آنرا نادیده بگیرد که همه این امامها وراثت خانوادگی پیغمبر اسلام و روسای شاخص‌ترین خاندان جهان اسلام، آنهم در دوران اوج قدرت و شکوه این دنیای اسلامی بوده‌اند، و مقام و پیشوایی روحانی و مرجعیت مذهبی آنها بر توده‌های مسلمانان شیعه ایجاب می‌کرده است که حتی اگر خودشان هم نخواستند باشند، در محیط علم و کتاب و درس و بحث پرورش یابند. بخصوص امام جعفر صادق که حتی بگواهی دشمنان او از بهترین علمای الهیات و فقه و حکمت عصر خود بود، به حدی که مالک ابن انس بنیانگذار مکتب مالکی و یکی از ائمه چهارگانه تسنن، که طبعاً ارادتی به تشیع نداشته، درباره او می‌گوید: "بالاخر از جعفر بن محمد از جهت علم و فضل و عبادت، نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه به فکر کسی رسیده است."^۱

در اینصورت چگونه می‌توان پذیرفت که چنین کسی، حتی اگر امام معصوم هم نباشد، حتی اگر در مقامی بلند از فضل و دانش نیز نباشد، حتی اگر

۱ - نقل از "مناقب" شهر آشوب

سطح فکری بالاتر از يك طلبه فیضیه هم نداشته باشد، در "حدیث معتبر" گفته باشد که: "نعلین سیاه بپوشید که ذکرتان را سست می‌کند و نعلین زرد بپوشید که چشم را جلا می‌دهد و آلت را سخت می‌کند!"

بدیهی است جعل چنین روایاتی از امام صادق کمکی به تجلیل امامت یا علمیت او نمی‌کرده است. ولی هدف حدیث‌پرداز هم این نبوده است. آنچه او می‌خواست، جوری جنس "دکان" بوده است، و مشتری‌پسند بودن جنس و به تجربه می‌دانسته است که جنسی که بدرد زیاد کردن قوت جماع بخورد، جنس مرغوب و پرفروشی است.

بزرگان مکتب دین، رضوان الله علیهم اجمعین، از همان اول خودشان متوجه این اشکال شدند. بقول معروف "آنقدر شور بود که خان هم فهمید". بهمین جهت خود آنها نیز به رفع اشکال پرداختند، و این راه حل را پیدا کردند که احادیث را بر حسب نوع آنها تقسیم کنند و چنین استدلال کردند که: "البته بسیاری از احادیث ثقه نیستند، ضعیف است، سلسله روایات آن مشخص نشده است، به تواتر نرسیده است، شاذ است، محلل است، مدلس است، منفرد است." باضافه انواع دیگری که در آثار متعدد بزرگان مکتب تشیع بتفضیل مورد بحث قرار گرفته است.

با طبقه‌بندی اجناس دکان به درجات مختلفی از مرغوبیت اشکال کار علی‌الظاهر حل می‌شد، ولی هیچ یک از این اعظم بزرگوار دین، نخواست یا نتوانست روشن کند که این جاعلین حدیث‌های ضعیف و مردود، این روایت‌سازان، این شایدانی که چنین آسان به خدا و پیغمبر او و امامانش دروغ بسته‌اند، چه کسانی بوده‌اند و از کدام طبقه‌ای بوده‌اند؟ عمال ظلمه و کارگزاران دولتی بوده‌اند؟ پیشه‌ور بوده‌اند؟ کشاورز بوده‌اند؟ لیبرال غرب‌زده و منافق شرق‌زده بوده‌اند؟ یا آنکه همه آنها ثقة‌الاسلام، حجة‌الاسلام، شیخ‌الاسلام، عمودالاسلام بوده‌اند؟

طبقه غیر آخوند نه می‌توانست و نه اجازه داشت وارد معقولات شود، بفرض هم که می‌شد، حکم شرعی او را سر جایش می‌نشانید که: فضولی موقوف!

و اگر باین ترتیب، همه این حدیث‌سازی‌ها، همه این دروغ‌بندی‌ها، منحصر از جانب همان کسانی صورت گرفته باشد که به ادعای خودشان "حافظ بیضه اسلام" و "پاسدار شرع مبین" بوده‌اند و هستند، اصولاً درباره اصلت چنین مکتب‌دارانی چه می‌توان گفت؟ و چطور می‌توان از مطرح شدن این سوال مانع شد که آنهایی که در پناه عمامه و تحت الحنك و یا عنوان عالم و محدث چنین آسان می‌توانند خدا و رسول و امامان خویش را دستاویز کسب نان و آب کنند، با جماعت "مقلدی" که چشم و گوش بسته در اختیارشان باشند چه خواهد کرد؟

راه توجیه دیگری که اعظام مکتب دکانداران دین در مورد این انبوه حدیث‌های مبتدل یا سخیف یافتند، این بود که بگویند روایان آنها محدثان معتبر نبوده‌اند، یا کاملاً معتبر نبوده‌اند یا نیمه معتبر بوده‌اند و باید برای احادیث واقعا موثق و معتبری که جای حرفی در اصلت آنها نباشد به کتب روات درجه اول مراجعه کنید، و خودشان از این کتب قدر اول چهار کتاب را بنام "اصول کافی" ابوجعفر محمد کلینی، "من لایحضره الفقیه" ابن بابویه شیخ صدوق، "تهذیب الاحکام" و "استبصار" شیخ طوسی را "کتب اربعه" حدیث شیعه دانستند، و از این کتب اربعه نیز کتاب "اصول کافی" یا "کافی فی علم الدین" را که از لحاظ تاریخ تالیف مقدم بر بقیه است، اعظم آنها شناختند.

ده قرن است که "کافی" همچنان مقام خود را بعنوان معتبرترین اثر حدیث جهان تشیع حفظ کرده و مولف آن "ابوجعفر محمد بن یعقوب بن اسحق کلینی"، شیخ المشایخ شیعه، شیخ المحدثین، ثقة الاسلام، "اوثق و اعدل و اثبت و اضبط" علمای امامیه، صاحب الجلال فریقین، لقب گرفته و کتاب او "قرآن دوم" و "اجل کتب اسلامی" و "اعظم مصنفات شیعه" و "کتابی که ثانی آن در عالم تشیع نیامده" شمرده شده است. حتی طبق روایت معروف، خود امام زمان (که کافی در زمان غیبت صغری او تالیف شده) شخصا درباره آن گفته یا نوشته است که: "کافی شیعیان ما را کافی است". و مجلسی نیز که خودش "علامه محدثین" لقب دارد، در وصف آن نوشته است که: "کلینی در ترتیب این کتاب از جانب خداوند تبارک و تعالی موید بوده است، وگرنه يك انسان مخلوق نمی‌تواند به تنهایی چنین اثری را ترتیب دهد". باید افزود که کلینی از نظر

زمانی نیز اولین مجتهد جامع الشرائط بعد از غیبت امام عصر بود، و در مقام اعلم مجتهدان زمان خود به مرجعیت بر گزیده شد و حتی پس از مرگش کرامات برای او قائل شدند، چنانکه به روایت آیت‌الله سید عبدالحسین دستغیب، شهید بزرگوار محراب، صد سال پس از وفات او استخوانهایش را تازه یافتند و بچه شیری را هم پهلوی او دیدند.

بر مبنای چنین سوابقی، هزار سال است مکتب "دکانداران دین" کتاب "اصول کافی" را "مفتاح المفاتیح" مشکلات شیعه دانسته و در هر مورد که "حجت قاطع" لازم آمده مومنین را به این کتاب ارجاع کرده است. حتی در عصر خود ما، فقیه اعظم عصر و جانشین همین ثقة الاسلام، آیت‌الله موسوی خمینی، در این زمینه نوشته است که: "علما و محدثین ما هر حدیثی را که می‌آورند می‌توانند از روی کتابهای رجال ثابت کنند که آن خبر مورد وثوق است یا صحیح است و یا مورد اطمینان نیست. الان ما احادیث کتابی را از هزار سال پیش از این مانند کتاب کافی که بزرگترین کتابهای حدیث است با وسیله اشخاص مورد اطمینان و وثوق بطور مسلسل نقل می‌کنیم، و احوال خود کافی نیز معلوم و مضبوط است. پس اگر اخبار تاریخ را هم کسی نپذیرد، حق ندارد اخبار چنین کتابی را نپذیرد."^۱

بعد از همه این مقدمات، اگر متن بسیاری از احادیث کتاب کافی عینا برای شما نقل شود و اگر ببینید که همه این احادیث معتبر نقل از همین کتاب معتبر، چقدر سخیف و نامربوط، چقدر مخالف آشکار بدیهیات عقلی و نقلی، چقدر ضد و نقیض و یا در مواردی چقدر کفر آمیز است، چه خواهید گفت؟ و در چنین صورتی درباره سایر کتب "معتبر" احادیث که اهمیتی کمتر از این کتاب دارند چه قضاوت خواهید کرد؟

در کتاب حاضر، من بخصوص به نقل احادیث همین کتاب "اصول کافی" توجه داشته‌ام، بدین منظور که از يك طرف هاله قداستی که به علت عربی بودن متن کتاب و بی‌اطلاعی قسمت اعظم مردم غیرآخوند از مندرجات آن، در طول زمان برای آن ایجاد شده است برکنار رود و شناسایی نزدیکتر آن برای همه ممکن شود، ثانيا این تصور از میان برود که جعل این نوع احادیث

۱- کشف الاسرار صفحه ۳۲۷.

فقط یادگار عصر صفوی و سیاست آخوندپرور آن دوره است، و روشن شود که دکان دین از همان آغاز قرن چهارم هجری، یعنی حتی در زمان خود امام مهدی، شروع بکار کرده و دکانداران دین نیز از همان هنگام به کسب و کار پربرکت خود پرداخته‌اند.

در کتاب حاضر چند صد حدیث از میان شانزده هزار حدیث کتاب "کافی" را خواهید یافت که هر کدام از آنها نمونه یکدسته خاص از احادیث این کتاب است. ولی باید متذکر شوم که این حدیث‌های نمونه هیچکدام جنبه استثنایی ندارد، و با مروری ساده در اصل کتاب به آسانی دهها و حتی صدها نظیر برای هر يك خواهید یافت.

حدیثی که واقعا جنبه استثنایی دارد^۱، حاوی متن کلمه به کلمه نامه‌ای است که خداوند آنرا شخصا دیکته و انشاء و امضاء کرده و بعد در مکتوب سر بسته‌ای گذاشته و با مهر طلای آتش ندیده مهر کرده، سپس توسط جبرئیل برای محمد رسول خدا فرستاده است. این نامه بعدا توسط فاطمه دختر پیغمبر به یکی از دوستان خانوادگی اهداء شده، و بنا به تصریح حدیث لااقل تا زمان حیات امام جعفر صادق در خانواده همین صحابی محفوظ مانده، زیرا راوی حدیث می‌گوید که خودش متن نامه را برای امام صادق قرائت کرده است. قطعا بعد از آن هم این متن توسط هر يك از راویان بعدی کپی و استنساخ شده زیرا ثقة الاسلام کلینی قریب سیصد سال بعد از وفات حضرت رسول توانسته است آنرا عینا در "کافی" نقل کند (!)

با خواندن چنین حدیثی درباره راویان آن، هر قدر هم ثقة الاسلام و شیخ الاسلام باشند، چه قضاوت می‌توان کرد؟ یا با خواندن حدیث دیگری مانند حدیث جابلقا و جابلسا، که آن نیز در همین کتاب کافی آمده، و در آن از قول امام حسن مجتبی از وجود دو شهر در روی زمین یاد شده است که حصار آهنین هر کدام از آنها به طول صد هزار کیلومتر یعنی دو برابر و نیم تمام محیط کره زمین است، و هر يك از آنها حداقل هفت میلیارد نفر جمعیت دارد، و در هر کدام به هفتاد میلیون زبان حرف می‌زنند که معنی آنها را جز امامان حسن و حسین کسی نمی‌فهمد، یا با خواندن حدیث دیگری از همین کتاب کافی

۱- به صفحات ۱۴۹ تا ۱۵۸ مراجعه شود.

در مورد گفتگوی الاغ حضرت محمد با صاحبش در لحظه مرگ آن هر دو، که از ته چاه بنی‌خطمه به عربی فصیح صورت گرفته و طبق این گفتگو که حضرت علی آنرا شخصا شنیده و نقل کرده است، الاغ به رسول اکرم اطلاع می‌دهد که اگر او سید پیغمبران بوده، وی نیز سید الاغان بوده و نسبش از راه اجدادی بزرگوار به همان الاغی می‌رسیده که به کشتی جناب نوح سوار شده است.^۱

وضع قانونی این احادیث کاملا روشن است: ثقة الاسلام کلینی آنها و نظایر فراوان آنها را در سلسله مراتب روایاتی شنیده است که آخر خط آنها به یکی از امامان (غالباً امام جعفر صادق) می‌رسد. بنابراین دو راه توجیه بیشتر برای آنها وجود ندارد: یا روایان معتبر این مطالب را با امانتداری نقل کرده‌اند، و درین صورت لازم می‌آید که این اراجیف را واقعا امام جعفر صادق و سایر ائمه گفته باشند، یا اینکه قابل قبول نیست که یکی امام عالیقدر گوینده چنین ثرہاتی باشد، درین صورت سازنده آنها یا راوی بزرگوار اولی است، یا یکی از روایان بزرگوار دوم و سوم و چهارم، و در تمام این احوال ثقة الاسلام کلینی اگر خودش جاعل دست اول نباشد دست کم شریک جرم جاعلان قبلی است.

موضوع، انحصار به کلینی و کافی ندارد و در همین کتاب حاضر می‌توانید حدیث مفصلی را از شیخ صدوق، ابن بابویه معروف، مولف دومین کتاب از کتب اربعه و موثق‌ترین محدث بعد از کلینی، بخوانید بضمیمه توضیحاتی که "علامه بزرگ، عارف ربانی، خزانه دار علم، وضو ساخته چشمه عشق، شهید محراب" آیت‌الله دستغیب شیرازی درباره همان حدیث داده است، و آنوقت به آسانی خواهید دید که این یکی در میدان ابتذال و سخافت دست کمی از هیچیک از آنهاى دیگر نمی‌آورد. به آسانی نیز قضاوت خواهید کرد وقتیکه زبدة‌المحدثین مکتب آخوند چنین راستگویان بزرگواری باشند غیرزبده‌های آنها چه خواهند بود؟ و از خود خواهید پرسید که اگر اینها خودشان بدانچه نوشته‌اند باور داشته‌اند، چطور کسانی چنین ضعیف‌العقل می‌توانسته‌اند شیخ‌المحدثین مکتب تشیع شوند؟ و اگر باور نداشته‌اند باز هم چطور کسانی چنین ریاکار می‌توانسته‌اند شیخ‌المحدثین مکتب تشیع شوند؟

۱- به صفحات ۱۵۹ و ۱۶۸ مراجعه شود.

ممکن است بت‌هایی هزار سال مورد پرستش بوده باشند، ولی این دلیل بر آن نیست که این بتها اصالت هم داشته‌اند. خدایان مصری را مصریان بیش از سه هزار سال پرستیدند، بت‌های بتکده‌های کلدی و آشور و فنیقیه و اعراب جاهلیت نیز قرن‌ها عمر کردند. عمامه داشتن يك بت یا يك بت‌ساز به تنهایی اصالت آنرا تضمین نمی‌کند، خواه این بت در آغاز قرن چهارم هجری ساخته شده باشد و خواه در پایان قرن چهاردهم.

* * *

گفته شد که بسیاری از آن احادیثی که ساخته و پرداخته شده بود ضد و نقیض بود، و گفته شد که با طبقه‌بندی احادیث به محکم و متوسط و ضعیف تا حدی این مشکل توجیه گردید. ولی چنین توجیهی فقط در مورد محدثان درجه دوم و سوم امکان داشت، و در مورد کسانی مثل خود ثقه الاسلام کلینی و دیگر شیوخ درجه اول عالم حدیث، دیگر اشکال از این راه قابل توجیه نبود. برای خود این بزرگواران نیز امکان نداشت که از این راه ضد و نقیض گوئی‌های محدثان قبل از خودشان را توجیه کنند.

در اینجا نیاز به راحل‌های تازه‌ای احساس شد، و این راحل‌ها نیز بدست آمد. آنجا که مربوط به امام بود، از قول خود او گفته شد که اگر مطالبی که ما از رسول‌الله نقل می‌کنیم متناقض باشد، این امر مربوط به ما نیست، خود ایشان بودند که گاه به گاه سخنانشان را عوض می‌کردند. و در تایید این گفته حدیث‌های متعدد از راویان مختلف در "کافی" و سایرین نقل شد.^۱ وقتی هم که پرسیده شد چرا از يك صحابی پیغمبر سخنان او دو جور روایت شده است، از قول امام گفته شد که اصولاً حدیث ناسخ و منسوخ دارد... و در تایید این گفته نیز حدیث‌های متعدد در کافی و کتب دیگر نقل شد.^۲ وقتی هم که پرسیدند چرا برخی از پیشگوئی‌های خود امام تحقق نیافته است، از قول امام گفته شد که: عجله نکنید، پیشگوئی‌های ما سوخت و سوز ندارد، منتها دیر و زود دارد، و

۱- به صفحه ۳۹۲ رجوع شود.

۲- به صفحه ۳۹۲ رجوع شود.

گاهی ممکن است تحقق آنها تا روز قیامت بتأخیر افتد.^۱ و باز در تأیید این گفته حدیثهای متعدد در کافی و کتابهای دیگر نقل شد.

ولی در پی این مشکل، مشکل باز هم بزرگتری پیش آمد، زیرا بعضی از احادیث بود که گفته شده بود مضمون آنها از راه وحی الهی به یکی از انبیاء الوالعزم رسیده و او آنرا به مردم ابلاغ کرده است، و با این وصف آن امر تحقق نیافته بود. مثلاً از قول امام جعفر صادق روایت شده بود که خداوند به عمران پدر مریم وحی کرد به تو پسری می‌بخشم که کوران را بینا کند و مردگان را زنده کند، و او نیز این خبر را به همسرش داده بود، ولی وقتیکه همسرش وضع حمل کرد به جای پسری که منتظرش بود مریم به دنیا آمد.^۲ یا آنکه حضرت عیسی به عروسی خبر داده بود که به اراده خداوند در مجلس زناشویی خواهی مرد، ولی او زنده ماند.^۳ یا آنکه از امام صادق روایت شده بود که خداوند تصمیم گرفته بود حسین بن علی را در سال ۷۰ هجری مأمور فتح عالم و استقرار حکومت عدل در جهان کند، ولی چون حسین را در سال ۶۱ هجری کشتند، او نیز به خشم آمد و این امر را به بعد موکول ساخت.^۴ اینجا دیگر موضوع شوخی‌بردار نبود، و احتیاج به راه حل اصولی‌تر داشت خوشبختانه این راه حل نیز بدست آمد، یعنی اعلام شد که در این گونه موارد خود خداوند است که تصمیم خویش را تغییر می‌دهد، منتها این کار در دو مرحله انجام می‌گیرد: در صورت اول این تغییر تصمیم قبلاً با اطلاع پیغمبران مرسل می‌رسد، و آنها نیز می‌توانند به موقع آنرا به پیروان خود خیر دهند. در صورت دوم، مطلب حتی از خود پیغمبران هم پوشیده می‌ماند، و این امری است که بدان "بداء" می‌گویند، که در توضیح آن، فقیه اعظم آیت‌الله خمینی در رساله مصباح الهدایه خود چنین نوشته است: "الکون باید حقیقت حدیثی را که در کتاب جامع کافی رسیده است بفهمی، که از طریق شیخ المحدثین ثقة الاسلام کلینی رضوان اله علیه در باب بداء رسیده است، که ابن‌ابی‌بصیر از امام صادق علیه‌السلام نقل می‌کند که فرمود: همانا خدایتعالی را دو گونه علم است: علمی پوشیده و نهان، و

۱- به صفحه ۳۹۳ رجوع شود.

۲- به صفحه ۳۹۳ رجوع شود.

۳- به صفحه ۷۵ رجوع شود.

۴- به صفحه ۷۳ رجوع شود.

آنرا بجز او هیچکس نمی‌داند و این علم است که منشاء بقاء است، و علم دیگری که آنرا به فرشتگان و رسولان و پیامبران آموخت، و ما نیز از آن علم برخورداریم و بدان که صحیح نیست که بعضی گفته‌اند که منشاء بقاء نه از ناحیه خلق اول است، بلکه فقط از خلق دوم است.^۱

این استدلال‌های سفسطه‌آمیز و بی‌محتوا برای چیست؟ برای اینکه مکتب "روحانیت مبارز" حاضر بدین اعتراف نیست که اگر فی‌المثل در حدیث معتبری از قول پیغمبر یا امامی دو خواسته متناقض با یکدیگر به خداوند نسبت داده شده باشد، مفهومش این نیست که واقعا دستگاه الهی روی يك فرمان ازلی خود خط بطلان کشیده، و مفهومش این هم نیست که پیغمبر یا امام نسبت ناروایی به خداوند داده‌اند. مفهوم صاف و ساده‌اش این است که يك یا چند آخوند بزرگوار بنام صحابی، بنام راوی، بنام محدث، به خدا و رسول و امام او دروغ بسته و بعد در توجیه آن در مانده‌اند. البته مفهوم گویاتری نیز در آن نهفته است، و آن این است که آخوند در هر مقامی که باشد، با کوتاه‌بینی و محدود فکری خود نمی‌تواند بفهمد، یا نمی‌خواهد بفهمد که نظم فراگیر آفرینش که میلیاردها کهکشان را با سرعت ثانیه‌ای صد هزار کیلومتر در حرکت دارد، که هر يك از این کهکشانها شامل میلیاردها خورشید است، که وسعت این مجموعه سرسام آور از پانزده میلیارد سال نوری تجاوز می‌کند، که سرعت خود نور ساعتی يك میلیارد کیلومتر است، چنین نظمی نمی‌تواند حتی يك سر سوزن، حتی يك هزارم سر سوزن تغییر یابد، وگرنه در سراسر این دستگاه بیکران سنگ روی سنگ بند نمی‌شود. شاید هم آخوند بزرگوار خوب توجیه نشده است که این خدا غیر از آن خدایی است که طبق احادیث معتبره، برای پیغمبرش معجون تقویت قوه جماع می‌فرستد و به پیغمبر دیگرش برای دفع بواسیر هلیله و بلبله و ملیله تجویز می‌کند، و مراقب است که کدامیک از لشکریان بنی‌مروان ریش خود را می‌تراشد و سبیلش را تاب می‌دهد تا او را تبدیل به ماهی بی‌فلس کند.^۱

فقیه اعظم آیت‌الله خمینی، خطاب به نمایندگان مجلس شورای اسلامی (۶ خرداد ۱۳۶۰) در معرفی نقش عظیم روحانیون در تدوین فقه و حدیث شیعه اظهار می‌دارد که: "در زمان حضرت صادق سلام اله علیه همین روحانیون

۱ - به صفحات ۳۵۲ و ۵۳۸ مراجعه شود.

بودند، و در غیبت کبری هم همین روحانیون بودند که احکام اسلام را دست به دست دادند و دسته بندی کردند و آنها را دست به دست و نسل به نسل منتقل کردند تا به ما رسید". ولی خود فقیه اعظم نخواستند که بدانند که درست همین‌ها نیز بودند که تا توانستند از قول همین امام صادق و از قول سایر امامان چه قبل از غیبت کبری و چه بخصوص بعد از آن، هر قدر خواستند حدیث ساختند، هر قدر خواستند بدانها تهمت ناروا زدند، و هر قدر خواستند آنها را پایین آوردند تا رونق دکان خود را بالا برده باشند.

* * *

در این "دکان دین" از همان آغاز کار، خدا و انبیاء اولوالعزم و امامان و معصومان، بصورت کالاهایی در درجات مختلف از مرغوبیت طبقه‌بندی شدند. تازه در این طبقه‌بندی بخلاف آنچه ممکن است انتظار رود، مقام واقعی آنان ملاک مرغوبیت نبود، درجه مشتری‌پسندی آنها ملاک بود. مثلاً خود رسول اکرم، جای درجه اولی را در این قیمت‌گذاری نداشت و مانند علی جنسی گرانقیمت ولی کم مصرف تلقی می‌شد. امام حسن، امام محمد باقر، امام محمد تقی، امام علی النقی، امام حسن عسگری، اصلاً جنس‌های مرغوب نبودند. امام جعفر صادق نیز بیشتر بصورت عمده‌فروش و تهیه‌کننده و تحویل‌دهنده "جنس جور" مورد توجه بود و خودش کالایی مشتری‌پسند نبود. در عوض امام حسین، امام زین‌العابدین، امام موسی بن جعفر، امام رضا، اجناس خیلی مرغوب به شمار می‌رفتند، و ابوالفضل العباس و علی اکبر و فرزندان مسلم نیز با آنکه امام نبودند جزو اجناس درجه اول قیمت‌گذاری شده بودند.

در دکان دین، که روز به روز پررونق‌تر می‌شد، کالاهای درجه دوم و سومی نیز به فراوانی عرضه شد که کار هر جور مشتری را راه می‌انداخت: صدها نسخه از ائمه، بخصوص از امام جعفر صادق، برای انواع بیماریها موجود بود: آبله ریزه، درد کمر و درد ناف، قرقر شکم، جن‌زدگی، درد بواسیر و شقیقه، درد عورت، باز کردن پیوست، عقرب گزیدگی، اختلال مشاعر و غیره و غیره (که فهرست جامعی از آنها را هم در کتاب مستطاب مفاتیح‌الجنان و هم در صفحات ۴۴۲ و ۴۴۳ کتاب حاضر خواهید یافت). همچنین نسخه‌های

متعددی برای موردی خاص که ظاهراً طالبان فراوانی چه در میان خود دکانداران دین و چه در میان مشتریان دکان داشت موجود بود: ادویه و اطعمه و ادعیه نافع برای تقویت قوه مجامعت که حتی نسخه بعضی از آنها مستقیماً در عرش الهی نوشته شده بود (برای اینکه تصور جسارتی را در ادای این مطالب نکنید، به حدیث‌های "معتبری" که بخصوص توسط علامه بزرگوار مجلسی، اعظم محدثین، از قول حضرت محمد و حضرت علی و اقلانش تن از ائمه و بخصوص از امام جعفر صادق، در بحارالانوار و حلیة‌المتقین آمده و تعدادی از آنها بعنوان نمونه در صفحات ۵۱۲ تا ۵۱۶ کتاب حاضر نقل شده‌اند مراجعه فرمائید).

بعضی کالاها را، دکانداران دین از صورت قبلی خودشان که خیلی مشتری‌پسند نبود، درآوردند و بصورتی باب‌پسند عرضه کردند. یکی از آنها "تقیه" بود که از مفهوم اولیه خود که يك تاكتيك جنگی برای مبارزه با دستگاه خلافت بود بیرون آمد و صورت يك دروغگویی واجب پیدا کرد و مجوز شرعی ترسو بی‌غیرتی شد، و بگفته شریعتی به فلسفه "حق نشاید گفت جز زیر لحاف" تبدیل گردید.^۱

دیگری "شك" و کرامات فراوان آن بود که مشکل‌گشای غالب گرفتاریها می‌شد و نیز سید بازی، و امامزاده سازی که آنها نیز کرامات بسیار داشتند.^۲ البته اجناس دیگری هم در همین زمینه ساخته و عرضه شد، مانند معجزه سازی، خوابنا شدن، کشف کرامات، جن، همزاد، آل و بختك، سحر و جادو، طلسم و عزائم، چشم بد و غیره و غیره که احتیاج زیاد به توضیح ندارد.

بموازات آنها، یکدسته اجناس پرمشتری از نوع دیگری نیز برای رفع بسیاری از گرفتاریهای مومنین به دکان آمد، که با استفاده از آنها دیگر مومن احتیاج نداشت مثلاً برای پرداخت قرض خود، یا برای خلاصی از زندان، یا برای تحصیل طعام یا برای پیدا کردن قاطر یا غلام گمشده‌اش یا دفع شر دشمن نابکارش، از راههای سنتی که کم و بیش زحمت داشت و نتیجه‌اش نیز قطعی نبود، عمل کند. همه این مشکلات با ادعیه مجربّه یا با نفرین‌ها مجربّه حل

۱- به صفحات ۲۴۷ تا ۲۵۳ مراجعه شود.

۲- به صفحات ۲۵۳ تا ۲۵۷ مراجعه شود.

می‌شد، که البته همه آنها امتحان شده بود، زیرا از طریق مستقیم امام جعفر صادق به دکان رسیده بود، و رسانندگان آن نیز روایانی بسیار بزرگوار بودند، همه عالم ربانی، همه رضوان مقام، و غالباً زبده‌المحدثین. و با این کالاهای جمع و جور بود که دکان دین پا به عرصه پر برکت صفوی گذاشت.

* * *

دوران صفویه، دوران تحولی بنیادی در تاریخ ایران بود. دوره‌ای بود که در آن ایران قریب هزار سال پس از سقوط شاهنشاهی خود بار دیگر به وحدت ملی و یکپارچگی جغرافیایی دست یافت و بار دیگر از تمامیت سیاسی و اجتماعی گذشته برخوردار گردید. در این عصر ایرانی بنیاد نهاده شد که هنوز هم حاکمیت ملی و مرزهای جغرافیایی شناخته شده خود را مرهون آن دوران است.

ولی این فقط يك جانب کار، و به اصطلاح امروزی یکروی سکه بود. روی دیگر سکه این بود که درست در همین دوران بساط سودای چند صد ساله دکانداران دین از صورت اولیه دکان خارج شد و به صورت يك "سوپرمارکت" عصر جدید درآمد، که این بار خود حکومت نیز در آن سرمایه‌گذاری کرده بود. با این سرمایه‌گذاری، "فروشگاه"، کار خود را وسعت داد و در سراسر ایران در هر شهر، هر محله، هر روستا، هر قریه، شعبه دایر کرد. اداره امور فروشگاه مرکزی را فقهای اعظم، مجتهدین عظام، صدرهای خاصه و عامه، شیخ الاسلام‌ها، ثقة‌الاسلام‌ها، زبده‌الامحدثین‌ها و حکام کل و جزء شرع به عهده گرفتند، و اداره شعب مختلف آنرا بترتیب اهمیت این شعبه‌ها درجات مختلفی از مدرسان، متولیان، ملایان، پیشنمازها، رمالان و غیره و غیره دار شدند. و البته وسعت کار، نحوه کار را عوض نکرد، فقط رونق بازار زیادتر شد. ریای کهن ادامه یافت و دروغ‌پردازیها نیز برقرار ماند، و به طبقه‌بندی کالاهای مرغوب و نامرغوب خللی وارد نیامد.

ولی این بار کارگردانان بزرگوار پا از مقام دکانداری فراتر گذاشتند و جزئی از اجزای دستگاه حاکم شدند. ذاکر سید الشهداء بمقام "بیضه‌دار اسلام" رسید و روضه خوان دعاگو به ملاذالانامی و حجة‌الاسلامی و "پرچمداری شیعه علی" ارتقا یافت. چون پادشاه صفوی "کلب آستان علی" بود، نایب بر حق

علی نیز مقام سگبان یافت و اعلام کرد که فقط بخاطر پیشرفت اسلام، حکومت را به نمایندگی از امام عصر، آنهم بطور موقت به پادشاه شیعه تفویض کرده است. در بازار سودایی که اکنون پهنایی به وسعت سرتاسر ایران یافته بود، دکانداران دین زانو به زانو شاهان صفوی نشستند و به رتق و فتق امور شیعه پرداختند: هزاران مهدورالدم، مرتد، زندیق، محارب، ملحد، منافق، مفسد فی الارض و یاغی و طاغی را بدست میر غضبان شاهی سپردند، و ده‌ها هزار از ملاعین دست دوم چون زناکاران و لاطیان و دزدان و طنپور زنان و دیوثان، بخصوص آنهایی را که در اطاعت از احکام حجج اسلام کوتاهی می‌کردند و احیانا وجوه بریّه و خمس و زکات و حق سادات را هم به موقع نمی‌رساندند، در اختیار فراشان رجم و حد و تعزیر و تادیب گذاشتند.

ولی با گذشت زمان، دامنه عمل آنان از این حد بالاتر رفت و "رتق و فتق امور غیر شرعی" را نیز شامل شد، زیرا با مساعد شدن شرایط بیاد آوردند که در منطق ولایت فقیه اصولا مسائل غیر شرعی‌ای وجود ندارد. در نتیجه بر همه امور دیگر مملکت نیز از سیاست و تجارت و صلح و جنگ و مالیات گرفته تا طبابت و تعلیم و تدریس و هنر و ادب، انگشت گذاشتند و ترتیبی دادند که هیچک از این امور، جریانی در جهت خلاف رای و نظر نواب امام زمان نداشته باشد. برای غالب پادشاهان صفوی، تعصب در شیعیگری بیش از آنکه يك اعتقاد مذهبی باشد يك تاکتیک سیاسی بود، زیرا در نفس الامر دولت صفوی يك دولت لشگری بود که مذهب را فقط ابزار کار خود قرار داده بود. تقریبا همه شاهان صفوی (بخصوص شاه عباس اول) نه تنها با مسیحیان ناسازگار نبود، بلکه غالبا روابط بسیار خوبی هم با آنان داشتند. جهانگردان مسیحی متعددی با گرمی تمام توسط دربار صفوی پذیرایی می‌شدند و گاه نیز مانند پیترودلاواله ایتالیایی، مقامات بلند در دربار می‌یافتند. شاه عباس به کرات هیئت‌هایی را به دربارهای مسیحی لهستان، مجارستان، بوهیما، اتریش و اسپانیا فرستاد تا با این دولتها علیه دولت عثمانی پیمان اتحاد ببندند. تعصبی که او و سایر پادشاهان صفوی ابراز می‌داشتند، فقط در مورد دشمنی با اهل تسنن بود. زیرا برای تامین وحدت ملی در برابر دولتهای سنی عثمانی و ازبک در دو سوی غرب و شرق ایران، به این دشمنی احتیاج داشتند. این واقعیت را علما و فقهای بزرگوار

عصر نیز بخوبی می‌دانستند، ولی اشکال شرعی برای آن نمی‌دیدند یا لاف‌کاری ضروری نمی‌دانستند که چنین اشکالی را بروی خود بیاورند، زیرا این امر با خواست واقعی آنان که تثبیت نفوذ روحانیت در همه امور مذهبی و غیر مذهبی مملکت بود تضادی پیدا نمی‌کرد. خود شاه اسماعیل نیز مخالفتی نداشت که در جنگ چالدران سپاهیان قزلباش او با فریاد "اشهد ان اسمعيل ولي الله" خود را به عساکر عثمانی بزنند!

چنین سیاستی، اگر هم در کوتاه مدت از نظر کمک به استقرار وحدت ملی و تثبیت هویت سیاسی ایران به سود این کشور بود، در درازمدت بقدری برای جامعه ایرانی شوم و نافرجام بود که واقعا نمی‌توان با قاطعیت قضاوت کرد که آیا این آزمایش بزرگ تاریخ ایران در نهایت امر به سود یا به زیان کشور بوده است؟ بهر حال شك نیست که از دوران صفویه به بعد، موریانه آخوند دیگر نه به صورت پنهانی، بلکه آشکارا به فرسودن و پوک کردن این بنای ظاهرا استوار پرداخت، و زمینه قطعی آنرا فراهم آورد که این بنا روزی خواه ناخواه فرو ریزد، ولو آنکه استحکام بنا، بُروز چنین فاجعه‌ای را تا پایان قرن چهاردهم و آغاز قرن پانزدهم هجری به تعویق اندازد.

درباره آثار دیرپای این سیاست آخوندپروری شاهان صفوی، محقق فقید عیسی صدیق در کتاب "تاریخ فرهنگ ایران" بررسی جامعی دارد که آنرا بطور خیلی خلاصه برایتان نقل می‌کنم:

"بر اثر سیاست تشدید دشمنی شیعه و سنی در عصر صفوی، ایران از ارتباط مستقیم خود با مغرب زمین بعزلت حائل بودن دولت وسیع عثمانی میان ایران و اروپا محروم شد، و در این دوره که درست مقارن با نهضت عظیم رنسانس و جهش علمی و صنعتی و اقتصادی غرب و تحولات شگرف عصر جدید بود، ایرانیان بدین ترتیب از آشنایی با علوم و صنایع نوین اروپا بی‌نصیب ماندند و از کاروان تمدن جهان بدور افتادند. از طرف دیگر جاذبه قدرت و شاخصیت علما و پیشوایان مذهبی، باعث شد که هر کس که قریحه و استعدادی داشت فقط به تحصیل علوم دینی بپردازد تا شاید او نیز روزی به درجه اجتهاد برسد و صاحب جلال و منال شود. در نتیجه منظمًا بر تعداد طلاب فقه و اصول و احادیث و اخبار و تفسیر و قرآن افزوده شد و در عوض شماره محصلین

علوم طبیعی و ریاضی و حکمت و ادب و مانند آن رو به کاهش رفت و عقب‌افتادگی فاجعه‌انگیز جامعه ایرانی در زمینه علم و دانش جهان نو، از همان زمان آغاز شد.

در رشته‌های علمی و فلسفی و ادبی روح ابتکار در این دوره از بین رفت. اغلب کتبی که در این رشته‌ها تالیف شد، یا شرح بر آثار نویسندگان قرون پیش از آن و یا شرحی به شرح دیگران یا حاشیه‌ای بر حاشیه دیگران بود. در همین دوره، مخصوصاً پس از مرگ شاه عباس بزرگ، اوهام و خرافات و عقاید سخیف به حد اعلا نیرو گرفت. تشبث به سحر و جادو و طلسم و چله‌نشینی، توسل به استخاره و نذر و نیاز بدون کوشش و حرکت، توسل به نفرین بر ضد دشمن، اشتغال دائمی به مستحبات دینی حتی به قیمت کنار گذاشتن واجبات، مقید کردن تمام کارهای کوچک و بزرگ روزمره به آداب معین، ریاکاری و خشکه مقدسی و تظاهر به دینداری، تسلیم صرف در مقابل متصدیان امور مذهبی، منسوب کردن آثار طبیعی چون باران و تندر و طوفان و زلزله و کسوف و خسوف و قوس و قزح به رحمت و غضب الهی، در میان تمام طبقات معمول گردید. این طرز فکر که از طرف سلاطین تشویق می‌شد موجب انحطاط اخلاق و رکود دانش و عدم رشد قوه تمیز و تبحر و عقب ماندگی و بی‌حرکتی و تعبد و شکست بود که عاقبت کار صفویه آنرا ثابت کرد".

بحث مربوط به آثار سیاست آخوندپروری عصر صفوی، و تاخیر قاطع آنها را در تحولات سیاسی قرون بعد تا فاجعه عصر حاضر، حقا نمی‌توان بدون نقل نظریات دکتر شریعتی، که در این زمینه بخصوص مطالعاتی اطولی کرده است، پایان داد. بخصوص با در نظر گرفتن این که شریعتی، اگر هم از لحاظ نظریات خاص مذهبی و سیاسی مورد قبول میلیون ایرانی و بسیاری از روشنفکران ایرانی نیست، به عنوان يك مسلمان شیعه مومن و مبارز که نه در خط "طاغوت" بوده است، نه سرسپرده استعمار، نه عامل صهیونیسم، و نه آشنایی دور یا نزدیکی با صدام عقلی داشته است، مورد تایید قسمت مهمی از روحانیت مبارز است، و اگر دلیلی بر این گفته لازم باشد، شاید نقل نظریات ذیل درباره او (نقل از نشریه مخصوص روزنامه اطلاعات، بمناسبت سالروز درگذشت دکتر علی شریعتی، ۲۹ خرداد ۱۳۶۱) کافی باشد:

- "شریعتی مجاهد مسئول صادقی بود که همش را مصروف اسلام کرده بود. او تنهای خود جوش و دردمند تاریخ ما بود." (علی خامنه ای، رئیس جمهوری اسلامی)

- "شریعتی از افرادی است که واقعا به نهضت اسلامی ما خدمت کرده است. فعالیتهای او در چند ساله اخیر بر قشر وسیعی اثر داشته و آنها را به میدان کشانیده و با وضع روحی و انسانی و شرایط نسل نو سروکار داده است." (هاشمی رفسنجانی، رئیس مجلس شورای اسلامی)

- "هر کس که تاثیر شریعتی را در تکامل فکری نسل جوان امروز نادیده بگیرد فرد غیرمنصفی است." (حسین موسوی، نخست‌وزیر جمهوری اسلامی)

- "شریعتی يك انسان متعالی بود، در اسلامی که مسخ شده و دست به دست و حرفه به حرفه دکان تحصیل مرید قرار گرفته است. چهره‌ای ابوذر گونه بود که در تاریخ اسلام و انقلاب اسلامی حیات جاویدان خواهد داشت." (محمود طالقانی)

- "شریعتی از استعدادهای برجسته زمان ماست که گفته‌ها و نوشته‌هایش موج عظیمی در جامعه بوجود آورد." (محمد بهشتی)

و اینک نمونه‌ای از قضاوت‌های همین "مسلمان مسئول صادق" درباره مکتب همین دکانداران دین:

"پتروشیمی استعمار" صفوی، بدست آخوند از خون تریاک ساخت، و از شهادت مایه ذلت، و از شهید زنده قبر مرده. از تشیع جهاد و اجتهاد و اعتراض، تشیع تقیه و تقلید و انتظار ساخت. و گریز از فهم و فرار از مسئولیت را که مترادف بالشی و بی‌غیرتی است، وظیفه مومنین قرار داد. علی را پهلوان خانقاه کرد، و فاطمه را زنی نالان که تمام همش این است که ملکی را که به ناحق از او مصادره کرده‌اند، با ناله و نفرین پس بگیرد. و حسین را به صورت کسی درآورد که بعد از آنکه همه مردان خاندانش با سرافرازی می‌میرند تا تن به ذلت ندهند، او کودکش علی اصغر را برمی‌گیرد و با لحنی که دشمن را به رقت می‌آورد و جلاد را به رحم؛ از ماموران دستگاه یزید آب خوردن التماس می‌کند، و زینب را وسیله نوحه قرار می‌دهد و عباس را

پرسوناژ سفره عباس، و امام سجاد را امام بیمار و نالانی که دل سنگ به حالش کباب می‌شود."

- "فقه آنها هزار مسئله در آداب بیت الخلاء طرح و کشف کرد، اما سرنوشت شوم ملت و مذهب برایش مسئله‌ای نبود. آنچه بود ایمان نبود، دکانهای ایمان بود. هدف آخوند فقط این بود که هر کسی در يك دغدغه وجودی گناه بسر برد، و تمام رسالت مذهبی خود را نجات شخص خویش از زندان دنیا و دوزخ ببیند، و این عالیترین حالت است برای سه چهره حاکم که یکی خلق را به بند بکشد، دیگری جیبش را خالی کند و سومی در گوشش از زبان خدا زمزمه کند که: برادر! گرسنگی را سرمایه بخشش گناهانت بکن و سر و کار اینها را به قیامت بگذار که آخرتشان خراب است!"

- "این محدثان عالیقدر بجای سخن گفتن از اندیشه علی، انزوای علی، مبارزه علی با ظلم و چاپلوسی و زور و تزویر و فقر و دزدی و حق‌کشی و تفرقه، صدها کتاب و مجلس و شعر و قصه و نقالی و منبر و غیره می‌سازند، و داد سخن می‌دهند در اینکه مولا علی دشمن خود را ناگهان تبدیل به سگ کرد و رقیب خودش را با يك فوت تبدیل به زن نمود و آن زن ازدواج کرد و چندین بچه برای شوهرش آورد و سالهای سال در خانه او زندگی کرد، و بعد دوباره بصورت سگ درآمد، و دید که از آن موقع تا بحال يك چشم بر هم زدن بیشتر فاصله نشده است."

- "آخوند، در مقام حیض و نفاس و جنابت و آداب بیت‌الخلاء و احکام برده‌داری، کار خود را به خوبی انجام داد. فقط در آداب مستراح رفتن به اندازه شش ماه تحقیقات دقیق و نظریات مفصل علمی در مکتب او انجام گرفت. وبدین ترتیب از مذهب وسیله‌ای برای ثبوت و جمود ساخت و برای جلوگیری از هر گونه پیشرفت و تغییر و تحول و نوآوری، و محکومیت مطلق هر کار تازه و حرف تازه چه در دین و چه در نظام زندگی و فکر و علم و جامعه و همه چیز. دعای مومن را خطاب به خداوند و همه واسطه‌هایش منحصر باین کرد که: قرض‌هایم را بده، مسافر‌م را (البته فقط مسافر خودم را) از سفر بسلامت برگردان، دشمنم را ذلیل کن. و تشیع را بکمک روایات و احادیث، بصورت

مکتب جهل، بدعت، تفرقه، جمود، عبودیت، گریه و عزا، تقلب برای شفاعت اولیاء، تقیه، ترس و بیکارگی در آورد!"

- "شیعه ساخت این مکتب می‌گوید: امام حسین، ابوالفضل، حضرت زینب، حضرت علی اکبر و علی اصغر، مرا در آخرت شفاعت می‌کنند، چون خصوصیتی که ما "امت مرحومه" با خدا داریم این است که بیمه اشک هستیم، درست مثل محصلی که سر جلسه امتحان تقلب می‌کند و نمره بیست می‌گیرد. شفاعت در این تشیع از تقلب در امتحان هم اثرش بالاتر است. البته این امر غالباً خرج هم دارد: بهشت فقط در ازای مبلغ لازم خرید و فروش می‌شود. با اعمال نفوذ و پارتی‌بازی جنازه متعفن يك شخصیت پولدار به خاک مقدس کربلا یا نجف سپرده می‌شود و این تربت مقدس هم، به میزان پولی که این میت پرداخته و موقعیتی که بازماندگانش در دنیا دارند، او را تنگتر در آغوش می‌فشارد و به خود نزدیکتر می‌سازد و از چشم نکیر و منکر مخفی می‌کند و اگر ممکن شود از حساب و کتاب و معرکه قبر و قیامت به يك جورهایی که خودش می‌داند درش می‌برد و اگر هم نشد خیلی بارش را سبک می‌کند و زود از گمرك ردش می‌کند!" (از کتاب تشیع علوی و تشیع صفوی)

- "این آخوندها، این عناصری که امروز با مردم از دین و از علی و از حسین و از روحانیت شیعه سخن می‌گویند و می‌نویسند، در دشمنی و حق‌کشی و حسد و تحریک مردم برای حفظ چند مرید بدبخت خویش، به همه کاری حاضرند. از هر جعلی، هر دروغی، هر تحریفی و تهمتی که منافعشان اقتضا کند، ابا ندارند. اینها همه فن حریفند، و برای پول و حتی برای بوی پول، هر کاری از دستشان برآید می‌کنند." (از کتاب "با مخاطبهای آشنا")

بدین ترتیب بود که يك عصر بزرگ تاریخ ایران که در قرن دهم هجری با تجلی پرشکوه ناسیونالیسم ایرانی (ولو در قالب مذهبی) و با هدف بازیابی نیرومندی و سرفرازی گذشته آغاز شده بود، دو قرن و اندی بعد در لجنزار ضعف و فساد به پایان رسید و این درست در موقعی بود که نفوذ مکتب آخوند در سراسر کشور به اوج خود رسیده بود، و آخرین شاه صفوی دست پرورده مستقیم معروفترین آخوند عصر خود ملا محمد باقر مجلسی بشمار می‌رفت.

* * *

پس از گذشت دو دوران کوتاه افشار و زند، کشور ایران پا به دنیای پر جوش و خروش قرن نوزدهم گذاشت که برای جامعه بشری قرنی سرنوشت ساز بود. زیرا در همین قرن بود که جهش عظیم علمی و صنعتی جهان غرب - که وسیله استیلای سیاسی آن بر بقیه دنیا تا پایان نیمه اول قرن بیستم شد - آغاز گردید. در این دوران سرنوشت، ایران منطقی نمی‌توانست در لاک خود فرو رود و وضعی را که داشت حفظ کند. مجبور بود چه بخواهد و چه نخواهد، یا به راهی برود که در همان قرن کشور آسیایی دیگری بنام ژاپن رفت یا به راهی که خود ایران رفت. راه سومی برایش وجود نداشت.

برای رفتن به راه اول می‌بایست جامعه ایرانی بافت کهنه را عوض کند، فرهنگ جهل و خرافات و دروغ و حماقت را که در طول قرون بدو تحمیل شده بود بدور افکند و حساب آنرا از حساب فرهنگ ملی خود جدا سازد. تحصیل دانش و بینش پیشرفته غرب را خلاف مقتضیات شرع نشمارد. همچنانکه دنیای غرب، قرن‌ها پیش از آن، تحصیل دانش و بینش پیشرفته اسلامی را خلاف مقتضیات شرع خود شمرده بود. و مصممانه و آگاهانه با جهان مترقی، در عصری که هنوز امکان همگامی با آن وجود داشت، همگام شود.

ولی این راه، اگر ملت ایران را به سوی پیشرفت می‌برد، دکانی را که از سیصد سال پیش از آن بصورت يك "سوپرمارکت" حاکم مشغول کار بود، محکوم به تعطیلی می‌کرد، و این با سرمایه‌گذاری کلانی که در آن انجام گرفته بود، جور نمی‌آمد. و حالا که لازم می‌آمد فروشگاه بزرگ به کار ادامه دهد، طبعا لازم می‌آمد که در هم بر همان پاشنه بچرخد، و بدعتهای نابابی از قبیل تحول و ترقی و همگامی با مقتضیات عصر، مسکوت بماند.

درست در همین موقع بود که سرمایه‌گذاری تازه و کلان دیگری در این بازار سودا انجام شد که این بار آنرا از صورت سوپرمارکت "دولتی مذهبی" تبدیل به يك شرکت مختلط ایرانی و خارجی کرد، زیرا سرمایه‌گذار جدید دولت فخریمه انگلستان بود.

در قسمت اعظم قرن نوزدهم و قسمتی از قرن بیستم این شرکت مختلط با رونق بسیار به کار خود ادامه داد و برای تضمین این رونق، کارشناسان و

مشاوران فراوانی از طرف سهامدار خارجی بصورت‌های ثابت یا موقت با هیات مدیره داخلی شرکت مختلط همکاری کردند:

- "غیر از دربار و ماموران دولتی، دسته متنفذ دیگری در ایران هستند که باید همیشه آنها را حفظ کرد، و اینها علما و روحانیون عالم تشیع هستند. این طبقه موقوفات سرشار و فراوانی در اختیار دارند که روحانیون و مدرسین و طلاب در سرتاسر ایران از درآمد این موقوفات و سهم امام و نذوز مختلف بهره کافی می‌گیرند. ما (انگلستان) باید برای نفوذ در این طبقه از دستگاه حاکمه ایران با اعزام عده‌ای سید و ملا و درویش از هندوستان به مراکز دینی و مقدسه و متبرکه شیعه بتدریج دستگاه عالیه روحانیت ایران را بر طبق دلخواه خود اداره کنیم." (سر هوارد جونس، وزیر مختار انگلستان در ایران، گزارش محرمانه به وزارت خارجه انگلیس، نقل از اسناد منتشر شده وزارت امور خارجه انگلستان)

- "اختیار مستقیم "وجوه موقوفه هند" در دست من در حکم اهرمی بود که با آن می‌توانستم همه چیز را در ایران بلند کنم و هر مشکلی را حل نمایم. این امکان فرصت‌های مناسبی را برایم پیش آورد که با علمای بزرگ روحانی در ایران مربوط شوم و از وجود آنها استفاده لازم را ببرم." (سر آرتور هاردینگ، وزیر مختار انگلستان در ایران، از کتاب او بنام يك ديپلمات در شرق، چاپ لندن)

"در ایران علاوه بر نیروها و سازمانهای سیاسی و اقتصادی، يك سازمان موثر و كاملاً متنفذ دیگری هم هست که از تمام منابع دیگر قدرت در این کشور قویتر و از لحاظ ما مورد اعتمادتر است و آن روحانیت شیعه است که از سالهای طولانی در ایران نقشی بنیادی و کارساز داشته است و خوشبختانه ما در میان آنها دوستان خوب و نزدیکی داشته‌ایم و داریم. این نیرو می‌تواند در ایران کارآمد باشد و هر وقت لازم بشود، حتی بر نیروهای دیگر از قبیل دربار و دولت و ارتش اثر بگذارد و با سلاح مذهب و جهاد هر مشکلی را حل کند. مهم آنست که توقعات آنها هم از ما زیاد نیست. هر وقت لازم باشد، می‌توانیم آنها را وارد صحنه کنیم و هر وقت هم که مقتضی باشد به آسانی ساکن و خانه نشین سازیم." (لرد ویول، وزیر امور خارجه انگلستان، در جلسه سرّی

در سفارت بریتانیای کبیر در تهران، ۱۱ اکتبر ۱۹۴۱، نقل از خاطرات مگردیچ، از کتاب اسرار و عوامل سقوط ایران).

- "دستگاه جاسوسی انگلستان که عجیب ترین دستگاههای جاسوسی دنیا است. برای جلب همکاری، بخصوص بسراغ کسانی می‌رود که دعوی علم و برتری دارند. اما این دانش را برای تامین منافع و زندگی مادی خود می‌خواهند. این دستگاه اعوان و انصار خود را همیشه از بین اینها بر می‌گزیند، و دلیل آن هم این است که این گروه شکمپرست و پست و سورچران همیشه در پی نیرویی می‌گردند که نفع آنها را تامین کند." ^۱ (دکتر حسن آیت، علامه شهید جمهوری اسلامی، نقل از مجله نگهبان انقلاب اسلامی، شماره ۷۳).

* * *

آخرین و مهمترین سرمایه‌گذاری در این بازار سودا، در اواسط دهه گذشته صورت گرفت. وضع "دکان ایمان" با همه رونق گذشته آن، در این موقع تعریف چندانی نداشت. شرایط استثنایی بین‌المللی و رواج بدعتهای نابابی از قبیل سواد، علم، صنعت، دانشگاه، حقوق مدنی، آزادی زنان، "کلاه لگنی" مردان، اشاعه تعالیم "غیرمکتبی" هنرهای زیبا، قانون حمایت خانواده، و بخصوص زمزمه‌های تردیدآمیز در اصالت گفته‌های بعضی از اعظام دین، و از همه مهمتر کاهش وجوه بریّه و وجوه رد مظالم و سهم امام، کار دکان را تا اندازه‌ای تق و لق کرده بود. دست بر قضا در همین موقع سرمایه‌گذار خارجی نیز یا به علت مشکلات داخلی خودش، کمکی به رفع محظورات شرکت نمی‌کرد، و یا بر اثر کارشکنی رقبا نمی‌توانست بکند.

البته از نظر حفظ مشتریان اصلی جای نگرانی نبود. غالب آنها نیکه در طول قرن‌ها، نسل بعد نسل مشتری دکان بودند، مشتری باقی مانده بودند. ده قرن آخوندزنگی آنانرا عادت داده بود که در هر حال، دنیا و آخرت خود را از ملای

۱- احتمالاً اظهار نظر عارف، سخنرای ملی نیز در این زمینه شایان یادآوری است که: "نمی‌دانم چرا هر وقت منافع دولت فخریه انگلستان در ایران بخطر می‌افتد، آخوندها به خیابان می‌ریزند و فریاد "وا اسلاما! " سر می‌دهند".

محل، یعنی از نماینده محلی دکان دین بخواهند. برای آنها خود دین تریاک نبود، دکان دین تریاک بود.

وقتی که منافع مشترك بسیاری از مراجع بین‌المللی زور و زر، ایجاب کرد که سیر پیشرفت شتاب‌آمیز مملکتی بنام ایران در هم شکند و جهش خطرناک آن متوقف گردد، همه این مراجع زور و زر، برای بهره‌گیری تضمین شده از ناهماهنگی‌ها و نارضایی‌ها که به حق یا ناحق در داخل جامعه ایرانی وجود داشت - و در داخل هر جامعه در حال تحولی وجود دارد- بسراغ همان دکانی رفتند که اینهمه مشتریان وفادار و ثابت در اختیار داشت، و این بار نیز می‌توانست مثل همیشه، داروی مورد نظر را به صورت معجونی گوارا بدانان عرضه کند، هر چند که در آن زهری کشنده نهفته باشد!

بدین ترتیب بود که برای سومین بار، در این موسسه سابقه‌دار سرمایه‌گذاری تازه‌ای صورت گرفت، و چنانکه قبلاً گفته شد اینبار این سرمایه‌گذاری "چندملیتی" بود که شرکتهای بزرگ نفتی و عموسام و اینتلیجنس سرویس، و "رفقا" و "موساد" همه در آن شرکت کردند و با اتکا به این پشتوانه محکم بود که روحانیت مبارز با کارگردانی سپاه چند هزار نفری ذاکران حسین، قدرت تخریبی مکتب هزار ساله‌اش را برای فرو ریختن بنیادی يك جامعه و يك فرهنگ کهن بکار گرفت.

... و چنین بود که در پایان قرن بیستم، بزرگترین فاجعه تاریخ ایران به وقوع پیوست.

* * *

با استقرار نظم تازه‌ای که از طرف بنیانگذار آن "اولین حکومت الله در روی زمین" عنوان گرفته است، هم بسیاری از خود مردم ایران و هم مردم شگفت‌زده جهان با نوع خاصی از انسان، انسان "آخوندزده" و "آخوندپرورده" از نزدیک آشنا شده‌اند.

این انسان، انسان بسیار جالبی است و خصائص شناخته و ناشناخته فراوانی دارد. ولی بهر حال، اهم این خصائص این است که چنین انسانی مغز دارد و فکر نمی‌کند و از دیگران می‌خواهد که این فکر را برایش بکنند.

البته جوامع متعدد دیگری در دنیای ما هستند که به مردم آنها نیز اجازه فکر کردن داده نمی‌شود، ولی این امر بصورت "محدودیتی" به آنها تحمیل می‌شود، ولو آنکه خودشان متوجه این محدودیت و این تحمیل نباشند. در جامعه انسان آخوندزده، اصولاً این فکر نکردن و وکالت آنرا به دیگری دادن، نه تنها ناخواسته مومن نیست، خیلی هم مطلوب اوست. وظیفه شرعی اوست، قانون ابدی الهی است، و تنها راهی است که با كمك علائم مطمئن راهنمایی، مومن را به طرف بهشت می‌برد.

از دیدگاه این انسان، خداوند اختیار کلیه مومنین را در بست به عده‌ای از بندگان خاص خود داده است که در دوران غیبت امام زمان، عجل الله تعالی فرجه الشریف، نمایندگان تام‌الاختیار او هستند و بر "امت حزب الله" همان سلطه الهی را دارند که شخص پیغمبر داشت.

این جانشینان بر حق پیغمبر و امام عصر، حافظ و مجری قوانینی هستند که "قوانین ثابت و تغییر ناپذیر الهی" است، و در کشف الاسرار تصریح شده است که "حدود این قوانین البته قانونهای کلی اسلام مانند مالیات و قضا و نظام و ازدواج و طلاق و حدود و قصاص و معاملات و قوانین تطهیر و تنظیم و وضو و غسل و جلوگیری از مسکرات و ساز و نواز و زنا و لواط و غیره را شامل می‌شود، ولی به اینها محدود نمی‌ماند، زیرا پیغمبر اکرم برای مستراح رفتن، مجامعه کردن، شیر دادن، چندین حکم خدایی و فرمان آسمانی آورده، برای قبل از انجام نکاح و انعقاد نطفه قانون دارد، دستور می‌دهد که مجامعت چگونه باید صورت بگیرد و خوراك انسان در آن هنگام یا در موقع انعقاد نطفه چه باید باشد و بطور کلی برای هیچ چیز كوچك و بزرگ نیست که تکلیف معین نکرده باشد."

البته شاید درك این موضوع برای خود مومن نیز مشکل باشد که به چه مناسبت باید پیغمبر، با همه وظایف و گرفتاریهای اساسی دیگری که دارد، برای مستراح رفتن قانون وضع کند. ولی بهر حال این فضولی‌ها به مومن نیامده است. وظیفه او فقط اطاعت از مرجع عالی تقلید است که نماینده خدا در روی زمین و واقف به تمام احکام و قوانین الهی و صاحب اختیار دنیا و آخرت مومن است. امروز امام او است، فردا شفیع او در صحرای محشر. چنان

بزرگواری است که اگر فرمان جنگ با دشمن کافر را بدهد، حتی خود امام زمان اداره عساکرش را در جبهه‌های جنگ اسلام و کفر بعهده می‌گیرد. اگر چنین کسی از يك مومن بخواهد که شهید شود، دیگر حرف ندارد و جای پرسش نیست که آیا چنین شهادتی لازم است یا نه؟ برای اسلام ضروری است یا نه؟ جایی در دفتر حساب و کتاب بهشت برایش باز می‌شود یا نمی‌شود؟ خانواده‌ای که قربانی می‌دهد این قربانی عزیز را به حق می‌دهد یا به عبث؟ مملکتی که نوجوان بالغ و نابالغ خودش را دسته دسته به روی مین‌های دشمن می‌فرستد واقعا از مصالح ملی و مذهبی خودش دفاع می‌کند یا فقط از رژیم حاکم خودش؟ اینها سوالاتی است که برای مومن قابل طرح نیست. حتی فکر کردن درباره آنها نیز قباحت دارد. نایب بر حق امام گفته است که مومن باید شهید بشود، درین صورت باید شهید بشود. این مومن بخاطر آن شهید نمی‌شود که شهادت را با تشخیص و شعور خود خواسته است. بخاطر آن شهید می‌شود که وکیل تام‌الاختیار امام زمان که به جای او فکر می‌کند، چنین خواسته است. و حق این پرسش را ندارد که بخاطر امام حسین کشته می‌شود یا بخاطر روضه‌خوانان امام حسین، و شهادت او اسلام را حفظ می‌کند یا اسلام‌فروشان را؟! ... درست همانطور که چهار سال پیش، نهصد و چند نفر از مریدان آخوندزده يك کشیش شیداد آمریکایی، بدستور او در جنگلهای وحشی گویانا، دسته جمعی سیانور خوردند و مردند، تنها برای اینکه "امام" آنها چنین خواسته بود.

این مغزشویی‌شدگان بی‌گناه، علیرغم آرزو و امید خود، شهدای دین نیستند. شهدای دین‌فروشانند. شهدای دلالان بازار ریا هستند و از ورای این دلالان، شهدای تامين منافع سوداگران نفت و بازرگانان اسلحه، و تحقق محاسبات سیاسی قدرتها و ابرقدرتها، و بخصوص "پياده شدن" طرح‌های کوتاه‌مدت و دراز مدت کشوری که تا کنون برنده بزرگ انقلاب اسلامی و جنگ قوای کفر و اسلام بوده است.

این عبودیت مطلق و بی‌قید و شرط از نظر فرهنگ آخوند امری عارضی، یا فرعی، یا محدود به دوره‌ای معین و شرایطی معین نیست، خاصیت اصلی و بنیادی مکتب اوست. اصلی است که تمام بنای فکری و فلسفی و مذهبی مکتب آخوند بر آن بنیاد نهاده شده است، زیرا فقط با اتکا به این عبودیت مطلق

مومنین است که گروه عظیم روحانیت و پاسداران چماقدار و بی چماق آنها می‌توانند از حداکثر برکات الهی که شرعا به دعاگویان دین و حافظان بیضه اسلام تعلق می‌گیرد، بهره گیرند.

کتاب جالبی بنام "آخوندیسم" که اخیرا منتشر شده، این خصائص مکتب آخوند را چنین خلاصه می‌کند:

"هدف نهایی مکتب آخوند همواره اعمال حاکمیت دائمی و بلامعارض آخوند بر توده‌های مردم و بدست آوردن قطعی گوی وحی و رسالت برای تقویت مبانی قدرت غاصبانه خود زیر پوشش مذهب و درپناه معتقدات دینی مردم بوده است. در این راه، مکتب آخوند، دین و اخلاق و علم و تاریخ جامعه ایرانی را همراه با هویت و فرهنگ ملی و شخصیت انسانی و اندیشه و خلاقیت پویای آن نسخ و نابود کرد. ملت ما را از خودآگاهی و خداشناسی واقعی منحرف ساخت و از فکر و تعقل محروم کرد. در عوض آنها را اسیران دست و پا بسته جهل و خرافات و استرحام و استدلال و استعباد و استشفاق و استحمار کرد. مروج بیسوادی شد برای آنکه بزعم خودش از امت شیعه "عوام کالانعام" بسازد و آنانرا "مقلدانی" مطیع کند که بطیب خاطر بار ببرند و سواری بدهند. و در عوض خود در سمت عالم و وصی وکیل جماعت مقلد، واسطه مخلوق در دادگاه باریتعالی و اختیاردار همه امور دنیوی و اخروی امت باشند.

چنین است که در مکتب آخوند، فرهنگ بارور و حماسی ایران، تبدیل به فرهنگ زبونی، بی‌پناهی و نومیدی، ثناگوئی و عجز و استرحام و ذلت شد و فرهنگ زندگی و امید جای خود را به فرهنگ بهشت زهرا سپرد. اتکاء به نفس، بدل به گدایی و سفله‌پروری شد. مبارزه و پایداری بصورت توکل و تسلیم درآمد. و کار و کوشش، جای خود را به دعا و نذر و نیاز و زیارت داد. بهشت بجای آنکه پاداش پرهیزکاری باشد، فقط نتیجه شفاعت سادات و آل محمد شد که راه تضمین آن، اشک ریختن بر سوگ آنان یا زیارت آنها در ایام معین است. آزادی جای خود را به بندگی مطلق در آسمان و در زمین سپرد، و تفکر جای خود را به تعبد، و ابتکار به تقلید، و حرکت به سکون و تکامل به جمود و تحجر."

* * *

سیاست حساب شده مکتب دکانداران دین، کوشش در بهره‌گیری از حیثیت و احترام عظیمی است که فرهنگ اسلامی در طول قرون از آن برخوردار بوده است و هنوز هم برخوردار است. ولی هر صاحب نظری بخوبی آگاه است که مکتب آخوند در طول بیش از هزار سال نه تنها سهمی در تکوین و اعتلای این فرهنگ نداشته، بلکه بطور بی‌وقفه با آن مبارزه و در برابر آن صف‌آرایی کرده است. دانشمندان، محققان، و متفکران بزرگ فرهنگ اسلامی، در رشته‌های مختلف علوم عقلی و نقلی، همیشه مورد دشمنی و آزار این دسته بوده‌اند که پیوسته با منطق تعصب و چماق با آنان به مقابله برخاسته‌اند. حلاج‌ها و سهروردی‌ها به فتوای آنان کشته شدند، ابوعلی سیناها و رازی‌ها تکفیر شدند، عراقی‌ها و ملاصدراها راه فرار پیش گرفتند، به فردوسی اجازه دفن در گورستان مسلمین داده نشد، آرامگاه‌های خیام و حافظ به کرات دستخوش ویرانگری شدند، و فتوای شرعی صادر شد که مثنوی مولانا و دیوان حافظ را باید با انبر جابجا کرد. از زمان صفویه به بعد، اصولاً و بصورتی آشکارا و رسمی با هر گونه کوششی در راه رسوخ دانش جهان خارج بدرون جامعه ایرانی مخالفت و کارشکنی شد.

و با این همه مکتب آخوند هیچ مانع شرعی ندیده است و نمی‌بیند که در موقع ضرورت در پشت حصار فرهنگ اسلامی موضع بگیرد، تا در این راه حیثیت آنهایی را بکار گیرد که خودشان دسته دسته بدست همین گروه کشته یا طرد و یا ناگزیر به جلای وطن شدند.

* * *

از دیگر تاکتیک‌های سنتی مکتب آخوند، همکاری دسته جمعی اعضای مکتب در ایجاد هاله‌ای از معنویت و علو مقام برای تمام وابستگان چنین مکتبی است، یعنی اجرای این رهنمود معروف که: "احترام امامزاده با متولی است". طبقه آخوند که عادتاً هیچ نزاکتی در مورد افراد و مقامات غیر آخوند ندارد، و بالعکس غالباً با کمترین برخوردی از مخالفان زنده و مرده خود با لحنی وقیحانه و دشنام‌آمیز یاد می‌کند، و در انتساب هر جور نسبت زننده و زشت بدانان کوتاهی نمی‌ورزد، آنجا که پای یکی از "بزرگان" مکتب به میان آید بلافاصله تغییر جهت می‌دهد و به مومنین می‌فهماند که این بزرگوار از آن بزرگوارها

نیست، سر و کارش با عرش الهی است و با کرامات و مغیبات و عوالم فوق بشری. اگر مرده باشد نامش را بدون ذکر زوائدی از قبیل: علیه الرحمة و الرضوان، اعلی الله فردوس مقامه، رحمة الله و رضوان علیه، قدس الله نفسه، رضوان الله مقامه، اعلی الله مقامه، رضوان الله علیه، قدس سره، رحمة الله علیه و اسعه، و... نمی‌توان برد، باضافه القابی از قبیل: عالم ربانی، علامه علی الاطلاق، استاد کل فی الكل، خلاصة المتقدمین، زبدة المتأخرین، خاتم المجتهدین، بهاء الملة و الدین، بحر العلوم، عماد الدین، و... و... و اگر زنده باشد، سلسله نامحدودی از عناوینی که قبلا به بعضی از آنها اشاره شد باضافه مکمل‌هایی از قبیل روحی فدا، مدظله العالی، ایده الله تعالی و... و...

هاله تقدس برطرف شدنی نیست، هر قدر هم که دلایل متقنی در جهت خلاف آن در دست باشد. مثلا عالم ربانی، اعظم المحدثین، علامه بزرگ محمد باقر مجلسی، با وجود آنکه غالب آخوندهای بعد از او اجبارا قبول و اعتراف کرده‌اند که بسیاری از احادیث نقل شده توسط او معتبر نیست (در حالیکه همین بزرگوار آنها را "حدیث معتبر" محسوب داشته و این را تصریح کرده است)، باز توسط هیچ يك از آخوندهای بعد از خودش مورد اعتراض قرار نگرفته و کماکان عالم ربانی و شیخ المحدثین و علامه بزرگ باقی مانده است، هر چند که هشتاد درصد احادیث نقل شده او تهمت و افترا بی آشکارا به پیغمبر یا امامان باشد. این "تاکنیک" روانی مکتب آخوند، طبعا بر آرایش دیرینه تاثیرپذیری توده‌ها در مقابل تلقین تکیه دارد. و مکتب آخوند از این راه همواره مراقبت داشته است، چنان هاله تقدس و معنویتی بر گرد بزرگان زنده و مرده این مکتب بگستراند که مومن زبان بسته حتی تصور خطا یا ضعف یا اشتباهی را هم از جانب این بزرگواران نکنند، چه رسد به آنکه شبهه غرض یا فسادی در آنها برایش پیدا شود.

بر این مبنای، درک این امر مشکل نیست که علیرغم تمام ضد و نقیض‌گونی‌هایی که بطور مستمر توسط آیت‌الله الاعظم، ولی فقیه، در ایران امروز انجام می‌شود (و نمونه مختصری از آنها در صفحات ۸۳۳ و ۸۵۶ همین کتاب آمده است)، رئیس دیوان عالی کشور بگوید: "حضرت امام تقریبا در حد معصومیت قرار دارند".

* * *

باز هم از روشهای اصولی مکتب آخوند، جعل ساده و آسان هر خبر و مطلب مورد نظر از قول هر مرجع گذشته و حال است، بی آنکه از این بابت احساس مسئولیتی داشته باشد.

در تمام فصول کتاب حاضر، این واقعیت بروشنی ارائه شده است که جعل حدیث از روز اول یکی از مبانی کار مکتب دکانداران دین بوده است. در اینجا باید افزوده شود که این روش انحصار به مورد احادیث ندارد، و این امری طبیعی است، زیرا که اگر بتوان از قول خدا و پیغمبر و امام مطالبی جعل کرد، از قول دیگران آسانتر می‌توان این کار را کرد. در نتیجه نه تنها احادیث و روایات مذهبی منقوله این بزرگواران مطلقاً قابل اعتماد نیست، بلکه نقل قولهایی که در زمینه‌های علمی و تاریخی و فرهنگی به "ضیرس قاطع" از دیگران می‌کنند نیز مطلقاً قابل اعتماد نیست، چه آنهایی که در گذشته شده، و چه حتی آنهایی که همین امروز توسط بزرگان مکتب، اعلی الله مقامهم اجمعین، گفته یا نوشته می‌شود:

- "می‌دانیم که میلیونها غیب‌گویی بوسیله تنویم مغناطیسی در کتب طب امروز نوشته شده" (آیت الله خمینی، کشف الاسرار)

- "علمای طب ثابت کرده‌اند که در بدن آدمی ۳۶۰ رگ است که نصف آنها می‌جنبند و نصف دیگر نمی‌جنبند." (آیت الله دستغیب، کتاب معراج، در تکوین و تشریح انسان)

- "اخیراً دانشمندان کمونیست به وجود جن پی برده و آنرا تصدیق کرده‌اند." (آیت‌الله مشکینی، در خطبه نماز جمعه قم)

- "یکی از دانشمندان بزرگ غرب می‌گوید اگر علی علیه السلام بدست ابن ملجم شهید نمی‌شد ممکن بود برای همیشه زنده بماند، زیرا اعتدال در تمام جنبه‌های حیاتی بر وجود او حکومت می‌کرد." (آل کاشف الغطاء: آئین ما)

- "اما درباره اینکه جن چون از آتش آفریده که جسم است، چرا خودش جسم نیست، امروز علما رسیده‌اند به اینکه ما فقط یک نوع جسم نداریم که جسم سه بعدی باشد، بلکه امکان دارد اجسامی با ابعاد بیشتر یا کمتر وجود داشته باشد در کرات آتشین. (علامه مطهری، شهید محراب: خطابه و منبر.)

* * *

شاید تذکر نکته‌ای خاص در این مبحث نیز بی‌مورد نباشد و آن تاثیر معجزه‌آسای این مکتب در قلب ماهیت اشخاص است، ولو آنکه این اشخاص در سطوح غالباً بالایی از اندیشه و معرفت قرار داشته باشند. برای خود من این معمایی حل نشده باقی مانده است که مثلاً شخصی مانند امام محمد غزالی با داشتن مقامی شامخ در رشته‌های وسیعی از فرهنگ و معرفت بشری و اسلامی، چگونه می‌تواند موقعی که در غالب آخوند می‌رود، مهملاتی را بنویسد که برای داشتن تصویری از آنها کافی است به "کیمیای سعادت" او مراجعه کنید یا مثلاً شخصی مانند شیخ بهایی که اشعار عارفانه و سرشار از زیبایی و معنویتش از گوهرهای گنجینه ادب پارسی است، چطور می‌تواند در قالب آخوند، کتابی مانند جامع عباسی بنویسد که آنرا جز یک مجموعه مدون حماقت نمی‌توان شمرد، و یا در قرن خود ما، متفکری عالیقدر در مقام علامه طباطبایی چگونه می‌تواند در قالب آخوند نظریاتی را ارائه کند که نمونه‌ای از آنها در صفحات ۲۹۹ تا ۳۰۲ همین کتاب نقل شده است.

احتمالاً این یکی از کرامات مکتب آخوند است که هنوز کارآموزان غربی و شرقی بخش مغزشویی به اسرار آن دست نیافته‌اند.

* * *

حتی پیش از دوران صفوی، در هر موقع که امکانات مساعد بود، این دکانداران دین با حکام و امرائی که علی‌الرسم از "ظلمه" بشمار می‌رفتند، و با بازاریانی که کارشان غالباً جز انباشتن جیب از راه غارت خلق نبود به زبان همین مردم ساده‌دل سازش کرده بودند. ولی از آغاز عصر صفوی ببعده، اینان چنان شبکه جهل و خرافات خود را بی‌پروا و آشکارا وسعت بخشیدند که اینبار جامعه ایرانی بکلی تغییر شکل داد، و بصورت جامعه‌ای عمیقاً ناسالم، منحنی، واپس‌گرا، و آماده سقوط در دامان استعمار تازه نفس غرب درآمد، و این کار در قرن گذشته با دستیاری و همکاری نزدیک دکانداران دین بخوبی انجام گرفت. جامعه‌ای که با نفوذ "استحماري" دیرپای مکتب آخوند ساخته شده بود، در پایان قرن گذشته ملتی را که وارث یکی از غنی‌ترین تاریخ‌ها و فرهنگ‌های جهان بود، بدل به یکی از عقب‌افتاده‌ترین ملل روی زمین کرده بود. برای یک

دوران کوتاه، شرایط استثنایی بین‌المللی امکان آنرا فراهم آورد که این ملت عقب‌افتاده در راه تجدید حیات ملی و فرهنگی خود گام بردارد، ولی این موضوع برای مکتب آخوند ناپذیرفتنی بود، زیرا این مکتب فقط می‌توانست در محیط جهل و تعصب تغذیه کند. به همین جهت در تمام این دوران مکتب آخوند با هر چه بوی تحول و ترقی می‌داد مخالفت کرد: با تاسیس مدارس امروزی با ایجاد دانشگاهها، با رفع حجاب زنان، با "کلاه لگنی" مردان، با ایجاد دادرسی مدنی، با کشیدن راه‌آهن، با تاسیس ارتش منظم، با قانون حمایت خانواده، و...

و...

و وقتی که علیرغم همه این مخالفتها و همه کارشکنی‌ها، ایران راه خود را به سوی آینده ادامه داد، مکتب ریای کهن با بهره‌گیری از شرایط نو، و از محیطی "قابل انفجار"، که نه تنها زاده ناتندرستی‌های موجود جامعه ایرانی بود، بلکه ائتلافی از نیروهای زور و زر بیگانه نیز در پدید آوردن آن سهمی مهم ایفا کرد، پا به نبرد مرگ و زندگی خود نهاد، و درین راه تمام نیروهای پشت جبهه خویش را بسیج کرد: بدست سپاه چند صد هزار نفری آخوند، سپاه چند میلیون نفری آخوندزدهگان را بمیدان آورد. و بمیدان آمدن این نیرو سرنوشت ساز شد، نه تنها برای رژیم وقت، بلکه برای سایر آنهایی نیز که با داشتن راهها و هدفهای متفاوت درست یا نادرست، ملی یا ضد ملی، دموکرات یا غیردموکرات، برای سرنگون کردن این رژیم پشت سر آخوند موضع گرفتند، بدین امید که به زودی جایگزین آن شوند، ولی همه آنها قمار مرگ و زندگی خود را باختند، زیرا در نظم تازه‌ای که جانشین نظم گذشته شد، غریو جهل و ظلمت قرون همه صداها را دیگر خاموش کرد.

بخش اول

نگاهی به تاریخ تشیع

در ایران

زمانی بر مسلمانان بیاید که چیزی در میان آنان پوشیده‌تر از حق و آشکارتر از باطل و رایج‌تر از دروغ‌زنی نباشد. بی‌ارزش‌ترین متاع، کتاب خدا باشد در صورتیکه به حق تفسیر شود، و پرمشتری‌ترین متاع نیز همان کتاب خدا باشد در صورتیکه به سود دنیاداران تفسیر گردد. آنانی که دین را دام دروغ کنند و آنرا به بهایی ناچیز در معرض خرید و فروش گذارند.

در آن زمان اهل قرآن، بظاهر در میان مردمند و در باطن نیستند. مساجدشان از گمراهی آباد، ولی از هدایت ویران است. به پیمانهای خویش وفا نکنند و آنانی را که به خواسته زمامداران خود به ناحق در جنگها کشته شوند، نابجا شهید خوانند. و از این بابت با توشه‌ای از فریب و افترا بنزد خدا روند. همانا که چون ایشان را شناختید، بدعت‌هایشان را نیز خواهید شناخت و افترای آنان را بر خدا و رسول و تحریف و تغییر سخنان آنها را در خواهید یافت، زیرا که راویان و ناقلان کتابها بسیارند، ولی عمل‌کنندگان بدانها اندکند.

از خطبه علی بی ابیطالب در وادی
ذی قار (میان کوفه و واسط) نقل از
کتاب "روضه من الکافی" تألیف ثقة
الاسلام ابی جعفر محمد بن یعقوب بن
اسحق کلینی، جلد دوم: "خطبه
الامیرالمومنین علیه السلام".

تشیع(-دینداران)، از آغاز قرن اول تا پایان قرن سوم

چهارده قرن پیش، با یورش اسلام نوخاسته به ایران کهن، نظم هزار و چهارصد ساله شاهنشاهی ایران فرو ریخت، و دوران تازه‌ای در تاریخ ایران زمین بنام دوران اسلامی تاریخ ایران آغاز شد.

در آن روزگار، ایران به همراه چین و روم، یکی از سه امپراتوری نیرومند روی زمین بود. با فرو ریختن بنایی که در درازای قرون بدست قوم ایرانی ساخته شده بود، شکوه و قَر دیرین ایرانشهر نیز پایان گرفت و دیگر هرگز ایران درخشندگی و شکوه پیشین را باز نیافت.

با این همه، ظاهراً وقوع چنین فاجعه‌ای اجتناب‌ناپذیر بود. امتیازات گسترده طبقاتی، تبعیضات اشرافی، بی‌عدالتی‌های اجتماعی، همراه با فرسودگی نظامی که زاده جنگ‌های بی‌حاصل با بیزانس بود، و بخصوص همراه با کابوس نفوذ بی‌حساب آخوندان زرتشتی در همه امور مملکت با زنجیره تکفیرها و مجازات‌ها و تفتیش عقیده‌های مذهبی آنان، از دیر باز کاسه صبر مردم این شاهنشاهی بزرگ را لبریز کرده بود.

اسلام برای قبایل عرب، یکتاپرستی و وحدت قومی و برداشت جهان‌بینی ناشناخته‌ای را همراه آورده بود. ولی برای ایرانیان هیچکدام از اینها تازگی نداشت. قرن‌ها بود که قوم ایرانی یکتاپرست بود(هر چند که آیت‌الله خمینی در "کشف الاسرار" خود بعنوان یکی از "اسرار مکشوفه" اعلام فرموده است که مجوسان طوایفی مشرک و بت پرست و تخم ناپاک بودند)، و قرن‌ها بود که ایرانیان از وحدت ملی نیرومندی برخوردار بودند، و جهان‌بینی نیز از آغاز یکی از اجزاء بنیادی فرهنگ ایرانی بشمار می‌رفت.^۱

اصول عقیدتی آئین نوخاسته نیز برای ایرانیان ناشناخته نبود. تقریباً همه اصول آن یا در معتقدات کهن ایرانی وجود داشت یا با این معتقدات تطبیق

۱- علامه کاشف الغطاء، یکی از اعظام متفکران مکتب تشیع در نجف، اخیراً در مقدمه کتاب اصل الشیعه خود، طرز فکر بسیاری از نمایندگان مکتب فکری خود را چنین منعکس کرده است که: "مسلمان امروز باید بباد بیاورد که در هنگام ظهور اسلام افرادی بودند که در نهایت مذلت و بدبختی بسر می‌بردند و انواع بلاها آنها را فرا گرفته و جهل و نادانی بر افکارشان سایه‌ای شوم و سنگین انداخته بود و در برابر سنگ‌ها و چوب‌های بی‌ارزش که نام مقدس خدا را بر آن گذارده بودند، سجده می‌نمودند". ظاهراً ایشان هم مثل آیت‌الله خمینی، ایرانیان را با اعراب عصر جاهلیت عوضی گرفته‌اند.

می‌کرد. "الله" برای ایرانیان جلوه‌ای تازه از اهورامزدا ی کهن بود، و شیطان چهره‌ای نوین از اهریمن دیرین. اعتقاد به رستاخیز و زنده شدن مردگان و سنجش کارهای خوب و بد آنان در ترازوی حساب و گذارشان از چینود پل (صراط) برای رفتن به بهشت یا دوزخ، همه اینها اصولاً از آئین ایرانی سرچشمه گرفته بود. "ملانکه" نیز همان امشاسپندان کهن بودند که نامی تازه یافته بودند. بقول دارمستتر پژوهشگر سرشناس قرن گذشته: "برای مردم ایران با تغییر مذهب هیچ چیز تازه‌ای چه در آسمان و چه در زمین دگرگون نشده بود، فقط لازم آمده بود تا نام اهورامزدا و زرتشت را با الله و محمد عوض کنند و هشت اصل اسلام را نیز بر جای بیست و یک اصل هرنوور بگذارند." (دارمستتر، چشم‌اندازی در تاریخ ایران)

ولی اگر این آئین نوحاسته و پیروز از نظر ایدئولوژی برای ایرانیان تازگی نداشت، از نظرگاهی دیگر برای آنان هم تازه بود و هم جاذبه داشت، و این جاذبه در شعار دلنشین "انما المومنون اخوه" نهفته بود و این که بدانها اعلام می‌شد در دین تازه تبعیضات طبقاتی، امتیازات اشرافی، مرزهای غیرقابل گذر اجتماعی، برتریهای بیدادگرانه خانوادگی، و در عین حال نفوذ خفقان‌آور موبدان زرتشتی جایی ندارد و در قرآن منشور رسمی این آئین، تصریح شده است که: "شایسته‌ترین مردم نزد خدا کسانی هستند که متقی‌ترین آنهایند."

چنین بود که ایرانیان آنروز، از آمدن پیام‌آوران اسلام همان نتیجه‌ای را گرفتند که چهارده قرن بعد نوادگان آنها گرفتند: آنچه را که داشتند از دست دادند و آنچه را که خواسته بودند بدست نیاوردند.

سبب این نبود که اصولی که خواست آنان بود، واقعا از اصول اعلام شده اسلامی نبود. هم بود و هم صریحا در قرآن و در کلام محمد اعلام شده بود. سبب این بود که فاتحان، بجای آنکه بصورت دین‌آور عمل کنند، فقط به صورت فاتح عمل کردند. یعنی با منطق پیروزی، از همان آغاز استیلای خود، بخصوص در دوران خلافت اموی، سرسختانه به سرکوبی مغلوبان و فرونشاندن پایداری آنان در آتش و خون و تحقیر نژادی و غارت اقتصادی ایشان پرداختند. هیچ چیز از تبعیضات و بیدادگریهای گذشته در ایران کاسته نشد، باضافه آنکه این بار هویت ملی و اصالت فرهنگی ایرانی نیز لگدمال شد.

این واقعیت تاریخی را استاد جلال همایی چنین توصیف کرده است: "در استیلای تازیان بر ایران، همه شئون و حیثیت ایرانیان بر باد رفت. در عوض تنها به این خشنود بودند که نظم جدید مبتنی بر حریت و مساوات و برادری خواهد بود. ولی فاتحان این قانون را از آغاز زیر پا گذاشتند و آن مایه تسلیت را هم از دست ایرانیان ربودند و بالنتیجه آنها را به قیام و نهضت علیه عرب وادار ساختند." (از کتاب تاریخ اجتماعی ایران، تالیف مرتضی راوندی، جلد دوم). استاد روسی پتروشفسکی نیز در کتاب "اسلام در ایران" خود در همین باره می‌نویسد: "ایرانیان در هوای یافتن عدالت و مخصوصا مساوات تن به یورش تازیان داده بودند، ولی در عمل نه تنها به آرزوی خود نرسیدند که فرهنگ و تاریخ و استقلال خویش را نیز باختند".

درباره این بیدادگرها و کشتارها و حبس‌ها و شکنجه‌ها و کتابسوزی‌ها و تحقیر نژادی ایرانیان بعنوان نیمه غلامان (موالی) و بسیار فجایع دیگر، شواهد فراوانی در تواریخ اسلامی و غیراسلامی آمده است که از نقل نمونه‌های آنها خودداری می‌کنم، زیرا هدف کتاب حاضر، بحث در این زمینه نیست. ولی خود شما، در صورت تمایل، می‌توانید برای اطلاع بر این شواهد به مراجع متعددی مراجعه کنید که از جمله آثار اسلامی آنها تاریخ طبری، تاریخ ابن خلدون، مروّج الذهب مسعودی، الکامل فی التاریخ ابن اثیر، آثار الباقیه ابوریحان، زین الاخبار گردیزی، عقدالفرید، فارسنامه ابن بلخی، تاریخ طبرستان ابن زیار، تجارب السلف هندوشاه نخجوانی، ضحی الاسلام امین مصری، دو قرن سکوت استاد زرین کوب شایان تذکر خاص است.

* * *

نفوذ تشیع در ایران و گرایش تدریجی توده‌های ایرانی بدین ایدئولوژی، و گسترش منظم آن در نزد ایرانیان، واکنش انسانی و اجتماعی ملتی فهمیده و سرخورده در برابر نظم ظالمانه‌ای بود که به ناحق از جانب دستگاه حاکم بدان تحمیل شده بود.

تشیع در اصل نهضتی ایرانی نبود، نهضتی بود که در داخله خود عربستان و در بطن دستگاه دینی و دولتی اسلامی بوجود آمده بود و ظاهرا

هسته مرکزی آن دسته کوچکی از مسلمانان صدر اول اسلام، مرکب از عمار یاسر، ابانر غفاری، سلمان فارسی، جابر بن عبدالله، عباس بن عبدالمطلب، ابی بن کعب، و حذیفه بودند که پس از درگذشت پیامبر به خلافت ابوبکر اعتراض کردند و آنرا حق علی دانستند. این نهضت پس از آغاز تلاشهای علنی معاویه و خاندان اموی برای کسب قدرت (که سر انجام نیز به استقرار خلافت در این خاندان منجر شد) سریعا گسترش یافت، و بعنوان يك ایدئولوژی سرکش و انقلابی علیه دستگاه زور و فساد خلافت مورد قبول و استقبال توده‌های وسیعی از نومسلمانان، بخصوص در ایران قرار گرفت. "شیعیان" تازه نفس در درجه اول موالی ایرانی بودند که می‌کوشیدند تا نظم غیر عادلانه‌ای را که به بهانه دروغین مذهب بدانان تحمیل شده بود در هم شکنند.

عنوان شیعه در آغاز خاص پیروان علی نبود، بلکه فقط مفهوم کلی "پیروان" را داشت. بهمین جهت بموازات شیعه علی، شیعه عباسیه (فرقه یا حزب عباسیان) و شیعه‌های دیگر نیز بوجود آمدند. به عنوان نمونه استاد فقید سعید نفیسی در فصل "فرق شیعه در آغاز اسلام" در کتاب "تاریخ اجتماعی ایران" از پیروان شیعه این اشخاص را نام می‌برد:

حارث اعور، صعصعة بن صوحان، اصبع بن نباته، عطیه عوفی، اعمش، ابواسحق سبیعی، ابوصادق، سلمة بن كهیل، حکم بن عتیبه، حبیب ابن ابی ثابت، منصور بن المعتمر، قطر بن خلیفه، حسن بن صالح بن حی، شریک، ابواسرائیل ملائی، محمد بن فضیل، وکیع، حمید رواسی، زیدبن الحباب، فضل بن دکین، مسعودی اصغر، عبیدالله بن موسی، جریر بن عبدالحمید، هیثم، عبدالله بن داود، سلیمان تیمی، عرف اعرابی، یحی بن سعید قطان، ابن لهیعه، مغیره صاحب، ابراهیم معروف، سفیان شوری، مکحول شامی، عبدالرزاق، معمر، هشام بن عمار، کمیل بن زیاد.

عنوان "شیعه" بصورت خاص، تنها پس از قیام خوارج به آن کسانی تعلق گرفت که به علی و اسلاف او وفادار ماندند و از عقیده ادامه امامت در خاندان علی پیروی کردند. از آن زمان ایران سنگر آنین شیعه شد و تشیع بصورت نهضتی انقلابی، مبارز و خودجوش و سخت جان درآمد که به گفته پتروشفسکی "دائما شاخه‌ها و جوانه‌های تازه و تازه‌تری از آن سر برمی‌زد".

شیعه اقلیتی بود کارآمد و فعال که در نهضت‌های ملی و تعالیم و معتقدات اجتماعی عمیقاً اثر می‌گذاشت و همواره علیه طبقه حاکم، یعنی وابستگان خلافت اموی و زمینداران بزرگی که بخاطر منافع خود با این خلافت ساخته بودند و نیز علیه روحانیت و ابسته به دین دستگاه سرگرم قیام و مبارزه بود. سلسله این قیامها، که هسته مرکزی آنها را تقریباً همیشه روستائیان ایرانی تشکیل می‌دادند، از سده دوم هجری آغاز شد و تا قرن چهارم به صورت مداوم ادامه یافت. قیام سرخ جامگان بایک در شمال و غرب ایران با آنکه رنگ زرتشتی داشت در واقع عصیان از جانب توده‌های روستائیان ایرانی علیه ائتلاف سه بعدی دستگاه خلافت و مالکان بزرگ و روحانیت حاکم بود. همچنین بود قیام سادات طالبیه در مازندران که به تشکیل دولت مستقلی منجر شد، و قیامهای شیعیان در دیلم و گیلان و طبرستان و استرآباد و خراسان، که مهمترین آنها قیام معروف سربداران در خراسان در قرون متأخرتر بود. شاید این نکته نیز لازم به تذکر باشد که نهضت انقلابی شیعه همیشه یک نهضت شیعه امامیه و اثنی عشریه نبود، بلکه قیامهای شیعیان بخصوص در قرون اولیه هجری عمدتاً توسط فرقه‌های دیگر تشیع، از قبیل زیدیه و قرامطیان و اسماعیلیه و غلاة صورت گرفت، و شیعه اثنی عشریه بطور موثر فقط در دوره‌های بعد وارد میدان شد.

تحلیل‌گران نهضت‌های شیعه غالباً متذکر شده‌اند که تشیع در قرون اولیه خود همواره بازتاب کوششهای پیروان آن برای مبارزه با ظلم و فساد دستگاه حاکم بود و مظهر خواستها و دردها و سرکشیهای کسانی به شمار می‌آمد که خواهان حق و عدالت بودند. جبهه‌ای بود در برابر استیلاهای خارجی و اشرافیت داخلی برای مبارزه با فشار و فساد خلافت اموی و عمال ایرانی آنان و بهره‌کشی از روستائیان و اختناق فکری و تعصب نژادی و ریا و تزویر طبقه روحانی که در خدمت خلافت حاکم قرار گرفته بود. عصیان بود علیه حاکمیت‌هایی که بر تاریخ اسلام تسلط یافتند و بجای برقراری مساوات و عدالتی که طبقات محروم بویژه روستائیان ایرانی در انتظارش بودند، حکومت آمرانه خلافت و جاه و جلال و کاخهای پرشکوه و ظلمها و حق‌کشیها و تحقیرها و سرکوبیها و ریاکاریهای آنرا در برابر خویش یافتند. تشیع تجسم دردها و

آرزوهای توده‌های آگاه و مبارز و در عین حال مظهر اعتراض آنها به روحانیت ریاکار در بهره‌کشی از توده‌های روستائی محروم بود، روحانیتی که با حربه تظاهر به دین و تکفیر و تعصب و اختناق می‌کوشید تا بدبختی آنانرا "مشیت بالغه الهی" معرفی کند.

آنچه در عین حال رابطه ایرانیان را با اصول تشیع تحکیم می‌کرد، نزدیکی این اصول آن با ایدئولوژی دیرینه ایرانی بود، همچنانکه قبلاً درباره این نزدیکی بین دو آئین اسلام و زرتشتی بصورت کلی‌تر تذکر داده شد. این نزدیکی چه در اصل امامت در خاندان پیغمبر بصورت ارثی (بجای اصل خلافت انتخابی)، چه در اعتقاد به عصمت امام که یادآور اصل فرّه ایزدی ایرانیان بود، و چه در اعتقاد به بازگشت مهدی موعود برای استقرار عدالت جهانی که در معتقدات زرتشتی به صورت هوشیانس و هوشیدر زرتشت وجود داشت، کاملاً آشکار بود. پیوند خانوادگی که سعی شد از راه افسانه زناشویی دختر یزدگرد با پسر امام اول در میان خاندان امامت و سلسله ساسانی برقرار شود، نیز کوششی در راه گسترش همین نزدیکی بود.

- "فکر رجعت امام غایب با امیدهای عامه یعنی پیشه‌وران و روستائیان و قشرهای محروم عشایر و صحرائشینان در امید به يك تحول اجتماعی تلفیق یافته بود. در نظر شیعه، بخصوص در محیط روستائیان ایران، امام مهدی پیام‌آور يك نظم نوین اجتماعی و مبشر غلبه بر ظلم و فساد برای استقرار يك سازمان عادلانه‌تر و امیدبخش‌تر بود. از نظر مردمی که زندگی آنها در چهارچوب يك جامعه پر از تبعیض و فساد صورتی شهادت‌گونه داشت، این اعتقاد، سرچشمه جوشانی برای ادامه امید و تلاش بشمار می‌رفت." (پتروشفسکی: اسلام در ایران)

در تمام دوره زندگی امامان، این روح عصیانی و انقلابی تشیع ادامه یافت، هرچند که خود امام وقت، گاه بنا به مصالح سیاسی با آن توافق نداشت و روش صبر و مدارا را تجویز می‌کرد. در دوران ۲۳۰ ساله امامت، شاخه‌های بسیاری از درخت تشیع سر بر زد که وجه مشترك همه آنها اعتقاد به امامت (با اختلاف نظر تعداد امامان) و داشتن سنن و آرمانهای مشترك، منجمله بزرگداشت فداکاری و شهادت حسین بن علی بعنوان سرمشقی از همین

تسلیم‌ناپذیری در برابر زور و فساد بود. صورت عزا و مصیبت و روضه‌خوانی و سینه‌زنی که بعدها در ایران شیعه بدین بزرگداشت داده شد، در آن هنگام بکلی ناشناخته بود.

در خلال این دوران، خاندان اموی جای خود را به خاندان عباسی سپرد و مرکز خلافت از شام به بغداد انتقال یافت، ولی در فساد دستگاه خلافت تغییری روی نداد. از این مدت ۲۳۰ سال، کمترین مدت امامت متعلق به علی بن ابیطالب (۶ سال) و امام حسن عسگری (۲ سال) و بیشترین مدت متعلق به امام سجاد (۳۶ سال)، امام جعفر صادق (۳۴ سال) امام موسی کاظم (۳۵ سال) امام علی نقی (۳۷ سال) بود. امامان حسن بن علی و حسین بن علی و امام محمد باقر و امام رضا و امام محمد تقی هر کدام بنفایت ۱۲ تا ۱۹ سال امامت کردند. همه این امامان بعزت زعامت مذهبی و سیاسی خود بر شیعیان مورد سوء ظن و دشمنی آشکارا یا پنهان خلفا بودند، و طبق معتقدات شیعه، عموم آنها به انحاء مختلف با توطئه عمال خلافت به قتل رسیدند.

از هنگام درگذشت امام ابو محمد حسن بن علی العسگری در سال ۲۶۰، دوران امامت مهدی (امام زمان) آغاز شد. وی بطوریکه در احوال زندگانش نوشته‌اند، در روز جمعه دهم شوال در سامره غایب شد، و غیبت صغرای او شصت و نه سال ادامه یافته بود، بصورت غیبت کبری درآمد. در این مدت دیدار امام برای پیروان او امکان‌پذیر نبود، و فقط چند نفری این اختیار را یافتند که عرایض امت را به حضور او ببرند و اوامرش را بدانان ابلاغ کنند. این افراد که "وکلا" یا "ابواب" نامیده می‌شدند و در تمام دوران غیبت صغری، یعنی تا سال ۳۲۹ هجری این وظیفه را عهده‌دار بودند، چهار نفر بودند که هر یک از آنها جانشین نفر قبلی شدند: ابو عمرو عثمان بن سعید معروف به سمان (روغن فروش)، ابو جعفر محمد بن عثمان پسر او، ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی از خاندان ایرانی نوبخت، و ابوالحسن علی بن محمد سمری. طبق روایات شیعه، شخص اخیر شش روز پیش از مرگش، توقیعی از جانب امام دریافت داشت که به موجب آن اجازه نداشت امر وکالت را پس از خود به کس دیگر انتقال دهد، زیرا دوران "غیبت کبری" از ۱۵ شعبان سال ۳۲۹ آغاز می‌شد و ظهور مجدد امام، موکول به وقتی بوده که هیچکس را بجز خداوند از

آن آگاهی نبود. و از همین هنگام بود که دوران بزرگترین تقلب مذهبی در تاریخ ایران و در تاریخ تشیع آغاز شد.

حتی در همان زمان غیبت صغری، عده‌ای پیدا شدند که دعوی "وکالت" کردند و خود را باب‌الامام خواندند (ابومحمد حسن الشریعی، محمد بن نصیر نمیری، احمد بن بالا کرخی، ابوطاهر محمدبن علی بن هلال، محمد بن علی شلمغانی و غیره) که بعداً "ابواب کذاب" نام گرفتند.

با آنکه در توقیعی که به روایت محدثان از امام غایب به آخرین "وکیل" قانونی وی، ابوالحسن علی بن محمد سمری، صادر شد تصریح شده بود که: "آن کسان که پیش از روز ظهور ما ادعای دیدار ما را بکنند دروغگو و مقتری هستند"، معهداً از زمان غیبت کبری تا کنون افراد بسیاری از سرزمینهای مختلف و در ادوار مختلف، ادعای دیدار امام غائب را کرده‌اند که روایات مربوط بدانها، از کتاب کافی در آغاز قرن چهارم هجری (یعنی تقریباً بلافاصله پس از غیبت امام) گرفته تا عصر حاضر ادامه یافته است. (البته گزارشهای دوساله اخیر از جبهه جنگ اسلام و کفر در مناطق خوزستان و بصره نیز جای خود دارد).

در این مدت احادیث بسیاری درباره امام عصر و ذکر علائم و مقدمات ظهور او در آخرالزمان توسط محدثان بزرگوار روایت شده است. از جمله مجموعه‌های این احادیث، کتاب "اربعین فی ذکر المهدی و نعوته و حقیقه مخرجه و ثبوت" تألیف ابوالنعیم محدث قرن چهارم هجری است که شامل بیش از ۳۰۰ روایت و حدیث است. دیگری کتاب "المقتص علی محدث الاعوام ملاحم عابر الایام" تألیف حجة الاسلام ابی الحسین احمد بن جعفر بن محمد منادی شامل ۱۵۶ حدیث. اضافه بر آن از ۱۱۰ حدیث دیگر نیز در شانزده کتاب معتبر یاد شده است. آیت‌الله خمینی در "کشف الاسرار" به کتابهای دیگری از جمله "احقاق الحق" قاضی نورالله و "غایه المرام" سید جلیل هاشم بحرانی و "عقبات الانوار" میر حامد حسین هندی و چهل کتاب دیگر که عنوان همه آنها "الامامة" است اشاره کرده و بعلاوه متذکر شده است که آیت‌الله جمال‌الدین حسن بن یوسف بن مطهر حلی، معروف به علامه، یکهزار دلیل در اثبات امامت و یکهزار دلیل دیگر در رد شبهات مخالفین آورده است.

بزرگانی نیز پیدا شده‌اند که غیبت امام عصر را تنها به حساب يك غیبت نگذاشته، بلکه با "ادله مستحکمه" مدت این غیبت را جزو عمر جسمانی بشری او بشمار آورده‌اند. از جمله این بزرگواران علامه آل کاشف الغطاء است که در کتاب "اثین ما" چنین می‌نویسد:

"عمر طولانی امام مهدی زمان عجیب نیست، مگر فراموش کرده‌اید که نوح علیه‌السلام ۹۵۰ سال فقط مشغول تبلیغ قوم خود بود و جمعا ۱۶۰۰ و بقولی ۳۰۰۰ سال یا بیشتر عمر کرد؟ سید مرتضی در "امالی" و شیخ صدوق در "اکمال الدین" خیلی افراد را اسم برده‌اند که صدها سال زندگی کرده‌اند. یکی از دانشمندان بزرگ غرب (!) می‌گوید: اگر علی علیه‌السلام بدست ابن ملجم شهید نمی‌شد، ممکن بود برای همیشه در جهان بماند، زیرا اعتدال کامل در تمام جنبه‌های حیاتی بر وجود او حکومت می‌کرد".

پس از مرگ آخرین "وکیل" و آغاز غیبت کبری، چون شیعیان در مورد جانشین او بی‌تکلیف بودند درست در "سربزنگاه" اعلام شد که آن حضرت در توقیعی (که قبلا بدان اشاره شد) مقرر داشته‌اند که "و اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة احادیثنا، فانهم حجتی علیکم و انا حجة الله علیهم" (و اما در حوادث به آنهائیکه روایان گفته‌های ما هستند، مراجعت کنید، که آنان حجت‌های منند بر شما، همچنانکه من حجت خدا بر آنانم).

و این حدیث کوتاه، که ضمن اینکه سفید مهری برای تضمین اعتبار همه احادیث گذشته و آینده نیز بود، منبع چنان خیر و برکتی شد که از کرامت آن بیش از هزار سال است گروه بیشماری از دعاگویان، اعم از فقیه و مجتهد و مرجع تقلید و آیت‌الله العظمی و آیت‌الله غیر عظمی و حجة‌الاسلام و المسلمین و حجة‌الاسلام ساده و ثقة‌الاسلام و شیخ الاسلام و عمود الاسلام و بحر العلوم و قاضی شرع و محتسب و متولی و امام جماعت و پیشنماز دست دوم و محدث ثقة و محدث غیرثقه و راوی و سید صحیح‌النسب و سید شک‌دار و روضه‌خوان و زیارت‌نامه‌خوان و واعظ و خطیب و مدرس و استخارمگر و عاقد و مکتب‌دار و دعانویس و رمال و جن‌گیر و قاری و مرده‌شو و حزب‌الهی و پاسدار و چماقدار اسلامی، با دریافت سهمیه خود از وجوه سهم امام و رد مظالم و وجوه بریّه و خمس و زکوه و اوقاف و نذورات، و اخیرا نیز مستقیما از بودجه بیت‌المال

اسلامی، بدون دغدغه خاطر به انجام وظایف شرعی و غیر شرعی خود مشغول بوده‌اند و هستند.

عصر محدثان

با پایان یافتن عصر امامان، دوره طلانی احادیث و محدثان در جهان تشیع آغاز شد، زیرا تا زمانی که ائمه زنده بودند، طبعاً خود آنان مراجع اصلی شیعیان در حل مشکلات و مسائل دینی بودند، و کسی نمی‌توانست با بودن خودشان به آسانی مطلبی را از قول آنان جعل کند یا مطلبی را مورد تحریف قرار دهد. ولی بعد از غیبت امام دوازدهم (و حتی از زمان ابواب و وکلای امام) این وضع بکلی عوض شد. دیگر امام زنده‌ای برای مراجعه در کار نبود و کسی نمی‌توانست برای اطلاع بر صحت یا سقم حکم یا فتوا یا روایتی باو دسترسی یابد. اما چون اصل بر این بود که هیچ خبر و نظریه‌ای در مسائل شرعی و فقهی شیعه جز از راه پیغمبر و ائمه مورد قبول نباشد، راهی جز این نمی‌ماند که بجای خود امامان، به احادیثی که ناقل گفته‌ها و احکام و فتاوی ایشان باشد مراجعه شود. این کاری بود که قبلاً توسط محدثان تسنن در مورد احکام و گفته‌های پیغمبر صورت گرفته بود، با این تفاوت که دست محدثان شیعه در این مورد از همکاران سنی خودشان خیلی بازتر بود: محدثان سنی فقط می‌توانستند فقط از محمد و صحابه نزدیک او نقل قول کنند، در صورتیکه روایان شیعه علاوه بر خود محمد، یک منبع دوازده نفری دیگر از امامان را نیز در اختیار داشتند، که بخصوص یکی از آنها امام جعفر صادق، بزودی در مکتب محدثان بزرگوار بصورت مشکل‌گشای معضلات و کلیدی برای گشودن تمام درهای بسته درآمد، مرجعی شد که هر حدیث‌پرداز، هر طلبه‌ای، هر آخوندی، هر شاگرد فیضیه‌ای، می‌توانست با خیال راحت هر حرف مربوط یا نامربوطی را که خواسته باشد به او نسبت دهد، بی آنکه نگرانی بازخواست داشته باشد.

در همان زمان گفته شد که در دوران حضرت صادق گفته‌های وی توسط شاگردانش در چهارصد مجلد گردآوری شده بود، و محدثان غالباً منبع خود را همین مجلدات نادیده می‌دانستند.

- "ابوالحسن و شاء به یکی از اهالی کوفه می‌گفت: در همین مسجد کوفه ۴۰۰۰ نفر از افراد با شخصیت و اهل ورع و دین را دیدم که همه می‌گفتند: جعفر بن محمد برای ما چنین روایت کرد" (کاشف الغطاء؛ آئین ما) و جابر بن فرید جعفری گفته است که امام باقر هفتاد هزار حدیث باو تعلیم فرموده‌اند، و محمد بن مسلم از صحابه درجه اول امام باقر می‌گوید که سی هزار حدیث را از امام باقر و شانزده هزار حدیث دیگر را از امام صادق گرفته است" (نگهبانان انقلاب اسلامی، ۲۵ شهریور ۱۳۶۱).

- "به دوران جعفر صادق، چهار هزار کس از او حدیث شنیدند و روایت کردند" (شیخ مفید در کتاب ارشاد)، و "از تقریرات امام جعفر صادق مجموعه‌ها فراهم آوردند که شماره آنها به ۴۰۰ می‌رسید، و به "اصول چهارصدگانه" معروف است" (سید محسن صدر تاسیس الشیعه لعلوم الاسلام). تعداد احادیثی که از زمان علامه کلینی تا دوران علامه مجلسی در کتب مختلف حدیث از امام جعفر صادق نقل شده متجاوز از سیصد هزار است، که اگر آنها را به تمام ایام امامت وی تقسیم کنیم، آن حضرت امام می‌بایست در طول ۳۴ سال امامت خود، بطور مداوم و لا ینقطع روزی ۳۰ حکم و فتوای تازه و دست اول صادر کرده باشد. ولی محدثان اکتفا به همین نکردند که منبع این احادیث و اخبار فقط امام صادق باشد، زیرا اصالت و اعتبار احادیث، مستلزم منبع شدن آنها از پیغمبر و از خدا بود: "در زمان حضرت امیرالمومنین، و در همان دوران حیات رسول الله، مجموعه‌ای از احادیث وی توسط حضرت علی نوشته شده بود که مدتها بعد نیز همان کتاب بخط علی در خاندان او وجود داشت و نسل به نسل می‌رفت. و از آن پس مفقود شد، ولی فرزندان وی این حدیثها را نقل و روایت و تفهیم و توضیح کردند و یاران خاص از تقریر و نقل ایشان مجموعه‌های "اصل" یا "اصول" را فراهم ساختند. قسمتی از این احادیث خاصه در "بصائر الدرجات" محمدبن حسن صفار ثبت افتاده است" (سید محمد صدر: تاسیس الشیعه لعلوم الاسلام).

- "امامیه معتقد است که احادیث پیغمبر را از طریق روایات اهل بیت باید پذیرفت. مثلا احادیثی که امام صادق نقل می‌فرماید از پدرش امام باقر است، و او از پدرش امام سجاد، و او از پدرش امام حسین، و او از پدرش علی بن

ابیطالب، و او از پیغمبر نقل می‌فرماید، که او نیز آنها را در معراج دریافت داشته است. به این ترتیب شیعه روایات پیغمبر را از طرق صحیح‌های که به اهل بیت منتهی می‌گردد دریافت می‌دارد" (آل کاشف الغطاء: این است آئین ما).

* * *

البته وجود اینهمه احادیث و فتاوی و احکام برای محدثان عالیقدر مشکل مهمی پدید نمی‌آورد، زیرا منبع آنها "امام" بود و امام می‌توانست کرامات بکند. بهر حال در این مورد محدثان شیعه حاضر نبودند به هیچ مصالحه‌ای تن در دهند، و این امری کاملا قابل درک بود، زیرا اهمیت و اعتبار آنان نزد مومنین، به تعداد احادیثی که از برداشتند و نقل می‌کردند بستگی داشت، و غالبا مقدار رزق و روزی آنها نیز به سطح این اهمیت و اعتبار مربوط می‌شد.

ولی از همان آغاز کار این اشکال پیش آمد که در بسیاری از موارد، احادیثی که روایت می‌شد با یکدیگر تطبیق نمی‌کرد، و گاه نیر حتی بکلی متناقض از کار در می‌آمد. مثلا طبق يك حدیث، امام درباره مطالبی حکمی داده بود، و طبق حدیث دیگر همان امام درباره همان مطلب حکم مخالفی داده بود. سبب این بود که اولاً روایان حدیث غالبا با یکدیگر در ارتباط نبودند تا بدانند دیگری قبلا درباره فلان موضوع چه روایت "موثقی" آورده است، ثانیاً بعلت کثرت تعداد احادیث، خودشان نیز نمی‌توانستند در بسیاری از موارد مضمون حدیث‌های قبلی روایت شده شخص خود را در خاطر داشته باشند.

مشکل دیگر این بود که اگر محدثان مکتب تسنن می‌توانستند بگویند که احتمالا فلان صحابی پیغمبر در نقل حدیث اشتباه کرده یا احيانا آنرا بد فهمیده است، محدثان مکتب تشیع نمی‌توانستند همین استدلال را در مورد امامان شیعه بکنند، زیرا يك صحابی بشر است و جایز الخطا است، اما امام معصوم است و نمی‌تواند اشتباه بکند. و ناچار هر چه از قول او نقل شود، باید بر این مبنا نقل شده باشد که مُبَيَّن حَقِيقَتِي مُسَلِّمٌ اسْت و جای تردیدی در آن نیست. مع هذا محدثان بزرگوار، خیلی زود راه حل این هر دو مشکل را پیدا کردند تا هم نگرانی مومنین را بر طرف کنند، و هم خیال مکتب روحانیت مبارز را تا زمان ظهور ولی عصر از این بابت راحت سازند: راه حل این بود که بجای روایان حدیث، خود امامان مسئولیت ضد نقیض گفتن را به عهده بگیرند.

ثقة الاسلام کلینی، در "اصول کافی" اولین بار این موضوع را به روشنی مطرح کرد:

"علی بن ابراهیم از پدرش، و او از ابن ابی نجران، و او از عاصم بن حمید و او از منصور بن حازم روایت دارد که از حضرت امام جعفر صادق پرسیدم: چه می‌شود که شما در گفتگو با اشخاص مختلف، در برابر يك پرسش واحد، جوابهای متفاوت می‌فرمائید؟ فرمود: ما مردم را به اندازه زیادی و کمی عقلشان جواب می‌گوییم. عرض کردم: عقل اصحاب پیغمبر که کم نبود، اگر از قول آن حضرت راست می‌گفتند چرا آنها نیز در نقل این اقوال اختلاف پیدا کردند؟ فرمود: نه، اختلاف پیدا نکردند، این خود رسول الله بود که فرمایشات خودش را عوض می‌کرد ... و محمد بن مسلم گوید: به حضرت صادق عرض کردم: حالا که رسول الله نیستند چرا خود شما گاهی خلاف آنچه را که از ایشان نقل شده به ما می‌گوئید؟ فرمود: آخر حدیث هم مانند قرآن ناسخ و منسوخ دارد." ^۱ (متن حدیث در صفحه ۳۹۳).

در همین کتاب "کافی" برای محکم‌کاری بیشتر، از قول امام جعفر صادق (طبق معمول) تذکر داده می‌شود که: "آن حضرت به ابوبصیر فرمود که اگر هم ما چیزی می‌گوئیم و نشود، خیال نکنید که هیچوقت نخواهد شد. مثلا ما درباره مردی چیزی می‌گوئیم و تحقق پیدا نمی‌کند، ولی چه بسا که در فرزند یا فرزندزاده او تحقق پیدا کند. ممکن است مومن دعایی بکند که طبق گفته ما اجابت شود، اما چه بسا که وقت اجابت این دعا تا جمعه آن هفته یا تا روز قیامت بناخیز افتد." و نیز به اسحاق بن عمار فرمود: "ممکن است دعای مردی مستجاب شده باشد، ولی بمدت بیست سال اجابت آن به تأخیر افتد." (متن حدیث در صفحه ۳۹۴). در حدیثی که در مفاتیح الجنان آمده، امام جعفر صادق می‌گوید که هرکسی هزار مرتبه پشت سر هم "ماشاءالله" بگوید در همان سال او

۱- آیت الله خمینی، منظره العالی در کشف الاسرار صفحه ۳۱۴، صریحا می‌نویسد که "در تمام احادیث گمان ندارم بتوان يك ناسخ و منسوخ پیدا کرد" با توجه به اینکه ثقة الاسلام محمد جعفر کلینی اولین نایب امام عصر بوده است و آیت الله الاعظم خمینی نیز در حال حاضر آخرین نایب امام عصر هستند، و طبیعا نواب امام مانند خود امام حرف خلاف واقع یا ضد و نقیض نمی‌زنند، حل این مشکل شرعی که احکام این نواب دوگانه امام چگونه با یکدیگر تطبیق داده شود، بنظر دشوار می‌آید.

را توفیق حج نصیب می‌شود، ولی بلافاصله اضافه می‌کند که "اگر هم آن سال نشود بهر حال در یکی از سالهای دیگر بشود" (متن حدیث در صفحه ۳۹۴).

شیخ‌کشی، رضوان الله علیه، در حدیث معروفی نقل می‌کند که: "یکی از شیعیان مال بسیاری را مدیون بود. زراره اعلی الله مقامه نزد حضرت امام جعفر صادق آمد و ماوقع را گفت و بعد پرسید قربانت، اگر ظهور حضرت قائم نزدیک است این شخص صبر کند تا آن حضرت ظهور فرماید و او را از پرداخت دین معاف دارد، و اگر در این امر تاخیری است این شخص با طلبکاران خود به مصالحه بپردازد. حضرت فرمود: خواهد شد. پرسید تا یکسال دیگر؟ فرمود: انشاءالله خواهد شد. پرسید: تا دو سال دیگر؟ بار فرمود: انشاءالله خواهد شد."

هشام بن سالم که این حدیث را نقل کرده، می‌نویسد: "از همین زراره، اعلی الله مقامه، نقل است که گفته بود به علم یقین می‌دانم که حضرت امام جعفر صادق بجای خلیفه غاصب کنونی بر مسند خلافت خواهد نشست. چون آن حضرت وفات یافت از او پرسیدند چرا چنین گفتی و نشد؟ گفت: از جای موثق گفته بودم و باید درست از آب در می‌آمد." (متن هر دو حدیث در صفحه ۳۹۵) در روایت دیگری در کتاب "اصول کافی" در این باره از خود خداوند نیز کمك گرفته شده است.

"محمد بن یحیی از احمد بن محمد و علی بن ابراهیم، و او از پدرش و همگی آنها از ابن محبوب، و او از ابن رباب، و او از ابی بصیر روایت کرده‌اند که امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمود: خدای تعالی به عمران (پدر مریم) وحی کرد که من به تو پسری می‌بخشم که به اذن خدا کور و پیس را درمان کند و مردگان را زنده کند. عمران این مطلب را به زنش حنه اطلاع داد و وی چون به مریم حامله گشت، فکر می‌کرد که حتما فرزندش پسر است. و چون مریم را زائید گفت: خداوندگار! چگونه پسری به من دادی که دختر از آب درآمد؟ ... سپس خدای تعالی عیسی را به مریم بخشید، او همان پیغمبری بود که به عمران وعده شده بود. پس هر گاه ما درباره مردی از خاندان خود چیزی گفتیم و نشد، آنرا انکار مکنید، بسا که در فرزند یا فرزندزاده او پیدا شود." (متن حدیث در صفحه ۳۹۴).

راه حل سومی هم پیدا شد و آن این بود که شنونده اصولاً حرف امام را درست نفهمیده است: "یوسف بن رباط باتفاق کامل در خدمت حضرت امام جعفر صادق رسید. کامل عرض کرد: قربانت گردم! فلان شخص روایت کند که رسول خدا در روز وفاتش به علی علیه السلام هزار باب حدیث آموخت که هر بابی خودش مفتاح هزار حدیث بود (جمعاً یک میلیون). فرمود: آری چنین بود. عرض کرد: قربانت آیا آن باب‌ها را ما شیعیان شما هم می‌فهمیم؟ فرمود: یک یا دو باب آن را. عرض کرد: بنابراین از هزار هزار جزء فضل شما فقط یک جزء به ما می‌رسد؟ فرمود: چه توقع دارید؟ آیا همین برای شما کافی نیست؟" (متن حدیث در صفحه ۳۸۸).

وقتیکه کار به خود خداوند بکشد که بروایت حدیثی معتبر، آنهم از قول یک امام معصوم، امری را مقرر فرموده ولی بعد این امر تحقق نیافته باشد، دیگر موضوع از صورت "ناسخ و منسوخ" بیرون می‌آید و صورت "بداء" پیدا می‌کند، که آن نیز در مکتب روحانیت مبارز راه حل بسیار مشکل‌گشایی است. در این باره آیت العظمی خمینی، در کتاب "مصباح الهدایه" چنین نوشته است.

-اکنون هنگام آن است که به اذن خدا و حسن توفیقش، حقیقت حدیثی را که در کتاب جامع کافی رسیده است بفهمی، و آن حدیث از طریق شیخ المحدثین ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی رضوان الله علیه در باب بداء رسیده است، که ابی بصیر از امام صادق علیه اسلام نقل می‌کند که فرمود: همانا خدای تعالی را دو گونه علم است: علمی پوشیده و نهان، و آنرا بجز او هیچکس نمی‌داند و این علم است که منشاء بداء است، و علم دیگری است که آن را به فرشتگان و رسولان و پیامبران آموخت و ما نیز از آن علم برخورداریم ... و در باب علم غیب خدای تعالی می‌فرماید که او علم غیب را به رسولی که جلب رضایت حق را کرده باشد می‌آموزد (!) و امام باقر علیه السلام فرمود: بخدا قسم که محمد صلی الله علیه و آله از جمله کسانی است که جلب رضای حق تعالی را نموده است. و منشاء بداء همان حضرت اعیان است که جز او هیچکس را از آن حضرت اطلاعی نیست و آنچه گاهی برای بعضی از اولیاء اتفاق می‌افتد و او نیز مانند انسان کامل بر عین ثابت اطلاعی حاصل می‌کند آنرا باید در شمار علم ربوبی آورد، نه علم انبیا و رسل. بنابر آنچه در نزد حکمای محقق به تحقیق

پیوسته است، بداء به حسب نشأة عینی، هر چند در عالم ملکوت واقع می‌شود، ولی منشأش همان حضرت علی است. بنابراین آنچه بعضی از محققین گفته‌اند که منشأ بداء نه از نزد خدا است و نه حتی از ناحیه خلق اول است بلکه منشأ بداء فقط خلق دوم است، و این سخن از آن رو گفته‌اند که گمان کرده‌اند اگر منشأ بداء غیر از این باشد لازم می‌آید که به ساحت مقدس عالم علی الاطلاق جهل راه یابد، و این چنین گفتار از تنگی قافیه است. آری، مانعی ندارد که بداء به آن معنی که آنان گفته‌اند در خلق دوم انجام گیرد، لکن منشأ و مبدائی که بداء از آن نشو یافته همان است که شناختی!" (آیت‌الله خمینی در رساله مصباح الهدایه الی الاخلاقه و الولایه، ترجمه حجت‌الاسلام سید احمد فهری، نقل از روزنامه کیهان، ۲۶ اسفند ۱۳۶۱)

به احتمال قوی، شما هم مثل من چیز زیادی از این استدلال نفهمیده‌اید و شاید خود نویسنده نیز ازین بابت اشکال داشته است. خوشبختانه آیت‌الله لازم دیده‌اند شخصا این موضوع را در کتاب دیگرشان "کشف الاسرار" به زبانی قابل درک عوام توضیح دهند:

"- بداء در لغت عرب به معنای ظاهر شدن است. خدایتعالی گاهی يك چیزی را بواسطه يك مصالحی که علم بشر از فهمیدن آن کوتاه است ظاهر می‌کند و نمایش می‌دهد بطوری که انسان گمان می‌کند خدا می‌خواهد این کار را بکند ولی نه آن کار را می‌کند و نه از اول می‌خواسته است آن کار را بکند. روزهای فروردین است: رعد و برقی می‌شود ابری تیره روی خورشید را می‌پوشاند، آثار باران آمدن به همه معنی پیدا می‌شود مردم می‌گویند خدای جهان باران فرستاد و ما را مورد رحمت بارانی قرار داد ولی طولی نمی‌کشد که ابرها متفرق می‌شود و خورشید روی خود را از شکاف ابرها نمایش می‌دهد. نه بارانی آمد و نه بنا بود بیاید. چرا ابر آمد و آنهم غرش کرد و رعد و برق از خود ظاهر کرد که مردم را به این اشتباه انداخت؟ اسرار جهان بسیار است که ما نمی‌دانیم شاید این هم یکی از آنها باشد." (کشف الاسرار صفحه ۸۵).

منطق آیت‌الله، منطق ولایت فقیه است، یعنی حتی بدون پشتوانه چماقداران اسلامی نیز جای چون و چرا ندارد. با این وصف این مشکل ظاهرا حل نشده است که اگر بر اساس روایت يك محدث بسیار معتبر، در يك کتاب

حدیث بسیار معتبر، يك امام عالم و معصوم صریحا اعلام فرماید که خداوند با انجام فلان امر مشخص در فلان تاریخ مشخص اراده فرموده است یا اعلام فرماید که خدای تعالی به کسی وحی فرمود که فلان کار را در مورد نوزاد تو می‌کنم، و بعد هیچکدام از آنها تحقق نیافته باشد، آیا اهمیت این موضوع، بهمان اندازه اهمیت رعد و برق روزهای فروردین و نیامدن باران است، یا مختصری با آن فرق دارد؟

از آیت‌الله خمینی، در این باره استدلالهای منطقی و محکم دیگری در دست است:

- طبق حدیث معتبری که در "اصول کافی" نقل شده، حضرت امام جعفر صادق به جمعی از اصحاب خود فرموده‌اند: خداوند عالم اراده فرموده بود که حسین بن علی در سال ۷۰ هجری قیام کند و عالم را برای بسط عدالت در روی زمین مسخر فرماید، لکن چون او را قبل از آن تاریخ شهید کردند، خداوند نیز غضب فرمود و این قیام را به سال ۱۴۰ موكول کرد، و امامی را که در آن زمان است موظف به این قیام فرمود، ولی امامان این راز را به بعضی از خواص گفتند و آنها نیز آن را فاش کردند. در نتیجه خداوند باز هم غضب فرمود و این بار قیام را به تاریخی که بر همه پوشیده است موكول ساخت.

در این باره، از همان زمان انتشار "کافی" غالباً این پرسش مطرح می‌شده است که مگر خداوند با علم لدنی خویش از اول نمی‌دانسته که واقعه کربلا روی خواهد داد؟ پاسخی که آیت‌الله العظمی خمینی در کتاب "کشف الاسرار" بدین سوال داده است، نمونه‌ای است از طرز استدلال قاطع و روشن "مکتب روحانیت مبارز":

- اگر فتنه کربلا بر پا نمی‌شد، خدای عالم تصمیم گرفته بود که حسین بن علی در سال ۷۰ هجری قیام کند و عالم را مسخر کند، لکن چون آن فتنه واقع شد کار عقب افتاد، و خداوند آنرا به سال ۱۴۰ هجری محول فرمود. و اگر مردم در آن موقع سرّ امامان را فاش نمی‌کردند، یکی دیگر از امامان در سال صد و چهل نهضت می‌کرد و عالم را می‌گرفت. لکن آنها آن سرّ را فاش کردند و خداوند مطلب را باز به تعویق انداخت تا وقت ظهور. البته خدای عالم از اول

می‌دانست که واقعه کربلا واقع می‌شود و مردم اسرار را فاش می‌کنند و تصمیم او این بود که اگر واقعه کربلا پیش نیاید چنین شود، لکن می‌دانست که پیش‌آمد می‌کند، پس تصمیم از اول نگرفت. مثل این است که شما پسری دارید عزیز، بازیگوشی می‌کند می‌خواهید او را بترسانید، چوب و فلک حاضر می‌کنید و امر می‌کنید او را به فلک ببندند، اما خود اشاره می‌کنید که میانجی‌گری کنند و با میانجی دیگران دست از کتک زدن می‌کشید. نه از اول تصمیم زدن داشتید و نه از تصمیم اولی که همینقدر اظهار زدن بود برگشتید. یا فی‌المثل شما تصمیم دارید که اگر بین قم و اصفهان ریل باشد، مسافرت با قطار به اصفهان کنید. ولی چون ریل نیست با اتومبیل رفتید اکنون شما از تصمیم اول برگشتید یا آن تصمیم به جای خود است ولی پیوسته به امری که تا آن نشود این محقق نمی‌شود؟ و شما را وقتی می‌گویند از تصمیم برگشتید که اول تصمیم داشته باشید که اگر ریل باشد بروید، و بعد رای شما برگردد که اگر ریل هم باشد نروید. خدای عالم از ازل تصمیم داشت که اگر واقعه کربلا نشود امام آن زمان را قائم به امر کند، ولی از ازل می‌دانست که می‌شود، پس در تصمیم او هیچ خللی وارد نیامد و نقصانی به علم او نیز وارد نشد. کسانی که در این مسائل و حدیثها شك می‌کنند می‌خواهند کینه‌های دیرینه را از عرب و اولاد پیغمبر عرب بگیرند " (کشف الاسرار، صفحات ۸۷ و ۸۸)

آیت‌الله از این استدلال نتیجه‌گیری نیز فرموده اند: "روال خداوند همین است. يك گروهی را خلق می‌کند، ولی فردا از آن پشیمان می‌شود و يك گروه دیگری خلق می‌کند و اینها را می‌برد ... ابراهیم خلیل را امر می‌کند اسماعیل را باید سر ببری، وقتی وی بدینکار تصمیم می‌گیرد، فدائی برای او بجای اسماعیل می‌فرستد. به موسی بن عمران وعده سی روزه می‌دهد چون سی روز تمام شد، ده روز دیگر اضافه می‌کند. همه این تصرفات حق خداوند است و سنگی از جایی حرکت نمی‌کند مگر با اراده او" (کشف الاسرار، صفحه ۸۹).

البته فقط آیت‌الله خمینی نیست که برای حل مشکلات شرعی از چنین منطق محکمی كمك می‌گیرد. همه اعظام مکتب روحانیت مبارز، از بدو ایجاد این مکتب در یازده قرن پیش، از همین قدرت استدلال نبوغ‌آمیز برخوردار

بوده‌اند. مثلا در همین زمینه کاشف الغطاء علامه معروف، چنین استدلال می‌کند:

- "بداء از اسرار آل محمد و علوم این خاندان است، و آنقدر به آن اهمیت داده شده که در اخبار اهل بیت می‌خوانیم: هرگز کسی خدا را به مانند عقیده به بداء پرستش نکرده، و کسیکه عقیده به بداء ندارد درست خدا را نشناخته است. این بداء عبارت است از اینکه وقوع حادثه‌ای در لوح "محو و اثبات" پیش‌بینی شده باشد، و بوسیله یکی از فرشتگانی که از این لوح محو و اثبات با خبرند، وقوع آن حادثه به پیغمبری خبر داده شود. و او نیز به امت خود خبر بدهد که چنان حادثه‌ای وقوع خواهد یافت، اما بعدا این حادثه بوقوع نپیوندد.

علت اینکه این حادثه واقع نمی‌شود، این است که تصمیم خود خداوند تغییر کرده است، زیرا حوادث پیش‌بینی‌شده در لوح محو و اثبات قابل تغییر است، و ممکن است خدا آن را محو کرده و حادثه دیگری را بجای آن قرار دهد. البته به هیچکس در کار خدا حق فضولی نیامده است، زیرا این همان مقام علم مکنون و خاص است که هیچ پیامبری و ملکی به آن راه ندارد، و این همان حوادث "لوح محفوظ" است که در قرآن از آن تعبیر به "ام الكتاب" شده است، ولی انبیاء و فرشتگان تنها از حقایق لوح محو و اثبات باخبرند و علوم آنها از آن تجاوز نمی‌کند. باید توجه داشت که اینگونه امور حتما دارای مصالح و حکمت‌های است که از قدرت درك ما خارج است. همانطور که "نسخ" از نظر شریعت جائز است، یعنی ممکن است حکمی در شریعت وضع شود و مردم تصور کنند که يك حکم ابدی است، ولی با گذشت زمان مدت کوتاهی بوسیله خود پیامبر فسخ آن حکم اعلام گردد و حکم دیگری بجای آن قرار داده شود، "بداء" نیز بهمین ترتیب است و حکمت و مصلحتی دارد، منتها بداء در عالم تکوینی و در مورد حوادث تکوینی می‌باشد و نسخ در عالم تشریح و قوانین دینی گذشته از این یکنوع "بداء" نیز هست که بر اثر اتصال ارواح پاک انبیا به جهان بالا پیدا می‌شود، به این ترتیب که آنها بوسیله این رابطه ممکن است اصل وقوع حوادثی را دریابند، ولی از شرایط و موانع آن برای ذات اَحَدِيَّتِ مطلع نگردند! مثلا در احادیثی که از حضرت مسیح علیه‌السلام نقل شده می‌بینیم حضرت درباره يك عروس خبر داد که آن عروس در همان شب زفاف خود می‌میرد،

یعنی روح پاک عیسی بواسطه اتصال به جهان ماوراء طبیعت این مطلب را درك کرده بود، ولی او توجه نداشت که حدوث این واقعه مشروط به این است که که کسان عروس به بینوایی صدقه ندهند، و چون اتفاقاً مادر عروس به بینوایی کمک کرد، عروس بر خلاف پیش‌بینی حضرت مسیح زنده ماند. اصولاً اگر مسئله بداء نبود، دعا و شفاعت و صدقه برای رفع گرفتاریها و حل مشکلات معنی نداشت. " (آل کاشف الغطاء، آئین ما، صفحه ۲۸۰)

بدین ترتیب بود که دست محدثان بزرگوار در امر حدیث‌سازی و حدیث‌پردازی در مقیاسی گسترده و تقریباً نامحدود باز شد، و از این راه سنگ اول بنای مکتب هزار و صد ساله‌ای نهاده شد که با برخورداری از کرامات اصول بنیادی دیگری چون اجتهاد و تقلید، تقیه، شك، ناسخ و منسوخ، بداء بصورت پربرکت‌ترین بازار سودای تاریخ ایران، یعنی بازار "دکانداران دین" درآمد.

ولی پیش از بررسی جامع‌تری در این باره، که اساس کار کتاب حاضر است، مروری اصولی و کوتاه در تاریخچه کلی حدیث و حدیث‌پردازی ضروری است.

تاریخچه‌ای از حدیث و حدیث‌سازان

- "پس از قتل عثمان که بر سر خلافت، فتنه برخاست و بسیاری داوطلب احراز این مقام شدند. هر دسته به طرفداری از گروه خود دنبال دلیل‌تراشی رفته و دلایل خود را به احادیث تحکیم کردند و هر جا که لازم می‌شد حدیثی می‌ساختند و از آن استفاده کردند، و در نتیجه، جعل حدیث معمول شد. مثلاً مهلب بن ابی صفره که از نجبای زمان خود بود برای تضعیف خوارج حدیث جعل می‌کرد، و این موضوع را بسیاری هم می‌دانستند ولی معتقد بودند که باید از هر نیرنگی در پیشرفت جنگ استفاده کرد. حدیث‌سازان در پاره‌ای از موارد به گناه خویش اعتراف می‌کردند. مثلاً همینکه محمد بن سلیمان والی کوفه در سال ۱۵۳ هجری فرمان قتل ابن ابوالعوجاء را صادر کرد، وی گفت حالا که مرا حتماً می‌کشید بدانید که ۴,۰۰۰ حدیث جعلی ساخته و پرداخته و بدانوسیله حرام شما را حلال و حلال شما را حرام کردم و با آن احادیث بی‌جهت روزه

خود را گشودید و بی‌جهت روزه گرفتید. دیگر از حدیث‌سازان مشهور احد جوباری و ابن عکاشه کرمانی و ابن تمیم فریابی هستند بطوریکه ابن سهل سری می‌گوید اینان ده هزار حدیث از پیش خود جعل کردند و همین حدیث‌سازی‌ها منشاء بسیاری از جنگها و فتنه‌ها شد " (جرجی زیدان، تاریخ تمدن اسلام)

بر اثر این حدیث‌پردازیه‌ها، تعداد احادیث ساختگی در همان آخر قرن اول هجری یعنی بلافاصله کمی پس از درگذشت پیغمبر به صدها هزار رسید.

ابوحنیفه، معروف به "امام اعظم" و موسس فقه حنفی، که از فقهای درجه اول عصر خود بود و فقط چند دهه پس از محمد می‌زیست، با وسواس خاصی که بعداً بصورت ضرب‌المثل درآمد، از میان ۷۰۰,۰۰۰ حدیث رایج عصر خود، فقط ۱۰۶۷ حدیث را صحیح دانست، آنهم بر اساس گفته شاگردش ابویوسف که آنها را در کتابی بنام "مسند ابوحنیفه" گردآوری کرد. ولی به تصریح "ابن خلدون" مورخ معروف عرب، تعداد احادیثی که مورد تأیید قطعی ابوحنیفه قرار گرفت، فقط ۱۷ عدد بود و به احتمال قوی این نظر به حقیقت نزدیکتر است زیرا در میان ۱۰۶۷ حدیث "موثق" مسند ابوحنیفه نیز حدیث‌های بی‌معنی زیاد می‌توان یافت، که نمونه‌ای از آنها این حدیث است که از عایشه همسر پیغمبر روایت شده است: "پیش از آنکه به عقد رسول‌الله درآیم، جبرئیل تصویری از او برای من آورد، و مرا دیدن جمال رسول خدا بسیار خوش آمد".

امام محمد بخاری و امام مسلم نیشابوری، "شیخین" جهان حدیث، در دو "صحاح" معروف و بسیار معتبر خود، ضمن نقل این حدیث اضافه کرده‌اند که "این تصویر بر پارچه‌ای ابریشمی نقش شده بود"، ولی همین دو بزرگوار در حدیث دیگری از همان کتاب "ابوحنیفه" در همین دو کتاب خود نقل کرده‌اند، روایت می‌کنند که "جبرئیل به حضرت محمد گفت: دیروز آمده بودم تا فرمانی را به تو ابلاغ کنم، اما بر سر در خانه‌ات پرده مصوری را دیدم و به درون نیامدم" و هیچ‌یک از این محدثان و محدثان بزرگوار بعد از آنها ضرورتی در حل این چند مشکل نیافته‌اند که: اولاً عایشه زمانیکه هنوز همسر پیغمبر نشده بود و سنش هم از هفت سال تجاوز نمی‌کرد، چه مقامی داشت که جبرئیل بر او نازل شود؟ ثانیاً اگر تصویر تا بدین حد در نظر خدا مکروه بود، چرا خود جبرئیل آنرا بر "پارچه ابریشمی" برای عایشه آورد؟ ثالثاً چرا حضرت رسول

خودش بر در خانه اش تصویری آویخته بود؟ رابعا آیا جبرئیل اختیار داشت تنها به خاطر دیدن چنین تصویری بدون اجازه خداوند و بی آنکه فرمان او را به رسولش ابلاغ کرده باشد به آسمان باز گردد؟

دکتر حسین هیکل در کتاب زندگانی محمد می نویسد که در همان قرن دوم هجری شماره احادیث منسوب به پیغمبر به ۶۷۰,۰۰۰ رسیده بود، که به قول دارقطنی صاحب "صحیح" معروف، حدیث درست در میان آنها چون موی سپید بر گاو سیاه بود.

در لغتنامه دهخدا آمده است که: "ابوبکر بن راشد در تصحیح المصباح از ابوداود سجستانی سلیمان بن اشعث بن اسحق بن بشیر بن شداد بن عمرو بن عمران السجستانی الازدی بالولاء حکایت کند که گفت: از پیامبر ۵۰۰,۰۰۰ حدیث نوشتم، پس ۴۸,۰۰۰ حدیث از آن عده کثیر برگزیدم و کتاب سنن را ترتیب دادم مرکب از اخبار صحاح و نزدیک به صحاح، اما خودم تنها به اصالت ۴ حدیث از آنها یقین دارم."

جرجی زیدان در "تاریخ تمدن اسلام" متذکر می شود که: ابوهریره از صحابه مستقیم حضرت محمد در جنگ خیبر جزو اصحاب درآمد، ولی بیش از چهار سال مصاحبت او را نداشت و از مقربان و نزدیکان نیز نبود، معهذا به تنهایی قریب ۵۰۳,۰۰۰ حدیث از او روایت کرد.

نمونه ای از آن قسمت از احادیث ابوهریره که در "صحاح" بخاری و مسلم، احادیث موثق و شناخته شده اند چنین است:

- "ابوهریره از رسول اکرم صلی الله علیه و آله روایت کند که حضرت موسی همیشه نهان از بنی اسرائیل آبتنی می کرد. می گفتند: قطعاً فتق دارد. یکروز که لباس خود را به سنگی نهاده بود، سنگ به راه افتاد و موسی به دنبال آن دوید تا به میان قوم رسید و او را بدیدند. آنگاه سنگ ایستاد و موسی لباس خویش برداشت و سنگ را زدن گرفت، و چند زخم منکر بدان زد، و همانا که آیه شصت و نهم از سوره احزاب که گوید: "لا تکنوا کالذین آذوا موسی خبراه الله مما قالوا" اشاره به همین حادثه است" و: "در حدیث است از رسول اکرم، که فرمود: شیطان در نماز مزاحم من شد با او کشتی گرفتم و مغلوبش کردم. و

خواستم او را به بند کشم تا بازیچه کودکان مدینه شود، ولی از اینکار انصراف یافتم" (نقل از مقدمه کتاب نهج الفصاحه)

عبدالملك بن محمد ابوفلابه رفاشی که در هر شبانه روز صد رکعت نماز می‌گذاشت مدعی بود که ۶۰,۰۰۰ حدیث از محمد از بر دارد، و قاضی موصلی ادعا می‌کرد که تعداد احادیثی که از محمد با اسناد آنها در حفظ دارد ۲۰۰,۰۰۰ است، و ابن عقده تعداد احادیث رسول را که از بر داشت از ۲۵۰,۰۰۰ متجاوز می‌دانست.

یحیی بن معین مری مدعی بود که ۶۰۰,۰۰۰ حدیث با دست خود نوشته است، و تازه درباره او روایت شده است که محررین او نیز به امر وی دو ششصد هزار حدیث دیگر یعنی يك میلیون و دویست هزار حدیث را که با مال خود جمعا ۱,۸۰۰,۰۰۰ حدیث می‌شد ضبط کرده‌اند، و باز روایت شده است که پس از وفات یحیی "یکصد صندوق دست نخورده دیگر از احادیث از او باقی مانده بود."

ولی احتمالا حد نصاب حدیث نویسی متعلق به محدثی بنام ابو مسعود احمد بن فرات الرازی است که طبق روایت "حبیب السیر" به خط خودش دوهزار هزار و پانصد هزار (۲,۵۰۰,۰۰۰) حدیث کتابت کرده بود!^۱

در قرن سوم هجری، امام محمد بن اسماعیل البخاری ملقب به "امام المحدثین" از قریب ۷۰۰,۰۰۰ حدیث، ۹,۲۰۰ حدیث را برگزید که از میان آنها ۷,۰۰۰ حدیث را در کتاب "صحیح" خود گردآوری کرد (که تازه ۳,۰۰۰ حدیث از آنها مکرر است)، و بدین ترتیب از هر ۱۵۰ حدیث رایج زمان خود فقط یکی را صحیح دانست (نمونه‌ای از همین احادیث برگزیده و غربال شده، در صفحات قبل و در صفحه ۱۳۸ کتاب مذکور آمده است). در همان زمان ابوالحسن مسلم بن حجاج نیشابوری "صحیح" خود را از روی ۳۰۰,۰۰۰

۱- يك حساب ساده ریاضی نشان می‌دهد که اگر برای استخراج و تنظیم و پاکنویس هر حدیث با وجود طولانی بودن بسیاری از آنها فقط ۱۰ دقیقه وقت صرف شود، و اگر این کار بدون احتساب ساعات نماز و عبادت و خواب و خوراک و سایر امور روزمره آنهم چهارده ساعت در هر شبانه روز انجام گیرد، و اگر تمام ایام سال، بدون احتساب جمعه و تعطیل و ایام ناخوشی و حج و غیره صرف حدیث نویسی شود، باز هم حجة الاسلام قریب یکصد سال یعنی ظاهرا از روز تولد تا آخر عمر یکصد ساله مشغول این کار بوده‌اند.

حدیث ترتیب داد، که این دو محدث بعنوان محدثان درجه اول عنوان "شیخین" یافتند و "صاحح" آنها بعدا همراه با کتابهای حدیث ابوداود و ترمذی و ابن ماجه و نسائی "صاحح سته" (صحیح‌های ششگانه) نام گرفتند و معتبرترین کتب حدیث عالم تسنن شناخته شدند. بعدا احمد بن حنبل کتاب "مسند" خود را از روی يك میلیون حدیث تدوین کرد که برای صد و پنجاه هزار از آنها سند آورده بود. بسیاری از این احادیث بعدها مورد قبول و نقل و استناد محدثان شیعه قرار گرفتند.

... و نمونه‌ای از این احادیث "معتبر"، این حدیث ترمذی درباره تفسیر است که در "صحیح" او آمده است:

- "خدا چون آدم علیه‌السلام را بیافرید، همه ذریه او را روی زمین پیشاپیش بدو نشان داد. وی حضرت داود علیه‌السلام را بدید و دل‌بسته او شد و از خدا پرسید: این کیست؟ جواب آمد که این مردی است داود نام، و چون آدم بدانست که عمر داود فقط شصت سال است از خدا خواست که چهل سال از عمر او بگیرد و بر عمر داود بیافزاید... و چون عزرائیل در هنگام موت بر او درآمد، آدم گفت: زود آمده‌ای که عمر من هزار سال تمام مقدر شده است. گفت: مگر نه از آن چهل سال به داود بدادی؟ گفت: چنین نکردم و از آن روز بود که سند نوشتن و شاهد گرفتن برای مردمان مقرر گشت."

و این نیز حدیثی دیگر، که هم در "صحیح" بخاری و هم در "صحیح" مسلم آمده است:

- "عزرائیل به موسی درآمد که جاننش را بگیرد، اما موسی مثنی بزد و نابینایش کرد. پیش خدا رفت که مرا نزد بنده‌ای از بندگان فرستاده‌ای که نمی‌خواهد بمیرد، و چشمم را هم کور کرده است. خدا چشم وی بدو داد و فرمود: باین بنده من بگو اگر دوست داری زنده بمانی دست بر پوست گاو نه و بشمار، هر مو که زیر دست تو پنهان شود سالی زنده خواهی بود."

و ابن حنبل در "مسند" خود در تکمیل این حدیث آورده است که:

- "همانا که تا زمان این واقعه عزرائیل آشکارا نزد کسان می‌شد و از آن

پس که ضرب شست موسی را بدید نهان گشت."

*

*

*

برای اینکه تصویری کلی از رونق بازار پر برکت حدیث‌سازی و حدیث‌پردازی در قرون اولیه اسلامی، بخصوص در جهان تشیع (از آغاز قرن چهارم هجری) داشته باشید، بعنوان نمونه فهرست زیر را که تنها شامل محدثان و روایانی است که نامشان با پیشوند "ابو" شروع می‌شود، از لغت نامه معروف دهخدا برایتان نقل می‌کنم و البته اگر بنا بود "ابن‌ها" و "ابی‌ها" و غیر آنها نیز اضافه شوند، این فهرست چندین برابر طولانی‌تر می‌شد، تازه همین فهرست که ۲,۴۰۰ نام را شامل می‌شود به تنهایی قریب به ۶۰۰ صفحه از حروف الف لغتنامه دهخدا را از صفحه ۳۶۵ تا صفحه ۹۵۵ آن در بر گرفته است. بسیاری از این محدثین کسانی هستند که کنیه آنها یکی است و فقط اسامی خاص خودشان و پدرانشان فرق دارد. همه این اسامی خاص در لغتنامه آمده‌اند، ولی در اینجا از نقل این اسامی صرف‌نظر شده و تنها به تذکر اینکه چند نفر يك کنیه مشترك داشته‌اند اکتفا گردیده است:

ابو ابراهیم ناصر علوی، ابو احمد بن الضیح، ابواسحق، ابوالبرکات، ابوبشیر العمی، ابوبشیر دولابی، ابوجعفر القمی، ابوجعفر آملی، ابوجعفر نبیره شید ثانی، ابوالحسن مدائنی، ابوحفص (۳۳ محدث)، ابوالحلم (۱۳ محدث)، ابوحکیم (۶ محدث)، ابوحماد (۳ محدث)، ابوحمدان (۴۲ محدث)، ابوحمزه (۲۰ محدث)، ابوحمید، ابوحمیه، ابوحنیفه (۵ محدث)، ابوالحویرث، ابوحنان الاشجعی؛ ابو حیره، ابو خازم (۹ محدث)، ابو خالد (۲۶ محدث)، ابوخبینه، ابوخبیب، ابو خدش، ابو خراش، ابو خریق، ابو خریم (۲ محدث) ابو خزامه، ابو خزیمه (۵ محدث)، ابو الخشخاش، ابو خشه، ابو خشینه (۲ محدث)، ابو الخصب، ابو الخطاب (۵ محدث) ابو خفاف (۲ محدث)، ابو خلاه، ابو خلف (۶ محدث)، ابو الخلیج، ابو خلید، ابو خلیفه، ابو الخلیل (۳ محدث) ابو خمیصه، ابو خیمه (۴ محدث)، ابو الخیر، ابو حیره (۳ محدث)، ابو الدالان، ابو داود حفری، ابو داود حکم، ابو داود (۸ محدث)، ابو الحداج، ابو دراس، ابو الدرداء، ابو دسمه، ابو دعامه، ابو دغفل، ابو دوس، ابو دهم، ابو دیلم، ابو ذر (۹ محدث)، ابو الذری، ابو اشد (۵ محدث)، ابو رافع، ابو رباح (۲ محدث)، ابو الربیع (۹ محدث)، ابو ربیع (۴ محدث)، ابو رجاء (۱۴ محدث)، ابو الرجال (۴ محدث)، ابو الرجال (۳ محدث)، ابو رحمه، ابو ریحی، ابو الرداد، ابو رزام، ابو رزامه، ابو رزمه، ابو رزیک،

ابورزين (٣ محدث)، ابورشدد، ابورشدين (٣ محدث)، ابوالرشيد، ابورسيد،
 ابوالرضا، ابورفاعه (٢ محدث)، ابورفيق، ابورقاد (٣ محدث)، ابوالرماح،
 ابورمله، ابورواحه، ابوالرواغ، ابورويه (٢ محدث)، ابوروح (١٩ محدث)،
 ابوروق، ابوروييه، ابورويحه، ابورهم، ابوالرياح (٢ محدث)، ابورياح،
 ابوريحانه، ابوزانده، ابوزاهد، ابوالزاهريه، ابوالزبان، ابوزبيد (٣ محدث)،
 ابوزبير، ابوزحاره، ابوزراره (٣ محدث)، ابوزرعه (٨ محدث)، ابوالزرقاء،
 ابوالزعراف (٢ محدث)، ابوالزعزعه، ابوزكريا (٢٤ محدث)، ابوزميل،
 ابوالزناد، ابوالزنايع، ابوزهير (٦ محدث)، ابوزناد (١٠ محدث)، ابوزيد (١٨
 محدث)، ابوساج، ابوساسان، ابوسالم (٦ محدث)، ابوسبا، ابوسياغيه، ابوسيره (٢
 محدث)، ابوالسحما، ابوالسري (٢ محدث)، ابوسريره، ابوالسعادات،
 ابوسعد (٢٢ محدث)، ابوسعده، ابوسعيد (٧٤ محدث)، ابوالسفر، ابوسفيان (٢٣
 محدث)، ابوالسقر، ابوالسقيير، ابوالسكن (٤ محدث)، ابوسكين (٢ محدث)،
 ابوسكينه (٣ محدث)، ابوسلام (٢ محدث)، ابوسلامه (٢ محدث)، ابوسلمه (٢٩
 محدث)، ابوسلمي (٢ محدث)، ابوالسليل (٢ محدث)، ابوسليم (٢ محدث)،
 ابوسليمان (٣٧ محدث)، ابوالسمح، ابوالسمير، ابوالسميط، ابوسنان (٥ محدث)،
 ابوالسواد، ابوسواده، ابوالسوار، ابوالسوداء، ابوسويدين غفله، ابوسويه (٢
 محدث)، ابوسهل (٢٢ محدث)، ابوسهيل، ابوسيار، ابوسيف، ابوشيرمه، ابوشيل،
 ابوشيبيل، ابوشجاج، ابوشجره (٢ محدث)، ابوشداد، ابوشرجليل (٢ محدث)،
 ابوشرقى، ابوشريح (٢ محدث)، ابوشريك، ابوشعيه (٤ محدث)، ابوالشعنا (٧
 محدث)، ابوشعيب (٦ محدث)، ابوشقيق (٢ محدث)، ابوشمال، ابوشهاب (٦
 محدث)، ابوشيبان (٢ محدث)، ابوشيبه (٩ محدث)، ابوشيوخ (٤ محدث)، ابوشيطم،
 ابوصالح (١٩ محدث)، ابوالصباح (٢ محدث)، ابوصخر (٢ محدث)، ابوصخره،
 ابوصدقه (٢ محدث)، ابوالصديق (٢ محدث)، ابوصعده، ابوصفوان (٦ محدث)،
 ابوصغيره، ابوالصلت (٥ محدث)، ابوالصهبا، ابوالصيذاء، ابوضرغام،
 ابوالضريس، ابوضمره (٢ محدث)، ابوضمنى، ابوطالب، ابوطالوت،
 ابوطاهر (٣ محدث)، ابوطرفه، ابوطعمه، ابوالطفيل، ابوطلحه (١١ محدث)،
 ابوطواله، ابوعاند (٣ محدث)، ابوعانشه (٤ محدث)، ابوعاصم (٢٥ محدث)،
 ابوالعاليه (٣ محدث)، ابوعامر (٨ محدث)، ابوعباد، ابوالعباس (١ محدث)،

ابو عبد الحميد، ابورب عبد العزه، ابو عبد رب الوضوء، ابو عبد الرحمن (٢٦
 محدث)، ابو عبد الاسلام (٣ محدث)، ابو عبد الصمد (٢ محدث)، ابو عبد العزيز (٢
 محدث)، ابو عبد القدوس، ابو عبد الكريم (٣ محدث)، ابو عبد الله (١٣٧ محدث)،
 ابو عبد الملك (٩ محدث)، ابو عبد الواحد، ابو عبيد (٨ محدث)، ابو عبيد الله،
 ابو عبيده (١٤ محدث)، ابو عتاب (٢ محدث)، ابو عتبه (٤٧ محدث)، ابو عتيق (٢
 محدث)، ابو عثمان (٤٢ محدث)، ابو العجفاء، ابو عجينه، ابو عديس (٢ محدث)،
 ابو عدي (٤ محدث)، ابو عذبه، ابو عرابه، ابو عرويه (٣ محدث)، ابو العريان (٣
 محدث)، ابو عزه، ابو عصام (٥ محدث)، ابو عصمه (٣ محدث)، ابو عطا (٣
 محدث)، ابو عطارد، ابو عطاق، ابو العطوف، ابو عطيه (٣ محدث)، ابو عفان،
 ابو عفراء، ابو عقاب، ابو عقل، ابو عقرب، ابو عقيل (١٠ محدث)، ابو عكاشه،
 ابو عكرمه، ابو العلاء (٢٦ محدث)، ابو علاقه، ابو العائيه، ابو علقمه (٤ محدث)،
 ابو علي (٤١ محدث)، ابو عمار (١٠ محدث)، ابو عماره (٥ محدث)، ابو العماقر،
 ابو عمر (٣٣ محدث)، ابو عمران (٤ محدث)، ابو عمرو (٥٨ محدث)، ابو عمره،
 ابو عمير (٤ محدث)، ابو عميره، ابو عنان، ابو العنبر، ابو العنيس (٦ محدث)،
 ابو العوام (٢ محدث)، ابو عوانه (٣ محدث)، ابو عوسجه، ابو عوف، ابو عون (٩
 محدث)، ابو عياض، ابو العيزار، ابو عيسي (٩ محدث)، ابو العيناء، ابو عيينه،
 ابو غالب (٣ محدث)، ابو غانم، ابو الغدير، ابو غراره، ابو غرقد، ابو الغريف
 (٢ محدث)، ابو غسان (١٢ محدث)، ابو الغصن، ابو غطيف (٢ محدث)، ابو غفار (٢
 محدث) ابو غلاب، ابو غنيم (٢ محدث)، ابو الغوث، ابو غياث (٢ محدث)، ابو الغيث،
 ابو فاخته، ابو فاطمه، ابو فديك، ابو الفرات، ابو فراس، ابو الفرج، ابو فروه (٤
 محدث)، ابو فزاره، ابو فضاله (٢ محدث)، ابو الفضل (١٠٠ محدث)، ابو القاسم (١٧
 محدث)، ابو قبيصه، ابو قبيل، ابو قتاده (٢ محدث)، ابو قتان، ابو قتيبه، ابو قتيله (٢
 محدث)، ابو قدامه (٦ محدث)، ابو قره (٥ محدث)، ابو قريش، ابو قظيفه، ابو قلابه،
 ابو القصاص، ابو قمامه، ابو القموس، ابو قنن، ابو قيس (٥ محدث)، ابو قيله،
 ابو كامل (٥ محدث)، ابو كباش (٣ محدث)، ابو كبشه، ابو كثير (٧ محدث)، ابو كدينه،
 ابو كردوس، ابو كرز، ابو كريمه، ابو كعب (٤ محدث)، ابو كلثم، ابو كلثوم (٢
 محدث)، ابو كنانه (٣ محدث)، ابو الكنود (٣ محدث)، ابو كيران، ابو ليابه، ابو البيد (٣
 محدث)، ابو لقمان، ابو لولوه (٢ محدث)، ابو ليث، ابو ليلي، ابو لينه (٢ محدث)،

ابوماجد، ابوماغر، ابومالك (٣٠محدث)، ابومتوكل، ابومتيدي، ابومثني (١٠
 محدث)، ابومجالد، ابوماهد (٢محدث)، ابومجشر، ابومحارش، ابومحاسن،
 ابومحرز (٢محدث)، ابومحل، ابومحلم، ابومحمد (١٢٨محدث)، ابومخارق (٢
 محدث)، ابومختار (٥محدث)، ابومخراق، ابومخزوم، ابومخلد (٥محدث)،
 ابومخيس، ابومدرك، ابومدركه، ابومدله، ابومدينه، ابومرار، ابومراره،
 ابومرانه، ابومرحوم (٤محدث)، ابومرزوق (٣محدث)، ابومروان (٨محدث)،
 ابومره (٢محدث)، ابومري، ابومريم (٧محدث)، ابومسافر، ابومسعد (٣
 محدث)، ابومسعود (٤٨محدث)، ابومسكين (٢محدث)، ابومسلم (٨محدث)،
 ابومسلمه (٣محدث)، ابومسمر، ابومشاء، ابومصرف، ابومصعب (٥محدث)،
 ابومضر (٥محدث)، ابومطر، ابومطرف (٣محدث)، ابومطيع (٣محدث)،
 ابومعاذ (١٨محدث)، ابومعارك، ابومعاويه (١٨محدث)، ابومعيد، ابومعتمر (٤
 محدث)، ابومعروف، ابومعزل (٢محدث)، ابومعشر (٣محدث)، ابومعلي (٧
 محدث)، ابومعمر (٨محدث)، ابومعن (٥محدث)، ابومغلس (٣محدث)،
 ابومغيره (١٩محدث)، ابومفرح، ابومفضل (٣محدث)، ابومقاتل، ابومقدام،
 ابومقدم (٦محدث)، ابومقرن، ابومكرم، ابومليح (٣محدث)، ابومنازل،
 ابومنازل، ابومنبوذ، ابومنبه (٢محدث)، ابومنذر (١٠محدث)، ابومنصور (٧
 محدث)، ابومنقذ، ابومنهال (٧محدث)، ابومنيب (٣محدث)، ابومنير، ابومنيح،
 ابومنين، ابومودود (٢محدث)، ابومورع (٢محدث)، ابوموسي (١١محدث)،
 ابومومل، ابومهاجر (٣محدث)، ابومهلبي (٦محدث)، ابومهناء، ابوميسره (٢
 محدث)، ابوميمون، ابوميمونه، ابونافع (٣محدث)، ابونباح، ابونجيج (٢
 محدث)، ابونصر (١٧محدث)، ابونضر (٢٢محدث)، ابونضره (٣محدث)،
 ابوقضله، ابونعامه (٥محدث)، ابونمير، ابونوح (٣محدث)، ابونوش،
 ابونوفول (٣محدث)، ابونهلش (٢محدث)، ابونهيك (٣محدث)، ابونزير،
 ابونزيل، ابورائل (٢محدث)، ابوالوازع (٤محدث)، ابواصل (٤محدث)،
 ابوواقد (٥محدث)، ابووبره، ابووداك، ابوورد، ابووردان، ابوورقاء (٢
 محدث)، ابوالوضاح، ابوالوضي (٢محدث)، ابوالوضيين، ابوالرقاص،
 ابووكيع (٣محدث)، ابوواليدي (٢٢محدث)، ابوونقه، ابوهيب (١٠محدث)،
 ابوهيبه، ابوهارون (٨محدث)، ابوهاشم (١٥محدث)، ابوهاني (٧محدث)،

ابو هبیره (۳ محدث)، ابوالهداج، ابوهده، ابوالهذیل (۵ محدث)، ابوهزیره (۳ محدث)، ابوهزار، ابوهزان (۲ محدث)، ابوالهزهاز، ابوهشام (۱۷ محدث)، ابوهلال (۱۰ محدث)، ابوهمام (۹ محدث)، ابوهند (۴ محدث)، ابوهنیده (۴ محدث)، ابوهیاج، ابوالیثم (۲۵ محدث)، ابویحیی (۴۷ محدث)، ابویزید (۳۴ محدث)، ابویسار، ابوالیسع (۴ محدث)، ابوالیسیر (۲ محدث)، ابویعفور، ابویعقوب (۱۳ محدث)، ابویعلی (۶ محدث)، ابوالیقظان (۳ محدث)، ابوالیمسان (۸ محدث)، ابویوسف (۱۴ محدث)، ابویونس (۱۱ محدث).

این محدثین بزرگوار، این اقیانوس‌العلوم‌ها و بحر‌العلوم‌ها که مثل "مور و ملخ" به میدان دین هجوم آورده بودند، چه چیز تازه‌ای داشتند که بر روایات محدثان قبلی بیفزایند؟ در کوتاه مدتی پس از درگذشت پیامبر، همه روایات "صحابه" شنیده شده بود، و بعد هم آن صحابه مرده بودند. جست و جوی‌های فراوان و غالباً عوام‌فریبانه نیز توسط عده‌ای از محدثان بعدی، بصورت "رحله"‌های مختلف در سرزمینهای اسلامی به منظور پیدا کردن منابع احتمالی دست‌نخورده‌ای از حدیث‌های ناشنیده، انجام گرفته بود. در اینصورت آن کسی که تنها بخاطر "محدث" شدن دست به تالیف کتاب تازه‌ای در حدیث می‌زند، غیر از جعل حدیث‌های تازه "ناشنیده" و "دست‌اول" چه راهی در اختیار داشت تا اثرش مورد توجه قرار گیرد؟ و چه می‌توانست بکند اگر نمی‌خواست "حدیث‌ساز" و نه تنها "حدیث‌گو" باشد؟

خود محمد، از همان آغاز کار سوداگری این دین‌فروشان و بازارگرمی دکانداران بازار ریا را پیش‌بینی کرده و پیروان خویش را از آن بر حذر داشته بود.

- "همانا احادیثی که در دسترس مردم است، حق و باطل و راست و دروغ و ناسخ و منسوخ و محفوظ و موهوم است و بتحقیق که در زمان رسول خدا نیز به آن حضرت از این بابت دروغ‌ها بستند، تا آنکه رسول اکرم به خطبه ایستاد و فرمود هر که از روی عمد بر من دروغ بندد خود را در آتش دوزخ گذارد." (نهج‌البلاغه، خطبه ۲۰۱)

- "پیغمبر فرمود که جز قرآن چیزی از من نقل نکنید و اگر کسی بجز قرآن چیزی از من ضبط کرده است آنرا محو کند". (امام مسلم بن حجاج نیشابوری، در کتاب "صحیح" نقل از ابوسعید خدری صحابی محمد).

- "محمد صلی الله علیه و آله فرمود که: پس از من چیزی از من ننویسید، و هر کس که جز قرآن چیزی از من نوشته باشد آنرا محو کند." (شیخ صدوق ابن بابویه، در خصال)

- "رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پس از من مانند دیگر پیغمبران حدیث بسیار از من نقل خواهند کرد. پس هر چه را که از من به شما رسید بر کتاب خدا عرضه دارید، اگر موافق آن بود من گفته‌ام، اگر با آن سازگار نبود بدانید که من نگفته‌ام." (ابن سعد، در طبقات الکبیر)

- "عبدالله بن زبیر از پدر خود نقل می‌کند که به او گفت: چرا تو نیز که از صحابه پیغمبر بوده ای، مثل فلان و فلان حدیث از او نگوئی؟ جواب داد: که من پیوسته بصحبت وی بودم، اما شنیدم که می‌گفت: هر کس بر من دروغ بزند شایسته جهنم باشد. و از انس بن مالک روایت است که گفته بود: این حدیث که هر که بر من دروغ بزند جهنمی است، مانع آن است که شما را از پیغمبر حدیث بسیار گویم." (امام محمد بخاری در "صحیح")

- "سایب بن زید گوید با سعد بن مالک از مدینه به مکه رفتم و نشنیدم که از پیغمبر حتی يك حدیث گوید، و نیز شعبی گوید که سالی تمام با عبدالله بن عمر رفت و آمد داشتم و نشنیدم چیزی از پیغمبر نقل کند. (ابن ماجه، در "سنن")

- "از عبدالوارث بن سعید روایت شده است که: وارد مکه شدم و ابوحنیفه را آنجا دیدم. پرسیدم در بیع شرطی چه عقیده داری که مثلاً شخصی متاع خود را بشرط می‌فروشد؟ پاسخ داد: هم بیع باطل و هم شرط باطل است. سپس نزد ابن ابی لیلی رفتم و همان مسئله را از او پرسیدم. او جواب داد بیع واقع و جایز است و شرط باطل. بعد نزد ابن بشرمه رفتم و همان موضوع را مطرح کردم. او گفت هم بیع جایز و هم شرط جایز است، و هر يك از آنها نظر خود را مستند به گفته‌های پیغمبر می‌دانستند." (احمد بن المصری در ضحی الاسلام)

با وجود همه این احکام صریح و روشن، ظاهراً "بیضه داران اسلام" از آغاز ترجیح دادند بجای پیروی از اوامری که طبعا باب رونق دکان نبوده است،

از حدیث‌های "موثق" دیگری پیروی کنند که بعدها توسط عده‌ای از محدثان، منجمله ملا محمدباقر مجلسی رضوان الله علیه، در بحار الانوار نقل شد:

"رسول اکرم صلی الله علیه و آله، به سند معتبر فرمود که تا می‌توانید حدیث نقل کنید و در آن کوتاهی نکنید، که حدیثها دلها را جلا می‌دهد، و بدرستی که دلها زنگ می‌گیرند، چنانکه شمشیر زنگ می‌گیرد، و جلای آنها حدیث است."

و: "امام جعفر صادق فرمود: احادیث و اخبار را زود یاد فرزند خود دهید تا مخالفان دین نتوانند او را گمراه کنند."

این چنین تأکید، در عصر خود ما نیز توسط ستایشگر عالیقدر علامه مجلسی، آیت‌الله موسوی خمینی، در "کشف الاسرار" ایشان به کرات تکرار شده است:

- در معانی الاخبار شیخ صدوق و کتاب فقیه که یکی از بزرگترین کتابهای شیعه است، از امیرالمومنین نقل شده است که پیغمبر اکرم گفت خدایا رحمت کن جانشینهای مرا. پرسیدند: کیانند جانشینهای شما؟ گفت آنهایی که پس از من حدیث و سنت مرا روایت می‌کنند. پس معلوم شد که آنهاست که روایت سنت و حدیث پیغمبر می‌کنند جانشین پیغمبرند و هر چه برای پیغمبر از لازم بودن اطاعت و ولایت و حکومت ثابت است برای آنها هم ثابت است. (کشف الاسرار، صفحه ۱۸۸)

- "عمر بن حنظله روایت کرده است که رسول خدا گفت: روایان حدیث حکام منند، و رد آنها رد امام، رد امام رد خدا، و رد خدا در حد شرک به خدا است."

- "تکلیف مردم در زمان غیبت امام زمان آن است که در تمام امورشان رجوع کنند به روایان حدیث، و اطاعت کنند از آنها، چه امام آنها را حجت خود کرده و جانشین خود قرار داده." (کشف الاسرار، صفحه ۱۸۸)

علیرغم همه این فتاوی و احکام "موثق" و لازم الاجراء، از همان قرون نخستین اسلامی بسیاری از روایان حدیث نه تنها "حکام واجب اطاعه رسول خدا و حجج امام غایب و جانشینان بحق رسول اکرم" شناخته نشدند، بلکه درست

در جهت عکس آن، از ایشان صراحتاً بصورت دروغ پردازان و شایدان شرع نام برده شد.

ابن جوزی در تذکره الموضوعات می‌نویسد که: "غیاث بن ابراهیم بنزد مهدی عباسی(خلیفه) شد و باو گفتند برای خلیفه حدیث گوی. وی از پیمبر روایت کرد که مسابقه فقط در تیراندازی و سواری و کبوترپرانی روا است و در بقیه امور باطل است، و البته حدیث پیمبر بیش از تیر و اسب نیست. اما خلیفه دلبسته کبوتران می‌بود و لازم بود که سخنی درین بابت نیز در حدیث آید و لاجرم خلیفه کیسه زری بدو بخشید."

در مقدمه نهج الفصاحه نقل شده است که: "مختار بن عبیده ثقفی(مختار معروف) به یکی از محدثان گفته بود: از گفتار پیغمبر حدیثی درباره من بیاور که فرموده باشد: از پس من مردی بیاید و انتقام خون فرزندان حسین را بگیرد، در عوض آن حدیث این خلعت و مرکب و خادم را با ده هزار درهم از من بگیر، و آن مرد گفته بود: گردنم مگذار که حدیث دروغ از خود پیغمبر گویم، اما از گفته اصحاب او هر چه خواهی روایت کنم."

ابن سعد در طبقات الکبیر نقل می‌کند که: "از انس بن مالک که ده سال تمام از یاران نزدیک پیغمبر بود، پرسیدند: آیا آنچه را که از رسول خدا نقل می‌کنی از خود او شنیده‌ای؟ او درماند و گفت: چنین نیست که هر چه نقل کرده‌ایم از او شنیده باشیم، لیکن ما اصحاب پیغمبر سخنی را که یکی از ما گفته باشد تکذیب نمی‌کنیم."

در "الجامع الاحکام القرآن" قرطبی، از "احمد بن حنبل" فقیه و مؤلف معروف کتاب "مسند" روایت شده است که: "من و یحیی بن معین در مسجد رضافه بغداد نماز کردیم. پس از نماز یکی بپا ایستاد و گفت: احمد بن حنبل و یحیی بن معین روایت کرده‌اند که پیغمبر فرمود: هر که لا اله الا الله بگوید خدا از هر کلمه او مرغی بیافریند با منقار طلا و پر مرجان، و قصه‌های دیگر نیز گفت همه دروغ. پرسیدم این حدیث با تو که گفت؟ جواب داد که از احمد بن حنبل و یحیی بن معین شنیده‌ام. یحیی گفت: یحیی بن معین منم و این کسی که با من است نیز احمد بن حنبل است و از حدیث پیغمبر چنین سخنانی نشنیده‌ایم. قصه گو گفت: اگر تو یحیی بن معین باشی، شنیده بودم که احمق و اکنون بدان

یقین کردم. مگر در این دنیا یحیی بن معین و احمد بن حنبل فقط شما دو نفر هستید؟ من از هفده احمد بن حنبل روایت شنیده‌ام."

در "حضارة الاسلامیه" آمده است که: "الدارقطنی محدث مشهور روایت کند که ابوالفرج اصفهانی وارد سوق الوراقین (بازار کتابفروشها) می‌شد و هر چه کتاب می‌دید می‌خرید و با خود به خانه می‌برد و آنها را ماخذ روایات خود قرار می‌داد، و ابوزرعه رازی گوید که میسره حدیث آسان می‌ساخت، چنانکه چهل حدیث تنها در فضیلت قزوین ساخته بود، و میگفت که این کار به قصد رضای خدا می‌کنم. و: روایت است که سعد بن طریف فرزند خویش را دید که از خشونت معلم می‌گریست همانوقت حدیثی از عکرمه ساخت که از ابن عباس و او از رسول اکرم روایت کرده بود که معلم اطفال بدترین خلق خدایند".

و باز در مقدمه نهج‌الفصاحه آمده است که: محمد بن عمرو واقدی که در آغاز قرن دوم می‌زیست سی هزار حدیث روایت می‌کرد که حتی یکی از آنها درست نبود.

این تذکر هم از علی شریعتی است:

- یکی از راویان عالیقدر حدیث، در جواب کسی که گفته بود: برخی از احادیثی که از طرف شما روایت شده است سند ندارد، فرموده بود: تو خودت که ادعا می‌کنی بچه پدرت هستی، سند داری؟

ولی گمان مبرید که این سنت مرضیه منحصر به قرون اولیه اسلامی بوده و در عصر ما فراموش شده است. اگر چنین فکر کنید، غافل از این هستید که مکتب روحانیت مبارز هیچ سنجیه حسنه‌ای را که از بزرگان گذشته دین بدان رسیده باشد متروک نمی‌گذارد، و یکی از همین سجایای مرضیه سنت حدیث‌سازی در راه اهداف "دین ناجیه اثنی عشریه" است که تصادفا همیشه با هدفهای خصوصی مکتب روحانیت مبارز نیز تطبیق می‌کند.

بد نیست بانمونه‌ای از این شیوه مرضیه حفظ سنن مکتبی آشنا شوید:

در تابستان ۱۳۶۱ در گرماگرم پیکار سپاهیان اسلام با قوای کفر صدام علفی ناگهان اسرائیل صهیونی به لبنان حمله می‌برد و مبارزان فلسطینی را همه جا به گلوله می‌بندد و بیروت را به آتش و خون می‌کشد، لشکر اسلام اجبارا در وضعی قرار می‌گیرد که باید تکلیف خودش را نه تنها با عراق صدامی، بلکه با اسرائیل صهیونی نیز معلوم کند؛ بخصوص در شرایطی که حیثیت حضرت امام زمان فرمانده مستقیم غالب عملیات لشکر اسلام علیه کفر در میان است. درست در همین موقع است که یکی از اعظم علمای مکتب شیعه، حفظ الله تعالی، با برخورداری از الهامات غیبی چندین حدیث "دست اول" و ناشناخته از حضرت امام جعفر صادق کشف می‌کند که کاملا روشن است آن حضرت آنها را دقیقا برای همین مورد بیان فرموده‌اند، ولی محدثان بزرگوار با گرفتاریهای دیگری که داشته‌اند تا این تاریخ توجه کامل به آنها ابرار نداشته‌اند. متن این احادیث، بار اول توسط خود حجة الاسلام رضوانی در مجلس شورای اسلامی بیان شده، بار دوم در روزنامه جمهوری اسلامی به چاپ رسیده است، و اکنون برای بار سوم بمنظور استفاضه عده زیادتری از مومنین در اینجا بازگو می‌شود:

" در کتاب " یوم الاخلاص " از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: قبل از قیام حضرت صادق مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، مردی از ذریه پیغمبر در ایران قیام کند و بمدت هشت یا هجده ماه اسلحه بر دوش می‌جنگد، و سپس متوجه بیت المقدس می‌شود و در کتاب عقاید الامام الاثنی عشریه روایت شده است که امیر المومنان علیه السلام در روی منبر درباره آینده جهان اسلام فرمودند: دیری نخواهد پایید که یهودیانی از غرب می‌آیند تا دولتی اسرائیلی پس از اشغال فلسطین در آن پدید آورند و مردم با شگفتی پرسیدند: یا علی! پس آن روز جامعه عرب و مسلمانان کجا هستند؟ فرمودند: آن روز نیروهای عرب از هم گسسته‌اند و زمامدارانشان از هم جدا

هستند، نه آنکه پشتیبان یکدیگر باشند. پرسیدند: آیا این بلا ادامه خواهد یافت؟ فرمودند: آری تا زمانی که عربها خود را از بندهای استعمار آزاد کنند.^۱

و در همین کتاب حدیث دیگری از حضرت امام صادق علیه السلام در رابطه با صهیونیسم نقل شده است که: آنگاه که اسرائیل در زمین فساد کند و حس برتری جوئیش به ناپودی انسانها انجامد، خدای تعالی به انتقامگیری پردازد، و خدا در سوره اسرا میفرماید: ما بر شما مردمی را می‌گماریم که بندگان خاص ما هستند، بندگان سختکوش و جنگجو و نرمش‌ناپذیر. از امام پرسیدند: " اینها کدام مردمند؟ فرمود: مردم ایرانند که مرکزشان قم است و سه بار فرمود: اینها قیام می‌کنند. پس فرمود: " امیرالمومنین علیه السلام فرمود که چون نیروهای ایران، عراق را فتح کنند^۲ با عرب همدستان شوند تا فلسطین را آزاد سازند، و قتیکه وارد فلسطین شدند خانه به خانه و سنگر به سنگر به سراغ یهودیان صهیونیست می‌روند^۳ و آنها را بیرون می‌کشند و مانند میش سرشان را می‌برند، بطوریکه یک یهودی در فلسطین باقی نمی‌ماند."

- " و نیز در جلد دوم کتاب الزام الغاصب نقل شده است که چون امیرالمومنین علیه السلام درباره مسائل نزدیک به ظهور حضرت امام زمان عجل الله تعالی فرجه سخن می‌گفتند، به جنگ کنونی ایران و عراق نیز اشاره فرموده و اینطور گفتند: ای بغداد! وای بر تو از ری، آنروز که نیروهای رزمی و جنگجو از تهران به سوی بغداد حرکت کنند! و در جای دیگر همین کتاب روایت شده است که حضرت علی(ع) فرمودند: می‌بینم که ایرانی‌ها بر اعراب می‌شورند و بصره را فتح می‌کنند.

و نیز در بحار الانوار علامه مجلسی رحمة الله علیه نقل شده است که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: مردم را می‌بینم که در متن انقلاب (!) دست به جنگی می‌زنند که از نصرتهای الهی برخوردار است و در برابر مشکلات بسیاری پایداری می‌کنند. رهبر این انقلاب، ایرانی است و نیروهای خودش را

۱- ظاهراً ذکر نام مناخم بگین در حدیث فراموش شده یا حجة الاسلام نقل آنرا مصلحت ندانسته‌اند.

۲- احتمالاً در این جمله اشتباهی شده و منظور امام " نیروهای اسلام " بوده است.

۳- تا کنون به اشتباه تصور می‌شد که عنوان " صهیونیسم " در اواخر قرن نوزدهم توسط خود یهودیان وضع شده است.

متوجه بیت المقدس می‌کند. " (حجة الاسلام رضوانی، نماینده مجلس شورای اسلامی و عضو کمیسیون دفاع مجلس نقل از روزنامه جمهوری اسلامی).
پیش از حجة الاسلام رضوانی نیز، "مکاشفات" مشابهی در مواردی که روحانیت مبارز به دروسهای خاصی افتاده بود، صورت گرفته بود، مثلاً در همان زمانی که کردهای سنی مذهب مایه مزاحمت پادشاهان شیعه صفوی را فراهم آورده بودند و ناسازگاری آنان در کفه زور آزمایی قزلباشان صفوی با عساکر عثمانی سنگینی می‌کرد، علامه محمد باقی مجلسی حدیث معتبری از حضرت امام جعفر صادق کشف کرد که: "زهار با کردان مخالطت نکنید، که اینان گروهی هستند از جنیان که حقتعالی پرده از ایشان برداشته است!"
و اندکی پیش از آن، در شرایطی مشابه، استاد همین محدث بزرگوار، حضرت شیخ بهایی رضی الله عنه، در فقه شیعه به این حکم شرعی پی برده بود که: "مکروه است معامله با سفلگان و دونان و اهل برص و جذامیان و کردان."
و باز در همان موقع که پادشاهان صفوی سخت در اشتیاق سقوط قسطنطنیه (استانبول) پایتخت دشمن سرسخت خود عثمانی بودند، علامه مجلسی باین حدیث موثق دست یافت که:

- "رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: این جهان به آخر نرسد مگر آنکه مردی از اهل بیت من به حکومت رسد و قسطنطنیه ملعون را بگشاید."
(بحار الانوار، جلد سیزدهم).

- "و از مقدمات ظهور مهدی است خروج خوارج از بحر فارس، و قتل بسیار میان دو طایفه عجم و خروج عرب بر شاه عجم و استیلای ایشان بر شهرها و نزول در رمله و انقراض حکام قسطنطنیه ... و چون حضرت ختمی مرتبت ظهور فرماید لشکری به استانبول فرستد و آنها به فرنگ فرار نمایند و چلیپا بگردن اندازند و اهل فرنگ ایشان را امان دهند، اما لشکر حضرت قائم ایشان را تعاقب کند، چنانکه فرنگیان امان طلبند و اصحاب حضرت قائم بشرطی امان دهند که گریخته‌ها را گرفته و پس دهند تا همه را گردن بزنند"
(بحار الانوار، جلد سیزدهم).

و بخاطر آنکه ثقة الاسلامی بنام طالقانی، در عصر همان علامه مجلسی بسیار مورد توجه "مرشد کامل" قرار گرفته بود، این حدیث از ابن اعثم کوفی

بدست آمد که: "امیرالمومنین علیه‌السلام فرمود: رحمت خدا به طالقان که گنجینه گنجهای خدای عز و جل است، و مردمی در آن بسر می‌برند که یاوران مهدی در آخر الزمان خواهند بود."

و سی سال پیش که "روحانیت مبارز" عصر طاغوت از وضع "فسق و فجور" تهران (و ضمناً از تقلیل وجوه بریّه) راضی نبود، این حدیث در "رساله غیبت نعمانی" کشف شد که عیناً از "معصوم چهاردهم حجة بن الحسن" جواد فاضل، نقل می‌شود:

- "در حدیث است از حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام که به مفضل بن عمر فرمود: میدانی زورا کجاست؟ عرض کرد: خیر! فرمود: در نزدیکی ری کوه سیاهی است و بر دامنه آن شهری است که طهران نام دارد و "دارالزورا" آنجاست. قصرهای آن همانند کاخهای بهشت است و زنانش از زیبایی به حورالعین می‌مانند. و چون آخر الزمان نزدیک شود زنان طهران جامه کفار بر تن کنند و مانند کافران خودآرائی نمایند، شوهران را از خود برانند و زندگی آنان را برای خویش کوچک شمارند و از ایشان طلاق بطلبند، و مردان خود را چون زنان بیارایند و زنان به جامه مردان در آیند."

با تمام اینها، البته استدلال حضرت آیت‌الله علی خامنه‌ای، ایده الله تعالی، کماکان بقوت خود باقی است که: "این فقط خلفای جور بودند (بنی‌امیه و بنی‌عباس) که حداکثر استفاده را از محدثین و علمای دینی زمان خود می‌کردند، و از آنها می‌خواستند که احادیثی را از زبان پیامبر و صحابه بزرگ آن حضرت طبق میل و خواست آنها جعل کنند. در کتب تذکره و رجال و حدیث از این قبیل احادیث زیاد است. جعل حدیث آنقدر آسان بود که به اندک منظوری یک حدیث علیه این و آن درست می‌کردند. این وضعیت موجب شده بود که یک ذهنیت و فرهنگی بسیار مخلوط و مجعول و نادرست از اسلام در جهان اسلام وجود داشته باشد، و منشاء این ذهنیت غلط همان محدثین و علما بودند. و هیچ مانعی نبوده است که علیه امام سجاد و تشکیلات خاندان علوی هم احادیثی جعل کنند." (نقل از مجله پاسدار اسلام، چاپ قم، آبان ۱۳۶۱)

محتاج به تذکر نیست که آیت‌الله هیچ موردی را از اینکه محدثان بزرگوار مکتب تشیع نیز حدیثی را از پیغمبر و ائمه شیعه جعل کرده باشد در خاطر ندارند!

* * *

از پایان عمر امامان زنده، اداره مکتب روحانیت شیعه خواه ناخواه وارد مرحله تازه‌ای شد که می‌بایست مسیر آینده این مکتب را برای قرنهای متوالی تعیین کند. مسئله در تفاوتی بنیادی نهفته بود که بین وضع روحانیت شیعه و روحانیت سنی وجود داشت: روحانیت سنی هیچوقت از حکومت جدا نشده بود، بلکه همراه با آن و اصولاً جزئی از آن بود. خلیفه در همان حال که رهبری سیاسی جامعه اسلامی را داشت، رهبری روحانی آنرا نیز بر عهده داشت، بهمان صورت که در زمان پیامبر و خلفای راشدین معمول بود. علماء، مدرسین، و عاظم، خطباء، فقها، محدثان، ائمه جماعت و دارندگان سایر مناصب مذهبی، همگی بصورت قانونی و مجاز به کار خود اشتغال داشتند و معاش آنها نیز رسماً توسط دستگاه سیاسی - روحانی حکومت تامین می‌شد.

در سازمان مذهبی شیعه وضع درست بعکس بود: مکتب شیعه خلافت را، در هیچ یک از صور آن، به رسمیت نمی‌شناخت و آنرا غاصب حق مشروع امامان می‌دانست. حکومت‌های مستقلی نیز که از قرن سوم هجری در نواحی مختلف ایران روی کار آمدند، خواه به ظاهر مطیع دستگاه خلافت بودند و خواه جدا از آن یا مخالف آن هیچکدام مورد تایید روحانیت شیعه نبودند، زیرا از دیدگاه تشیع هر حکومتی، خارج از دایره امامان، بهر صورت که بود غاصب و جابر و "ظلمه" محسوب می‌شد.

بر این مبنا دیگر فقها، علماء، و عاظم، مدرسان، خطباء، محدثان، و پیشنمازان مکتب تشیع نمی‌توانستند از جانب دستگاه حکومت انتظار دریافت حقوق و مؤونه‌ای داشته باشند، و تنها راهی که بروی آنها باز بود ارتباط با خود مردم، یعنی به "مومنین شیعه" بود. این ارتباط از دو راه مختلف می‌توانست حاصل شود: یا راه خط تشیع اصیل، یعنی راه تعلیم و تفهیم اصولی که مبنای کار بنیانگذاران مکتب شیعه بود، در جهت هدایت توده‌ها و پیشبرد مبارزه آنها با فساد و ستم دستگاه خلافت و تبعیضات و امتیازات اداری و قومی و طبقاتی

آن و در جهت دفاع از منافع محرومین در برابر زمینداران محلی وابسته به سازمان خلافت و روحانیت وابسته به این هر دو، و لازمه اینکار پرورش مردمی آگاه بود که پیش از هر چیز بتوانند فکر کنند و تشخیص دهند و راه خود را با وقوف لازم برگزینند و آماده سازش و مصالحه‌ای نیز نباشند، ولی پیروی از این راه اگر به استواری تشیع کمک می‌کرد به منافع خاص "روحانیت مبارز" کمک نمی‌کرد، بالعکس ناگزیرش می‌ساخت که خود نیز از همین سرمشق پیروی کند و امید رزق و روزی مفت نداشته باشد.

در مقابل، راه دومی وجود داشت که در آن اجزاء معادله کاملاً دگرگون می‌شد، همانند آن راهی که در قرن اول هجری معاویه برای خود برگزیده بود، و این راه، این بود که مومنان بجای مردمی آگاه و "پرمدها" تبدیل به گروهی "مقلد" حرف‌شنو و معقول شوند که شرعاً اجازه دخل و تصرفی را در آنچه بزرگان دین گفته‌اند و می‌گویند، نداشته باشند، و در راه اجرای دقیق احکام شرع مبین، اختیار تشخیص و قضاوت و اخذ تصمیم و هر امر دیگری را که به صلاح مومنین است، بطور در بست به بزرگواران دین، اعلی الله مقامهم اجمعین و رضوان الله علیهم، واگذار کنند (که البته رساندن منظم وجوه خمس و زکات و سهم امام و وجوه بریه و موقوفات و نذورات و سایر وجوه واجبه و مستحبیه شرعی به دستگاه نواب بر حق امام عصر از جمله این امور است).

از همان اول فتاوی و احکام "معتبری" از ائمه اطهار بدست آمد، که این منشور خدایسندانه را مهر و امضا می‌کرد. حدیثهایی بسیار موثق از امامان کشف شد که در اصالت آنها تردیدی جایز نبود، کما اینکه در علو مقام راویان آنها نیز تردید جائز نبود، و اصلاً چنین تردیدی بهر صورتی که بود برای مومن شیعه که وظیفه‌اش فقط تقلید در برابر اجتهاد است قباحث داشت:

- "احمد بن محمد بن عیسی از ابن سنان، و او از ابن مسکان، و او از سدیر نقل می‌کند که به امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم: هنگامیکه پیروان شما را در کوفه ترک گفتیم تا بنزد شما بیایم آنان با یکدیگر اختلاف داشتند و از هم دوری می‌جستند. فرمود: ترا به کار آنان کاری نباشد، زیرا شیعیان سه تکلیف بیشتر ندارند: شناختن ائمه، تسلیم بودن در برابر آنها و ارجاع اختلافات خود به ایشان.

- و زید بن شحام می‌گوید: به امام جعفر صادق علیه‌السلام عرض کردم: در قبیله ما مردی است که اسمش کلیب است. هر دستوری که از شما می‌رسد، هر چه باشد، او می‌گوید من تسلیمم. از این رو ما او را "کلیب تسلیم" نامیده‌ایم. حضرت باو رحمت فرستاد و فرمود: خدا عزیزش بدارد. چه نازنین مردی است!" (اصول کافی، کتاب الحج، باب التسلیم و فضل المسلمین)

- "احمد بن محمد بن خالد، و او از پدرش، و او از ابی البختری- که خدایش پیامرزد- روایت کند که حضرت امام باقر علیه‌السلام فرمود: شیعیان ما با وقار و آرامش هستند، مانند شتر نری که مهار در بینی دارد، چون او را بکشند براه افتد و چون او را بر صخره‌ای بخوابانند بخوابد". (اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب مومن و علاماته و صفاته).

البته به شیعیان در مقابل این حرف‌شنوی امتیازاتی خاص نیز داده می‌شد:

- "سهل بن زیاد از ابن ابی نجران و او از مثنی الحناط و او از کامل التمار نقل کند که شنیدم که حضرت امام باقر علیه‌السلام می‌فرمود: مردم همگی بمانند چهارپایانند- و این جمله را سه بار تکرار فرمود- و پس فرمود: جز قلیلی از مومنین (شیعیان) و این جمله را هم سه بار تکرار فرمود" (اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب فی قله عدد المومنین).

- "احمد بن محمد از ابی یحیی الواسطی و او از یکی دیگر از اصحاب نقل کرده است که امام ابی عبدالله جعفر صادق علیه‌السلام فرمود: خدا ما ائمه را از علّیین و ارواح ما را از بالای علّیین و ارواح شیعیان ما را از وسط علّیین و پیکرهای آنها را از قسمت سفلی آن آفرید. از این رو ما و آنها آدمی شدیم، و همه مردم دیگر خرمگسانی شدند که سزاوار دوزخند و بسوی جهنم می‌روند." (اصول کافی، کتاب الحج، باب خلق الابدان الائمة و ارواحهم قلوبهم)

- "و امام ابی عبدالله جعفر صادق علیه‌السلام فرمود: مردم دنیا بر سه دسته‌اند: علما و طالبان علم و خاشاکهای روی آب و بدرستیکه دانشمندان، ما ائمه‌ایم و شیعیان ما دانشجویان و ما بقی مردم خاشاک روی آبنده". (اصول کافی، کتاب فضل و العلم، باب اصناف الناس)

"علی بن ابراهیم از پدرش، و او از ابن ابی عمیر و او از سیف روایت کرده است که حضرت امام ابی عبدالله صادق علیه السلام فرمود: در روز قیامت چیزی مثل گلوله می آید و به پشت مومن می زند تا او را داخل بهشت کند. (اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب البرّ بالوالدین).

"حضرت صادق علیه السلام فرمود: ای ابان بن تغلب، چون روز قیامت شود و همه اولین و آخرین نزد خداوند گرد آیند، خداوند "لا اله الا الله" را از همه آنها، حتی برای آنها که شهادت داده باشند که معبودی جز خدای عزوجل نیست بگیرد جز آنکس که شیعه باشد. (اصول کافی، کتاب الحجه، باب فی معرفتهم اولیائهم و التفویض الیهم).

"از هارون بن موفق منقول است که روزی حضرت امام موسی کاظم مرا طلبیدند و در خدمت آن حضرت طعامی خوردم، و حلّوای بسیار آورده بودند. گفتم: چه بسیار است حلّوا! فرمودند که ما شیعیان از شیرینی خلق شده ایم، پس حلّوا را دوست داریم. (علامه مجلسی، بحار الانوار و حلیة المتقین، باب دهم، فصل هفتم).

"محمد بن یحیی از احمد بن محمد بن عیسی، و او از محمد بن اسماعیل، و او از محمد بن الفضیل، و او از ابی الصباح الكنانی روایت کند که حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: مومن (شیعه) به هر مرگی می میرد جز به صاعقه! و ابوبصیر گوید: از حضرت امام صادق علیه السلام پرسیدم از مردن مومن. فرمود: شیعه ممکن است به هر مرگی بمیرد، یعنی غرق شود، یا زیر آوار بماند، یا به درنده دچار گردد ولی به هر حال به صاعقه نمی میرد. (اصول کافی، کتاب الدعاء، باب ان الصاعقة لا تصیب ذاکرا).

(البته این احتمالات مربوط به موقعی بود که هنوز ادعیه معتبره ای که باید مومن بخواند تا غرق نشود، زیر آوار نماند و درنده قدرت دریدن او را نداشته باشد، از همین امام جعفر بدست نیامده بود. ولی این ادعیه مجریه اکنون در دسترس همه مومنان قرار گرفته و این خطرات نیز بر طرف شده است به فهرست ادعیه در صفحه ۴۴۳ و متن حدیث مربوط به درنده در صفحه ۴۳۳ مراجعه فرمائید).

ولی مهمتر از اینها، بعضی امتیازات دیگر بود که برای خیلی از مومنین به همه در دسرهای روزمره آنان و همه زحمتهایشان در جلب رضای روحانیت مبارز می‌ارزید:

- "از رسول خدا مروی است ضمن حدیث مفصلی که فرمود: خداوند حوریانی را خلق فرموده که بر گونه راستشان نوشته شده "محمد رسول الله" و برگونه چپشان "علی ولی الله" و بر پیشانی آنها "الحسن" و بر زنج آنها "الحسین" و بر دو لبشان "بسم الله الرحمن الرحيم". ابن مسعود پرسید: اینها برای چه کسانیند؟ فرمود برای شیعیان ما. " (آیت الله دستغیب شیرازی، شهید مخراب، نقل از کتاب معاد).

در شرایطی که ارائه تعداد هر چه زیادتری از احادیث معتبر در اثبات فضائل شیعیان ضروری تشخیص داده می‌شد، طبعاً اشکالی نداشت که این احادیث گاهی "ناسخ و منسوخ" و "ضد و نقیض" از کار درآیند، زیرا قبلاً از قول امام جعفر صادق گفته شده بود که معمولاً در این مواقع خود خداوند است که تغییر عقیده داده است.

بدین ترتیب بود که در يك حدیث معتبر از کتاب اصول کافی گفته شد.
- "محمد بن یحیی از محمد بن الحسین، و او از محمد بن اسماعیل بن بریع، و او از صالح بن عقبه، و او از عبدالله بن محمد الجعفری نقل کرده است که امام ابی جعفر محمد باقر علیه السلام فرمود: خدا از شیعیان ما آنگاه که در عالم در بودند به ولایت ما پیمان گرفت و ارواح شیعیان ما را دو هزار سال پیش از بدنهایشان آفرید، و ایشان را بر پیغمبر صلی الله علیه و آله عرضه داشت. حضرت آنها را شناخت و علی علیه السلام هم آنها را شناخت و ما نیز آنانرا می‌شناسیم. " (اصول کافی، کتاب الحجه، باب فی معرفتهم اولیائهم و التفویض الیهم).

و در حدیث دیگر از همین کتاب، از قول "فضیل بن یسار" روایت شد که: "به حضرت امام جعفر صادق عرض کردم: آیا مردم را به امر تشیع دعوت کنم؟ فرمود نه، ای فضیل، زیرا که اگر خدا خیر بنده‌اش را خواهد به فرشته‌ای فرمان دهد که گردن آن بنده را بگیرد و او را در حلقه شیعیان درآورد" (اصول کافی، کتاب التوحید، باب الهدایه).

از همان زمان بود که رهبری تشیع در جامعه ایرانی در دو راه کاملاً مخالف افتاد: یکی راه اقلیتی که دین را فقط بخاطر دین می‌خواست، و هدف خود را کماکان همان هدف بنیانگذاران تشیع می‌دانست. دیگری راه اکثریتی که دین را به صورت "دکان دین" بیشتر می‌پسندید. و همین دکانداران دین بودند که کهنسالترین "مافیای" تاریخ را بنیاد نهادند: مافیای هزار و صد ساله "مکتب فیضیه" ای را، که از همان آغاز حصارى از ریا و فریب به گرد جامعه تشیع کشید و این جامعه دیگر هرگز از آن خلاصی نیافت. مافیایی که بعدها، ماکیاول پرورش یافته ناخودآگاه آن شد، همچنانکه کارشناسان تکنیک مغزشویی عصر ما دست‌آموزان ناخودآگاه آنند.

راه اول منطبق با راه دیرینه فرهنگ ایرانی بود. معیارها و ارزشهای آنها با یکدیگر مطابقت داشت، زیباییها و نارسائیهایشان نیز هماهنگ بود. در نتیجه فرهنگ ایرانی نه تنها آنرا به آسانی پذیرا شد، بلکه خود نیز از راه سهم گرانی که در گسترش کلیه رشته‌های فرهنگ اسلامی بعهده گرفت، و نیز از راه عرفان و تصوف والای ایرانی، نقش درجه اولی را در ادامه و تکامل آن ایفا کرد.

در مقابل این گروه، دکانداران دین به راه دوم رفتند، که نه راه معنویت و اصالت بود، نه با فرهنگ ایرانی سازگاری داشت. فقط راه بهره‌گیری از تدلیس و ریا بود، و از جهل و خرافات، راه تبدیل مومنان زبان‌بسته به مقلدانی بی‌اراده در برابر مراجع اجتهاد، راهی که پانزده سال پیش، برای توصیف آن در يك کلمه، اصطلاح بسیار گویایی بنام "استحمار" ساخته شد و این "استحمار" با برنامه‌ای کاملاً حساب شده و روشن انجام گرفت: مومن شیعه می‌بایست از لحظه تولد تا مرگ چه در خوشی و چه در ناخوشی چه در تندرستی و چه در بیماری، چه در سفر و چه در حضر، چه در بیداری و چه در خواب، چه در داخل خانه و خانواده و چه در خارج آن، در همه طول سال در هر هفته، هر ساعت، بطور دربست در اختیار مکتب آخوند باشد و در بیرون از حیطه این نفوذ اجازه کار یا ابتکاری نداشته باشد.

اجرای دقیق این برنامه نه تنها دکانداران دین را به شاخصیت و مرجعیت و ملك و آب و موقوفات و مستغلات رسانید، بلکه به بزرگان مکتب

امکان آن نیز داد که در هر شرایطی از شرایط زمانی و مکانی با مراجع زور و زر، یعنی با دستگاههای حاکمه از یکطرف و با گردانندگان "بازار" از طرف دیگر، از موضع قدرت وارد معامله شوند. بدین ترتیب مثلث نیرومند "حاکم، بازاری، آخوند" بوجود آمد که از آن پس عملاً کارگردان همه امور شد، و شرکای سه‌گانه در پرتو این "اتحاد نامقدس" منافع حقه خویش را در هر دوره به حساب "عوام کالانعام" تامین کردند. منتها در این مثلث، آخوند و حاکم گاه دست در دست هم داشتند و گاه بر سر اولویت زور آزمایی می‌کردند، اما ائتلاف آخوند و بازاری عملاً در هر شرایطی برقرار ماند و خللی در آن روی نداد.

در همه این شرایط برنامه مکتب دکانداران دین، زیر هر پوشش و تحت هر عنوان، همان بود که بود: اول حفظ و بعد تقویت موقعیت و امتیازات طبقه آخوند. درك عمیق این واقعیت تاریخی برای جامعه امروز ایران بسیار مهم است. زیرا پی‌ریزی آینده‌ای سالم یا ناسالم برای این جامعه به درجه درك همین واقعیت بستگی دارد. در این مکتب از اول تا به امروز، مذهب وسیله بوده است و نه هدف، و خدا و رسول و اهل بیت و شرع و طریقت، وجه‌المصالحه بوده‌اند نه غایت مرام. در مواردی که این منظور اصلی، توسط حکومت‌های وقت تامین شده، آن حکومتها خادم شرع مبین و بیضه‌دار اسلام محسوب شده‌اند، و به عکس در مواقعی که دستگاه حاکم کم یا بیش قصد چموشی داشته، شرع مبین بطور خودکار بخطر افتاده و اجرای اوامر الهی دچار وقفه شده است.

نمونه گویای این فعل و انفعالات، حکومت صفوی و تحولات سیاسی و مذهبی ناشی از روی کار آمدن این سلسله است.

دکانداران دین در عصر صفوی

عصر صفوی، چنانکه می‌دانیم دوران رسمیت تشیع در ایران و "حکومتی شدن" آن بود. طبعاً دوره طلایی تاریخ "روحانیت مبارز" شیعه نیز بود: ذاکر سید الشهدا ناگهان بمقام "بیضه‌دار اسلام" رسیده، و روضه‌خوان دعاگو به ملاذالانامی و حجة‌الاسلامی و "پرچمداری شیعه علی" ارتقا یافت.^۱ البته در همه این موارد سیطره این نواب بر حق امام عصر، با سیطره کلب‌های آستان علی دوش به دوش می‌رفت. ولی اشکال در این بود که همین کلب‌های آستان علی، همین مرشدان کامل، با آنکه سلسله آنان، ایران را پس از دوران ساسانی برای نخستین بار به وحدت و یکپارچگی ملی و قدرت و عظمت بین‌المللی رسانیده بود، و با آنکه تنی چند از پادشاهان آن چون شاه اسماعیل و شاه عباس اول از نظر ملی از پادشاهان و سرداران بزرگ تاریخ ایران هستند، از دیدگاه معیارها و موازین شرعی که "آخوند" فقط آنها را ملاک تمیز فضایل از مناهای می‌شناخت، مجموعه‌ای از رزائل و مفساد بودند، از آدمکشی بیدریغ و بیحساب و ستمگری و بیرحمی گرفته تا باده‌خواری و امردبازی و انواع فسق‌ها و فجور‌ها. و در تمام مناهای و مفساد، جز آخرین پادشاه این سلسله آنهم فقط در امر آدمکشی و بیرحمی، استثنائی در آنان وجود نداشت. این واقعیت را که هر فرد عادی بر آن آگاه بود، طبعاً علمای اعلام و مجتهدان عظام عصر نیز، چه با الهامات غیبی و چه از راه عمال و جواسیس و مراجعان خود به خوبی می‌دانستند و این را هم می‌دانستند که از نظر شرع و طبق موازین فقهی طبقه ناجیه اثنی‌عشریه، تفاوتی بین قوی و ضعیف و مستکبر و مستضعف در اجرای مجازاتهای اسلامی نیست. و چون علیرغم این، هیچ مدرکی که حاکی از قتل یا رجم یا حد و تعزیر یکی از این کلب‌های آستان علی باشد، بدست ما نرسیده است، می‌باید بناچار نتیجه گرفت که یا این بزرگواران با گرفتاریهای شرعی فراوان خود، اصلاً از این امور غیرشرعی مطلع نشده بودند، و یا مطلع شده و آنها را مابین با شرع مبین تشخیص نداده بودند.

برای آنکه درک ماهیت واقعی این خط‌مشی مکتب روحانیت مبارز آسانتر باشد، بد نیست که نگاهی کوتاه به ترازنامه زندگی این "پادشاهان واقعی

۱- به صفحات ۲۲ تا ۲۶ مراجعه شود.

و شیعیان دروغین" سلسله صفوی، البته تنها از دیدگاه شرعی و مذهبی و نه از دیدگاه تاریخی و ملی بیفکنیم:

شاه اسماعیل، بنیانگذار سلسله پادشاهی صفوی، در عین آنکه از کارآمدترین شاهان تاریخ ایران بود، یکی از سفاکترین و فاجعترین این پادشاهان نیز بود. تقریباً تمام دوران حکومت این "مرشد کامل" به قتل و کشتار و شکنجه بیگناهان گذشت. در شورش تبریز، در عرض دو شبانه روز بیست هزار نفر را به فرمان او سر بریدند و در همان شهر با وجود حرام بودن نیش قبر در اسلام، بدستور او استخوانهای دشمنانش را از گورها بیرون کشیدند و در ملا عام در کنار سرهای بریده گروهی از دزدان و روسپیان در آتش سوزاندند. حسن روملو در "احسن التواریخ" می‌نویسد که بفرمان شاه اسماعیل، بدن حاکم ابرقو را عسل مالیدند و او را در قفسی گذاشتند و در معرض نیش زنبوران بیشمار قرار دادند تا با فریادهای هولناکی پس از چند شبانه روز جان سپرد. در "عالم آرای عباسی" تاریخ رسمی و مورد تایید پادشاهان صفوی روایت شده است که "چون لاشه شیبک‌خان از بک را کشان کشان بنزد مرشد کامل بردند، وی به قورچیان قزلباش فرمان داد تا بر زمین افتند و گوشت لاشه او را به دندان پاره کنند و بخورند". مرشد کامل اساساً موسس و مبتکر تشکیل گروه ۱۲ نفری "زنده‌خواران" بود که زیر نظر قورچی باشی شاه انجام وظیفه می‌کردند و ماموریت داشتند که بمحض اشاره وی گوشت بدن مجرم را به دندان قطعه قطعه کنند و بخورند. این رسم تا پایان عصر صفوی برقرار ماند و تاریخ نویسان متعدد ایرانی و اروپایی که گاه خود شاهد آن بودند عموماً بدان اشاره کرده‌اند.

انواع دیگر شکنجه که در آثار مورخان درباری عهد صفوی و در سفرنامه‌های جهانگردان خارجی از آنها بتفصیل یاد شده است، توسط شاه اسماعیل برقرار شد و در تمام دوران صفویه نیز برقرار ماند، از قبیل گچ گرفتن، قطعه قطعه کردن اعضاء و جوارح، شکم پاره کردن، زنده پوست کردن، میل در چشم کشیدن، گوش و بینی بریدن، سرب گذاخته در گلو ریختن، به سیخ کشیدن، پوست را از کاه پر کردن، در روغن گذاخته جوشانیدن، در

پوست گاو کشیدن، و در دورانی هم که توپ و باروت به ایران آمد، شخص مورد نظر را به جای گلوله در توپ گذاشتن.

"مرشد کامل" با وجود آنکه از نهی اکید مسکرات در اسلام آگاه بود، تا آخر عمر در کاسه سر شبیک‌خان که به فرمان او در طلا گرفته بودند پیاله‌نوشی کرد و عاقبت هم در مستی مرد.

جانشین او شاه طهماسب، برادرش القاص میرزا را کشت و علیرغم اصول امان اسلامی، بایزید پسر سلطان عثمانی را که رسماً در پناه او بود تسلیم فرستادگان سلطان کرد که او را جابجا خفه کردند. بفرمان وی حاکم رشت را در تبریز با قفس آهنین در شهر گردانند و سپس در همان قفس آتش زدند. نیز بحکم او دهان یکی از رجام صفوی را بنام "محمد صالح‌بیک" دوختند و او را در خمره‌ای افکندند و از فراز مناره پرتاب کردند، و یکی از بزرگان اهل سنت را زنده زنده پوست کنند، و "رکن‌الدین مسعود کازرونی" از علمای فارس را زنده زنده در آتش افکندند.

"مرشد کامل" بعدی، شاه اسماعیل دوم، در طول سلطنت یکساله خویش، تقریباً همه شاهزادگان صفوی اعم از برادران و برادرزادگان و عموها و عموزاده‌های خود، حتی محمد باقر میرزای ۲ ساله را با ساطور و طناب و زه و کمان به قتل رسانید، و تنها در یکروز بدستور او ۵۰۰ نفر از صوفیان کُرد را در قزوین سر بریدند. عاقبت هم "کلب آستان علی" در شب ۱۳ رمضان سال ۹۸۵ در ۴۴ سالگی بر اثر شرابخواری و بنگ‌کشی بی‌حساب مرد.

جانشین او "سلطان محمد خدابنده" با آنکه کور شده بود در همان سال اول سلطنت خویش، برادر و خواهر خود و اندکی بعد فرزند خودش حمزه میرزا را به قتل رسانید، و فرمان قتل بقیه شاهزادگان صفوی را نیز صادر کرد.

شاه عباس کبیر فرزند وی، پدرش را تا آخر عمر زندانی کرد، و چشمهای هر دو برادرش را درآورد. صفی میرزا پسر خودش را کشت و چند پسر دیگرش را کور کرد و یکی از دختران خود را در سن شش سالگی در موقع غضب با دست خود شقه کرد. برای ذوالقدرخان امیر سرکش فارس سوگندنامه‌ای در حاشیه قرآن با خط و مهر خود نوشت و توسط شیخ بهایی

معروف نزد او فرستاد و او را امان داد، ولی بعد از آنکه وی تسلیم شد به دستور همین شاه عباس او را گرفتند و کشتند. در تمام دوران سلطنت او گردن زدن و چشم درآوردن و شقه کردن از امور روزمره بشمار می‌رفت بطوریکه "وقتی شاه بار میداد ۱۲ قلاده سگ و ۱۲ تن از "زنده‌خواران" در حضورش ایستاده بودند تا هر کس را که وی امر به قتلش دهد آنها بکشند. هنگامیکه حکمی صادر می‌کرد، اگر کسی چیزی باب پسند او نمی‌گفت فرایشان چماق بدست شاهی صدای خلافتکار را جابجا خاموش می‌کردند.

مرشد کامل با آنکه بارها پای پیاده به زیارت حضرت رضا می‌رفت و بیش از دیگران خود را "کلب آستان علی" می‌دانست، یکی از تالارهای کاخ عالی قاپو را به بزم شرابخواری اختصاص داده بود و شبها علنا به محله ونیزی‌ها در بازار اصفهان می‌رفت و با غلام‌بچگان ونیزی باده‌نوشی می‌کرد. بطوریکه "شاردن" در سفرنامه‌اش می‌نویسد: "تنها روسپیان اصفهان در عهد او ۱۲,۰۰۰ نفر بودند که هر سال هشت هزار تومان مالیات می‌دادند" ولی در شهرهای دیگر بخصوص آنهاییکه در مسیر حرکت لشکریان سپاه قرار داشت روسپیان فراوان بودند.

شاه صفی، جانشین شاه عباس و پسر صفی میرزا که به دست پدرش شاه عباس کشته شده بود، چنان کشتاری از شاهزادگان و رجال عصر خود برانداخت که بقول یکی از سیاحان "عهدی بدین خون‌آلودی در تاریخ ایران وجود نداشته است". این "مرشد کامل" که مادر و زن باردار خود را نیز کشت، در ۳۱ سالگی بر اثر افراط در باده‌خواری و عیاشی درگذشت.

شاه عباس دوم جانشین شاه صفی بنوبه خود در ۳۲ سالگی از "باده‌گساری بی‌حساب" مرد.

شاه سلیمان، "مرشد کامل" بعدی، از اول تا آخر سلطنت خود را با بیرحمی، خونریزی، خسونت، باده‌نوشی، و عشرت بی‌حساب گذرانید، و بقول مورخان هر چه پیرتر شد در میگساری حریص‌تر گردید، تا سرانجام در ۴۷ سالگی درگذشت. در یکی از همین بزم‌های باده‌گساری وی بود که ملا محمد باقر مجلسی (که به فرمان شاه لقب "شیخ الاسلام" گرفته بود) از او در عالم مستی اجازه گرفت که زرتشتیان و ارامنه و کلیبی‌های اصفهان را "که با عقاید

ضاله خود به اسلام لطمه می‌زنند" بقتل برساند، و در نتیجه بسیاری از کلیمیان و ارمنیان بهلاکت رسیدند، و عده‌ای نیز با پرداخت رشوه‌های کلان جان خود را خریدند.

شاه سلطان حسین "آخرین مرشد کامل" که مردی آگاه در حدیث و فقه و دین بود، بیش از اداره امور به ذکر و دعا و اوراد و جادو علاقه داشت. در آغاز سلطنت خود بتقاضای "ملا محمد باقر مجلسی" طبق فرمانی "نوشتن مسکرات و کبوتربازی را نهی فرمود" و در اجرای این فرمان میخانه‌ها را خراب کردند و کوزه‌های شراب را شکستند و بعنوان سرمشق ۶,۰۰۰ بطری شراب اعلای شیرازی و گرجی را که در سرداب‌های کاخ سلطنت بود (یادگار "کلب‌های قبلی آستان علی!") در ملا عام شکستند.

ولی دیری نکشید که همین "مرشد کامل" با همه تقدس و پارسایی خویش نه تنها خود باده‌نوش قهاری شد، بلکه عطش سیری ناپذیری نیز در گردآوری "زنان خوبرو" و مجامعت شبانه روزی با آنها پیدا کرد. "کرنلیوس دوبروین" سیاح و نقاش هلندی در سفرنامه ایرانی خود می‌نویسد که "خواجه سرایان شاهی در کوچه‌های جلفا گردش می‌کردند و هر دختر زیبایی را می‌یافتند برای شاه می‌بردند و در يك مورد نیز راهبه جوانی از مسیحیان جلفا را که به دست آنها افتاده بود، به حرمسرا فرستادند." تقریباً همه مورخان نوشته‌اند که شاه سلطان حسین در سالهای آخر سلطنت خود قسمت اعظم وقت خویش را به زنبازی و باده‌گساری می‌گذرانید. در زمان او ملامحمد باقر مجلسی و اعوان و انصار وی کارگردانان واقعی امور مملکت شدند. به تحریک ملا محمد باقر، آخرین آتشکده‌های زرتشتی را ویران کردند و کلیمیان را به اتهام جادوگری مورد آزار و ایذاء شدید قرار دادند، ولی مخصوصاً با اهل تسنن (یا کسانیکه به تسنن متهم می‌شدند) با خشن‌ترین وضع عمل کردند. دانشمندان و ادبا و آزادفکران نیز بعنوان اینکه "مردان فلسفه افلاطون و ارسطو دو یونانی بی‌دین هستند" دسته دسته دچار حد و زندان یا محکوم به تبعید و جلائی وطن شدند.

با این بررسی کلی در تاریخ دویست ساله سلسله صفوی، و زندگی سیاسی و شخصی پادشاهان آن، شاید انتظار آن برود که فقهای عالیقدر عصر، بعنوان حافظان دین مبین و پرچمداری ولای علی و نایبان بر حق امام زمان، که

در این دوران در اوج مرجعیت و نفوذ کلمه بودند و بنا به وظیفه شرعی خود در مورد "متخلفین از اصول شرع مبین" منظمًا فتاوی و احکام شداد و غلاظ صادر می‌کردند، اگر هم در مورد مرشدان کامل چنین احکامی صادر نمی‌کردند لاقلاً "تذکری" درباره رعایت موازین همین شرع انور به این "کلب‌های آستان علی" بدهند که دست همه آنها به خونهای ناحق آلوده بود و یکی پس از دیگری در فسق و فجور می‌مردند.

ولی نه تنها در تمام نوشته‌ها و رسالاتی که از این اعظم رجال دین، رحمة الله و رضوانه علیهم اجمعین در این دوران دویست و سی ساله در دست است، تذکری در این باره داده نشده، بلکه حتی این موضوع به سکوت نیز برگزار نشده است، زیرا حدیث پشت حدیث، ایشان مشمول مراحم خدا و رسول و ائمه اطهار و امام عصر نیز دانسته شده‌اند:

- "به سند معتبر از حضرت رسول اکرم منقول است که خداوند عالمیان می‌فرماید: منم آفریننده پادشاهان، و دل‌های ایشان بفرمان من است پس مشغول مگردانید خود را به دشمنی با ایشان یا بدگویی آنان، و توبه کنید تا دل‌های آنها را بر شما مهربان گردانم."

و: "حضرت امام جعفر صادق فرمود: هر که با پدر و پادشاه خود بستیزد دلیل و بی‌مقدار گردد."

و: "حضرت امام موسی بن جعفر فرمود: ای گروه شیعه، زنهار که ترک اطاعت پادشاه خود مکنید."

و: "نقل است از حضرت رضا که اگر شطرنج حرام است، از آن است که در آن گویند شاه مات شد و به خدا قسم که شاه مات نمی‌شود، زیرا که شاه از اسامی خدای تعالی است."^۱ (محمد باقر مجلسی، بحار الانوار و حلیة المتقین)

۱- به احتمال قوی، اعظم المحدثین علامه مجلسی، رضوان الله علیه، در خاطر نداشته یا اشکالی از نظر شرعی نمی‌دیده است که قبل از او سلطان المحدثین کلینی در کتاب "اصول کافی" از قول همین حضرت امام جعفر صادق نوشته باشد: "حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود کسی که در موضوعی، چه حق و چه باطل، نزد سلطان وقت به دادخواهی رود، چنان است که نزد طغیانگر نسبت به خدا به محاکمه رفته باشد. اینها باید نظر کنند به شخصی از خود شما که حدیث ما را روایت کند و احکام ما را بفهمد." (اصول کافی، کتاب فضل العلم، باب اختلاف الحدیث).

شیخ بهایی فقیه و مجتهد و علامه نامی در مقدمه کتاب معروف خود "جامع عباسی" که نخستین مجموعه مدون فقه شیعه و مرجع مورد استناد دائمی فقها است، می‌نویسد: "چون توجه خاطر ملکوت ناظر اشرف اقدس کلب آستان علی بن ابیطالب شاه عباس الحسینی الموسوی الصفوی بهادرخان که اسم اشرفش از بینات خلد له ملکه هویدا و ظاهر است، به انتشار مسائل دینی و اشتها معارف غیبی معروف و معطوف است. و اراده خاطر اقدس آن است که جمیع خلائق و شیعیان و غلامان حضرت امیرالمومنین علیه‌السلام عارف به مسائل دین مبین و واقف به احکام حضرت ائمه معصومین صلوات اله علیهم اجمعین باشند، لهذا امر اشرف اقدس عز صدور یافت که این بنده دعاگوی بهاءالدین محمد عاملی کتابی ترتیب نماید که مشتمل باشد بر مسائل ضروری دین، مثلا وضو و غسل و تیمم و نماز و زکات و حج و جهاد و زیارت حضرت رسالت پناه و حضرت امیرالمومنین و باقی حضرات ائمه معصومین و ایام مولود و وفات ایشان و مسائلی که اغلب اوقات به آن واقع می‌شود احتیاج، مثل مسائل وقف و تصدق و بیع و نکاح و طلاق و نذر و کفاره دادن و بنده آزاد کردن، و مقدار خونبهای قتل آدمی و مقدار خونبهای قطع اعضای او و زخمهایی که شخصی بر شخصی زند و آدابی که از حضرت ائمه معصومین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین نقل شده در باب طعام خوردن و آب نوشیدن و رخت پوشیدن و شکار کردن و امثال آن، امثالاً لامر الاشرف الارفع این کتاب سمت تحریر یافت، و مسائل آن را با عبارت واضح نزدیک به فهم مودی ساخت تا جمیع خلائق از خواص و عوام از مطالعه آن نفع یابند و بهره مند گردند."

بعد از شیخ بهایی شاگرد بزرگوارش علامه محمدباقر مجلسی، شیخ الاسلام، اعظم المحدثین، مولف دائره‌المعارف "بحار الانوار" نیز، در مقدمه کتاب معروفش "زاد المعاد" می‌نویسد:

"و اتمام این رساله (زاد المعاد) توسط این حقیر بنده عاصی، مقارن شد با زمان دولت عدالت ثمر و اوان سلطنت سعادت اثر اعلیحضرت سید سلطین زمان و سرور خواقین دوران، شیرازه اوراق ملت و دین و نقاوه احفاد سیدالمرسلین، آب و رنگ گلستان مصطفوی، چشم و چراغ دودمان مرتضوی،

سلطان جم خدم، خاقان فرشته حشم، شجاعت‌نژادی که تیغ آبدارش برای سرهای کفار نهری است به سوی داربوار، و حسام آتش بارش برای خرمن حیات مخالفان و معاندان مضدوقه پرسل علیکما شواظ من نار، دستان داعیان مزید رفعتشان در آستان رفیع البنیانش با کف الخضیب همدستان، و خروش صوفیان صفوت‌نشان به زمزمه دعای خلود دولت ابد توأمان با عندلیبان اعصاب سدره المنتهی همداستان. هر که تیغ خلافت از نیام کین در کشید چون بید بر خود لرزید، و هر که جهاز آئینه نقاق در برکشید صورت مرگ خود را در زیر آن دید. گره جبین قهرش عقده‌گشای گره‌های کار بستگان، گشادگی کف دریا نوالش سحاب مزارع امل‌های پژمردگان، موسس قواعد ملت و دین، مروج شریعت آبی، طاهرین، حیاض ساحت درگاه خلاق پناهش از تقبیل شفاء سلاطین زمان لیریز، و خواقین دوران در صرح ممرد عزت و جلالش ترزبان به ندای قدمسنا الصراپها العزیز،... سلطان الاعظم و الخاقان الاغدد القوم، ملجاء الاکاسره و ملا ذالقیاصره، محیی مراسم الشریعه العزاء و مشید قواعد ملة البیضاء السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان، الشاه السلطان حسین الموسوی الحسینی الصفوی بهادرخان، لازالت رایات دولته مرفوعه و هامات اعدائه مقومه"

این شیوه مرضیه حتی بعد از دوران این بزرگواران نیز در "مکتب روحانیت مبارز" ادامه می‌یابد، که نمونه آن مقدمه "معراج السعاده" رساله معروف ملا احمد نراقی در علم اخلاق و آداب و سنن اسلامی است که در زمان فتحعلیشاه قاجار تالیف شده است:

"علیحضرت پادشاه جم جاه ملایک سپاه گردون بارگاه، و خدیو زمان، قبله سلاطین جهان و سرور خواقین دوران، بانی مبانی دین و مروج شریعت سیدالمرسلین، طغرای زیبای منشور خلافت و رونق جمال کمال مملکت، آفتاب تابان فلك سلطنت، خورشید درخشان سپهر جلالت، ما حی مائر ظلم و عدوان، مظهر ان الله یامر بالعدل و الاحسان، خسروی که انجم با وجود آنکه همگی چشم شده صاحبقرانی چون او در هیچ قرنی ندیده، و سپهر پیر با آنکه همه تن و گوش گشته طنین طنطنه کشورگشایی چنین نشنیده (!) ... ممالک دل و جان را از لوٹ فرنگیان رذایل صفات پاک نموده، دیار ممالک اخلاق را چون ممالک آفاق در قبضه تصرف درآورده ..."

شاید تذکر این نکته بیمورد نباشد، که شخص آیت‌الله العظمی خمینی نیز در زمان تالیف "کشف الاسرار" یعنی در موقعی که هنوز کاملاً "بت‌شکن" نشده بود یا لااقل اطمینان زیادی به نتیجه بت‌شکنی خود نداشت، درباره همین دو علامه (شیخ بهایی و مجلسی) و بطور کلی‌تر درباره رابطه سلطنت با فقها در کتاب خود نوشته بود:

"هیچ فقیهی تا کنون نگفته و در کتابی هم ننوشته که سلطنت حق فقها است. آری! اگر چنین سلطنتی و حکومتی تشکیل شود، هر خردمندی تصدیق می‌کند که آن خوب است و مطابق مصالح کشور و مردم است ... لکن فقها اساس حکومت سلاطین را نخواستند بهم بزنند، و اگر گاهی هم با شخص سلطانی مخالفت کردند، مخالفت آنها با همان شخص بوده از باب آنکه بودن او را مخالف صلاح کشور تشخیص دادند، و گرنه با اصل اساس سلطنت تاکنون از این طبقه مخالفتی ابراز نشده بلکه بسیاری از علمای بزرگ عالیمقام در تشکیلات حکومتی با سلاطین همراهی‌ها کردند، مانند علامه حلی و محقق ثانی و شیخ بهایی و محقق داماد و مجلسی و امثال آنها، و هیچوقت با اصل اساس تشکیلات و حکومت مخالفتی از آنها بروز نکرده و تواریخ همه در دست است و پشتیبانیهایی که مجتهدین از آنها کردند در تواریخ مذکور است." (کشف الاسرار، صفحات ۱۸۶، ۱۸۷).

و البته این اظهار نظر آیت‌الله، منافاتی با اظهار نظر ایشان در دوران بعد از "بت‌شکنی" ندارد، زیرا بهر حال فتاوی "ولایت فقیه" می‌توانند متناقض با یکدیگر باشند و حتی می‌توانند با "احکام تغییر ناپذیر الهی" نیز منافات داشته باشند:

- سلطنت از اصل چیز مزخرفی بوده است، و رژیم سلطنتی اصولاً رژیم غلطی است (نوفل لوشاتو، ۲۲ آبان ۱۳۵۷)
- خداوند امر فرموده که مردم باید به عموم سلاطین کافر شوند و رجوع به آنها با کفر ورزیدن به آنها منافات دارد (قم ۴ تیر ماه ۱۳۵۸)
- اصولاً اسلام با اساس پادشاهی مخالف است هر کس سیره رسول اکرم را در وضع حکومت ملاحظه کند می‌بیند اسلام آمده است این کاختهای ظلم را

ویران سازد. سلطنت از مبتذل‌ترین مظاهر ارتجاع است. (در اشاره به بزرگداشت شاهنشاهی - نقل از کتاب زندگینامه نایب الامام خمینی)

آیا اصولاً این عصر صفوی، که طبقه آخوند را از مقام مدرس و واعظ و روضه‌خوان به مقام کارگردان عملی امور مملکت و حاکم سرنوشت مردم آن رسانید، عصر اعتلای تشیع بود یا ضامن فساد و انحطاط آن؟

بسیاری از محققان چه ایرانی و چه غیر ایرانی، بکرات متذکر شده‌اند که حکومت صفویه از آغاز هم بر پایه وابستگی واقعی به اصول تشیع بنیاد نهاده نشده بود، و دینداری پادشاهان این سلسله (بخلاف مملکتداری آنان) همانند دینداری بسیاری از علمای اعلامشان، فقط "دکانداری دین" بود.

شیخ صفی الدین اسحق اردبیلی، جد بزرگ سلسله صفوی که در نیمه دوم قرن هفتم و نیمه اول قرن هشتم هجری می‌زیست، تا آخر عمر خود عنوان شیخ داشت و هیچوقت ادعای سید بودن نکرد. حتی به گفته حمدالله مستوفی در "تاریخ گزیده" وی اصولاً مذهب سنت داشت و شیخ صدرالدین جانشین او هم خودش را سنّی شافعی معرفی می‌کرد. با این همه، پس از روی کار آمدن صفویه در آغاز قرن دهم هجری، "علمای اعلام" کشف کردند که شیخ صفی از سادات صحیح النسب حسینی بوده و با ۲۱ پشت به امام موسی کاظم می‌رسیده است. در این باره، با "خوض و غور در اخبار و احادیث معتبره" سلسله النسب بسیار دقیقی هم ترتیب دادند که مورد پسند خاطر "مرشد کامل" قرار گرفت.

شایان تذکرست که به تصریح "صفوةالصفاء" تراجم احوال رسمی خاندان صفوی، "شیخ صفی‌الدین در آغاز فقط يك مزرعه داشت که با حاصل آن اعاشه می‌کرد، ولی چون بمرد صاحب بیش از بیست قریه یا ملك شخصی بود."

و درباره این صوفی وارسته، در مکاتبات رشیدالدین فضل‌الله وزیر معروف عصر مغول چنین آمده است:

"بمناسبت عید فطر اجناس ذیل به عنوان تیمن و تبرک بحضور آن قطب الاقطاب اهداء شد: ۱۵۰ جریب گندم - ۳۰۰ جریب برنج سفید کرده - ۴۰۰ من روغن گاو - ۸۰۰ من عسل - ۲۰ من ماست - ۱۰۰ من دوشاب - ۴۰۰ من شکر - ۱۰۰ من نبات - ۳۰ راس گاو نر - ۱۳۰ راس گوسفند - ۱۹۰ غاز -

۶۰۰ مرغ - ۳۰ قاروره گلاب - ۱۰,۰۰۰ دینار وجه نقد. همه اینها از املاك رشیدی تقدیم شده است. (پتروشفسکی: اسلام در ایران)

چنانکه در مقدمه کتاب حاضر گفته شد برای غالب پادشاهان صفوی تعصب در شیعیگری، بیش از آنکه يك اعتقاد مذهبی باشد يك تاکتیک سیاسی بود. زیرا این تعصب برای جلب حمایت بیدریغ توده‌های ایرانی از آنان در مبارزه با دولتهای سنی مذهب عثمانی و از يك ضرورت داشت. در جنگ چالدران که صحنه زور آزمائی سپاهیان ایران و عثمانی بود، شاه اسماعیل با تمام تظاهر خود به اینکه "کلب آستان علی" بیش نیست، اشکالی ندیده بود که سپاهیان قزلباش او را به عنوان "مرشد کامل" بجای علی بگذارند و با فریاد "اشهدان اسمعیل ولی الله" به عساکر ترك بزنند، ولی همین شاه اسماعیل مراقبت کامل داشت که در تحریک اختلاف و دشمنی شیعه و سنی و ناسزاگویی دائم طرفین بیکدیگر، کمترین کاهش روی ندهد. در زمان سلطنت او، درویش‌ها (یا درویش‌نماهایی) بنام "تبرائی" پیدا شدند که جلو اسب فلان وزیر یا امیر می‌افتادند و در هر قدم به خلفای سنی لعنت و دشنام می‌فرستادند و خود شاه اسماعیل وقتی که در معابر می‌رفت مراقب بود که مردم هر چه بلند بر عمر و ابابکر و عثمان لعنت بفرستند، و هر جا که دشنامی بدانها می‌شنید، می‌گفت: "بیش باد، کم مباد!" و اگر کسانی بودند که عمدا یا سهوا در این دشنامگویی شرکت نمی‌کردند، قراولان مخصوص جابجا حساب آنها را می‌رسیدند (این کار در نیمه دوم دوران قاجار نیز معمول بود، یعنی شغل کسانی این بود که پیشاپیش کالسکه "بزرگان" راه بروند و به خلفای سه گانه فحش بدهند) سربازان قزلباش بصورت گروههای مختلف، تحت اداره يك آخوند در معابر حرکت می‌کردند و دسته‌جمعی فریاد می‌زدند: "بر عمر لعنت، بر ابابکر لعنت!" و می‌بایست درین مواقع کسبه محل و رهگذران نیز بلافاصله فریاد بزنند: بیش باد! اگر کسی تردید می‌کرد یا این حرف را یواش می‌گفت، یا فرمول دیگری بجای آن می‌گفت، فوراً به دستور آخوند راهنما به اتهام اینکه عمری است با ساطور قزلباش کشته می‌شد.

روز قتل عمر، "عید عمرکشان" اعلام شد، و آخوندها توصیه کردند که مردم این روز را جشن بگیرند و شبیه مقوایی یا پارچه‌ای عمر را آتش بزنند و

نسبت مفعول بودن هم به او بدهند. آثار این سیاست آخوندپروری و بازگذاشتن دست دکانداران دین در همه شئون سیاسی و اجتماعی و آموزشی و اقتصادی مملکت و تحریک دشمنی دیرپای شیعه و سنی، اگر هم در کوتاه مدت از نظر تامین وحدت ملی به سود کشور بود، در درازمدت برای جامعه ایرانی بقدری شوم و نافرجام بود که نمی‌توان با قاطعیت گفت آیا این آزمایش بزرگ تاریخی در نهایت امر، به نفع یا به ضرر ایران بوده است؟ زیرا موریانه "آخوند" که از آن تاریخ بصورت علنی و رسمی به پوک کردن ستونهای این بنای ظاهرا استوار پرداخت، خواه ناخواه می‌بایست روزی کار خود را به سامان ببرد و این بنا را بصورتی یکجا و بنیادی فرو ریزد، ولو اینکه بروز چنین فاجعه‌ای تا آغاز قرن پانزدهم هجری بتعویق افتد.

- "شاه اسماعیل بر اثر اتخاذ سیاست افراطی دشمنی با تسنن و از بین بردن مشایخ و بزرگان متصوفه، بین دو منطقه بزرگ نفوذ تمدن ایرانی افتراق انداخت و برای مدت چهار قرن از زمان سلطان سلیم تا دوره آتاتورك (که اصولا تمدن شرقی را ترك گفت)، نه تنها رابطه شرق و غرب را قطع کرد و پخش تمدن و فرهنگ ایرانی در جانب غربی این سرزمین پهناور منقطع شد، بلکه ایران در منطقه شرقی نفوذ تمدن و فرهنگ خود نیز بمناسبت افراط در اختلاف شیعه و سنی از گسترش این نفوذ محروم ماند. بعلاوه بمناسبت این سیاست، حکمت و فلسفه، فدای شریعت و فحش و بحث در آن شد و بدین ترتیب بود که فرهنگ و تمدن ایرانی به یکباره از رونق و جلال خود افتاد و دیگر آنرا باز نگرفت." (آرنولد توین بی، در کتاب بررسی تاریخ)

از شوم ترین یادگارهای عصر صفوی، رونق فراوان مکتب مرگ و عزا است که از آن پس بر همه شئون اجتماعی و فردی مردم ایران سایه انداخت و فرهنگ ملی ما را از همان دوره تبدیل به "فرهنگ بهشت زهرا" کرد.

در اینباره، این تحلیل تاریخی در کتاب "تشیع علوی و تشیع صفوی" بسیار جالب است:

- "مراسمی از نوع تعزیه‌گردانی، شبیه‌سازی، نعش و علم و کتل و عماری و پرده‌داری و شمایل‌کشی و معرکه‌گیری و قفل بندی و زنجیرزنی و

تیغ‌زنی و موزیک و سنج‌زنی و تعزیه‌خوانی و مصیبت‌خوانی و نوحه‌سرایی جمعی، مراسم و مظاهری است که از عهد صفوی به بعد در ایران معمول شد، زیرا تا آن وقت نه در نزد ملت ایران سابقه داشت، نه در دنیای اسلام و نه در مذهب شیعی. محققا بسیاری از مردم نمی‌دانند که تمام این مراسم از عزاداری‌های مسیحیان اقتباس شد و برای این کار دولت صفوی مقامی را به سیمت "وزیر امور روضه‌خوانی و تعزیه‌داری" ماموریت داد تا به اروپای شرقی که در آن هنگام صفویه روابط بسیار نزدیکی بر مبنای دشمنی مشترک با دولت عثمانی با آنها داشتند، برود و درباره مراسم دینی و تشریفات مذهبی آنجا تحقیق کند. وی مدتی مطالعه کرد و بسیاری از آن سنتها و مراسم جمعی مذهبی و تظاهرات اجتماعی مسیحیت، و برگزاری و نقل مصیبت‌های مسیح و حواریون و شهدای تاریخ مسیحیت، و نیز علائم و شعائر و ابزارها و وسایل خاص این مراسم و دکورهای ویژه محافل دینی و کلیسا را اقتباس کرد و همه را به ایران آورد، و در آنجا با کمک روحانیون آن فرم‌ها و رسوم را با تشیع و تاریخ تشیع و مصالح ملی و مذهبی ایران تطبیق دادند و به آنها قالبهای مسیحی اروپایی، محتوای شیعی ایرانی بخشیدند.

اساس مراسم عزاداری مسیحیان، بر نمایش زندگی شهدای نخستین نهضت مسیحیت و نشان دادن مظلومیت و شهادت آنان در دوران حکومت شرك و کفر امپراتوری سزارها و سرداران آنها است، و نیز شرح حال حواریون و بخصوص تراژدی مریم و بیان فضایل و کرامات و رنجها و مظلومیت‌های او، و از همه مهمتر احیای خاطره خونین عیسی مسیح و شکنجه‌ها و ظلم‌ها و سختی‌هایی که از قوم خود (یهودیه‌ها) و از ظلمه (رومی‌ها) تحمل کرده است. و این مراسم و اشکال برگزاری و نمایش و بیان آن در ایران صفویه تقلید و اقتباس شده و در خدمت تاریخ خاص شیعه و بیان مصائب اهل‌بیت و بالخصوص شهادت امام حسین و خاندان و اصحابش قرار گرفته است.

قفل‌زنی و زنجیرزنی و سینه‌زنی و تیغ‌زنی، حتی هم اکنون نیز به همین شکل هر سال در شهر "لورد" در سالروز شهادت مسیح برگزار می‌شود، و انجام این مراسم در ایران، که از نظر اسلامی بکلی محکوم و خلاف موازین علمی شرع است و همواره و همه ساله در دو سه قرن اخیر انجام شده است،

روشن کننده این نظر است که این مراسم ابتکار سیاست بوده است نه روحانیت واقعی. در عین حال این مراسم به روشنی با سنتها و حتی احکام شرعی منافات دارد. در شبیه‌خوانی‌ها يك نرهمرد نتراشیده سکینه می‌شود یا زینب و در صحنه ظاهر می‌شود. موسیقی که علما آن همه مدعی کراهت و حرمت آن هستند، در تعزیه‌ها حفظ شده است و پیداست که از مسیحیت آمده است. شبیه و تعزیر و نعش، تقلید کورکورانه از مراسم نمایش نعش عیسی بر صلیب و فرود آوردن و دفن آن است. نوحه‌های دسته‌جمعی درست یادآور "کور"های کلیسا است و پرده‌های سیاه که به شکل خاصی بر سر در تکیه‌ها و پایه‌ها و کتیبه‌ها آویخته می‌شود و غالبا اشعار جودی و محتشم و غیره بر آن نقش شده بی‌کم و کاست از پرده‌های کلیسا در مراسم مذهبی تقلید شده و شمایل‌گردانی و نقش صورت ائمه و دشمنان آنها و حوادث کربلا و غیره که در میان مردم نمایش داده می‌شود، "پرتره"سازی مسیحی است. حتی اسلوب نقاشیها همان است، در حالیکه صورت‌سازی در مذهب اسلام مکروه است. حتی نوری که بصورت يك هاله گرداگرد سر ائمه و اهل‌بیت دیده می‌شود درست تقلیدی است و شاید با فرّو ایزدی و فروغ یزدانی در ایران باستان توجیه شده است.

این تقلید از مراسم و تشریفات عزاداری مسیحیت اروپایی گاه بقدری ناشایسته صورت گرفته که شکل صلیب را هم که در مراسم مذهبی مسیحی‌ها جلو دسته مسیحی‌ها می‌برند، صفویه بدون اینکه کمترین تغییری در آن بدهند به ایران آوردند، و همین اکنون هم بدون توجه به شکل رمزی و مذهبی آن در مسیحیت جلو دسته‌ها راه می‌برند و همه می‌بینند که شاخصه نمایان هر دسته سینه‌زنی همین صلیب یعنی جریده (کتل) است، که در نظر هیچکس معلوم نیست برای چیست؟ و هیچک از آنهایی هم که آنرا می‌سازند و حمل می‌کنند نمی‌دانند برای چه چنین می‌کنند؟ با این وجود، با اینکه این جریده در میان ما هیچ مفهومی ندارد و کاری نمی‌کند، همه شخصیت و عظمت و افتخار يك دسته عزاداری به همان جریده‌اش وابسته است. دعوها سر جریده است، ارزش و اعتبار و شکوه و فداکاری و اندازه ایمان و شور دینی يك دسته به بزرگی و سنگینی و زیبایی و گرانی جریده‌اش بستگی دارد. جریده نه تنها از نظر شکل همان صلیب است، بلکه از نظر لفظ هم فرم تحول‌یافته‌ای از تلفظ کلمه صلیب

(croix) در اروپای شرقی است، و این کلمه نه در فارسی و نه در عربی با این شکل هیچ مفهومی ندارد. دکورها و پوششها و پرده‌هایی که در اروپای شرقی و غالب کلیساهای کاتولیک وجود دارد و همه می‌بینند با همان شکل به ایران آمد، و چون مسجد امکان پذیرش این مراسم و تزئینات جدید را نداشت و برای چنین کارهایی ساخته نشده بود، ساختمانهای خاص این امور بنا شد بنام تکیه".

از صفویه تا به امروز

پس از دوره‌های کوتاه نادر و کریم‌خان زند و آغا محمدخان قاجار، دکانداران دین از آغاز سلطنت فتحعلیشاه دوباره با "کبکبه و دبدبه" بمقام قدرت و مرجعیت بازگشتند و به ادامه ایفای نقشی پرداختند که در دوران صفوی در اداره امور مملکت بر عهده گرفته بودند.

ولی این بار ایفای این نقش فاجعه‌انگیزتر بود، زیرا این قرن درست همان قرنی بود که ایران یا می‌بایست طی آن خود را با کاروان ترقیات علمی و صنعتی و اجتماعی جهان غرب همگام سازد - نظیر همان کاری که در نیمه دوم همان قرن در ژاپن انجام گرفت - و یا روز بروز بیشتر از این کاروان ترقی و تمدن فاصله بگیرد- و این کاری بود که با همت دستگاه حاکمه و روحانیت مبارز، در ایران انجام شد.

این ضرورت همگامی با ترقیات زمان، از همان اواسط عصر صفویه محسوس شده بود، ولی در آن موقع دولت صفوی يك دولت مقتدر بود، و استعمار اروپایی نیز هنوز مراحل اولیه خود را می‌گذرانید. در عصر قاجار، قدرت سیاسی و نظامی عهد صفوی در ایران از میان رفته بود و در عوض استعمار در جریان گسترش خود بود. سیاست استعماری انگلستان، که اهمیت استثنایی ایران را از نظر وضع هندوستان کاملاً در نظر داشت، و در عین حال بر اثر رقابت دائمی روسیه نمی‌توانست این کشور را صاف و ساده ضمیمه امپراتوری فخیمه خود کند، به اعمال نفوذ در داخله ایران و تبدیل آن به يك منطقه مورد اطمینان و بی‌خطر پرداخت، و چون به دستگاه حکومت مرکزی که روسیه نیز در آن لاقبل باندازه انگلستان نفوذ داشت اتکاء انحصاری نمی‌شد داشت، بیش از هر چیز بسراغ قدرت و نفوذ روحانیت رفت که کلید آن جلب

همکاری کارگردانان "روحانیت مبارز" بود، و اتفاقاً دولت فخریه از همان زمان مسافرت سرآنتونی شری و سررابرت شری به ایران عصر صفوی، و ارتباط نزدیک این دو برادر با روحانیت وقت، در این زمینه از اطلاعات و از تجارب لازم برخوردار بود. بر این مینا، مثلث هزار ساله "حکومت - روحانیت - بازار" در قرن نوزدهم با ورود عامل تازه نفس و نیرومندی بنام "استعمار" در صحنه استحکام بیشتری یافت، و درین مثلث، گاه استعمار اصولاً جای حکومت را گرفت، یعنی اگر در امری مصالح دستگاه حکومتی ایران به مصالح استعمار انگلستان هماهنگ نبود، "روحانیت مبارز" تقریباً همیشه جانب مؤلفین تازه نفس خود را می‌گرفت.

درباره نقش سیاست بریتانیای کبیر و رابطه دائمی آن با روحانیون منتفذ ایران در قرن نوزدهم و بیستم، آنقدر بررسی و تحقیق شده است که در اینجا نه امکان نقل آنهاست و نه اصولاً احتیاجی بدان هست. اگر خود شما خواسته باشید در این باره مطالعه کنید مدارکی را از قبیل تاریخ هشت جلدی روابط سیاسی ایران و انگلیس تالیف محمود محمود، دست پنهانی سیاست انگلیس در ایران تالیف خان ملک ساسانی، حقوق بگیران انگلیس در ایران تالیف اسماعیل راین، و خاطرات و یادداشتهای مخبرالسلطنه هدایت، حاجی سیاح، عبدالله مستوفی، ایران و مسئله ایران لرد کرزن را به شما توصیه می‌کنم.

این نقش تعیین کننده سیاست انگلستان در ایران، که در تمام طول فعالیت استعماری آن کشور با همکاری نزدیک مقامات منتفذ روحانی به اجرا در آمد، از همان نخستین سال‌های قرن نوزدهم توسط ناپلئون بناپارت در دوران تبعید او در جزیره سنت هلن مشخص شده بود:

- "بسیار امیدوار بودم که ایران را حلقه دوستان ثابت خود درآورم و برای اینکار کوشیدم تا آنرا تبدیل به کشوری مُدرن و مترقی و فعال کنم. فکر می‌کردم که این کشور نیز به منافع حقیقی خود پی برده است. ولی درست در موقع حساس و حیاتی، دریافتم که مساعی دولت انگلستان و عمال در جلوگیری از این برنامه از تمام کوششهای من مؤثرتر بوده است." (ناپلئون، خاطرات سنت هلن).

- "در نیمه دوم قرن نوزدهم، صد سال پیش، درست در همان سالها که دولتهای اروپا خیمه‌های سیاسی و اقتصادی و فرهنگی خود را پس از تسخیر نظامی آسیا و آفریقا در این سرزمینها بر پا می‌کردند و روشنفکران و دانشمندان و نویسندگان اروپایی از استنمار سخن می‌گفتند و جنگ طبقاتی و موضوع رهایی طبقه کارگر و مبارزه با سرمایه‌داری مورد بحث بود و مسئله جامعه آزاد و برابر انسانی مطرح می‌شد و کتابها در این زمینه به تحریر در می‌آمد و... در هر يك از کشورهای اسلامی يك عدد "امام زمان" ظهور می‌کرد. در ایران به فاصله بیست سال دو تا پیدا شد که دومی به پیغمبر و بعد به خود خدا تبدیل شد، و همین امام زمان بازی در هفده جای دیگر از کشورهای اسلامی تکرار شد. یکجا بحث بر سر موضوع امامت و حل مسئله باب مهدی قائم بود و جای دیگر کشف عالم هورقلیای شیخ احمد احسانی و اختراع رکن رابع در جنس امام و کند و کاو در ستون روایات و اخبار "بحارالانوار" برای پیدا کردن علائم ظهور و خصائص حضرت امام عصر و انطباق آن با مدعیان مهدویت و کشمکش میان فقیه و شیخی و صوفی و غائله دین‌سازی و جنگ و جهاد در همه شهرها و روستاها، و همه آنها از یکجا آب می‌خورد." (شریعتی، بازگشت به خویشتن)

از زمان فتحعلیشاه به بعد، دوباره پای مکتب قدیمی دکانداران دین در تمام شئون اداری و اجتماعی و سیاسی و فرهنگی مملکت باز شد. بقول يك محقق شوخ: "حافظان شرع مبین، از جوار عتبات عالیات تقیه و انزوا را کنار گذاشتند و مشکل‌گشای مسائل شرعی و اساسی، یعنی گرفتاریهای حرمسرای هزار نفری خاقان اعظم شدند، و از آنجا به مشکل‌گشایی گرفتاریهای کافه مومنین پرداختند."

بساط سینمزی و قممزی و علم و کتل و شیر و فضا و تعزیه و نمایش، با وسعتی معادل عصر صفوی در ایران براه افتاد، و بزودی از آن نیز فراتر رفت. سیاست جلوگیری از تجدد و تحول، مخالفت با تاسیس مراکز علمی و فرهنگی نوع غربی در ایران، تقویت منظم تعصب و جهل و خرافات، همراه با تریاک و ارتشاء و فساد و بیگان‌پرستی، نفوذ طبقه آخوند را در تمام شئون زندگی مردم ایران از یکطرف، و نفوذ استعماری دولت فخریه انگلستان را از

طرف دیگر توسعه بخشید، و طبعا جامعه ایرانی را نیز منظمآ عقب افتادتر، منحط تر، حقیرتر، جاهل تر یعنی "ملاپسندتر" و "استعمار پسندتر" کرد. آگاهان خارجی و مراکز سیاسی بین المللی، عادت کردند که دو نام آخوند و انگلستان را کنار همدیگر بگذارند و تا به امروز نیز ضرورتی برای تغییر این رویه احساس نکرده اند.

البته این پیوند نامبارک، برای امت شیعه حاصل مثبتی بیار نیآورد، ولی برای دکانداران دین خیلی برکات به همراه آورد:

- امروزه روحانیون هر یکی خود در مقام امیرالامرای ملت هستند. کسب و تجارت آنها، فلاحات آنها، خوردن خون و گوشت يك مشیت رعیت بی صاحب و بی پناه است. جناب مجدالاسلام نایب مناب پیغمبر اکرم کالسکه چند اسبه سوار می شود، عمارتهای رفیع و زنان متعدد دارد، هر کدام از آقازادگانش به فراخور متاع دکانداری پنج نفر عیار طرار به اسم محرر دارد. خرج آن دستگاه محترم را از مال مسلمانان بیچاره به واسطه احکام باطله و تصرف در اموال صغیر و کبیر و ظلم و تعدی در حق عموم برنا و پیر می نمایند. (میرزا ملکمخان: اسناد وزارت امور خارجه انگلستان).

- "هر کسی را که ملاها بگویند "بابی" است کارش ساخته است. بسیاری از این ملاها از مردم توقعاتی داشته اند که برنیامده، و بدون هراس آن بیچاره ها را به تهمت بابی و یا بهایی بودن نابود کردند. تحت این عنوان چه خانواده ها از میان رفتند و چه سرها بر باد رفت و حکام چه دخلها کردند و حکام شرع چه پولها به جیب زدند، در حالیکه همه اینها فقط تهمت بود و بس. روزی در محضر ملا محمد علی که از علمای بزرگ عصر بود نشسته بودم. مردی آمد و گفت: آقا، آیا هر گناهی توبه دارد؟ قاضی گفت: تا گناه چه باشد! آن مرد گفت: یقه مردی را گرفتم تا پول نهار از او بگیرم، ولی او نداد. شیخی رسید و پرسید چه خبر است؟ گفتم این مرد بابی است، هر دو او را بردیم پیش حاکم شرع تهران. پرسید چه می گوئید؟ گفتیم بابی آورده ایم. گفت: گفتگو ندارد ببرید آسوده اش کنید. بردیم و میر غضب سرش را برید" (خاطرات حاج سیاح).

- "بسیاری از مردم هستند که روزها است نان پیدا نکرده اند و با شلغم زندگی می کنند. بعلت احتکار گندم و جو توسط روحانیون ملاک از شدت

پربیشانی دختران ۹ ساله خود به مقاطعه می‌دهند با اسم صیغه یا فروش. در مدرسه نمدالان و سایر مدارس طلبه‌ها کارشان صیغه‌دادن زن و دختر است که به خود آن زنان وجه مختصری می‌دهند و بقیه دخل خودشان است. هر کس در این مدارس (طلبه‌خانه‌ها) وارد شود طلبه‌ها قلیان می‌دهند و بعد می‌پرسند: زن می‌خواهی یا دختر؟" (نقل از همان کتاب)

- "در سلطان آباد (اراک) اربابی بزرگتر از حضرت حاج آقا محسن نیست. صد پارچه ملك شش دانگی دارد. غیر از آنچه در آنها شريك است و دندان برای تصاحب همه آنها در آینده تیز کرده. این جناب حجة الاسلام حاجی آقا محسن مجتهد ریش سفید نود ساله‌ای است و سالی ۲۵,۰۰۰ خروار گندم ضبط انبار دارد که از قرار نان يك من يك قران می‌شود يك كرور تومان در سال. گفته‌اند که دویست هزار تومان هم نقدی املاك و اجاره مستغلات شهری دارد با ۳,۰۰۰ تفنگچی در املاكش. زیادتز از ۳۰ زن دارد، و عجب است که می‌گویند پدر مرحوم حجة الاسلام فقط صاحب يك قطعه زمین کوچکی و سال ۱۷ من گندم بوده است. البته همه این مکننت را جناب آقا از راه حلال جمع فرموده‌اند و هر چه شب و نصف شب مناجات کرده‌اند که: ای خدای مهربان این همه مال و منال را می‌خواهم چه کنم؟ خداوند عادل با زبان بی‌زبانی به ایشان فرموده است: تو نمی‌دانی، من يك دوستی مخصوصی با تو دارم که با اجدادت محمد و علی نداشتم ... به این جهت اراده کرده‌ام لقمه را از گلوی هزار نفر مظلوم گدا ببرم و به زور به تو جناب حجة الاسلام حاجی آقا محسن بدهم." (از خاطرات ظهیرالدوله - نقل از کتاب اسرار و عوامل سقوط ایران)

- "حاجی ملا علی کنی تمام دهکده کن و اراضی وسیع آنرا تا حوالی جاده کرج و پشت اوین و درکه تصاحب کرده بود و هر سال چند صد خروار گندم احتکار می‌کرد و با ایجاد بازار سیاه مصنوعی و قحطی ساختگی آن گندمها را به دو یا چند برابر قیمت می‌فروخت، و این موضوع را کریم شیرهای ما به لطیفه‌های متعدد ساخت و سید علی آقا یزدی مجتهد در همان سالها فتوا به انگلیسها می‌فروخت و پول می‌گرفت." (از همان کتاب)

- "دیگر از علمای اعلام حاجی سید محمد باقر بن سید محمد تقی موسوی شفتی معروف به حجة الاسلام ساکن اصفهان است. کنیز او حکایت کند که آن

بزرگوار هر شب از نصف شب تا صبح به گریه و زاری و تضرع اشتغال داشت و مانند دیوانگان بر سر و روی خود می‌زد و دعا و مناجات می‌خواند و پس‌های گریه می‌کرد و در اواخر زندگانی آنقدر گریسته بود که او را فتق عارض شده بود و با فتق‌بند فتق او را بستند. و چون صبح می‌شد عمامه بر سر و عبا بر دوش می‌گرفت و تا شب آرام بود. و دولت و ثروت حجة الاسلام بعد از انجام فقر و افاقه چنان است که گویا از احصاء گذشته باشد و حضرت آفریدگار قدرت خود را در آن بزرگوار آشکار ساخته که عبرت جمیع انظار و مایه اعتبار ارباب اعتبار گردید. آن بزرگوار را رسم بر این بود که چون تنخواهی برای مصارف معینه پس از وفات واقف در اختیار ایشان گذاشته می‌شد آن مال را به معامله تجارت می‌داد و منافع حاصله مال خودشان می‌شد. تا اینکه در اندک زمانی ربح بسیار نمود و اگر مالی می‌داد به بیع شرطی، پس از رسیدن موعد بلافاصله آن بیع را تصرف می‌کرد و نگاه می‌داشت تا می‌فروخت. پس شترخانه و قاطرخانه داشت و محوطه خانه‌اش، خانه مرحوم آقا محمد بید آبادی بود که از عرفا و صاحبان باطن و معروف به کیمیا بود و خانه اش مشتمل بود بر دورو و بیوت بسیار داشت. هفت پسر داشت هر یک اندرونی و بیرونی علیحده و مخارج ایشان جدا بود و فرزند اکبرش آقا میرزا زین‌العابدین در اصطبل او هفده راس اسب خوب بسته داشت و عیال حجة الاسلام، قطع نظر از پسران و عیال ایشان، صد نفر در شماره آمده بود، از خادمان و کنیزان و زنان، و قراء و ضیاع و عمار بی‌اندازه داشته، در شهر اصفهان گویا چهارصد کاروانسرا از مال خود داشته، گویا زیاده از دو هزار باب دکاکین داشته و یکی از قرای او در اصفهان کروند بود که نهصد خروار برنج مقرری آنجا بود، قطع نظر از گندم و جو و حبوبات دیگر. و یک باب آسیا در نجف‌آباد داشت که مستمرا روزی یک تومان اجاره او بود و هکذا و املاکی که در بروجرد داشت مداخل آن هر سالی تقریبا شش هزار تومان بود و املاکی که در یزد داشت سالی دو هزار تومان مدخل آنها بود و دهاتی که در شیراز داشت سالی چند هزار تومان مداخل آنها بود، مجملا سالی هفده هزار تومان مالیات دیوانی دهات آن جناب در اصفهان بود که به دیوان می‌رسید" (از رساله خیراتیه در رد بر

صوفیه، نقل از کتاب: تاریخ اجتماعی ایران در دوره معاصر، تالیف سعید نفیسی).

"مرحوم آقا سید صادق پیشنماز تنکابنی حکایت کرده است که: زمانی مرا مسافرت از عتبات بجانب اصفهان اتفاق افتاد. پس از راه نهادن عبور کردم که بلکه از کرامات عالم بزرگوار ربانی سید مهدی بن سید مرتضی بن سید محمد حسینی طباطبائی بروجردی معروف به بحر العلوم که در شب آدینه ماه شوال ۱۱۵۵ در کربلا تولد یافته بودند، چیزی دریابم. پس به خدمت ایشان رسیدم. نهایت باصفا و با اخلاق به نظر آمد. در آن صفحات مردم را باو اخلاص زیادی بود. پس از پرسش از حال من سوال کرد که: سبب آمدن شما اینجا چیست؟ گفتم چون کرامات شما در اصقاع مقروع اسماع گردیده خواستم که فیض عمیم شما عایدم گردد و چیزی از آن را به رأی العین مشاهده کنم. سید گفت مرا کرامتی نیست و سبب اشتها کرامت آنست که: هرکسی از مادر متولد می‌شود در میان طایفه اجنه نیز در آن حین کودکی از مادر متولد می‌شود و آن کودک را همزاد این شخص می‌نامند و مرا همزادیت که آن همزاد چنان اتفاق افتاده که پادشاه طبقه‌ای از طبقه جنیانست و این همزاد من پنج شش نفر از اجنه برایم فرستاده که در خانه من باشند و مرا خدمت نمایند، مثلاً گاهی ظرف خانه من خالی از آب است، يك دفعه ملاحظه می‌کنی پر آب است و گاهی طفل در گهواره گریه می‌کند و بسا باشد که گهواره می‌جنبند، بدون اینکه کسی او را بجنباند، یا این که هیزم نیست، پس ناگاه هیزم آورده می‌شود. یا اینکه خاموش شد، بيك دفعه آتش زده می‌شود. بدون اینکه کسی آتش بجیند و چون مردم اینگونه امورات را می‌بینند گمان می‌کنند که این از کرامت است و حال اینکه مرا کرامتی نیست، بلکه این گونه کارها از آن اجنه می‌باشد. مولف کتاب گوید که: حکایت همزاد معروفست و از شیخ احمد احسائی سوال نمودند که: سبب چیست که انسان در بعضی از احوال بدون سببی از اسباب ظاهره ملول و مکدر می‌شود؟ شیخ احمد چند وجه در جواب گفته: یکی اینکه هر کسی را همزادیت از اجنه، چون او ملول شود انسان بدون جهتی بسبب ارتباطی که با او دارد ملول می‌شود و سببش را نمی‌فهمد. دوم اینکه چون امام برنامه اعمال شیعیان آگاه می‌شود از برای صدور معاصی ملول می‌شود و چون امام قلب عالم امکان

است و هر وقت که قلب او را کلالت و ملالتی روی داد آن ملالت در همه
اعضاء سرایت می‌کند همچنین ملالت امام بر همه سکنه عالم سرایت می‌کند."
(نقل از همان کتاب)

"جناب شیخ جعفر بن خضر بن یحیی حلی جنابی نجفی معروف به
کاشف الغطاء رحمة الله، بسیار کثیرالاکل بودند. گویند که: هر نوبتی يك من
تبریز طعام و صد درم پیاز و ده تخم فلفل و يك راس بره غذای ایشان بود و هر
شب را هم با زنی مقاربت می‌نمودند و هر شب، دو ثلث شب را بیدار بودند و
به عبادت حضرت آفریدگار اشتغال داشتند... و آن جناب، فتحعلیشاه را اذن در
سلطنت دادند و او را نایب خود قرار دادند، اما با شرایط چند که: در هر فوجی
از لشکر مودنی قرار دهد و امام جماعت در میان لشکر داشته باشد هر هفته يك
روز و عظ کنند و تعلیم مسائل کنند و کیفیت آن را در چهار کتاب کشف الغطاء
نوشته‌اند. مسموع شده است که شخصی به خدمت حضرت شیخ رسید که مسئله
محتاج‌الیه خود را سوال نماید. بناگاه غذای شیخ را آوردند. دید غذای بسیار
آوردند و در آنجا بجز شیخ کسی نبود. با خود اندیشید که قانون مجلس اعیان آن
است که غذا بسیار می‌آورند لیکن همه آنرا نمی‌خورند، هر چه ضرور است
صرف می‌شود و باقی را ملازمان صرف می‌نمایند. پس شیخ به اکل پرداخت و
تمام آن غذا را مصروف داشت. آن مرد تعجب کرد و با خود اندیشید که: این
غذایی که شیخ خورده اکنون ابخره آن به دیوانخانه دماغ او می‌نشیند و معلوم و
مجهول او یکسان خواهد بود و در چنین وقتی سوال نمودن بیجاست و بیفایده.
پس آن مرد برخاست که رفته باشد. شیخ فرمود که پس برای چه کار آمده‌ای؟
گفت کاری نداشتم. پس از اصرار بسیار آن مرد حاجت خویش را ابراز داشت
و عرض کرد که بجهت کثرت اکل شما از خیال سوال گذشتم. پس شیخ فرمود
که مسئله خود را بیان کن. آن مرد بیان کرد. شیخ جواب آن مسائل را به نحو
استیفا با فروع بیان فرمود. پس از آن فرمود که: حضرت خلاق عالم مرا در
علم، فرید دهر ساخته و همیشه به لذایذ روحانیّه متلذذ می‌باشم، و در اکل نیز
اشتهای وافر به من عطا فرموده که به لذت نعمتهای او علی الدوام متلذذ
می‌باشم، و چنان شهوتی به من کرامت فرموده که هر شب باید مجامعت نمایم،
و چنان قوه اطاعت و طاعت به من موهبت فرموده که همیشه از نصف شب تا

صبح به راز و نیاز حضرت بی‌نیاز دمساز و مداومت دارم، و ترا نه فهم و ادراك است که غذای روحانی است و نه آن اشتهای به مطعومات که غذای جسمانی است و نه آن قوه شهویه که به مباشرت متلذذ شوی و نه آن قوه شبخیزی که به عبادت قیام نمایی، پس نه لذت دنیا را برده‌ای و نه لذت آخرت. آن جناب بسیار خوش احوال بود و همیشه کنیزی به همراه داشت و در اسفار هر کجا که شهوت بر او غالب می‌آمد حکم می‌فرمود که چادر می‌زدند و رفع حاجت می‌نمود" (نقل از همان کتاب)

سازمان روحانیت شیعه در تمام دوران قاجار، به صورت یکی از مقتدرترین و متنفذترین سازمانهای تصمیم و اجرا، مشغول کار بود، و این نفوذ جز در موارد معدودی نظیر انقلاب مشروطیت (آنهم تنها توسط چند تن از مراجع) همیشه در جهت جلوگیری از پیشرفت و تحول فکری و اجتماعی توده بکار گرفته شد. "قوانین ثابت و تغییر ناپذیر الهی"، مستلزم حفظ وضع وجود و ممانعت از هر گونه جرح و تعدیلی در مقررات شرعی بود، چه برسد به تغییر آنها. و طبعا این قوانین لا یتغیر و ابدی بر احادیث و احکام محدثان بزرگوار و روایت عالیقدر و کتب و اساتید معتبره‌ای تکیه داشت که در طول قرون بصورت گنجینه گرانبهای فقه و حدیث بر روی هم انباشته شده بود. و تازه در خود قرن نوزدهم نیز، "غناى باز هم بیشتر این گنجینه" کوشش لازم بعمل آمد:

- "از تالیفات آن عالم جلیل‌القدر (آقا سید محمد طاب ثراه) جامع العیاب‌راست که يك مجلد آن در مبحث غسل جنابت نزد من است و در این کتاب مبحث غسل زیاده از ۷۰ کتاب را نوشته است و نیز مفاتیح الاصول و مناهل و مضابیح و اصلاح العمل و الاکلیل المصائب. و حجة الاسلام آقا شفیع بروجردی نوشته است که از آن جناب شنیدم که می‌فرمود: مولفات من شامل سیصد هزار بیت یا بیشتر است. ولی مولفات این فقیر (مؤلف قصص العلماء) زیاده از این مقادیر است و بلکه زیادتر از دو کرور بیت است، در صورتیکه مرحوم حاجی محمد صالح بزغانی از تلامذه آقا سید محمد می‌فرمود که ایشان در مدت هر شبانروز شش تالیف داشته اند! (قصص العلماء تالیف محمد بن سلیمان التتکابنی، از فقهای اصولی قرن ۱۹، نقل از کتاب ملیت و زبان تالیف شاهرخ مسکوب).

و فراموش نباید کرد که گاهی خاقان اعظم، خود نیز در زُمره این "خدامان شرع انور" در می‌آمد و از راه قلم و کتابت سعی در توضیح و تشریح اصول دین مبین می‌کرد، مانند ناصرالدین شاه که می‌نوشت:

آدم نه به گندم جنان راغب بود شوق دگرش به جان و دل غالب بود
می‌خواست بهانه‌ای که آید به نجف مقصودش علی بن ابیطالب بود!

و البته خاقان اعظم مانعی نمی‌دید که در همان عصر نیز، مانند دوران صفوی به آسانی آب خوردن فرمان طناب انداختن، قهوه قجری دادن، سر بریدن، شلاق زدن و سایر دستورهایی که در سفرنامه‌ها و کتابهای متعدد دیگری از رجال آن عصر بتفصیل از آن سخن رفته است بدهد، و این امر منافاتی با ستایش علی نداشته باشد، زیرا يك "شفاعت علی" در روز جزا، بهرحال برای کشیدن خط بطلان بر همه اینها کافی است و علی را هم فقط با این نوع ستایشها راضی می‌توان کرد.

مراجع تقلید دوره قاجار عموماً نقش فعال و کارسازی در امور مملکتی داشتند، که نمونه‌هایی از آنرا در اعلام جهاد ایران علیه دولت روس (که منجر به شکست ایران و انعقاد عهدنامه ترکمانچای شد)، و ماجرای تنباکو (که ماهیت واقعی آن بر اساس اسناد وزارت امور خارجه انگلستان در کتاب "اسرار و عوامل سقوط ایران" بتفصیل تشریح شده است) و نقش شیخ فضل اله نوری را در مشروطیت می‌توان یافت.

سرشناس‌ترین این مراجع به ترتیب تقدم و تأخر زمانی عبارت بودند از: حاج ملا هادی سبزواری، سید حسن تقوی تهرانی (که فتحعلیشاه با او صیغه اخوت خواند تا در محشر شفاعتش را بکند، و بهمین جهت اولاد وی به سادات اخوی معروف شدند)، حاج ملا علی کنی، حاج میرزا حسن شیرازی (قهرمان رژی تنباکو)، شیخ مفید، سید محمد کاظم یزدی، سید عبدالله بهبهانی، حاج شیخ فضل‌اله نوری، حاج شیخ عبدالنبی نبوی نوری، حاج شیخ عبدالکریم حائری، آقا سید محمد کاظم یزدی، آقا ضیاء عراقی، آقا سید ابوالحسن اصفهانی، آقا سید کاظم بروجردی، میرزا مهدی شیرازی، سید عبدالهادی، آقا سید حسن عرب، شاهرودی، سید ابوالقاسم کاشانی، بهبهانی، سید کاظم شریعتمداری، گلپایگانی،

مرعشی، خوئی، شیرازی، خمینی. مرکز اصلی کار اینان قم یا نجف بود، که حوزه‌های مشهد، اصفهان، تهران و غیره نیز وابسته بدین دو مرکزند.

* * *

از عجایب آنکه این مراجع تقلید، که طبعا از حد اعلاى وقوف بر احکام و فتاوی شرع انور برخوردار بوده‌اند، به شیوه مرضیه بزرگان گذشته مکتب دین، نظریات و احکامی درست متناقض با یکدیگر صادر کرده‌اند که گاه برای مملکت سرنوشت ساز بوده است.

بعنوان نمونه، به یکی از این موارد که شاید از نظر ملی حیاتی‌ترین آنها نیز بوده است، توجه فرمائید.

در اواخر سال ۱۳۰۱ هجری شمسی، در گرماگرم کشمکشهای سیاسی که تغییر سلسله سلطنتی را از قاجاریه به پهلوی بدنیا آورد، رضاخان سردار سپه به صلاحدید عده‌ای از نمایندگان مجلس و مشاوران خود، پیشنهاد تغییر رژیم ایران را از سلطنتی به جمهوری مطرح کرد، ولی این موضوع، جنجال فراوانی را از جانب موافقان و مخالفان در مجلس و مطبوعات و بطور کلی در جو سیاسی ایران برانگیخت.

در آن هنگام بزرگترین مراجع اجتهاد شیعه سه نفر از آیات عظام بنام سید ابوالحسن موسوی اصفهانی، محمد حسن غروی نائینی و شیخ عبدالکریم حائری در نجف و در قم بودند، که درباره افضل آنها، آیت‌الله اصفهانی، آیت‌الله خمینی در کتاب کشف الاسرار خود (صفحه ۲۱۱) چنین نوشته است:

- "امروز در قطر شیعه، آن روحانی که احترامش از همه بیشتر است و شتر تقلید در خانه او زانو بر زمین نهاده، رئیس روحانین آقای آقا سید ابوالحسن اصفهانی است. شما از این مرد بزرگ کدام محافظه‌کاری و کدام حرف خرافی شنیده اید؟"

این آیت‌الله العظمی آقا سید ابوالحسن اصفهانی، به همراه دو آیت‌الله نامبرده دیگر در تاریخ ۱۶ فروردین ۱۳۰۲ تلگرام زیر را در مورد پیشنهاد رضاخان سردار سپه به تهران مخابره کردند:

" بسم الله الرحمن الرحيم جنابان مستطابان حجج اسلام و طبقات اعیان و تجار و اصناف و قاطبه ملت ایران دامت تاييداتهم، چون اخيرا اظهاراتی درباره

تشکیل جمهوریت شده بود که مرضی عموم نبود و با مقتضیات این مملکت مناسبت نداشت، لهذا نقض عنوان جمهوریت و الغاء اظهارات مذکوره و اعلان آنرا به تمام بلاد خواستاریم. به تاریخ ۱۶ حمل ۱۳۰۲ - الاحقر ابوالحسن الموسوی الاصفهانی، الاحقر محمد حسن غروی نائینی، الاحقر عبدالکریم حائری".

پیرو این تلگرام، فعالیت گسترده‌ای در محافل سیاسی بخصوص در مجلس شورای اسلامی ملی بمنظور مخالفت با فکر تاسیس جمهوری در ایران آغاز شد که رهبری آنها را در مجلس، سید حسن مدرس شخصیت معروف سیاسی مذهبی وقت بعهده داشت (همان کسی که توسط زعمای جمهوری اسلامی، از آیت‌الله خمینی تا مسئولان رادیو و تلویزیون و مطبوعات، از بزرگترین بت‌شکنان روحانیت مبارز شناخته شده است). در این باره یکی از "ریش سفیدان" عالم مطبوعات در آن دوران، حسن حلاج مدیر روزنامه معروف حلاج، مذاکرات حضوری خود را با مدرس چنین نقل کرده است:

- "نویسنده در همان روزها با مرحوم مدرس ملاقات و درباره جمهوریت از او پرسش کردم. آن مرحوم گفتند: من با جمهوریت در ایران مخالفم. ولی با سلطنت هر آدم لایقی در این مملکت موافقت می‌کنم، زیرا علاوه بر آنکه اصولاً جمهوریت با طریقه جعفری مناسب نیست، ملت نیز هر روز گرفتار دسته بندی برای انتخابات رئیس جمهور نمی‌شود." (حسن حلاج، نقل از کتاب تاریخ تحولات سیاسی ایران در قرن معاصر).

و در همین مورد، حاج مخبرالسلطنه هدایت، شخصیت معروف سیاسی ایران، در کتاب "خاطرات و خطرات" خود می‌نویسد:

- "مرامی که مورد توجه دسته‌ای در مرکز ولایات است، جمهوری است که می‌باید بحث آن بالاخره به مجلس بیاید. ولی سعی مدرس این است که اکثریت با مخالفین جمهوری باشد، و لذا از گذشتن اعتبارنامه‌های موافقین جمهوری جلوگیری می‌کند."

مقارن با همین موقع، سردار سپه در "یادداشت‌های سفر خوزستان" خود متذکر می‌شود که:

"- در خلال این احوال به من (در بوشهر) تلگرافی از علما رسید که با عقیده من در مورد تاسیس حکومت جمهوری مخالفت کرده بودند و جمهوری را مخالف مصالح مملکت تشخیص داده بودند. خوشحال شدم که علماء اعلام به مصالح مملکت کاملاً وارد و آشنا هستند و با چشم و دل بیدار مقتضیات زمان و مکان و محیط را خوب تشخیص می‌دهند."

و با همه اینها، در سال ۱۳۵۸، حضرت آیت‌الله العظمی موسوی خمینی، مدظله العالی، که آیت‌الله العظمی آقا سید ابوالحسن اصفهانی را "بزرگترین مرد در قطر شیعه" اعلام فرموده‌اند، و خودشان تلمیذ آیت‌الله العظمی آقا شیخ عبدالکریم حائری بوده‌اند، و سید حسن مدرس را اسطوره روحانیت مبارز نامیده‌اند، حکم قاطع صادر و فرمودند که "دشمنی با جمهوری اسلامی دشمنی با اسلام است"، و پس از اعلام رسمیت این جمهوری، در پیام خود به ملت ایران تصریح کردند که: "صبحگاه ۱۲ فروردین که جمهوری اسلامی برقرار شده، روز اولین حکومت الله در جهان است!"

بخش دوم

مبانی فکری و مذهبی

مکتب دکانداران دین

" ... این ماجرای اسلامی است که مسخ شده و دست به دست و حرفه به حرفه دکان تحصیل مرید قرار گرفته است "

آیت الله محمود طالقانی (نشریه مخصوص
روزنامه اطلاعات، ۲۹ خرداد ۱۳۶۱)

" برای اینها سرنوشت ملت و مذهب مسئله‌ای نیست. زیرا
آنچه هست ایمان نیست، دکانهای ایمان است. "

علی شریعتی: تشیع علوی و تشیع صفوی

تحلیلی از احادیث

پس از بررسی کلی در تاریخ تشیع و تحولات آن در دوران دین و در دوران دکانداران دین، اکنون به بحث اصلی کتاب حاضر یعنی تحلیل احادیث می‌پردازیم، که ایدئولوژی مکتب "روحانیت مبارز" کلا بر آن بنیاد نهاده شده است، و شصت میلیون مردم ایران نیز امروز طوعا یا کرها، در زیر سلطه همین ایدئولوژی بسر می‌برند. چون این بررسی مستلزم استناد به احکام قاطع شرعی در مورد احادیث و فتاوی ناشی از آنهاست، و اینکه مجریان این فتاوی و احکام چه کسانی باید باشند، این احکام را از قول صالحترین مقام ممکن یعنی آیت‌الله العظمی موسوی خمینی نقل می‌کنم و علت نیز خیلی روشن است: آیت‌الله خمینی، حفظ اله تعالی، برای اولین بار در تاریخ اسلام و در تاریخ تشیع تصدی امر "ولایت فقیه" را بر عهده دارند. و چون در حدیث است از حضرت امام جعفر صادق که: "قال رسول الله: من ام قوما و فیهم من هو اعلم منه وافقه منه، لم یزل امرهم فی سفال الی الیوم القیامه" (رسول خدا فرمود: کسیکه زمام امور مردمی را بدست گیرد در حالیکه در بین آنها فردی عالم‌تر از او یا فقیه‌تر از او وجود داشته باشد، روزگار آن مردم تا قیامت رو به تباهی رود) (روایت ابی القاسم بن قولویه، نقل از ابن ادریس) و با توجه به اینکه بحمدالله روزگار مردم ایران در دوران ولایت فقیه بهیچوجه رو به تباهی نرفته است و بعون اله تا روز قیامت هم نخواهد رفت، بنابراین جای تردیدی نمی‌ماند که آیت‌الله العظمی موسوی خمینی، در سمت فقیه والی، اعلم علماء و افقه فقهای عصر خود هستند، البته صرفنظر از آنکه به تصریح ناشر توضیح المسائل: "زعیم اکبر، قائد اعظم، موسی زمان، درهم کوبنده ستمگران، بت‌شکن عصر، منجی نسل" نیز هستند. درین صورت اگر به چنین مرجعی استناد شرعی نشود، به چه مقام دیگری می‌تواند استناد بشود؟

امام خمینی، در "نامه‌ای از امام موسی کاشف الغطاء" (صفحات ۸۵، ۸۰ و ۹۲) تصریح کرده است که:

"اجرای تمام قوانین مربوط به حکومت بعهدہ فقہاست^۱، از گرفتن خمس و زکوٰۃ و صدقات و جزیہ و خراج تا اجرای حدود و قصاص و حفظ مرزها و نظم شهرها، همه و همه. همانطور کہ خداوند، پیغمبر اسلام را رئیس و حاکم مسلمین قرار داده و اطاعتش را واجب شمرده است، فقہای عادل ہم بایستی رئیس و حاکم باشند و اجرای احکام کنند و نظام اجتماعی را مستقر گردانند."

"در حکومت اسلام باید فقہا متصدی امور باشند. ایشان هستند کہ بر تمام امور جزائی و اداری و برنامه ریزی کشور مراقبت دارند. نباید بگذارند قوانین اسلام معطل بماند یا در اجرای آن کم و زیاد شود."

"فقہا اوصیای دست دوم رسول اکرم هستند و اموری کہ از طرف رسول الله به ائمه و اگذار شده برای آنان نیز ثابت است. فقیہ وصی رسول اکرم است و در عصر غیبت ہم امام المعلمین و ہم رئیس المّٰه است. فقہا حجت بر مردم هستند همانطور کہ حضرت رسول حجت خدا بود و هیچکس حق تخلف از او را نداشت. همه امور و تمام کارهای مسلمین به آنان و اگذار شده است. هر کس تخلف کند از آنها، از خداوند تخلف کرده است."

بدین ترتیب، تردیدی نمی‌باید داشت کہ از زمان غیبت امام عصر تا زمان ظهور مجدد ایشان، کہ به گفته آیت الله اعظم (در کتاب ولایت فقیہ) ممکن است تا صد هزار سال دیگر طول بکشد، کار نظارت بر اجرای دقیق قوانین و مقررات الهی بر عهده ولی فقیہ و عمال اوست.

ولی حدود این قوانین ثابت و تغییر ناپذیر الهی کدام است؟ اینجا باز خود امام موضوع را روشن فرموده است:

"قانونهای اسلام مانند قانون مالیات و قضا و نظام و ازدواج و طلاق و حدود و قصاص و جلوگیری از مسکرات و ساز و نواز و زنا و لواط و قوانین

۱- البته آیت الله در کتاب دیگر خود، کشف الاسرار (صفحه ۲۳۴) فرموده است کہ "ما نگفته‌ایم و نمی‌گوییم کہ فقیہ خودش باید حکومت کند، شاه باید نظامی باشد و فقط از قانون رسمی مملکت تخلف نکند". و باز در همان کتاب (صفحه ۱۸۶) فرموده است: "فقہا و مجتهدین هیچوقت طالب حکومت نبوده و با اصل و اساس سلطنت مخالفی نداشته‌اند". ولی تناقضات جزئی است و اشکال شرعی ندارد.

تطهیر و تنظیف و وضو و غسل و امثال آنها قوانین ثابت الهی است. " (کشف الاسرار، صفحه ۳۱۵)

- "پیغمبر اکرم برای مستراح رفتن، مجامعت کردن، شیر دادن، چندین حکم خدایی و فرمان آسمانی آورده، و برای هیچ چیز کوچک و بزرگ نیست که تکلیف معین نکرده باشد." (کشف الاسرار، صفحه ۱۰۷)

- "پیغمبر برای قبل از انجام نکاح و انعقاد نطفه قانون دارد. دستور می‌دهد که مجامعت چگونه صورت بگیرد و خوراک انسان در آن هنگام یا در موقع انعقاد نطفه چه باید باشد؟" (نامه‌ای از امام موسی کاشف‌الغطاء، صفحه ۲۸)

- "علامه مجلسی متذکر شده است که چون بعثت حضرت رسول اکرم مخصوص زمان او نبود، بلکه مبعوث بر کافه خلق تا روز قیامت، از برای ایشان کتابی آورد و شریعتی از جانب خدا مقرر شد، و آداب و سنن در هر امری حتی خوردن و آشامیدن و جماع کردن و بیت‌الخلا رفتن از برای ایشان مقرر کرد، و در فرایض و موارد و قضایا و معاملات و احکام واقفه حقه به وحی الهی مقرر نمود." (همان کتاب)

تا اینجا تکلیف این دو موضوع روشن شده است که: اولاً فقها تنها نمایندگان و جانشینان امام غایب و حجت خدا و امام بر سایر بندگان در اجرای احکام و قوانین ثابت الهی هستند، ثانیاً این احکام و قوانین از حکومت و قضا و مالیات و جنگ و صلح گرفته تا آداب بیت‌الخلاء و جماع و خوردن و آشامیدن دقیقاً توسط پیغمبر اسلام مشخص شده‌اند.

اکنون سوال سوم پیش می‌آید که مومن، برای آگاهی بر این قوانین و احکام دقیق الهی و نبوی، که بدین ترتیب در تمام امور زندگی، از کوچک تا بزرگ، در تمام سنوات و شهور و ایام و ساعات و دقائق عمر به رعایت آنها الزام دارد، به کجا باید مراجعه بکند؟ این مشکل نیز توسط آیت‌الله العظمی بصورت خیلی روشن حل شده است (کشف الاسرار، صفحات ۱۸۸ و ۱۸۹):

- "شیخ صدوق به استناد متصله خود در کتاب اکمال‌الدین، و شیخ طوسی در کتاب غیبت، و طبرسی در کتاب احتجاج، توفیق شریف امام غایب را نقل می‌کنند. و در آن توفیق است که: هر حادثه‌ای که برای شما اتفاق افتاد باید رجوع کنید در آن به روایان احادیث، زیرا که آنها حجت‌مند بر شما، و من

حجت خدا هستم بر آنها. پس معلوم شد که تکلیف مردم در زمان غیبت امام آنست که در تمام امورشان رجوع کنند به روایان حدیث و اطاعت از آنها کنند، چه امام آنها را حجت خود کرده و جانشین خود قرار داده است."

- "احادیثی که از پیغمبر اسلام و پیشوایان دین بما رسیده در کتابها ثبت است، و از همین زمان ما تا زمان پیشوایان دین و ائمه معصومین سلام الله علیهم در همه طبقات اشخاصی که آن روایات را نقل کردند حالاتشان در علم رجال مذکور است. و از این علم معلوم می‌شود که حدیث از چه اشخاصی دست به دست به ما رسیده و شرح حالات آنها و خوبی و بدی و چگونگی زندگانی آنها همه در کتابها ضبط است. پس میان اخبار بیشتر تواریخ و اخبار کتب احادیث این فرق روشن است که در تاریخ و ثوق و اطمینان نیست، زیرا از احوال اشخاصی که نقل شده و وسیله‌هایی که خبر بما رسیده درست اطلاعی نداریم، لکن در اخبار ما اینطور نیست. علماء و محدثین ما هر حدیثی را که می‌آورند می‌توانند از روی کتابهای رجال ثابت کنند که این خبر مورد وثوق است یا صحیح است یا مورد اطمینان نیست و نباید به آن عمل کرد."

- "تحفه العقول از سید الشهداء روایت کند که اجراء همه امور بدست علماء شریعت است که امین بر حلال و حرامند." (کشف الاسرار، صفحه ۱۸۸)
متوجه هستید که فتوای آیت‌الله مثل همیشه قاطع و صریح است. جای "اگر" و "اما" نیز در آن گذاشته نشده است. روایان حدیث نمایندگان رسول خدا و جانشین پیغمبرند. امام عصر آنها را حجت خود قرار داده و اطاعتشان را واجب فرموده است و رد آنان رد امام، رد خدا و شریک به خدا است.

اکنون چهارمین و آخرین سوال مطرح می‌شود، و آن این است که: این حدیثها را که روایان آنها حکام رسول خدا و جانشین پیغمبر و حجت امام عصرند، در کجا باید یافت و برای دستیابی به آنها به چه مراجعی باید مراجعه کرد؟ این بار نیز، آیت‌الله العظمی شخصا راهنمایی لازم را کرده ولی در عین حال مراجعه به آثار سایر محدثان بزرگوار و روایان عالیقدر را نیز توصیه نموده است:

- "الان ما کتابی مثل "کافی" را از هزار سال پیش در دست داریم که از بزرگترین کتابهای حدیث است، و روایات آنرا با وسیله اشخاص مورد اطمینان

و وثوق بطور مسلسل نقل می‌کنیم. احوال رجال خود "کافی" نیز معلوم و مضبوط است. پس اگر اخبار تاریخ را هم کسی نپذیرد برای آنکه از ناقلین اخبار آن بی‌اطلاع است، حق ندارد اخبار کتاب حدیثی مثل "کافی" را نپذیرد." (کشف الاسرار، صفحه ۳۲۷)

بدین ترتیب، حضرت آیت‌الله العظمی، نخستین ولی فقیه تاریخ تشیع، دو محدث را از میان همه محدثین (ثقة الاسلام ابوجعفر کلینی و علامه محمد باقر مجلسی) و دو کتاب را از میان همه کتب حدیث (اصول کافی و بحار الانوار) بطور خاص توصیه فرموده است، در عین آنکه سایر محدثان و کتب احادیث را نیز نفی نکرده است. در اجرای همین توصیه‌های شرعی، من در گردآوری و ارائه نمونه‌هایی از احادیث معتبر و موثق در درجه اول از همین دو کتاب استفاده کرده‌ام، با این توضیح که چون خود علامه مجلسی خلاصه‌ای از احکام عملی بحار الانوار را بعداً به زبان فارسی در کتابی بنام "حلیة المتقین" تدوین فرموده، در نقل احادیث بحار الانوار از مندرجات کتاب اخیر نیز استفاده کرده‌ام. اجازه دهید بدین مناسبت توضیح کوتاهی درباره این دو کتاب و سایر

کتاب مهم حدیث و فقه شیعه، منجمه کتابهای دیگری که در انتخاب و تنظیم احادیث مجموعه حاضر بطور خاص مورد مراجعه قرار گرفته‌اند، بدهم: تعداد کتب احادیث شیعه بطور دقیق احصاء نشده، ولی مسلم آن است که این رقم، از آغاز قرن چهارم هجری که "کافی" اولین اثر جامع و کامل حدیث شیعه تدوین شد، تا پایان قرن چهاردهم که زمان تالیف و انتشار تحریر الوسیله و کتاب الطهاره و رسائل و توضیح المسائل و سایر آثار آیت‌الله العظمی خمینی در فقه و حدیث است، به بیش از یک‌هزار بالغ شده است.

از میان همه این کتابهای "احادیث شیعه اثنی عشریه" چهار کتاب توسط علما و فقهای بزرگ تشیع معتبرترین کتب شناخته شده و "کتب اربعه" نام گرفته‌اند که مولفان آنها بزرگترین محدثان عالم شیعه معروف به "محمدین ثلاث" هستند بدین‌قرار:

"اصول کافی" یا "کافی فی علم الدین" تالیف "ابوجعفر محمد بن یعقوب بن اسحق کلینی رازی" ملقب به "ثقة الاسلام" (متوفی در ۳۲۹ هجری).

"من لا يحضره الفقيه"، تالیف "ابوجعفر محمد بن علی بن حسین بابویه قمی" ملقب به "ابن بابویه" (متوفی در ۳۸۱ هجری)
 "تهذیب الاحکام" و "استبصار"، تالیف "ابوجعفر محمد بن حسن بن علی طوسی" (متوفی در ۴۶۰ هجری)
 از سایر اعظم محدثان و فقهای شیعه، می‌باید از محمد بن الحسن القمی (متوفی در ۲۹۱ هجری)، محمد بن النعمان البغدادی ملقب به "شیخ مفید" (متوفی در ۴۱۳ هجری) مولف الارشاد و الاختصاص و الامالی و غیره، شیخ طبرسی مولف "جامع التواریخ فی تفسیر القرآن"، نجم الدین جعفر بن محمد الحلّی مولف "شرایع الاسلام"، جمال الدین حسن بن المطهر الحلّی ملقب به "علامه حلی" مولف "منهاج الکرامه فی معرفة الامامه" و "تذکره الفقها" در اصول الهیات و فقه امامیه نام برد که کتابهای این دو فقیه "حلی" در عصر صفویه مبنای تدوین "فقه شیعه و حقوق امامیه" بصورت کتاب "جامع عباسی" توسط شیخ بهاء الدین محمد عاملی معروف، ملقب به "شیخ بهایی" قرار گرفته‌اند.

اصول کافی

- "ابوجعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی رازی معروف به "ثقة الاسلام"، "شیخ المشایخ" شیعه و رئیس محدثین علمای امامیه و اوثق و عدل و اثبت و اضبط ایشان، و مروّج مذهب شیعه در غیبت امام و ممدوح خاص و عام و مفتی طوایف اسلام، و جلالت وی مسلم فریقین است، و عامه و خاصه در فتاوی به او مراجعه می‌کردند و بدان جهت به "ثقة الاسلام" شهرت یافته است، و او نخستین کسی است که در دوره اسلامی بدین لقب اختصاص داشته است. وی صاحب کتاب "اصول کافی" است که مهمترین کتب اربعه است و در عقاید فقه اسلامی و استنباط احکام دینی مرجع اکابر و مورد استفادۀ فحول فقها و محدثین بزرگ است، و به تصدیق شیخ مفید "اجل کتب اسلامی و اعظم مصنّفات شیعه است"، و حاوی ۱۶۱۰ حدیث است. ثقة الاسلام کلینی از علمای زمان غیبت صغری است و وفات او ۶۹ سال بعد از وفات امام حسن عسگری در ماه شعبان سال ۳۲۹ هجری اتفاق افتاده است و قبرش در

باب‌الکوفه در بغداد نزدیکی جسر مشهور و مزار عموم است." (نقل از لغتنامه دهخدا)

- "کتاب" اصول کافی" که "معتبرترین کتاب شیعه بعد از قرآن" و "حجت و سند مذهبی جامعه تشیع" معرفی شده است، تالیف علامه بزرگ ثقة‌الاسلام شیخ ابو جعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی رازی است که یازده قرن پیش تالیف شده و این محدث بصیر، مدت بیست سال از عمر خود را با کمال اخلاص و مودت در راه تالیف آن از گردآوری معتبرترین احادیث و اخبار ائمه معصومین علیهم السلام، از خلال کتب و رساله‌ها صرف کرده است. علامه شیخ مفید، محمدی مکی شهید، محقق گرگی، فیض کاشانی، شهید ثانی، مولی محمد امین استرآبادی و غیره از زمره کسانی هستند که این کتاب را "جلیل‌ترین کتب شیعه" دانسته‌اند. این کتاب شریف مدت پانزده قرن متوالی مورد مطالعه و تحقیق و بررسی دانشمندان منتقد و نکته‌سنج، محدثین دقیق و باریک‌بین بوده است و هر یک از احادیثش از نظر هزارها فقیه و حکیم و متکلم و محدث و خطیب گذشته و روات و معبرینی که آن احادیث را از زبان امام معصوم گرفته و دست به دست گردانیده یا به شیخ کلینی رسانیده‌اند یک به یک مورد کنجکاوای علماء رجال و درایت قرار گرفته و به صحت و وثوق و امثال این تعبیرات اعتبار گرفته‌اند.

شیخ بزرگوار خود درباره این کتاب می‌نویسد: "خدا را شکر می‌کنم که وسائل تالیف و تدوین چنین کتابی را آماده کرد که شامل جمیع علوم دینی از گفتار امام باقر و امام صادق علیه‌السلام و سنتهای استواری که باید طبق آنها عمل کرد، باشد و امیدوارم ما با کسانیکه از این زمان تا روز قیامت از این کتاب استفاده می‌کنند در اجر و ثواب شریک باشیم."

آن بزرگوار شخصا نواب خاص حضرت مهدی علیه‌السلام را درک کرده و بدین ترتیب احادیث و اخبار را از دست اولش اخذ کرده است. حتی بعضی از علما روایت کرده‌اند که کتاب کافی بر حضرت امام زمان علیه‌السلام عرضه شده و آن حضرت فرموده‌اند: "الکافی کاف لشیعتنا" (همین کتاب کافی شیعیان ما را بس است).

- "و علامه محمد تقی مجلسی می‌گوید: حق این است که در شیعه چنین کتابی نیامده است و هر که در اخبار و ترتیب آن دقت کند درمی‌یابد که کلینی از جانب خداوند تبارک و تعالی موید بوده است." (استاد جواد مصطفوی، مترجم و شارح اصول کافی).

- "ابوالحسن علی بن محمد سمری که آخرین وکیل و نایب امام زمان در دوران غیبت صغری بود، پس از اعلام غیبت کبری آن حضرت و ابلاغ اوامرشان درباره شرایط احراز مقام نیابت امام و مرجعیت تقلید شیعیان، از جهان رخت بر بست. چون چهار شرطی که معین شده بود (مجتهد مسلم باشد، حارس نفس و حافظ دین خود باشد، مطیع امر خدا بوده و مخالفت هوای نفس بوده باشد) تکلیف مسلمانان را روشن نموده بود دیگر جای تردید باقی نماند، و مردم به سراغ علم و اتقای زمان خود رفته او را به مرجعیت برگزیدند. و سخن او را سخن پیغمبر خدا دانسته، بدان عمل نمودند. از کسانی که در نخستین سالهای پس از غیبت کبری مقام علمیت و مرجعیت یافت محمد بن یعقوب کلینی است که از مقدمین و مشهورترین فقهای شیعه بود و در روزگار خود تالی نداشت. وی مولف کتاب گرانبهای "کافی" است که از امهات کتب اسلام است." (نگهبان انقلاب اسلامی، ۴ آبان ۱۳۶۱)

- "قبر شریف کلینی صاحب کافی در بغداد سر پل قرار دارد. وقتی یکی از حکام جور ب فکر افتاد که قبر حضرت موسی بن جعفر (ع) را خراب کند تا کسی به زیارت کاظمین نرود، وزیرش که در باطن شیعه بود، متحیر ماند چه کند و نمی‌توانست حرفی بزند، چون اگر بفهمند شیعه است جاننش در خطر است. همینطور که می‌آمدند به سر پل رسیدند، وزیر گفت اینجا قبر یکی از علمای این مذهب است و از نمایندگان موسی بن جعفر است. اینها می‌گویند جسد این شخص تازه است و نمی‌پوسد. اگر دیدی راست می‌گویند صلاح نیست دست به قبر موسی بن جعفر بزنی. حاکم پذیرفت و فوراً امر کرد قبر کلینی را نبش کردند دیدند جسد ایشان تر و تازه است و از آن عجیب‌تر بچه شیرینی هم پهلوی اوست که جسدش تازه است. معلوم نیست آیا بچه آن بزرگوار بوده یا مال دیگری" (آیت‌الله سید عبدالحسین دستغیب، در کتاب معاد).

جامع عباسی

" شیخ بهاء الدین محمد بن حسین بن عبدالصمد حارثی عاملی معروف به شیخ بهایی، علامه علی الاطلاق اسلام، که او را استاد کل فی الكل، خاتم المجتهدین و خلاصة المتقدمین و زبدة المتأخرین، بهاء المنه و الشریعه و الحقیقة و الدین می‌نامیدند، نابغه علوم و ادبیات و تصوف است و دانشمندان بسیار گفته‌اند که در وصف او هر قدر مبالغه شود گزاف نیست، وی اهل جبل عامل بود و در کودکی همراه پدرش به ایران آمد و در اصفهان تعلیم یافت و در زبان فارسی و عربی از نظم و نثر استاد بود. شیخ اجل صاحب ۷۳ تصنیف و تالیف و رساله و حاشیه است که مهمترین آنها جامع عباسی و هدایت الهدایه در فقه شیعه، تهذیب در نحو، عروة الوثقی و صراط المستقیم و عین الحیات در تفسیر، حبل المتین و مشرق الشمسین و اربعین در آیات احکام و احادیث، کشکول و مخدرات در علوم و ادبیات، بحر الحساب و خلاصة الحساب و جبر و مقابله در ریاضیات، تشریح الافلاک و صحنة الامکان در هیات و اشعار او نیز معروف خاص و عام است. علامه محمد باقر مجلسی صاحب بحار الانوار و صدر المتألهین شیرازی از شاگردان برجسته او بوده‌اند، به سال ۱۰۳۰ هجری در اصفهان وفات یافت" (از کتاب حجة بن الحسن معصوم چهاردهم، شرح بر قصیده و ائمه شیخ بهایی)

- "جامع عباسی اولین کتاب جامع فقه شیعه به زبان فارسی است. پیش از آن رسالاتی در باب موضوعات مختلف فقهی به فارسی فراهم شده بود، اما نه کتابی که تمام مسائل فقهی را در بر گیرد. این کتاب بعدها سرمشق علما شیعه شد، و سنت رساله‌های علمیه که تا به امروز بوسیله مراجع و علماء تراز اول در باب مسائل فقهی و برای مراجعه مقلدان و راهنمایی آنان نوشته می‌شود به زمان صفویه می‌رسد و از همین سرمشق پیروی می‌کنند (مسکوب، ملت و زبان، نقش دین و عرفان در نثر فارسی)

- "کتاب "جامع عباسی" اثر مرحوم مغفور علامه دوران شیخ بهاء الدین عاملی رضوان اله علیه، که حدود سیصد و اندی سال از تالیف آن می‌گذرد، شامل احکام فقهیه از طهارت تا دیات است که مدتهاست جزء رسائل علمیه آیات عظام سابق قرار گرفته و بر آن حواشی بسیار نوشته‌اند. امیدوار است جمیع

مومنین از چاپ این کتاب مستطاب بهره مند شده و این جانب را از دعای خیر فراموش نفرمایند. والسلام علی من اتبع الهدی، خادم علوم اهل البیت علیهم السلام، (آیت الله العظمی) شهاب الدین الحسینی المرعشی النجفی".

بحار الانوار

- "علامه محدثین مجلسی در زمان صفویه زیست می‌کرده و کتب او در آن زمان تالیف شده. بحار الانوار که مفصل‌ترین کتابهای اوست با عنایت و کمکهایی از سلاطین صفویه تالیف شده، لکن باید دید که بحار چه کتابی است و مدارک آن چیست؟ بحار يك کتابخانه مهمی است جمع شده و این کتاب را تشکیل داده و مدارک بحار در خود او، بتفصیل با اسم و رسم مولفین آن ثبت است. اینک مدارک بحار غالباً در دست است و کسیکه می‌گوید سیاست صفویه، کتابها را بزرگ کرده خوب است اول بحار را ببیند و روایات آنرا نظر کند، آنگاه مدارک آنرا بدست بیاورد، و اگر ایرادی در کار دید اشکال کند." (آیت الله خمینی، کشف الاسرار)

- "بحار الانوار تالیف علامه محدثین، عالم بزرگوار و محدث عالیقدر محمد باقر مجلسی، مجموعه‌ای است از قریب چهارصد رساله و کتاب، که در حقیقت يك کتابخانه کوچکی است که با يك اسم نام برده می‌شود، و در حقیقت خزانه همه احادیث و اخباری است که به پیشوایان اسلام نسبت داده شده است. مدارک احادیث و اخبار بحار الانوار غالباً در دست است و در خود او نیز بتفصیل با اسم و رسم مولفین آن آمده است. اگر هم کسی نتواند این کتاب را که بزبان عربی نوشته شده است بخواند، خوب است کتابهای فارسی را که این عالم بزرگوار و محدث عالیقدر برای مردم پارسی زبان نوشته بخواند." (همان کتاب)

" ملا محمد باقر مجلسی شیخ الاسلام دربار شاه سلطان حسین صاحب ۶۰ تالیف است که مهمترین آنها بحار الانوار که چاپ بزرگ سنگی آن در ۲۶ جلد است به عربی است، بقیه غالباً به فارسی است: حق الیقین در اصول دین، حلایة المتقین در آداب و سنن، حیات القلوب در تاریخ انبیاء و پادشاهان و ائمه، عین الحیات در وعظ و زهد و مذمت دنیا، زاد المعاد، جلاء العیون در تاریخ

حیات و مصائب و معجزات ائمه شیعه، تحفه الزائر، ربیع الاسابیع، مشکوة الانوار در فضیلت قرآن، مقیاس المصابیح در تعقیبات نمازها، و رساله‌های متفرق بسیار. وی در مدت عمر بیش از یک میلیون و دویست هزار سطر مطلب پیرامون مذهب شیعه نوشت که اگر به عمر ۷۵ ساله او تقسیم شود. سالی نزدیک به بیست هزار سطر می‌شود. (ملك الشعراء بهار، سبک شناسی، جلد ۳)

- "شیخ الاسلام علامه محمد باقر مجلسی، صاحب بحار الانوار در ۲۶ مجلد در احادیث مقبول شیعه، و حیات القلوب و جلاء العیون و عین الحیات و مشکوة الانوار و معراج المومنین و زادالمعاد و حلیة‌المتقین، و غیره است. از تالیفات عربی او بحار الانوار، مرآت العقول (در شرح اصول کافی و کلینی)، و ملاذالخبار (شرح بر تہذیب شیخ طوسی)، و از مهمترین تالیفات فارسی او حلیة‌المتقین، عین الحساب، حیات القلوب، جلاء العیون، حق الیقین، تحفه الزائر، زادالمعاد، و ۲۵ رساله دیگر است. در حدود هزار نفر از طلاب پیوسته در مجلس درس‌های وی حاضر می‌شدند و بعدا عقاید و نظریاتش را درباره مسائل مختلف، در اکناف مملکت منتشر می‌کردند. مجلسی با تالیفات و تصنیفات فراوان فارسی و عربی خود در باب مذهب شیعه به عقاید و اخبار و احادیث و فقه و تاریخ شیعه در ایران رواج داد و باعث رسوخ آنها در خانواده‌ها گردید. (شاهرخ مسکوب: نقش دین و عرفان در نثر پارسی).

- "علامه محمدباقر مجلسی، ملقب به "شیخ الاسلام"، مولف بزرگترین کتاب حدیث شیعه اثنی عشریه بنام "بحار الانوار فی اخبار الائمة الاطهار" است که "دائرة المعارف شیعه" و "مهمترین مضبوطه برای حفظ ذخائر شیعه" نام گرفته، و مجموعه‌ای شامل ۲۶ جلد در بیش از بیست هزار صفحه است که از اندماج یکصد کتاب معتبر و متداول شیعه فراهم آمده است. "(ابوالقاسم پاینده: مقدمه نهج الفصاحه).

قسمتی از فهرست مطالب فصول و ابواب مختلف کتاب حلیة‌المتقین، تالیف علامه محمد باقر مجلسی، توسط خود او بصورت خلاصه شده فارسی احکام بحار الانوار تدوین و تالیف شده، و در مقدمه آن آمده است:

"جمعی از سالکان مسلک سعادت و ناهجان مناهج متابعت اهل بیت رسالت علیهم السلام از این ذره حقیر التماس نمودند که رساله‌ای در بیان محاسن

آداب که از طریقه مستقیمه ائمه طاهرین به اساتید به این قلیل البضاعه رسیده باشد بر وجه اختصار تحریر نماید و بجهت عموم نفع باین دیار، مضامین اخبار را در لغت فارسی قریب‌الفهم بجلوه در آورد.

و فهرستی کلی از فصول مختلف "حلیة‌المتقین" این علامه بزرگوار چنین است:

- "در فضیلت تجمل و زینت کردن، در بیان جامه‌های حرام، در آداب پوشیدن پنبه و کتان و پشم، در رنگهای مستحب و مکروه در جامه، در آداب جامه پوشیدن، در لباس مخصوص زنان و کفار، در آداب عمامه بر سر بستن، در آداب زیر جامه پوشیدن، در جامه نو بریدن، در آداب لباس پوشیدن و لباس کندن، در کفش و چگونگی آن، در آداب پوشیدن کفش.

- در فضیلت انگشتر، در فضیلت عقیق و یاقوت و زبرجد و زمرد و فیروزه و جزع یمانی، در نقش نگین انگشتر، در زیور زنان و اطفال

- آداب سرمه کشیدن، در نظر کردن به آئینه، در فضیلت خضاب، در کیفیت خضاب.

- در آداب و اوقات طعام خوردن، در ظروفی که استعمال یا نهی شده از استعمال آن، در سایر آداب طعام خوردن، در آداب بعد از حمام، در خوردن نان سویق و غیره، در سبزیها و میوه‌ها، در مهمانی و آداب آن، در خلال کردن و آداب آن، در آب و انواع آن، در آداب آب خوردن.

- در امور تزویج در اصناف و صفات زنان، در آداب نکاح، در آداب زفاف، در آداب نماز و دعا در شب زفاف، در دعاهای طلب فرزند، در احکام ایام حمل و آداب ولادت، در آداب سر تراشیدن و عقیقه، در آداب ختنه کردن.

- در فضیلت مسواک کردن، در فضیلت سر تراشیدن، در آداب موی سر نگاه داشتن، در آداب شارب گرفتن، در آداب ریش بلند کردن، در موی سفید و کندن آن، در کندن موی بینی، در فضیلت ناخن گرفتن، در اوقات ناخن گرفتن، در دفن کردن مو و ناخن، در شانه کردن سر و ریش، در اوقات شانه کردن ریش و انواع شانه‌ها و دعاهای آن.

- در آداب بوی خوش بوییدن و روغن مالیدن، در فضیلت عالیه، در آداب روغن مالیدن بر بدن، در فوائد روغن بنفشه، در فوائد روغن زنبق، در سایر

روغنها، در بخور و انواع آن و دعاهای وقت بخور دادن، در فضیلت گلاب و گل سرخ، در آداب گل بوئیدن.

- در حمام رفتن و آداب آن، در آداب داخل شدن به حمام و خارج شدن از حمام و دعاهای حمام، در آنچه در حمام باید کرد و آنچه نباید کرد، در آداب شستن سر و بدن و دفع کثافات، در شستن سر با سدر و خطمی، در آداب واجبی کشیدن، در آداب ازاله کردن موی بغل، در غایت تاخیر زمان واجبی کشیدن، در دعاهای وقت واجبی، در اوقات واجبی کشیدن، در فضیلت حنا مالیدن.

- در آداب خوابیدن و بیدار شدن، در اوقات خواب، در مکان و آداب قبل از خواب، در ترسیدن و خواب پریشان دیدن و محتلم شدن، در دعاهای رفع بیخوابی و برای بیدار شدن، در نماز و دعا برای خواب نیک دیدن و آداب بیدار شدن، در تعبیر خواب راست و دروغ آن در آداب بیداری و مذمت خواب زیاد. - در آداب بیت الخلاء، در ستر عورتین و آداب آن.

- در آداب حجامت و تنقیه و معالجه و ادویه بعضی امراض و ادعیه و احراز. - در ثواب بیماری و صبر بر آن، در انواع تداوی و روایات ائمه علیه السلام، در معالجه انواع تب، در ادعیه و ادویه نافع، در معالجه درد سر و غیره بدعا و دوا، در معالجه درد سر و گلو، در معالجه خنازیر و سایر امراض، در معالجه امراض اندرونی و قولنج و غیره، در اوجاع مفاصل، در قلیلی از تعویذات و ادعیه رفع امراض، در فوائد تربت امام حسین علیه السلام.

- در آداب مصافحه و غیره، در آداب مجالست، در آداب ملاقات میزبان با میهمان، در مجالسی که ورود در آن روا است، در آداب عطسه و آروق و غیره، در آداب مزاح و سرگوشی، در آداب نامه نوشتن.

- در آداب وارد و خارج شدن از خانه، در مذمت نقاشی و تصویر در خانه، در آداب فرش خانه، در احکام نگاه داشتن سگ در خانه، در احکام خانه خریدن و چراغ افروختن.

- در آداب پیاده و سوار شدن، در سوار شدن اسب و غیره، در احکام زین و لجام، در احکام سواری، در احکام پیاده رفتن، در احکام نگه داشتن شتر و گاو و گوسفند، در احکام خریدن و نگاهداشتن حیوانات، در مجمل اقسام حیوانات، در احکام تجارت، در احکام زراعت، و درخت کاشتن.

- در دفع نحوست سفر به دعا و تصدیق، در دعاهای وقت بیرون رفتن برای سفر، در سایر احکام سفر، در توشه برای سفر و آداب آن، در احکام رفیق سفر، در احکام راه رفتن و فرود آمدن در سفر، در دعاهای منازل در سفر، در احکام و آداب سفر دریا، در احکام استقبال و مشایعت مسافر.
- در احکام اسب تاختن و تیراندازی.

مفاتیح الجنان

- "این کتاب شریف از تالیفات مرحوم نخبه‌المحدثین، عماد العلماء العالمین، عالم عامل و محدث زاهد کامل الحاج شیخ عباس قمی رضوان الله تعالی علیه است در ادعیه و تنقیه و تهذیب آنها از حشو و زائد. و امروز این کتاب شریف با وجود بودن کتب ادعیه بصورتی در آمده است که هیچ خانه‌ای از داشتن این مصباح مجتهدین بی‌بهره نیست.

چون پارسی زبانانی که آشنا به زبان پرارزش و جهانگیر عربی نیستند، از درك حقایق و دقایق و معانی بلند آن بی بهره بودند، این بدیع توسط حجة الاسلام و المسلمین صدر المتالیهین حاج شیخ مهدی الهی قشمه‌ای استاد دانشگاه تهران و استاد اجل حاج شیخ عباس مصباح زاده منجم معروف در مدت هفت سال به فارسی سلیس ترجمه شد. از خوانندگان انتظار دعای خیر برای شادی روح پر فتوح مولف بزرگوار و ماسه تن مترجمان و ناشران کتاب و والدین ما و عموم مومنین داریم. والسلام". (نقل از مقدمه مفاتیح الجنان، ترجمه فارسی، چاپ تهران، ۱۳۴۲).

- "چنین گوید این گنجه‌کار روسیاه عباس قمی عفی الله عنه که بعون الله تعالی کتاب مفاتیح الجنان را تالیف نمودم و در اقطار منتشر گشت... بسا شود بعضی از فضولان بعد از این در آن کتاب بعضی از ادعیه دیگر بیفزایند یا از آن کم کنند. پس به لعنت خداوند قهار حواله نمودم کسی را که در مفاتیح تصرف کند." (از شرح مولف، در فصل ملحقات مفاتیح الجنان).

توضیح المسائل

اثر معروف حضرت آیت‌الله العظمی خمینی، که تحت عنوان: "توضیح المسائل، با اضافات مسائل جدید، تالیف مرجع مجاهد، زعیم اکبر، قائد اعظم، موسی زمان، در هم کوبنده مستکبران، بت‌شکن عصر، منجی نسل، حضرت آیت‌الله العظمی الامام روح الله موسوی خمینی ارواحنا فداه" در سال ۱۳۵۷ در ۶۳۹ صفحه توسط انتشارات ندای اسلام در مشهد به چاپ رسیده، و آیت الله خمینی با خط و مهر و امضای خود در صفحه اول کتاب عمل بدان را صحیح و مجری اعلام فرموده اند. اصل رساله شامل ۲۸۹۰ مسئله است، و اضافات آن نیز در ۲۸ صفحه تکمیلی چاپ شده است.

* * *

کتابهای فوق منابع اصلی حدیثها و احکامی هستند که در صفحات مختلف کتاب حاضر نقل شده‌اند، بدین منظور که از هر دوره از ادوار چهارگانه تاریخ هزار و صد ساله اخیر ایران (دوران پیش از صفویه، عصر صفوی، دوران بعد از صفویه، عصر حاضر) معتبرترین نمونه‌های کتب حدیث و فقه مورد استفاده قرار گرفته باشد. ولی نیاز به تذکر ندارد که به‌مراه این منابع اصلی، بیش از پنجاه کتاب و رساله دیگر، از تمام دوران یازده قرن گذشته و امروز، مورد مراجعه و نقل قرار گرفته‌اند که فهرستی از آنها را در پایان همین کتاب خواهید یافت. ضمناً در زیر هر یک از احادیث و مطالب نقل شده به منبع آن اشاره شده است:

طبقه بندی احادیث و نمونه‌هایی از هر کدام از آنها

چنانکه قبلاً گفته شد، تعداد کلی حدیثهایی که همه مکتب فکری، مذهبی و فرهنگی روحانیت شیعه بر آنها بنیاد نهاده شده، متجاوز از دو میلیون است، که رقم احادیث قابل قبول در آنها حتی به یک صدم این تعداد نیز نمی‌رسد، و مابقی آن احادیث مجعول و ساختگی است.

این مجموعه سرسام‌آور که به احتمال قوی از بزرگترین مجموعه‌های دروغ در تاریخ بشری است، طبعاً انواع متعدد و مختلفی از حدیث را در بر می‌گیرد که از سطوح بالا یعنی احادیث به ظاهر مایه‌دار و وزین، تا سطح احادیثی در حد اعلای ابتذال و حتی رکاکت را شامل می‌شود، و البته در این

مورد درجه شعور و روحیه حدیث‌سازان و نیز شرایط متفاوتی که ساختن حدیث را ایجاب می‌کرده نقش موثر داشته است. بهمین مقیاس نوع احادیث نیز بسیار متنوع و متفاوت است. با اینهمه می‌توان در يك طبقه‌بندی کلی، همه آنها را به ده دسته مشخص تقسیم کرد که هر کدام با کمی اختلاف به یکی از این طبقات تعلق می‌گیرد:

دسته اول، احادیثی که شامل نظرات دینی، اخلاقی و فکری و منطقی و قابل قبول است، و می‌توان دریافت که اگر هم واقعا اصیل نباشد، بر اساسی اصیل و منطبق با مبانی مذهبی ساخته شده است. چنانکه گفته شد تعداد این قبیل احادیث، حتی در معتبرترین کتب حدیث بسیار محدود است، و غالبا هم، چه در همان کتابها و چه در کتب متعدد دیگر تکراری است.

دسته دوم، احادیثی که با یکدیگر ضد و نقیضند، هر چند که همه آنها به پیغمبر یا به یکی از امامان نسبت داده شده‌اند و حتی به کرات از يك امام واحد نیز حدیثهای متناقض روایت شده‌اند.

دسته سوم، احادیثی که اصولا با مفاد آیات و احکام قرآن مبیانت دارند. دسته چهارم، احادیثی که مطالب آنها نه تنها مبین احکام و مقررات روشن مذهبی، بلکه حاوی کفرهای آشکاری نسبت به خداوند با توهین مستقیمی نسبت به پیغمبر یا به ائمه‌اند.

دسته پنجم، احادیثی که بطور روشن با بدیهیات علمی، در زمینه‌های مختلف طبی، یا ریاضی، یا هیئت، یا تاریخ و جغرافیا، یا زبانشناسی و غیره مبیانت دارند، و این تباین به قدری آشکار است که راه توجیهی برای آن باقی نمی‌ماند.

دسته ششم، احادیثی که اصولا با عقل سلیم مغایرت دارند، یعنی در آنها مسائلی بصورت علت و معلول مطرح شده و کراماتی به اعمال معین یا دعاها و نفرینهای معین نسبت داده شده که هر بجهای می‌تواند به آسانی دریابد که بین این علتها و معلولها کمترین رابطه‌ای نمیتواند وجود داشته باشد.

دسته هفتم، احادیثی که بر مبالغه‌های غیر قابل قبول تکیه دارند، و این مبالغات، ولو آنکه به خدا یا رسول یا امامان نسبت داده شده باشند، با هیچ

ضابطه عدالت بشری نیز قابل پذیرش نیستند، چه برسد به آنکه به عدالت الهی نسبت داده شده باشند.

دسته هشتم، احادیث رکبک و مستهجن، شامل نسخه‌های خداوند یا پیامبر یا ائمه درباره تقویت قوه مجامعت مومنین، یا توصیه‌های دقیق آنان در بهترین انواع جماع و بهترین اوقات جماع، و احکام دخول بر زن و بر کنیز و بر چهارپا و غیره.

دسته نهم، احادیث کاملاً احمقانه، که خواندن آنها حتی عامی‌ترین و ساده‌لوح‌ترین افراد را -البته بغیر از "مقلدان" پر و پا قرص که اصولاً اجازه شك کردن ندارند- به استهزاء وامیدارد. و این آن نوع از احادیثی است که بخصوص در بحار الانوار علامه مجلسی و کتبی که بعد از او به پیروی از این کتاب نوشته‌اند می‌توان یافت.

دسته دهم، احادیثی که آشکارا برای اغراض و منظورهای خاص ساخته شده‌اند، و در نتیجه واقعه‌ای که فی المثل به قرن دهم ارتباط دارد، به نحو مضحکی به قرن دوم یا به ماقبل اسلام یا اصولاً به قبل از خلقت ربط داده می‌شود.

بررسی این انواع ده گانه، ولو بصورتی بسیار کلی و محدود، طبعاً مستلزم اختصاص صفحاتی بسیار زیادتر از آن است که در گنجایش کتاب حاضر بوده است. من فقط سعی کرده‌ام در صفحات بعد نمونه‌های انگشت‌شماری را از هر یک از انواع این طبقه‌بندی، از مهمترین و معتبرترین منابع مورد قبول مکتب روحانیت شیعه نقل کنم، تا برداشتی کلی از پایه‌های فکری که "فرهنگ آخوند" بر آن بنیاد نهاده شده است داشته باشید. ایدئولوژی این فرهنگ بر اساس همین مبانی، در قسمت دوم همین بخش تشریح شده است.

بررسی نمونه‌هایی از هر کدام از این انواع حدیثها را، با حدیثی شروع می‌کنم که در کتاب "اصول کافی" مقامی خاص و استثنایی بدان داده شده است، و با توجه به مضمون حدیث، خواهید دید که چنین مقامی حق آن است.

خود ثقة‌الاسلام کلینی در کتاب "اصول کافی" از زبان ابوبصیر نوشته است که: "اگر در دوران عمرت جز این يك حدیث نشنیده باشی، ترا کفایت کند." و وقتی که "سلطان المحدثین" در کتابی که آنرا "قرآن دوم شیعه"

نامیده‌اند، حدیثی را "سلطان الاحادیث" بخواند، طبعا این حدیث باید در صدر سایر احادیث جای گیرد.

منطقا نیز همینطور است، زیرا حدیث حاوی متن وصیت نامه‌ای است که خداوند شخصا آنرا نوشته و مهر و امضا کرده و در پاکت مهر شده‌ای از طلای خام توسط جبرئیل علیه السلام برای رسول خدا فرستاده است. تازه جبرئیل نیز آنرا به سادگی تسلیم پیغمبر نکرده، بلکه شرط کرده است که حضرت علی شخصا حضور یابد و آنرا در حضور جبرئیل و میکائیل که همراهش آمده‌اند از حضرت محمد تحویل بگیرد و مضمون آنرا بخواند و ضمانت بکند که نامه را تحویل گرفته و خوانده است.

پانزده راوی بزرگوار، رضوان اله علیهم اجمعین، حسین بن محمد الأشعری، معلى بن محمد، احمد بن محمد، حارث بن جعفر، علی بن اسماعیل بن یقظین، عیسی بن المستفاد، محمد بن حیی، محمد بن عبدالله، عبدالله بن جعفر، حسن بن ظریف، علی بن محمد، صالح بن ابی حماد، بکر بن صالح، عبدالرحمن بن سالم، ابی بصیر، صحت این حدیث را که خود آنان راوی آن هستند ضمانت کرده‌اند، و شخص اخیر، یعنی ابی بصیر تصریح کرده که متن قسمت دوم حدیث را مستقیما از حضرت امام جعفر صادق شنیده است. یکی دیگر از این عده، عیسی بن المستفاد ابوموسی نیز تصریح کرده که قسمت اول حدیث را از حضرت امام موسی کاظم شنیده که او نیز آنرا از والد خویش حضرت امام جعفر صادق شنیده بوده است.

برای اینکه تصور شوخی یا مبالغه‌ای نکنید ترجمه دقیق حدیث را به فارسی نیز اضافه می‌کنم تا شما را از فیض مطالعه تنها نامه‌ای که ظاهرا با خط و امضای شخصی خداوند در دست است محروم نکرده باشم. بطوریکه خواهید دید، خداوند این نامه را با عنوان "بسم الله الرحمن الرحيم" شروع فرموده و پس از ستایش خویشتن، تصمیم خود را درباره امامت حضرت علی و اولاد او باستحضار رسول خویش رسانیده است (هر چند که طبق دیگر روایات خود کتاب کافی، این موضوع از روز ازل بااطلاع محمد و ائمه و بااطلاع کلیه پیغمبران رسیده بوده است).

پایان نامه حاوی نکته ظریفی نیز هست. خداوند با علم لدنی خود می‌دانسته که متن این نامه اولین بار توسط ثقة الاسلام یعقوب کلینی ساکن بغداد در اوائل قرن چهارم هجری باطلاع مومنین خواهد رسید، بدین جهت در آخر مکتوب خود بعنوان نمونه ستمکاران، به دو طایفه ترك و دیلم اشاره فرموده است، یعنی درست به همان دو طایفه‌ای که در بغداد دوره مرحوم کلینی دست به قتل و غارت زده و مردم را نگران کرده بودند، در صورتیکه در موقع دریافت این مکتوب توسط حضرت محمد، وجود این دو قوم اصلا مطرح نبوده و احتمالا حتی نام آنان - یا لااقل نام دیلمان- بگوش کسی نیز نرسیده بود.

يك راهنمایی خیرخواهانه را نیز در اینجا بیفایده نمی‌دانم: طبق متن صریح حدیث "جابر بن عبدالله الانصاري" در قرن سوم هجری عین مکتوب خداوند را در دست داشته و آنرا برای قرأت به حضرت امام جعفر صادق ارائه داده است. هیچ دلیلی وجود ندارد که این مکتوب پس از آن بکلی مفقودالاثر شده باشد. در چنین صورتی وظیفه جمهوری اسلامی است که پیش از آنکه چنین نامه‌ای بدست یکی از عتیقه فروشان صهیونیست بیافتد، یا يك کلکسیونر آمریکایی جهانخوار آنرا تصاحب کند، هیئتی را مامور ردیابی نامه کند، تا اگر احتمالا هنوز در خانواده جابر بن عبدالله انصاری اثری از آن باقی مانده باشد، آنرا خریداری کند و به دارالمومنین قم انتقال دهد.

متن اصلی حدیث و ترجمه فارسی آن چنین است:

- الحسين بن محمد الاشعري، عن معلى بن محمد، عن احمد بن محمد، عن الحارث بن جعفر، عن علي بن اسماعيل بن يقطين، عن عيسى بن المستفاد ابي موسى الضريير قال: حدثني موسى ابن جعفر عليه السلام قال: قلت لابي عبدالله عليه السلام: ليس كان امير المومنين عليه السلام كاتب الوصية و رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم المملی عليه و جبرئيل و الملائكة المقربون عليهم السلام شهود؟ قال: فاطرق طويلا ثم قال: يا اباالحسن! قد كان ما قلت و لكن حين نزل برسول الله صلى الله عليه و آله و سلم الامر، نزلت الوصية من عند الله كتابا مسجلا، نزل به جبرئيل مع امناء الله تبارك و تعالى من الملائكة، فقل جبرئيل: يا محمد! مر باخراج من عندك الا وصيك، ليقبضها منا و تشهدنا بدفعك اياها اليه ضمنا لها يعني عليا عليه السلام، فامر النبي صلى الله عليه و آله و سلم باخراج

من كان فى البيت ما خلا عليا عليه السلام، و فاطمه فيما بين الستر و الباب، فقال جبرييل: يا محمد! ربك يقرئك السلام و يقول هذا كتاب ما كنت عهدت اليك و شرطت عليك و شهدت به عليك و اشهدت به عليك ملائكتى و كفى بى يا محمد شهيدا، قال: فارتعدت مفاصل النبى صلى الله عليه و آله، فقال يا جبرييل! ربى هو السلام و منه السلام و منه السلام و اليه يعود السلام صدق - عز و جل- و بر، هات الكتاب، فدفعه اليه و امره بدفعه الى امير المؤمنين عليه السلام، فقل له: اقراه! فقرأه حرفا حرفا، فقال: يا علي! هذا عهد ربى تبارك و تعالى الى و شرط على و امانته، و قد بلغت و نصحت و اديت فقال على عليه السلام: و انا اشهد لك (بابى انت و امي) بالبلاغ و النصيحة و التصديق على ما قلت و يشهد لك به سمعى و بصرى و لحمى و دمى، فقال جبرئيل عليه السلام: و انا لكما على ذلك من الشاهدين، فقال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم: يا على اخذت وصيتى و عرفتها و ضمننت لله ولى الوفاء بما فيها؟ فقال على عليه السلام: نعم، بابى انت و امى على ضمانها و على الله عونى و توفيقى على ادائها، فقال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم: يا على انى اريد ان اشهد عليك بموافاتى بها يوم القيامة، فقال على عليه السلام: نعم اشهد، فقال النبى صلى الله عليه و آله و سلم: ان جبرئيل و ميكائيل فيما بينى و بينك الان و هما حاضران معهما الملائكة المقربون لاشهدهم عليك، فقال: نعم ايشهدوا و انا - بابى انت و امي- اشهدهم، فاشهدهم رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم ... - ثم دعا رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم فاطمه و الحسن و الحسين و اعلمهم مثل ما اعلم امير المؤمنين، فقالوا مثل قوله فختمت الوصية بخواتيم من ذهب، لم تمسه النار و دفعت الى امير المؤمنين عليه السلام.

- محمد بن يحيى و محمد بن عبدالله، عن عبدالله بن جعفر، عن الحسن بن ظريف و على بن محمد، عن صالح بن ابى حماد، عن بكر بن صالح، عن عبدالرحمن بن سالم، عن ابى بصير، عن ابى عبدالله عليه السلام قال: قال ابى لجابر بن عبدالله الانصارى ان لى اليك حاجة فمتى يخف عليك ان اخلوبك فاسالك عنها؟ فقال له جابر: اى الاوقات احببته. فخلا به فى بعض الايام فقال له: يا جابر! اخبرنى عن اللوح الذى رايت فى يد امى فاطمة عليها السلام بنت رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم، و ما اخبرتك به امى انه فى ذلك اللوح مكتوب؟ فقال

جابر: اشهد بالله انى دخلت على امك فاطمة عليها السلام فى حياة رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم فهيتها بولادة الحسين و رايت فى يديها لوحا اخضر، ظننت انه من زمرد و رايت فيه كتابا ابيض، شبه لون الشمس، فقلت لها: بابى و امى يا بنت رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم، ما هذا اللوح؟ فقالت: هذا لوح اهداء الله الى رسوله صلى الله عليه و آله و سلم فيه اسم ابى و اسم بعلى و اسم ابنى و اسم الاوصياء من ولدى و اعطانيه ابى ليبشرنى بذلك، قال جابر: فاعطتنيه امك فاطمة عليها السلام فقراته و استنسخته، فقال له ابى: فهل لك يا جابر ان تعرضه على قال: نعم فمشى معه ابى الى منزل جابر فاخرج صحيفة من رق، فقال: يا جابر! انظر فى كتابك لاقراء (انا) عليك، فنظر جابر فى نسخته فقره ابى فما خالف حرف حرفا، فقال جابر: فاشهد بالله انى هكذا رايتة فى اللوح مكتوبا:

بسم الله الرحمن الرحيم

هذا كتاب من الله العزيز الحكيم لمحمد نبيه نوره و سفيره و حبابه و دليله نزل به الروح الامين من عند رب العالمين، عظم يا محمد اسمائى و اشكر نعمائى و لاتجدد الاى، انى انا الله لا اله الا انا قاصم الجبارين و مديل المظلومين و ديان الدين انى انا الله لا اله الا انا، فمن رجا غير فضلى اوخاف غير عدلى، عذبتة عذابا لا اعذب به احدا من العالمين، فاباى فاعبد و على فتوكل؛ انى لم ابعث نبيا فاكملت ايامه و انقضت مدته الا جعلت له وصيا و انى فضلتك على الانبياء و فضلت وصيك على الاوصياء و اكرمتك بشبليك و سبطيك حسن و حسين، فجعلت حسنا معدن علمى، بعد انقضاء مدة ابيه و جعلت حسينا خازن و حى و اكرمته بالشهادة و ختمت له بالسعادة، فهو افضل من استشهد و ارفع الشهداء درجة جعلت كلمتى التامه معه و حجتى البالغه عنده، بعترته اثير و اعاقب اولهم على سيدالعابدين و زين اوليايى الماضين و ابنه شبه جده المحمود محمد الباقر علمى و المعدن لحكمتى سيهلك المرتابون فى جعفر، الراد عليه كالراد على، حق العقول منى لاكر من مثنوى جعفر و لا سرنه فى اشياعه و انصاره و اوليائه، اتحت بعده موسى فتنه عمياء حندس لان خط فرضى لا ينقطع و حجتى لا تخفى و ان اوليائى يسقون بالكاس الاوفى، من جدد واحدا منهم فقد جدد نعمتى و من غير آيه من كتابى فقد افترى على، ويل للمفتريين الجاحدين عند انقضاء مدة موسى عبدى و حبيبى و خيرتى فى على وليى و ناصرى و من اضع عليه اعباء

النبوه و امتحنه بالاضطلاع بها، يقتله عفريت مستكبره يدفن فى المدينة التى بناها العبد الصالح الى شر خلقى، حق القول منى لا سرنه بمحمد ابنه و خليفته من بعد و وارث عليه، فهو معدن علمى و موضع سرى و حجتى على خلقى لا يومن عبد به الا جعلت الجنة مثواه و شفعتة فى سبعين من اهل بيته كلهم قد استوجبا النار و اختم بالسعادة لابنه على وليى و ناصرى و الشاهد فى خلقى و امينى على وحيى، ساخرج منه الداعى الى سبيلى و الخازن لعلمى الحسن و اكمل ذلك بابنه "م ح م د" رحمة للعالمين عليه كمال موسى و بهاء عيسى و صير ايوب فيذل اوليائى فى زمانه و تنهادى رؤوسهم كما تنهادى رؤس الترك و الديلم فيقتلون و يحرقون و يكونون خانقين، مرعوبين و جليين، تصبغ الارض بد مائهم و يفشوا الويل و الرنه فى نساءهم اولئك اوليائى حقا، بعم ادفع كل فتنه عمياء حندس و بهم اكشف الزلازل و ادفع الاصرار و الا غلال اولئك عليهم صلوات من ربهم و رحمة و اولئك هم المهتدون.

قال عبدالرحمن بن سالم: قال ابوبصير: لولم تسمع فى دهرك، الا هذا الحديث لكفاف، فصنه الا عن اهله.

و اينك ترجمه حديث:

- حسين بن محمد الأشعري از معلى بن محمد، و او از احمد بن محمد، و او از حارث بن جعفر و او از على بن اسماعيل بن يقطين و او از عيسى بن المستفاد ابى موسى ضرير (نابينا) چنين گويد: موسى بن جعفر عليه السلام فرمود به ابى عبد الله (امام جعفر صادق) عليه السلام گفتم: مگر اميرالمومنين عليه السلام كاتب وصيت و رسول الله صلى الله عليه و آله املاء کننده آن و جبرئيل و ملائكه مقرب عليه السلام شهود آن نبودند؟ آن حضرت مدتى سر به زير انداخت و سپس فرمود: چنان بود كه گفتمى اى اباالحسن! ولى زمانيكه وفات رسول خدا صلى الله عليه و آله رسيد، امر وصيت از جانب خدا در مكتوبى سر به مهر فرود آمد. آن مكتوب را جبرئيل همراه ملائكه امين خدای تبارك و تعالى فرود آورد. پس جبرئيل گفت: اى محمد! دستور ده هر كه نزدت هست جز وصى تو بيرون روند تا او مكتوب را از ما بگيرد و ما را گواه گيرد كه تو آنرا باو دادى و خودش كه على عليه السلام باشد ضامن آن شود. پس پيغمبر صلى

الله علیه و آله باخراج هر که در خانه بود جز علی علیه السلام دستور داد. و فاطمه در میان در و پرده بود.

آنگاه جبرئیل گفت: ای محمد! پروردگارت بتو سلام می‌رساند و می‌گوید این همان مکتوبیست که (برای فرستادن آن) با تو پیمان کردم و بر تو شرط نمودم و خودم نسبت به آن بر تو شاهد بودم و فرشتگان خود را هم گواه گرفتم، در صورتی که شهادت خودم تنها کافیست ای محمد! پس بندهای استخوان پیغمبر صلی الله علیه و آله به لرزه در آمد و گفت: ای جبرئیل! پروردگار من خودش سلام است و سلام از جانب اوست و سلام به سوی او باز می‌گردد، خدای عز و جل راست فرموده و احسان کرده است، مکتوب را بده. پس جبرئیل آنرا باو داد و امر کرد که به امیرالمومنین علیه السلام بدهد و باو گفت: آن را بخوان. حضرت آنرا حرف به حرف قرائت کرد.

سپس پیغمبر فرمود: ای علی! این پیمانی است که پروردگارم - تبارک و تعالی- با من کرده و امانت او و شرط او بر من است، و من آنرا رسانیدم و خیرخواهی کردم و ادا نمودم و علی علیه السلام گفت (پدر و مادرم به فدایت) من در این رسانیدن و خیرخواهی تصدیق آنچه گفتم گواه توام و گوش و چشم و گوشت و خونم بدان گواهی می‌دهد. جبرئیل علیه السلام گفت: من هم در این موضوع گواه شما هستم، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی! وصیت مرا گرفتی و آنرا فهمیدی و وفاء بمضامینش را برای خدا و من ضمانت کردی؟ علی علیه السلام گفت: آری پدر و مادرم بقرابانت! ضمانت آن بر من است و یاری من و توفیق دادن من بر انجام آن بر خداست. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی! من می‌خواهم بر تو گواه گیرم که عمل کردن بدان را روز قیامت بمن خبر دهی. پس علی علیه السلام گفت: آری، گواه بگیر پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: الان جبرئیل و میکائیل میان من و تو حاضرند و ملائکه مقربین نیز همراه ایشانند، همه آنها را بر تو گواه می‌گیرم، گفت آری گواه باشند، من هم پدر و مادرم بقرابانت ایشان را گواه می‌گیرم. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله ایشان را گواه گرفت.

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فاطمه و حسن و حسین را بخواند و چنانکه به امیرالمومنین اعلام فرموده بود، به آنها نیز اعلام کرد، ایشان هم مانند

او جواب دادند، سپس آن نامه با مهرهائی از طلا که آتش به آن نرسیده بود مهر شد و به امیرالمومنین علیه‌السلام تحویل داده شد.

- محمد بن یحیی و محمد بن عبد الله بن جعفر، و او از حسن بن ظریف او از علی بن محمد و او از صالح بن ابی حماد و او از مکر بن صالح و او از عبدالرحمن بن سالم، و او از ابی بصیر روایت می‌کند که ابی‌عبدالله (امام جعفر صادق) علیه‌السلام فرمود: پدرم به جابر بن عبدالله انصاری فرمود: با تو کاری دارم، چه وقت برایت آسان‌تر است که ترا تنها ببینم و از تو سوال کنم؟ جابر گفت: هر وقت شما بخواهی. پس روزی با او در خلوت نشست و به او فرمود: ای جابر، درباره لوحی که آنرا مادرم فاطمه علیه‌السلام دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله دیده‌ای و آنچه مادرم بتو فرمود که در آن لوح نوشته بود، بمن خبر ده. جابر گفت: خدا را گواه می‌گیرم که من در زمان حیات رسول صلی الله علیه و آله خدمت مادرت فاطمه علیها‌السلام رفتم و او را بولادت حسین تبریک گفتم، و در دستش لوح سبزی دیدم که گمان کردم از زمرد است و مکتوبی سفید در آن دیدم که چون رنگ خورشید بود.

پس باو عرض کردم: دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله! پدر و مادرم بقربانیت، این لوح چیست؟ فرمود: لوحی است که خدا آن را برسولش صلی الله علیه و آله اهدا فرموده، اسم پدرم و اسم شوهرم و اسم دو پسر و اسم اوصیاء از فرزندانم در آن نوشته است و پدرم آن را بعنوان مزدگانی به من عطا فرموده. جابر گفت: سپس مادرت فاطمه علیها‌السلام آن را به من داد، و من آن را خواندم و رو نویسی کردم. پدرم به او گفت: ای جابر! آن را بر من عرضه می‌داری؟ گفت: آری! آنگاه پدرم همراه جابر بمنزل او رفت، جابر ورق صحیفه‌ای بیرون آورد. پدرم گفت: ای جابر، تو در نوشته‌ات نگاه کن تا برایت بخوانم، جابر در صحیفه خود نگریست و پدرم قرائت کرد، حتی حرفی با حرفی اختلاف نداشت. آنگاه جابر گفت: خدا را گواه می‌گیرم که در آن لوح چنین نوشته بود:

بسم الله الرحمن الرحيم

این نامه‌ای است از جانب خداوند عزیز و حکیم برای محمد پیغمبر او و نور و سفیر و حاجب و دلیل او که روح‌الامین از نزد پروردگار جهان بر او

نازل شود (و به وی تسلیم دارد) ای محمد! اسماء مرا بزرگ شمار و نعمتهای مرا سپاس گزار و الطاف مرا انکار مدار.

همانا منم خدائیکه بجز من خدایی نیست، منم شکننده جباران و دولت‌رسان مظلومان و جزا دهنده روز رستاخیز، منم خدائیکه جز من خدایی نیست هر که جز فضل مرا امیدوار باشد یا از غیر عدالت من بترسد، او را عذابی کنم که هیچ يك از جهانیان را نکرده نباشم. پس تنها مرا پرستش کن و تنها بر من توکل نما.

من هیچ پیغمبری را مبعوث نساختم که دورانش کامل شود و مدتش تمام گردد، جز اینکه برای او وصی مقرر کردم. و من ترا بر پیغمبران برتری دادم و وصی ترا بر اوصیاء دیگر، و ترا به دو شیرزاده و دو نوه حسن و حسین گرامی داشتم و حسن را بعد از سپری شدن روزگار پدرش کانون علم خود قرار دادم، و حسین را خزانه‌دار وحی خود ساختم و او را بشهادت گرامی داشتم و پایان کارش را بسعادت رسانیدم، پس او برترین شهادت و مقامش از همه آنها عالیتر است. کلمه تامه خود را همراه او و حجت رسای خود را نزد او قرار دادم و به عترت او پاداش و کیفر دهم که نخستین آنها سرور عابدان و زینت اولیاء گذشته من است و پسر او که مانند جد محمودش محمد نام دارد باقر (شکافنده) علم من و کانون حکمت من است. و پسر او جعفر است که شك‌کنندگان درباره او هلاک می‌شوند هر که او را نپذیرد مرا نپذیرفته، سخن پایرجای من است که: مقام جعفر را گرامی دارم و او را از پیروان و یاران و دوستانش مسرور سازم. پس از او موسی است که (در زمان او) آشوبی سخت و گیج کننده فرا گیرد، و رشته وجوب اطاعت من منقطع نگردد و حجت من پنهان نشود و همانا اولیاء من با جامی سرشار سیراب شوند. هر کس یکی از آنها را انکار کند، نعمت مرا انکار کرده و آنکه يك آیه از کتاب مرا تغییر دهد، بر من دروغ بسته است.

پس از گذشتن دوران بنده و دوست برگزیده‌ام، موسی وای بر دروغ‌بندان و منکرین علی دوست و یاور من، کسیکه بارهای سنگین نبوت را بدوش او گذارم و به انجام دادن آنها امتحانش کنم. او را عفریتی گردنکش می‌کشد و در شهری که بنده‌ای صالح آنرا ساخته است در کنار بدترین مخلوقم

دفن می‌شود. وعده من ثابت شده که او را بوجود پسرش و جانشین و وراثت علمش محمد شادمان سازم که کانون علم من و محل راز من و حجت من بر خلقم باشد. هر بنده‌ای که به او ایمان آورد بهشت را جایگاهش سازم و شفاعت او را نسبت به هفتاد تن از خاندانش که همگی سزاوار دوزخ باشند بپذیرم. و عاقبت کار پسرش علی را که دوست و یاور من و گواه در میان مخلوق من و امین وحی من است به رستگاری رسانم. و از او بوجود آورم دعوت کننده بسوی راه من و خزانه‌دار علم من حسن را، و این رشته را بوجود پسر او "م ح م د" که رحمت برای جهانیان است کامل کنم او کمال موسی و رونق عیسی و صبر ایوب دارد. در زمان (غیبت) او دوستانم خوار گردند و مردمان سرهای آنها را برای یکدیگر هدیه فرستند. چنانکه سرهای ترك و دیلم را بهدیه فرستند، و ایشان را بکشند و بسوزانند، و آنها ترسان و بیمناک و هراسان باشند، زمین از خونشان رنگین گردد و ناله و واویلا در میان زنانشان بلند شود. آنها دوستان حقیقی منند. بوسیله آنها هر آشوب سخت و تاریک را بزدایم و از برکت آنها شبها و زنجیرها را بردارم. درود و رحمت پروردگارشان بر آنها باد، و ایشانند هدایت‌شدگان.

عبدالرحمن بن سالم گوید: ابوبصیر گفت: اگر در دوران عمرت جز این حدیث نشنیده باشی ترا کفایت کند، پس آن را از نااهلش پنهان دار. ممکن است از خود بپرسی که اصولا انگیزه ساختن حدیثی چنین بی‌معنی و کفرآمیز چیست؟ ولی موضوع خیلی روشن است: کتاب کافی در موقعی تالیف شد که دوران امام زنده به پایان رسیده بود و با غیبت امام دوازدهم جامعه شیعه از لحاظ آینده خود در نگرانی بسر می‌برد موضع تشیع در برابر خلافت حاکم نیز بهمین دلیل از هر وقت دیگر ضعیف‌تر بود. از همه مهمتر آنهایی که باتکاء توقیع روایت شده از امام مهدی خود را وارثان شرعی او برای رهبری شیعیان اعلام کرده بودند احتیاج به تحکیم موضع خود داشتند. همه اینها ایجاب می‌کرد که از راه احادیث و روایاتی استثنایی که بتواند تأثیر قاطع داشته باشد، روحیه شیعیان و اعتماد آنها به مشروعیت راهی که در پیش گرفته بودند تقویت شود. بهمین دلیل است که حدیث‌پردازان به فکر ارائه مدارکی می‌افتد که بالاتر و محکمتر از آنرا نتوان تصور کرد، و حدود مطالب این مدرک

نیز به امامان دوازده‌گانه و غیبت امام دوازدهم و تصویری از ترك و ديلم محدود می‌ماند. منتها حدیث‌ساز متوجه نیست، یا زیاد مهم ندانسته است که با توسل به چنین راه‌حلهایی، همانقدر که مقام امامت را از نظر مومنین بالا برده، خدا را به حد يك کاتب مسجد شاه پایین آورده ست. می‌توان احتمال داد که ضرب‌المثل فارسی "دوستی خاله خر سه" برای همین موارد وضع شده باشد.

* * *

یکی دیگر از حدیث‌های معتبر و معروف "کافی" حدیث معروف جابلقا و جابلسا است که هزار سال پیش به کرات در کتب مذهبی شیعه و در ادبیات پارسی بدان اشاره شده است:

- "احمد بن محمد و محمد بن یحیی از محمد بن الحسن، و او از یعقوب بن برید و او از ابن ابی عمیر، و او از کسی که نامش را نیافتم و از ابی‌عبدالله نقل کرده است که: حضرت امام حسن مجتبی علیه‌السلام فرمود: خدا دو شهر دارد که یکی از آنها در مشرق و دیگری در مغرب است. گرداگرد آنها دیواری از آهن است و هر يك از آنها هزار هزار دروازه دارد، و در آنجا به هفتاد هزار هزار لغت حرف می‌زنند که تکلم هر لغت با لغت دیگر فرق دارد. و من همه آن لغات و آنچه را که در آن دو شهر و در ما بین آنهاست می‌دانم، و جز من و برادرم حسین کسی این را نمی‌داند". (کافی، کتاب الحجه، باب مولد الحسن بن علی. و بحار الانوار، جلد هفتم، در احوال ائمه اطهار).

در همین مورد حدیث دیگر در حیب السیر (جلد اول، صفحه ۲۰۴) و عیون الاخبار (جلد دوم، صفحه ۱۷۲) تصریح می‌کند که امام حسن در خطبه خود فرمود: "ایها الناس، لوطلبتم ابناء لنبیکم ما بین جابرس الی جابلقا لم تجدوه غیری و غیر اخی" (ای مردم، بدرستی که اگر طلب کنید از جابلقا تا جابلسا، نوادگان محمد رسول‌الله را، کسی را غیر از من و برادرم نیابید).

در سالهای بعد از نشر این حدیث در "کافی" با توجه به مضمون غیر منطقی آن، بسیاری از عرفا و صاحب‌نظران ایرانی کوشیدند تا برای آن مفهومی مجازی قائل شوند و آنرا مربوط به سیر و سلوک معنوی بدانند: "گویند شهری است بطرف مغرب لیکن در عالم مثال، چنانکه گفته اند: جابلقا و جابلسا و هما مدینتان فی عالم المثل. و باعتقاد محققین منزل آخر سالک است در سعی و وصول

قید باطلاق و مرکز بمحیط." (برهان قاطع و آندراج). "گویند شهری است در عالم مثال بجانب مشرق، و منزل اول سالک باشد در سعی وصول به حقیقت." (لغتنامه دهخدا). ولی هر بار علمای عالیقدر مکتب تشیع با این برداشتها مخالفت کردند، که نمونه بارز آنها اظهار نظر ملا محمدباقر مجلسی در "بحار الانوار" است: "این حرفها شبیه است به خرافات و تصحیح آیات و مطالب روشن، و هیچ احتیاجی بارتکاب این اعمال نیست، زیرا خداوند حقایق مربوط به عوالم موجودات را بهتر می‌داند."

نمونه بارز دیگری از این طرز فکر، در عصر خود ما، اظهار نظر فقیه اعظم آیت‌الله العظمی موسوی خمینی، مدظله العالی، در کتاب "کشف الاسرار" است که: "تردید درباره جابلقا و جابلسا وارد نیست، زیرا نمی‌دانیم در مشرق و مغرب دنیا چنین شهرهایی هست یا نیست. شاید هم در کُرّات دیگر یا در منظومه‌های شمسی دیگر چنین شهرهایی باشد." (کشف الاسرار، صفحه ۳۲۰) برای اینکه درجه اطلاع "فقیه اعظم" عصر ما در علوم عقلی و نقلی دریابید به چند توضیح ساده ریاضی توجه فرمائید:

دو شهر "جابلقا" و "جابلسا" طبق نص حدیث هر کدام دارای هزار هزار دروازه، یعنی يك میلیون دروازه‌اند. اگر فاصله هر دروازه با دروازه دیگر فقط صد متر باشد، طول حصار آهنین هر کدام از این دوشهر صد میلیون متر یعنی ۱۰۰,۰۰۰ کیلومتر و بنابراین درازای هر ضلع آن ۲۵,۰۰۰ کیلومتر می‌شود. یعنی اگر چنین دو شهری را که یکی در مشرق و دیگری در مغرب است بدون هیچ فاصله‌ای در کنار یکدیگر قرار دهند، طول دو تای آنها ۵۰,۰۰۰ کیلومتر می‌شود، و این رقم ده هزار کیلومتر از تمام محیط کره زمین آنهم در خط استوا که عریض‌ترین قسمت کره است زیادتر است! آنوقت "ولی فقیه" می‌فرماید که "نمی‌دانم در مشرق و مغرب دنیا چنین شهرهایی هست یا نیست" (ظاهراً تصور فرموده‌اند ممکن است این شهرها در اعماق جنگلهای دست‌نخورده برزیل یا در گوشه و کنار قطب شمال و جنوب پیدا شوند!

از طرف دیگر در هر يك از این دو شهر، طبق متن حدیث به هفتاد هزار هزار زبان حرف می‌زنند که معنی آن زبانها را کسی جز امام حسن و امام حسین نمی‌دانند. هفتاد هزار هزار زبان یعنی هفتاد میلیون زبان، اگر تعداد

کسانی که به هر زبان حرف می‌زنند فقط هزار نفر باشد، جمعیت هر يك از این دو شهر می‌شود ۷۰ میلیارد نفر، و اگر هم تنها صد نفر باشد این جمعیت می‌شود ۷ میلیارد نفر، یعنی جمعیت دو شهر می‌شود ۱۴ میلیارد نفر و لابد می‌دانید که در زمان حاضر که جمعیت جهان به بالاترین رقم خود در طول تاریخ رسیده است، هنوز رقم کل جمعیت دنیا از ۶ میلیارد نفر تجاوز نکرده است! آیت‌الله الاعظم، حفظ الله تعالی، که ظاهراً خودشان هم چندان اطمینانی به پیدا شدن این دو شهر کذایی نداشته‌اند، راه حل دیگری را نیز ارائه فرموده یعنی گفته‌اند که اگر چنین دو شهری در یکی از نقاط کشف نشده زمین پیدا نشوند، شاید بتوان سراغ آنها را در "کُرَات دیگر" یا در "منظومات شمسی دیگر!" گرفت. هر چند اصولاً متن حدیث صراحت دارد که صحبت مربوط به زمین است و نه ماوراء زمین، ولی مسئله مهمتر پاسخ این سوال است که بفرض، يك طلبه تازه کار مدرسه فیضیه اطلاع کافی بر متون قرآنی نداشته باشد، آیا "افقه فقهای عصر" نیز می‌تواند درین باره بی‌اطلاع باشد که در قرآن مطلقاً صحبتی از تعدد کُرَات مسکونی بمیان نیامده است و در تمام ۱۵۷ مورد در سوره‌های مختلف آن به "سماوات و الارض" اشاره شده است. ستارگان، چه ثوابت و چه سیارات، در قرآن فقط چراغهایی برای راهنمایی آدمیان هستند، نه کُرَات مسکونی که شهرهای دروازه‌دار باشند:

"خداوند زمین را در دو روز بیافرید، و در روی آن کوهها برافراشت و انواع برکات را در آنها قرار داد. و پس روزی اهل زمین را مقدر فرمود و به مردم اختیار داد که در طلب کسب روزی باشند. آنگاه به خلقت آسمان پرداخت ... و آسمانهای هفتگانه را در دو روز استوار ساخت و بر هر آسمانی امر خود را وحی فرمود و آسمان دنیا را به چراغهای کواکب زینت داد" (سوره فصلت، آیه ۹ تا ۱۲).

"و چراغهای ستارگان را برای راهنمایی شما در تاریکیهای بیابان و دریا روشن داشتیم" (سوره انعام آیه ۹۷) و: "آسمان دنیا را با چراغهای درخشان زینت دادیم" (سوره ملک، آیه ۵).

"و آسمان را برافراشتیم و زمین را بگسترديم و در روی آن از هر چیزی دو نوع نر و ماده آفریدیم" (سوره ذاریات، آیه ۴۷ تا ۴۹)

"خداست که آسمانها را بی‌ستون برافراشت، و خورشید و ماه را مسخر خود ساخت که در مسیری معین بگردند، و زمین را بگسترده و در آن کوهها برافراشت و نهرها جاری ساخت، و شب را به روز پیوند داد." (سوره رعد، آیه‌های ۲ و ۳)

در نهج البلاغه (خطبه ۲۰۲) این حکم به صورتی دقیقتر تشریح شده است. "خداوند از آب دریای آشفته و متلاطم، زمین خشک بیحرکت را آفرید، و آنگاه طبقات افلاک را ساخت و زمین را بر پشت آب کبود بی‌منتها استوار گردانید، و صخره‌های سخت و تپه‌های بلند را آفرید، و کوهها را ستونهای زمین قرار داد و در آن فرو برد چنانکه بصورت میخهای زمین درآمدند، لاجرم زمین متحرک ساکن شد تا ساکنان خود را نجنباند یا با بارهای خود فرو نرود یا از جایی بجایی نقل مکان نکند و منزه است خدایی که زمین را برای آدمیان بر روی دریای ژرف بصورتی ساکن بگسترانید."

در اینصورت آیت‌الله الاعظم بر چه اساس شرعی و مذهبی از وجود شهرهای جابلقا و جابلسا، هر کدام با هفت تا هفتاد میلیارد نفر جمعیت، و صد هزار کیلومتر حصار آهنین، در کرات دیگر یا در منظومات شمسی (!) دیگر صحبت می‌کنند؟

آیا بهتر نیست که همانطور که عقل سلیم حکم می‌کند، قبول بفرمایند که این حدیث، مثل هزاران حدیث سخیف و نامربوط دیگر، فقط جعل قولی از جانب امام حسن بوده است تا کالای پرخریدار تازه‌ای در کنار سایر کالاهای دکانداران دین باشد؟ و اصولاً امام حسن از این گفته سخیف تنها برای ثابت کردن این امر مسلم که "در تمام دنیا نوادگان حضرت محمد جز من و برادرم نیستند؟" چه سودی می‌برده است؟

* * *

حدیثهای "معتبر" و متعدد دیگری هست که ظاهراً محدثان بزرگوار آنها بهمان اندازه که در علم حدیث متبحر بوده‌اند از بدیهیات ریاضی بی‌اطلاع بوده‌اند. نمونه‌ای از آنها حدیثی است که توسط آیت‌الله معروف، اقیانوس علم و دریای منطق، شهید محراب، عبدالحسین دستغیب شیرازی در کتاب "معراج" از رسول اکرم نقل شده است:

" در منهاج الصادقین آمده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: دیدم ملکی را در معراج که هزار هزار دست داشت و در هر دستی هزار هزار انگشت و در هر انگشتی هزار هزار بند" (متن حدیث در صفحه ۳۶۲) با يك حساب ساده، این غول بی شاخ و دم (که نام ملك بر او نهاده شده) موجودی است صاحب يك میلیون دست با هزار میلیارد انگشت و يك میلیارد میلیارد بند انگشت که اگر رقم آنها را با اعداد هندسی ثبت کنند عددی با ۱۸ صفر می شود (۱,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰) یعنی اگر هر بند انگشت این "ملك" فقط يك سانتیمتر باشد مجموع بندهای انگشت او به ده میلیارد کیلومتر (۲۵,۰۰۰ برابر فاصله زمین تا ماه و بیش از دو برابر وسعت منظومه شمسی، از خورشید تا نپتون) سر می زند و بفرض هیچ اشکال دیگری هم در کار نباشد این مسئله پیش می آید که حضرت محمد چطور در برابر چنین هیولایی ایستاده و با او سخن گفته است؟

آیا واقعا این خداوند است که برای اثبات عظمت مقام خود به آفریدن يك چنین غول کریه المنظر نتراشیده و بی مصرفی احتیاج دارد، یا این آخوند است که می خواهد با آفرینش این چنین هیولایی "مومنین" زبان بسته را بترساند، و در این راه اشکالی نمی بیند که "رسول خدا صلی الله علیه و آله را وجه المصالحه قرار دهد و بگوید: " دیدم چنین ملکی را در معراج؟"

ظاهرا این رقم "هزار هزار" برای محدثان محترم، رضوان الله علیهم اجمعین، جاذبه خاصی دارد و بقول معروف خیلی "آخوند پسند" است.

* * *

این حدیث دیگر را از آیت الله فقید دستغیب شیرازی، در همان کتاب معراج، از زبان حضرت محمد بشنوید:

"در عرش اعلی به سدره المنتهی رسیدم، و آن درختی است که هزار هزار (يك میلیون) شاخه دارد، و هر شاخه اش هزار هزار (يك میلیون) برگ که اگر یکی از آن برگها را به این عالم بیاورند، بر همه عالم سایه می اندازد و اگر کسی هزار سال زیر يك شاخه آن راه برود به آخرش نمی رسد. و دیدم که بر روی هر برگی از برگهای این درخت صد هزار هزار (صد میلیون) ملك مشغول تسبیحند". (متن حدیث در صفحه ۳۵۹)

این بار محدث یا محدثان محترم، که در مورد تعداد شاخه‌ها و برگه‌های هر شاخه سدره‌المنتهی به همان رقم "هزار هزار" جابلقا و جابلسا و فرشته يك ميليارد ميليارد بند انگشتی رضایت داده‌اند در مورد تعداد ملائکی که در روی هر برگ نشسته‌اند این رقم را کافی ندانسته و با يك "نیش قلم" آنرا به "صد هزار هزار" بالا برده‌اند. ولی این مسئله را روشن نکرده‌اند که چرا خداوند در آفرینش تمام عجایب خود فقط از ضریب صد و هزار و میلیون و میلیارد استفاده می‌کند و يك خورده پایین و بالا را قبول ندارد؟ حتی وقتی که پای مزد دادن رایگان به شهادتین يك مومن در میان باشد:

- "حضرت امام محمد باقر علیه‌السلام فرمود که: هر کس بگوید "اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله"، خداوند برایش هزار هزار (يك ميليون) حسنه بنویسد."

"و از حضرت امام جعفر صادق منقول است که هر بنده‌ای که آب بخورد و اهل‌بیت حسین را یاد کند، حق تعالی صد هزار حسنه برایش بنویسد، و صد هزار گناه از او ببیندازد و صد هزار درجه برای او بلند کند، و چنان باشد که صد هزار بنده آزاد کرده باشد. (متن دو حدیث در صفحه ۵۲۷ و ۴۳۲) در تواریخ متعدد اسلامی نوشته شده است که عبدالرحمن بن عوف، صحابی معروف پیغمبر که یکی از ده صحابه درجه اول (عشره مبشره) بود، وصیت کرد که پس از مرگ او ۳۰,۰۰۰ برده‌ای را که خریده بود، آزاد کنند و از این کار او غالباً بصورت ضرب‌المثل یاد می‌شود. اگر آن مرحوم علم غیب داشت و می‌دانست که با يك آب خوردن اهل‌بیت را یاد کردن، ثواب آزاد کردن ۱۰۰,۰۰۰ بنده برایش نوشته می‌شود (باضافه سایر مزایائی که در حدیث ذکر آن نرفته است) متوجه می‌شد که نه تنها آب نخورده، بلکه باندازه ۷۰,۰۰۰ بنده مغبون هم شده است.

* * *

- رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که هر مومن را قصری نصیب است در بهشت از لؤلؤ، که در آن ۷۰ خانه است از یاقوت سرخ و در هر خانه ۷۰ حجره است از زمرد سبز و در هر حجره ۷۰ تخت است و بر هر تختی ۷۰ فرش از هر رنگی و بر هر فرش رنگی حورالعینی نشسته است. و در هر

حجره ۷۰ خوان طعام است، و در هر خوانی ۷۰ قسم طعام، و در هر حجره‌ای ۷۰ خادمه، و خدای تعالی چنان قوه‌ای به مومنین می‌دهد که از تمام آنها بهره می‌برد (آیت‌الله سید عبدالحسین دستغیب، در کتاب معاد)

بر اساس ارقام دقیق حدیث، قصر شخصی مومن در بهشت شامل ۷۰ خانه با ۴۹۰۰ حجره و ۳۴۳,۰۰۰ تخت و اندکی بیش از ۲۴ میلیون فرش است که روی هر فرشی حورالعینی نشسته است. توقع می‌توان داشت که مومن بدون آنکه "خداوند باو چنان قوه‌ای بدهد..." بتواند چنین حرمسرای را اداره کند؟

- "امام جعفر صادق فرمود: بدرستی که حزیران ماه نحسی است، زیرا در این ماه حضرت موسی نفرین کرد بر بنی اسرائیل و در یک شب و یک روز سیصد هزار تن از ایشان مردند". احتیاج به تذکر نیست که در زمان حضرت موسی، جمع کل افراد اسرائیل به سیصد هزار نمی‌رسید.

* * *

- "علی بن ابراهیم از پدرش روایت می‌کند که گروهی از شیعیان از شهرهای دور آمدند و از حضرت امام جواد علیه‌السلام اجازه تشریف گرفتند و بخدمتش رسیدند و در یک مجلس ۳۰,۰۰۰ مسئله از او پرسیدند که حضرت به همه آنها جواب داد و در آن زمان حضرت علیه‌السلام ده ساله بود: (متن حدیث در صفحه ۳۸۷)

ثقة الاسلام کلینی، قدس سره، می‌توانستند قبل از درج این حدیث معتبر در "کافی" یکی از مومنین را که قدری استعداد ریاضی داشته باشد، مامور محاسبه فرمایند تا برایشان روشن شود که اگر برای سوال و جواب هر مسئله و توضیحات مربوط بدان فقط ۵ دقیقه وقت صرف شود، این جلسه "توضیح المسائل" مدت سه ماه و نیم آنهم بی وقفه ادامه یافته است و در همه این مدت شیعیان بزرگوار در جای خود نشسته و جواب مسئله شنیده‌اند!

- "حضرت امام محمد باقر فرمود که هر کس در یک شب هزار آیه از قرآن بخواند برای او یک قطار از طلا نوشته شود، و بدرستی که قطار پانزده هزار مثقال طلاست که هر مثقالی بیست و چهار قیراط است و کوچکترین قطارها به اندازه کوه احد، و بزرگترین آنها باندازه آنچه است که میان زمین و آسمان است." (متن حدیث در صفحه ۴۳۹)

حدیث معتبر "کافی" چند درس اساسی به همراه دارد: اول آنکه ثواب بعضی از امور حسنه در دستگاه الهی با "قنطار طلا" می‌نویسند. دوم آنکه هر چند هر قنطار پانزده هزار مثقال طلاست و هر مثقالی ۲۴ قیراط و بدین ترتیب وزن و اندازه هر قنطار کاملاً مشخص است، در عمل اندازه قنطارها از کوه احد گرفته تا آنچه میان زمین و آسمان است بزرگ و کوچک می‌شود. سوم اینکه هر چند مومن هزار آیه را قربه الی الله می‌خواند ولی ضرر ندارد که بدانند هر آیه‌ای ۳۶۰ قیراط طلا نیز برایش عایدی دارد.

* * *

از رسول خدا روایت شده که شب جمعه و روز جمعه جمعاً بیست و چهار ساعت است، و در هر ساعت آن حقتعالی ششصد هزار کس را از جهنم آزاد کند" (متن حدیث در صفحه ۵۶۵)

البته لازم نیست عالم ربانی ملا عباس قمی عفی الله عنه و مولف کتاب مستطاب مفاتیح الجنان زحمت محاسبه بکشند، ولی قطعاً در دستگاه وسیع الهی دفتردارانی یافت می‌شوند که حساب کنند ساعتی ششصد هزار نفر می‌شود شبانه‌روزی ۱۴ میلیون و چهارصد هزار نفر، یعنی در ۵۲ جمعه هر سال نزدیک به ۷۵۰ میلیون نفر از جهنم آزاد میشوند، و با این حساب نه تنها می‌بایست کلیه جهنمی‌های گذشته تا کنون آزاد شده باشند، بلکه از بابت دوزخیان کنونی نیز جهنم مقدار زیادی طلبکار می‌شود، زیرا تمام جمعیت شش میلیارد نفری روی زمین (باستثنای شیعیان مکتب فیضیه که جایشان در بهشت است) در ظرف هفت سال و ده ماه دوزخ را ترک می‌گویند. در اینصورت سالهای بعد خداوند چه کسانی را باید از جهنم خالی آزاد فرماید؟

چون مسلم است که محدثان بزرگوار، اعلی الله مقامهم از قول رسول خدا دروغ نساخته‌اند، باید ناچار پیش‌بینی کرد که برای جهنم آینده مبهمی در پیش است!

* * *

-در بلد الامین از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت شده است که هر که هر روز ده مرتبه این دعا را بخواند، حقتعالی ۴,۰۰۰ گناه کبیره او را (!) بیامرزد" (متن حدیث در صفحه ۴۳۸) توضیح آنکه علامه شیخ بهایی در

کتاب بسیار معتبر جامع عباسی می‌نویسد: بدانکه مجتهدین عدد گناهان کبیره را به تفاوت از بیست تا هفتاد ذکر کرده‌اند، و در بعضی از احادیث نیز آمده است که عدد گناهان کبیره به هفتصد نزدیکتر است که به هفتاد ظاهر ارقام واقعی گناهان کبیره (چه برسد به گناهان صغیره) از این حداکثر نیز خیلی بیشتر بوده، و شیخ بهایی، رضوان الله علیه، با همه تبحر خود در مسائل فقهی، از مرحله پرت بوده است!

جاذبه ارقام هزار، و هزار هزار منحصر به اقطاب بزرگ دین، رضوان الله علیهم، در قرون گذشته نیست. ظاهراً این جاذبه اصولاً بصورت یکی از ارکان شرع مبین درآمده زیرا امروز هم آثار آنرا در نزد فقها و علمای اعلام، منجمله در نوشته‌های "اعلم و افضل و افقه آنها" آیت‌الله خمینی، ایده الله تعالی، به وفور می‌توان یافت:

- میلیونها میلیون (!) سلاطین و بزرگان و فلاسفه در عالم آمدند. چطور شد ما با کسی بر سر آنها گفتگویی نکردیم و نام و نشان آنها را نیز فراموش کردیم؟ (کشف الاسرار صفحه ۱۷۶).

- مقصود این قلمهای خونین مسموم از خدمت به دین آن است که ما چندین هزار میلیون (!) جمعیت خدمتگزاران به دین و آئین و بزرگان دین و فداکاری و شهیدان در راه خدا را جماد و پوسیده بدانیم. (همان کتاب صفحه ۴۰)

- مینیاتیزم یا نوم مغناطیسی تکان بزرگی به جهان داده و نفسهای آخر مادیین به شماره افتاده و در آتیه نزدیک اساس مادیت را برای همیشه از جهان بر می‌چیند. معجزات و کرامات و اطلاع به مغیبات که در نظر مادیین جزء افسانه‌ها بشمار می‌رفت در جهان علم امروز نزدیک به واضحات است، کما آنکه از غیبگویی بوسیله تنویم مغناطیسی میلیونها از امثال آن (!) در کتب طب نوشته شده (همان کتاب، صفحه ۵۴)

- شما یاهوگویان با زندگانی معنوی و حیات و سعادت اجتماعی يك گروه انبوه صدها هزار میلیونی (!) بازی می‌کنید و شالوده بدبختی يك ملت آبرومند را می‌ریزید (همان کتاب، صفحه ۷۴). (مومنین ولایت فقیه توجه داشته باشند که در يك دنیای ۶ میلیارد نفری، گروه آبرومند آنها بتنهایی شامل صدها میلیارد نفر است که توسط یاهوگویان با سعادت اجتماعی آنها بازی می‌شود)

از سرداران اسلام یاد بگیرید. یکی از آنها گفت ۳۰ نفر همراه من بیایند تا ۶۰,۰۰۰ نفر طلیعه لشکر روم را رد کنیم. چاك و چونه کردند که آقا نمی‌شود. قبول کرد شصت نفر باشند. ۶۰ نفر آمد رفتند و ۶۰,۰۰۰ نفر رومی را از دم شمشیر گذراندند و برگشتند (سخنرانی در پاریس برای گروهی از ایرانیان مقیم اروپا، ۱۴ آبان ۱۳۵۷) (قابل توجه علاقمندان کتابهای حسین کرد و امیر ارسلان، برای تجدید نظر و تکمیل مطالب آنها)

* * *

اینک به سراغ نوع دیگری از احادیث "معتبر" برویم.

حدیثی که می‌خوانید، یکی دیگر از حدیثهای خیلی محکم است.

شش محدث بزرگوار، رضوان الله علیهم اجمعین، آنرا یکی از دیگری نقل کرده‌اند تا سر رشته آن به حضرت امام جعفر صادق رسیده است: محمد بن الحسین و علی بن محمد از سهل بن زیاد و سهل بن زیاد از محمد بن الولید شباب الصیرفی و شباب الصیرفی از ابان بن عثمان که او از ابی عبد الله امام صادق علیه‌السلام شنیده بود. موضوع حدیث راز و نیاز الاغ حضرت پیغمبر با خود آن حضرت، در لحظه وفات آنها است که درست با هم مقارن بوده است. درین گفتگو الاغ مرحوم، برای نخستین بار این راز را برای صاحب خود فاش می‌کند که اگر او سید پیغمبران بوده، الاغش نیز سید الاغان بوده است. شاهد زنده این گفتگو (که به عربی فصیح از ته چاه بنی‌خطمه بیان شده) حضرت امیرالمومنین است که شخصا آنرا شنیده و نقل فرموده است: "در ساعتی که پیغمبر صلی الله علیه و آله در گذشت، آن الاغ نیز که عقیق نام داشت افسارش را پاره کرد و تاخت تا در محله قبا بر سر چاه بنی‌خطمه رسید و خود را در آن افکند و در همانجا نیز وفات یافت و من شنیدم که این الاغ خطاب به پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌گفت: پدر و مادرم بقریانت، همانا که پدرم از پدرش و او از جد بزرگوارش و او از پدرش نقل کرد که جد اعلای ما همان الاغی بوده که با جناب نوح علیه‌السلام در کشتی بوده، و نوح برخاسته و دست به کفل او کشیده و گفته است: از پشت این الاغ، الاغی آید که سید پیغمبران بر آن سوار شود. خدا را شکر که مرا همان الاغ قرار داد." (متن حدیث در صفحه ۳۶۷)

در استحکام حدیث، و در اینکه طبق نیت خیر محدثان بزرگوار نقل چنین حدیثی مقام معنوی رسول اکرم را بسیار بالا برده است، جای تردید نیست. فقط این پرسش باقی می‌ماند که در حدیث بدان پاسخ روشنی داده نشده است، و آن این است که چون از هر نوع حیوانی يك جفت بیشتر در کشتی حضرت نوح سوار نبوده‌اند، سایر الاغهای زمان حضرت محمد از پشت کدام الاغ می‌توانسته‌اند بیایند؟

* * *

با آنکه آیت‌الله خمینی مؤکدا اظهار داشته‌اند که "در تمام احادیث گمان ندارم بتوان يك ناسخ و منسوخ پیدا کرد" (کشف الاسرار، صفحه ۳۱۴) و با آنکه نظر يك مرجع عالی تقلید، حتی اگر بمقام اعلای "ولی فقیه" هم نرسیده باشد حجت است و در آن جای چون و چرا نیست، باز متأسفانه واقعیت این است که کمتر احادیثی در همه کتب معتبره فقه و حدیث شیعه می‌توان یافت که ناسخ و منسوخ و ناقض و متناقض نباشند، هر چند که تمام آنها با "اسناد معتبر" و توسط سلسله روایان موثق، یا از رسول اکرم و یا از ائمه اطهار نقل شده باشند. طبق این احادیث، غالبا يك امام معصوم از خداوند یا از رسول او و یا از امامان قبلی مطلبی را روایت می‌کند که حدیث یا حدیثهای دیگر؛ از قول خود آن امام یا از قول ائمه دیگر، مطلبی خلاف آنرا نقل کرده‌اند، و تازه آنرا به "بداء" یا "تقیه" یا "ناسخ و منسوخ" نیز ارتباط نمی‌توان داد، بلکه خیلی آسانتر می‌توان مربوط به این دانست که محدثان بزرگوار از حدیثهای مخالف قبلی بی‌اطلاع بودند و گاه (مانند موارد متعددی که ذیلا از کتاب کافی نقل می‌شود) حدیث‌هایی را که قبلا خودشان در کتابهای خود نقل کرده‌اند بخاطر نداشته‌اند.

نوع دیگری از احادیث "معتبر" نیز هست که اصولا با نص صریح آیات قرآنی منافات دارند، و هر قدر هم که افاضل و مفسران عالیقدر با کمک تعبیرات و اصلاحات پر طمطراق عربی و توسل به مغلظه و سفسطه در اثبات این بکوشند که در اصل تناقضی وجود ندارد، مشکل حل نمی‌شود. درین مورد نیز علت واقعی را باید در این جست که محدث بزرگوار غالبا فقط نقل مطلبی را در نظر داشته که مورد علاقه بوده است، و اصولا به ذهن او نگذشته است که این مطلب با احکام قرآنی تطبیق می‌کند یا نه؟ و طبعا بعد از نقل و انتشار

حدیث چون دیگر حذف آن از کتب و رسالات ممکن نبوده، "روحانیت مبارز" از راه تعبیرها و تفسیرهایی نظیر آنچه نمونه‌های متعدد آنها را در "کشف الاسرار" آیت‌الله العظمی خمینی می‌توان دید، در صدد تاویل و توجیه آنها برآمده است.

نمونه‌های فراوانی از این هر دو نوع احادیث، یعنی حدیثهایی را که با همدیگر متناقضند، و حدیثهایی را که با نصوص قرآنی تباین دارند، در صفحات مختلف کتاب حاضر (از صفحه ۳۴۱ تا صفحه ۵۷۰) می‌توان یافت، که تازه آنها نیز در میان مجموعه عظیم احادیثی که در کتب مختلف حدیث و فقه شیعه یافت می‌شوند مشتمل نمونه خروار بیش نیستند.

در صفحات زیر، من فقط موارد انگشت‌شماری را از این دو نوع حدیث بعنوان نمونه‌هایی چند برای شما نقل می‌کنم.

حدیث اول، مربوط به حضرت امام حسین و شهادت اوست که طبعاً همیشه از مهمترین مسائل مورد بحث و توجه جهان شیعه بشمار می‌رفته است. مرحوم محمد جعفر یعقوب کلینی "سلطان المحدثین" در معتبرترین کتاب حدیث شیعه "اصول کافی" از قول امام جعفر صادق نقل می‌کند که: خداوند در عالم ازل پیغمبران خود را آفرید، و امامان را آفرید و از همه پیغمبران درباره ولایت علی و اولاد او بیعت گرفت و محمد و امامان را از علم کل و از وقوف به تمام آنچه از اول تا به آخر جهان روی خواهد داد (منجمله ماجرای شهادت سید الشهداء) برخوردار ساخت (متن حدیث در صفحه ۳۸۰). این موضوع چنانکه واقفید اصولاً از ارکان معتقدات شیعه درباره ائمه بشمار می‌رود.

با این وجود همان مرحوم کلینی، در جای دیگر همان کتاب "اصول کافی"، از قول همان امام جعفر صادق نقل می‌کند که جبرئیل به رسول اکرم صلی الله علیه و آله نازل شد و از جانب خداوند به اطلاع او رسانید که از حضرت فاطمه، دختر خود، صاحب فرزندی خواهد شد که بعداً امت او، وی را به شهادت خواهند رسانید. و آن حضرت سخت ناراحت شد و گفت که سلام مرا به خداوند برسان و بگو که مرا چنین نوه‌ای که از دخترم به دنیا آید و به دست امت خود کشته شود، نیازی نیست. جبرئیل رفت و برگشت و باز از جانب

خداوند در همین باره تاکید کرد، و باز پیغمبر همین جواب را داد. بار سوم جبرئیل گفت که خدایتعالی ترا سلام می‌رساند و می‌گوید بدان که من امر امامت و ولایت را نیز در اولاد همین فرزند قرار خواهم داد. آنوقت رسول اکرم گفت حالا که اینطور است رضایت می‌دهم (متن حدیث در صفحه ۳۵۰) در حدیث کافی افزوده شده که عین همین مطلب را رسول اکرم به دختر خود فاطمه زهرا پیغام داد، و او نیز (با آنکه بعنوان یکی از معصومین می‌باید از فرمان ازلی درباره شهادت حسین بن علی آگاه باشد) از این بابت ناراحت شد و دو بار مخالفت صریح خود را با آن ابراز داشت و بالاخره او هم پس از آگاهی بر تعیین امامت در ذریه همین فرزند به تولد و شهادت او رضا داد.

ولی باز همان مرحوم کلینی، در جای دیگر همان کتاب "اصول کافی"، از قول همان امام جعفر صادق نقل می‌کند که: خداوند عالم تصمیم گرفته بود که حسین بن علی در سال ۷۰ هجری قیام کند و عالم را مسخر کند. لیکن چون او را قبل از این تاریخ شهید کردند، خداوند نیز غضب فرمود و این قیام را به عهده امامی که در سال ۱۴۰ هجری ولایت خواهند داشت موکول کرد، ولی در این تاریخ نیز چون امامان این سرّ پنهان را به برخی از خواص گفته بودند و آنان هم آنرا برای جمعی از شیعیان فاش کرده بودند، خداوند مجدداً غضب فرمود و این بار این امر را به وقت نامعلومی موکول ساخت.

در توجیه این "بداء" آیت‌الله العظمی خمینی در کتاب کشف الاسرار (صفحه ۸۷) می‌نویسد که: "البته این حدیث کافی، دلیل آن نیست که خداوند تصمیم خود را تغییر داده است. خدای عالم از اول می‌دانست که واقعه کربلا واقع می‌شود، و تصمیم او این بود که اگر این واقعه پیش نیاید حسین بن علی در سال هفتاد هجری قیام کند و عالم را مسخر کند، ولی خودش می‌دانست که واقعه کربلا پیش‌آمد خواهد کرد."

با این وجود، همین آیت‌الله الاعظم، فقیه والی، افضل المجتهدین، مد ظله العالی، در جای دیگر همین کتاب کشف الاسرار (صفحه ۱۷۴) می‌نویسد: "خدای عالم وقتیکه دید بنای دین را ماجراجویان صدر اول اسلام متزلزل کرده‌اند و جز چند نفر معدودی بجا نمانده است، حسین بن علی را برانگیخت که

با جانفشانی و فداکاری خود ملت را بیدار کند، و ثوابهای بسیار برای عزاداری او مقرر کرد تا مردم را بیدار نگه دارند." فاعثبروا یا اولی الابصار!

* * *

در "اصول کافی" از امام جعفر صادق نقل شده است که: خدا چون آسمانها و زمین را آفرید به منادی دستور داد تا سه بار فریاد بزند که محمد رسول خداست و علی ولی اوست، و امامان جانشینان او هستند (متن حدیث در صفحه ۳۸۰) و البته مشخص نشده است که چرا در عرش الهی نیز باید مانند بغداد عصر مرحوم کلینی، تصمیمات "خلیفه" توسط جارچی مخصوص اعلام شود، زیرا ظاهراً قوانین عرش از روی دربار خلیفه بغداد کپیبه نمی‌شود.

ولی آیت‌الله دستغیب شیرازی، علامه فقید و شهید بزرگوار محراب، از قول همین امام جعفر صادق در کتاب معراج نقل می‌کند که حضرت رسول اکرم فرمود: در لیلۃ المعراج پس از آنکه مناجات من با پروردگارم خلاص شد، ندا رسید یا احمد چه کس را در روی زمین جانشین خود قرار می‌دهی؟ عرض کردم پسر عمویم را. فرمود پسر عمّت کیست؟ عرض کردم: تو خود بهتر می‌دانی که علی بن ابیطالب است. هفت بار این سوال تکرار شد و هفت بار همین جواب را دادم. آنگاه خداوند فرمود: ای محمد، پس به علی بگو که حالا که اینطور است ما نیز او را امام قرار دادیم. و چون رسول اکرم از معراج بازگشت، فردای آن شب کسی به سراغ علی فرستاد و بدو گفت که خداوند بتو سلام رسانید و ترا امام قرار داد. (متن حدیث در صفحه ۳۶۳)

* * *

آیت‌الله خمینی در سخنرانی برای گروهی از ایرانیان مقیم اروپا (نوفل لوشاتو، ۱۷ آبان ۱۳۵۷) تصریح می‌کند که: "حضرت امیر و حضرت فاطمه، هیچ نداشتند و روزها روی علف شتر می‌خوابیدند".

و آیت‌الله دستغیب شیرازی، از حضرت امام جعفر صادق روایت می‌کند که: "علی علیه السلام هنگام ازدواج با حضرت فاطمه فقط يك زره و يك شمشیر و يك شتر داشت، و آن زره را فروخت تا خرج عروسی را تامین کند (متن حدیث در صفحه ۴۰۰).

با وجود این "اصول کافی" در حدیثی نقل از همین حضرت امام جعفر صادق (متن حدیث در صفحه ۴۰۰) که آیت‌الله العظمی بروجردی نیز آنرا در جواهرالکلام خود تایید کرده است، روایت دارد که: حضرت امیرالمومنین علیه‌السلام در هنگام نماز، انگشتر خود را به سائلی صدقه داد، و این انگشتر وزن حلقه‌اش چهار مثقال نقره و وزن نگینش پنج مثقال یاقوت سرخ بود که قیمتش خراج یکساله کشور شام بوده است (گذشته از جالب بودن متن حدیث توجه به تصویری که ثقة‌الاسلام کلینی از مقدار خراج سالانه شام، کشور اصلی امپراتوری پهناور اسلام داشته نیز بسیار جالب است)

و "تجارب السلف" می‌نویسد که: علی علیه‌السلام در شهر ینبع اراضی و املاک بسیار داشت و صاحب نخلستانی بود که سالانه چهل هزار دینار درآمد آن بود. و این حزم در "الفضل فی الملل و اهواء و النحل" (جلد چهارم) تصریح می‌کند که: امیرالمومنین علیه‌السلام نخلستانها و کشتزارهای متعددی را به صدقه به محتاجان بخشید، و البته این صدقات در برابر ثروت او اندک بود.

و استاد احمد آذری قمی، استاد الهیات اسلامی، طی یک سخنرانی تحقیقی در مدرسه فیضیه قم، که متن آن در کتاب مالکیت اسلام نشریه جهاد سازندگی جمهوری اسلامی بچاپ رسیده، می‌نویسد: "در سفینه البحار تصریح شده است که درآمد سالانه امیرالمومنین علیه‌السلام چهار هزار دینار یعنی تقریباً دو میلیون تومان به پول امروز بوده، و حضرت فاطمه علیها‌السلام از فدک سالانه صد و بیست هزار دینار یعنی تقریباً شش میلیون تومان به پول امروز درآمد داشته است."

در همین زمینه ثروت و فقر ائمه "کافی" از ابراهیم بن موسی نقل می‌کند که: از حضرت امام رضا طلبی داشتیم که وصول آن امروز و فردا می‌شد بالاخره در یک ملاقات خصوصی باو عرض کردم که قربانت، عید نزدیک است و من حتی درهمی ندارم، آنوقت حضرت با تازیانه اش زمین را خراشید و از آنجا شمش طلایی برداشت و بمن داد و سفارش کرد که این را به کسی نگویم.

و نیز کافی از یکی دیگر از اصحاب روایت می‌کند که خدمت حضرت امام رضا بودم که فرمود: ای غلام آفتابه و لگن بیاور. سپس روی تختی نشست

و به غلام فرمود آب بریز. و چون نگریدم دیدم که طلا از میان انگشتانش در طشت می‌ریخت (ظاهراً در مکتب مومنین فیضیه با طلا هم می‌شود دست شست). (متن حدیث در حفه ۳۹۷)

ولی در "بحارالانوار" (جلد یازدهم، در حالات امام موسی علیه السلام) روایت است که "امام موسی بن جعفر فرمود: هارون الرشید مرا احضار کرد و بر او وارد شدم. سلام کردم، جواب سلامم را نداد. فهمیدم که غضبناک است. معلوم شد به او گفته‌اند خراج آفاق از اهل شیعه نزد موسی بن جعفر می‌آید و به دست خلیفه نمی‌رسد. گفتم یا امیرالمومنین، قسم به کسی که محمد را به نبوت برانگیخت که هیچ کس دیناری و درهمی از طریق خراج برای من نیاورده. ولی ما خانواده ابیطالب تنگدستیم و فشار زندگی بر ما سخت شده است، و چون صدقه بر ما حرام است هدیه قبول می‌کنیم. پرسید: یا ابوالحسن، چند نفر نان‌خور داری؟ گفتم از پانصد بیشترند. پرسید: همه بچه‌های تو اند؟ گفتم نه بیشترشان خَدَم و حَشَم (!) هستند. اما فرزندانم زیاده از سی پسرند از اینقرار، و دختران نیز از این قرار. پرسید: چرا دخترها را به پسر عموهایشان شوهر نمی‌دهی؟ گفتم: پول جهیزیه آنها را ندارم. پرسید: قرض داری؟ گفتم: قریب به ده هزار دینار. گفت: غم مخور، آنقدر بتو پول می‌دهم که پسران و دخترانت را همسر بدهی و قروضت را بپردازی. او را دعا کردم و گفتم: خدا امیرالمومنین را برای ما یک مشت پسر عموهایش باقی بدارد." (متن حدیث در صفحه ۳۹۹).

* * *

در "اصول کافی" از قول امام محمد باقر نقل شده است که: "خداوند از شیعیان ما آنگاه که هنوز بدنیا نیامده بودند به ولایت ما اهل‌بیت پیمان گرفت، و ارواح شیعیان ما را ۲۰۰۰ سال پیش از بدنهایشان آفرید، و همه ایشان را بر پیغمبر و علی و ما عرضه داشت و ما همه آنها را می‌شناسیم و از احوالشان آگاهیم." (متن حدیث در صفحه ۴۱۸)

ولی در همین کتاب کافی از قول "سُدیر صیرفی" از فرزند همین امام محمد باقر روایت شده است که: "حضرت امام جعفر صادق در پاسخ سوال من فرمود: ای سُدیر فکر می‌کنی شیعیان ما چه اندازه باشند؟ عرض کردم صد هزار، بلکه دویست هزار، بلکه هم نصف دنیا. حضرت سکوت فرمود. سپس به

راه افتادیم تا به زمین سرخ رنگی رسیدیم. حضرت بسوی جوانی که مشغول چراندن بزغاله‌های خود بود نگریست و فرمود: ای سدید بخدا اگر فکر می‌کردم که تعداد شیعیان من به شماره بزغاله‌ها باشند، خانه‌نشینی برایم روا نبود و چون بزغاله‌ها را شمردم ۱۷ راس بودند!" (متن حدیث در صفحه ۴۲۱)

* * *

در "اصول کافی" از امام جعفر صادق نقل شده است که: چون امام تولد شود، از عرش باو ندا رسد که: ای فلان بن فلان، تو برگزیده من و محل راز و صندوق علم و امین وحی من هستی. و من علم اول و علم آخر را به تو عطا کردم (متن حدیث در صفحه ۳۷۸). و باز از همان امام جعفر صادق نقل شده است که امیرالمومنین علیه‌السلام فرمود: ما ائمه مرگ مردم و بلاها و نژادها و فصل الخطاب را از اول تا آخر می‌دانیم (متن حدیث در صفحه ۳۸۰).

و در بصائرالانوار تصریح شده است که حضرت علی فرمود من به ضمائر دلها آگاهم، و امامان از فرزندان من نیز این علم را دارند هر گاه بدان اراده کنند (متن حدیث در صفحه ۳۸۱).

با این وجود در جای دیگر همین کتاب "کافی" آمده است که "سدیر، یکی از صحابه مستقیم حضرت امام جعفر صادق گفت: من و ابویصیر و یحیایی بزاز و داود بن کثیر در مجلسی نشسته بودیم که حضرت امام صادق علیه‌السلام با حالت خشم وارد شد و چون در مسند خویش قرار گرفت فرمود: تعجب می‌کنم از مردمی که گمان می‌کنند ما غیب می‌دانیم، در حالیکه کسی جز خدای عزوجل غیب نمی‌داند. همین امروز من می‌خواستم کنیز خود را بزنم، اما او از من گریخت و من حتی ندانستم که در کدام اطاق منزل پنهان شده است. (متن حدیث در صفحه ۳۸۸).

این حدیث که سه جای دیگر نیز در کتاب کافی از راویان مختلف تکرار شده، ظاهراً مایه دردسر محدثان بزرگوار منجمله علامه مجلسی رضوان الله علیه را فراهم کرده است، بطوریکه ناگزیر شده‌اند بگویند که: "ممکن است شنوندگان این فرمایش امام، شیعیان ضعیف‌العقلی بوده‌اند که باید از آنها تقیه شده باشد". ولی این مفسران و شارحان بزرگوار، بر اثر حل این مشکل، مشکل دیگری را بوجود آوردند، و آن این است که اگر صحابه دست اول و بیواسطه

حضرت امام جعفر صادق و سایر ائمه، "شیعیان ضعیف‌العقل و شایسته تقیه" بوده‌اند، تکلیف سایر مومنین شیعه چه می‌شود؟

* * *

در حدیث معتبر "کافی" از امام محمد باقر درباره حکومت علی بن ابیطالب بر جن و انس روایت شده است که هنگامیکه امیر المومنین علیه‌السلام بر منبر، و عظمی‌کرد، از دهائی داخل مسجد شد و سینه‌کشان پای منبر رفت و روی دم خود ایستاد و سلام کرد، و چون خطبه آن حضرت پایان یافت به ایشان عرض کرد که من عمرو بن عثمان (!) خلیفه شما بر طایفه جن هستم و چون پدرم مرده، آمده‌ام تا از شما اجازه جانشینی او را برای خلافت بر اجنه بگیرم. آن حضرت اجازه صادر فرمود، و عمرو بن عثمان اجازه مرخصی گرفت و بازگشت. حضرت علی در پاسخ سوال جابر رحمة الله علیه فرمود که بر اجنه واجب است خدمت ما بیایند و دستور بگیرند (متن حدیث در صفحه ۴۰۴).

ولی حدیث دیگر در بحار الانوار و حلیة المتقین، از قول امام جعفر صادق نقل می‌کند که: "جناب امیر المومنین چاهی در خانه خود کنده بود و خبر دادند به آن جناب که جنیان در آن چاه سنگ می‌اندازند و از اینکه چاه متعلق به آن حضرت است نیز باک ندارند. حضرت آمدند بر سر چاه و فرمودند: ای قوم جن، چرا ما را آزار می‌دهید؟ از این کار خود دست بردارید و گرنه کیوتر در این چاه جا می‌دهم" (متن حدیث در صفحه ۵۵۸).

* * *

در "اصول کافی" است که: حضرت صادق علیه‌السلام فرمود "ما اهل بیت نبوت نخستین خاندانی هستیم که خدا ناممان را بلند ساخت، در همان هنگام که آسمان و زمین را آفرید، و ما را از قسمت بالای علین آفرید و نور عظمت خویش را در ما جای داد. پس ولایت ما را بر آسمان و زمین عرضه کرد و بر آنها و میوه‌ها و گلها و گیاهها و سنگها نیز عرضه کرد. و حضرت رضا فرمود: روز قیامت ملکی مُقَرَّب یا پیغمبر مُرسل یا مومنی باقی نمی‌ماند که محتاج به شفاعت پیغمبر آخر الزمان و ما فرزندان او نباشد (ترکیبی از حدیثهای مندرج در صفحات ۳۷۷ و ۳۸۱).

ولی در همین "اصول کافی" درباره یکی از افراد همین خاندان عصمت و نبوت، فرزند مستقیم حضرت رضا و برادر امام محمد تقی چنین آمده است:

"حسین بن حسن الحسنی گوید که ابولطیب المثنی یعقوب بن یاسر به من گفت که متوکل (خلیفه عباسی) به اطرافیانش شکایت کرد که این ابن رضا (امام محمد تقی) مرا خسته کرده است، زیرا از میگزساری با من سرباز می‌زند و نمی‌توانم از این راه بهانه‌ای برای تخفیف او نزد مردم پیدا کنم. گفتند: مشکلی نیست، به سراغ برادرش موسی (موسی مبرقع فرزند حضرت امام رضا) برو که هم اهل ساز و آواز است، هم می‌خورد و هم عشقبازی می‌کند. متوکل گس نزد او فرستاد و وی را به سامره خواند. چون به نزدیک شهر رسید، حضرت ابوالحسن علیه‌السلام که در محل پل وصیف به انتظار او بود بوی سلام گفت و فرمود: مبادا نزد متوکل اقرار کنی که شراب می‌آشامی، که می‌خواهد ما را رسوا کند، اما موسی خواهش او را نپذیرفت. گفت خوش دارم که شراب بنوشم و ساز بشنوم و عشقبازی هم بکنم" (متن حدیث در صفحه ۳۸۵ - به احادیث مربوط به جعفر کذاب نیز مراجعه شود).

* * *

در "مجمع المعارف و مخزن العوارف" عالم ربانی محمد شفیع بن محمد صالح قدس سرهما، نقل از علامه ملا محمد باقر مجلسی رضوان الله علیه در بحار الانوار تصریح شده است که: "وقتی برای ظهور حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه معین نشده است و بیخبر ظاهر می‌شود، و هر که تعیین وقت نماید خود را در علم غیب با خدا شریک کرده است".

ولی در همین کتاب، درست در چند سطر بعد آمده است که: آن جناب ولایت مآب در سال طاق از هجرت، در روز جمعه نوزدهم عجم که مصادف خواهد بود با دهم محرم، بصورت جوانی کامل، چهل‌ساله یا کمتر، با عمامه زرد بر سر و نعلین رسول‌الله برپا و عصای آن جناب در دست، با بُزی چند در پیش، داخل مکه معظمه شوند و همان شب ظهور فرمایند (متن حدیث در صفحه ۴۵۶).

و در همین باره در "مفاتیح الجنان" اثر بزرگ دیگر شیعه، آمده است که: روز بیست و پنجم ذی القعدة روز دحو الارض است، و آن شبی است که تمامی زمین از زیر خانه کعبه بر روی آب پهن شد، و حضرت رضا

علیه السلام فرمود که حضرت ابراهیم علیه السلام و حضرت عیسی علیه السلام در این روز متولد شده‌اند و حضرت قائم در این روز قیام خواهد فرمود. (متن حدیث در صفحه ۵۶۹).

و درباره محل ظهور آن حضرت نیز، با آنکه در بحار الانوار و مجمع المعارف و کتب معتبره دیگر خانه کعبه تصریح شده است، "ابوالشیخ اصفهانی" محدث مشهور، در کتاب "عوالی" از عبدالله بن عمر نقل می‌کند که "حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که مهدی موعود در قریه‌ای ظهور خواهد کرد که نامش کرعه است." (نقل از کتاب معصوم چهاردهم حجة بن الحسن، تألیف جواد فاضل)، و روایات "معتبر" دیگری نیز وجود دارد که در آنها محل ظهور امام غایب، بیت المقدس و کوفه و طالقان تعیین شده است.

* * *

در "نهج الفصاحه" مجموعه سخنان حضرت محمد، مستخرج از احادیث مشترك معتبرترین کتابهای حدیث عالم تشیع و تسنن (کتب اربعه و صحاح سنه) از حضرت رسول روایت شده است که: "ساختمان بهشت خشتی از نقره و خشتی از طلا است، و گل آن مشک اذفر است و سنگریزه‌اش لؤلؤ و یاقوت است." ولی در همین مجموعه، حدیثی دیگر از حضرت رسول نقل شده است که: "خداوند بهشت را سفید آفریده است و سفیدی از همه رنگها پیش خدا محبوبتر است."

روشن نشده است که ترکیبی از طلا و نقره و مشک اذفر و لؤلؤ و یاقوت باضافه درختان فراوان، باضافه "مسندهایی با استبرق سبز" که در قرآن به آنها اشاره شده است، چطور ممکن است سفید از کار در بیاید؟

* * *

علامه شیخ بهایی، فقیه و عالم و محدث بزرگ در "جامع عباسی" می‌نویسد: "در حدیث است از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، که گوشت ماهی بدن را می‌ریزند و بسیار مضر است" (متن حدیث در صفحه ۵۲۵). ولی شاگرد بزرگوار همین استاد، علامه محمد باقر مجلسی رضوان الله علیه، در بحار الانوار وحلیه المتقین تصریح می‌کند که: حضرت صادق علیه السلام فرمود که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله چون ماهی تناول

می‌فرمودند می‌گفتند: خداوندا برکت ده برای ما در این ماهی، و نیز به سند معتبر از حضرت موسی بن جعفر (ع) منقول است که بر شما باد خوردن ماهی که اگر بی‌نان بخورید کافی است و اگر با نان بخورید گوارا است."

* * *

در مفاتیح‌الجنان اثر معروف مکتب فیضیه، تصریح شده است که: "و از آنچه قباحت دارد و معصیت است هر کلامی است که شعر باشد، اگر چه مهیج و شهوانی نفسانی و لهو یا هجو و هتک عرض نباشد، چنانکه در حدیث معتبر از حضرت رسول اکرم منقول است که "لان یمتلی المرء قیحا خیر من ان یمتلی شعرا" (شکم کسی پر از چرک باشد بهتر از آن است که پر از شعر باشد) البته راوی این حدیث معتبر توضیح نداده است که چگونه شکم کسی می‌تواند پر از شعر باشد! و نیز از آن حضرت منقول است که "لما نشأت بغضت الی الاوتان و بغض الی الشعر" (وقتی که بزرگ شدم بتها را منفور داشتم و از شعر نیر متنفر بودم) و باز "حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که یک شعر بخواند در شب یا روز جمعه، مطلقا بهره‌ای از ثواب آن شب و روز نداشته باشد و نمازش مقبول نگردد." (متن حدیث در صفحه ۵۴۹).

و علامه مجلسی در "عین‌الحویه" می‌نویسد: "به سند معتبر از حضرت رسول اکرم منقول است که اگر بشنوید کسی در مسجد شعر می‌خواند بگویید به او خدا دهنّت را بشکند" و علامه شیخ بهایی در "جامع عباسی" در زمره آنچه برای روزهدار مکروه است شعر خواندن است، اگر چه مداح حضرات مقدسات باشد" و: "اگر مرد زیاده بر چهار بیت شعر باطل بخواند نجس می‌شود و سنّت است که وضو سازد." (متن احکام در صفحه ۴۸۵)

و در "کافی" روایت است از امام جعفر صادق که "فرمود از گفتن بسم الله فروگذار نکنید حتی اگر در دنبال آن شعری باشد." (متن حدیث در صفحه ۵۴۹).
و باز در مفاتیح‌الجنان از امام جعفر صادق "به حدیث صحیح" منقول است که مکروه است روایت شعر برای آدم روزهدار و در روز جمعه و در شبها، هر چند هم که شعر حق باشد (متن حدیث در صفحه ۵۴۹)، و در توضیح‌المسائل آیت‌الله العظمی خمینی آمده است که "مکروه است خواندن شعر در مسجد اگر نصیحت و مانند آن نباشد" (مسئله ۹۱۴)، و این روایت بسیار

جالب نیز در بحار الانوار و مفاتیح الجنان و کتب متعدد دیگر آمده است که: "حضرت امام جواد علیه السلام از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله نقل فرمود که عبادت فقط ذکر حضرت علی علیه السلام است، و از علامات منافقان است بجای ذکر او نقل کردن قصه‌ها و اشعار باطل، از قبیل افسانه‌های مجوس و شاهنامه (متن حدیث در صفحه ۱۸۱) و توجه داشته باشید که بگفته محدثین بزرگوار حضرت رسول اکرم چهار قرن قبل از سروده شدن شاهنامه این مطلب را فرموده‌اند و حضرت امام محمد تقی نیز دو قرن و نیم پیش از آن این حدیث را نقل قول فرموده‌اند.

ولی با وجود همه این احادیث معتبر، ثقة الاسلام و المسلمین علی خامنه‌ای رئیس جمهوری اسلامی در "سیره ائمه" خود می‌نویسد: "یکی از شورانگیزترین مباحث زندگی ائمه علیهم السلام بحث در برخورد آن بزرگواران با سررشته‌داران فکر و فرهنگ در جامعه اسلامی یعنی علما و شعرا است که فکر و جهت ذهنی مردم را هدایت می‌کردند."

و نیز در دیدار با جمعیت اسلامی شعرای خوزستان (۲۰ دی ۱۳۶۱) می‌گوید: "شما باید برای ملت و این انقلاب و برای قرآن شعر بگوئید. زبان شعر هیچ ملتی مانند زبان شعر عرب گشوده و گسترده نیست (قضایات بیغرضانه‌ای از جانب رئیس جمهوری ایران درباره شعر پارسی!) و در طول تاریخ دارای نقش شگفت‌انگیزی در مسائل مهم اجتماعی و تاریخی و اعتقادی و سیاسی بوده است."

و علامه کاشف الغطاء در "اصل الشیعه" می‌نویسد: "شریف ابوالحسن علی الحمائی فرزند زین العابدین محمد بن جعفر بن محمد بن شریف بن زید بن علی بن الحسین امام زین العابدین علیه السلام، با تفاخر می‌گفت: من شاعرم و پدرم هم شاعر بود، و جدم هم شاعر بود"، و مجله نگهبان انقلاب اسلامی (۲۵ شهریور ۱۳۶۱) اطلاع می‌دهد که: "از کارهای عمده حضرت امام باقر، نشر ادبیات و اشعار انقلابی بود!"

علامه بزرگوار، آیت الله عبدالحسین امینی در مبحثی بنام "مقام شعر و شعرا در نزد ائمه هدی" می‌نویسد: "دعوت روحی که به وسیله شعر انجام می‌گرفت از تأیید قرآن و حدیث هم برخوردار بود و در زمان ائمه طاهرین نیز

چون زمان رسول خدا برقرار بود و مردم مجتمع آنروز از شعر و شعرای اهل بیت، قلوبشان مسخر می‌شد. شعرا پیوسته از نقاط دور به خدمت ائمه علیهم السلام مشرف می‌شدند و مورد تفقد و اکرام ایشان واقع می‌گشتند، بحدی که بر پا نمودن مجلس شعر در مکتب اهل بیت جزو طاعات شمرده می‌شد و گاهی بر بزرگترین اعمال عبادتی و مستحبه مقدم می‌شد، چنانکه وقتی کمیت شاعر عرب شعر "هاشمیات" خود را در مدح حضرت امام صادق علیه‌السلام خواند حضرت درباره‌اش دعا فرمود و هزار دینار و یکدست خلعت به او مرحمت نمود" (نقل از سلسله مقالات آیت‌الله امینی در روزنامه اطلاعات، ۱۶ دیماه ۱۳۶۱).

و همین آیت‌الله می‌نویسد که "شیخ عظیم الشان و بزرگوار ما مرحوم کلینی که بیست سال از عمر شریف خود را در راه تالیف کتاب "کافی" صرف نمود کتاب اشعاری گرد آورده است، و عیاشی عالم بزرگی که دارای کتب بسیاری است در فقه شیعه کتابی هم بنام معاریض الشعرا دارد، و مرحوم شیخ صدوق آن جان‌باخته احیای فقه و حدیث، دارای کتاب شعری است و نیز سرور طایفه سید جلیل القدر مرحوم سید مرتضی علم‌الهدی دارای دیوان مفصل شعری است". ۱ (مخفی نماند که در کتب هر کدام از خود این بزرگواران چندین حدیث معتبر در مذمت شعر از قول رسول اکرم و ائمه نقل شده است).
در همین زمینه، به سه حدیث ذیل نیز که گذشته از ارزش خاص مذهبی و معنوی، نشانی از وسعت اطلاعات اعظام محدثین، "علامه‌ها" و "بحر العلوم"‌های عالیقدر در مسائل فرهنگی و ملی است، توجه فرمائید:

- امام محمد تقی از پیغمبر روایت کند که یاد کردن علی بن ابیطالب عبادت است و شنیدن قصه‌های دروغ و افسانه‌های مجوس علامت منافقان است، و مدح گبرکان خواندن بدعت و ضلالت است، و حکایات بی‌اصل در حق رستم و سرخاب(!) و اسفندیار و کاووس و زال و غیره ردّ باشد بر شجاعت و

۱- در قرآن آمده است که: "والشعراء يتبعهم الغاؤون" (از شعرا مردم گمراه پیروی کنند) و "يقولون اتنا لنتاركو الهتنا لشاعر مجنون" (آیا برای خاطر شاعر دیوانه‌ای دست از خدایان خود برداریم؟) و "ما علمناه الشعر و ما ينبعی له ان هو الاذکر و قرآن مبین" (و ما به او (محمد) شعر نیاموختیم، سزاوار او نیست مگر ذکر و قرآنی آشکار).

فضل امیرالمومنین علیه‌السلام (نقل از مثالب النواصب من نقض بعضی فضایح الروافض، معروف به النقض، از نصیرالدین ابوالرشید رازی).

- بدترین روایتها روایت دروغ است، بلکه قصه‌های راستی هم که لغو و باطل باشد مانند شاهنامه و غیر آن از قصه‌های مجوس و کفار که حضرت امام جعفر صادق آنرا نهی فرموده‌اند، و بعضی از علما گفته‌اند که حرام است (علامه مجلسی در عین‌الحیوة)

- به دو فتوی هم‌هنگ شرعی (!) از جانب دو مقام اعلای قضای اسلامی در جمهوری "ولایت فقیه" نیز توجه فرمائید:

- "در فقه شیعه، حکمی که حاکم شرع می‌دهد بمانند حکمی است که از طرف حضرت امام عصر عجل الله تعالی فرجه و ولی امر صادر شده باشد، و این حکم قابل نقض نیست" (حجة الاسلام مرتضی مقتدایی عضو شورای عالی قضاوت جمهوری اسلامی، نقل از روزنامه اطلاعات، ۱۹ مهر ۱۳۶۱)

- "اگر از راه شرعی ثابت شود که کسی شیعه دوازده امامی بوده است و بدین سبب زکوة بگیرد و بعدا زکوة تلف شود و شرعا ثابت شود که آن شخص شیعه نبوده است، لازم نیست دوباره زکوة بدهد." (آیت الله خمینی، توضیح المسائل)

* * *

یکدسته دیگر از احادیث "معتبر"، همانطور که تذکر داده شد، احادیثی هستند که نه فقط با احادیث دیگر متناقضند بلکه با نص صریح آیات و احکام قرآنی تباین دارند. نمونه‌های ذیل فقط چند مورد انگشت شمار از آنهاست:

در قرآن، بکرات تصریح شده است که: "اجل هر کس در لوح الهی بوقت معین ثبت شده است" (سوره آل عمران، آیه ۱۴۵) و: "چون اجل کسی فرا رسد ساعتی مقدم و موخر نشود" (سوره اعراف، آیه ۳۴ - سوره یونس، آیه ۴۹)، و: "اجل هیچ کسی زودتر و دیرتر نخواهد شد" (سوره حجر، آیه ۵ - سوره مومنون، آیه ۴۳)، و: "چون اجل الهی فرا رسد وقت آن به تاخیر نیفتد" (سوره نوح، آیه ۴)، و: "کسی عمر دراز یا کوتاه نکند مگر آنکه قبلا در لوح محفوظ ثبت شده باشد" (سوره فاطر، آیه ۱۱).

با وجود این، طبق حدیث معتبر کافی، "سید بن طاوس به سند معتبر از جمیل بن دراج روایت کند که مردی به خدمت امام جعفر صادق آمد و گفت: ای مولای من، سنم بالا رفته است و خویشانم مرده‌اند و مونسی ندارم و می‌ترسم که مرگ مرا نیز دریابد. فرمود که اگر درازی عمر برای خود و حتی خویشان و دوستان خود خواهی، این دعا را بعد از هر نماز بخوان، و اگر خواهی يك يك از دوستان خود را نیز برای طول عمر نام ببر و آن مرد گفت بخدا سوگند که چون بر این دعا مداومت کردم چندان عمر یافته‌ام که از زندگانی ملول شده‌ام" (متن حدیث در صفحه ۴۴۲) و: "از حضرت رسول الله منقول است که هر که بخواد اجلس بتاخیر بیافند، پس بگویند سه مرتبه در شب و سه مرتبه در وقت صبح این دعا را" (متن حدیث در صفحه ۴۳۸)

* * *

درباره نر یا ماده بودن فرزندی که به دنیا آید، آیات صریح قرآن حاکی است که: "اوست (خداوند) که شما را در رحم‌های مادرانتان بهر شکل که خواهد در آورد" (سوره آل عمران، آیه ۶)، و: "آنچه زنان بار گیرند و بزایند جز به علم و اراده او نخواهد بود" (سوره فاطر آیه ۱۱)، و توضیحات روشن دیگری که درباره تکوین جنین در سوره حج (آیه ۵) و سوره مومنون (آیه‌های ۱۲ تا ۱۴) داده شده است.

این حدیث معروف نیز از رسول اکرم چه در کتب اربعه شیعه و چه در صحاح سته سنی نقل شده است که: "خداوند به شکم مادر هر کس ملکی گماشته است که گوید خدایا، اکنون نطقه است، اکنون علقه است، اکنون مضغه است، و وقتیکه خلقت او به اراده خدا تکمیل شود، می‌پرسد: خدایا، نر باشد یا ماده؟ و روزی و عمر او چه باشد؟ و آنرا چنانکه خدا خواسته باشد رقم می‌زند".
با این وجود، علامه مجلسی قدس الله نفسه، در بحار الانوار چنین نقل می‌کند:

"در روایت معتبر است که شخصی بنزد حضرت امام جعفر صادق آمد و گفت: یا ابن رسول الله، هشت دختر بهم رسانیده‌ام و روی پسر تا حال ندیده‌ام. حضرت فرمود: برو و در میان دو پای زنت بنشین و دست راست خود را بر جانب راست ناف او بگذار و هفت نوبت انا انزلنا بخوان و بعد با او جماع کن،

و چون اثر حمل در وی ظاهر شود پس در شبها دست راست خود را بر جانب راست ناف زنت بگذار و باز هفت نوبت انا انزلنا بخوان. آن مرد گفت چنین کردم و هفت پسر در پی هم یافتم." (متن حدیث در صفحه ۴۳۰).

و باین ترتیب بر مومنین روشن شده است که کسی که در میان پای زنش بنشیند دست راست خود را بر جانب راست ناف او بگذارد و انا انزلناه بخواند و جماع کند، اراده‌اش از اراده خداوند دست کم نمی‌آورد، بلکه "سرنوشت‌ساز" هم می‌تواند بشود.

ولی ظاهراً تعداد اندکی از مومنین تا کنون با این حدیث معتبر آشنا شده‌اند زیرا در غیر اینصورت با علاقه خاصی که هر مومن به داشتن فرزند پسر دارد، همه آنها میان دو پای زنشان می‌نشستند و دست بر جانب راست ناف او می‌گذاشتند و جماع می‌کردند و کم‌کم نسل دختر در میان امت شیعه منقرض می‌شد.

* * *

در قرآن آمده است که: "ان انکر الاصوات لصوت الحمیر" (سوره لقمان، آیه ۱۹)، و همه محدثان بزرگوار می‌دانند که این مطلب در قرآن کریم با جنبه تایید از زبان لقمان نقل شده است.

با این وجود، ثقة الاسلام کلینی در "اصول کافی" نقل می‌کند که: "احمد بن محمد الکوفی از علی بن الحسن، و او از علی بن اسباط، و او از عم خود یعقوب بن سالم، و او از ابی بکر الحضرمی، روایت دارد که گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدم درباره این گفته خدای عز و جل که فرموده است: ناخوش‌ترین صداها بانگ خران است. فرمود: نه، عطسه قبیح است" (متن حدیث در صفحه ۵۴۴). مفهوم صریح حدیث این است که حضرت امام جعفر صادق با کمال راحتی گفته خداوند را در قرآن تصحیح فرموده‌اند تا آنرا "تبدیل به احسن" کرده باشند. ولی هیچک از حجة الاسلام‌ها و حجج الاسلام و المسلمین، اعلی الله کلماتهما در طول بیش از ده قرن که از تألیف کتاب "کافی" می‌گذرد، بر روی خود نیآورده‌اند که اگر حضرت صادق چه شرعا و چه منطفا نمی‌توانسته است چنین حرفی را بزند، پس احتمالاً این ثقة الاسلام کلینی و یا سایر روایان بزرگوار حدیث بوده‌اند که صدای الاغ از عطسه قبیح بیشتر

می‌پسندیده‌اند، و در نتیجه با نقل این حدیث موثق مومنین را در مخمصه بزرگی انداخته‌اند.

* * *

در قرآن آمده است که: "این است احکام حج، و هر کس اموری را که خداوند بر آن حرمت نهاده بزرگ شمارد و مقامش نزد خدا بیشتر خواهد بود" (سوره حج آیه ۳۰).

و هر مسلمان می‌داند که حج یکی از فرائض اصلی اسلام است و اهمیتی معادل نماز و روزه خمس و زکوة دارد. زیارت حج زیارت خانه خدا است و زیارت امام یا امامزاده زیارت بنده خدا و طبیعا زیارت بنده خدا آنهم بصورت مستحب هر قدر هم مأجور باشد نمی‌تواند جایگزین زیارت خدا، که يك فریضه دینی است گردد، چه برسد به آنکه ارزشی "هزار هزار" برابر آن داشته باشد. با این وصف حدیثهای "معتبر" محدثان شیعه به صراحت حاکی از اینند که:

- "از حضرت امام صادق منقول است که ثواب يك زیارت امام حسین برابر ثواب جهاد با هزار اسب مسلح است، باضافه ثواب هزار غزوه از غزوات اسلام، باضافه اجر صد هزار شهید از شهدای جنگ بدر، باضافه مرافقت محمد مصطفی، باضافه ضمانت علی مرتضی که آن شخص به بهشت برود، و بر هر قدمی از آن ثواب يك حج وارد شده است". (متن حدیث در صفحه ۴۴۶).

و: - "بزنطی رحمة الله علیه، شخصا نامه‌ای را خوانده بود به خط شریف حضرت امام رضا، که: برسان به شیعیان من که یکبار زیارت من برابر هزار حج و هزار عمره محسوب است. با تعجب پرسید که هزار حج؟ فرمود نه، بلکه هزار هزار حج، و بدرستی که من و پدرام تعهد داریم که شفیع چنین کسی باشیم در روز قیامت، هر چند که گناهان او برابر باشد با همه گناهان جن و انس" (متن حدیث در صفحه ۴۴۶).

(توضیح آنکه نه تنها محدثان عالیقدر اعلی الله مقامهم اجمعین، چنانکه قبلا نیز گفته شد، به این رقم "هزار هزار" علاقه خاص داشته اند، بلکه "علی الاحوط" ائمه اطهار را نیز در این علاقه شریک کرده‌اند. از طرف دیگر طبق

حدیث موثق فوق، ظاهراً حضرت امام رضا با پدرشان حضرت امام موسی کاظم درباره ارزیابی ثواب این زیارت توافق نظر نداشته‌اند، زیرا همان کتاب "مفاتیح الجنان" که این حدیث را از حضرت رضا آورده، از حضرت امام موسی بن جعفر روایت کرده است که: زیارت قبر پسر عم علی بن موسی الرضا نزد خداوند برابر هفتاد هزار حج مقبول است (متن حدیث در صفحه ۴۴۶).

و: - "... وارد شده است که نماز کردن در مشهد حضرت رضا هر رکعتی معادل هزار حج باضافه هزار عمره است، باضافه هزار بنده که آزاد کند، باضافه هزار جنگ که در راه خدایتعالی کند آنهم با حضور پیغمبر مرسل، و حضرت علی بن موسی خطاب به احمد بزنی فرمودند هر کس که در روز عید غدیر قبر جدم حضرت امیرالمومنین را زیارت کند فی الفور گناهان شصت ساله او بخشیده شود." (متن حدیث در صفحه ۴۴۵).

بدین ترتیب محدث بزرگوار، رضی الله عنه، از طرف حضرت رضا اجازه فرموده‌اند که مومن تا شصت سال اول عمر در هر فسق و فجوری مختار باشد، بشرط آنکه در روز عید غدیر شصت و یکمین سال از زیارت نجف غافل نماند. البته مومنین نیز ایشان را در مقابل این راهنمایی از دعای خیر فراموش نخواهند کرد!

* * *

در قرآن کریم فقط از یکبار معراج حضرت محمد سخن رفته است (سوره نجم، آیه‌های ۱ تا ۱۸)، ولی روایت ثقة الاسلام کلینی در "اصول کافی" حاکی است که: "علی بن ابی حمزه گفت که ابو بصیر از حضرت امام جعفر صادق پرسید - و من در آنجا حاضر بودم - که: قربانت، پیغمبر صلی الله علیه و آله را چند مرتبه به معراج بردند؟ فرمود دو مرتبه" (متن حدیث در صفحه ۳۵۹).

و در بحار الانوار علامه مجلسی، از همین امام جعفر صادق روایت شده است که: فرمود "رسول خدا صلی الله علیه و آله را صد و بیست معراج واقع شد." (متن حدیث در صفحه ۳۵۹)

* * *

از آیات قرآن است که:

"کافران می‌گویند چرا خداوند بر محمد آیت و معجزه‌ای نفرستاد؟ بدانان بگو تنها وظیفه‌ای که تو داری، ارشاد آنها و هشیار کردن آنهاست." (سوره رعد، آیه ۷).

"گفتند چرا معجزه‌ای از جانب خداوند بر او فرود نمی‌آید؟" (سوره رعد، آیه ۲۷).

"و گفتند چرا معجزاتی از جانب خداوند بر او فرود نمی‌آید؟ آیا برای آنها کافی نیست این کتابی (قرآن) که ما برایشان فرستادیم؟" (سوره عنکبوت، آیه‌های ۵۰ و ۵۱).

"و می‌گویند چرا بر محمد معجزه‌ای از خداوند فرود نمی‌آید؟ به آنان بگو که علم غیب تنها خدای را است." (سوره یونس، آیه ۲۰).

مفاهیم همه این آیات، از ابتدا صریح و روشن بوده است. ولی علمای بزرگوار شرع مبین هیچوقت به آن "رضایت نداده اند"، زیرا برای تلقی قرآن به عنوان اعجاز واقعی محمد، برخورداری از سطح معینی از ادراک و منطق و معنویت لازم بوده است که اگر هم بفرض خود آنها از آن برخوردار بوده‌اند، برای جماعت "مقلد" مفهومی نداشته است، و آنها معجزات قابل لمس‌تر و روشن‌تری را می‌خواسته‌اند که "عالم ربانی علامه قدسی، شیخ مفید اعلی الله مقامه" ملقب به ابن معلم، در رساله معروف خود "النکت الاعتقادیه" که اساس عقیدتی مکتب اثنی عشریه" آنها را بصورت "ناله درخت خرما، و جوشیدن آب از میان انگشتان آن حضرت، و شکایت شتر، و سلام آهو و سخن گفتن بزغاله مسوم بریان، و عرض حال گرگ، و التماس سوسمار و ذراع زهر آگین، و مهر زدن بر سنگ و مانند آنها" نقل می‌کند.

و در همین مورد، حضرت آیت‌الله الاعظم موسوی خمینی، حفظه الله تعالی، در کتاب کشف الاسرار (صفحه ۱۲۱) نوشت است: "علامه بزرگوار مجلسی، در کتاب "حق الیقین" می‌گوید که معجزات حضرت رسالت پناهی را نمی‌توان احصاء کرد، و من زیاده از هزار معجزه از او در سایر کتب ایراد کرده‌ام."

عبدالله مستوفی، مورخ و محقق شوخ طبع دوران متأخر، داستانی را بدین مضمون نقل کرده است که: یکی از صاحب نظران تهرانی بیدار دوست

اصفهائی خود رفت که از مومنان دو آتشه بود، و اعتقاد راسخ به کرامات مرحوم آقا نجفی مجتهد معروف اصفهائی داشت، که از جمله آنها جفت شدن خود به خود کفش در پیش پای او بود. چون مهمان تهرانی در این باره اظهار تردید می‌کرد، قرار شد موضوع را از خود "آقا" بپرسند، و چون پرسیدند، وی در جواب گفت که کرامت مخصوص خاصان است و هرگز کفش پیش پای او جفت نشده است و وقتیکه آن دو از نزد "آقا" باز گشتند، مومن اصفهائی که سخت دلخور شده بود با لهجه معروف اصفهائی گفت: "آقا گه خورده‌اند. خودشان نمی‌فهمند که کفش پیش پایشان جفت می‌شود!

* * *

با آنکه در قرآن تصریح شده است که: "ان اکرمکم عند الله اتقکم"، و از این بابت هیچ فرقی میان عرب و عجم گذاشته نشده است، بسیاری از محدثان بزرگوار، بتصور آنکه دشمنی با عجم، ولو خودشان از جمله آنها باشند، مستلزم قرب بیشتر بدرگاه الهی و بهر حال موجب کسب عنوان و شاخصیت بیشتری است، ترجیح داده‌اند که گفته قرآن را به نقل احادیث "معتبری" از زبان پیغمبر او و اهل بیت نبوت او، در این مسیر اصلاح کنند: "از حضرت رسول اکرم منقول است که امت من با خیر و نعمت باشند مادام که لباس عجمان را نپوشند و طعامهای عجمان را نخورند که اگر چنین کنند خدا ایشان را ذلیل گرداند." و: "از فضل بن موسی منقول است که حضرت امام موسی کاظم به منزل من آمدند، و چون طعام حاضر شد دستمال آوردم که در دامن ایشان بیندازم، قبول نکردند و فرمودند که این طریقه عجمان است."

و: "از حضرت امام جعفر صادق منقول است که نان را با کارد مبرید که این طریقه عجمان است."

و: "شخصی بخدمت امام محمد باقر عرض کرد که شخصی بر فرشی می‌نشیند که صورتها بر آن نقش شده است. فرمود که عجمان می‌پسندند چنین فرشی را، و ما آنرا دشمن می‌داریم." (متن حدیث، صفحه ۴۱۶).

حضرت آیت‌الله خمینی نیز، وقتی که به اظهار نظرهای تردیدآمیزی درباره بعضی از احادیث جوابگویی می‌کنند، نتیجه می‌گیرند که: "شما که در

این مسائل و حدیثها شك می‌کنید می‌خواهید کینه‌های دیرینه را از عرب و اولاد پیغمبر عرب بگیریید" (کشف الاسرار، صفحه ۸۹).

* * *

شمار زیادی از احادیث هستند که درست در جهت خلاف حکم روشن قرآن که "لیس للانسان الا ما سعی" (سوره نجم آیه ۳۹) و "ان سعیه سوف یری" (سوره نجم، آیه ۴۰)، و "یوم یتذکر الانسان ما سعی" (سوره النازعات، آیه ۳۵)، کسب مزد و پاداش را از جانب مومنین نه مربوط به درجه کوشش آنها و حاصل تلاش و عملشان، بلکه وابسته به خواندن فلان دعا، گرفتن روزه در فلان روز معین، فلان ترتیب آب خوردن و فلان ترتیب نخوردن، انگشتر در فلان انگشت کردن، نعلین سیاه یا نعلین زرد پوشیدن، سیل را فلان طور تابیدن و فلان طور نتابیدن، ریش را بدست گرفتن و ناله کردن، دانه خرما را از زمین برداشتن و خوردن، و غیره و غیره کرده‌اند، این احادیث همانقدر که مخالف با متون قرآند، احمقانه و زشت و شرم‌آور نیز هستند و ولی اتفاقا درست نشر همین دسته از احادیث است که همواره مورد علاقه خاص محدثان بزرگوار مکتب فیضیه بوده است، زیرا پیروی از آنها است که ضامن مراجعه دائم مقلد به مجتهد، مومن به آخوند، مرید به مراد و وابستگی پایان ناپذیر او بدانان است. درین احادیث، هیچ وجه تناسبی بین ثواب و پاداش نیست، همچنانکه هیچ تناسبی بین گناه و کیفر نیر نیست. گاه همه گناهان مومن به آسانی آب خوردن بخشیده می‌شوند و حتی مومن بزرگوار چیزی هم از خدا طلبکار می‌شود، و گاه نیز بهمین آسانی تمام اجر و ثواب او از بین می‌رود و با سر به قعر جهنم سرنگون می‌شود.

چند نمونه از این احادیث "معتبر" ذیلا بعنوان مثال، نقل می‌شوند، ولی برای بررسی بیشتری در این زمینه، بهتر است به صفحات ۴۳۰ تا ۴۴۴ همین کتاب مراجعه فرمائید:

"حضرت امام باقر علیه‌السلام فرمود: هر کس بدنبال نماز واجب سه بار بگوید "استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم"، خدای عز و جل تمام گناهانش را بیامرزد اگر چه از زیادی، مانند کف دریا باشد!" (متن حدیث در صفحه ۴۳۶).

"حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس هنگامیکه به بستر خواب می‌رود قل هو اله بخواند، خداوند گناهان گذشته او را تا پنجاه سال بیامرزد!" (متن حدیث در صفحه ۴۳۵).

"و نیز حضرت امام جعفر صادق فرمود: هر کس در هر روز بگوید "لا اله الا الله حقا حقا" خداوند از او روی برنگرداند تا به بهشت رود" (متن حدیث در صفحه ۴۳۲).

"و نیز از حضرت امام صادق منقول است که: کسی که یکروز از ماه شعبان را روزه بدارد بخدا قسم که بهشت نصیب او است!" (متن حدیث در صفحه ۵۶۷).

"و نیز آن حضرت فرمود که اگر شخصی آب بخورد و هنوز سیر نشده حمد خدا بگوید، پس باز بخورد و هنوز سیر نشده از لب باز گیرد و حمد خدا را بگوید، پس حق تعالی به سبب این بهشت را بر او واجب گرداند." (متن حدیث در صفحه ۵۲۷).

"حضرت امام جعفر صادق فرمود که اگر قطره اشک ترحم بر حسین ما بریزی خدا جمیع گناهان عمر تو را بیامرزد، از صغیره تا کبیره، چه کم باشد چه بسیار." (متن حدیث در صفحه ۴۲۹).

"از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که هر که روز بیست و پنجم ذی القعدة را روزه بدارد، از برای او مزد عبادت صد ساله نوشته شود و در روایتی روزه این یکروز معادل روزه هفتاد سال است" (متن حدیث در صفحه ۵۶۹).

"امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که هر کس سه بار در شب جمعه یاسین بخواند در آخرت صد حوری بهشتی به او تزویج نماید." (متن حدیث در صفحه ۵۶۵).

برای کسب اجر، طبق برخی از احادیث معتبر علاوه بر خواندن ادعیه یا روزه گرفتن انجام کار خاصی نیز ضروری است. مثلاً ثقة‌السلام کلینی، از راه سلسله مراتب چند محدث بزرگوار دیگر، در کتاب "کافی" از حضرت امام جعفر صادق روایت می‌کند که: "هر که بعد از نماز ریش خود را بدست راست خود بگیرد و سه مرتبه بگوید یا ذوالجلال و الاکرام ارحمنی من النار، پس

دست راست از ریش بردارد و هر دو دست را به آسمان بلند کند و سه بار بگوید یا عزیز یا کریم یا رحمن یا غفور یا رحیم، پس خداوند جمیع گناهان او را ببامرزد اگرچه باندازه کف دریا باشد". (متن حدیث در صفحه ۴۴۲). (لطفاً مومنینی که ریش ندارند، حتی اگر عالیترین مقامات حکومت اسلامی باشند، و نیز خواهران مومنه؛ کلا و جزئا، این حدیث را ناشنیده بگیرند.)

"حضرت صادق علیه السلام فرمود که هر که گلی را بگیرد و ببوید و بگوید اللهم صلی علی محمد و آل محمد، هنوز گل را بر زمین نگذاشته باشد که جمیع گناهان او آمرزیده شود، و حقتعالی برای او بقدر بیابان عالج که میان مکه و شام و عراق فاصله است حسنه بنویسد و از گناهان او به عدد ریگهای همین بیابان محو نماید." (متن حدیث در صفحه ۴۴۳).

... "و نیز از حضرت امام صادق منقول است که هر که خرمایی ببیند که بر زمین افتاده پس آنرا بردارد و پاک کند و بخورد، در شکمش قرار نگیرد مگر آنکه بهشت او را واجب شود، و تا هفت پشت از فرزندان او نیز از دیوانگی و خوره و پیسی و زرداب و حماقت مصون باشند." (متن حدیث در صفحه ۴۴۳، البته با توجه به مورد اخیر احتمال می‌رود که بسیاری از مومنان تاکنون خرمایی را از زمین برنداشته و نخورده باشند).

"حضرت امام جعفر صادق فرمود که حضرت جبرئیل علیه السلام به حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله عرض کرد که هر کس از امت تو که انگشتر در دست راست خود کند و ببینم او را که در روز قیامت متحیر مانده است، دستش را بگیرم و به تو و به حضرت امیرالمومنین برسانم که از بابت تمام گناهان او شفاعتت کنی" (متن حدیث در صفحه ۵۳۸). مخفی نماند که آنهائیکه انگشتر در دست چپ کردند با همین يك غفلت خود را از شفاعت رسول و امام در روز جزا محروم ساختند.

"حضرت امام محمد باقر فرمود که هر گاه مومنی دست در گردن مومن دیگر اندازد و با او مصافحه کند، پس حق تعالی به ملائکه مباحات کند و فرماید بر من لازم است که بعد از این ایشان را عذاب نکنم. پس چون آن شخص برگردد او را مشایعت کنند آنقدر از ملائکه که تعدادشان به عدد نفسهای او و

قدمهای او باشد و او را حفظ کنند از جمیع بلاهای دنیا و آخرت تا روز دیگر در همان وقت". (متن حدیث در صفحه ۵۴۴).

... "حضرت امام جعفر صادق فرمود که فضیلت روزه اول ماه شعبان چنان است که اگر مردی مرتکب خون حرام شده باشد و این روز را روزه بگیرد آمرزیده می‌شود. (متن حدیث در صفحه ۵۶۷).

همچنانکه گفته شد، مجازات نیز در "مکتب عدل فیضیه"، و محدثان بزرگوار آن بهمین اندازه با گناهی که انجام شده تناسب دارد که پاداش با ثواب آن متناسب است.

- "رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر که يك درهم به صاحب ساز و آواز بدهد، نزد خدا معصیت او شدیدتر از زنا با مادر خود هفتاد بار" (متن حدیث در صفحه ۵۴۶).

- "حضرت صادق علیه‌السلام فرمود: کسی که به نرد یا شطرنج نگاه کند چنان است که به فرج مادر خود نظر کرده باشد." (متن حدیث در صفحه ۵۴۹).
- "و نیز حضرت صادق فرمود، کسی که در مجلسی باشد که در آن نرد یا شطرنج بازی کنند، باید که جای خود را در جهنم مهیا بداند." (متن حدیث در صفحه ۵۵۰).

- "نقل است از حضرت رسول اکرم، که کسی که سخنی بگوید که جمعی را بخنداند، بخاطر این گناه فرو می‌رود در طبقات جهنم، بقدری که میان آسمان و زمین فاصله باشد و وای بر کسی که به شوخی سخنی دروغ گوید که مردم را بخنداند وای بر او! وای بر او! وای بر او!" (متن حدیث در صفحه ۴۲۷).

- "رسول اکرم فرمود: کسی که به قهقهه بخندد بر او بر سر هر موئی ماری و عقربی مسلط گردد تا قیامت." (متن حدیث در صفحه ۴۴۸).
و این عاقبت نیز در انتظار کسانی است که موی سیبل را کم نکنند و "شارب" را بتابند:

- "پس ملك الموت با روی تَرُش و نفس چون آتش و دو دیده مانند برق و صدای چون رعد با تازیانه مشتعل بسوی او تازد، پس سقطائیل که از خازنان جهنم است شربت سوزان از جهنم در کام او ریزد، پس بزنند آن سیخ آتشین را بدو و روح او را بکشند از جانب پاهایش، و سیخ را داخل بدن او بگردانند

چنانکه جان از جمیع رگها و بندها و اعضایش بدر آید. آنگاه بدنش را میان مطرقة و سندان در هم شکنند، و نکیر و منکر درآیند با روی‌های سیاه و دیده‌های کیود و حدقه‌ها مانند دیگ سرخ. و خداوند مسلط گرداند بر او مار سیاهی ابلق نام را که روزی سی و شش مرتبه بر او عذاب کند، پس کرور کرور بضرر گرزهای آهنین بر او بزنند تا روز قیامت. و این عذاب آن کس باشد که موی شارب را نچیند، و حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود که یا علی، هر که موی لب را نگیرد از ما نیست و شفاعت ما را در نیابد، و هر که شارب گذارد همیشه در لعنت خدا باشد و به هر مویی و عقربی بر او مسلط شود تا قیامت، و چون از قبر برخیزد بر پیشانی او نوشته باشد اهل آتش. و همچنین است بقیقه خندیدن که باعث ظلمت قبر است. (متن حدیث در صفحه ۴۴۸).

* * *

احادیثی نیز هست که بر اساس انکاء به یکی از اشارات قرآن ساخته شده، ولی همین يك اشاره مورد حد اعلاى خیال‌پردازی و دروغ‌سازی محدثان بزرگوار قرار گرفته، بطوریکه موضوع بکلی از مجرای اصلی خود منحرف شده است.

مثلا در دو جای قرآن صحبت از مسخ عده‌ای از بنی‌اسرائیل شده است:
 "آنگاه که جمعی از بنی‌اسرائیل سرکشی کردند، ما آنها را بدل به بوزینه کردیم تا از رحمت خدا بدور باشند" (سوره اعراف آیه ۱۶۶).
 و ببینید که در مکتب آخوند، از این يك آیه و يك نمونه چه معجونی بیرون آمده است:

"از حضرت امام موسی کاظم در حدیث معتبر منقول است که دوازده صنف حیوانند که در اصل آدمیان بوده‌اند و بعدا از جانب خداوند مسخ شدند: پس فیل پادشاهی بود که زنا و لواط می‌کرد، و خرس عرب بادیه‌نشینی بود که دیوئی می‌کرد، و خرگوش زنی بود که به شوهر خود خیانت می‌کرد و غسل حیض و جنابت نیز نمی‌کرد و شب‌پره کسی بود که خرماى مردم را می‌دزدید و میمون و خوک جماعتی بودند از بنی‌اسرائیل که در روز شنبه ماهی شکار می‌کردند، و سوسمار و چلیپاسه گروهی دیگر بودند از بنی‌اسرائیل که در زمان حضرت موسی به مائده آسمانی ایمان نیاوردند و مسخ شدند، پس گروهی از

ایشان به دریا رفتند و گروه دیگر به صحرا، و عقرب مرد سخن‌چینی بود که مردم با او عمل قبیح می‌کردند" (متن حدیث در صفحه ۵۵۴).
و: "حضرت امیرالمومنین فرمود که در زمان پیش‌گروهی بودند که ریش را می‌تراشیدند و شارب را می‌تابیدند، و حقتعالی ایشان را مسخ کرد" (متن حدیث در صفحه ۵۳۸).

* * *

بعضی اوقات نیز اتفاق می‌افتد که محدث بزرگوار در نقل اصل يك حدیث یا روایت، متن آنرا تغییر نمی‌دهد، ولی صلاح می‌داند که قسمتی از آنرا حذف کند، ولو آنکه گوینده مطلب رسول یا یکی از ائمه باشند، و چنین محدثی خود نیز فقیه اعظم و نایب امام عصر باشند. در چنین موردی است که آیت‌الله خمینی در کشف الاسرار (صفحه ۲۴۵) می‌نویسد: "پیغمبر اسلام می‌فرمود که همه بازیگری‌های مومنین بیهوده است مگر بازی کردن برای تربیت کردن اسبها، و برای تیراندازی".

ولی اصل حدیث، که بکرات هم در کتب "معتبر" حدیث نقل شده، چنین است:

"اللهو فی ثلاث: تادیب فرسك، ترميك بقوسك، و ملاعبتك اهلك".
(ترجمه علامه مجلسی در بحار الانوار: از حضرت رسول اکرم منقول است که هر لهو و بازی که مومن بکند باطل است مگر در سه چیز: تعلیم اسب کردن، و تیر انداختن، و ملاعبت کردن با زن خود). و می‌توان احتمال داد که آیت‌الله با سوم فرمایش حضرت، یا لااقل با نقل آن، موافقت نداشته‌اند.

* * *

پیش از پایان مبحث احادیث و فتوایی که مضمون آنها اصولاً با آیات قرآنی تناقض دارد، اجازه دهید به از عجیب‌ترین مطالبی که تاکنون در همین مورد نوشته شده است اشاره کنم، و یقین دارم که شما نیز درباره آن همین نظر را خواهید داشت، زیرا این مطلب حاوی توهینی آشکار و زننده، هم به خداوند و هم به رسول او است، و نویسنده آن حضرت آیت‌الله العظمی موسوی خمینی هستند.

موضوع مربوط به دفاع ایشان از اصل امامت و جوابگویی به آنهايي است که می‌پرسند اگر خداوند به استقرار امامت در خاندان علی اراده فرموده بود، چرا این موضوع را صریحا در قرآن بیان نفرمود تا جای تردید و انکاری برای مخالفین باقی نماند و موجب بروز اینهمه بحث و اختلاف در عالم اسلام نشود؟

عین پاسخی که آیت‌الله خمینی در کتاب "کشف الاسرار" (صفحات ۱۳۰ و ۱۳۱) به این اعتراض داده‌اند، چنین است:

- "پیغمبر از اینکه امام را با اسم و رسم در قرآن ذکر کند می‌ترسید، که مبدا پس از خودش قرآن را دست بزنند و اختلاف بین مسلمانها شدیدتر شود.

- خدا هم در قرآن در اظهار امامت با اسم و رسم، محافظه کاری می‌کرده و از منافقان ترس داشته است.

- بواسطه احادیث کثیره معلوم می‌شود که پیغمبر در تبلیغ امامت خوف از مردم داشته است."

این متن روشن و صریح حضرت آیت‌الله، چند معنی همراه دارد که هر يك از آنها نیز بهمین اندازه صریح روشن است:

اول اینکه پیغمبر اختیار کامل دارد که چیزی را که به مصلحت بداند در قرآن ذکر کند و چیزی را که به مصلحت نداند یا از تذکر آن "با اسم و رسم" بترسد در قرآن ذکر نکند.

دوم اینکه اگر پیغمبر از تصریح این موضوع در قرآن، با آنکه اراده خداوند و خود او بر آن متعلق بوده خودداری کرده است، برای این بوده که از مردم خوف داشته است.

سوم اینکه نه تنها پیغمبر از این بابت خوف داشته، بلکه خود خداوند هم در این زمینه "محافظه‌کاری می‌کرده" زیرا او نیز "از منافقان ترس داشته است".

کدام حاکم واقعی شرع می‌تواند بیان کننده چنین مطالبی را مرتکب کفر آشکار و مستوجب حدّ اشد مجازات شرعی بشمارد؟

آیت‌الله الاعظم با آنکه طبق مقررات مورد قبول مکتب فیضیه خودش، اعلم علما و افقه فقها و افضل مجتهدین است، زیرا که به همین جهات در مقام

ولایت فقیه قرار گرفته است، ظاهرا از این واقعیت روشن اسلامی بی اطلاع است که این مطلقا در اختیار پیغمبر نیست که اگر هم بردن نام امام را با اسم و رسم در قرآن صلاح نداند آنرا ذکر بکند یا نکند، زیرا نقش پیغمبر غیر از دریافت وحی و ابلاغ آن به مردم نیست و بهیچوجه این اختیار به خود او داده نشده است که اگر مطلبی به او وحی شود آنرا به صلاحدید خود ابلاغ کند یا مسکوت بگذارد، و در این زمینه صریحا در قرآن (سوره احقاف، آیه ۹) آمده است: "ای پیغمبر به آنها بگو که من به شما ابلاغ نمیکنم مگر آنچه را که خداوند به من وحی فرموده است." و در سوره انعام آیه ۱۵، آمده است: "این کلام خداست و هیچکس حق تبدیل کلمات آنرا ندارد" و در سوره واقعه (آیه ۸۰) آمده است: "سراسر این قرآن تنزیلی از جانب پروردگار است" و در سوره فرقان (آیه ۴) آمده است: "کافران گفتند که این کتاب را خود محمد ساخته است و البته این سخن ظلمی و نسبت ناقصی بیش نیست." و در سوره حاقه (آیه های ۴۵ و ۴۶) آمده است: "اگر رسول ما گفته هایی را به دروغ بما نسبت دهد، دست راستش را میگیریم و شاهرگش را میبریم."

اما درباره این گفته که: "بواسطه احادیث کثیره معلوم نمی شود که پیغمبر در تبلیغ امانت خوف از مردم داشته است؟ نیز احتمالا آیت الله الاعظم توجه نداشته اند که اگر پیغمبر میخواست یا اجازه داشت در انجام ماموریت خود از مردم بترسد و بخاطر این ترس از آن صرف نظر کند، این احتیاط را در هنگام تبلیغ رسالت خویش کرده بود. آنوقت که تمام جزیره العرب بتپرست بود و اعلام چنین رسالتی برای هر کس خطر محتوم در بر داشت، وی بیشتر میبایست بترسد یا هنگامیکه پیشوای مسلم مسلمانان بود و اوامر و نواهی او ابلاغ اوامر و نواهی الهی تلقی می شد؟

آیا وظیفه روشن و تخطی ناپذیر او، از طرف خداوند در این آیه مشخص نشده بود که: "ای پیغمبر آنچه را که از جانب خداوند بتو ابلاغ شده است به خلق برسان که اگر نرسانی تبلیغ رسالت نکرده ای، و از هیچ چیز بیم ندار، که خدا ترا از آزار دشمنان محفوظ خواهد داشت" (سوره مائده، آیه ۶۷). و آیا باز به او ابلاغ نشده بود که: "ای پیغمبر، از خدا بترس و هرگز تابع رای کافران و

منافقان مشو، و تنها آنچه را پیروی کن که از جانب خداوند به تو وحی می‌شود." (سوره احزاب، آیه ۱ و ۲)

احتمالا در این مورد نیز، مانند مواردی که گفته‌های محدثان عالیقدر "مکتب دکانداران دین" با احکام قرآن متباین است، "احادیث کثیره" که آیت‌الله بدانها استناد می‌کنند وزن و اهمیتی بیشتر از نص صریح آیات قرآنی دارند! اما درباره اظهار نظر سوم آیت‌الله که: "خدا هم در قرآن در اظهار امامت با اسم و رسم محافظه‌کاری می‌کرده و از منافقان ترس داشته است"، باید به صراحت متذکر شد که این مطلب از جانب هر کس که گفته شده باشد، هم سفیهانه و هم شرم‌آور است. این "منافقان" که چماقداران جمهوری اسلامی می‌توانند هر روز جمع کثیری از آنها را به بهشت زهرا بفرستند، چه قدرتی دارند که خدای قهار تا بدین درجه از آنها بترسد؟ مگر همین خدا نیست که درباره خودش می‌گوید: "اوست که به هر چه بخواهد فرمان می‌دهد و هیچکس را قدرت ردّ فرمانش نیست" (سوره رعد، آیه ۴۱) و: "اوست که بر بندگانش فرمانروای مطلق است و بر جمله امور آگاهی دارد" (سوره انعام آیه ۱۸). آیا چنین خدایی طوری از منافقان بیمناک است که خود او هم مانند پیغمبرش جرأت ابلاغ وحی خویش را نمی‌کند؟ و چرا این خداوند، در آن وقتی که يك جوان بی‌نام و نشان و تنها و بی‌پشتیبان قریش را مامور شکستن بت‌هایی کرد که هزاران سلحشور عرب بخاطر آنها شمشیر می‌کشیدند، نترسید و محافظه‌کاری نکرد، ولی حالا که رسول او در اوج قدرت مرجعیت بود، بسراغ این ترس و محافظه‌کاری رفت؟

آیا این همان خدا نبود که به پیغمبرش دستور داده بود: "ای پیمبر، با منافقان پیکار کن و بر آنها سخت گیر که مأوایشان دوزخ است که بسیار بد جایگاهی است" (سوره تحریم، آیه ۹ و سوره توبه، آیه ۷۳) و دستور داده بود: "ای رسول، به منافقان بگو که اگر خدا بلا و شری برای شما بخواهد، کیست که شما را از آن نجات تواند داد؟" (سوره احزاب، آیه‌های ۱۶ و ۱۷). ولی کجا دستور داده بود که: کار را خوب سبک و سنگین بکن، اگر احتمال خطری از جانب منافقان بود، و من و خودت را به دردرس نینداز؟

خود آیت‌الله در جای دیگر (نامه‌ای از امام موسی کاشف الغطاء، صفحه ۴۷) مرقوم فرموده‌اند: "بعد از اینکه احتمال می‌رفت اختلافاتی در امت پدید آید، چون تازه به اسلام ایمان آورده و جدید العهد بودند خدایتعالی از راه وحی رسول اکرم را الزام کرد که فوراً، همانجا، وسط بیابان، امر خلافت را ابلاغ کند. پس رسول اکرم بحکم قانون و به تبعیت از قانون، حضرت امیرالمومنین را به خلافت تعیین کرد، نه به این خاطر که دامادش بود یا خدماتی کرده بود، بلکه چون مامور و تابع حکم خدا و مجری فرمان خدا بود."

معلوم می‌شود که خداوند در موقع لزوم در ابلاغ امر خود دائر به اعلام خلافت و امامت علی "محافظه‌کاری" بخرج نداده و رسول او نیز از اجرای این امر نترسیده است. و اگر دو ماه بعد خداوند از نقل این حکم در کتاب خود احتراز فرموده، احتمالاً فقط برای این بوده که می‌خواستند است مدرک کتبی به دست کسی نداده باشد!

اگر بنا بود محمد پرچمدار آئینی باشد که هم خدای آن و هم پیغمبرش بر اثر ترس و محافظه‌کاری، آنها در برابر جمعی منافق مفلوک، از ابلاغ مشیت الهی صرفنظر کنند و سیاست شاه سلطان حسین مرحوم را پیش گیرند، اصولاً رسالت این آئین چه ارزشی داشت که امامت آن داشته باشد، یا ولایت فقیه‌اش داشته باشد تا آن فقیه بزرگوار طبق ضرب‌المثل معروف فارسی "بخاطر برداشتن زیر ابرو، چشمش را کور کند"؟

یاد آن صاحب‌نظر بخیر، که گفته بود: "خدایا، مرا از شر دوستان نادانم حفظ کن، خودم تکلیفم را با دشمنانم میدانم!"

* * *

یک‌دسته دیگر از احادیث "معتبر" آنهاپی است که از فرط سخافت‌گویی، محدثان بزرگوار در نقل آنها خیال شوخی داشته‌اند، زیرا قبول آنکه حجج اسلام و علامه‌ها و بحر العلوم‌های عالیقدری چون ثقة‌الاسلام کلینی و شیخ صدوق و شیخ‌الاسلام مجلسی، خودشان آنها را، با آنکه از قول پیغمبر یا علی یا امام جعفر صادق نقل کرده‌اند، جدی تلقی کرده باشند دشوار است، و در عین حال قبول آنکه خود این بزرگواران نیز تا این درجه خفت عقل داشته باشند بهمین قدر دشوار است.

- "احمد بن مهران از محمد بن علی، و او از محمد بن یحیی، و او از احمد بن محمد، و او از محمد بن سنان، و او از مفضل بن عمر نقل کند که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که امیرالمومنین صلوات الله علیه فرمود: من از طرف خدا قسمت کننده بهشت و دوزخم، من صاحب عصا و میسمم، مرا بر مسندی مانند مسند محمد نشانده‌اند و آن مسند خدایی است. من صاحب لوح محفوظم، من خاتم اوصیائم، منم امرالله و شناختن من به نورانیت شناختن خدا است." (متن حدیث در صفحه ۳۸۰).

ولی در همین کتاب "اصول کافی"، از قول همین امام جعفر صادق درباره وظایف و مشاغل مهم همین "صاحب لوح محفوظ، خاتم اوصیاء، امرالله، قسمت کننده بهشت و دوزخ" آمده است که: "علی علیه السلام در اردوگاه لشکر ایستاده بود و با شلاقی که در دست داشت ماهی فروشان را می‌زد و می‌گفت: این ماهی‌هایی که می‌فروشید آدمهای بنی‌اسرائیل و لشکر بنی‌مروان هستند که مسخ شده‌اند و چون راوی از او توضیح خواست، گفت بنی‌اسرائیل از آن جهت که روز شنبه ماهی خورند و لشکر بنی‌مروان از آن بابت که ریش‌های خود را تراشیدند و سیبیلها را تاب دادند." (متن حدیث در صفحه ۵۳۹).

و در بحار الانوار و حلیةالمقین علامه مجلسی از قول همین حضرت علی به "حدیث معتبر" روایت شده است که "حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله مرا به مدینه فرستادند تا تمام سگهای آنجا را بکشم".

* * *

در قرآن آمده است که "باد را در خدمت سلیمان قرار دادیم تا بامر او، وی را به سرزمینی که بدان برکت داده‌ایم ببرد" (سوره انبیاء آیه ۸۱) و: "باد را مسخر سلیمان ساختیم تا او صبحگاه یکماه و شامگاه یکماه راه ببرد" (سوره سباء آیه ۱۲). و از این دو مطلب "مکتب آخوند" حدیثی بدین مضمون ساخته است:

"بساط حضرت سلیمان را باد هر صبح از شام حرکت می‌داد و ظهر به استخر فارس می‌رسید و فرود می‌آورد، و حال آنکه بساط سلیمان دو فرسخ طول و فرسخ عرض آن بود و ششصد هزار کرسی روی آن نصب بود که

وسط آن منبر سلیمان بود" (آیت‌الله دستغیب شیرازی، شهید محراب، در کتاب معراج).

نظیر مورد جابلقا و جابلسا، این حدیث خیلی به دل آیت‌الله الاعظم، افقه الفقها، روح‌الله خمینی مدظله العالی نیز نشست است. بهمین جهت با نیشخند و تقاخر می‌گوید: "شما با هواپیما اگر روزی دو ماه راه بروید، سلیمان بن داوود با همه بساطی که داشت دو ماه را در نصف روز می‌رفت" (کشف الاسرار، صفحه ۵۲).

ولی نه حضرت نایب امام، و نه شهید عالیقدر محراب، اعلی الله مقامهم، هیچکدام روشن فرموده‌اند که: اولاً اگر پایتخت حضرت سلیمان اورشلیم بود چرا بساط او هر صبح از شام حرکت داده می‌شد و هر شب به شام بازگردانده می‌شد؟ ثانیاً چطور این بساط به استخر فارس فرود می‌آمد که تنها هزار و صد سال بعد از سلیمان ساخته؟ ثالثاً مصلحت این کار چه بود که در هر روز، باد نصف روز را در راه باشد تا این بساط را از استخر به شام برگرداند؟ و درین میان، سلیمان نبی چه وقت به رتق و فتق امور سلطنت خود و کی به وظایف نبوت خود می‌رسید؟

* * *

- از غیب صغری تا کنون هزار و چند صد سال می‌گذرد (نامه‌ای از امام موسوی، کاشف الغطاء).

دیدیم که اطلاعات تاریخی فقیه اعظم در مورد "انبدقلس" و "فیثاغورث" چندان تعریفی ندارد. ولی این موضوع لطمه زیادی به اعتبار شرعی ایشان نمی‌زند، زیرا دانستن یا ندانستن دقیق تاریخ این قبیل ملحدین از ضروریات دین نیست. اما در مورد حضرت امام زمان، دیگر مسئله به این سادگی نیست. موضوع جدی است، نه تنها از آن جهت که مستقیماً با اسلام و با تشیع و با امامت سر و کار دارد، بلکه اختصاصاً از این جهت که می‌باید نایب قانونی و وکیل بر حق امام عصر، دقیقاً تاریخ صدور وکالتنامه خود را بداند و خدای ناکرده از آن تجاوز نکند که در این صورت مسئولیت شدیده دارد.

علیهذا، بعنوان يك وظیفه شرعی، جالب توجه و لایت فقیه، مدظله العالی را لازم می‌داند که از زمان غیبت صغرای امام زمان فقط هزار و صد و اندی

سال گذشته، واز زمان غیبت کبرای ایشان حتی هزار و صد سال نگذشته است، ودر فاصله این مدت تا "هزار و چند صد سال" که ایشان تصریح فرموده‌اند، وکالتنامه حضرتشان فاقد اعتبار شرعی است.

* * *

- "در باب ولادت با سعادت امام دوازدهم حجة بن الحسن العسکری (عج)، شیخ طوسی و شیخ صدوق در کتابهای خود و مسعودی در کتاب اثبات الوصیه روایت کرده‌اند که بشر بن سلیمان از نواده‌های ابویوب انصاری صحابی محترم پیغمبر اکرم رسول خدا، در همسایگی امام دهم حضرت هادی (ع) سکونت داشت. روزی حضرت بوسیله کافور خادم خود دنبالش می‌فرستد، و او خدمت امام مشرف می‌شود. خودش ناقل حدیث است که وقتی خدمت حضرت هادی (ع) رسیدم، حضرت نامه‌ای به زبان رومی نوشتند و مهر مبارکش را پائین نامه زدند، و کیسه زر در آوردند که در آن دویست و بیست اشرفی بود. فرمودند به بغداد برو و کنار شط در محلی که برده‌فروشان جمع می‌شوند منتظر باش. عمرو بن زید کنیزهائی برای فروش می‌آورد. در بین آنها کنیزی به این اوصاف... و به زبان رومی می‌نالد و هرکس می‌خواهد او را بخرد حاضر نمی‌شود و به مشتری می‌گوید بیجا پول خودت را هدر نده. در این اثنا یک نفر پیدا می‌شود که ۳۰۰ اشرفی بدهد و او را بخرد، ولی کنیز حاضر نمی‌شود و می‌گوید اگر مثل سلیمان هم بشوی تسلیم تو نخواهم شد. آنوقت این نامه مرا نزد آن کنیز ببر و باو بده.

بشر می‌گوید همین کار را کردم، و کنیز نامه را گرفت و خواند بوسید و بر دیده گذاشت و به صاحبش گفت: مرا به همین شخص بفروش. خلاصه به همان مبلغی که حضرت هادی (ع) داده بودند معامله تمام شد. او را با خودم به منزل آوردم. مرتباً نامه را می‌بوسیدم. پرسیدم: از کجا صاحب این نامه را می‌شناسی؟ گفت ای کم‌معرفت، مگر خودت او را نمی‌شناسی؟ گفتم: چرا، او امام من است. گفت من هم دخترزاده قیصر روم هستم.

پس نقل کرد که: در سیزده سالگی جدم در صدد برآمد مرا به عقد برادرزاده‌اش درآورد. مجلس عقد مفصلی فراهم آورد و سیصد نفر از کشیشها و هفتصد نفر از امرا و چهار هزار نفر از اعیان و اشراف دعوت شدند. تخت

بزرگی هم برای جلوس داماد زدند. کشیشها مشغول خواندن انجیل شدند که ناگهان زمین‌لرزه‌ای شد و پایه‌های تخت لرزید و شکست و صلیب‌ها افتاد. کشیشها این مطلب را به فال بد گرفتند و به جدم گفتند از این داماد صرف نظر کن، چون این مطلبی که اتفاق افتاد نشانه از بین رفتن دین مسیح است.

قیصر پذیرفت و مجلس دیگری فراهم کرد تا مرا به عقد برادرزاده دیگرش در آورد، باز هم همان جریان تکرار شد و از دومی هم صرف نظر کرد. شب در خواب حضرت مسیح و وصی او شمعون الصفا را که از حواریون و جد من به شمار می‌رود مشاهده کردم. حضرت خاتم‌النبیاء صلی الله علیه و آله هم همراه آقای دیگری تشریف آوردند، و رو به حضرت مسیح کرده و فرمودند می‌خواهم با دختر شمعون وصی شما وصلت کنم برای این فرزندم حسن. مسیح گفت زهی شرف برای ما است. آنگاه پیغمبر (ص) بر تختی قرار گرفت و خطبه عقد قرائت فرمود. از خواب بیدار شدم ولی جرئت نکردم خواب را برای کسی نقل کنم. شوق حسن عسکری که در خواب همراه پیغمبر او را دیده بودم در من روز افزون شد، بقسمی که از اشتیاقش بیمار شدم. پدرم طبیب‌ها را حاضر کرد، ولی انواع داروهای آنها فایده نکرد.

روزی قیصر نزد من آمد و گفت دخترکم چه آرزویی داری؟ گفتم اگر اسرای مسلمان را آزاد کنی ممکن است حال من بهتر شود. جدم دستور داد گروهی از اسرای مسلمین را آزاد کردند. من هم قدری خوراک خوردم.

شب در خواب دیدم حضرت زهرا و مریم به سراغم آمدند. شکایت حالم را با مریم کردم. گفت چرا به من می‌گوئی؟ خدمت مادر شوهرت بگو. تا حضرت زهرا را شناختم از فرزندش حسن عسکری گله کردم که از آن شب که رسول خدا (ص) مرا به او تزویج فرموده به سراغ من نیامده است. فرمود: چگونه بسراغت بیاید در حالیکه مسلمان نیستی؟ بگو: اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله. در همان عالم رویا بدست فاطمه زهرا (ع) مسلمان شدم. آنگاه فرمود از این پس هر شب فرزندم را خواهی دید. من هم از آن به بعد هر شب آن حضرت را در خواب می‌دیدم تا آنکه چندی قبل بمن فرمود وصال ما نزدیک است. بهمین زودی جنگی میان مسلمانان و رومیان برپا می‌شود. تو از فلان راه خودت را میان اسیران ببنداز بقسمی که ترا نشناسند من هم برحسب

امر امام خودم را در میان اسراء مسلمانان انداختم و مرا آوردند. هرشب امام را در خواب می‌بینم تا اینجا رسیدم.

بشر گوید او را به سامرا خدمت امام هادی(ع) آوردم. حضرت به او فرمودند: ده هزار اشرفی به تو بدهم یا يك مژده که سعادت در آن است؟ گفت آقا، مژده را بدهید. حضرت فرمود بشارت باد بر تو که خداوند از رحم تو بیرون می‌آورد آن آقائی را که زمین را پر از عدل و داد خواهد کرد. آنگاه او را به خواهرش حکیمه خاتون دختر حضرت جواد و عمه حضرت عسکری می‌سپارد تا واجبات و محرمات و احکام عبادات و غیره را تعلیمش دهد. و حضرت عسکری در ۲۲ با نرجس خاتون از دواج می‌فرماید و نطفه حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه بسته می‌شود. " (آیت‌الله سید عبدالحسین دستغیب، شهید محراب، نقل از روزنامه کیهان، ۲۶ اسفند ۱۳۶۱).

این روایت معتبر، گذشته از اطلاعات تاریخی و دینی گرانبهائی که مستقیماً به مومنین خواننده خود می‌دهد شامل اطلاعات دیگری نیز هست که البته باید آنها را به فراست دریافت. از جمله این اطلاعات به ترتیب مطالب خود حدیث این است که: اولاً اشرفی سکه شناخته شده و رایج عصر حضرت امام هادی(علی النقی) بوده است ثانیاً آن حضرت عنداللزوم بزبان رومی نیز نامه می‌نوشته‌اند. ثالثاً اینکه زمین لرزه بارگاه قیصر می‌توانسته است آنقدر شدید باشد که پایه‌های تخت او را بشکند، و صلیب‌ها را بیندازد، ولی نتوانسته است خم به ابروی سیصد کشیش و هفتصد امیر و چهار هزار اعیان و اشراف حاضر در مجلس بیاورد رابعاً (و احتمالاً مهمتر از همه) این که حضرت رسول اشکال شرعی نمیدیده‌اند که دختر شمعون الصفاى نصاری را که بعداً نوه قیصر روم نیز از کار در آمده است بدون اینکه اسلام آورده باشد، برای امام حسن عسکری از ذریه خود عقد اسلامی کنند و خودشان خطبه عقد را قرائت فرمایند، ولی بعداً خود امام با آنکه شوهر این مخدره بوده‌اند، متوجه شده‌اند که متعلقه ایشان مسلمان نیست، و از انجام وظایف شرعی شوهری خود(به مسئله ۲۴۱۸ توضیح المسائل مراجعه شود) استنکاف ورزیده‌اند. مع هذا مادر شوهرشان حضرت زهرا اشکالی در ملاقات عروس خود ندیده‌اند و همین ملاقات نیز به منجر به اسلام آوردن این عروس شده است. خامساً اینکه راه آسانتری از این

برای خواستگاری حضرت از نوه قیصر ملعون روم که مسلمانان را اسیر می‌کرد نبوده است که این دختر خودش را در میان اسرای مسلمانان بیندازد بی‌آنکه معلوم باشد در کدام بازار برای فروش عرضه خواهد شد. سادسا اینکه نام "نرجس خاتون" (معرب نرگس) یک نام رایج بلاد روم بوده و فارسیها بی‌جهت این کلمه را از کلمات زبان خود می‌دانند. سابعاً (و این هم از دروس بسیار مهم حدیث است) اینکه حضرت امام عصر، همانطور که از سمت پدر (از راه شهربانو) نواده پادشاه ایران بوده‌اند، از سمت مادر نیز (از راه نرجس خاتون) نواده قیصر روم بوده و نَسَب از دو سو می‌برده‌اند.

اگر تا کنون تردید داشته‌اید که هر حدیث از احادیث معتبره جزئی از دریای بیکران معرفت است، با توجه به همین نمونه‌ای که خواندید دست از این شَك بی‌معنی بردارید.

* * *

گمان مکنید که فقط نواده "شمعون الصفا" است که می‌تواند در عالم خواب اسلام بیاورد. مواردی هم روایت شده که نومسلمان نه فقط نسبتی با شمعون الصفا نداشته، بلکه اصلاً از نوع انسان (وحتی از نوع جن) نیز نبوده است:

- "روایت است از حضرت صادق علیه‌السلام، که چون حضرت نوح (ع) سوار کشتی شد، منع فرمود عقرب را از سوار شدن بر کشتی، از بیم آنکه مخلوقات دیگر را بگذرد، عقرب گفت: من عهد می‌کنم با تو که نگزم هرکسی را که اسلام بیاورد و بگویند: سلام علی محمد و آل محمد، و علی نوح فی العالمین". (اصول کافی، کتاب القرآن، باب فضل القرآن)

عقرب "ناقلاً" گذشته از آنکه عربی خوب می‌دانسته، و خودش هم از همان زمان حضرت نوح اسلام آورده بوده، ظاهراً در سیاستمداری نیز تخصص داشته است. زیرا برای محکم‌کاری ادای جمله "علی نوح فی العالمین" را نیز شرط نگزیدن قرار داده است تا اجازه ورودش به کشتی مطمئن‌تر صادر شود.

* * *

محمد بن یحیی از سلمة بن الخطاب و او از عبدالله بن القاسم و او از عیسی سلفان روایت کرده است که شنیدم امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: جدم امیرالمومنین علیه السلام دائی هائی در قبیله بنی مخزوم داشت. یکی از آنها به خدمتش آمد و عرض کرد برادرم مُرده و در مرگش سخت غمگین شده‌ام. حضرت فرمود: می‌خواهی اورا ببینی؟ عرض کرد: البته. فرمود پس قبرش را به من نشان بده. پس رفتند تا نزدیک قبر رسیدند. پس حضرت امیرالمومنین لبهایشان بهم خورد و با پایش به قبر زد. مُرده از قبر بیرون آمد و به زبان فارسی سخن گفت. امیرالمومنین علیه السلام پرسید: مگر تو وقتی که مُردی از عرب نبودی؟ گفت چرا، ولی بروش فلان مردم، و در آن دنیا به فارسی با من حرف زدند و زبانت عوض شد" (متن حدیث در صفحه ۳۸۲).

حدیث گذشته از اُبّهت و وزن فراوان خود، چند درس بزرگ نیز همراه دارد: اول آنکه حضرت می‌تواند قدرت زنده کردن مرده را داشته باشد، ولی از دانستن اینکه قبر دائی مرحومش در کجاست عاجز است و به دائی دیگر می‌گوید قبر را نشانم بده. دوم آنکه وصی و جانشین پیغمبر، فقط به خاطر میل دائی‌جان و نه برای يك امر بزرگ شرعی و الهی، در کارخانه خدا دست می‌برد و از قدرت خود برای زنده کردن مردگان استفاده می‌کند. سوم آنکه اموات در صورت زنده شدن احتمالاً به زبان دیگری حرف می‌زنند و اگر فی المثال مومنی ایرانی ببیند که خویشاوند مرحوم او زنده شده و با او به زبان چینی حرف می‌زند نباید بعد از خواندن این حدیث، تعجبی بکند.

* * *

- "علی بن ابراهیم از پدرش، و او از ابن ابی عمیر و او از عماد بن عثمان و او از سیف بن عمیره، روایت کند که شنیدم از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: جبرئیل علیه السلام آنگاه که یوسف علیه السلام در زندان بود نزد وی آمد و گفت ای پسرک در اینجا چه می‌کنی؟ گفت همانا که برادران من مرا در چاه افکندند. جبرئیل علیه السلام گفت: خدای تعالی فرموده است که اگر می‌خواهی از چاه بیرون آئی و مقامات یابی در عقب هر نماز بگو: "اللهم اجعل فرجا و مخرجا و ارزقنی من حیث احتسب و من حیث لا احتسب". مرا با این دعا بخوان تا از چاه بیرون آوری و گفته شده که خداوند به

جزء اول این دعا او را از زندان آزاد کرد و به جزء دومش او را به سلطنت رسانید" (ترکیب دو حدیث در صفحه ۴۳۱).

مسلم است که هر حدیثی، علاوه بر آموزش مذهبی مومنین درسهایی ذقیقتی نیز همراه دارد. قسمتی از دروس شرعی حدیث بالا چنین است:

اول: یوسف علیه السلام در زندان مصر یا در چاه کنعان به جای زبان قومی خود به عربی فصیح دعا می خوانده است که در عصر او اصولاً زبان رایج اقوام عرب بصورت قرآنی نبوده و اگر چنین کلماتی گفته میشد، امکان فهم آنها حتی برای خود اعراب وجود نداشته است.

دوم: خداوند خودش به یوسف یاد می دهد که ای پسرک، من حاضرم تو را آزاد کنم، اما باید این دعائی را که جبرئیل یادت داده است برایم بخوانی. سوم: برای آزاد شدن از زندان نصف دعا کافی است، ولی برای رسیدن به سلطنت خواندن نیمه دیگر آن نیز لازم است. منتها همینقدر بس است تا بی هیچ شرط و زحمت دیگری این هر دو منظور حاصل شود.

* * *

- نقل است از کتاب نثر اللالی حجة الاسلام سید سعید علی بن فضل الله الحسینی راوندی، که مردی بخدمت حضرت عیسی بن مریم شکایت کرد از بابت قروض خود. فرمود: بگو اللهم یا فارح الهم و منفس الغم و مذهب الاحزان و مجیب دعوة المضطربین. پس هر گاه بقدر تمام روی زمین طلا مدیون باشی، حقتعالی آنرا بجای تو ادا فرماید" (متن حدیث در صفحه ۴۳۸).

البته این مطلب را نیز حضرت عیسی بن مریم، به زبان عربی فصیح بیان فرموده است تا نشان دهد که اگر حضرت یوسف که پیغمبر بود ولی اولی العزم نبود می توانست چنین کاری را بکند، او که اولی العزم هم بوده بهتر امکان آنرا داشته است. ولی این اشکال حل نشده است که اگر کسی بقدر تمام روی زمین سکه طلا مدیون باشد. طلبکار او را باید کجا پیدا کرد؟

* * *

نقل است در ربیع الابرار که مأمون خلیفه را در طوس سردردی عارض شد که بهیچوجه علاج آن نشد. بالاخره قیصر روم کلاهی برای او فرستاد و نوشت این کلاه را فرستادم که بر سرت گذاری و صداع ساکن شود ...

مأمون آنرا بر سر نهاد و فی الفور دردش ساکن گشت. تعجب نمود و او را شکافت و دید که قیصر روم در آن نوشته است: "بسم الله الرحمن الرحيم، کم من نعمة الله في عرق ساکن هم عسق لا یصدعون عنها". (متن حدیث در صفحه ۴۴۱).

برای توسعه اطلاعات تاریخی و مذهبی مومنین: اولاً قیصر روم در عین جنگ با خلافت اسلامی علاقه فراوانی به علاج سردرد خلیفه دشمن اصلی خود داشته است. ثانیاً قیصر احاطه وسیعی به زبان عربی و متون مذهبی اسلامی داشته و تا آنوقت بروز نمیداده است. ثالثاً این قیصر ملعون با آنکه بر کرامات این متون کاملاً وقوف داشته و خودش "بسم الله الرحمن الرحيم" می‌نوشته است از کور باطنی در کفر خود پا برجا مانده و اسلام نیاورده است. رابعاً اطلاعات اسلامی قیصر روم از خود امیرالمومنین خلیفه رضی الله عنه خیلی بیشتر بوده است.

* * *

- "احمد بن مهران و علی بن ابراهیم متفقاً از محمد بن علی، و او از حسن بن راشد، و او از یعقوب بن جعفر بن ابراهیم نقل کرده‌اند که: خدمت حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام بودم که مردی نصرانی نزد آن حضرت آمد و گفتگوی بسیار میان آن حضرت و او شد. پس حضرت موسی بن جعفر از او پرسید: بمن بگو که اسم مادر حضرت مریم چه بود؟ و در چه روزی روح عیسی در شکم او دمیده شد؟ و در چه روزی و چه ساعتی از روز او را زائید؟ نصرانی گفت: والله نمی‌دانم پس موسی بن جعفر علیه‌السلام فرمودند: اما مادر مریم نامش مرثا بود که او را در عربی و هبه خوانند اما روزی که مریم باردار شد ظهر جمعه بود که روح الامین از آسمان فرود آمد، اما روزی که مریم عیسی را زائید سه‌شنبه بود و در ساعت چهار نیم از روز برآمده. اما نهری که مریم عیسی را در کنار آن زائید نهر فرات بود که درختان انگور و خرما در دو طرف آن می‌روید و هیچ نهری از لحاظ درختان خرما و انگور با فرات برابر نیست. و اما روزی که زبان مریم بسته شد قیدوس پادشاه یهود فرزندان و پیروان خود و همه آل عمران را از شهر بیرون برد و بنزد مریم برد که آنها

آنچه را خدا در کتاب تو و کتاب ما بیان کرده اطاعت کنند. حالا همه چیز را فهمیدی؟" (متن حدیث در صفحات ۳۹۱ و ۳۹۲).

با توجه به اعتبار همیشگی احادیث معتبر "کافی" جای تردیدی باقی نمی‌ماند که مریم فرزند خود را کنار نهر فرات زائیده، و در آنوقت سرزمین یهود استانی از امپراتوری رم نبوده بلکه پادشاهی بنام قیدوس داشته است، و این قیدوس نیز با آنکه نهر فرات نه جزء سرزمین او و نه اصولاً جزو امپراتوری رم بوده، محرمانه به تمامیت ارضی شاهنشاهی ایران تجاوز کرده و خودش و تمام آل عمران بصورت طی الارض بدیدار مریم رفته‌اند تا بدون جر و بحث به فرزندش ایمان آورند.

* * *

- "در حدیث است از حضرت امام جعفر صادق، که فرمود مردی به نام زردشت زمزمه را برای مجوسی‌ها آورد و ادعای نبوت نمود، و عده‌ای به او ایمان آوردند و عده‌ای هم او را تکذیب کردند، و از میان خود بیرونش کردند، و طعمه درندگان صحرا شد. و البته عرب جاهلیت به حق نزدیکتر بود تا مجوس. چون مجوس غسل جنابت نمی‌نمود... باضافه کیخسرو پادشاه مجوس سیصد پیامبر خدا را کشت." (آیت‌الله محمدی ری‌شهری دادستان کل دادگاه‌های نظامی جمهوری اسلامی، در کتاب مسائل ایدئولوژی: مناظره امام جعفر صادق با يك دانشمند مادی).

- "مجوسان قومی مشترك بودند و مجموعه‌ای از طوایف کیومرثیه و زروانیه و زردشتیه و حرنانیون و ثنویه و مزدکیه، که همه آراء عجیبه و عقاید غریبه داشته‌اند و بیشتر ایرانیان در آنزمان بت‌پرست بوده‌اند." (آیت‌الله خمینی در کشف الاسرار).

* * *

- "حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمود: هرگاه به درنده‌ای برخورد کردی رو در روی او بایست و آیه‌الکرسی را بتمام بخوان و بعد بگو: (متن مفصل دعا بزبان عربی)، که انشاءالله آن درنده روی از تو برگرداند. عبدالله بن یحیی کاهلی گوید که من زمانی از شهر بیرون رفتم و ناگهان درنده‌ای سر راه مرا گرفت. پس من همچنان کردم که حضرت علیه‌السلام

فرموده بود. و چون همه دعاها را بخواندم، به درنده گفتم از راه ما بازگرد و ما را میازار. پس دیدم که سرش را به زیر انداخت و دمش را میان دو پایش برد و برگشت." (متن حدیث در صفحه ۴۳۳).

درسهای حدیث: اول آنکه حیوانات درنده معمولاً بر اثر اطلاع از مضمون این حدیث و "اعتبار" بی‌چون و چرای آن در تمام مدت نیم تا یک ساعتی که خواندن دعا طول می‌کشد بجای خود می‌ایستند و گوش می‌دهند و بعد هم با خجالت بر می‌گردند. دوم آنکه خون هر کس که عربی نداند و یا در عالم "دستپاچی" متن دعا را فراموش کند، پای خودش است. سوم آنکه در صورت تردید باید به مومنینی که در راه خود به درنده‌ای برخورد و ببرکت اطلاع از این حدیث زنده برگشته‌اند، مراجعه شود.

* * *

- "محمد بن یحیی از احمد بن محمد، و او از قاسم بن یحیی، و او از جدش حسن ابن راشد روایت کند که حضرت ابی‌عبدالله جعفر صادق علیه‌السلام فرمود: هر که عطسه زند و دستش را بر استخوان تیغه بینی نهد و بگوید "الحمد لله رب العالمین"، همان وقت از سوراخ بینی او پرنده‌ای کوچکتر از ملخ و بزرگتر از مگس بیرون آید و یکسره برود تا به زیر عرش برسد و در آنجا تا روز قیامت برای او استغفار کند" (متن حدیث در صفحه ۵۴۵).

مومنین توجه خواهند داشت که بعد از این، پس از عطسه راه سوراخ چپ بینی خود را برای خروج "پرنده‌ای کوچکتر از ملخ و بزرگتر از مگس" باز بگذارند و احیاناً مزاحم پرنده زبان بسته نشوند، زیرا از خانه آنها تا زیر عرش خیلی دور است.

* * *

یک دسته از احادیث، که جای خیلی زیادی را در غالب کتب حدیث اشغال می‌کنند، سخنان حکمت‌آمیز و حاوی راهنمایی‌های فکری یا عملی پیغمبر یا ائمه اطهار و یا "کراماتی" هستند که از آنها نقل شده است، و علامه مجلسی که بخصوص متخصص نقل این نوع احادیث است تصریح کرده که همه آنها از طریق مستقیمه ائمه طاهرین باو رسیده است. نمونه‌هایی از این دو نوع حدیث را ذیلاً برای شما نقل می‌کنم:

- "علی بن محمد از محمد بن صالح روایت کند که گفت: کنیزی داشتم که از او خوشم می‌آمد. به حضرت امام مهدی (در زمان غیبت صغری) نامه نوشتم و از آن جناب خواستم که با علم کامل خود مرا در امر باردار ساختن او راهنمایی فرماید. جواب آمد: "باردارش ساز" پس با او نزدیکی کردم و آبستن شد. سپس بچه را سقط کرد و خودش هم مرد." (کلینی اصول کافی کتاب الحجه، باب مولد الصاحب الزمان علیه السلام).

- از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که حضرت رسالت پناه حضرت امیرالمومنین را نزد خود طلبیدند و بدست مبارک عمامه بر سرشان پیچیدند، و يك سر عمامه را از پیش رو آویختند و طرف دیگر را بقدر چهار انگشت کوتاهتر از عقب آویختند. پس فرمودند که: برو، رفت. پس فرمودند که: بیا، آمد. پس فرمودند: والله که از این بهتر نمی‌شود و چنین است تاجهای ملائکه! (متن حدیث در صفحه ۳۷۳).

- حضرت رسول اکرم فرمود: از کوزه‌هائی که در مصر می‌سازند آب مخورید که غیرت را می‌برد.

- و فرمود که زنان بنی اسرائیل هلاک شدند بسبب آنکه موی سر خود را از جلو گره می‌زدند.

- و فرمود: سر را بسیار شانه کردن، قوت جماع را زیاد می‌کند.

- حضرت امام جعفر صادق فرمود: نعلین سیاه بپوشید که ذکر را سست می‌کند و نعلین زرد بپوشید که ذکر را سخت می‌کند و پوشش پیغمبران است.

و به حدیث دیگر فرمود: هر که نعلین زرد یا سفید بپوشد، او را مال و فرزندان بهم رسد و هر که نعلین سیاه بپوشد نه تنها هیچکدام از این دو را نیابد و بلکه ذکرش نیز سست شود. و فرمود: سرمه بچشم بکشید که قوت جماع را زیاد می‌کند و کمک می‌کند بر طول دادن سجود. (متن حدیث در صفحه ۵۱۴).

- و نیز آن حضرت فرمود: که ریش را شانه کردن دندانها را محکم می‌کند و فقر را بر طرف می‌کند و بلغم را قطع می‌کند و قوت جماع را زیاد می‌کند بشرطی که ریش را از پائین به بالا شانه کنند.

- و نیز فرمود که شانه کردن پائین ریش، طاعون را از این کس دور می‌گرداند.

- در حدیث معتبر از حضرت امام محمد باقر آمده است که فرمود هر که ناخنهای خود را در روز پنجشنبه بگیرد و يك ناخن را برای روز جمعه بگذارد، خداوند پریشانی را از او زائل گرداند، و نیز فرمود هر که در پنجشنبه ناخن بگیرد فرزندان بسیار شود و درد چشم نبیند. و نیز فرمود که سر را با خطمی شستن در روز جمعه فقر را بر طرف کند. (متن حدیث در صفحه ۵۴۱).
حضرت امام رضا فرمود بدرستی که دهن درّه از جانب شیطان است و عطسه از جانب خداوند عالمیان است. (متن حدیث در صفحه ۵۴۵).

- و حضرت امام جعفر صادق فرمود اگر صدای عطسه کسی را شنیدی، حمد و صلوات بگو، اگر چه میان تو و آن کس دریا فاصله باشد. (متن حدیث در صفحه ۵۴۴) (مرحوم کلینی در نقل این حدیث توضیح نداده است که تا کنون کدام مومن صدای عطسه کسی را از آن طرف دریا شنیده است؟)
- از حضرت امام جعفر صادق منقول است که: در عالم ۲۱ نوع گل وجود دارد که سیّد آنها مورد است و ۱۲۰ قسم میوه وجود دارد که بهترین آنها انار است. (متن حدیث در صفحه ۵۶۲).

- حضرت یعقوب علیه السلام به فرزند خود گفت: زنا زنا مکن، که مرغی که زنا می کند پرهایش می ریزد. (قطعا علامه مجلسی رضوان الله علیه تفسیری هم بر این حدیث نوشته و مشخص فرموده اند که مرغهایی که بخوانند زنا نکنند، برای جاری کردن صیغه از دواج شرعی دائم یا موقت باید به کدام حجة الاسلام مرغها مراجعه کنند، ولی این تفسیر بدست ما نرسیده است. (متن حدیث در صفحه ۵۵۷).

- حضرت امام رضا (ع) فرمود: بادروج بخورید که سبزی ما اهل بیت است و تره تیزک مخورید که سبزی بنی امیه است. (متن حدیث در صفحه ۵۶۳).
- از مکروهاتی که فقر می آورد این است که قاب پلو را روی نان بگذارند. (متن حدیث در صفحه ۵۳۵).

- از حضرت امیرالمومنین منقول است که نماز کسی که انگشتر عقیق در دست داشته باشد بر نماز کسی که انگشتر غیر عقیق در دست داشته باشد به چهل درجه زیادتی دارد. (متن حدیث در صفحه ۵۳۸).

- حضرت رسول اکرم فرمودند به دو انگشت غذا خوردن کار شیطان است، و نهی فرمودند از خوردن و آشامیدن به دست چپ. و حضرت امام موسی کاظم فرمودند که پس از غذا خوردن خلال کنید، اما خلال مکنید به چوب گل و درخت انار که هر دو، رگ خوره را به حرکت می‌آورند. (متن حدیث در صفحه ۵۲۷).

- در حدیث آمده است که خدایتعالی را خوش نمی‌آید که مردم مربع (چهار زانو) بنشینند (جامع عباسی)

* * *

دسته دیگری از احادیث "معتبره"، مربوط به احکام و فتاوی مختلف است که چون هر يك از آنها از قول پیغمبر یا يك یا چند امام بیان می‌شود طبعا صورت حکم فقهی و "دستورات تغییر ناپذیر الهی" پیدا می‌کند و این احکام غالبا به صورت قاطع در کتب مهم فقه، از قبیل تذکرة الفقهای علامه حلی و "جامع عباسی" شیخ بهائی و "تحریر الوسیله" و "توضیح المسائل" حضرت آیت‌الله خمینی اعلام شده‌اند.

هزارها از این احادیث و احکام ناشی از آنها در کتب مختلف حدیث "مکتب فیضیه" روایت شده و صدها نمونه از میان آنها نیز در کتاب حاضر آمده‌اند نمونه‌های زیر چند مورد انگشت‌شمار از آنهاست:

* * *

- "به سند معتبر از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله منقول است که حضرت امیرالمومنین علیه‌السلام را بنزد خود طلبید و بوی فرمود که یا علی آنچه بتو می‌گویم از حضرت جبرئیل آموخته‌ام که از جانب خدا برای آورده است، و آنرا بتو وصیت می‌کنم که بدقت انجام دهی: یا علی، ایستاده با زن خود جماع مکن، و در شب عید فطر جماع مکن، و در شب عید قربان جماع مکن، و در شب نیمه شعبان و در روز آخر شعبان جماع مکن، و نیز در زیر درخت میوه‌دار جماع مکن، و در میان اذان و اقامه جماع مکن، و در برابر آفتاب جماع مکن، و بر پشت بام جماع مکن، و در ساعت اول شب جماع مکن، و در زیر آسمان جماع مکن، و بر سر راه تردد مردم جماع مکن، و میان صبح تا طلوع آفتاب جماع مکن، و در موقع تحت‌الشعاع جماع مکن، و در روزی که آفتاب

بگیرد جماع مکن، و در شبی که ماه می‌گیرد جماع مکن، و در شب و روزی که باد سیاه یا باد سرخ یا باد زرد حادث شود جماع مکن." (علامه مجلسی در بحار الانوار و در حلیة المتقین . متن حدیث در صفحات ۵۱۲ و ۵۱۳).

و بعد از آنکه مومن با مراجعه به تفاوتیم و به پیش بینی‌های مربوط به کسوف و خسوف و بادهای سرخ و سیاه، بالاخره وقتی را برای مجامعت با زن خود پیدا کند که اشکال شرعی نداشته باشد، نوبت رعایت این حکم دیگر شرعی میرسد که این بار راوی آن حجة الاسلام غزالی، در کتاب "کیمیای سعادت" است:

"پس چون بر فرج زن دخول کند، بگوید: "بسم الله العلی العظیم، الله اکبر! الله اکبر! الله اکبر!"^۱ و اگر پیش از آن قل هو الله احد را برخواند نکوتر باشد... و در وقت انزال بگوید الحمد لله الذی خلق من الماء بشرا و جعله نسبا و صهرا. که این را رسول صی الله علیه و آله گفته است".

و نیز این حکم شرعی مشابهه که در جامع عباسی توسط علامه شیخ بهائی آمده است:

- مکروه است در حال جماع سخن گفتن، مخصوصا مرد را، مگر آنکه ذکر خدای تعالی کند". (متن حدیث در صفحه ۵۰۹).

معلوم نیست که مومنین با اطلاع بر این احادیث و احکام روشن، باز هم در نیت مجامعت باقی بمانند یا ترجیح دهند که به جای آن نمازهای قضای خود را ادا کنند که زحمتش کمتر است. احوط آن است که برای اخذ تصمیم قطعی، قبلا از چند آخوند بزرگوار چه آیت‌الله، چه حجة الاسلام و المسلمین، و چه قاضی شرع و چه طلبه تازه‌کار مدرسه فیضیه، جویا شوند که آیا در موقع مجامعت با وجود قرائت تمام این ادعیه و اذکار، باز توانسته‌اند کار را به سامان برسانند یا خیر؟

احتمالا اخذ گواهی مشابه نیز در مورد رعایت این حدیث موثق که در "نهج الفصاحه" بر اساس احادیث کتب اربعه و صحاح سته، از حضرت رسول اکرم نقل شده است ضرورت دارد:

۱- با شعارهای میدان جنگ اسلام و کفر اشتباه نشود.

- "رسول الله صلى الله عليه و آله فرمود که: وقتی یکی از شما با همسر یا کنیز خود مقاربت کند به فرج او ننگرد که مایه کوری است."

در این مورد، شاید بتوان حتی به گواهی يك شاهد عادل نیز اکتفا کرد، یعنی اگر از میان تمام مومنین مکتب روحانیت مبارز اعم از آیت الله العظمی و آیات الله غیر عظمی و حجج الاسلام و ثقات الاسلام و قضات شرعی و شیوخ و محدثان و وعاظ و روضه خوانان جلیل، و نیز از مومنین روحانیت غیر مبارز، یعنی کافه مومنان دیگر، حتی یکنفر پیدا شود که با قید قسم ادعا کند هیچوقت به فرج زن خود ننگریسته است، برای استحکام حکم کافی است، و مومن باید آنرا حدیث صد در صد معتبر بداند و اجرای آن بکوشد. ولی اگر اصولاً چنین شوهری در دنیا پیدا نشود که نمی شود، در آنصورت باید برای این مسئله جوابی یافت که چطور هنوز مومن مبارز و غیرمبارزی در روی زمین پیدا می شود که کور نشده باشد؟

شاید احادیث دیگری که در همین زمینه توسط محدثان بزرگوار مختلف نقل شده اند (البته با نیت خیر)، تا حدی قاطعیت حکمی را که نقل شده، تعدیل کرده باشد.

- "از حضرت امام جعفر صادق پرسیدند: اگر کسی به دست و انگشت با فرج زن یا کنیز خود بازی کند چون است؟ فرمود باکی نیست، اما چیز دیگری را بغیر از اجزای بدن خود در آنجا داخل نکند". (متن حدیث در صفحه ۵۱۵)

* * *

- "اگر سگی به گوسفندی بجهد و بچه از ایشان حاصل شود، پس اگر آن بچه به سگ شبیه باشد نجس است، و اگر به گوسفند شبیه است یا به هیچ حیوانی شبیه نیست طاهر است. اما اگر سگی به خوکی بجهد و بچه ای حاصل شود که به هیچکدام شبیه نباشد در نجس بودن آن میانه مجتهدین خلاف است." (شیخ بهائی جامع عباسی باب نوزدهم).

البته علمای اعلام، هم بحرالعلوم هستند و هم از الهامات غیبی برخوردارند، بنابراین در مورد احکام صادره از جانب ایشان فضولی نمی توان کرد معهذاً تذکر این موضوع ضرورت دارد که:

هیچ وقت از سگی که به گوسفندی بجهد یا از سگی که به خوکی بجهد، بچه‌ای حاصل نشده است و نمی‌شود تا در پاك بودن یا نجس بودن آن میان مجتهدین عظام اختلاف افتد، زیرا این تولید مثل مستلزم هماهنگی "ژن‌ها" است که در آن حیوانات یکسان نیست، بهمین جهت اصولاً نه سگی به گوسفندی می‌جهد، و نه گوسفندی به خوکی، و هر کدام از آنها فقط به هم‌نوع خود می‌جهد، آن هم در فصلی که غریزه تولید مثل در آنها بدین کار حکم می‌کند. ظاهراً تنها حیوانی که تا کنون بدون تبعیض و تفاوت در هر موقعی که "پا داده" به هر حیوان بی‌دفاعی "جهیده" است، آخوند یا اتباع آخوند بوده است. اما در این مورد نیز کار به "حاصل شدن بچه‌ای" نرسیده است تا این سوال مطرح شود که فی‌المثل اگر آخوند به الاغی جهیده باشد و بچه‌ای از ایشان حاصل شود، پس اگر بچه به آخوند شبیه باشد حکمش چیست و اگر به الاغ شبیه باشد حکمش چیست؟ علت هم این است که طبق احکام روشن و صریح در مورد "وطی با حیوانات" و "دخول بر چهارپایان" در تمام کتب فقهی بیان شده (منجمله در توضیح المسائل حضرت آیت‌الله خمینی مسائل ۸۶، ۲۶۳۱، ۳۵۱، ۲۶۳۲) پیش از آنکه کار به این مرحله بکشد، حیوان زبان‌بسته‌ای را که مورد تجاوز قرار گرفته (و نه متجاوز گردن کلفت را) کشته و سوزانده‌اند، و در نتیجه مسئله "بچه" همچنان لاینحل مانده است. و برای اینکه دریابید فقهای بزرگوار امکان هیچگونه مسامحه یا تخطی را در اجرای این حکم "الهی" باقی نگذاشته‌اند، به این حکم بسیار شرعی و بسیار عادلانه که در این زمینه در همه کتب فقه آمده است توجه فرمائید:

- "اگر شخصی حیوانی را وطی کرده باشد، گوشت آن حیوان و آنچه از او متولد می‌شود حرام است اگر گوشت او را خورند. و باید که در این صورت آن حیوان را بکشند و بسوزانند. و اگر آن حیوان با حیوانات دیگر مشتبه و مخلوط باشد، در این صورت جمیع آن حیوانات را دو قسم کنند و قرعه زنند و انکار را همچنان ادامه دهند تا آنکه یکی بماند و آن یکی را بسوزانند." (شیخ بهائی در جامع عباسی متن حدیث در صفحه ۵۱۹)

* * *

زنهای سیده بعد از تمام شدن شصت سال یائسه می‌شوند. یعنی خون حیض نمی‌بینند و زنهایی که سید نیستند بعد از تمام شدن پنجاه سال یائسه می‌شوند. (آیت‌الله خمینی، توضیح المسائل مسئله ۴۳۵).

البته افتخار این کشف بزرگ علمی و مذهبی با حضرت آیت‌الله نیست. این حرف نامعقول را از همان قرون اولیه پیدایش "مکتب آخوند" و جزو سایر احکام و احادیثی که بقصد فضیلت‌تراشی برای سادات اولاد پیغمبر ابداع شد، بمیان آورده‌اند و آیت‌الله اعظم نیز آنرا مانند سایر روایات "معتبره" بزرگان فقه و حدیث پذیرفته است.

با اینهمه شاید جای تعجب باشد که يك مرجع عالی مکتب "روحانیت مبارز" حتی زحمت این را بخود نداده باشد که در باره صحت یا سقم چنین ادعائی بدین اندازه بی‌اساس و بچگانه و مضحك از يك شاگرد مبتدی رشته پزشکی، از يك امامی سر گذر، و دست کم از نزدیکان و محارم خود تحقیق کند تا در صورت اثبات آن از خداوند بپرسد که ساداتی که خود بخود جز بشرط "ان اکر مکم عندالله اتقیکم" هیچ امتیازی بر دیگری ندارند، چه تاجی بر سر خداو ملائکه زده‌اند که در مورد آنها قوانین عام و کلی زیست‌شناسی زیر پا گذاشته شود؟

* * *

کسی آلتش را بریده‌اند اگر کمتر از مقدار ختنه‌گاه را هم داخل فرج زن کند روزهاش باطل می‌شود، ولی اگر چنین کسی که آلتش را بریده‌اند شك کند که دخول شده است یا نه روزهاش صحیح است. (آیت‌الله خمینی توضیح المسائل، مسائل ۵۸۵ و ۵۸۶)

این بار دیگر توضیح درست یا غلط بودن يك حدیث در میان نیست. موضوع يك "معجزه اسلامی" یا لااقل "معجزه‌ای از معجزات مکتب اسلامی فیضیه" در میان است. خود شما هم فراموش مکنید که اگر یقوت (خدای ناکرده) جزو کسانی در آمدید که "آلتشان را بریده‌اند" و با این وصف دچار شك شدید که دخول کرده‌اید یا نه، و اگر دخول کرده‌اید باندازه ختنه‌گاه یا بیشتر و یا کمتر از آن دخول کرده‌اید، حق دارید با اطمینان خاطر ادعای معجزه بکنید. محاکم شرع نیز طبعا این ادعای شما را ثبت خواهند کرد. زیرا حکم حکمی است که از طرف

ولی فقیه در ولایت فقیه صادر شده است و "حکمی که از طرف نایب امام صادر شود در حد حکم خود امام، و حکم امام در حد حکم الهی است".
ضمناً بدین احکام و فتاوی علامه شیخ بهائی استاد فقه‌ای آیت‌الله خمینی مد ظله العالی در جامع عباسی نیز توجه فرمائید.

- "جمیع احکامی که ذکر شد، دخول در قبل (جلو) و دخول در دبر (عقب) را شامل می‌شود ولی در هر دو حال شرط آن است که تمام حشفه یا قسمتی از آن در دبر یا در قبل غایب شده باشد، ام‌آیا این احکام نسبت به کسی که حشفه‌اش را بریده باشند، نیز مترتب می‌شود یا نه؟ میانه مجتهدین در این باب خلاف است.

* * *

"بستن رحم زن بمنظور جلوگیری از حمل در صورتی که موجب عقیم شدن نیست اشکال ندارد، اما بعد از انعقاد نطفه جایز نیست" (از تازه‌ترین استفتائات امام نقل از نشریه پاسدار اسلام، روزنامه اطلاعات ۱۷ مهر ۱۳۶۱)
ظاهر را در کتب طبی روحانیت مبارز میتوان بعد از انعقاد نطفه به منظور جلوگیری از حمل، رحم را بست. بدین جهت در اصل موضوع تردید نشده، فقط با جائز بودن آن مخالفت شده است.

ولی در همین مکتب، قبلاً راه دیگری برای "اعاده حیض" و در نتیجه رفع خطر حاملگی ارائه شده است که در دسر بستن یا باز کردن رحم را بر طرف می‌کند. راه‌حل طبق معمول توسط علامه مجلسی اعظم الله اجوره، که همیشه بانی خیر بوده است، عرضه شده است:

- "در حدیث موثق است از حضرت امام موسی کاظم علیه‌السلام که فرمود: هر زنی که حیضش قطع شد باید به حنا خضاب کند تا حیضش برگردد." (حلیة المتقین، باب دوم، فصل دوازدهم)

* * *

بموازات احادیث و روایات، رکن دیگر مکتب "دکانداران دین" احکام و فتاوی فقها است که عموماً بر اساس احادیث وضع شده است، و بهمین دلیل بسیاری از آنها چون پایه‌ای سست و ساختگی دارند، خود نیز ساختگی و سست هستند. بر این احکام و فتاوی، غالباً هیچ متن قرآنی یا متن کاملاً موثقی نمی‌توان

یافت. ولی فقه مکتب فیضیه همواره آنها را احکام ثابت و لا یتغیر الهی اعلام کرده و فقها و قضات شرع مبین را نیز برای اجرای آنها دارای صلاحیت کامل دانسته است. با این منطق، و بر اساس همین احکام و فتاوی فقهی، در طول ده قرن اخیر بفرمان مجتهد، قاضی، حاکم شرع، فقیه، محتسب، امام جماعت و آخوند محل، مردم بیشماری را با عنوان مهدور الدم، مرتد، ملحد، زندیق، کافر، منافق به قتل رسانده، سنگسار کرده، دست و پا بریده، قصاص کرده، حد زده، تعزیر یا نفی بلد کرده، و احکام بی حد و حصر حق یا ناحق در ضبط اموال، مصادره، دیه و خونبها، عقد و صیغه، حیض و نفاس، نجاسات و طهارات، معاملات، وجوه بریه، و کلیه امور روزمره زندگی افراد، از مهمترین تا ناچیزترین این امور، صادر کرده‌اند.

در فصل مربوط به امور قضائی کتاب حاضر (صفحات ۴۶۵ تا ۵۷۰) و متن احادیث و احکام بدان (صفحات ۴۷۰ تا ۵۳۷) در این زمینه اطلاعات بیشتری خواهید یافت. در اینجا فقط نمونه‌هایی از این احکام و بطور غیرمستقیم از احادیث مربوط بدانها نقل شده است بدین منظور که فصل حاضر درباره طبقه‌بندی احادیث تکمیل شده باشد.

این احکام و فتاوی، از یکی از معتبرترین کتب فقه شیعه در مکتب روحانیت مبارز یعنی جامع عباسی تألیف شیخ بهائی معروف که در زمان شاه عباس تدوین شده است و نخستین اثر جامع فقه شیعه بشمار می‌رود، استخراج شده است:

"خریدن و فروختن بچه‌ای که در شکم مادر و پشت پدر باشد مکروه است، مگر آنکه چیز دیگری را بدان ضمیمه کرده باشند. و نیز مکروه است خریداری برادر و عم و خال و سایر خویشان."

"و اگر مرد آزاد بنده‌ای را کشته باشد او را نمی‌کشند، و اگر مقتول جهود باشد فقط تعزیرش می‌کنند و دیه می‌دهند. و پدر و جد را جهت قتل پسر و پسرزاده نمی‌کشند بلکه ایشانرا فقط تعزیر می‌کنند."

"اگر کسی لب پائین شخصی را ببرد باید دو ثلث خونبها بدهد. و اگر لب بالای او را ببرد باید يك ثلث، و اگر خایه چپ او را ببرد باید دو ثلث خونبها

بدهد و اگر خایه راست او را ببرد باید يك ثلث بدهد و اگر کاری کند که بول شخصی تا نصف روز منقطع شود باید ثلث خونبها بدهد."

"-خونبهای زنی که حامله باشد سه ربع خونبهای مرد است. و خونبهای مرد جهود هشتصد درهم است و خونبهای زن جهود چهارصد درهم. و در کشتن جهودان و ترسایان و غیر ایشان از اصناف کفار، کفاره واجب نیست."

"حد دزدی آن است که دست او را قطع کنند، و سنت است که دست و پای دزد را بعد از بریدن به روغن زیتون داغ کنند."

"و حد زنا سنگسار است، و باید سنگهایی که می‌زنند بزرگ نباشد تا زود او را نکشد. و جایز نیست که بجای سنگسار از شمشیر یا گلوله و امثال آن استفاده شود، زیرا قتل از طریق سنگسار لازمه اسلام است تا منشاء نزول برکات الهی گردد و شخصی که مستحق این مجازات است خواه مریض باشد و خواه سالم باید که سنگسار شود."

"و حد تعزیر است کسی را که پسر خود را بکشد یا غلام خود را بکشد، یا ماهی بی‌فلس بخورد، یا با حرکت دست منی را از خود بیرون آورد."

"و اگر یکی از مرد یا زن بعد از عقد دیوانه شوند، اگر زن دیوانه شود، مرد نکاح را فسخ می‌تواند کرد و اگر مرد دیوانه شود، زن نکاح را فسخ نمی‌تواند کرد. و اگر مرد یا زن جذام بگیرند، مرد فسخ نکاح می‌تواند کرد و زن فسخ نکاح نمی‌تواند کرد. و اگر مرد بیش از عقد خایه نداشته باشد زن فسخ نکاح می‌تواند کرد، اما اگر بعد از دخول خایه‌اش را بکوبند یا ببرند درباره این خایه مجتهدین عظام را دو قول است و اصح آن این است که اگر فقط خایه کوبیده شده باشد، زن اختیار فسخ ندارد. اما بدون هر دو خایه کار اشکال پیدا می‌کند."

"و اگر مرد پیش از آنکه دختر عمه یا دختر خاله خود را بگیرد، با مادر آنها زنا کند، دیگر نمی‌تواند با آنها ازدواج کند. اما اگر بعد از ازدواج با دختر عمه یا دختر خاله خود با مادرشان زنا کند، عقد آنان باطل نمی‌شود. و اگر با زنی غیر از عمه و خاله خود زنا کند، احتیاط واجب آنست که با دختر آنها ازدواج نکند. ولی اگر زنی را عقد نماید و بعد با مادر او زنا کند، آن زن بر او حرام نمی‌شود. همچنین است اگر پیش از نزدیکی با او با مادرش زنا نماید."

- "اگر کسی دختر نابالغی را برای خود عقد کند و پیش از آنکه نه سال دختر تمام شده باشد با او دخول کند و راه بول و حیض یا حیض و غایط او را یکی نماید، دیگر نباید با او نزدیکی کند. اما اگر راه بول و غایط او را یکی نکرده باشد، احتمالا اشکالی ندارد."

- "اگر کسی با اسب و قاطر و الاغ مقاربت کند، باید آنها را از شهر بیرون ببرند و در جای دیگر بفرشند، اما اگر با گاو و گوسفند و شتر مقاربت کنند، باید آنها را بی تأخیر بکشند و بسوزانند."

- "و اگر مردی بر زن مرده خود دخول کند تعزیر می‌شود."

- "و در دیه، نصف خونبها واجب است بر کسی که يك لب و يك خصیه مردی را، یا يك طرف فرج زنی را، یا يك طرف مقعد کسی را ببرد، و دو ثلث خونبها واجب است بر بریدن خایه چپ شخصی، و يك ثلث خونبها لازم است بر بریدن خایه راست شخصی." (متن حکم فقهی در صفحات ۴۷۱ و ۴۷۲).

فتوای شرعی روشن و محکمی است با این وصف مشکل کوچکی در مورد آن وجود دارد که چون در حال حاضر برای خود من امکان دسترسی به آیات الله مدرسه فیضیه نیست، اگر شما چنین امکانی را داشته باشید لطفا جواب این مشکل را از طرف یکی از مراجع عالی تقلید به من اطلاع دهید که کسی اگر بفرض هم خواسته باشد فقط "یکطرف مقعد کسی را ببرد"، چگونه می‌تواند این کار را بکند، بطوریکه طرف دیگر مقعد سالم بماند؟ و این مسئله هم روش شود که کسی که با این زحمت و دقت بسراغ این کار می‌روند چه مرضی باید داشته باشد که فقط به بریدن نصف مقعد طرف اکتفا کند؟

- "و اگر زن بزرگ کسی زن كوچك او را شیر دهد، و هر دو بر شوهر حرام می‌شوند، در صورتیکه شوهر بر زن بزرگ دخول کرده باشد. و اگر دخول نکرده باشد فقط زن بزرگ بر او حرام می‌شود!" (متن حکم فقهی در صفحه ۵۰۱).

مومنین نگران نباشند: اگر زن بزرگ این کار نسنجیده را بکند، خودش از بابت آن تنبیه می‌شود، ولی دخول بر زوجه شیرخواره، کماکان برای مومن مجاز است."

به این فتاوی بسیار اخلاقی و انسانی که از قول سه تن از ائمه در بحار الانوار و حلیة المتقین نقل شده است نیز توجه فرمائید:

- حضرت امام محمد باقر فرمودند که فاخته در آواز خوانی که می‌کند، می‌گوید فقدتك فقدتک یعنی نیست شوی، پس شما هم او را بکشید.

- و از حضرت امام جعفر صادق منقول است که باکی نیست به کشتن مورچه، ولو آنکه آزارت نکند.

- و حضرت امام رضا فرمود که باکی نیست شب مرغان را از آشیان آنها گرفتن.

خدا: هارون الرشید آسمان

پس از بررسی کوتاهی که درباره حدیث و احادیث معتبره و کم‌اعتبار و غیرمعتبره به عمل آمد، اکنون می‌توان خطی اساسی آن فرهنگی را که هزار و صد سال پیش از این بر اساس مجموعه همین حدیثها و روایات بدست "مکتب روحانیت مبارز" پی‌ریزی شد (و در قرون بعد با توجه به شرائط مختلف زمانی و مکانی تعدیل یا تکمیل گردید) مشخص کرد. این خطوط اساسی، اجزای سازنده همین فرهنگی هستند که بیش از ده قرن است رایج‌ترین مکتب فکری سرزمین ما بوده است، و هنوز هم هست.

مکتب فکری آخوند در جامعه‌ای پی‌ریزی شد که پیش از آن از فرهنگ انسانی غنی و ریشه‌داری برخوردار بود، و برداشت والائی از مفاهیم آفرینش، انسان، زشت و زیبا، خوب و بد، ماده و معنی داشت. خدا را از آغاز در جلوه یکتائی او دیده و لاقلاً هزار سال پیش از بنیان‌گذاری مکتب آخوند، از وی بصورت "پروردگار بزرگی که از روز نخست افلاک را با فروغ خود روشن ساخت و با خرد خویش نظم بخشید، پروردگاری که سرآغاز و سرانجام همه چیز است سرچشمه خرد و اندیشه، آفریننده راستی و پاکی، داور نیک‌کردار همه مردمان جهان، و آنکه همواره جاوید است" یاد کرده است (اوستا، گاتاها، ۳۱)

و همین فرهنگ دوران اسلامی خود نیز، همچنان خدا و آفرینش را در همین جلوه کمال زیبایی و معنویت آنها دیده، از زبان عطار گفت:

عرش و عالم جز طلسمی بیش نیست
اوست این، پس جمله اسمی بیش نیست
و از زبان مولانا گفت:

دوئی از خود برون کردم، یکی دیدم دو عالم را
یکی جویم یکی گویم یکی دانم یکی خوانم
و از زبان حافظ گفت:

حسن روی تو به يك جلوه که در آینه کرد
این همه نقش در آئینه اوهام افتاد
و از زبان بابا افغانی گفت:

يك چراغ است در این خانه، که از پرتو آن
هر کجا می‌نگرم انجمنی ساخته‌اند
مکتب آخوند در ایران با بت‌پرستان جاهلیت عرب صدر اسلام سر و
کار نداشت، با يك فرهنگ کهنسال غنی و سرشار از معنویت و از زیبایی سر و
کار داشت. ولی این زیبایی و معنویت برای قشریون این مکتب، که به گفته
مولانا دل به محراب و روی به بازار داشتند، قابل درک نبود و تازه از درک آن
سودی نیز نمی‌جستند. زیرا سر و کارشان با کسانی نبود که ظرفیت ادراک این
معنویت را داشته باشد، با کسانی بود که آخوند از آنان ظرفیت ادراک و ظرفیت
تفکر و تعقل هرچه کمتری انتظار داشت تا مقلدان هر چه مطمئن‌تری برای
مجتهدان بزرگوار باشند.

نتیجه این تضاد روشن بود. اگر آخوند نمی‌توانست خودش را و بالطبع
مومنان مقلد خودش را، تا سطح درک خدا و دین آنطور که فرهنگ والای
ایرانی می‌خواست بالا ببرد، می‌توانست خدا و دین را تا سطح ادراک خودش
و مقلدین خودش، پائین بیاورد.

همین کار را هم کرد، و در نتیجه خدا در فرهنگ آخوند بمقام يك
هارون‌الرشید "آسمانی" تنزل یافت. خلیفه‌ای شد بسیار مقتدر و توانا ولی با
همان مجموعه ضعف‌ها و غرایزی که خلیفه زمینی داشت: خودکامه، انتقامجو،
کینه‌توز، لجباز و "دمدمی"، بطوریکه گاه با يك صلوات یا يك قطره اشک
می‌توان طوری دلش را بدست آورد که يك قصر شش‌دانگی از زمرد و یاقوت با
چندین هزار حوری در بهشت به مومن ببخشد و گاه با يك ریش نتراشیدن و

سبیل گذاشتن می‌توان چنان خشمگینش ساخت که همین مومن را بدل به کرگدن کند و یا از سر به قعر هفتاد طبقه از طبقات جهنم بیندازد.

تصویر جامعی از این خدا، نه فقط در آثار درجه دوم و سوم مکتب آخوند، و نه تنها در عصر آخوندپرور صفوی بلکه درست از همان هنگام بنیانگذاری مکتب دکانداران دین، در مهمترین اثر این مکتب "اصول کافی" و در کتب سه‌گانه دیگر از کتب اربعه، طی احادیث متعددی - که طبعاً هر یک از آنها بوسیله زنجیره‌ای از روایان موثق به یکی از ائمه اطهار یا به رسول اکرم میرسد- ترسیم شد، که از هر کدام از گروه‌های این احادیث نمونه کوتاهی در کتاب حاضر دیدید و خواهید دید. تصور آن مشکل نیست که وقتی که يك مرجع درجه اول جهان تشیع مانند ثقة‌الاسلام کلینی (که شخصاً معاصر امام دوازدهم بوده و با دوران مستقیم ائمه فاصله‌ای بسیار کوتاه داشته است) چنین تصویری را از خدا و دین ارائه دهد، حدیث‌پرداز شیادی چون محمد باقر مجلسی، ملامت‌نویس دربار شاه سلطان حسین، تا چه اندازه می‌تواند در این راه پیش برود.

مجموعه این احادیث، خدائی را به شما عرضه می‌کند که در واقع هارون‌الرشیدی بیش نیست. به هر مخلوق خود، در موقع تولدش بی‌آنکه دلیل خاصی در کار باشد، بتفاوت از يك جزء تا ۴۹۰ جزء از مواهب دنیا را می‌بخشد. یعنی مردمان را از همان لحظه ولادت به ۴۹۰ نوع آدم بالا و متوسط و پائین در درجات مختلف تقسیم می‌کند، و بعد هم به پیغمبر خودش حضرت آدم توضیح می‌دهد که مخصوصاً اینطور کردم که بر آنها با سیاست "تفرقه بیانداز و حکومت کن" آسانتر حکومت کنم، و به کسی هم فضولی در کار من نیامده است (متن حدیث در صفحه ۳۴۸).

همین خدا، وقت دیگری با يك پیغمبرش يك به دو می‌کند با یکی دیگر چانه می‌زند تا پس از مدتی کلنجار رفتن، معامله را با دادن تخفیف قابلی جوش بدهد. برای پیغمبری نسخه تقویت باه می‌نویسد، و برای پیغمبر دیگرش معجون حاضر و آماده‌ای را می‌فرستد که در بهشت برای همین منظور تهیه شده است. نسخه‌ای هم به محمد رسول اکرم می‌دهد که قراقر شکم و بواسیر را آرام می‌کند و مایه اصلی آن سیر مقرر و شیر گاو و بابونه است. و بمنظور ابراز رضایت از چند بنده مقرب خود، مقداد بن اسود و ابوذر غفاری و سلمان فارسی برای

همخوابگی با آنها، حوریانی بهشتی به لطافت در و مرجان می‌فرستد" (متن حدیث کافی در صفحات ۳۵۴ و ۳۵۵ نقل شده است)

يك وقت با پیغمبرش در معراج سربسر می‌گذارد و برایش تقلید صدای علی را در می‌آورد (متن حدیث در صفحه ۳۶۴). وقت دیگر ملکی را در عرش کریم می‌کند و او را به قیافه و لباس علی در می‌آورد که روی کرسی مخصوص بنشیند و هر شب جمعه هفتاد هزار از ملائکه زیارتش کنند (آیت الله دستغیب: معراج). گاهی تصمیم به کاری می‌گیرد و بعد بخاطر کار دیگری که خودش هم از آن مطلع بوده، غضب می‌کند و تصمیمش را تغییر می‌دهد (متن حدیث در صفحه ۳۵۱). گاهی بندگان خود را تبدیل به حیوانات می‌کند: عرب بادیه‌نشینی را که دیوئی کرده است بصورت خرس در می‌آورد، و پادشاهی را که زنا و لواط کرده بصورت فیل، و زنی را غسل حیض نکرده، بصورت خرگوش و مردی را که مردم با او عمل قبیح کرده‌اند بصورت کرگدن (متن حدیث در صفحه ۵۵۴).

همین برداشت را مکتب آخوند از پیمبر و از امامان دارد، و این عجب نیست، زیرا وقتیکه بتوان با خدا چنین معامله کرد، این معامله را با پیغمبر و امام او آسانتر می‌توان کرد.

بدین ترتیب است که در مکتب آخوند، محمد مرد آزموده‌ای می‌شود که بتفصیل بهترین طریق آزمایش شده مجامعت و مناسبترین اوقات آنرا برای دامادش علی توضیح می‌دهد، و به مومنین خود می‌فرماید: "نمی‌دانید ترکیب هلیله سیاه و هلیله زرد و سقمونیا و خشخاش سرخ و نمک هندی (و غیره و غیره) چه اندازه قوت جماع می‌بخشد!"

و علی مرد کار آزموده دیگری می‌شود که توصیه می‌کند که: "بخواه زن گندم‌گون سیاه‌چشم سیاه‌موی و بزرگ سرین را، پس اگر از او خوشت نیامد بیاورش و مهرش را از من بگیر." و به مومن دستور می‌دهد که: "هر دردی که تو را عارض شود پس با زن خود جماع کن تا ساکن شود" و با مباحات اظهار می‌دارد که: "حضرت رسول مرا به مدینه فرستادند تا همه سگهای آنجا را بکشم."

در فرهنگ آخوند، عرش اعلی بارگاهی است نظیر بارگاه هارون الرشید، البته خیلی بزرگتر و باشکوهتر، ولی با همان حاجب و دربان و قراول و یساول و تشریفات و مقررات. ملائکه مقرب هر کدام در یکی از طبقات آسمانها، دیوان و دفتر مخصوص خود دارند و سایر ملائکه نیز بترتیب اهمیت مقام خود در صفوف مختلف خدمه، انجام وظیفه می‌کنند. بارگاه خاص خداوند در طبقه اعلی است که "بیت المعمور" نام دارد، و روزی هفتاد هزار فرشته بدان وارد و خارج می‌شوند. در این اطاق انتظار، پیغمبران مختلف برای شرفیابی گرد می‌آیند و در مراجعت از شرفیابی نیز مدتی آنجا استراحت می‌کنند و با سایر انبیاء به درد دل و گفتگو می‌پردازند.

از رسول اکرم روایت شده است که جایگاه عزرائیل در آسمان چهارم است و وی در آنجا خیلی عیوس بر تختی نشسته است و لوحه همه کسانی را که باید جانشان را بگیرد در پیش روی خود دارد. اسرافیل نیز در دفتر کار خودش لوحه‌ای در برابر دارد، منتها این لوحه برای گرفتن وحی است، یعنی فرامین صادره از ملاء اعلی، اول بر آن نقش می‌بندد، بعد اسرافیل لوح را به میکائیل می‌دهد که بازرسی کند، بعد میکائیل آنرا برای اجرا به جبرئیل می‌دهد. گاه نیز اوامری بطور اختصاصی به یکی از این ملائکه مقرب ابلاغ می‌شود که به اطلاع دیگران نمی‌رسد. مثلاً طبق حدیث معتبری که آیت‌الله دستغیب شیرازی، شهید محراب، در کتاب معراج نقل کرده است: "روزی جبرئیل نزد رسول‌الله نشسته بود و گفتگو می‌کرد ناگهان لرزید و پناه آورد به او. طولی نکشید که اسرافیل برای دیدن رسول‌الله آمد و پیغامی را که آورده بود ابلاغ کرد. وقتی که رفت جبرئیل راحت شد. رسول خدا فرمود چه شد که لرزیدی؟ گفت: اسرافیل را دیدم که از آسمان بزمین می‌آید ترسیدم که شاید می‌خواهد قیامت بر پا شود، چون اسرافیل مامور است فقط در روز قیامت بزمین بیاید و در بیت‌المقدس در صور بدمد". ولی خوشبختانه معلوم می‌شود که قضیه باین اهمیت نبوده و فقط چون جبرئیل دم دست خدا نبوده اسرافیل مامور ابلاغ امر او شده است.

ولی جبرئیل ملکی نیست که همیشه اینطور بلرزد. خیلی هم مقتدر و زورمند است. آنقدر زور دارد که یکبار شهر لوط را در بال خود گذاشته و به اندازه‌ای بالا برده است که صدای خروسهای این شهر را اهل آسمانها شنیده‌اند،

و یکبار دیگر شیطان را بطوری از بیت المقدس پرتاب کرده که آن ملعون بدریای چین افتاده است. آیت الله دستغیب که این روایات را نقل کرده، این حدیث را آورده است که حضرت محمد اولین باری که جبرئیل را در صورت اصلی او با ۶۰۰ بال مشاهده نمود غش کرد. با این وجود ملائکی هم هستند که طبق روایت آیت الله شهید ۱۶,۰۰۰ بال دارند.

آیت الله دستغیب در تکمیل اوصاف "سدرۃ المنتهی"، باز هم از قول حضرت محمد نقل می کند که چون در کنار درخت تنها نشسته بودم، یکی از شاخه های سدره را دیدم که میوه هایش مثل پستان زنان بود و سر آن میوه ها رو به زمین بود. و دیدم که از بعضی از آنها شیر می ریزد، از بعضی عسل می ریزد، از بعضی روغن می ریزد، از بعضی شبیه نان سفید، از جایی هم لباس می ریزد."

رسول اکرم درخت معروف طوبی، درخت بهشت را نیز در لیلۃ المعراج می بیند که "اگر پرنده ای برای رسیدن به بالای آن حرکت کند باید صد سال راه بپیماید و فاصله هر برگ آن تا برگ دیگر یکسال راه است" و آیت الله از قول حضرت محمد اضافه می کند که "اصل این درخت در خانه علی ابن ابیطالب است".

باز یافتن به عرش اعلی نیز از نظر محدثان عالیقدر، نظیر همان تشریفات بارگاه هارون الرشید را دارد. تفسیر بسیار معتبر جلالین درین باره حاکی است که: "... رسول الله فرمود: پس از نماز خواندن در مسجدا لاقصی، سوار براق شدم و همراه جبرئیل بسوی آسمان اول پرواز کردیم. در دروازه آسمان موکل بما دستور توقف داد و پرسید: کیست؟ گفت: جبرئیل است. دوباره پرسید: این که همراه تو است کیست؟ گفت: محمد است. پرسید: احضار شده است؟ گفت: آری آنوقت موکل دروازه آسمان را گشود، و آنجا حضرت آدم به استقبال من آمد و خیرمقدم گفت. سپس از شش آسمان دیگر گذشتیم و در آسمان هفتم حضرت ابراهیم را دیدیم که بیت المعمور تکیه زده بود".

دنباله روایت در کتاب "اصول کافی" چنین آمده است: "چون به ملاء اعلی رسیدم، جبرئیل بمن گفت توقف کنم و بیشتر نروم. گفتم چرا؟ گفت: برای اینکه پروردگارت در نماز است پرسیدم: ای جبرئیل، چگونه نمازی می کند؟

جواب داد که می‌فرماید: سبوح! قدوس! منم پروردگار بزرگ، و پروردگاری بجز من نیست."

ولی "خلیفه" یه همین بزرگداشت لفظی خود اکتفا نمی‌کند. محکم‌کاری اضافی نیز می‌کند. چنانچه به روایت آیت‌الله دستغیب: "رسول اکرم فرمود در لیلۃ المعراج دیدم که بر سمت راست عرش نوشته شده بود: لا اله الا انا، محمد رسولی و ایدته بعلی (خدائی بجز من نیست و محمد رسول من است و علی را یاور او قرار دادم)".

در عرش، پیغمبر از طرف ملائکه مورد خوش و بش خاص قرار می‌گیرد: "از اموری که در لیلۃ المعراج واقع گردید، اینکه وقتی پیغمبر بدانجا رفت، عده‌ای از ملائکه آمدند برای زیارتش، و هر يك طبقی از طبقات بهشتی با خود داشتند، که بعنوان نثار حضور رسول‌الله ریختند، زیرا که چون مهمان بود نمی‌بایست کسی با دست خالی بزیارتش بیاید". البته در حدیث فراموش نشده است که جبرئیل به سمت مهماندار مخصوص سهم بیشتری را در این پذیرائی بعهده داشته باشد: "رسول اکرم فرمود که در عرش رسیدم به درخت سیبی، و جبرئیل سیبی از آن کند و به من تعارف کرد، و نیز دانه خرمائی به من تعارف کرد که از کره نرم‌تر و از عسل شیرین‌تر و از مشک معطرتر بود." (در احادیث مشخص نشده است که غیر از سیب، کدام درختهای میوه‌دار دیگر در عرش می‌روید).

بجز کشت درختان میوه‌دار کارهای عام‌المنفعه‌تر و عمران دیگری نیز در عرش انجام می‌گیرد:

"رسول‌الله فرمود دیدم زمینی را که بدون عمارت بود و ملائک در آن مشغول ساختن عمارت بودند، يك خشت از طلا و يك خشت از نقره، و گاهی هم می‌ایستادند و کار نمی‌کردند. پرسیدم: چه می‌کنید؟ عرض کردند: خانه می‌سازیم برای امت تو. گفتیم پس چرا گاهی می‌ایستید؟ گفتند بما دستور داده‌اند هر وقت سبحان الله و الحمد لله بر ایمان بخوانند، کار کنیم و هر وقت که نخوانند استراحت کنیم" (آیت‌الله عبدالحسین دستغیب، کتاب معراج).

خلیفه بزرگ پس از تعارفات اولیه، مطالب اصلی خودش را در موقع بازگشت مهمان با او در میان می‌گذارد: "... پس از آنکه خلاص شد مناجات من

با پروردگارم، ندا رسید که: یا احمد چه کسی را در روی زمین جانشین خود قرار دادی؟ عرض کردم پسر عمویم را. فرمود پسر عمویت کیست؟ عرض کردم خودت بهتر می‌دانی که علی بن ابیطالب است. هفت بار این سوال تکرار شد و هفت بار همین جواب را دادم. آنوقت ندا رسید که ای محمد، پس حالا که برمی‌گرددی سلام مرا به علی برسان و سفارش او را به مردم بکن".

پس از خداوند، جبرئیل نیز با حضرت رسول به گرمی خداحافظی می‌کند، و آخر خوش و بش قدری "فرنگی مآبانه" باو می‌گوید: "سلام مرا به خدیجه هم برسان".

هممان بارگاه خلیفه، طبعاً در بازگشت به خانه به قولی که داده است وفا می‌کند:

- "فردای لیلة المعراج رسول الله عقب حضرت علی فرستاد، و وقتی که آمد به او گفت که در سدرۃ المنتهی خداوند احوال تو را پرسید و ترا امام قرار داد. و نیز فرمود که موسی و عیسی هم بتو سلام رساندند و سایر ملائک هم یکی یکی احوالت را پرسیدند." (نقل از همان کتاب)

(البته این اشکال شرعی بجای خود باقی است، که با وجود آنکه قبلاً طبق تصریح احادیث معتبر دیگر، خداوند حتی پیش از آفرینش همه خلایق این امامت را برای حضرت علی مقرر فرموده و در این باره از تمام انبیا نیز بیعت گرفته بود، چطور مطلب بااطلاع خود علی نرسیده بود؟)

احادیث معتبر در نقل حوادث لیلة المعراج وضع حساسی در زمینه تشریح روابط خداوند با محمد و علی پیش آورده‌اند، یعنی غالباً ترجیح داده‌اند این برای سنگین کردن کفه علی، کفه آن دو تای دیگر را سبک کنند: "رسول الله خبر داد که در لیلة المعراج خداوند دست لطیفش را بر کتف من گذاشت و خنکی آنرا احساس کردم. آنوقت ببینید که در بتخانه، علی پای خود را به کتف همین رسول الله گذاشت و بتها را شکست. یعنی علی پا گذاشت به آنجائی که خدا بر آن دست گذاشته بود" (آیت الله دستغیب کتاب معراج^۱). و: "خداوند در لیلة المعراج

۱- وقتیکه اعظم روحانیت مبارز چنین بگویند، جای تعجب نیست اگر شاعر نیمه‌مبارزی چون ام هانی یزدی، کفرگوئی را با تملق عوضی بگیرد و بگوید:
غرض ز بت‌شکنی غیر از این نبود نبی راکه دوش خود به کف پای علی برساند!

به محمد فرمود: آنکس که علی را دوست دارد در بهشت است ولو عاصی بر من باشد، و آنکس که علی را دوست ندارد در جهنم است ولو مطیع بر من باشد. " تذکر دکتر علی شریعتی درباره این حدیث: ظاهراً دو دستگاه جدا از یکدیگر وجود دارد که با همدیگر رقابت می‌کنند: دستگاه علی و دستگاه خدا و تازه در این رقابت علی برنده است و خدا بازنده. و آیه قرآن که "بیدل الله سیاتهم حسنات" اینطور معنی می‌شود که هر خطائی که دوستدار علی بکند خود بخود تبدیل به حسنه میشود(از کتاب تشیع علوی و تشیع صفوی).

در تأیید این نظر، محدثان بزرگوار باز هم نقل احادیث متعدد دیگری را لازم دانسته‌اند:

- "رسول الله فرمود که دیدم در لیلۃ المعراج بر هر برگ درختی و هر دری و دیواری نام علی نوشته شده بود" و: "... دیدم در آسمان چهارم منبری گذاشته‌اند و شخصی نورانی روی آن نشسته بود و ملائکه دورش را گرفته بودند. گفتم: ای جبرئیل، این کیست؟ گفت نزدیک تر برو تا ببینی. رفتم و دیدم پسر عمویم علی است. پرسیدم: مگر علی قبل از من به معراج آمده است؟ عرض کرد این علی نیست، اما چون ملائک مشتاق دیدار او بودند، خداوند یکی از ملائک را به شکل علی در آورده و اینجا نشانید تا ملائک هم لذت ببرند. و از آن زمان ببعد در هر شب جمعه ۷۰,۰۰۰ ملک زیارت این صورت نوریه می‌آیند، و البته ثوابش برای دوستان علی نوشته می‌شود". (تبصره: در یکجای دیگر همین کتاب معراج، آیت الله دستغیب محل اجرای این نمایشنامه آسمانی را بجای آسمان چهارم، آسمان پنجم دانسته است) (والله اعلم بحقایق الامور!) و: "... رسول الله که از سدره گدشت، صدای علی را شنید که با او حرف می‌زد با تعجب عرض کرد: خدایا! تو با من حرف می‌زنی یا علی؟ ندا رسید: این ما هستیم، اما چون یافتیم قلب ترا مملو از محبت علی، به تقلید علی با تو سخن گفتیم!".

در بحار الانوار علامه مجلسی رحمة الله علیه در همین باره روایت کرده است که: "حضرت امام محمد باقر از حضرت رسول اکرم نقل فرمود: در معراج به هر ملکی که می‌رسیدم، از من احوال پسر عمویم علی را می‌پرسیدم، بطوریکه گمان کردم علی از من در آسمانها مشهورتر است. متفکرانه می‌رفتم تا رسیدم به ملک درشت هیکلی که نه بمن خنده کرد و نه راجع به علی پرسید. با

تعجب از جبرئیل پرسیدم این دیگر کیست؟ عرض کرد این مالک جهنم است که تا کنون بروی کسی نخندیده است و گرنه بروی شما هم خنده می‌کرد." یکی از هدفهای لیلۃ المعراج ظاهرا این بوده است که خلیفه کبکبه و دبدبه دستگاه خود را به مهمانش نشان دهد:

- "اینکه می‌گویند رفتن پیغمبر به آسمانها برای چه بود، و حال آنکه خدا همه‌جا حاضر است، جواب این سوال در "بحار الانوار" است که یکنفر این سوال را از امام هفتم علیه‌السلام کرد، و او فرمود: چون ملائک آن عوالم آرزوی دیدنش را داشتند و مشتاق دیدن او بودند، رفت تا اهل آسمانها هم از وجودش لذت ببرند. از آن گذشته خدا هم دوست داشت بقعه‌هائی که در آسمانهاست به قدم حبیبش محمد مشرف گردد. و آنها را ببیند." (آیت‌الله دستغیب، کتاب معراج)

در شب معراج، اجتماع بزرگ دیگری در بیرون از عرش تشکیل می‌شود: "یکی از عجایبی که خدا در لیلۃ المعراج نشان پیغمبرش داد، ارواح انبیاء بود. مجمع انبیاء در مسجداً اقصی بود و در آنجا ۴۴,۴۱۴ نفر (بی‌کم و زیاده) از انبیاء جمع شدند. جبرئیل در آنجا اذان گفت و بازوی رسول‌الله را گرفت و عرض کرد: یا رسول‌الله بایست جلو! خاتم‌الانبیاء فرمود خودت بایست. عرض کرد: روزیکه خدا نور تو را خلق کرد، ما دیگر کارهای نیستیم!" (از همان کتاب).

گاهی خلیفه صلاح می‌بیند که در عین آنکه فضولی در کار او به دیگران نیامده است، سیاست کلی خویش را لااقل برای مقربان بارگاهش روشن کند. این سیاست آنطور که در مکتب "روحانیت مبارز" تشریح شده، بر اصولی استوار است که احتمالاً بعدها فلسفه "ماکیاول" از آن الهام گرفته است و شاید سرمشق "سرکار استوار" معروف برنامه‌های تلویزیونی عصر طاغوت نیز شده باشد که در هر موردی "پلتیک می‌زد". حدیث مفصل "کافی" (که متن کامل آن در صفحه ۳۴۸ این کتاب نقل شده است) نشانگر روشنی از این افشاگری الهی از دیدگاه مکتب دکانداران دین است.

در گفتگویی با حضرت یوسف، خداوند نسبت به پیغمبران اولوالعزم گذشته، آدم و نوح ابراهیم، غرولند می‌کند و می‌گوید که به آنها همه جور محبت

کرده، اما آنها توقعات ببمورد از او داشته‌اند و حتی مانند نوح او را واداشته‌اند که مردم را غرق کند و تازه پدر خود یوسف هم شکایت خدا را به خلق نموده و آبروریزی کرده است!

در لیلۃ المعراج خدا با رسول خود در باره تعداد نمازهای واجب در شبانه‌روز مدتی چانه می‌زند. طبق روایت معروفی که صحیح بخاری، صحیح مسلم، تفسیر جلالین و غیره از حضرت محمد نقل کرده‌اند، وی حکایت می‌کند که: "هنگامی که از شرفیابی در ملاء اعلیٰ باز می‌گشتم، در راه به حضرت موسی برخوردیم. به او گفتم که نزد خداوند بودم و برای امت من پنجاه نماز در هر شبانه‌روز مقرر فرمود. موسی (که طبعا باید متخصص چانه‌زدن باشد) گفت: من مردم را بهتر از تو می‌شناسم. زیرا که با قوم خود تجربه‌های سخت داشته‌ام و می‌دانم که امت تو طاقت این همه نماز را ندارند. نزد خدا باز گرد و از او تخفیف بخواه. باز گشتم و تخفیف خواستم و خداوند بجای پنجاه نماز، چهل نماز را مقرر فرمود. در بازگشت مطلب را به موسی گفتم ولی او دوباره مرا برای تخفیف گرفتن فرستاد، و بار دیگر و بار دیگر نیز فرستاد و هر بار خداوند شماری کم کرد بتا تعداد نمازهای یومیه مومنین به بیست و بعد به ده و عاقبت به پنج رسید. موسی می‌خواست باز مرا به تقاضای تخفیف فرستد، ولی گفتم به این مقدار رضا داده‌ام و دیگر مراجعه نمی‌کنم".

طبق احادیث معتبر دیگر، مواردی پیش می‌آید که خداوند برای مقربان بارگاه خود نسخه‌نویسی می‌کند. به حضرت موسی می‌فرماید که "نسخه‌های طبیبان بدر نمی‌خورد، زیرا آنها فقط دل مردم را خوش می‌کنند" (متن حدیث در صفحه ۳۵۳) و بعد از این بازار شکنی، شخصا به حضرت موسی که بلغم بر مزاجش مستولی شده است، دستور می‌دهد که "هلیله و بلبله و ملبله را بساید و با عسل خمیر کند و بخورد" (متن حدیث در صفحه ۳۵۳). و نیز توسط جبرئیل برای حضرت محمد، به شرحی که جزئیات آن دقیقا در حدیث منقول توسط علامه مجلسی رضوان الله علیه مشخص شده است، نسخه می‌فرستد: "حضرت امام جعفر صادق فرمود که جبرئیل از جانب حق تعالی نسخه داروئی را برای حضرت رسول الله آورد و آن نسخه این بود که چهار رطل از سیر مقشر بگیر و در پاتیل بکن، و چهار رطل شیر گاو بر آن بریز و بپز، آنقدر که شیر نماند و

باز چهار رطل روغن گاو بر آن بریز و آنقدر بجوشان که روغن نماند. پس بقدر دو درهم بابونه بر آن بپاش و بر هم بزن تا خوب قوام آید، و در کوزه بکن و سرش را ببند و در میان آب یا خاک پنهان کن در مدت ایام تابستان، و در زمستان بیرون بیاور هر بامداد بمقدار یک گردکان از آن بخور، که تمام دردهایت برطرف شود". (متن حدیث در صفحه ۳۵۲).

اما داروهای مرحمتی خلیفه همیشه مبروط به علاج دردها نیست. گاهی هم جنبه خیلی "خصوصی‌تری" را پیدا می‌کند که شدید ذکر صریح نام آن مناسب نباشد: "از حضرت امام جعفر صادق منقول است که پیغمبری از پیغمبران به حقتعالی شکایت نمود از ضعف قوه جماع. حقتعالی او را امر فرمود که هریسه بخورد." (متن حدیث در صفحه ۳۵۳) و نیز "از حضرت امام جعفر صادق منقول است که خداوند عالم هدیه فرستاد برای رسول‌الله هریسه‌ای از هریسه‌های بهشت که دانه‌اش در باغهای جنت روئیده بود و حوران بهشت بدست خود عمل آورده بودند. پس چون حضرت رسول آنرا تناول فرمود قوت چهل مرد بر قوت آن حضرت افزوده شد، و این چیزی بود که خدا میدانست پیغمبرش را با آن خوشحال خواهد کرد." (متن حدیث در صفحه ۳۵۳).

تازه، در مکتب آخوند بزرگوار، مراحم خاص "خلیفه" باین حد و حصر محدود نمی‌ماند:

حدیث معتبر "کافی" از قول سلمان فارسی روایت می‌کند که یکروز سه دختر که کسی به حسن و جمال و طراوت و نزاکت و خوشبوئی ایشان هرگز ندیده است، بطور ناخوانده وارد خانه حضرت فاطمه می‌شوند و در جواب پرسش آن حضرت توضیح می‌دهند که آنها سه حوری بهشتی بنام مقدوده و ازاره و سلمی هستند که خداوند ایشان را به ترتیب برای همخوابگی با مقداد ابن اسود و ابوذر غفاری و سلمان فارسی مامور فرموده است. این حدیث مفصل برای اطلاع خوانندگان (و احتمالاً جلب توجه دادگاه‌های نهی از منکر جمهوری اسلامی) در صفحات ۳۵۴ و ۳۵۵ نقل شده است.

گاهی اوقات نیز "خلیفه" ظرافتهای خاصی در تصمیم‌گیری بخرج می‌دهد: در "کافی" از حضرت صادق روایت شده است که: بسا که دو بنده، یکی خوش صدا و دیگری بد صدا، برای اجابت تقاضای خود بدرگاه خدا

عزوجل دعا می‌کنند و خداوند درخواست هر دو را می‌پذیرد، ولی به ملائکه می‌فرماید: آنرا که صدای خوش دارد معطل کنید که دوست دارم آوازش را بشنوم، و آن بنده بد صدا را زودتر مرخص کنید که آوازش اوقات مرا تلخ می‌کند (متن حدیث در صفحه ۳۵۲)، و در "حلیة المتقین" از حضرت باقر روایت شده است که: چون کافری مرد مومنی را مسکن داده و با او مهربانی کند، پس از مرگ او خدایتعالی به آتش جهنم نیز دستور می‌دهد که او را بترسان اما مسوزان، و به خادمان جهنم نیز دستور می‌دهد که در اول و آخر هر روز (!) برایش خوراک ببرند، ولی نگویند از کجا فرستاده شده است (متن حدیث در صفحه ۳۵۲).

و باز در "حلیة المتقین" توسط علامه مجلسی از قول حضرت صادق (طبق معمول) روایت شده است (متن حدیث در صفحه ۳۴۷) که فقرا در روز قیامت به خداوند شکایت می‌برند که اغنیا در دنیا زنان خوبرو داشتند و خداوند می‌فرماید غم مدارید که به هر يك از شما هفتاد برابر همه زنانی را که به جمیع اهل دنیا دادم می‌دهم. (وسعت حرمترا محاسبه شود!).

ولی همانقدر که لطف "خلیفه" زیاد است، غضبش نیز بسیار سخت است: "نقل است از حضرت صادق که در آغاز کار همه درختان میوه داشتند. چون مردم برای خدا فرزند قائل شدند، او غضب فرمود و نصف درختان را از خاصیت میوه‌دادن محروم کرد، و چون بعدا برای او شریک نیز قرار دادند، باز هم غضب فرمود و این بار درختان خار را آفرید" (البته تعداد درختان میوه‌دار از اول هم چندان زیاد نبوده است، زیرا طبق حدیث معتبر دیگری که علامه مجلسی اعلی الله مقامه نقل کرده، حضرت امام صادق فرموده است که "کل میوه‌های دنیا صد و بیست نوع است و بهترین آنها انار است". (متن حدیث در صفحه ۵۶۲).

روحانیت مبارز بگرات هشدار داده است که مبادا کسانی با توجه به این جنبه‌های متناقض خصائص الهی، در صدد برآیند که یا پیغمبرش را گول بزنند. زیرا اینکار برای خودشان خیلی گرانتر تمام خواهد شد و کلاه واقعی سر خود آنها خواهد رفت:

- "منافقین با کارهای نفاق‌آمیز خود می‌خواهند خدا و پیغمبرش را گول بزنند و با این کارها آنها را بدوشند، در حالی که نمی‌فهمند آن کسی که ایشان را با اعمالشان بخود و گذاشته خود خدا است و این نیرنگی است که از جانب او برای مجازاتشان، یعنی این نیرنگی که منافقین بخیال خود به خدا زده اند، عینا نیرنگی است که خدا به ایشان زده است." (آیت‌الله دستغیب شیرازی شهید محراب، نقل از روزنامه اطلاعات ۱۳ شهریور ۱۳۶۱)

و اما با همه این توصیفات و شواهد، مکتب روحانیت مبارز، گاه لازم می‌داند که دلایل بسیار محکم‌تر و قاطع‌تری در اثبات قدرت و عظمت خداوند ارائه دهد که برخی از آنها در عصر خود ما توسط یکی از اعظم رجال دین، آیت‌الله دستغیب شیرازی رضوان الله مقامه، ارائه شده‌اند و ارزش این دلایل، مخصوصا وقتی روشن‌تر می‌شود که بدانید گوینده آنها چه دریائی از علم و معرفت است:

- او يك مربی بزرگ، عالمی عامل، معلم اخلاق، و مهذب نفوس بود (آیت‌الله خمینی ۱۸ آذر ۱۳۶۰) نمونه علم و فضیلت و تقوی بود. انسانیت و فضل و اخلاق در نهایت کمال در او مجسم شده بود. آفتاب تابناکی بود که می‌درخشید (آیت‌الله مشکینی ۱۹ آذر ۱۳۶۱) آثار فکری و علمی اینگونه شخصیت‌های بی‌نظیر عالم اسلام، ذخیره‌ای برای نسل‌های آینده است (آیت‌الله منتظری ۱۲ آبان ۱۳۶۱) عارفی بود وارسته و عاشقی دل‌باخته از تبار فرزندان رشید اسلام و قرآن (آیت‌الله امام جمعه یزد، ۱۹ آذر ۱۳۶۱). آنگاه که لب می‌گشود و اعطی شفیق و مهربان بود و آنگاه که دم فرو می‌بست سکوتش هزار نکته به همنشینانش می‌آموخت. آثار ارزنده این شهید محراب رهنمای سعادت است (اعلامیه جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۲۰ آذر ۱۳۶۱). او "پیر شیراز و وضو ساخته از چشمه عشق و بنده خاص خدائی همانند علی" بود (مجله سروش). مدتی بعد از شهادت ایشان، یکی از نزدیکان خوابشان را دیدند که گله داشتند چرا آثار مرا انتشار نمی‌دهید؟ این بود که به این کار بزرگ همت گماردیم تا آثار این گوهر بی‌همتا، این مرد عرفان، این مرد زهد، این مرد تقوا، این دریای علم، همه را مستفیض ساخت (فرزند آیت‌الله دستغیب در مصاحبه با روزنامه کیهان، ۳۰ آذر ۱۳۶۱)

و اکنون که به مقام عالی علمی و فلسفی آیت‌الله پی بردید، ارزش استدلال‌های ایشان را بهتر درک خواهید کرد:

- "حضرت صادق علیه‌السلام در مجلسی که راجع به عجائب خلقت ذکر می‌فرماید، خطاب به مفضل متذکر می‌شود که اگر می‌خواهی به عظمت پروردگارت پی ببری دقت کن در ذکر خودت، که همیشه قائم نیست. اگر آلت انسان از استخوان بود، همیشه قائم بود. و اگر بنا بود بالعکس، همیشه خوابیده باشد چطور به رحم زن نطفه می‌رسی؟ پس طوری آلت را قرار داد که در موقع خود بخوابد و در موقع خود قائم شود." (کتاب معراج فصل سوم).

- "از آیات عظیمه و بهت آور الهی، روئیدن مو در صورت مرد، و روئیدن آن در صورت زن است. آنهم فقط در قسمت پائین صورت و نه در پیشانی. این برای این است که مرد و زن از ظاهر معلوم باشند. چون گاهی ممکن است زن ادعای مردی کند یا مرد ادعای زنی نماید. علت دیگر اینکه خلقت زن برای لذت مرد است. لذا هرچه زیباتر باشد بهتر است. زن باید دلربایی کند. اگر بنا بود در صورت زن هم مو روئیده گردد، آن زیبایی و دلربایی را نداشت و اگر هم در صورت مردها مو یافت نمی‌شد مردها خیال می‌کردند که ما هم بلی! وقتی مرد صورتش را پاک بترشد و آرایش کند کم کم خیال می‌کند آنچه از زن ساخته است، از او هم ساخته است. آن وقت عمل قوم لوط خدای ناکرده حاصل می‌شود!" (از همان کتاب همان فصل).

- "چشم با شکلی که خدا برایش قرار داده، به اصطلاح بادامی است. اگر مربع بود چقدر نازیبا بود؟ یا اگر شش‌گوشه یا شکل دیگری بود چقدر زشت بود؟ ابرو هم همینطور: جای ابرو را بالای چشم قرار داده که علاوه آنکه برای صورت زیبایی است سایبانی برای چشم است و با آن رنگ سیاهی که دارد، نور آفتاب را برای چشم تنظیم می‌کند که خاصیت بهتری داشته باشد. سیاهی مژه‌ها و ابرو خاصیت و حکمت دیگری نیز دارد که تنظیم نور برای دیدن چشم است. اگر چنانچه چیز تاریکی برابر نور نباشد نور پخش می‌شود. بنابراین موی مژه و ابرو سیاه‌رنگ است که خاصیت تنظیم نور را داشته باشد و تازه اگر این مژه‌ها از جهت داخل پلک روئیده می‌شد چه بلایی بود برای آدمی!" (کتاب توحید). "متوجه هستید که برای نرم کردن خوراک توسط دندانها، لازم است فك

حرکت کند و درین جا است که حکمت الهی بر این قرار گرفته که فك پائین بجنبید نه فك بالا. تصورش را بکنید اگر بالا می‌جنبید یعنی همه سر هنگام خوردن حرکت می‌کرد چقدر زشت بود؟ و اگر صیرف خوردن فك بیکدیگر هم بود، برای خرد شدن غذا کافی نبود. باین جهت خداوند بهترین طرز جهت سائیدن غذا را چرخیدن آن قرار داد، نه مستقیماً برخورد فکها بیکدیگر. و در این میان زبان کار قاشق متحرك را می‌کند بدون اینکه خودش به تله بیفتد و زیر دندانها له بشود. البته بعضی اوقات هم می‌شود که گوشه آن زیر دندان می‌افتد، اما این برای آن است که قدر عافیت را بدانیم و متذکر نعمت خداوند باشیم." (کتاب توحید)

- خربزه را ببینید: اگر درختش ساق داشت، سنگینی خربزه را نمی‌توانست تحمل کند. بالاخره يك دو دانه‌اش را بتواند تحمل کند، برای تعداد بیشتر شاخه آن شکسته می‌شود. پس باید سطح زمین دایه آن باشد. لاله روی زمین باشد و خربزه یا هندوانه‌اش را با كمك زمین نگهدارد." (کتاب توحید). (آیت‌الله احتمالاً درختهای نارگیل و پاپایا و امثال آنها را نمی‌شناخته‌اند، ولی از اشتغال حواس، حتی بیاد درخت خرما هم نیفتاده‌اند که با همه بلندی، وزن هر خوشه‌اش، چندین برابر خربزه و هندوانه است).

- "بعضی از درختان ریشه‌شان پهن می‌شود و برخی عمودی بر زمین فرو می‌رود. در موقعی که باران می‌آید آنها نیکه ریشه پهن دارند، سیراب می‌شوند ولی گیاهانی که ریشه عمودی دارند چه کنند؟ لذا این قسم گیاهان چون شلغم و تربزه را خداوند چنین قرار داده که برگهائی اطراف بدنه گیاه بروید و بطوری بالا بیاید که مثل ناودان باشد و باران که به برگها می‌ریزد در حلقوم آن ریشه ریخته شود. به همین جهت است که این گیاه تسبیح می‌کند یعنی گواهی می‌دهد که سازنده من در قدرت و حکمت بینهایت است." (کتاب توحید)

- "خداوند سم حیوانات سمی را بدان جهت مقرر فرمود که جذب سمومات هوا بشود که در نتیجه هوا تصفیه شده و برای استنشاق من و شما نافع می‌باشد. پس این سموم از نظر تصفیه هوا و همچنین مداوا نافع است." (کتاب توحید)

- "و اما بدن انسانی دارای ده طبقه است، این ساختمان عجیب ده طبقه، بر روی ۲۴۸ عمود تکیه دارد. و نیز در این ساختمان عجیب ۷۵۰ بند قرار داده شده است. مالک یعنی طرق و شوارعی که در این بدن است، ۳۶۰ طریق و راه برای این شهر عجیب است. و حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله در هر شبانه روز، بعدد رگهای بدن ۳۶۰ مرتبه می فرمود "الحمد لله رب العالمین علی کل حال". اما آورده وضو ارب ۳۹۰ رگ می باشد. دیگر از عجایب این بدن خزائن آن است که مجموعاً ۱۱ خزینه می شود ... که از جمله آنها بیضتین است برای جمع شدن ماده تولید مثل، و در اهمیت آن همین بس که در آن ماده خلقت و اصل دستگاه بدن جمع می گردد... و خداوند برای این شهر ۱۲ دروازه قرار داده که بعضی مختص داخل شدن به شهر و بعضی برای خارج شدن و بعضی مشترك است. دو دروازه اصلی همان سبیلین یعنی مخرج بول و غائط است که با اختیار شخص هنگام دفع از آن خارج می گردد و گاهی این نعمت اختیار گرفته می شود تا قدر آنرا بدانند و بدرگاه خدای تعالی شکر نمایند. بهمین جهت دعاهائی که در هنگام تخلی و بعد از تطهیر وارد شده نوعاً متضمن حمد و سپاس خدایتعالی نسبت باین نعمت است. آیا گاهی فکرش را کرده اید که اگر راه مجرا بند می آمد یا اگر خروج بول و غائط باختیار شخص نبود چه می شد و چقدر رکیک بود؟ ببین خدایتعالی چگونه مراعات حال انسان را کرده است... و دو دروازه دیگر سوراخ بینی است که از آن بوی گلها و ریاحین وارد می شود و بمغز می رسد و دیگر دو پستان هم دروازه خروجی است که خدای تعالی برای مصالحی قرار داده است. "(آیت الله دستغیب شیرازی، کتاب معراج، تکوین و تشریح انسان).

محمد و انمه: حکام هارون الرشید

وقتی که در مکتب آخوندان بزرگوار، خداوند از چنین دیدگاهی معرفی شود، طبعاً پیغمبر او و امامان او نیز از همین دیدگاه معرفی می‌شوند. زیرا این نحوه معرفی جاذبه خاص دارد. آنوقت است که علامه مجلسی قدس سره و اعلی الله مقامه در بحار الانوار و حلیة المتقین در حدیثی بسیار موثق از حضرت رسول اکرم نقل می‌کند که: "فرمود نمی‌دانید ترکیب هلیله سیاه و هلیله زرد و سقمونیا و فلفل و زنجبیل خشک و زنیان و خشخاش سرخ و نمک هندی و نارمشک و قاقله و شقاقل و جوب بلسان و دانه بلسان و سلیخه مقشر و علك رومی و عاقرقره و دارچین و عسل، چه اندازه قوت جماع می‌بخشد" (متن حدیث در صفحه ۵۱۳). البته مسلم نیست که این ادویه در عصر رسول اکرم تا چه اندازه در بازارهای مدینه و مکه یافت می‌شده، ولی یقیناً در عطاریهای بازار اصفهان در دوره علامه ملا محمد باقر مجلسی رحمة الله علیه، به فراوانی پیدا می‌شده است.

و نیز "فرمود سر را بسیار شانه کنید که تب را دور می‌گرداند و روزی می‌آورد و قوت جماع را زیاد می‌کند" (متن حدیث در صفحه ۵۱۳).
و: "آن حضرت صلی الله علیه و آله تاکید فرمود که بیاموزید از کلاغ، جماع کردن پنهان را" (متن حدیث در صفحه ۵۱۳).

ولی تعالیم آن حضرت در این مورد فقط جنبه منفی نداشته، بلکه دستورات عملی متعدد و بسیار دقیق و جامعی در باره بهترین نحوه‌های مجامعت، و طرق مختلف آن از ایستاده و نشسته و خوابیده و اوقات خوب و بد مقاربت در يك "الفیه شلفیه" اسلامی که ظاهراً از تمام آثار مشابه خود در بلاد هند و فرنگ کامل‌تر است، داده شده است. در حدیث جامع منقول در حلیة المتقین علامه مجلسی طاب ثراه تصریح کرد که ابلاغ‌کننده این دستورات، حضرت جبرئیل و گوینده آنها حضرت محمد و شنونده آنها حضرت علی بوده است، و رسول اکرم این تعلیمات را بدین منظور داده است که بهترین نحوه "اسلامی" مجامعت با زوجه خود را به علی بیاموزد. (قطعا متوجه هستید که این زوجه علی، دختر خود حضرت محمد است. متن این حدیث مفصل را در صفحه ۵۱۲ خواهید یافت)

بجز تعالیم این حدیث، علامه مجلسی تعالیم متعدد دیگری را نیز از رسول اکرم در همین زمینه نقل می‌کند:

- دختران باکره بخواهید که دهنهایشان خوشبوتر و رحمهایشان خنکتر و پستانهایشان پرشیرتر است و چون به خواستگاری زنی فرستید، بگویند گردنش را بو کنند که خوشبو باشد و قوزک پایش نیز پرگوشت باشد."
و نیز: "مبادا کسی با زن خود جماع کند و پیش از آنکه آن زن آب بدهد، او آب بدهد. بلکه می‌باید با تانی بکند و مکث کند تا هر دو باهم آب بدهند." (متن حدیث در صفحه ۵۱۴).

نمونه‌هایی دیگر از کلمات قصاری که در کتب بسیار معتبر حدیث (صاح سته و کتب اربعه) به حضرت محمد نسبت داده شده، چنین است:
- به بهشت در آدمم و اکثر ساکنان آنرا ابلهان یافتم.
- به دوزخ نگرستم و دیدم که بیشتر اهل آن زنان بودند.
- روزهای دوشنبه و پنجشنبه روزهایی است که درهای آسمان گشوده می‌شود.

- نطفه‌های خود را در سیاهان مرزید که سیاهی رنگ زشتی است.
- موی سپید را رنگ کنید تا چون یهودان مشوید.
- موهای خود را کم کنید زیرا یهودان چنین نکردند و زناشان زناکار شدند.

- شیاطین، صبحگاهان با بیرقهای خود به بازارها می‌روند و با هر کس که زودتر وارد بازار شود، داخل می‌شوند و با هر کس که دیرتر بیرون آید بیرون می‌آیند (نقل از نهج الفصاحه).

و نمونه‌ای از مطالب بسیار پر معنی و آموزنده‌ای که از قول او روایت شده، حدیثی است که شهید بزرگوار محراب، آیت‌الله دستغیب در کتاب معاد خود نقل کرده است:

- در حدیث است از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که فرمود:
عموم حمزه سیدالشهدا را دیدم (پس از شهادت او) که طَبَقی از انار بهشتی جلوش بود و میل می‌کرد. ناگهان دیدم انار انگور شد و او میل کرد، یکدفعه دیدم انگور هم به رطب تغییر کرد. (توضیح آیت‌الله: البته خوردنیها و آشامیدنی‌های

آن عالم همه لطیف است و بستگی به ماده ندارد، بهمین جهت ممکن است بانواع مختلفه بر حسب اراده مومن تغییر کند، مثلا زردآلو است لکن اگر هلو خواستی هلو می‌شود. بر طیق اراده تو است).

در مورد امامان، دست آخوند باز هم بازتر از مورد خدا و پیغمبر بوده، زیرا این بار نمایندگان مکتب روحانیت مبارز بجای يك یا دو نفر، با دوازده نفر سروکار داشته‌اند و تازه یکی از این دوازده نفر بطوریکه قبلا نیز اشاره رفت امام جعفر صادق مشکل‌گشای کل بوده است.

روش همان روش همیشگی است: ذکر روایات و نقل سخنان اعمال و عجائب و مختصاتی که در "استحمار" مومن مؤثرتر باشد، و ضمنا بهتر تفهیم کند که جلب عنایات و مراحم این امامان فقط از مجرای "روحانیت مبارز" می‌گذرد.

در کتاب کافی، از قول امام محمد باقر توضیح داده شده که از خصائص امام بهنگام تولد این است که ناف بریده باشد، و ختنه شده باشد، و دندانهای رباعیش از بالا و پائین و دو دندان نیش و دو دندان ضاحکه‌اش برآمده باشد، هرگز دهن‌دره نکند، در خواب محتلم نشود، مدفوعش معطر باشد و بوی مشک دهد، چو قضای حاجت کند زمین موظف باشد که مدفوع او را در خود فروبرد. (متن حدیث در صفحه ۳۷۹).

و باز در حدیث دیگر تصریح شده است که ائمه می‌توانند در قنطاق خود اژدها را بدرانند و می‌توانند دشمنانشان را بایک فوت تبدیل به سگ یا سوسک یا شغال یا خرس کنند. (شریعتی: تشیع علوی و تشیع صفوی).

وقتی که امام بتواند در قنطاق خود معجزه کند، طبعا در دوران رشد باید معجزات مهمتری بکند. زیرا از دیدگاه آخوند اهمیت مقام امام بیش از آنکه وابسته به درجه تقوی و فضل او باشد به معجزاتش مربوط است.

گاو زنی مرده بود و زن گریه و زاری می‌کرد. حضرت امام موسی کاظم گاو را صدا زد، ولی معلوم نشده است که با عصایش به آن گاو زده یا با پنجه پایش. ولی فی‌الغور گاو برخاست و راست ایستاد و به عربی سلام گفت. آنگاه حضرت او را بدست صاحبش سپرد و رفت (متن حدیث در صفحه ۳۸۳).

ظاهرا راوی حدیث حساب کرده است که اگر پیغمبر اولوالعزمی مثل عیسی آدم مرده را زنده می‌کند يك امام باید به زنده کردن گاو مرده اکتفا کند.

در فرهنگ دین اگر بنا باشد امام از احترام لازم در نظر مومنین برخوردار باشد، باید از نعمتهای مادی کمبودی نداشته باشد تا مقام او در مقابل خلیفه و سایر "ظلمه" پائین نیاید، با این تفاوت که در صورت لزوم باید خودش به همه این مال و منال بی‌اعتنا باشد و بسراغ آنها نرود.

- "صالح بن سعید به حضرت امام علی النقی عرض کرد: قربانت، خیلی ناراحتم که شما را در این جای محقر و بدنام که نامش سرای گدایان است، منزل داده‌اند. فرمود: ای پسر سعید، ما در هر جا که هستیم، خیلی چیزها برایمان مهیا است. آنگاه با دو دستش اشاره کرد و فرمود نگاه کن! نگاه کردم، دیدم تا چشم کار می‌کند بوستانهائی است خرم با میوه‌های تازه و رسیده و نوبر، پر از دختران زیبا و خوشبوی مانند مروارید در صدف و پسر بچگان لطیف بطوریکه چشم خیره شد و دیده‌ام از کار افتاد. (متن حدیث کافی در صفحه ۳۹۷).

به روایت دیگری که توسط آیت‌الله بروجردی نقل شده، حضرت موسی بن جعفر در زندان به کنیزی که هارون الرشید برای خدمت خاص (!) آن حضرت برایشان فرستاده بود، گفتند به خودت غره مشو و ببین. آنوقت اشاره‌ای فرمود و حوران و غلامان را که دست بسینه ایستاده بودن باو نشان داد. چنانچه کنیزك از دیدنشان بیهوش گشت. (متن حدیث در صفحه ۳۸۴).

اُمه در معرفی منافع خاص گیاهان و ادویه از نظر شفای دردهای اساسی (بترتیب اولویت: ضعف قوه جماع، بواسیر، پیسی، باد شکم) تخصص فراوان دارند. نسخه‌هایی که می‌دهند، گاهی مستقیماً از طرف خدا تجویز شده است: "امام صادق فرمود که پیغمبری شکایت کرد به خدا از ضعف کمر و کمی فرزندی. به او وحی رسید که تخم با گوشت بخور." و: "چون مرض پیسی در میان بنی اسرائیل بسیار شد، حقتعالی وحی فرمود به حضرت موسی که به ایشان بگو گوشت با چغندر بخورند." گاهی نیز مراجع تجویز نسخه‌هاف خود پیغمبران اولوالعزمند: "امام صادق فرمود که به حضرت عیسی در طفولیت بیماریهای مردم بزرگ می‌رسید، و درد مقعد از دردهای بزرگان است. درین مواقع عیسی به علم پیغمبری از مادرش می‌خواست که برای او خمیری از

عسل و سیاه‌دانه و روغن زیتون فراهم سازد که بخورد". ولی عادتاً مسئول این نسخه‌نویسی خود ائمه هستند: "مفضل به حضرت شکایت کرد از تنگی نفس فرمود: بول شتر بخور". و: "حضرت امام موسی کاظم فرمود هیچکس نیست که رگ خوره در بدن او نباشد، و چاره آن خوردن شلغم است". و: "شخصی به حضرت موسی بن جعفر عرض کرد که ماده طاعون در بدن من ظاهر شده است. فرمود که سیب بخور، و آن شخص خورد و عافیت یافت". و: "حضرت امام رضا فرمود جو بخورید که جو خوردن از شعار پیغمبران است". (متن حدیثها در صفحات ۵۶۰ تا ۵۶۵).

- "و حضرت امام محمد باقر فرمود: پنیر در چاشت مضر است و طرف شب نافع که موجب قوت جماع می‌شود".

- "و حضرت امام جعفر صادق فرمود: قاوت خنك بخورید که پیسی را زایل می‌گرداند و خوردن آن با روغن زیتون گوشت را می‌رویاند و قوت جماع را زیاد می‌کند".

- "و نیز فرمود: بخورید خربزه را که قوت جماع را زیاد می‌کند".

- "و حضرت امام موسی کاظم فرمود که گوشت قبره خوردن از برای دفع بواسیر و درد پشت نافع است و کمک می‌کند بر بسیاری جماع. و ایضا فرمود که خوردن گزر قوت جماع را زیاد می‌کند".

گاهی از زبان ائمه مطالب فلسفی بسیار عمیق‌تر و آموزنده‌تری برای مومنین روایت می‌شود:

- "امام جعفر صادق فرمود: سنت پیامبران است بسیار زن داشتن و بسیار با ایشان مقاربت کردن"^۱ و فرمود: "در خروس پنج خصلت هست که از خصلت‌های پیغمبران است، و از آن جمله بسیار جماع کردن است".

- "و از حضرت امام محمد باقر منقول است که فرمود: خوشم نمی‌آید که دنیا و آنچه را در آن است داشته باشم، اما يك شب بی‌زن بخوابم".

- "و حضرت امام موسی کاظم فرمود: هر که لذت جماع کردن با کنیزان را دریافت کند، هرگز آنرا ترك نکند".

۱- در حدیث تکلیف اعتبار پیغمبری عیسی که زن نداشت و ظاهراً با هیچ زنی هم مقاربت نکرد، روشن نشده است.

البته راهنمایی‌های ائمه به اطعمه و ادویه محدود نمی‌شود و دستورهای دیگر را نیز شامل می‌شود که گاه حکمت آنها به عقل ناقص عوام نمیرسد، ولی حتما علمای عظام بدین حکمت‌ها وقوف دارند:

- "امام جعفر صادق فرمود: سرمه به چشم بکشید که قوت جماع را زیاد می‌کند و دهان را شیرین می‌کند و کمک می‌کند به طول دادن سجود".
و نیز فرمود: "نعلین سیاه بپوشید که ذکر را سست می‌کند و چشم را ضعیف می‌کند و نعلین زرد بپوشید که چشم را جلا می‌دهد و ذکر را سخت می‌کند و غم را برطرف می‌کند".
و نیز فرمود: "سر را بسیار شانه کردن تب را دور می‌کند و قوت جماع را زیاد می‌کند".
و نیز فرمود که: "هر که ریش خود را هفتاد نوبت شانه کند و بشمارد یکی یکی را، شیطان تا چهل روز نزدیک او نیاید".

تقلید و اجتهاد: مکتب دامپروری

اجتهاد و تقلید از اصول مکتب تشیع است، ولی البته این رکن نیز، مانند ارکان دیگر در مکتب دکانداران دین تغییر ماهیت داده است. در این مکتب، دیگر وظیفه مجتهد آن نیست که مربی و معلم دیگران برای تعلیم و تفهیم آنها در امر مسائل دین باشد، مجتهد در این مکتب کسی است که کلیددار خاص علوم و گنجینه‌دار انحصاری حقایق الهی است، و بقیه مقلدان. بقول "کافی" شیعیان ضعیف‌العقلی هستند که امکان تشخیص ندارند و باید در هر صورت، و بهر حال، از فتاوی و احکام مقام اجتهاد پیروی کنند، همانطور که از هر صغیری انتظار می‌رود.

- "مسلمان باید البته به اصول دین یقین داشته باشد، ولی در مورد احکام دین باید مقلد، باشد یعنی از مجتهد تقلید کند." (رساله آیت‌الله خمینی، نقل از مجله نگهبان انقلاب اسلامی، ۸ مهر ۱۳۶۱ و توضیح المسائل).

- "طبیعی است که مردم همواره یکی از دو دسته‌اند: عالم و عامی، مطلع و بی‌اطلاع. نتیجه این است که همیشه باید عده‌ای از مردم مجتهد، و عده‌ای دیگر مقلد باشند" (کاشف الغطاء، آئین ما).

- در علم اصول فقه، علمای اعلام اثبات فرموده‌اند که لزوم تبعیت جاهل از عالم، قبل از آنکه حکم شرعی باشد، يك حکم عقلی، يك حکم فطری و وجدانی است. از قضایائی است که قیاساتها معها. و از این جا می‌توان در باب اجتهاد و تقلید استفاده نمود و لزوم پیروی افراد امت را از عالم به شریعت الهیه استنتاج نمود". (علامه سید محمد حسین حسینی تهرانی، در کتاب امام شناسی).

- از اصول تشیع این است که در اسلام برای هر موضوع کوچک و بزرگی "حکمی" تعیین شده است، و مجموعه این احکام را خداوند از طریق وحی یا الهام در اختیار پیغمبر اکرم گذارد، و پیغمبر هم تدریجا آنها را بر حسب پیش‌آمدها و حوادث مختلف و احتیاجاتی که مسلمانان پیدا می‌کردند، در اختیار مردم "عموما"، و در اختیار جمعی از خواص خود "خصوصا" گذاشت. ولی قسمت قابل توجهی از آن احکام باقی ماند که موجباتی برای ابلاغ آنها پیش نیامد یا واقعا مورد ابتلاء و نیاز مردم آن زمان نبود، و یا مصالحی ایجاب می‌کرد که از نشر آنها در آن زمان خودداری شود. این امور سبب شد که مصلحتا قسمت قابل توجهی از آن احکام ابلاغ نشود و مکتوم بماند. ولی پیغمبر اسلام تمام این احکام را نزد اوصیاء خود یعنی ائمه معصومین به ودیعت نهاد تا آنها در فرصتهای مناسب و بر طبق مصالح و نیازمندیها تدریجا به مردم ابلاغ نمایند.

علت این هم که بعدها حدیثهای متناقض از آن حضرت توسط اصحاب ایشان نقل شد، این بود که فهم و استعداد آنها در فهم کلمات او با هم تفاوت بسیار داشت. چه بسا یکی از اصحاب درباره موضوعی، حکمی از پیغمبر می‌شنید و دیگری در واقعه‌ای کاملا مشابه آن بود حکمی بر خلاف آن می‌شنید... لذا امروز این دو حدیث، بنظر ما معارض و متناقض می‌رسد. دقت و بررسی برای فهم این احکام همان است که ما نام آن را "اجتهاد" می‌گذاریم، و نام کسانی را که به گفته "مجتهدین" عمل می‌کنند "مقلد". ("آل کاشف الغطاء: آئین ما).

در "جا افتادن" مومنین به دو گروه مجتهد و مقلد، محدثان و راویان بزرگوار از آغاز نقش موثری ایفاء کردند. تعداد احادیث و روایات روز بروز زیادتر شد، و افزایش احادیث، توسعه احکام و مقررات شرعی را در تمام سطوح، از گناهان کبیره گرفته تا مسائل جزئی و ناچیز روزمره، ایجاب کرد. مومن شیعه هر روز بیشتر متوجه شد که نه تنها در مسائل اساسی، بلکه در تمام

امور روزمره خود، در بیست و چهار ساعت شبانه‌روز، موظف شرعی به رعایت و اجرای احکام معینی است که دقیقاً در این روایات و احادیث و در فتاوی ناشی از آنها مشخص شده است. البته برای خود مومن اطلاع بر همه این احادیث و فتاوی ممکن نبود: یا سواد کافی نداشت، یا فرصت کافی نداشت، یا احاطه کافی به آنها نداشت. در نتیجه فقط يك راه برویش گشوده می‌ماند، و آن رجوع به مقام مجتهد جامع‌الشرایط بود که همه اینها را می‌دانست و وظائف شرعی مشتقّه از آنها را نیز تشخیص می‌داد.

وقتی که این نکته روشن شود، این نکته دیگر نیز بخوبی روشن می‌شود که چرا طی قرون متوالی، هزاران حدیث کوتاه و بلند درباره اموری که مطلقاً احتیاج به حدیث و فتوی نداشتند، از قبیل ناخن گرفتن، سرمه کشیدن، آروغ زدن، مستراح رفتن، انگشتر را به بالا یا پائین انگشت کردن، کفش زرد یا سیاه پوشیدن، به مومنین عرضه شد، و چرا از زمان تالیف جامع عباسی به بعد، هر يك از مراجع تقلید لازم دیدند برای مقلدان خود رساله یا رسالاتی از نوع توضیح المسائل مرقوم دارند که همه آنها با جرح و تعدیل شخصی مختصری، تکرار رسالات مراجع قبلی بود، و در تمام آنها نیز همان احکام غالباً سخیفی که اجرا یا عدم اجرای آنها به هیچ جای زندگی مومن بر نمی‌خورد، و کمترین تأثیری در افزایش ثواب یا گناه او نداشت، بازگو شده است.

این واقعیت ها در "تشیع علوی و تشیع صفوی" شریعتی چنین تحلیل شده است:

"در مکتب آخوند، "اجتهاد" یعنی ثبوت و جمود، ممانعت از هر گونه پیشرفت و تغییر و تحول و نوآوری وسیله تکفیر و تفسیق و محکومیت هر کار تازه، و هر حرف تازه، هر راه تازه، چه در دین، چه در نظام زندگی، چه در فکر، چه در علم، چه در جامعه. و "تقلید" یعنی اطاعت کورکورانه مقلد از مجتهد، تابعیت مطلق و بیچون و چرای او از عقل و حکم و عقیده مجتهد، یعنی پرسش مجتهد. و تشیع این چنین اجتهاد و تقلید، یعنی تشیع جهل، بدعت، تفرقه، جمود، عبودیت، تعطیل همه مسئولیت‌ها، توسل برای تقلب، رشوه به خدا و بیغمبر و امامان، تشیع مرگ و عزا!!".

یاد مولانا بخیر، که در هفتصد سال پیش گفت:

من نخواهم لطف حق از واسطه
 نی ز تقلیدی، نظر را پیشه کن
 چشم داری تو، ز چشم خود نگر
 گوش داری تو به گوش خود شنو
 از مقلد تا محقق فرقه‌ها است
 خلق را تقلیدشان بر باد داد
 که هلاک خلق شد این رابطه
 هم به رای و عقل خود اندیشه کن
 منگر از چشم سفیه بی‌هنر!
 گوش گولان را چرا هستی گرو
 کاین چو داود است و آن دیگر صداست
 این دو صد لعنت بر این تقلید باد

و یاد سرمد سخنسرای دوران خود ما نیز بخیر، که پنجاه سال پیش در همین باره گفت:

این تقرب پیشگان در کار حق
 گر میان خلق و خالق فاصله است
 این شفیعیان خلق را رسوا کنند
 خلق را با حق، همان حق رابطه است
 گر نبودند این شفیعیان در وجود
 حاجب خلقتند در بازار حق!
 علت آن فتنه این سلسله است
 تا به سود خویشتن سودا کنند
 درگه حق بی نیاز از واسطه است
 این جدائی بین خلق و حق نبود

تقیه: دروغ واجب، و بی‌غیرتی مستحب

در هیچ يك از مذاهب جهان، و در هیچ يك از فرق اسلام، احتمالا اصلی عجیب‌تر، نامعقول‌تر و ناپذیرفتنی‌تر از اصل تقیه، آنطور که در مکتب دکانداران دین تعبیر و تفسیر شده است، نمی‌توان یافت. تقیه در اصل يك تاکتیک ایدئولوژیک و جنگی تشیع، برای پیشبرد مبارزه با خلافت حاکم بود. ولی در مکتب دکانداران دین، این اصل بکلی قلب ماهیت داد و بصورت مشروعیت دروغ، مشروعیت ریا، و مشروعیت فرار از مسئولیت، و مشروعیت "بی‌غیرتی" در آمد. مجوزی شد که مومن بتواند بخاطر حفظ جان یا مال خود، هر موقع که خودش لازم بداند و بهر طور که خودش مقتضی بداند، دین و ایمانش را انکار کند، به معتقدات مذهبی‌اش ناسزا بگوید، به رعایت آنچه مورد قبولش نیست تظاهر کند، و نه تنها اجازه و حق تمام اینها را داشته باشد، بلکه این کار اصولاً وظیفه شرعی او باشد! حتی امام معصوم نیز "اجازه الهی" داشته باشد که دروغ بگوید، یعنی در موقع لزوم بر خلاف دستور قبلی خدا (بنا

به تصریح آیت‌الله خمینی در کشف الاسرار، (صفحه ۱۲۹) دستوری به پیروان خود بدهد.

هر انسانی، در هر شرائطی با هر طرز فکری، به آسانی می‌تواند دریابد که این راه راه حق نیست. می‌تواند راه تجارت باشد، راه سیاست باشد، راه جاسوسی یا دزدی نیمه شب باشد، ولی بهر حال نمی‌تواند راه خدا و راه ایمان باشد. در تمام تاریخ جهان نیز، هیچ آئینی منجمله خود اسلام، منجمله خود تشیع، نه از این راه برقرار شده، نه از این راه حفظ شده، نه از این راه گسترش یافته است.

پیامبر اسلام، آئین خود را صریحا اعلام کرد و در این راه انواع خطرات جانی و مالی و جسمی و روحی را پذیرا شد. عیسی بخاطر پافشاری در گفته خود بی‌الای صلیب رفت، و عیسویان نخستین نیز در طول بیش از دو قرن در همین راه بکام شیران یا بر سر چوبه‌های دار یا به کنج سیاه‌چالها رفتند. شیعیان نسلهای اولف بخاطر طرد صریح و آشکار دستگاه ظلم و فساد خلافت، هزار هزار طعم مرگ چشیدند. داستان ابوذر غفاری نیز که اینقدر در جمهوری اسلامی امروز ریاکارانه از آن یاد می‌شود، صرفا داستان پافشاری يك پارسای مومن در راه دفاع از عقیده و ایمان خویش است.

و با این همهف در "اصول کافی" و در کتب بعدی اعظم فقها و محدثان شیعه، از قول زراره، محمد بن مسلم، و معمر بن خالد، محمد بن ابی نصر، و عثمان بن عیسی، عبدالاعلی، از امیرالمومنین، امام محمد باقر، امام جعفر صادق، امام موسی کاظم، امام رضا، آمده است:

"تقیه اساس دین ما و دین پدران ما است. تقیه سپر مومن است. تقیله نگهدار مومن است کسی که تقیه نکند ایمان ندارد. در هر موردی که مومن تقیه را صلاح ببیند، خداوند آنرا برایش حلال ساخته است. نه عشر دین در تقیه است و يك عشر آن در همه اعمال دیگر!"

"از اصحاب کهف سرمشوق بگیرید که در اعیاد بت‌پرستی شرکت می‌جستند و بر خود زناز می‌بستند(!) و این خدای عز و جل را بسیار خوش آمد و آنها را دو بار پاداش داد. همانا حدیثی از احادیث ماف به بنده‌ای می‌رسد و او آنرا به کسی نمی‌گوید و به عزت دنیا و نور آخرت می‌رسد و بنده دیگر، حدیث

ما را که به او رسیده استنف فاش می‌سازد و در دنیا خوار می‌شود و خدای عز و جل هم نور را از او می‌گیرد! خدا رحمت کند مومنی را که فقط آنچه مردم می‌فهمند و می‌پذیرند به آنها بگوید و آنچه را که نمی‌پذیرند از آنها بپوشاند. زیرا که اگر مطلب ما را آنطور که گفته‌ایم به دیگران نقل کنند، مردم را بر ما می‌شورانند."

-حضرت رضا فرمود: از ما توقع نکنید که به هر چه می‌رسید، جواب درست بدهیم. یحتمل که این موجب شر شود و از بابت آن گردن حضرت صاحب‌الامر را بگیرد. مگر نشنیده‌اید که امر ولایت و امامت اولاد علی را خداوند بصورت رازی بدست جبرئیل سپرد، و جبرئیل آن را به صورت رازی به محمد صلی الله علیه و آله سپرد و محمد صلی الله علیه و آله نیز آن را به صورت رازی به علی علیه‌السلام سپرد و علی علیه‌السلام آنرا بصورت راز به هر که خدا خواست سپرد. و حالا شما این راز را فاش می‌سازید و خود و امام خود را در خطر قرار می‌دهید؟ آخر نمی‌توانید حرفی را که شنیده‌اید پیش خودتان نگاه دارید؟" (اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب تقیه)

درست متوجه مفهوم این حدیث "بسیار موثق" شدید؟ حضرت رضا، امام رسمی شیعه، پاسدار شماره یک تشیع، مسئول ادامه راه امامت در برابر خدا و رسول، اعلام می‌دارد که اصل امامت اولاد علی مطلبی بود که خداوند محرمانه به محمد گفت، و محمد نیز محرمانه به علی گفت، و علی نیز محرمانه به هر که خدا خواست گفت. و اوقات تلخی هم می‌کند که شما حالا می‌خواهید این راز محرمانه را فاش کنید و جان و من و خودتان را بخطر بیفکنید؟ بعد هم ملامت می‌کند که "مگر نمی‌توانید یک موضوع محرمانه را پیش خودتان نگاه دارید؟"

و آخوند، خواه آیت‌الله العظمی، و خواه طلبه ساده و غیر عظمی، منکر آن است که انتساب چنین گفته‌ای به یک امام، نه فقط افترائی مزورانه، بلکه وقیحانه و زشت و شرم آور است، بهمان اندازه که این روایت علامه بزرگوار، اعظم محدثین، ملا محمد باقر مجلسی نفرت‌انگیز است:

- "یزید علیه‌اللعنه در سفر حج به مدینه رسید. به مردی از قریش گفت: آیا اقرار می‌کنی که بنده منی و اگر بخواهم ترا می‌فروشم؟ گفت: تو در دین

برتر از من نیستی، چگونه چنین اقراری را بکنم؟ گفت: اگر نگوئی می‌کشمت. مرد پاسخ داد: کشتن من مهمتر از کشتن حسین بن علی نیست. و به امر یزید کشته شد. فردای آنروز یزید با امام سجاد زین‌العابدین روبرو شد، همین اقرار را از او خواست. امام گفت: مگر نه این است که اگر اقرار نکنم مرا هم مثل آن مرد دیروزی می‌کشی؟ آن‌علیه‌اللعنه پاسخ داد: چرا! آنگاه امام فرمود: "اقرت لك بما سالت. انا عبد مكره فان شئت فامسك، و ان شئت فسمع" (اقرار می‌کنم به همه آنچه می‌خواهی، من بنده ناباب هستم. پس اگر خواهی نگاهم دار و اگر خواهی بفروش)!

- "از حضرت رضا علیه‌السلام نقل است که فرمود: اگر در يك دستت چیزی داری و بتوانی آنرا از دست دیگری پنهان کن، زنهار که مضایقه مکن" (اصول کافی، کتاب‌الایمان و الکفر، باب التقیه)
بزرگان دین اعلی‌الله مقامهم، در توجیه و تفهیم این اصل مقدس "تقیه" که نه عشر دین در آن است، ادله بسیار محکمی ارائه فرموده‌اند، از قبیل این شرح فاضلانه علامه کاشف‌الغطاء:

- "آیا حفظ جان و دفاع از حیات خود که محبوبترین چیز در نظر انسان جزء فطرت هر بشری نیست؟ درست است که گاهی انسان بخاطر حفظ شرافت، بخاطر تقویت حق و کوییدن باطل، حاضر است از جان عزیز خود نیز صرفنظر کند، ولی آیا هیچ عاقلی می‌تواند بگوید جانز است بدون هیچ هدف مقدسی انسان بدون دلیل، جان خود را به خطر بیندازد؟ بدیهی است نه عقل و نه شرع، چنین اجازه‌ای به هیچکس نمی‌دهند.

باید گفت که اگر تقیه در خور ملامت است، این ملامت را باید به آن اشخاص کرد که شیعه را با رفتار خود مجبور به تقیه می‌سازند. آنها در خور ملامتند نه اینها! ما در تواریخ می‌خوانیم که معاویه و سایر بنی‌امیه و بنی‌مروان و عباسیان، شیعیان علی را تعقیب می‌کردند و به قتل می‌رسانیدند. در این میان شیعه چه می‌توانست بکند جز اینکه عقیده خود را مکتوم سازد؟ و لذا می‌بینیم آن مردان شیعه و بزرگان آنها که تقیه نکردند، بدنهای خود را بعنوان قربانیان راه حق به چوبه‌های دار تسلیم نمودند. آیا داستان دو صحابی بزرگوار "عمر بن حمق خزاعی" و "عبدالرحمن بن حسان غزی" که "زیاد" آنها را زنده زنده در

"قس الناطف" دفن کرد، فراموش شدنی است؟ آیا هرگز خاطره اسف‌انگیز قتل "میثم تمار" و "رشید هجری" و "عبدالله بن یقطر" که "ابن‌زیاد" آنها در کناسه کوفه بدار آویخت، فراموش می‌گردد؟ اینها و صدها نفر دیگر امثال آنان، کسانی بودند که جان عزیز خود را در راه یاری حق بیدریغ از کف دادند و پیشانی خود را آنچنان محکم بر صخره‌های باطل کوبیدند که تا آنها را در هم نشکستند، سرهای آنها در هم نشکست. آنها تقیه را حرام می‌دانستند، زیرا اگر سکوت کرده و راه تقیه پیش گرفته بودند، حق و حقیقت بکلی از میان می‌رفت و دین اسلام بصورت دین معاویه و یزید و زیاد در می‌آمد. یعنی دین مکر و نیرنگ و خیانت و نفاق. البته داستان شهدای طف، حسین و یاران عزیز او (سلام الله علیهم) نیز بر همه کس روشن است. آنها، پیشوایان شهیدان راه حق و سرسلسله مردانی بودند که هرگز زیر بار ظلم نرفتند در حالی که عده‌ای دیگر در شرایط دیگری که با این شرایط فرق داشت (!) تقیه را "واجب" شمردند.

در روایت آمده که "مسيلمه کذاب" دو نفر از مسلمانان را دستگیر نمود و به آنها گفت که باید شهادت بدهید هم من رسول خدا هستم و هم محمد رسول خداست. یکی از آن دو نفر حاضر نشد این را بگوید و مسيلمه دستور داد او را کشتند. نفر دوم این شهادت را داد و آزاد شد. هنگامیکه این خبر به پیغمبر صلی الله علیه و آله رسید، فرمود: نفر اول بی‌جهت عجله کرد تا خودش را به بهشت برساند، اما نفر دوم کار درستی کرد و او نیز به پاداش آن به بهشت خواهد رفت!

شما ای مسلمانان! کاری نکنید که عده‌ای از برادران شما مجبور به تقیه شوند و سپس آنها را ملامت و سرزنش کنید که چرا تقیه می‌کنند؟ (آل کاشف الغطاء: آئین ما).

در عصر خود ما نیز، حضرت آیت‌الله العظمی موسوی خمینی در تائید همین نظر چنین فرموده‌اند:

واجب بودن تقیه از روشن‌ترین احکام عقل است. معنی تقیه آن است که انسان حکمی را برخلاف واقع بگوید یا عملی بر خلاف میزان شریعت بکند برای حفظ خون یا ناموس یا مال خود. از این جهت گاهی ائمه يك حکم را بطور تقیه بر خلاف دستور اولی خدا می‌دادند. و این چیزی است که نه تنها با

حکم خرد مطابق است، بلکه از دستورات خصوصی پیغمبر اسلام است و گواه ما سوره نخل آیه ۱۰۸ است که: غضب خدا بر کسی است که کافر شد به خدا پس از ایمان آوردن، مگر کسانی که از روی اکراه اظهار تنفر کردند." (کشف الاسرار، صفحه ۱۲۹).

آیت‌الله استناد به اشاره مبهم يك آیه قرآن کرده، ولی به پیروی از اصول ثابت "فرهنگ ریا" لزومی به استناد به آیات صریح و بی‌ابهام دیگری از همین قرآن ندیده است که در آنها "اگر" و "مگري" هم نیامده است.

- "ای کسانی که ایمان آورده‌اید چرا چیزی را بر زبان می‌آورید که در عمل خلاف آنرا می‌کنید؟ بدانید که خدا را بسیار ناخوشایند است اگر چیزی را به زبان بگوئید که بدان عمل نمی‌کنید." (سوره صف، آیه‌های ۲ و ۳).
- "و کیست ستمکارتر از آن کسان که به خدا نسبت دروغ بستند" (سوره هود، آیه ۱۸).

- "آن کس را که در راه ایمان خود کشته شود مرده مپندارید، که او زنده است." (سوره بقره، آیه ۵۴).

و درباره اینکه "امامان حکمی را بطور تقیه برخلاف دستور اولی خدا می‌دادند"، آیت‌الله که این کار عجیب را (که در دادگاه‌های شرع اسلام مجازات آن مرگ است) از "دستورات خصوصی پیغمبر اسلام" دانسته است، قاعدتا باید به عنوان يك مرجع تقلید متوجه باشد که در مقابل این دستور خصوصی پیغمبر اسلام، دستور غیر خصوصی و صریحی از خداوند در قرآن وجود دارد که: "ای اهل ایمان، از خدا بترسید و در هر موقع فقط سخن راست بگوئید." (سوره احزاب آیه ۷۰).

بعنوان نتیجه‌گیری، شاید باز هم نقل یکی از نوشته‌های شریعتی بسیار مناسب باشد:

- "حجة الاسلام با لحن ناصحه‌ای به من فرمود: شما متوجه حقایق امور نیستید. مثلا می‌بینید که موارد بسیار در اسناد تاریخ و کتب روایت و فقه ما هست که امام خلاف حق و شرع فتوی داده است. حقیقتا هم فتوای خود امام است، و فتوایی است بر خلاف حقیقت و مقایر با دین و شرع. ولی موضوع این است که امام آنرا از سر "تقیه" صادر فرموده‌اند.

گفتم: خواجه صنّاح! شیعه با معرفت و عالم ائمه! من دلم برای خودم نمی‌سوزد. برای ائمه اطهار می‌سوزد که در زمان ما نبودند تا از نصایح شما برخوردار شوند، و با احادیث و روایات شیعه و روح سلوک ائمه، آنطور که شما درک می‌کنید تماس زیادی نداشتند تا بدانند که: حق نشاید گفت جز زیر لحاف! مسلماً اگر علی این راهنمایی‌های خیرخواهانه سرکار را می‌شنید، اینقدر دشمن برای خودش درست نمی‌کرد و کشته هم نمی‌شد، و اشراف و برده‌فروشان و کاروان‌داران قریش و حکام بنی‌امیه و مقدسه‌های نهروان نیز همه از او راضی می‌شدند." (نقل از کتاب تشیع علوی و تشیع صفوی).

شك: مشکل گشای شرع

مبحث شکایات یکی دیگر از مباحثی است که مکتب دکانداران دین آنرا بخاطر "مصالح عالیله شرعی" به صورتی کاملاً رضایتبخش و "مشتری‌پسند" در آورده است. در تمام کتب فقه، در تمام رسالات مراجع عالیقدر تقلید، این فصل "شکایات" جای ممتازی دارد، و درک علت این امتیاز هم دشوار نیست: وقتیکه تقیه از ارکان دین باشد، شك نیز باید بدنبال آن بیاید. همچنین "کلاه شرعی" نیز باید بدنبال شك بیاید.

تنها در کتاب توضیح المسائل آیت‌الله خمینی، آنها فقط در قسمت شکایات نماز، از نه شك "صحیح" شامل شك بین دو و سه، شك بین دو و چهار، شك بین دو و سه و چهار، شك بین چهار و پنج، شك بین سه و چهار، شك بین سه و پنج، شك بین سه و چهار و پنج، شك بین پنج و شش، و از شك‌های "مبطل، باطل، مخل، بعد از سلام، بعد از وقت، شك امام و ماموم، شك كثير الشك، شك در نمازهای مستحبی"، و از ۱۴ نوع شك دیگر نام برده شده و احکام مربوط هر يك از آنها مشخص شده است. تازه این مبحث شامل شکایات مربوط به نماز احتیاط و سجده سهو و شك کم و زیادی اجزا و شرائط نماز و نماز مسافر و مسائل متفرقه نماز نمی‌شود. و اگر در نظر بگیرید که غیر از نماز، چه اندازه شك در چه اندازه مسائل دیگر نیز در رسالات علمای عظام مطرح شده است، تصویری کلی از وسعت این مبحث "شك" خواهید داشت.

برای خود من، همیشه این سؤال مطرح بوده است که اگر نماز، رابطه معنوی يك مسلمان با خدای او است و بنابر این قبل از هر چیز مستلزم حضور قلب، چگونه وی می‌تواند بدین دقت در طول نماز، متوجه انواع شکایات خود باشد و درست در موقع معین، مقررات معین مربوط به هر يك از این شکایات را دقیقاً بمورد اجرا گذرد؟

با این همه شك در مکتب دکانداران دین، آنقدر کرامات دارد که این مسائل فرعی لطمه‌ای به اعتبار آن نمی‌زند. زیرا شك کارگشای معجزه‌آسائی است که بكمك آن مومن می‌تواند هم در ایمان خود باقی بماند و هم کاری را که باب پسندش نیست نکند، یا کاری را که باب پسندش هست ولی چندان با مقررات شرع سازگار نیست، به نحوی انجام دهد که اشکال شرعی نداشته باشد. نمونه‌ای از این کرامات شك را میتوان در فتاوی شرعی حضرت آیت‌الله العظمی خمینی در "توضیح المسائل" بیابید.

- اگر انسان جماع کند باید غسل کند، ولی اگر شك کند که به اندازه ختنه‌گاه داخل شده یا نه، غسل بر او واجب نیست.

- اگر در روز ماه رمضان جماع کند روزه باطل است، ولی اگر شك کند که به اندازه ختنه‌گاه داخل شده یا نه، روزه‌اش صحیح است. و کسی هم که آلتش را بریده باشند، اگر شك کند که در ماه رمضان بر زن خود دخول کرده یا نه(!) روزه او صحیح می‌باشد.

- دختران عمه و خاله بر کسی که با مادر آنها یعنی عمه یا خاله خود زنا کرده باشد، حرام می‌شوند. اما اگر به عمه و خاله به شبهه(!) دخول کرده باشد، حرام نمی‌شوند.

- اگر در محل غصبی تیمم کند و شك کند که محل تیمم غصبی است، تیمم او صحیح است، اگر چه خودش غاصب باشد(!).

همانطور که در مورد غصب، وقوع شك در امر تیمم و وضو مهم است نه اصل موضوع "غصبی بودن"، در موارد متعدد دیگر نیز آنچه اولویت دارد، نحوه انجام يك فریضه است، نه ماهیت اصل کار، که ممکن است بکلی نامشروع و حرام باشد:

- کسیکه بقصد معصیت سفر می‌کند، موقع بازگشت از سفر اگر توبه نکرده باشد، باید نماز را تمام بخواند، و اگر از اول بقصد معصیت سفر نکرده ولی در بین راه قصد کند که بقیه راه را برای معصیت برود، باید نماز را تمام بخواند. اما نمازهایی که قبلاً شکسته خوانده صحیح است، و کسی که برای کار حرام سفر نمی‌کند، اگر در سفر شراب بخورد باید نماز را شکسته بخواند.

- اگر شخصی پیش از اذان صبح نیت روزه کند و مست شود و در بین روز از مستی بهوش آید، احتیاط واجب آن است که روزه آنروز را تمام کند.

- اگر صاحب گاو و گوسفند و شتر و طلا و نقره در مقداری از سال مست شود، زکات او ساقط نمی‌شود. همچنین است اگر موقع واجب شدن زکات گندم و جو و خرما و کشمش مست یا بیهوش باشد.

- سید نمی‌تواند شرعا از غیر سید زکوة بگیرد، ولی اگر خمس و سایر وجوهات کفایت مخارج او را نکند، می‌تواند از غیر سید زکوة بگیرد (آیت‌الله خمینی، توضیح المسائل)

* * *

در مکتب الهی "دکانداران دین"، کلاه شرعی نیز یکی دیگر از اکتشافات "پرکرامت" است که با اعجاز آن می‌توان هم از مقررات شرع مبین تجاوز نکرد، هم با خیال راحت بدنبال تحصیل منفعت رفت. این طریقه مرضیه را علمای بزرگوار مکتب، اعلی الله مقامهم، خوب می‌شناخته‌اند. همچنانکه مؤتلفان بازاری آنان، که بهر حال کاری را بدون تجویز و اجازه ایشان انجام نمی‌دادند. در این مورد تحلیل جالبی در کتاب تشیع علوی و تشیع صفوی آمده است:

- "ربا خوری در قرآن دشمنی با خدا اعلام شده است. اما معامله که حرام نیست. ثواب هم دارد. الکاسب حبیب الله! البته باید بروی پیش "آقا" که راه تبدیل "ربا" را به "معامله" یادت بدهد تا اشکال شرعی پیدا نکند. چطور؟ خیلی ساده است: این دفعه که خواستی پول نزول بدهی به نیت "ربا" نده، بیع شرط کن. چطور؟ اینطور که صد هزار تومان را قرض الحسنه می‌دهی، بعد بجای بیست هزار تومان سود آن یک سیر نمک به او می‌فروشی به بیست هزار تومان! البته ده‌ها راه شرعی دیگر نیز برای کلاه گذاشتن بر سر شرع ابتکار کرده‌اند از قبیل بیع شرط، صلح، رهن، بیع سلف، هبه معوضه، و غیره. روز قیامت کنار

ترازوی عدل الهی چه می‌توانند بگویند؟ دلت خواسته يك سیر نمك را بیست هزار تومان بخری یا يك سیر نبات را صد هزار تومان بفروشی. آنوقت از خدا طلبکار هم می‌شوی. می‌گوئی طبق فقه و شرع خودشان من در "قضیه نمك" رباخوار نبوده‌ام، کاسبکار بوده‌ام، و کاسب هم حییب خداست نه دشمن خدا! حقوقت را که از دولت گرفتی، باید قبول کنی که پول مشروع نیست. پس مال تو نیست. صاحب پول هم معلوم نیست. پس به کی می‌رسد؟ البته به حاکم شرع. پس ماه به ماه، حقوقت را که گرفتی، چون پول نامشروع است، دست به آن نمی‌زنی، راست می‌آئی خدمت "آقا"، همه را بدست ایشان می‌دهی، یعنی که رد کردم به حاکم شرع. آنوقت آقا، به تو که مسلمان مستحق هستی، خرج داری، زن و بچه داری، از بابت "وجوهات بریه و شرعیه" به اندازه احتیاجات زندگیت پول نقد بدستت می‌دهند، و قتیکه نگاه می‌کنی، می‌بینی اتفاقا درست معادل همان حقوق ماهیانه‌ای است که از آن دستگاه "ظلمه" بر خلاف شرع گرفته‌ای! ولی این بار پول حلال و طیب است. جل الخالق" (شریعتی، تشیع علوی و تشیع صفوی).

البته اشکالی ندارد که این کلاه شرعی در موارد مقتضی تبدیل به قوانین مملکتی نیز بشود:

کمیسیون امور بانکی مجلس شورای اسلامی باین نتیجه رسیده که چون ربا حرام است، باید بهره را حذف کند. ولی بجای آن به نحو دیگری سود صاحبان پول تضمین شود(حجة الاسلام و المسلمین خوئی‌ها، در سمینار بررسی مسائل بانکداری اسلامی، تهران، ۳۰ آبان ۱۳۶۱)

وجوه بریّه: سفید مهر مفتخواری

در مکتب خادمان شرع مبین، مقام خاصی به "سهم امام" و "وجوه بریّه" تخصیص یافته است. زیرا از ممرّ همین وجوه بریّه است که باید روزی دعاگویان از علماء عظام گرفته تا طلاب و تلامذه غیر عظام، تامین شود. احتمالاً اگر این قسمت از "واجبات دین" مطرح نبود، نقل این همه احکام و روایات نیز، لافل تا بدین اندازه ضرورت نمی‌یافت.

در این زمینه حکم احادیث قاطع است، و مثل همیشه جامع‌ترین آنها را در "کافی" می‌توان یافت:

- "امام محمد باقر فرمود: در کتاب علی علیه‌السلام که پیغمبر املاء فرموده است، تصریح شده که آنچه در روی زمین وجود دارد، متعلق به خداست، و خدا آنرا یکجا به من و خاندانم واگذار کرده! پس هرکسی زمینی را آباد کند، باید خراجش را به امام بپردازد، تا زمانی که حضرت قائم با شمشیر ظاهر شود و همه زمینها را دوباره بتصرف خود گیرد و زمینهای شیعیان ما را با خود آنها مقاطعه بندد."

و: "امام جعفر صادق فرمود همانا جبرئیل به دستور خدای تعالی هشت رودخانه در زمین حفر کرد که عبارتند از: سیحان و جیحان و خشوع که نهر شاش(شوش) است، و مهران که نهر هند است، و نیل به مصر و دجله و فرات(که البته هفت تا بیشتر نمی‌شود!). پس آنچه از این نهرها آب گیرد و آب دهد، متعلق به ما و شیعیان ما است، و هر کس بدان دست اندازد به ناحق به ما زور گفته است. و دریائی هم که خشکی‌ها را در میان گرفته است آن نیز متعلق به ماست!" (متن حدیث‌ها در صفحات ۴۰۱ و ۴۰۲).

- "... و حسن میاح گوید: امام صادق علیه‌السلام فرمود: ثواب يك درهم که به امام برسد، از کوه احد سنگین‌تر است، و بهتر است از دو هزار هزار (دومیلیون) درهم که در هر راه خیر دیگر مصرف شود!"

- "... و امام صادق فرمود: هیچ‌کاری نزد خدا محبوب‌تر از رساندن پول به امام نیست." (متن حدیث در صفحه ۴۰۲).

- "و نیز نقل کردند از مرحوم شیخ محمد نهاوندی که شبی در عالم رویا می‌بیند بمشهد مقدس رضوی(ع) مشرف شده‌اند و داخل حرم گردیده. سمت

بالای سر حضرت، حجة بن الحسن عجل الله تعالی فرجه را می‌بیند. بخاطرش می‌گذرد که اجازه تصرف در سهم امام(ع) را که از آقایان مراجع تقلید دارد، خوبست که از خود آن بزرگوار اذن بگیرد. پس خدمت آنحضرت رسیده، پس از بوسیدن دست مبارك عرض می‌کند تا چه اندازه اذن می‌فرمائید در سهم حضرت تصرف کنم؟ حضرت می‌فرمایند ماهی فلان مبلغ (مقدار آن از نظر قائل مو گردیده بود).

پس از چند سال شیخ محمد مزبور بمشهد مقدس مشرف می‌شود و در همان اوقات مرحوم آیت‌الله حاج آقا حضرت حسین بروجردی هم مشرف شده بودند. روزی شیخ محمد، حرم مشرف می‌شود. سمت بالای سر می‌آیند. می‌بیند همانجائیکه حضرت حجت(ع) نشسته بودند، آقای بروجردی نشسته است. بخاطرش می‌گذرد که از اکثر آقایان راجع اجازه تصرف در سهم امام گرفته خوب است از آقای بروجردی هم اذن بگیرد. پس خدمت آن مرحوم رسیده و طلب اذن می‌کند. ایشان هم می‌فرمایند ماهی فلان مبلغ (همان مبلغی که حضرت حجت(ع) در خواب فرموده بودند).

پس شیخ محمد، تفصیل خواب چند سال پیش در نظرش می‌آید. می‌فهمد که تماش واقع شده، الا اینکه بجای حضرت حجت(ع) آقای بروجردیست. از این داستان دانسته می‌شود که شیعیان در زمان غیبت امام(ع) باید مقام فقیه عادل را بشناسند و او را نایب امام خود بدانند و از او قدردانی کنند و در دانستن وظایف شرعی و احکام الهی با مراجعه نمایند و حکم او را حکم امام دانند. و در داستان حاج علی بغدادی که در کتاب مفاتیح الجنان نقل شده حضرت حجة(ع) به حاج علی فرمود که مراجع نجف اشرف یعنی شیخ مرتضی انصاری و شیخ محمد حسین کاظمینی و شیخ محمد حسن شروقی و کلاء مانند و نیز فرمود آنچه از حق من به آنها رساندی قبول است!" (آیت‌الله دستغیب، از کتاب داستانهای شگفت).

شیعه و سنی: "استعمار" بزرگ

از گویاترین نمونه‌های کار "مکتب ریا" موضوع اختلاف شیعه و سنی در این مکتب است.

در دو سال اخیر "روحانیت مبارز" حاکم بر ایران که در طول چهار سال حکومت، علیرغم همه کشتارها و ویرانگری‌ها موفق به سرکوبی عصیان کرده‌ها نشده و با سرکشی بلوچ‌ها و ترکمن‌ها و سایر مردم سنی مذهب کشور نیز مواجه بوده است، بمنظور تحبییب این دسته از مردم ایران طرفدار "اصولی" برادری شیعه و سنی از کار درآمده و امام امت بنیانگذار جمهوری اسلامی بارها اعلام فرموده و فتوی داده است که: "دستهای ناپاکی بین شیعه و سنی اختلاف می‌اندازند" و "ایادی استعمار مانع نزدیکی اهل تشیع و تسنن هستند" و "دشمنان اسلام کوشیده‌اند بین برادرهای اهل سنت و اهل تشیع تفرقه ایجاد کنند و نگذارند کسانیکه پیغمبرشان و دینشان یکی است با هم همراه و برادر باشند". نخست‌وزیر همین جمهوری نیز اعلام داشته است که "اختلاف شیعه و سنی سیاستی است که از سوی ابرقدرتها پیش گرفته شده است."

امام امت، طبق معمول فراموش کرده، یا مصلحت دیده است آنچه را خود بکرات در ایجاد تفرقه و دشمنی بین شیعه و سنی گفته و نوشته است (و نمونه‌هایی از آن را بعدا خواهید خواند) فراموش کند، ولی لااقل نخست‌وزیر این جمهوری می‌باید این معما را حل کند که چگونه سیاست اختلاف شیعه و سنی که سابقه هزار و سیصد ساله دارد، و پانصد سال است مبنای ایدئولوژیک حکومت جعفری اثنی‌عشری ایران است، سیاستی است که از سوی ابرقدرتها در پیش گرفته شده است.

البته مکتب شیعه، از همان زمان بنیانگذاری خود، با تسنن که آنین حکومتی دستگاه خلافت بود، دشمنی داشت. ولی این دشمنی به سطح ناسزاگوئی و اهانت‌های وقیحانه به سه خلیفه اول از خلفای راشدین تنزل نیافته بود. سنّیان هم طبعاً نمی‌توانستند به علی بن ابیطالب چهارمین خلیفه از خلفای راشدین خودشان بدگوئی کنند. چنین کاری هم نکردند. حتی به خاندان علی نیز با آنکه به امامت آنان قائل نبودند، دشنام نگفتند. این دشنام‌گوئی‌ها، این نسبت‌های رکیک از قبیل مفعول بودن عمر یا ولدالزنا بودن او و کارهایی از قبیل عمرکشان و

عمرسوزان و سایر طعن و لعن‌هایی که بخصوص از دوران صفویه به بعد رونق گرفت، و "نگذاشت کسانیکه پیغمبر نشان و دینشان یکی است با هم همراه و برادر باشند" در آن وقتی که برقرار شد که ابرقدرتهای امروزی وجود نداشتند. کار استعمار نیز که هنوز پا به میدان نگذاشته بود، نبود. فقط کار "دکانداران دین" بود که علت وجودی خود را در همین اختلاف می‌جستند، و کار سلاطین صفوی بود که بخاطر پیشبرد هدفهای سیاسی خود به بهره‌برداری از این نفاق‌انگیزی دکانداران دین نیاز داشتند. البته استعمارگران و ابرقدرتان و حتی اسرائیل غیر ابرقدرت نیز از این نفاق و دشمنی بهره‌برداری کرده‌اند. ولی آتش افروزان اصلی اینان نبودند، نخستین دکانداران تشیع در هزار و اندی سال پیش بودند.

از زمان تالیف و انتشار "اصول کافی" تا با امروز، هزاران حدیث کوچک و بزرگ در ذم اهل تسنن و توهین به معتقدات و مقدسات آنها در کتب احادیث و روایات شیعه نقل شده است. شیخ الاسلام ملا محمد باقر مجلسی، قهرمان مبارزه با تسنن در آخر عمر صفوی، که همه تلاش خود را صرف آزار و ایذاء سنیان ایران (یا متهمین به تسنن) کرد، به تنهایی بیش از هزار حدیث محکم در ذم آنان آورد. البته این دشمنی‌ها و اتهامات، جنبه متقابل داشت، و ترکان متعصب عثمانی نیز فجایع بی‌شمار و نفرت‌انگیزی در مورد شیعیان کشور خود مرتکب شدند و نقیبان و "قاضی القضاة"های آنان فتاوی زشت و احمقانه‌ای در مورد اهل تشیع صادر کردند که دست کمی از فتاوی مجتهدان عظام اصفهان در مورد اهل سنت نداشت، ولی آتشی که از همه اینها برمی‌خاست، قرن‌ها پیش از آن بدست دکانداران دین در جهان تشیع افروخته شده بود.

شاید نقل یکی از هزاران حدیثی که در آثار محدثان عالیقدر شیعه در این زمینه روایت شده است این موضوع را روشن‌تر کند:

عمر بن خطاب، قریب یازده سال خلیفه مسلمین بود. در مقام حقه یا غصبی جانشین پیغمبر، در همه این مدت مسلمانان صدر اسلام در نماز خود بدو اقتدا کردند و برای اولین بار در تاریخ اسلام به وی عنوان "امیرالمومنین" دادند. نهضت فتوحات اسلامی در زمان او و به رهبری او آغاز و فراگیر

گردید. ولی همه مورخان مسلمان و غیرمسلمان در این باره هم‌داستانند که او از غنائم سنگینی که از این راه بدست مسلمانان می‌افتاد، توشه‌ای برای خود برنگرفت.

طبری در تفسیر معروفش می‌نویسد که: "عمر روزی بر منبر شد و طی خطابه‌ای شدیدالحن گفت که من در رشد اسلام کوششها کردم و تا چنین برومند شده‌ام، اکنون سودجویان قریش می‌خواهند اموال خدا را از دهان بندگان بریابند، اما تا پسر خطاب زنده باشد چنین نخواهد شد".

وی از زمانی که اسلام آورد تا بهنگاهم درگذشت پیغمبر چه در جنگ و چه در صلح، از نزدیکترین یاران او بشمار می‌رفت، و دلاوری او در بین عرب صورت ضرب‌المثل یافته بود. اعتماد محمد به او در حدی بود که به قول سیوطی در کتاب "اتقان": "... بدخواهان به طعنه می‌گفتند که کافی است عمر نظری ابراز دارد تا آیه‌ای در تائید آن نازل گردد".

بفرض آن هم که هیچکدام از این سوابق تاریخی در نظر گرفته نشود، لااقل این سابقه را نمی‌توان نادیده گرفت که علی، دختر دوازده ساله خود ام‌کلثوم را که از فاطمه زهرا داشت یعنی نوه پیغمبر بود به همسری به عمر داد. و بطوریکه عده‌ای از مورخین نوشته‌اند وی از عمر صاحب پسری بنام زید معروف به "ذوالهالین" شد که در کودکی درگذشت.^۱ وقتی هم که عمر کشته شد، علی بن ابیطالب در خطبه معروف خود چنین گفت:

"فقد قوم الاود، وراوی العمدة، واقام السنة، وخلف الفتنة، ذهب نقی الشوب، قلیق العیب، اصاب خیرها، وسبق شرها، ادی الی الله طاعته و اتقاء بحقه..." (کجی را راست کرد، دردها را درمان کرد، و سنت را برپا داشت، و فتنه را پشت سر گذاشت، پاك جامه رفت و اندك عیب، خیر خلافت را دریافت و از شر آن پیشی جست. طاعت خداوندی را بجای آورد و بر ادای حقش تقوی ورزید)(نهج‌البلاغه، خطبه ۲۱۹، ترجمه فیض الاسلام، صفحه ۷۱۲).

۱- در زمان صفویه که دوران اوج دشمنی شیعه و سنی بود، عده‌ای از محدثان کوشیدند که این موضوع را انکار کنند و این ام‌کلثوم را دختر مردی به نام جزول خزاعی بدانند، ولی موضوع از دواج دختر علی با عمر قبلاً توسط کلیه مورخان و محدثان سنی و شیعه قرون اولیه اسلامی تائید شده و حدیث‌سازی‌های صفویه تائیری در نفی آن نداشته است.

و آنوقت ببینید که محدثان بزرگوار "مکتب فیضیه"، درباره همین جانشین پیغمبر و مقتدای ده ساله مسلمین در مسجد پیغمبر، و داماد علی و پدر نواده پیغمبر، چه نوع حدیثی را آنهم از زبان امام جعفر صادق، نواده امام و جانشین همین حضرت علی و خویشاوند مستقیم همین فرزند عمر و همین نواده محمد و علی، روایت کرده‌اند:

- "حسن بن محبوب از ابن زیات و او از امام جعفر صادق علیه‌السلام روایت کند که فرمود: خدا لعنت کند بر آنها که می‌گویند عمر بن خطاب، شریف بنی‌عدی بوده است، زیرا که او از عقبه صهاک، کنیز عبدالمطلب بود. و این صهاک زنی بود با کفل بزرگ که شتر می‌چرانید و حبشی بود. در همان موقع که تمایل جفت‌گیری در او پدید آمد، نفیل جد عمر او را دید و هوسش بجنید و بر او افتاد و آن زن "خطاب" را آستن شد. و خطاب چون به سن بلوغ رسید، چشمش به مادرش صهاک افتاد و از کفل او خوشش آمد و بر روی او پرید و او ختمه را از پسرش خطاب حامله شد و چون صهاک او را بزائید از خویشانش ترسید و فرزندش را بین چهارپایان مکه انداخت. هشام بن مغیره بن ولید کودک را یافت و به خانه خود برد و اسمش را ختمه گذاشت، و این نامگذاری عرب است برای طفل بی‌پدری که به فرزند می‌گیرد. و چون خطاب چشمش به ختمه افتاد که هم خواهر و هم دختر خودش بود به او هوس کرد و او را از هشام خواستگاری نمود و از ازدواج او عمر بدنیا آمد. و بدستی که خطاب هم پدر عمر بود و هم جدش بود و هم دائی او بود، و ختمه هم مادرش بود و هم خواهرش و هم عمه‌اش. و در این باره از حضرت صادق علیه‌السلام شعری بدین مضمون روایت شده است که: من جده خاله و والده و امه اخته و عمه". (از کتاب عقداذرر، نقل از تشیع علوی و تشیع صفوی، صفحه ۹۱).

حدیث، نه تنها در حد اعلی‌احتمانه است، بلکه شرم‌آور است، نه فقط برای اهل تسنن، برای اهل شیعه نیز، زیرا به موجب آن امام جعفر صادق (که چون معصوم است نمی‌تواند حرف خلاف واقع بگوید) ادعا می‌کند که جد بزرگوارش علی، خلیفه و امام (که او نیز معصوم و طبعاً مانند خود امام صادق به همه حقایق واقف بوده)، در عین این وقوف، دخترش را به يك زنزاده

شوهرداده، و از این زنازاده صاحب نوه‌ای شده است که نوه فاطمه‌زهرا و نواده رسول خدا نیز بوده است.

ولی نه آخوند حدیث‌ساز، که هدفش فقط جعل يك حدیث دست اول و چشمگیر است، به این مسائل فرعی کار دارد، و نه مومن زبان‌بسته‌ای که مقلد اوست. زیرا وظیفه مقلد فقط قبول محض و بی‌چون و چرای فرمایشات "حجة الاسلام" است و حجة الاسلام نیز نمایندگی تام‌الاختیار حضرت ولی عصر را دارد.

از همین دیدگاه است که این حدیث دیگر، باز از همان امام جعفر صادق و این بار توسط اعظم المحدثین، اعلم العلماء، علامه ملا محمد باقر مجلسی رحمة الله علیه و رضوانه در جلد نهم بحار الانوار برای افاضه کافه مسلمین نقل شده است:

- "از حضرت امام جعفر صادق منقول است که در روز قیامت خدا به داوری نشسته و صد و بیست و چهار هزار پیغمبر، پیرامونش صف خواهند بست. و حضرت امیرالمومنین بیراق لواء الحمد را که از مشرق تا مغرب گسترده شده و بلندیش هزار سال راه است، در دست خواهد گرفت. و آنگاه امامان، شفاعت شیعیان را خواهند کرد و گناه‌های آنها را به سنیان منتقل خواهند ساخت و ثوابهای سنیان را به شیعیان خواهند داد! و حضرت علی علیه السلام که سقای حوض کوثر است از آن آب بجز به شیعیان نخواهد داد، چنانکه سنیان لعین در آن گرمای سوزان قطره‌ای آب نمی‌یابند و دل‌هایشان از تشنگی کباب می‌شود."

گمان می‌کنید این توهین‌ها و ناسزاها، این فتاوی و احکام خصمانه، مربوط به همان قرون گذشته بخصوص دوران صفوی بوده و بعدها این "نفاق‌افکنی" پایان گرفته است؟ یا آنکه بموازات توسعه نفوذ و مرجعیت طبقه آخوند در کل و جزء امور مملکت در قرن گذشته و قرن حاضر، روز بروز این احادیث و روایات فراوانتر، این ناسزاگوئی‌ها بیشتر، و این تعصبات گسترده‌تر شده است؟

خود آیت‌الله العظمی موسوی خمینی، پیش از آنکه ماجرای قیام کردستان دولت جمهوری اسلامی را به در‌دسر بیندازد و "ماهیت استعماری نفاق‌افکنان بین شیعه و سنی" برایش روشن شود، صراحتاً در کتاب خود نوشت:

"سنیان خود را در محکمه عدل و انصاف و شرف و انسانیت محکوم و رسوا کرده‌اند" (کشف الاسرار صفحه ۵۷).

"عمر بن الخطاب یا وهسرائی بود که تا قیامت نمونه کفر و زندقه است. مخالفت او و ابوبکر با قرآن در حضور مسلمانان امری رایج بود. او ابائی نداشت که به خدا یا جبرئیل نسبت اشتباه دهد، و پیغمبر را دیوانه بشمارد، و اگر هم چنین می‌گفت سنیان نیز از جای برمی‌خاستند و متابعت او را می‌کردند. شرح مخالفت‌های عمر با گفته‌های پیغمبر اسلام محتاج به يك کتاب است" (همان کتاب صفحه ۱۲۰).

"ابوبکر و عمر با قرآن مخالفت کردند و احکام خدا را بازپچه قرار دادند و از پیش خود حرام و حلال درست کردند و به دستورات خدا و احکام دین جاهل بودند... و کارهای بد عمر بیش از آن است که گفته شود، مثل سنگسار کردن زن حامله و زن دیوانه و آتش زدن در خانه پیغمبر" (همان کتاب صفحه ۱۱۱).

"در آن موقع که پیغمبر خدا در حال احتضار بود، جمع کثیری در محضرش بودند. فرمود بیانید برای شما يك چیزی بنویسم که هرگز به ضلالت نیفتید. عمر بن الخطاب گفت پیغمبر هذیان می‌گوید، و این کلام یاوه که از ابن خطاب یا وهسرا صادر شده است تا قیامت دلیل کفر و زندقه اوست" (همان کتاب صفحه ۱۱۹).

"ابن عباس با عمر درباره خلافت علی بن ابیطالب احتجاج کرد و عمر باو گفت پیغمبر در حال مرض می‌خواست تصریح کند باسم علی بن ابیطالب، ولی من مانع شدم" (همان کتاب صفحه ۱۵۳).

"دین خدا و قانونهای آسمانی که همان مذهب حقه شیعه است. در سایه مجالس عزاداری تا کنون بپا مانده و پس از این هم بپا خواهد ماند. اگر این روضه‌ها و عزاداریها نبود، تا کنون از دین حقیقی که مذهب شیعه است اثری

بجا نمانده بود، و مذهب‌های باطل که شالوده‌اش از سقیفهنی‌ساعده ریخته شده و بنیانش بر انهدام اساس دین بود جایگیر حق شده بود" (همان کتاب صفحه ۱۷۳). همه این نظرات، در آن موقع نوشته و منتشر شد، طبعاً حجت قاطع بود، زیرا يك مجتهد جامع‌الشرایط، يك فقیه، يك آیت‌الله العظمی، نمی‌تواند نظری را که خلاف واقع باشد به مقلدین خود اعلام کند. ولی اتفاقاً خود همین مرجع عالی تقلید (اعلی الله مقامه) است که پس از ارتقاء به مقام ولایت فقیه بکلی زیر حرف خود می‌زنند و با همان قاطعیت می‌گویند:

- طرح اختلاف بین مذاهب اسلامی از جنایاتی است که بدست قدرتمندان و عمال از خدا بی‌خبر آنان ریخته شده و هر روز بر آن دامن می‌زنند تا اساس وحدت مسلمین را از پایه ویران نمایند (در پیام به زائران ایرانی بیت الله الحرام ۱۶ شهریور ۱۳۶۰)

- دست‌های ناپاکی بین شیعه و سنی اختلاف می‌اندازد نه شیعه هستند و نه سنی. ایادی استعمارند، اینها هستند که نمی‌گذارند اتحاد بین تشیع و تسنن صورت بگیرد از ملی‌گرایی خطرناکتر، ایجاد اختلاف بین اهل سنت و جماعت با شیعیان است (از روزنامه اطلاعات ۱۶ دی ۱۳۶۰)

- دشمنان اسلام کوشیده‌اند بین برادرهای اهل سنت و اهل تشیع تفرقه ایجاد کنند، بطوریکه شیعه‌ها، سنی‌ها را تکفیر کنند و سنی‌ها، شیعه‌ها را. لکن ما با ملت‌های مسلمان در هر مذهبی هستند و هر کشور هستند، برادری خودمان را اعلام می‌کنیم (خطاب به نمایندگان جامعه روحانیت تسنن، ۲۰ دی ۱۳۶۰)

- شما میدانید که آقایان اهل سنت و علمای شیعه مدتها است زحمت می‌کنند که تفرقه را کنار بگذارند. و کسانی که پیغمبرشان یکی است و دینشان یکی استف همراه و برادر باشند. لکن افرادی کوشش می‌کنند که آنها را به هم بدبین کنند و تفرقه ایجاد کنند. این گونه کارها برفع مسلمین نیست و این افراد خیرخواه ما نیستند. این گونه تفرقه‌اندازیها خدمت به امرپایبسم است (خطاب به ائمه جمعه استان بوشهر، ۱۱ شهریور ۱۳۶۱)

همینطور است در مورد نفاق افکنی بین شیعه با دیگر فرقه‌های اسلامی، که آیت‌الله خمینی، در سالهای قبل، درباره یکی از مهمترین آنها یعنی وهابیان عربستان سعودی و پرده‌داران کعبه چنین نوشته است:

- "این سعودی‌های وهابی که عبدالعزیز بن سعود رهبر آنها بود، مشتی وحشی‌های نجد و شترچران‌های ریاض و عاری از دانش و تمدن و از رسواترین ملل جهان و از وحشی‌ترین عائله بشری محسوب می‌شوند. اینها صحرا نشینان سیاه بی‌خردی هستند که مراسم دینداری را بکلی ترك کرده و جمیع مراسم مذهبی و تشریفات دینی را کنار گذاشته، حتی پیغمبر را پس از رحلت از چوبدستی هم کمتر دانسته‌اند" (کشف الاسرار، صفحات ۵ و ۶)

ولی همین آیت‌الله العظمی، چند سال بعد، در پاسخ به نامه پادشاه وهابی همین مملکت چنین اظهار داشته است:

- "اینجانب تمام گرفتاریها و بدبختیهای مسلمین و دولتهای کشورهای اسلامی را در اختلاف و نفاق بین آنان می‌دانم. دستورات عبادی سیاسی پیامبر اسلام مسلمانان را به اعتصام به حبل الله دعوت می‌فرماید و از هرگونه تفرقه و اختلاف برحذر می‌دارد". (پاسخ آیت‌الله خمینی به پیام ملك خالد پادشاه عربستان سعودی ۱۹ مهر ۱۳۶۰).

با این همه مسلم است که در "نخستین حکومت الله در روی زمین"، دروغ و ریا را راهی نیست، همچنانکه اصولاً در فرهنگ آخوند راهی نیست!

سادات: عزیزان بی جهت

موضوع "سادات اولاد پیغمبر" و امتیازات الهی و زمینی آنان، از نخستین ابداعات مکتب دکانداران بزرگوار دین بود. با این ابداع، سنت پابرجائی از طفیلی‌گری و مفتخواری سنتی در جهان تشیع بوجود آمد، که با مرور زمان نه تنها در تضعیف اصالت این آئین، بلکه در تضعیف همه بنیاد فکری و فرهنگی جامعه ایرانی اثری عمیق بخشید.

سید، چنانکه همه می‌دانید، در عربی مفهوم "آقا" و سرور را دارد. خود محمد نیز سیدالانبیاء و سیدالمرسلین خوانده شد. ولی در ایران شیعه این عنوان اختصاصاً به کسانی داده شد که نسبشان از راه فاطمه زهرا به محمد می‌رسید و برای این عده از همان آغاز قائل به فضائل و امتیازات استثنائی فراوانی شدند که سایر بندگان خدا از آن محروم بودند.

- "شیخ صدوق رحمة الله علیه در کتاب امالی نقل می‌کند از کشاف حقایق، جعفر بن محمد (امام جعفر صادق) علیه السلام، که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در روز قیامت از اولین تا آخرین مردم در یکجا جمع شوند، و ظلمت بر آنها مستولی گردد، و به خدا التماس کنند که آن ظلمت برطرف گردد. پس قومی نورانی پیدا شوند. مردم پرسند شما پیغمبرانید؟ گویند نیستیم! پرسند ملائکه‌اید؟ گویند نیستیم! پرسند شهدائید؟ گویند نیستیم! پرسند پس خود بگوئید که هستید؟ گویند ما ساداتیم. و همان وقت از آسمان ندا رسد که ای جماعت سادات، درباره هرکس که دوستدار شما بوده است به درگاه ما شفاعت کنید که آنرا می‌پذیریم" و: "آیت‌الله حلی رضوان الله مقامه، در همین باره در وصیت نامه خود به فرزندش این حدیث را از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که فرمود: چهار طایفه‌اند که من شفیع آنهایم در روز قیامت هر چند به اندازه تمام روی زمین گناه داشته باشند: اول کسی که سادات را گرمی دارد. دوم کسی که اوامر آنها را انجام دهد. سوم کسی که در کارها با آنها کمک کند. چهارم کسی که هم به زبان و هم به دل آنها را دوست بدارد. (نقل از کتاب معراج، آیت‌الله سید عبدالحسین دستغیب، شهید محراب)

وچنان سخن سخیفی به شخصی نسبت داده شده است که اعلام کرده بود که در اسلام میان غلام حبشی و سرور قریشی امتیازی نیست، و از آنها آنکس که پرهیزکارتر است، از نظر خدا شایسته‌تر است، که البته این حکم اخیر، حتی حکم خود محمد نیز نیست، حکم صریح قرآن است (سوره حجرات آیه ۱۳).

در این صورت، می‌توان پرسید که يك آدم گردن کلفت مفتخوار، که نه اختصاصا پرهیزگار باشد، نه اختصاصا عالم و نه خادم خلق، ولو آنکه مسلمان باشد، ولو آخوند و آخوندزاده هم باشد، تنها بدین جهت که نسبت او به یکی از اولاد ائمه می‌رسد، چه امتیازی، شرعی یا عرفی، بر آن زحمتکش مسلمان دیگری دارد که علم آموخته باشد، پرهیزگار باشد، از کار شرافتمندانه خود زندگی بکند، ولی این عیب در کارش باشد که پدرش یکی از سادات بزرگوار حسنی یا حسینی نبوده است؟

در تاریخ هزار و چهارصد ساله تشیع، عامل بسیاری از فجایع، جنایات، کشتارها و منکرات، همین کسانی بوده‌اند که به راست یا به دروغ، عنوان "سید

اولاد پیغمبر" داشته‌اند. بسیار تبهکاران سرشناس و منفور عنوان سید داشته‌اند، و بسیاری از آنهایی که دادگاه‌های همین جمهوری اسلامی آنرا بنام "شکنجه‌گران ساواک" و محاربان با خدا اعدام کرده‌اند، نیز سید بوده‌اند. همچنانکه بسیاری از شکنجه‌گران کنونی زندان اوین و دادگاههای شرع اسلامی از سادات "صحيح النسب" هستند. خیلی‌ها به یاد دارند که فرزند یکی از آیت‌الله‌های متوفی بسیار معروف و بسیار مبارز که خود از کارگردانان سیاسی کشور بود، چند سال پیش بر اثر عرق‌خواری بی‌حساب در جوانی درگذشت. در همان هزار و صد سال پیش ثقة‌الاسلام کلینی، پیش کسوت مکتب روحانیت مبارز در "کافی" حدیثی آورد که به موجب آن موسی مبرقع، فرزند امام رضا و برادر امام محمد تقی "اهل ساز و آواز بود و می‌می‌خورد و عشق‌بازی می‌کرد". (متن حدیث در صفحه ۳۸۴).

با چنین ضوابطی، چطور پیامبر اسلام می‌تواند شخصا ضمانت کند که در روز قیامت، خداوند نه تنها خود سادات را بصورت نورانی به صحرای محشر خواهد آورد، بلکه به آنان خواهد گفت: "ای جماعت سادات، دربارہ هر کس که دوستدار شما بوده است، بدرگاه ما شفاعت کنید که آنرا می‌پذیریم!" و چون جای استثنائی در این تعهد نگذاشته است، موظف خواهد بود که این شفاعت را، ولو در مورد يك قاتل یا دزد یا عرق‌خوار یا فاحشه، بپذیرد!

تخصیص همه این فضائل و کرامات به جماعت "سید اولاد پیغمبر"، دو انگیزه اساسی داشت: یکی اینکه در جهان تشیع چون امامت ارثی بود، میراث بردن از نام و مقام امام نیز مایه اعتباری خاص در برابر آنهایی می‌شد که چنین امتیازی را نداشتند. دیگر اینکه از این راه سادات بزرگوار فقط بهمین بدلیل که سادات بزرگوار هستند، حق برخورداری مادام‌العمر از وجوه خمس مومنین را داشتند و رزق و روزی تمام دوره زندگیشان تامین می‌شد.

استناد این مفتخواران شرعی به آیه‌ای از قرآن بود که: "ای اهل ایمان، هرچه به شما غنیمت رسد، خمس آن خاص خدا و رسول و نزدیکان او و یتیمان و فقیران و در راه ماندگان است." (سوره انفال آیه ۴۱) و این گفته از طرف "دکانداری دین" به نحو خداپسندانه‌ای مورد تفسیر قرار گرفت: اولاً در استفاده از این ممر درآمد حلال، خدا و رسول و یتیمان و فقیران و در راه ماندگان کنار

گذاشته شدند و تنها "نزدیکان" رسول مورد توجه قرار گرفتند، که از آنها بصورت اقربا (ولدی القربی) یاد شده بود. ثانیاً این نزدیکی خیلی کشدار شد، یعنی نه تنها اقربای رسول را شامل شد، بلکه بصورت باران رحمت، تمام اولاد آنان و اولاد بعدی آنان را تا زمان قیامت حضرت قائم و احیاناً تا روز قیامت مشمول برکات خود کرد. مقرر شد در تمام این مدت، طبق حکم صریح و روشن فقهای عالیقدر که: "شرع انور مصرف خمس را منحصر کرده است به سادات و ملاها" (آیت‌الله خمینی، کشف الاسرار صفحه ۲۶۰)، مومن شیعه موظف باشد زحمت بکشد و درآمد بدست آورد و خمس شرعی آنرا بمراجع عالیقدر تقلید بدهند و مراجع عالی تقلید نیز موظف باشند این وجوه را در اختیار دعاگویان ممتاز شرع مبین یعنی سادات و ملاها قرار دهند. نحوه این تقسیم توسط این اعظم منجمه آیت‌الله العظمی خمینی مشخص شده است:

"خمس را باید دو قسمت کنند: یک قسمت آن سهم سادات است، و نصف دیگر آن سهم امام علیه‌السلام است که در زمان غیبت امام باید به مجتهد جامع‌الشرائط بدهند (آیت‌الله خمینی کشف الاسرار صفحه ۲۵۹) و: "بودجه، فقط بعد از آنکه بودجه سادات داده شد، باید در راه مصالح کشور صرف شود" (کشف الاسرار صفحه ۲۶۰)، که البته مسئولان امور اقتصادی مملکت می‌باید این اولویت شرعی را همیشه در نظر داشته باشند.

در چنین شرائطی ممتاز، طبعا "سید اولاد پیغمبر" بودن، هم کم‌زحمت‌ترین کارها است، هم پیرکت‌ترین آنها^۱. اشکال کار، تنها در "اثبات و احراز" این "سیادت" است، که آنهم از راه استناد به اسناد معتبره خانوادگی و شجره‌نامه‌های موثق، چندان دشوار نیست.^۲ وقتی فی‌المثل خاندان صفوی، با همه سرشناسی خود، بتواند ناگهان از مقام زادگان "شیخ صفی" غیر سید به مقام "سادات صحیح‌النسب موسوی" ارتقاء پیدا کند که با ۲۱ پشت از شیخ

۱- از جمله برکات است که: زن یا دختری که به صیغه سید درآید، خودش بعنوان عروس پیغمبر به بهشت می‌رود، و پدر و مادر و بستگانش نیز در روز جزا بی‌احتیاج به سوال و جواب با شفاعت وارد بهشت می‌شوند.

۲- یادآوری می‌شود که همین آیت‌الله، در موقعی که مصالح عالیه اسلام اقتضای دیگری پیدا می‌کند، متذکر می‌شود که: اولاد عرب بر عجم یا عجم بر عرب هیچ فضیلتی ندارند. فضیلت در تقوی است. فضیلت در تعهدات است. (در کنگره آزادی قدس، جماران، ۱۸ مرداد ۱۳۵۹).

صفی به امام موسی بن جعفر می‌رسیده‌اند، پیدا کردن سلسله‌النسب مومنینی که اینقدر سرشناس هم نیستند، بمراتب آسانتر است. اشکالی نیز ندارد که وجود این همه سادات مصطفوی، سادات علوی، سادات فاطمی، سادات حسنی، سادات حسینی، سادات موسوی، سادات رضوی، با حساب ریاضی توارث و تکثیر تطبیق نکند.

طایفه سادات، طبعاً اولاد ائمه یازده‌گانه شیعه از علی ابن ابیطالب تا امام عسکری هستند، که تعداد فرزندان ذکور آنان بدینقرار بوده است:

علی ابن ابیطالب: ۱۸ پسر، امام حسن ۲۰، امام حسین ۳، امام زین‌العابدین ۱۲، امام محمد باقر ۵، امام جعفر صادق ۷، امام موسی کاظم ۱۸، امام رضا ۱، امام محمد تقی ۲، امام علی النقی ۴، امام حسن عسکری ۱.

بدین ترتیب جمع کل اولاد ذکور ائمه، از امام اول تا امام یازدهم، نود و یک نفر می‌شود، که الزاماً اکثریت قریب به اتفاق کلیه سادات کوچک و بزرگ شیعه از اعقاب آنانند. همانطور که امام جعفر صادق سهم اول را در عالم حدیث دارد، امام موسی کاظم نیز بزرگترین سهم را در جهان سادات داراست. زیرا قسمت اعظم سادات خود را موسوی می‌دانند. این علاقه خاص مدعیان سیادت به موسی بودن از اینجا ناشی شده است که از راه فرزندی امام موسی کاظم خود بخود بصورت براد ناتنی امام رضا نیز در می‌آیند. با همین انگیزه، اولاً سعی شد تعداد پسران آن حضرت، از ۱۸ که رقم مسلم بود تا سی و چهل و بالاخره شصت (چنانچه در کتاب عمدة المطالب آمده است) بالا برده شود. ثانیاً احادیث موقتی کشف و روایت شود که زیادی غیر قابل قبول اعقاب آن حضرت را توجیه کند، تا از این راه در صحت شجرة‌النسب سادات موسوی (که به فراوانی مور و ملخ نه تنها در ایران و عربستان، بلکه در بین‌النهرین، لبنان، آسیای مرکزی، قفقاز، نواحی خلیج فارس و هندوستان وجود دارند)، جای تردیدی باقی نگذارد. یکی از رایج‌ترین این احادیث این بود که آن حضرت شبها از زندان هارون الرشید (که قسمت عمده عمر وی در آنجا سپری شد) با طی‌الارض به سرزمینهای مختلف مسافرت می‌فرمود، و در هر جا با زن جمیله و عقیقه‌ای بطور متعاً ازدواج موقت می‌فرمود و صبح باز می‌گذشت، و با اعجاز امامت، بلااستثنا از همه آنها صاحب پسر می‌شد.

با تمام این مراتب، محاسبه‌ای ساده روشن می‌کند که اگر هم تمام این فرزندان ذکور ائمه، بنا به سنت رایج قبل از بیست سالگی از دواج کرده باشند و هیچکدام از ایشان نیز در جوانی نمرده باشند (و حال آنکه فی‌المثل اسماعیل فرزند ارشد امام جعفر صادق در جوانی مرد) و اگر فاصله هر دو نسل بیست سال بیشتر منظور نشود، باز هم رقم کل سادات صحیح‌النسب در عصر ما از دو میلیون نفر تجاوز نمی‌کند در حالیکه هم اکنون لااقل ده میلیون نفر در داخله ایران خود را سید می‌شمارند. مضافاً بر اینکه سادات بسیاری نیز در خارج از ایران بسر می‌برند.

در دوره ناصرالدین شاه قاجار، که جمعیت "ممالک محروسه ایران" کمتر از ده میلیون نفر برآورد می‌شد. طبق گزارش میرزا ملکم خان معروف "شماره سادات به دو تا سه کرور خانواده می‌رسید". وی در همان موقع در گزارش محرمانه خود به وزارت خارجه دولت فخریه انگلستان در مورد این عده می‌نویسد: "طایفه دیگری که آبروی دین اسلامیه را برده‌اند، همین سادات هستند. سیدهای دروغین، سقا، گدا، دورمگرد، همگی بجهت تکدی پارچه سبزی به سر و پارچه سبز دیگری به کمر خود بسته‌اند، و اولاد این قوم کذاب تعدادشان هر روز بیشتر می‌شود!" (از کتاب اسرار و عوامل سقوط ایران، دفتر اول) احتمالاً اگر قرار بود مرحوم ملکم خان، امروز گزارشی تکمیلی برای این گزارش اصلی تهیه کند، متذکر می‌شد که در "اولین حکومت الهی پس از صدر اسلام"، همچنانکه رقم آخوند از صد و بیست هزار به هفتصد هزار رسیده، تعداد سادات اولاد پیغمبر نیز کم و بیش به همین مقیاس بالا رفته است.

چون مرکز اصلی تشیع، مملکت ایران بود از همان آغاز کار، مکتب روحانیت مبارز مناسب دید که سادات بزرگوار، همانطور که از جانب پدر به خاندان رسالت می‌رسند، از جانب مادر نیز به خاندان سلطنتی ایران برسند، تا نسب از دو سو برده باشند. و همان وقت این کشف تاریخی مهم صورت گرفت که امام حسین، پدر امام سجاد، با شهربانو دختر یزدگرد آخرین پادشاه ساسانی از دواج کرده است و امام سجاد زاده این زناشوئی بوده است.

- در احادیث معتبر است که شهربانو دختر یزدگرد پسر شهریار ساسانی با خواهرش "کیهان بانو" یا "جهان بانو" در عهد عثمان یا در زمان

خلافت امیرالمومنین، در یکی از جنگهای خراسان اسیر شدند و به مدینه فرستاده شدند. امیرالمومنین، عنوان این دو شاهدخت را از اسارت و کنیزی، به عنوان دو دختر محترم و آزاد تغییر داد و مخیرشان کرد که خواستگار دلخواه خود را بپذیرند. شهربانو میان امام حسن و امام حسین برادر کوچکتر را قبول کرد و گفت که: "دختر دوشیزه را مردی دوشیزه باید". و کیهان بانو محمد بن ابی بکر را به همسری خود برگزید. و قاسم بن محمد که از کیهان بانو بدنیا آمد با علی بن الحسین سیدالعابدین که فرزند شهربانو است، خاله زاده به حساب می‌آیند. شهربانو شاهدخت ایرانی هنگام نخستین وضع حمل خود از دنیا رفت و نتوانست پسری ماند علی ابن الحسین را در دامن خود ببیند." (نقل از کتاب معصوم پنجم حسین سیدالشهدا).

این افسانه، بخصوص در دوران صفوی که تثبیت ارتباط تشیع به ایران مورد توجه خاص سلاطین بود، قبول عام یافت و احادیث متعدد در تائید آن نقل شد، که البته اشکال کار همه آنها این بود که صحت این روایات با بدیهیات تاریخ تطبیق نمی‌کرد. به این تناقض، در کتاب تشیع علوی و تشیع صفوی چنین اشاره شده است:

"علامه مجلسی در بحارالانوار، جلد یازدهم، پس از نقل اخبار چندش‌آوری درباره ازدواج امام حسین با شهربانو، نقل می‌کند که مادر امام سجاد زین‌العابدین، دختر یزدگرد بود که در زمان عمر او را به اسارت به مدینه آوردند و او امام حسین را پسندید و از او تنها يك پسر بدنیا آمد که همین امام سجاد است." (تذکر دکنر شریعتی: میدانیم که امام در سال ۳۸ هجری متولد شده است. یعنی ۲۰ سال پس از ازدواج مادرش با امام حسین!) در این قصه تصریح شده که شهربانو از اسرای فتح مدائن است و عمر قصد داشت او را بکشد و حضرت امیر نجاش داد... ولی سازندگان این داستان متوجه نشده‌اند که وقتی می‌خواهند نشان دهند که امام سجاد نواده یزدگرد است و مادرش شهربانو، این اشکال پیش می‌آید که امام حسین باید در سال ۱۸ هجری، در ۱۵ سالگی ازدواج کرده باشد، و امام سجاد، فرزند او، در سال ۳۸ هجری متولد شده است، و تصریح هم شده که شهربانو جز وی فرزندی نیاورده است.

علامه مجلسی که متوجه عیب کار شده، این راه حل را برای رفع اشکال یافته است که بگوید بعید نیست که در این روایت کلمه عُمَر تحریف کلمه عثمان باشد، یعنی قضیه در زمان عثمان اتفاق افتاده، اما بجای عثمان، عمر نوشته‌اند. اگر بتوانیم چنین اشتباهی را باور کنیم آن اشکال رفع می‌شود اما اشکال دیگری شبیه به آن پدید می‌آید و آن اینکه باز میان شکست یزدگرد و اسیر شدن خانواده‌اش بیست سال فاصله می‌افتد.

توجیه علامه مجلسی از این که چرا شهربانو نام خود را به حضرت امیرالمومنین "جهانشاه" بیان کرد و آن حضرت آنرا به "شهربانویه" تغییر داد، بسیار جالب است: "برای اینکه شاه از اسامی خدای تعالی است!".

این نیز جالب است که طبق حدیث موثق، شهربانو می‌گوید من قبل از وزود لشکر اسلام به ایران مسلمان شدم. زیرا شبی خواب دیدم که حضرت پیغمبر، همراه امام حسین آمدند به خانه من در کاخ یزدگرد و آن حضرت در جواب مرا برای امام علیه‌السلام عقد فرمود، و شب بعد نیز حضرت فاطمه علیها‌السلام آمد و مرا به اسلام خواند و من مسلمان شدم. بدین ترتیب معلوم می‌شود که اول مراسم ازدواج دختر مجوس پادشاه ساسانی با پسر پیغمبر انجام گرفته است و بعد مراسم مذهبی تشریف این دختر به اسلام!

در حدیث معتبر دیگری که قبلاً نقل شد (صفحه ۲۰۱)، خواندید که حضرت محمد عین همین کار را در مورد نرجس خاتون نواده قیصر روم کرده یعنی باتفاق امام حسن عسکری در خواب به کاخ قیصر روم رفته و نرجس خاتون را برای امام علیه‌السلام عقد فرموده است، و شب بعد نیز حضرت فاطمه علیها‌السلام آمده و این دختر را مسلمان کرده است. ظاهراً راویان بزرگوار حدیث یا این نحوه کار را از عادات خاص رسول‌الله می‌دانسته‌اند یا ابداع دیگری به عقلشان نمی‌رسیده است.

امامزاده: دکانی پربرکت

به موازات وظیفه شرعی "سید سازی"، دکانداران دین به "امامزاده سازی" نیز پرداختند، و این شغل بخصوص در دوران صفوی قاجار رونق بسیار یافت.

قبلاً گفته شد که اولاد ذکور امامان جمعا ۹۱ نفر بودند، که اگر از این عده خود امام دهگانه از حسن بن علی تا حسن عسگری که بقعه و بارگاه خاص دارند، مستثنی شوند، کلیه امامزاده‌ها اولاد همین هشتاد فرزند ذکور ائمه‌اند. از این جمع، عده‌ای تا آخر در عربستان و بین‌النهرین ماندند و عده‌ای نیز به سرزمینهای اسلامی دیگر رفتند. بدیهی است که عده زیادتری هم به ایران کانون اصلی تشیع آمدند.

امامزاده‌هایی که صاحب بارگاه و بقعه خاص شدند، طبعاً دو سه نسل اول بعد از امام بودند. زیرا می‌بایست همه اعقاب امامان، امامزاده محسوب شوند، برای هر "سید" صحیح‌النسب ساختن بقعه و بارگاه خاصی لازم می‌آمد. در این صورت با محاسبه نسبت متوسط افزایش افراد یک خانواده در طول سه نسل تعداد مجموع فرزندان و نوادگان ذکور، این هشتاد نفر نباید از هزار تجاوز کند. در صورتیکه در مجلدات هفدهگانه جغرافیای نظامی شهرستانهای ایران، تالیف حاجی علی رزم‌آراء (چاپ ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۵)، بتنهائی از ۲،۷۰۰ امامزاده یاد شده است که ۴۴۴ تا از آنها تنها متعلق به دارالمومنین قم است.

انگیزه این فریبکاری نیز، مانند فریب سید سازی روشن است: وجود یک امامزاده در یک شهر یا روستا یا قریه، از یکسو ضامن جلب توجه زائرین محل و جلب زوار از نقاط دیگر است، از طرف دیگر ضامن رزق و روزی متولی بقعه‌دار، زیارتنامه‌خوان، کفشدار امامزاده و دعاگویان دیگر آن. ضمناً محل امامزاده مرکز رتق و فتق امور مومنین توسط ملا یا آخوند یا پیشنماز محل نیز هست، و اگر امامزاده بحد کافی معتبر و محل زیارت باشد، از راه موقوفات و نذورات، و گنبد و گلدسته و محراب، درآمد خدایسندانه‌ای برای دعاگویان تأمین می‌شود.

بر این اساس بود که فنّ شریف امامزاده سازی در هر شهر و هر ده و بالای هر کوه و ته هر دره و هر جای دیگری که محل تردد بود رونق گرفت.

احادیث و تذکره‌ها و شجره‌نامه‌های متعددی برای تثبیت شجره‌النسب امامزاده‌های نوشناخته بدست آمد. جای پاهای مختلفی از خود آن بزرگواران یا از اسب و الاغشان کشف شد. در حفاریهای به استخوانهای دست نخورده آنان برخوردند. و هر وقت هم که هیچکدام از اینها ممکن نشد، یکی از مومنین "خوابنما" شد و مدفن امامزاده را در عالم رؤیا یا در عالم مکاشفه دید و آنرا اعلام کرد.

البته برای هیچ يك از این امامزاده سازیها همانند "حدیث‌سازی"ها و "سید سازی"ها و "معجزه سازی"ها، اشکال شرعی دیده نشد. حتی این کار در مواردی خاص حلال مشکلات نیز می‌شد.

- قبله عالم (ناصرالدین شاه) از اینکه زنانش به حضرت عبدالعظیم می‌رفتند و احتمال داشت در آنجا سر و گوشی بجنبانند، ناراحت بود. از ملاباشی وقت در این باره چاره‌جویی کرد، و ملاباشی یکی دو روز بعد خوابنما شد که درخت چنار روبروی در اندرون نظرکرده امام زمان است. از آن پس رسم شد که بانوان حرم بجای ضریح حضرت عبدالعظیم به آن درخت دخیل ببندند و برای انجام حاجات خود به آن متوسل شوند. " (نقل از خاطرات بزرگ امید مخبر همایون، چاپ تهران ۱۳۳۵)

فرهنگ بهشت زهرا

اگر در غالب میزاتی از فرهنگ ریا، که بدانها اشاره شد، بارزترین جنبه این میزات مسخرگی و پوچی آنها است، در مبحث کنونی در درجه اول جنبه شوم و غیرانسانی آن است که چشمگیر است. زیرا این خصیصه‌ای است که نه تنها با فرهنگ اصیل و ریشه‌دار ایرانی بلکه اصولا با مفهوم فرهنگ انسانی مابینت دارد.

در طول سده‌های دراز، آئین ایرانی، اندیشه ایرانی، ایدئولوژی ایرانی، بر اساس احترام به اصول زندگی و سازندگی و امید، پی‌ریزی شده بود. در سروده‌های گاتاها و یشتها، بارها از اهورامزدا، بعنوان آفریدگار شادی، سرچشمه شادیها، زاینده شادمانی، شادی‌بخش و بخشایش شادی‌انگیز، نام برده شده است. فرهنگ ایران که بر تاکید به همین اصول تکیه داشت، فرهنگی بود

که زندگی، تندرستی، راستی، شادمانی، را از مظاهر خدا، و مرگ بیماری و دروغ را از جلوه‌های اهریمن بشمار می‌آورد.

در بنیانگذاری تشیع، اصول بنیادی دیگری بصورت آزادگی و گردن‌فرازی، بدین اصول کهن افزوده شد، ولی اینها نیز جنبه‌ای کاملاً مثبت داشت. فرهنگ مرگ و عزاء، فرهنگ ناله و شیون، فرهنگ سین‌زنی و نوحه‌خوانی، فرهنگی بود که بعدها در مکتب فکری دکانداران دین ساخته و پرداخته شد. در این مکتب بود که شهادت حسین، بجای سرمشق آزادگی، وسیله گرفتن اشک از مومنین شد، و کربلا بجای جلوه‌گاه جانبازی، بصورت صحنه شام غریبان در آمد، و شهادت بعوض آنکه حربه‌ای برای سرکشی در برابر بیدادگری باشد، مفهوم "شهیدپروری" تعصب‌گرایانه را یافت که هدفش رسانیدن هر چه زودتر مومن به قصور پرنعمت بهشت و حور و غلمان آن بود. در این فرهنگ "بهشت زهرا"، مقلدان زبان‌بسته مکتب دکانداران دین، از مجتهدان بزرگوار خود آموختند، که از رسول‌الله تا امام دوازدهم، همگی راهگشای مومن را به سوی آموزش، درجه‌گریه و ناله او دانسته‌اند و در مقابل این را نیز تصریح کرده‌اند که هر کس یکبار به قهقه بخندد، چنان از سر به جهنم می‌افتد که تا هفتاد طبقه معلق‌زنان فرو رود، و تازه پیش از آنهم "به هر موئی از او مسلط گردد ماری و عقربی تا روز قیامت".

و آموختند که مومن تنها با همین اشک و ناله، می‌تواند امامان را وادار به شفاعت خود کند و آخرتش را از این راه بخرد، نه از راه کارهای خیری که هم زحمت دارد و هم اجر اخروی ندارد.

در گنجینه بزرگ احادیث، در کرامات و مواهب عظیمه‌گریه و ضجه، حدیث‌های متعدد و البته معتبر و موثقی روایت شده و حتی در "اصول کافی" يك باب مخصوص بنام "باب البكاء" به اشک و گریه اختصاص یافته است:

"و چون گریه کنی از روی ترحم برحسین، خدا جمیع گناهان ترا بیمارزد از صغیره و کبیره، کم یا بسیار، هر اندازه باشد و هر چه باشد!" (متن حدیث در صفحه ۴۲۹).

به روایت چند تن از محدثان عالیقدر، امام جعفر صادق اصولاً آب پاکی را روی دست همه ریخته و فرموده است که: "در روز قیامت هیچ بنده‌ای

محشور نمی‌شود، مگر آنکس که بر جدم حسین گریسته باشد. بقیه عاطل و باطلند!"!

البته این محشور بودن با اجرهای دیگری هم همراه است: "گریه‌کنندگان حسین در روز قیامت بی‌آنکه حساب پس بدهند، در زیر عرش می‌نشینند تا آنکه ملانکه اسبها و شترها و محمل‌ها از بهشت می‌آورند و ایشان سوار آنها شده، داخل منازل خود می‌گردند، که در آنجا حوران و غلمان و خازنان بهشت در انتظارشانند." (متن حدیث در صفحه ۴۲۹).

مشکل اینجاست که گاهی مومن با آنکه می‌خواهد اشک بریزد تا از این همه نعمت بخصوص از حوری و غلمان محروم نماند، هرچه می‌کند گریه‌اش نمی‌آید. خوشبختانه در این مورد نیز محدثان خیرخواه که متوجه همه اشکالات دین هستند، راه حل مسئله را ارائه کرده و جای نگرانی نگذاشته اند: - "احمد بن محمد از عثمان بن عیسی و او از اسحاق بن عمار روایت کند که به حضرت صادق علیه‌السلام عرض کردم: بعد از دعا میل دارم گریه بکنم، ولی گریه‌ام نمی‌آید. مگر آنکه خودم را بیاد برخی از اموات خانواده‌ام ببندازم. آیا این درست است؟ حضرت فرمود: آری آنها را بیاد بیاور تا گریه‌ات بگیرد. آنوقت فوراً یاد از پروردگار تبارک و تعالی بکن!" و: - "سعید بن یسار بیاع السابری و عنیسته بن العابد روایت کنند که به حضرت امام صادق علیه‌السلام عرض کردیم آیا در حال دعا خود را به گریه وادار کنیم اگر چه گریه نداشته باشیم؟ فرمود: آری اگر چه به اندازه سر مگسی باشد! و اگر همین را هم نتوانستی خود را به حالت آنهایی درآور که گریه می‌کنند، پس اگر از چشمت به اندازه یک سر مگس اشک بیرون آمد، پس بخ بخ!" (متن حدیث در صفحه ۴۲۸).

- "مصقلة الطحان از امام جعفر صادق علیه‌السلام روایت کرده است که چون حسین علیه‌السلام کشته شد، همسر آن حضرت (مادر سکینه) که از قبیله کلبیه بود، مجلس سوگواری بر پا داشت و خود و خدمتکارانش گریستند تا اشک چشمانشان خشک شد. در آنوقت همسر امام دید که یکی از کنیزانش کماکان گریه می‌کند. او بروز داد که برای این کار شربت مخصوصی بنام سویق نوشیده است. آن بانو نیز دستور داد سویق زیاد تهیه کنند که در موقع گریه بر امام حسین علیه‌السلام آنرا بنوشند و اشکشان بیاید." (متن حدیث در صفحه ۴۲۸).

فضائل و کرامات ناله و شیون، بهر صورتی از آن، بعنوان یکی از ارکان دین مبین تا با امروز همچنان به قوت خود باقی است، و احتمالاً این کرامات زیادتیر هم شده است.

- "هزار و چهارصد سال است همین منبرها، همین روضه‌خوانی‌ها، همین ذکر مصیبت‌ها، ما را حفظ کرده. این گریه‌ها و این روضه‌ها حفظ کرده این مکتب را. ما هر روز باید منبر برویم برای حفظ این مکتب. هر روز باید گریه کنیم. هر منبری هیاهو می‌خواهد. باید پایش سینه بزنی. هر مکتبی تا پایش سینه‌زن نباشد، تا پایش گریه‌کن نباشد، حفظ نمی‌شود. شما باید روضه بخوانید و مردم را به گریه و ادا کنید. همه روی همین مقصد باشد." (آیت‌الله خمینی خطاب به روضه‌خوان‌های قم ۱۷ تیر ۱۳۵۸).

- "آنهايي که با روضه و گریه مخالفت می‌کنند، می‌خواهند شیعه را از میان ببرند. اگر این عزاداری‌ها و روضه‌ها نبود، نمی‌دانستیم بر سر قرآن کریم و اسلام عزیز چه می‌آمد!" (آیت‌الله خمینی، در روضه‌خوانی جماران، ۱۶ خرداد ۱۳۶۰)

- "ما هر چه دارم از این گریه‌ها و سینه‌زنی‌ها است. از این مجالس روضه‌خوانی است. در این امر سستی نباید کرد. باید روضه‌خوانی بشود. مرثیه گفته بشود، گریه بشود. باید هر روزی برای ما عاشورا باشد. اگر این عزاداری‌ها نبود، مملکت ما پیروز نمی‌شد. همیشه محرم را زنده نگاه دارید." (آیت‌الله خمینی، در مجلس روضه‌خوانی جماران، بمناسبت درگذشت شهید چهارم محراب، آیت‌الله اشرفی اصفهانی).

- "مجالسی که بنام روضه در بلاد شیعه برپا می‌شود، هر چه انتشار فضائل است، اثر همین مجالس است. دین خدا و قانونهای آسمانی در سایه این مجالس عزاداری تاکنون بپا مانده و پس از این هم بپا خواهد ماند. اگر روضه و عزاداری نبود تاکنون از این حقیقی که مذهب شیعه است، اثری بجا نمانده بود و مذهبهای باطل که شالوده‌اش از سقیفیه‌نی‌ساعده ریخته شده و بنیانش بر انهدام اساس دین بود، جایگیر حق شده بود." (کشف الاسرار صفحه ۱۷۳).

ولی برخورداری از کرامات گریه منحصر به مومنین دو پا نیست. مومنین چهارپایی هم هستند که با سینه‌زنی و عزاداری عاشورا، جایی در

بهشت برای خودشان ذخیره می‌کنند. داستان یکی از این موارد را از عالم ربانی آیت‌الله دستغیب بشنوید:

- "نقل است از عالم بزرگوار جناب حاج سید محمد رضوی کشمیری فرزند مرحوم آقا سیدمرتضی کشمیری، که فرمود در کشمیر به دامنه کوه حسینیه‌ای است، و اطراف آن طور است که میتوان از بیرون داخل آنرا دید و پشت بام آن جهت روشنائی و هوا، مقداری باز است و هر ساله ایام عاشورا در آن اقامه عزای حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام می‌شود و جمعی از شیعیان، جمع می‌شوند و عزاداری می‌کنند. و از شب اول محرم از بیشه نزدیک شیری می‌آید می‌رود پشت بام حسینیه و سرش را از همان روزنه داخل می‌کند و عزاداران را می‌نگرد و قطرات اشک پشت سر هم می‌ریزد. تا شب عاشورا هر شب به همین کیفیت ادامه می‌دهد و پس از پایان مجلس می‌رود. و فرمود در این قریه، اول محرم هیچ وقت مشتبه و مورد اختلاف نمی‌شود و با آمدن شیر معلوم می‌شود شب اول عاشورای حسینی علیه الصلوٰة و السلام است.

و آیت‌الله می‌افزاید :

- "ظهور آثار حزن از بعضی حیوانات در عاشورای حسینی(ع)، مکرر واقع شده و از موثقین نقل گردیده و در اینجا برای زیادتی بصیرت خواننده عزیز، تنها يك داستان عجیب از کتاب کلمه طیبه نوری نقل می‌شود:

عالم جلیل و کامل نبیل، صاحب کرامات باهره و مقامات ظاهره، آخوند ملا زین‌العابدین سلماسی اعلی الله مقامه، فرمود چون از سفر زیارت حضرت رضا علیه‌السلام مراجعت کردیم. عبور ما بکوه الوند افتاد که در نزدیکی همدان واقع شده است. پس در آنجا فرود آمدیم و موسم بهار بود. پس همراهان مشغول خیمه زدن شدند و من نظر می‌کردم بدامنه کوه. ناگهان چشم افتاد بچیز سفیدی. چون تامل کردم پیرمرد محاسن سفیدی را دیدم که عمامه کوچکی بر سر داشت و بر سکوئی نشسته بود که قریب چهار ذرع ارتفاع داشت و بر دور آن سنگهای بزرگی چیده شده بود که بجز سرچیزی از او نمایان نبود. پس نزدیک او رفتم و سلام کردم و مهربانی نمودم. پس بمن انس گرفت و از جای خود فرود آمد و مرا از حال خود خبر داد. که از گروه ضاله نیست که بجهت بیرون رفتن از عمده تکالیف اسمهای مختلفه بر خود گذاشته‌اند و باشکال عجیبه بیرون می‌آیند.

بلکه برای او اهل و اولاد بوده و پس از تمشیت امور ایشان برای فراغت در عبادت از آنها عزلت اختیار کرده. و در نزد او بود رساله‌های علمیه از علمای آن عصر، و هیجده سال است که در آنجا بود. و از جمله عجائبی که دیده بود پس از استفسار از آنها گفت: اول آمدن من باینجا ماه رجب بود. چون پنج ماه و چیزی گذشت، شبی مشغول نماز مغرب بودم. ناگاه صدای ولوله عظیمی آمد و آوازهای غریبی شنیدم. پس ترسیدم و نماز را تخفیف دادم و نظر نمودم در این دست، دیدم بیابان پر شده از حیوانات و روی بمن می‌آیند. اضطراب و خوفم زیاد شد. و از آن اجتماع تعجب کردم. چون دیدم در ایشان حیوانات مختلفه و متضادند چون شیر و آهو و گاو کوهی و پلنگ و گرگ با هم مختلطند. و بصداهای غریبی صیحه می‌زنند. پس در این محل دور من جمع شدند و سرهای خود را بسوی من بلند نموده فریاد می‌کردند. و با خود گفتم دوراست که سبب اجتماع این وحوش و درندگان که با هم دشمنند، برای دریدن من باشد، در حالیکه خود را نمی‌درند. این نیست مگر برای امر بزرگی و حادثه‌ای عجیب. چون تامل کردم، بخاطر آمد که امشب شب عاشورا است و این فریاد و فغان و اجتماع و نوحه‌گری برای مصیبت حضرت سیدالشهداء است. چون مطمئن شدم عمایه از سر برداشتم و بر سر خود زدم و خود را در این مکان انداختم و می‌گفتم حسین! حسین! شهید حسین! و امثال این کلمات. پس حیوانات در وسط خود جایی برایم خالی کردند و دور مرا حلقه گرفتند. پس بعضی سر بر زمین می‌زدند و بعضی خود را در خاک می‌انداختند و بهمین نحو بودیم تا فجر طالع شد. پس آنها که وحشی‌تر از همه بودند، رفتند و بهمین ترتیب می‌رفتند تا همه متفرق شدند. (آیت‌الله دستغیب شیرازی، داستانهای شگفت).

دعا و نفرین: دو حلال مشکلات

این بحث، دنباله طبیعی بحث پیشین است. اگر راه رفتن به بهشت، پرهیزکاری نباشد و ریختن اشک ترحم بر امام حسین باشد، طبعاً مشکل‌گشای سایر گرفتاریهای مومن نیز، چه دنیوی و چه اخروی، از همین مقوله یعنی دعا و ندبه و توسل به دعا و ندبه، و توسل به مقابر متبرکه و نیمه‌متبرکه و یا توسل به کرامات علمای زنده شرع مبین رضوان الله مقامهم است. صدها کتب و رسالات مقدسه، زادالمعاده‌ها، حق‌الیقین‌ها، حیات‌القلوب‌ها، مفاتیح‌الجنان‌ها، بهمین منظور برای استفاضه مومنین در دسترس آنها گذاشته شدند. هزاران محدث و راوی و دعانویس "ادعیه مُجَرَّبَه" برای رفع تمام گرفتاریها و شفای همه بیماریها نوشتند. و هزاران رمال و جن‌گیر و مرشد، عزائم و طلسمات دفع اجنه و مصونیت از افعی و اژدها و جلوگیری از احتلام و احکام قمر در عقرب به مومنین دادند. هزاران "ملا" از راه مراجعه به جداول یا از طریق استخاره تکلیف آنها را در وقوف بر ساعات و ایام سعد و نحس نکاح و سفر و معاملات و پوشیدن رخت نو و مجامعت کردن و نوره کشیدن و حتی مجامعت با متعلقه خود، روشن کردند.

برای اینکه قدر خدمات صادقانه این بزرگواران را کم و بیش بدانید به نمونه‌هایی از راهنمایی‌هایشان توجه فرمائید:

- فضیل بن عبدالوهاب، و او از اسحاق ابن عبدالله، و او از عبیدالله بن الولید الوصافی روایت کرده‌اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: "هرکسی که یکبار لاله الا الله بگوید، برایش درختی در بهشت کاشته می‌شود از یاقوت سرخ، و ریشه آن از مشک سفید، که در آن میوه‌هاست مانند پستان دوشیزگان که از زیر هفتاد پیراهن برآمده باشد!" (اصول کافی، کتاب الدعاء، باب من قال لاله الا الله). قابل توجه خاص مومنین: اولاً اینکه هر مومن، بدون احتیاج به اقدام دیگری، با گفتن يك لاله الا الله در هر روز، می‌تواند پس از پنجاه سال صاحب يك باغ شش‌دانگی در داخل باغهای بهشت با حدود بیست هزار درخت بشود. ثانیاً اینکه این درختان از یاقوت سرخ کاشته شده‌اند و مومن آنها را با درختان بی‌ارزش این دنیا عوضی نگیرد. ثالثاً اینکه بعضی دوشیزگان هفتاد پیراهن می‌پوشند و باز هم برجستگی پستانهایشان از زیر آنها پیداست!

ولی بهتر است مومن قبل از اخذ تصمیم، این حدیث معتبر دیگر را نیز که علامه مجلسی "شیخ المحدثین" نقل کرده است، بخواند تا پس از انتخاب نهائی، ادعای غبن نداشته باشد: "... از حضرت رسول الله روایت است که هر که در روز جمعه ماه رجب، چهار رکعت نماز ما بین ظهر و عصر بخواند و هر دو رکعتی یکمرتبه سوره حمد و هفت مرتبه سوره آیه الکرسی و پنج مرتبه سوره قل هو اله احد بگوید، حق تعالی عطا فرماید او را به هر آیه‌ای که خوانده، شهری در بهشت از یاقوت سرخ، و به هر حرفی از این آیات، قصری در بهشت از درّ سفید، و تزویج فرماید او را حورالعین آن اندازه که بخواهد!" (متن حدیث در صفحه ۵۶۶).

احتمالا اجرای دستورات حدیث دوم بیشتر صرف می‌کند. زیرا که هر چند باید مقداری دعا و آیه زیادتیر خوانده شود، در عوض یک حرمسرای نامحدود از حورالعین، ضمیمه خانه ششدانگی بدنبال دارد که در حدیث اول به آن اشاره‌ای نشده است.

البته حتی برای مومنینی که طریق اول را انتخاب کنند، باز راه برای مالکیت خانه و نشیمن مناسبی در داخل ملک ششدانگی خودشان بر آنها بسته نیست. این بار هم "کافی" این راه را نشان داده است: "محمد بن مروان از حضرت امام باقر روایت کند که هر کس دوازده بار سوره قل هو اله احد را بخواند، خداوند برایش دوازده قصر در بهشت بنا کند و نگهبانان بهشت گویند، برویم قصرهای این برادرمان را تماشا کنیم." (متن حدیث در صفحه ۴۳۷). البته خواهران باید دست از توقع بیجا بردارند. زیرا خازنان بهشت فقط بتمشای قصور "برادران" می‌روند.

ممکن است مومن عجله داشته باشد که این باغ و خانه مجلل خود را قبل از مُردن بچشم ببیند. در این باره نیز کافی حدیث مناسب دیگری دارد: "حضرت امام باقر فرمود که هر کس سوره قل هو الله را هزار بار در یک شبانه روز بخواند، نمیرد تا جایگاه خود را در بهشت به چشم ببیند." (متن حدیث در صفحه ۴۳۷). کار خیلی آسانی نیست، ولی بزحمتش می‌ارزد.

راه‌های باز هم بی‌زحمت‌تر و مسلما مطلوب‌تری برای رسیدن به تمام این نعمتها وجود دارد. یکی از بهترین آنها طبق معمول توسط علامه مجلسی

رضوان الله مقامه، ارائه شده است: "... نقل است به سند معتبر از حضرت رسول اکرم، که چون مرد با زنش مجامعت کند، دو ملك از ملائك آسمان او را احاطه کنند، و مانند آن باشد که شمشیر کشیده باشد و در راه خدا جهاد کند! پس چون مجامعت کند گناهان از او می‌ریزند، چنانکه برگ از درخت می‌ریزد!" (متن حدیث در صفحه ۵۱۳). البته شمشیرکشی مومنین در این مورد باید فقط به نیت جهاد صورت بگیرد!

و: "در حدیث است از حضرت علی بن موسی الرضا که از حضرت امام حسین سیدالشهدا نقل فرمود که حضرت علی از قول رسول خدا نقل فرمود که: چون رزمنده جهاد وارد میدان شود، همه گناهانش می‌ریزد، چنانکه مار پوست می‌اندازد و اگر شهید شود، در همان دم يك حوری بهشتی بر بالینش می‌آید، و وی بطرفه العینی در غرفه‌ای از هفتاد غرفه خود در بهشت جای می‌گیرد که فاصله هر يك از آنها با غرفه دیگر به وسعت فاصله شام تا صنعا است." (متن حدیث در صفحه ۴۶۹). توضیح آنکه به شهدای اخیر جنگ اسلام و کفر، کلید پلاستیکی ورود به این غرفه‌ها قبلا توسط روحانیت مبارز داده شده بود، و جای نگرانی در مورد ایشان وجود ندارد.

تا اینجا خیال مومن از بابت آن دنیا راحت می‌شود. ولی او در این دنیا هم گرفتاریهایی دارد، گرسنه می‌شود، بیمار می‌شود، قرض پیدا می‌کند، مار و عقرب و پشه آزارش می‌دهند، دزد به خانه‌اش می‌زند، الاغش چموشی می‌کند، بحق یا به ناحق به زندان می‌افتد، مالش گم می‌شود...

خوشبختانه "روحانیت مبارز" فکر همه این احتمالات را کرده است. کافی است که مومن اگر وقت داشته باشد به کتابهای مختلف حدیث مراجعه کند و اگر وقت کافی نداشته باشد، به دو کتاب اساسی "اصول کافی" و "بحار الانوار" اکتفا نماید، که کلید حل همه این مشکلات در آنها است:

- حضرت صادق فرمود هر دردی که داشته باشی، ریش خود را بدست بگیر و بعد از نماز واجب سه بار این دعا را بخوان. ولی سعی کن که خواندنت با حال گریه توأم باشد. " (متن حدیث در صفحه ۴۳۳). البته آن دسته از برادران عالیقدر اسلامی که ریش ندارند، و نیز خواهران مومنه که طبعاً بی‌ریشند، حائز

شرط لازم برای اجرای مفاد این حدیث نیستند و باید فکر دیگری برای خود بکنند.

"از حضرت صادق منقول است که هر کس گرسنه باشد وضو بگیرد و دو رکعت نماز بگذارد و بگوید: یارب انی جائع فاطعمنی، بدستیکه حقتعالی در ساعت او را طعام دهد!" (متن حدیث در صفحه ۴۳۸).

"عبدالله بن سنان از حضرت صادق روایت کند که فرمود اگر این دعا را وقت نماز صبح بخوانی، حقتعالی تمام قروض ترا ادا کند. و هم او گفت که چون چنین کردم از بار تمام قرضه‌هایم آسوده شدم." (متن حدیث در صفحه ۴۳۴).

"علی بن مهزیار گوید: محمد بن حمزه غنوی از من خواست که به حضرت جواد علیه‌السلام بنویسم که دعائی برای خلاصی از زندان باو بیاموزد. پس آن حضرت متن دعا را بمن مرقوم فرمود و من آنرا باو رساندم و از زندان بیرون آمدم." (متن حدیث در صفحه ۴۳۶). احتمال می‌رود که حضرت امام موسی کاظم و حضرت امام نقی که خودشان در زندان درگذشتند، مجاز به خواندن این دعا نبوده‌اند.

"اصبغ بن نباته از حضرت امیرالمومنین حدیث کند که مردی بدو عرض کرد: الاغ من زیر پایم چموشی می‌کند. فرمود در گوش راستش این دعا را بخوان، و چون آنمرد خواند حیوان رام گردید. سپس مرد دیگری عرض کرد: حیوانم گم شده است. فرمود: سوره یاسین را در دو رکعت نماز بخوان، و چون خواند خدای عز و جل حیوان گمشده‌اش را باو بازگردانید. سپس مرد دیگری گفت: یا امیرالمومنین بنده‌ام گریخته است. فرمود: این دعا را بخوان و خواند و بنده متواری بسویش بازگشت." (متن حدیث در صفحه ۴۳۰).

"روایت است که شخصی شکایت کرد به حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام، که شکم من پیوسته صدا می‌کند و مردم قراقری را که از آن بیرون می‌آید می‌شنوند و آبرویم می‌رود. فرمود: این دعا را پس از نماز شب بخوان. بدرسنیکه قرقره شکمت خاموش شود." (متن حدیث در صفحه ۴۴۱).

"در حدیث معتبر از امام محمد باقر روایت شده است که شخصی به آن حضرت شکایت کرد از درد مقعد. فرمود پس از نماز، دست بر مقعد بگذارد و

این دعا را بخوان. آن شخص گفت چنین کردم و مقدم آسوده شد. ... و: "در حدیث معتبر از حضرت امام علی النقی منقول است که شخصی به خدمت ایشان نوشت که شخصی از شیعیان شما بولش بند آمده است. در جواب ایشان نوشتند این دعا را بخواند. و بول آن شخص جاری شد." (متن حدیثها در صفحه ۴۳۰).

- حضرت امام جعفر صادق فرمود که هر که همه ناخنهای خود را در روز پنجشنبه بگیرد، ولی يك ناخن را برای روز جمعه بگذارد، خدا پریشانی را از او زائل گرداند. و نیز فرمود که هر که پنجشنبه ناخن بگیرد، فرزندانش بسیار شود و درد چشم نبیند، و هر که روز جمعه ناخن بگیرد، از خوره و کوری و پیسی ایمن ماند. و نیز فرمود که ناخن گرفتن و سر را با خطمی شستن در روز جمعه فقر را برطرف کند." (متن حدیث در صفحه ۵۴۱).

برای تسهیل کار مومنین، فهرستی از ادعیه مجربّه، شامل دعاهای درد کمر، درد عورت، درد ناف، آبله ریزه، درد شکم، قولنج، امان از جن، امان از شیطان و غول، دفع پیسی، دفع عقرب و مار، باز کردن یبوست، درد شقیقه، رویت گبر و جهود، تأخیر اجل، قرقره شکم، خواب دیدن مطلب، زنده شدن دل، جرب و دمل و قوه بآء و ثالول و ذحیر، و ادعیه مجربّه متعدد دیگر از کتاب مستطاب "مفاتیح الجنان" گرد آوری و در صفحات ۴۴۳ و ۴۴۴ کتاب حاضر نقل شده است. امید است از دعای خیر در حق ناقل مضایقه فرمایند.

* * *

وقتیکه دعا، در انواع مختلف، آن اینهمه کارگشای مشکلات باشد، و خداوند نیز با آن همه وصفی که در قرآن کریم از عدالت و انصاف او شده است، در این موارد در محذور اخلاقی گیر کند، و مثلاً بخاطر ادای يك جمله، یا يك صلوات، یا يك معافه، یا يك جماع، تمام گناهان کبیره و صغیره بندهای را ببخشد و حتی گاهی هم علاوه بر بخشش گناهان يك باغ ششادانگی با درختهای یاقوت و چندین هزار حوری در بهشت بدو مرحمت کند، طبعاً نفرین نیز باید بهمین اندازه کارگشا باشد. زیرا بهر حال خدا همان خداست، و مومن همان مومن، و محدثان بزرگوار همان محدثانند، و ائمه اطهارى که از آنها نقل روایت می‌شود همان ائمه. در نتیجه، گاه کراماتی از نفرین حاصل می‌شود که از هیچ دعائی ساخته نیست، ولو آنکه برای برخورداری از این کرامات، محدث

بزرگوار، نقش پیرزنی را که "سق می‌زند" به امام معصوم - و مظلوم- محول کرده باشد:

"اسحق بن عمار گوید: به حضرت امام جعفر صادق شکایت کردم که همسایه‌ام مرا می‌آزارد. فرمود بر او نفرین کن. پس نفرین کردم. ولی نتیجه‌ای عاید نشد. دوباره شکایت کردم. فرمود که نفرین کن. عرض کردم: فدایت شوم، کردم و نتیجه نگرفتم. فرمود برای این نتیجه نگرفتی که در حضور او نفرینش کردی. پس وقتی که حاضر نباشد بدو نفرین کن. پس این کار را کردم و زمانی نگذشت که او به خاک سیاه نشست." (متن حدیث در صفحه ۳۹۵).

"محمد بن یحیی از مسعنی روایت کند که چون داود بن علی حاکم مدینه، معلی بن خنیس آزاد شده امام صادق را بکشت، آن حضرت در نماز سحر فرمود: خدایا جان او را هم الساعه بگیر. و معتب خادم امام صادق گوید که هنوز نماز آن حضرت تمام نشده بود که فریاد شیون از خانه داود بن علی بلند شد. حضرت به من فرمود همین حالا خدای عز و جل فرشته‌ای را فرستاد که با میلی آهنین چنان بر سر او زد که مئانه‌اش شکافت. پس بمرسد." (متن حدیث در صفحه ۳۹۶). البته در حدیث روشن نشده است که چطور اگر با میله آهنین بر سر کسی بزنند، مئانه‌اش می‌شکافت.

از دستور مجرب "نفرین" در جمهوری اسلامی نیز استفاده شرعی می‌شود. چنانکه حضرت آیت‌الله مشکینی امام جمعه قم و نماینده خاص امام، در خطبه نماز جمعه قم (پنجم دی ماه ۱۳۶۱) می‌فرماید:

"انشاءالله خداوند به حق خونهای ریخته شده، این صدام عقلی و جنایتکاران بعثی او را به زمین گرم بزند و نابود بفرماید!" با توجه به اینکه نتیجه‌ای از این نفرین عاید نشده، می‌توان احتمال داد که یا حجة‌الاسلام نفرین را آنطور که باید با حال سوزناک بر زبان نیاورده‌اند یا ریش خود را چنانکه لازم بوده بدست نگرفته‌اند یا دعا را به عربی بی‌غلط ایراد نکرده‌اند.

ممکن است حکمت این رفتار خداوند در برابر دعا و نفرین مومنین، که در روی زمین خاصه خرجی نامیده می‌شود، بنظر ما قابل توجیه نیاید، یا لااقل ظرفیت کافی برای درك علل آن نداشته باشیم. ولی در این مورد آیت‌الله الاعظم موسوی خمینی ما را با اسرار ناشناخته دستگاه الهی آشنا ساخته‌اند:

- "ما فرض می‌کنیم يك انسان پنجاه سال در این دنیا عمر کند و از اول بلوغ اعمال مقررهای که خدا فرموده عمل کند. اينك ما حساب عمل این شخص را در بازار دنیا می‌کنیم : از اول بلوغ تا تمام شدن پنجاه سال، ۳۵ سال است. نماز و روزه، امروز که گرانی است، سالی پنجاه و شصت تومان است. ما یکصد تومان حساب می‌کنیم، می‌شود هزار و پانصد تومان. فرض کنیم یک نفر هم حج رفته و پنج هزار تومان خرج کرده، این هشت هزار و پانصد تومان می‌شود. در هر سالی فرض کنیم زکوة و خمس، هم دو هزار تومان داده است. این میشود: ۷۸,۵۰۰ تومان. خیرات دیگری هم کرده است. در تمام عمر، اعمال او در بازار دنیا یکصد هزار تومان می‌شود. با این وجه، در طهران يك عمارت متوسط و در شهرهای دیگر يك عمارت عالی به او می‌دهند. و اگر بخواهد با این وجه يك ده شش‌دانگی بخرد، در بازار امروز به او نمی‌دهند. فرض کنیم يك عمارت عالی در تهران به او دادند. این بیشتر است یا آنکه خدا می‌خواهد یک نفر برای خاطر پیغمبر خود و یا فرزند پیغمبر خود، تقضلی بیشتر از دیگران بکند؟" (کشف الاسرار، صفحات ۱۷۱ و ۱۷۲).

علم: کالای صادراتی قم

"علم از قم بر می‌خیزد. قم مرکز علم است.
از قم علم به همه جهان صادر شده است و
صادر خواهد شد."

(آیت‌الله خمینی)

این دارالمومنین قم، که علم از آنجا به تمام جهان صادر می‌شود و مردم جاهل غالباً آنرا شهر "آخوند و مُرده" می‌دانند، تنها دارالمومنین نیست، و تنها دارالعلم هم نیست، گل سرسید بلاد ارض است. نظر کرده خدا است. سه در از درهای ششگانه بهشت به آنجا باز می‌شود، و آنقدر کرامات دیگر دارد که به عقل نمی‌گنجد.

در فضیلت این شهر، حداقل يك حدیث از رسول اکرم، ۲ حدیث از امیرالمومنین علی، يك حدیث از سید سجاد، ۲۷ حدیث از امام جعفر صادق، ۶ حدیث از امام رضا، ۲ حدیث از امام علی النقی، و يك حدیث از امام حسن

عسکری روایت شده است که هر چهل تایی آنها در کتاب "خلاصة البلدان" تالیف صفی الدین محمد بن محمد هاشم حسینی قمی (تالیف در سال ۱۰۷۹ هجری) نقل شده‌اند و از آن جمله است نمونه‌های زیر:

- "ابوالقاسم دیلمی نقیب ری از حضرت امام علی النقی (ع) روایت کرده که از آن حضرت شنیدم که فرمود: قم قطعه‌ای است از بیت المقدس، و در زمان حضرت نوح (ع)، طوفان بدین مکان رسید و بایستاد، و لهذا به قم مسمی شد." (بحار الانوار ۶۰: ۲۱۳).

- "و حسین بن علی بن بابویه قمی، به اسانید صحیحه، از حضرت امام ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق (ع) روایت دارد که: حدیث کرد مرا پدرم امام محمد باقر، و او از پدرش امام زین العابدین، و او از جدش حضرت رسول الله (ص) که آن حضرت فرمود: شبی که به معراج می‌رفتم، نظرم بر بقعه‌ای از بقاع زمین افتاد، بسیار سبز و خرم، و خاک او از زعفران نیکوتر و از مشک خوشبوتر. پس در آن موضع پیروی را دیدم که به زانو نشسته بود و کلاه کشیشان بر سر داشت. پس جبرئیل را گفتم: این چه بقعه‌ای است؟ گفت: این بقعه‌ای است از بقاع ارض، که قم نام دارد و مسکن شیعه پسر عم تو علی است. و این پیر که به زانو نشسته شیطان است که می‌خواهد این طایفه را گمراه کند و به فسق و فجور کشاند. پس گفتم: یا جبرئیل، مرا نزدیک او ببر. و چون آورد، گفتم او را که: برخیز ای ملعون و برو با طایفه ملحد مشارکت در زنان و اموال نمای، که شیعیان پسر عم من این کارها نکنند." (بحار الانوار ۶۰: ۲۰۷ و علل الشرایع ۲: ۲۵۹).

- "و ایضا حدیثی است از انس بن مالک، که روزی در خدمت حضرت رسول (ص) نشسته بودم. که حضرت امیرالمومنین (ع) در آمد. پس حضرت میان هر دو چشمش بوسه داد و فرمود یا علی، حقتعالی ولایت ترا بر مجموع آسمانها و زمین، عرضه فرمود. پس آسمان هفتم در قبول آن سبقت گرفت و حقتعالی او را به پاداش به عرش کرامت فرمود، و در زمین مدینه طیبه قبول کرد، و او را به وجود من مکرم فرمود، و قم قبول کرد و او را به وجود عرب کرامت فرمود و دری از درهای بهشت را بدان گشاده گردانید." (بحار الانوار ۲۰: ۱۲۱).

- "و ایضا حسن بن یوسف از خالد بن یزید و او از حضرت ناطق، جعفر بن محمد الصادق (ع) روایت کرده که فرمود که: حق سبحانه و تعالی از جمیع شهرها قم و تفریس را برگزیده است." (اختصاص مفید: ۱۰۱).

- "و ایضا محمد بن الیسع از پدر خود و او از جدش و او از حضرت امام جعفر صادق روایت کرده که آن حضرت فرمود: چون زنان بر زینها در پشت اسبها سوار شوند، و از ایشان بوی خوش بمشام مردان رسد، همانا که آخرالزمان نزدیک شده است و در آن هنگام به قم و حوالی آن پناه برید که این هردو موضع در آن اثری نباشد." (بحار الانوار ۶۰: ۲۱۴).

ناگفته نماند که اخیرا دو امتیاز دیگر نیز به امتیازات گذشته قم اضافه شده، بدین ترتیب که حجة الاسلام رئیس جمهوری اسلامی ایران فرموده‌اند: "قم منبع لایزال فکر است" و حجة الاسلام و المسلمین رئیس مجلس شورای اسلامی ایران فرموده‌اند: "قم چنان معمور است که خیابانهای تهران دست کمی از آن ندارد".

مراد از علم قم، البته علم صادره از مکتب قم است، چه در بغداد عصر ثقة الاسلام کلینی باشد، چه در اصفهان عصر علامه مجلسی، چه در دارالعلم نجف، چه در دارالمؤمنینهای مشهد و شیراز. علمی است که در مکتب آخوند مایه می‌گیرد، در مکتب آخوند تدریس می‌شود، و از مکتب آخوند به جمیع بلاد ارض تراوش می‌کند:

- "حضرت امام جعفر صادق فرمود که باید علمی را برگزینید که رضای خداوند در آن باشد. زیرا هر علمی مایه نجات نیست. و علم نافع که سبب نجات بشود، منحصر به توحید و امامت و علمی است که از حضرت رسول و ائمه اطهار به ما رسیده است. و آنچه نرسیده، تفکر در آنها خوب نیست. از سایر علوم نیز آنچه برای فهمیدن کلام اهل بیت رسالت لازم است (مانند زبان عربی و صرف و نحو و منطق)، باید خوانده شود و غیر آن یا لغو یا بی‌فایده و تضعیف عمر و یا اجداث شبهه در نفس است که بیشتر موجب کفر و ضلالت می‌شود." (علامه مجلسی، عین الحیوة).

فرهنگ آخوند، از همان آغاز، نظر خود را درباره علم و مفهومی که مکتب او برای او قائل بود، روشن کرد. علم بصورت عام، یعنی فقط علم دین،

و عالم بمفهوم علی الاطلاق یعنی فقط فقیه، اگر کسی ریاضی‌دان باشد یا جغرافیا یا تاریخ بداند، یا شیمی و فیزیک خوانده باشد، یا ادب و حکمت آموخته باشد، یا پزشکی باشد، چنین کسی فقط ریاضی‌دان، کیمیا‌دان، جغرافیادان، تاریخ‌دان، حکیم و ادیب است، اما عالم بمفهوم مطلق نیست. زیرا علم حقیقی را نیاموخته است. علمی که آموخته، یا تفنی و غیر ضروری است، یا بی‌ارزش، و یا اصولاً لغو و بی‌فایده و مایه تزیین عمر. علم واقعی یعنی انحصاراً آنچه در حدیث و فقه و اصول و تفسیر و کلام رجال و سنت و شریعت خلاصه می‌شود، و آنچه به صرف و نحو و منطق زبان عرب مربوط است. تعبیر سخن منسوب به پیغمبر نیز که "العلماء ورثة الانبیاء" این است که آخوندان وراثت پیامبرانند. چنانکه بر اساس همین تعبیر، "عالم" عنوان بزرگان روحانیت شده و اصطلاح "علما" هنوز هم در زبانهای غربی با مفهوم دانشمندان دنیای اسلامی بکار می‌رود.

از آغاز تا پایان عصر قاجار، مکتب آخوند بطور مداوم دشمن سرسخت و آشتی‌ناپذیر برای هر گونه تاسیس مراکز علمی و دانشگاهی نوع غربی در "ممالک محروسه" بود. در پنجاه سال گذشته نیز دانشگاه‌ها، مراکز تعلیم کفر و فساد غربی در امت اسلامی بشمار رفتند. وقتی که "حکومت الله" در ایران برقرار شد، این مراکز فساد و غربزدگی اصولاً تعطیل شدند، تا دوباره بصورت "اسلامی" اجازه گشایش یابند. البته با آن مفهومی از اسلام که برای "مکتب فیضیه" قابل قبول است.

هنر، کارگاه شیطان

دشمنی آشتی‌ناپذیر آخوند با موسیقی، از همان روز بنیانگذاری این مکتب آغاز شد، و تا بامروز ادامه دارد. در فرهنگ آخوند، موسیقی حرام است، بهمان دلیل که بسیار از انواع هنر نیز حرام است، و باین دلیل که غالب لذائذ بغیر از خوردن و جماع کردن موجب فساد و گمراهی هستند.

هنوز هم که هنوز است، متن صریحی از قرآن که جاکی از حرمت موسیقی باشد، ارائه نشده و بهمین جهت بحث در باره حرمت تا عدم حرمت آن، از همان قرون اولیه اسلامی ادامه یافته است. اشارات قرآن به خمر و میسر (سوره بقره آیه ۲۱۹، سوره مائده آیه های ۹۰ و ۹۱) اگر در قسمت خمر روشن است. در قسمت میسر ابهام دارد، و درباره مفهوم دقیق "فاجتنبوا قول الزور" نیز اختلاف نظرهای فراوان هست.

در هزار سال پیش، امام محمد غزالی، در کتاب معروف احیاءالعلوم خود صریحا نوشت که: "هیچ نص و قیاسی در اسلام بر تحریم سماع و صوت خوش نداریم". و هزار سال بعد از او، شریعتی در رساله "یاد و یادآوران" خود متذکر شد که: "دستگاه‌های تبلیغاتی شیعه فعلی که از توجیه و تفسیر منطقی و تحلیل تاریخی بسیاری از عقاید و احکام خاص شیعه عاجزن، در برابر این سؤال که چرا موسیقی که يك هنر عمیق و مؤثر است و می‌تواند بسیار مثبت هم باشد، در شیعه حرام شده است، از پاسخ در مانده‌اند. زیرا نه در قرآن و نه در سنت سندی در حرمت موسیقی نمی‌یابند. برخی برآیه "فاجتنبوا قول الزور" تکیه می‌کنند، و قول الزور را که به معنی حرف مفت است، دلیل حرمت موسیقی در قرآن گرفته‌اند و نمی‌دانند که موسیقی صوت است و نه قول."

در فاصله این دو، شیخ اشراق، شهاب‌الدین سهروردی (که آیت‌الله خمینی در کشف الاسرار خود، از او به عنوان "فیلسوف بزرگ اشراقی که جمع بین فلسفه و ریاضیات نفسانیه کرده است و از علماء بزرگ روح به شمار می‌رود" یاد می‌کند، در "عوارف العارف" خود نوشت که: "سماع حرام نیست و رواست. خاصه اگر از آن قصد تلطیف دل و افزایش محبت داشته باشند". و در "محاضرات الادبیا" تصریح شد که "ابن راوندی فقیه گفت: فقها در روا بودن

موسیقی اختلاف کرده‌اند، اما من می‌گویم که شنیدن آن نه تنها منع شرعی ندارد، بلکه واجب هم هست."

با تمام اینها، فرضاً هم در قرآن نص صریحی در باره حرمت غنا و موسیقی وجود داشت، آیا چنین حرمتی ایجاب می‌کرد که در حدیثی معتبر توسط محدثی بزرگوار از زبان رسول اکرم گفته شود که: "هر مردی که در خانه‌اش طنبور بنوازند، به امر حق تعالی شیطانی بنام فقندر بر او نشیند و حیا را از او بگیرد، تا بجائیکه آن مرد دیوث گردد!" (متن حدیث در صفحه ۵۴۷). و از هم او نقل شود که: "هر کس يك دهم به خواننده‌ای بدهد، چنان است که هفتاد بار با مادر خود زنا کرده است!" (متن حدیث در صفحه ۵۴۶). و روایت شود که: "حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده که هر که آواز بخواند، بیاید در روز قیامت نوحه‌کنان مانند سگ!" (متن حدیث در صفحه ۵۴۶). و "حضرت امیرالمومنین فرمود که کبوتر در خوانندگی که می‌کند، نفرین می‌کند بر آنها که ساز می‌زنند و عود می‌نوازند!" و همین حضرت امیرالمومنین "شنید که مردی طنبور می‌زند. پس طنبورش را شکست و فرمود: وای بر تو! که طنبور وقتیکه بر روی آن می‌نوازی، می‌گوید: زود باشد که پشیمان شوی، ای زننده من - و این را دو بار می‌گوید- و پس می‌گوید زود باشد که به جهنم روی، این زننده من - و این را هم دو بار می‌گوید- " و از همه مهمتر، وحشت عظیمی است که يك مومن، با ارتکاب اشتباهی در دارالخلاء، برای حضرت امام جعفر صادق بوجود آورده است. علامه مجلسی رضوان الله مقامه، آنرا از حدیثی معتبر، از طریق مستقیمه ائمه اطهار، در بحار الانوار دریافت داشته و یکی دیگر از اعظم محدثان، عالم ربانی محمد شفیع، در مجمع المعارف و مخزن العوارف نیز با همین اهمیت از آن یاد کرده است:

"در حدیث موثق است که شخصی از حضرت صادق علیه‌السلام پرسید که من گاهی نشستن در دارالخلاء را طول میدهم برای شنیدن ساز و آواز همسایه‌ام. حضرت که این را شنید، چنان بوحشت افتاد که سؤال‌کننده پریشان و مضطرب شد. و آن حضرت فرمود: وای بر تو! وای بر تو! برخیز و غسل کن و نماز بگذار و توبه بکن! که بتحقیق اگر در آنحال در بیت‌الخلاء می‌مردی، خداوند تو را نمی‌آمرزید!" يك کشف بزرگ تاریخی و هنری نیز توسط اعظم

محدثان علیهم الرحمة و الرضوان، درباره اصل و منشأ آلات موسیقی صورت گرفته که ظاهراً هنوز به اطلاع استادان تاریخ هنر در دانشگاه‌های مختلف جهان نرسیده و در کتابهای تاریخ هنر نیز نقل نشده است: - "... و حضرت امیرالمومنین فرمود که چون حضرت آدم علیه‌السلام وفات کرد، ابلیس و قابیل از خوشحالی کنار همدیگر نشستند و آلات طرب نواختند و همه این آلاتی که مردم از آن لذت می‌برند از همانجا پیدا شده است." (متن حدیث در صفحه ۵۵۱).
با این همه آیا تصور می‌کنید سخافت این احادیث و روایات، از سخافت فتاوی و تفسیرهای پیامبرگونه و آیت‌الله مابانه زعمای عالیقدر سیاسی و روحانی جمهوری اسلامی کنونی کمتر باشد؟

- "موسیقی، روح عشق‌بازی و شهوترانی و خلاف عفت در انسان تولید می‌کند و شهامت و شجاعت و جوانمردی را می‌گیرد. زندگانی که در آن مجالس موسیقی باشد، پست و بی‌شرمانه است. موسیقی سبب می‌شود که مغز انسان وقتی چند وقت به آن گوش کرد، تبدیل به یک مغز غیرفعال و غیرجدی می‌شود و انسان را به یک موجود هزل و بیهوده می‌کشاند. موسیقی با تریاک فرق ندارد. موسیقی خیانت است به مملکت اسلامی. اگر بخواهید جمهوری اسلامی مستقل باشد، از این بعد باید موسیقی را از رادیو تلویزیون بکلی حذف کنید." (آیت‌الله خمینی، در سخنرانی ۳۱ تیر ۱۳۵۸ در قم)

- "غنا عبارت است از صوتی که از حنجره انسان در بیاید. و آن حرام است در سه صورت: صورت اول صوت خوبی است که زیر و بم داشته باشد. یعنی چهچه باشد. و صوت انسان قطع بخورد. خلاصه بصورت زیبایی باشد که چهچه داشته باشد. صورت دوم این است که صوت زیبایی در انسان ایجاد حزن یا نشاط بکند و حال عادی مستمع را از راه تولید یک سروری و فرحی و یا یک حالت غصه و تاثیری تغییر دهد. صورت سوم که عمده شرایط است این است که شنونده بگوید این صدا مال یک مجلس رقص است. مال یک مجلس دانش است. اگر یک صوت زیبایی از حنجره انسانی پیدا شد و دارای این شرایط باشد، آنرا اسلام غنا می‌نامد و حکم به حرمت آن کرده است. این صوتهایی که کشش دارد، خیلی عملی زشتی است از نظر اسلام، و بسیار بد است، بطوریکه امام صادق علیه‌السلام گاهی در بعضی از کلماتش می‌فرماید "الغناء عش النفاق"

(غنا لانه نفاق است). بوسیله این عمل، ملتها دلشان از هم جدا می‌شود و گاهی اثراتی دارد که ما درست ممکن است نفهمیم. فلذا امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید خانه‌ای که در آنجا این عمل صورت می‌گیرد و در آن عادت به ساز و نواز دارند به آن خانه وارد نشوید. زیرا که خدا از صاحبان آن خانه خوشش نمی‌آید (آیت‌الله مشکینی، سخنرانی در کانون توحید لیالی مبارک رمضان، ۱۱ مرداد، ۱۳۶۰)

و از همین مقوله است دشمنی آشتی‌ناپذیر فرهنگ آخوند با نقاشی و مجسمه، که در اثبات حرام بودن آن، تنها بر اساس يك جمله قرآن، يك دريا حديث احمقانه مضحك و سخي فطبق معمول از قول رسول اکرم و امامان ساخته شده است. از این قبیل که "در حدیث معتبر است از حضرت رسول اکرم که جبرئیل گفت ما گروه ملائکه داخل خانه‌ای نمی‌شویم که در آن تصویر کشیده باشند، یا سگ باشد، یا ظرفی که در آن بول کنند" و: "در چندین حدیث معتبر است از حضرت امیرالمومنین، که فرمود حضرت رسول اکرم مرا به مدینه فرستاند که سگها را بکشم و تصویرها را محو کنم" و: "حضرت امام موسی کاظم فرمود اگر نادانسته صورتی کشیده باشی، پس باید چشمش را کور کنی!"

با توجه به حرمت اکید تصویر و صورت‌نگاری، به این سوال تازه که طبعاً در قرون گذشته و در عصر صفوی نمی‌توانست مطرح باشد، ولی از یکصد سال پیش قابل طرح است، باید از طرف فقها و مراجع عظام تقلید، اعلی‌الله مقامهم اجمعین، پاسخ داده شود که اگر تصویر حرام است، چرا عکس که عیناً حال تصویر را دارد، و حتی کاملتر و دقیقتر از آن هم هست، حرام نیست؟ و چرا انتشار این همه تصاویر رنگی و غیر رنگی، بزرگ و کوچک، از وجوه و شمائل مبارکه و ولی‌فقیه و آیت‌الله‌های عظام و حجج الاسلام و المسلمین و قضات عالی‌المرتب و پوسترها و پرچمها و شعارها، اشکال شرعی ندارد؟ اگر در این باره حدیثی از رسول اکرم یا یکی از ائمه اطهار در دست است، چرا ارائه نشده است؟ و اگر نیست، چرا تا کنون فتوائی در این مورد صدور نیافته است تا خدای نکرده مسئولیت شرعی تمام گناهانی که مومنین از

روی غفلت از این بابت مرتکب می‌شوند، به امامت امت، مدظله تعالی، و سایر مراجع عظام، اعلی الله مقامهم تعلق نگیرد؟

در احادیث معتبر مکتب فیضیه درباره سایر امور حرامی نیز که به انواع لهوها و لعبها مربوط می‌شود، تکالیف مومنین روشن شده است. زیرا خود مومنین می‌دانند که "از مستراح رفتن و مجامعت تا بقیه امور، چیزی وجود ندارد که در مورد آن احکام لایتنغیر الهی صادر نشده باشد".

و از زُمره این تکالیف است که :

- "حضرت صادق علیه‌السلام فرمود که جائز نیست انگشتربازی و ریگبازی و گردوبازی و کبوتربازی و تخمبازی. و جایز نیست گُرو بندی و مسابقه، مگر در شتردوانی و فیل‌دوانی و الاغ‌دوانی.

و حضرت رسول اکرم فرمود: که هر بازی که مومن بکند باطل است، مگر تیز اندازی و تعلیم اسب و با زن خود ملاحظه کردن.

و حضرت امیر المومنین فرمود: که چند چیز است که از اخلاق قوم لوط است: گلوله‌بازی و سنگریز‌بازی و خائیدن قنبران (سقز) در راهها".

برای اطلاع بیشتر، به قسمت احادیث این کتاب، و مخصوصا به بحار الانوار و حلیة المتقین علامه مجلسی، و برای محکم‌کاری بیشتر به توضیح المسائل آیت‌الله خمینی مراجعه فرمائید.

مقام والای زن!

در صفحات پیشین این کتاب، و در صفحات بعدی آن، شواهد بسیاری از فاصله حرف تا عمل، و ادعا تا واقعیت در فرهنگ ریا، ارائه شده است. ولی میان همه این شواهد، احتمالا کمتر موردی را می‌توان یافت که باندازه مورد مربوط به "مقام والای زن"، این هنر تدلیس و ریا در آن به اوج خود رسیده باشد.

سالهای سال است زعمای عالیقدر مکتب فیضیه و دستگاه‌های ارشاد اسلامی و "مطبوعات آزاد"شان، در هر فرصت از امتیازات اسلامی محیرالعقولی که به جامعه زنان امروز ایران اعطا شده است، و از مقام والای زن در اسلام و از اینکه زن در جوامع غربی عروسکی برای شهوترانی مردان

بیش نیست، و فقط در ایران اسلامی است که حیثیت انسانی خود را باز یافته است، سخن گفته‌اند. و نه تنها بزرگان ریشدار و بی‌ریش جمهوری اسلامی، بلکه بسیاری از خود همشیره‌های مومن نیز در این زمینه، داد سخن داده‌اند:

-نگاهی گذرا به ستمی که به عنوان آزادی به زنان ما رفت، و مدعیانی که داعیه پیش‌کسوتی جهت آزادی زن را داشتند، دلیلی است بر آنچه می‌خواستند بر سر این ملت بیاورند، یعنی ترویج طرز تفکرهای برخاسته از بطن صهیونیسم بین‌المللی، به بهانه اینکه عقده‌های سرکوفته را بایستی مانع گشت. همه اینها برای احتراز از همان چیزی که امروز در فریاد تکبیری که زن مسلمان رساتر از همیشه سر داده است، جلوه‌گر شده است. به فرموده امام امت امروز زنان در جمهوری اسلامی، همدوش مردان در تلاش سازندگی کشور خود هستند، و این است معنای آزادی زنان و آزادی مردان. خدایا، خدایا، تا انقلاب مهدی، خمینی را نگهدار!" (از خطابه خانم ملوک بهشتی، دختر آیت‌الله بهشتی، در نماز جمعه تهران، ۱۷ دی ماه ۱۳۶۱).

اشکال این است که مثل همیشه، آخوند عمدا یا سهوا، مکتب اسلام را با مکتب آخوند عوضی می‌گیرد، و بهمین جهت "فریاد تکبیر زن مسلمان" را پشتوانه‌ای برای دفاع از مکتب خود قرار می‌دهد. ولی در کنار همین فریاد، تمام آثار مکتوب و غیرمکتوب هزار ساله فرهنگ آخوند، تمام گفته‌ها، تمام فتاوی و احکام، تمام احادیث، تمام مواظ کارگزاران این فرهنگ، فریاد می‌زند که در مکتب آخوند، هیچ وقت، به هیچ صورت، در هیچ شرائط، زن جز ضعیفه‌ای ناقص‌العقل و انسانی درجه دوم بشمار نیامده، و وظیفه‌ای مهمتر از این نداشته است که خواه بصورت زن عقدی، و خواه در مقام متعه یا کنیز، وسیله ارضاء غریزه جنسی مرد قرار گیرد. و احادیث و احکام غلاظ و شدادی نیز که درباره واجبات و مستحبات و مکروهات و محرمات مربوط به زنان وضع شده، غالباً این هدف را داشته است که "ضعیفه" بصورتی اطمینان‌بخش و بی‌دغدغه، سرمایه "جماع" باقی بماند و بیش از آن اظهار وجود نکند. اگر از چند بانوی استثنائی قرآن و عالم اسلام، که مکتب آخوند وجود آنها را برای گرمی بازار خود لازم داشته صرف‌نظر شود، در تمام دیگر آثار این مکتب برداشتی جز این، در مورد زن و "مقام‌الای او" نخواهید یافت.

چنین برداشتی در همه روایات و احادیث محدثان اعظم و غیر اعظم این مکتب منعکس بوده است. و از همان زمان پیدایش این مکتب، در "کتب اربعه" بصورت احادیث منقول از رسول اکرم بچشم می‌خورد:

- درجه‌نم نگریم و بیشتر اهل آن را از زنان یافتیم.
- مجالست با اراذل و گفت و شنود با زنها دل را بمیراند.
- اگر زنان نبودند، خدا چنانکه شایسته پرستش اوست، پرستیده می‌شد.
- زن بصورت شیطان می‌آید و به صورت شیطان می‌رود.
- از زنان بد به خدا پناه برید و از نیکانشان نیز بپرهیزید.
- بدترین دشمن تو، همسر توست که همخوابه تو و مایملک توست.
- زنی که خود را معطر کند تا مردمان بوی عطرش را بشنوند، آن زن زناکار است.

- اگر زنی به شوهرش بگوید که از تو خیری ندیدم، تمام اعمال نیکش بی‌اثر می‌شود.

- فرزندان خود را شنا و تیراندازی آموزید، و زنان را نخریسی.
 - زن از دنده‌ای خلق شده که راستی‌پذیر نیست. پس اگر با کجی او بسازی ساخته‌ای، و اگر خواهی به راستیش بازآوری او را می‌شکنی و چاره‌اش طلاق است. (نهج‌الفصاحه، مجموعه سخنان محمد، برگزیده از "کتب اربعه" و "صاحح سته")

بعنوان نمونه از اصالت این ادعا، که در کتب دکانداران فیضیه، زن به هیچ وجه مظهر عبودیت نیست و حیثیت انسانی خودش نیز ارزشی ندارد، به این حدیث "معتبر" که طبق معمول از امام جعفر صادق و از طریق او از رسول اکرم روایت شده است، توجه فرمائید:

- "حضرت امام جعفر صادق فرمود: در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله مردی از قبیله انصار مسافرت کرد و به همسرش سفارش کرد: از خانه بیرون مرو تا من برگردم. طولی نکشید که پدر آن زن بیمار شد. قاصدی فرستاد و از حضرت پیغمبر رخصت عیادت پدر خواست. فرمود: در خانه بنشین و اطاعت شوهر کن. تا آنکه حال پدر سنگین شد. زن باز پیغام فرستاد و اجازه خواست. و باز همان جواب را شنید. آخر پدر مرد. زن اجازه خواست در نماز

بر جنازه پدر حاضر شود. باز همان پاسخ آمد. پدر را به خاک سپردند و دختر قدم از خانه بیرون ننهاد. پیغمبر پیغام فرستاد: خدا بسپاس این فرمانبرداری تو از شوهر، تو و پدرت را آمرزید. (وسایل ابواب مقدمات النکاح، باب نود و یکم، نقل از کتاب ازدواج در اسلام، تالیف آیت‌الله مشکینی).

بدیهی است سازنده بزرگوار این حدیث موثق، نه به رسول اکرم ظلم فاحشی نسبت داده، نه از قول امام جعفر صادق جد بزرگوارش را در خدمت مکتب آخوند به کار گرفته، و نه به مقام والای زن و حیثیت انسانی او توهینی وارد آورده است!

ترساندن "ضعیفه" از عواقب اخروی عدم اطاعت، همیشه از موثرترین ابزار کار مکتب آخوند بوده، و در این زمینه آنقدر احادیث موثق نقل شده است که مجموع آنها به تنهایی از چندین برابر گنجایش کتاب حاضر تجاوز می‌کند. بعنوان نمونه، یکی از آنها را برایتان نقل می‌کنم که امتیاز خاص آن، روایت حدیث توسط آیت‌الله فقید دستغیب شیرازی، شهید محراب، از بزرگترین شخصیت‌های جمهوری اسلامی یعنی "جمهوری مقام والای زن" است:

- "روایت است از امیرالمومنین علیه‌السلام که فرمود: یکروز من و فاطمه زهرا (علیها‌السلام) وارد شدیم بر حبیب خدا محمد صلی الله علیه و آله. و رسول‌الله (ص) را گریان دیدیم. فاطمه زهرا (ع) از پدرش علت گریه را سؤال کرد. حضرت فرمود متذکر شدم آنچه را که در لیلۃ‌المعراج از عذاب زنها نشانم دادند. حضرت زهرا (ع) به پدرش عرض کرد مگر راجع به عذاب زنها چه دیدید؟ خلاصه روایت شریفه آنکه حضرت فرمود: دیدم زنی را که به مویش آویزانش کرده‌اند درحالی‌که مغزش می‌جوشد. و دیدم زنی را که به زبانش آویزان شده و در حلقش حمیم جهنم می‌ریزند. و دیدم زنی را که دست و پایش را بسته و مارها بدان می‌پیچند. و دیدم زنی را که سرش خنزیر (خوک) و بدنش شکل الاغ است. حضرت زهرا منقلب شد و عرض کرد مگر چکار کرده‌اند که چنین می‌شوند؟ حضرت فرمود: اما آن زنی که به مویش آویزان کرده‌اند و مغزش می‌جوشد، زنی است که مویش را نامحرمان ببیند. (توضیح آیت‌الله دستغیب: جائیکه حرام است پیدا بودن موی زن، پس وای اگر برجستگی‌های محرك و شهوت خود را نپوشانند). و فرمود: اما زنی را که به زبانش آویزان

کرده بودند و در گلوی او از حمیم جهنم می‌ریختند، زنی است که به شوهرش جسارت کند و بی‌ادبی کند (تذکر آیت‌الله دستغیب: پس شما متوجه باشید هر کدام دختر دارید سفارش کنید زبانش را نگه دارد و الا اگر کلمه درشتی بگوید اینست عقوبتش!) و فرمود: اما آن که به پستانش آویزان کرده بودند، زنی است که بدون علت شوهرش را از همبستری خود مانع شود و بهانه بیاورد. و فرمود: اما آن زن که به پاهایش آویزان شده بود، زنی است که بدون اجازه شوهرش از خانه بیرون رود.

و نیز حضرت رسول اکرم(ص) فرمودند: زنی را دیدم که گوشت‌های بدنش را با مقراض می‌چیدند و مجبورش می‌کردند که بخورد. و این زنی است که برای بیرون رفتن از خانه آرایش کرده بود (تذکر آیت‌الله دستغیب: بی‌حیای بی‌شرم! معلوم نیست کجا می‌خواهد برود. لباسی را که برای شوهرش باید بپوشد، زینتی را که باید برای شوهرش بنماید، برای مردم می‌کند. غیرت کجا رفته است؟ حیثیت چه شده؟ مثل اینکه رگی بوده خشک شده است!).

و نیز حضرت (ص) فرمود: زنی را دیدم که سر تا پایش شکل سگ بود و آتشی از مقعدش داخل و از حلقش خارج می‌شد. این زن آواز مخوان بوده است. (کتاب معراج، فصل اول).

تصور می‌کنید این طرز فکر درباره "مقام والای زن" منحصر به دوره‌های گذشته مکتب ریا بوده است؟ خیر! در یک مکتب اصیل، ممکن است فروع تغییر کند، ولی اصول تغییر نمی‌کند. استدلال‌های فلسفی و الهی بزرگان مکتب نیز، چون غالباً از "الهامات غیبی" مایه می‌گیرند، امروز همانقدر محکم و ایرادناپذیر است که در گذشته بوده‌اند. و نمونه‌هایی از این استدلال‌ها را در همین عصر "مقام والای زن" در همین جمهوری روحانیت مبارز، از بزرگان همین روحانیت می‌توان شنید:

- "آیا شنیده شده که یکنفر زن در یکی از غزوات اسلامی شرکت کرده باشد؟ یا باین شهرهائی که حاکم می‌فرستادند، استاندار می‌فرستادند، یک نفر زن فرستاده باشند؟ یا یک سرلشکری را آیا شنیده‌اید زن قرار داده باشند؟ در حدود ۲۴,۰۰۰ قنات در یزد وجود دارد. آیا کلنگ کدامیک از این قنات‌ها را زن زده است؟ کدامیک از این ساختمانها را زن درست کرده؟ شنیده‌ام می‌گویند: همانطور

که زن می‌تواند ولیّ صغیرش بشود، پس می‌تواند رئیس جمهور هم بشود. نخست وزیر هم بشود. حالا این چه حسابی است؟ چون زن می‌تواند بچه را باز کند و پاکش کند و از کثافت برکنارش کند و پستان در دهانش بکند، پس می‌تواند رئیس جمهور هم بشود؟ نخست وزیر هم بشود؟ آمدید یکی از این زنهای شایسته و کامل را به مقام ریاست جمهوری یا نخست وزیری منصوبشان کردید. يك روز صبح می‌رویم و می‌بینیم که ریاست جمهوری تعطیل است. نخست وزیری تعطیل است. چرا؟ برای اینکه دیشب خانم زایمان فرموده‌اند! این برای ما ننگ و عار نیست؟" (آیت‌الله صدوقی، شهید محراب، نماینده مخصوص امام و امام جمعه یزد در مجلس خبرگان).

- "زن نمی‌تواند پستهای حکومت و قضاوت را اشغال کند، زیرا با مقتضای طبیعتش مخالف است و سهمیه‌اش در ارث نصف سهمیه مردان است و باید حجاب داشته باشد و مواضع زینتش را بپوشاند و در اموری که مربوط به تمتع بردن شوهر از اوست از شوهر اطاعت نماید. خداوند متعال برای تسهیل بر زن، جان و عرض و آبرویش را لازم‌الحمایه مرد قرار داده و ارفاق به او را در هر حال لازم شمرده است." (علامه طباطبائی، در کتاب تعدّد زوجات و مقام زن در اسلام، صفحه ۱۴).

- "در اصول کافی از حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام ضمن حدیثی روایت شده که فرمود: غیرت مخصوص مردان است. و لذا خداوند بیش از يك مرد را بر زن حرام فرمود، ولی به مرد چهار زن را اجازه داده است. و خداوند بزرگوارتر از آن است که به زن حمیت و غیرت دهد." تذکر علامه طباطبائی: از این روایت استفاده می‌شود که غیرت از اخلاق حمیده و ملکات فاضله است! (همان کتاب)

- "دقت در جریان مقاربت حیوانات، می‌رساند که نرها بر ماده‌ها تسلط دارند. گویا نر خود را مالک مادگی حیوان ماده و مسلط بر او می‌بیند. همینطور است جریانی که برای خواستگاری انسانها در آنها تحقق دارد. آنهم از طرف نرها شروع می‌شود. آن مراعاتی که نرها نسبت به ماده‌ها دارند، مربوط به شهوت و زیاد کردن لذت است. ولی تسلط و برتری مزبور مربوط به قوه مردی و اجراء اقتضای طبیعت است. اسلام هم همین معنی را در قانون خود مورد

نظر قرار داده است، که می‌فرماید: "مردان قیّم زن‌اند بدان جهت که خداوند بعضی از بندگان خود را بر برخی دیگر فضیلت داده است". و این قیومیت و برتری را بدانجا رسانده که بر زن واجب کرده در مقابل مرد متقاعد و مطیع باشد". (همان کتاب صفحات ۴۰ و ۴۱).

- "و اما در مورد منطقی بودن تعدد زوجات و مزایای انکار ناپذیر آن، دلایل بسیار زیاد است، که از آنهاست:

۱- زنهایی که بعد از زن اول در اجتماع اسلامی و سایر اجتماعات تزویج می‌شوند با رضا و رغبت آنها و آن زن اول است، و گرنه مردان آنها را از دنیای دیگری جلب نکرده‌اند. بنابراین طبع جنس زن با مسئله تعدد زوجات مخالفتی ندارد و دل‌هایشان جریحه‌دار نمی‌گردد!

۲- زنها وقتی سنشان به ۹ سال رسید، برای نکاح شایستگی پیدا می‌کنند ولی مردان نوعاً پیش از ۱۶ سالگی – همانطور که اسلام اعتبار کرده است- آماده نکاح نمی‌شوند.

۳- زنها نوعاً در سن ۵۰ سالگی از قدرت حمل می‌افتند، ولی در مردان چه بسا تا آخر عمر طبعی‌شان یعنی ۱۰۰ سال این قدرت باقی می‌ماند. بنابراین دوران صلاحیت مرد برای تولید که تقریباً ۸۰ سال است، دو برابر دوران صلاحیت زن که تقریباً ۴۰ سال است، می‌باشد. و این نتیجه بدست می‌آید که طبیعت و خلقت به مردان حق تجاوز از يك زن به بیشتر داده است و روی این حساب معنی ندارد که قوه تولید در جائی مهیا باشد و ما او را از تولید مثل ممنوع سازیم.

یکی از عنایات اسلام این است که در ناحیه اقتضانات لازم طبع، و ارضای خواهشهای حتمی نفس، محرومیتی ایجاد نشود، یعنی خواسته شهوت مردان انباشته نشود تا سر به منکرات بزند، ... و لازمه اسلام این است که در رفع حاجت شهوت تسریع شود. باقی ماندن انسان بر این حالت عذب بودن، از مهمترین خطرات است. شخص مسلمان، اگر چه يك زن هم داشته باشد باز آرامش دل دارد. زیرا خود را در کار قضاء شهوتش اگر روزی بر او سخت شد ممنوع نمی‌بیند و می‌تواند زن دیگری بگیرد". (همان کتاب صفحات ۴۷ تا ۵۳)

- "قضاوت از مناصب انبیاء است. و برای غیر آن بزرگواران محتاج به دلیل است. و در این مورد روایات وارده ظاهر در حرمت تصدی قضاء برای زنان است، مانند خبر نبوی که بیهقی در "سنن" نقل نموده: "لایفاح قوم و ولیهم امراء" یعنی: رستگار نشوند مردمی که سرپرستی آنان را زن بعهده دارد. و حدیث نبوی دیگر که شیخ صدوق در کتاب "من لایحضره الفقیه" از حضرت رسول اکرم نقل نموده: "یا علی لیس علی المرآه جمعه -الی این قال- ولاتولی القضاء" یعنی: یا علی بر زن واجب نیست که در نماز جمعه شرکت کند. تا آنجا که فرمود- و متصدی امر قضاوت شود. و روایاتی که در باره ماموم (نمازگزار) آمده تصریح دارد که اگر نمازگزار زن باشد، برای آنکه امام را اطاله رکوع دعوت کند تا فرصت اقتدا با او را داشته باشد، ذکر و تسبیحی نگوید. بلکه به تضییق و دست بدست زدن برای جلب توجه امام اکتفا کند، زیرا که در غیر اینصورت ممکن است امام صوت آن زن را بشنود و مفتون وی گردد! بنابراین اسلام بطریق اولی زن را از تصدی قضاء که مشتمل بر مکالمه و در معرض مردان واقع شدن است، منع می‌نماید. و این ادله در کتاب فقه شیعه امامیه و توسط شیخ الطائفه در کتاب خلاف آورده شده است. و صاحب مفتاح الکرامه نیز آنها را در کتاب قضاء مفتاح الکرامه از مرحوم محقق بزرگوار اردبیلی نقل می‌کند (آیت‌الله محمدی گیلانی، حاکم شرع دادگاههای مرکزی اسلامی ۱۶ مهرماه ۱۳۶۱)

صیغه: فحشای اسلامی

از دیگر اصول بنیادی مکتب آخوند، صیغه یا به اصطلاح اصیل‌تر آن "متعه" است، که بگفته کاشف الغطاء: "از مهمترین برکات عالی اسلام بخصوص جهان تشیع است، هم منفعت دنیوی دارد و هم منفعت اخروی. کمترین زینای هم، چه دنیوی و چه اخروی ندارد."

روشن نیست اگر در مورد فحشای غیراسلامی رایج در بلاد کفر، نظیر همین استدلال می‌شد که در مورد فحشای اسلامی در بلاد شیعه می‌شود، حافظان شرع مبین چه نظری ابراز می‌داشتند. و روشن نیست که غیر از خود آخوند، چه کسی می‌تواند در پایان قرن بیستم این امر را یک قانون ثابت وابدی

الهی بشمارد که زنی خودش را بنام شرع در معرض خرید و فروش بگذارد؟ این خرید و فروش را خیلی از زنان دیگر، با اختیار یا به اجبار، در خیلی از جاهای دیگر نیز می‌کنند. ولی لااقل بنام خدا و مذهب این کار را نمی‌کنند. حتی در خود جهان اسلام نیز، اکثریت غیر شیعه این کار را نمی‌کنند، هر چند که پیش از هزار سال است عمر بن خطاب خلیفه دوم، از همین بابت متعه از جانب روحانیت شیعه لعن و دشنام شنیده است.

البته صیغه شدن منافاتی با علو مقام زن در جامعه اسلامی که "ترجیح بند" تبلیغات ارشادی مکتب روحانیت مبارز است ندارد، ولی بی‌مناسبت نیست درباره مختصات بسیار انسانی آن، از فتاوی و احکام خود آیت‌الله خمینی، ولی فقیه یاری گرفته شود:

- "عقد غیر دائم آن است که مثلاً زن را به مدت يك ساعت یا یکروز یا یکماه یا یکسال یا بیشتر عقد نمایند، و زنی را که باین قسم عقد کنند متعه و صیغه می‌نامند. صیغه کردن زن اگر چه برای لذت بردن هم نباشد صحیح است. زنی که صیغه شده اگر چه آبستن شود، حق خرجی ندارد. زنی که صیغه شده، حق هم خوابی ندارد و از شوهر ارث نمی‌برد. زنی که صیغه شده، اگر نداند که حق خرجی و هم خوابی ندارد، عقد او صحیح است و برای آنکه نمی‌دانسته حقی به شوهر پیدا نمی‌کند. اگر مرد مدت صیغه را ببخشد، چنانچه با زن نزدیکی کرده باشد، باید تمام پولی را که قرار گذاشته است باو بدهد و اگر نزدیکی نکرده فقط نصف آنرا بدهد". (توضیح المسائل احکام متعه یا صیغه)

علامه آل کاشف الغطاء صاحب نظر معروف اسلام در نجف اشرف نیز در همین باره می‌نویسد:

- "صیغه یکی از مهمترین برکات عالم اسلام بخصوص جهان تشیع است. صیغه هم منفعت دنیوی دارد و هم منفعت اخروی، و در مقابل هیچ زیان دنیوی و اخروی در آن نیست.

بخدا سوگند که اگر همه مسلمانان جهان دستورهای عالی این دین جاودانه را بکار می‌بستند، برکات زمین و آسمان بر آنها نازل می‌گشت و مسلمین عظمت و سربلندی گذشته خود را باز می‌یافتند، و یکی از این موارد همین صیغه کردن است. خیر الامه عبدالله بن عباس بروایت ابن اثیر در کتاب

"نهایه" و زمخشری در کتاب فائق می‌گویند که "صیغه رحمتی از ناحیه خداوند بر امت محمد است". ابن عباس در حقیقت این سخن را از يك سرچشمه صاف از معلم و استادش امیرمومنان علی گرفته است، و راستی هم که صیغه کردن نعمت و برکت بزرگی برای کافه مسلمانان است. مناسفانه امروز مسلمین این نعمت را بدست خود نایب می‌کنند و از آثار و ثمرات گرانبهای آن محروم می‌مانند، و درباره آنهاست که خداوند در سوره بقره می‌فرماید: آیا چیز خوب را رها کرده و چیز بدی را در جایش می‌پذیرید؟"

جماع: ستون مکتب دین

مکتب فکر آخوند، قبل از هر چیز، يك مکتب بیماری جنسی است. در هیچ آئین دیگر جهان، و در هیچ فرقه دیگری از فرق اسلامی، این عقده "بیمارگونه" را در مورد امر "مجامعت" و "مقاربت" نمی‌توان یافت. در معتقدات اساطیری آشور، کلد، یونان و رم و سایر آئین های کهن، کم و بیش به امور جنسی توجه شده است. ولی در همه آنها، این موضوع گذشته از آنکه سهمی چنین زیاد و بیرون از تناسب ندارد، غالباً با روح ظرافت و جمال‌پرستی همراه است. در مکتب فکری آخوند، هیچ يك از این جنبه‌ها وجود ندارد. فقط جماع است، و جماع، و جماع!

اگر احادیث و احکامی را که به امر جماع اختصاص دارد، از مجموع کلی احکام و احادیث بردارید، ضربت هولناکی به این مجموعه زده‌اید. زیرا این احکام و احادیث منحصر به يك رشته بخصوص نیست، بلکه رشته‌های متعدد و متنوعی را در بر می‌گیرد. البته خود مجامعت مهمترین این فصول است: "احکام دخول بر زن" به تنهایی ۵۱ وجه را شامل می‌شود (به صفحه ۵۰۸ رجوع شود). و احکام دخول بر چهار پایان ۷ وجه دیگر را (به صفحه ۵۱۹ رجوع شود). و تازه این احکام غیر از شکایات مربوط به اندازه دقیق "دخول حشفه" و بیشتر یا کمتر بودن این دخول از مرز "ختنه‌گاه" است، که در این مورد اختصاصاً "توضیح المسائل" آیت‌الله خمینی راهنمای بسیار دقیقی است. همچنانکه جامع عباسی برای احکام "شبهه" در دخول، و شبهه در اینکه این دخول در جلو یا عقب صورت گرفته، و به حلال یا به حرام صورت گرفته، و

دخول به حرام قبل از دخول به حلال بوده یا بعد از آن، و در این دخول زن کمتر از نه سال داشته یا بیشتر از آن، و راه بول و حیضش یکی شده یا نشده، و سوره یاسین در موقع جماع خوانده شده یا نشده، و درست در وسط مجامعت کنیز به خریدار دیگری فروخته شده یا نشده، و آیا پدر و پسر به زنان خودشان دخول کرده‌اند یا آنها را یکدیگر عوضی گرفته‌اند، و آیا حیوانی که باو دخول شده حلال گوشت یا حرام گوشت بوده است، راهنمای بسیار جامعی است.

ولی چنانچه گفته شد، احادیث احکام "معتبره" فرهنگ آخوند، بهمین رشته محدود نمی‌شود. احادیث معتبره دیگری در احکام مربوط به تقویت قوه مجامعت وجود دارد که آنهم بنوبه خود رشته‌ای متعددی را در بر می‌گیرد: رشته ادعیه مجربّه، رشته نسخه‌ها و معجون‌ها، و رشته خاص دیگری که مثلاً از راه نعلین زرد به پا کردن و سرمه کشیدن و ریش را هفتاد بار از پائین به بالا شانه کردن و امور مختلفه دیگر عمل می‌کند. البته در تمام این موارد دستور "از مراجع مستقیمه ائمه طاهرین" به راوی حدیث می‌رسد، که در این زمینه بخصوص، توجه خاصی به خود رسول اکرم شده است.

رشته دیگری از احادیث معتبره، مربوط به انواع و تعداد جماع‌هایی است که باید در آن دنیا صورت بگیرد، و این موضوع حدیث‌هایی است که به حوریان بهشتی ارتباط دارد. تقریباً در هیچ یک از پادشاهای مومن در آن دنیا، حوری باکره، با لطافت در و لؤلؤ، فراموش نشده است. ولی دقت شده است که تعداد حوری کم نباشد، گاهی هفتاد حوری به یک مومن و عده داده شده است، گاهی چند هزار حوری، گاهی هم حدود ۲۴ میلیون.

و این نیز حدیثی است دست اول و "پرمشتری" درباره دسته خاصی از حوریان که در بهشت انتظار مومنین را دارند:

"محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، و او از ابن ابی عمیر، و او از حسین بن عثمان، و او از ابی بصیر، و او از امام جعفر صادق علیه‌السلام، روایت کند که فرمود: همانا در بهشت نهری است که در دو طرف آن حوریانی از زمین روئیده‌اند، و چون مرد مومنی به یکی از آنها برخورد کند و از آن خوشش آید، آن را از جای برکند، و خدای عزوجل بجای آن، حوریه دیگری برویاند." (الروضه من الکافی جلد دوم: "ان خیرا نهر و الجنه")

یاد مولوی به خیر، که هفتصد سال پیش درباره این بزرگواران گفت:
چون حقیقت پیش او فرج و گلو است
کم بیان کن نزد او اسرار دوست!

مستضعف: ناقص العقل الهی

آیت‌الله‌های عظمی و غیرعظمی و حجة‌الاسلام‌های درجات مختلف، از آغاز استقرار رژیم الهی، از طبقه "مستضعف" بصورت طبقه محروم و استثمار شده‌ای که مورد مرحمت خاص خداوند است، نام برده‌اند. ولی شاید تعجب کنید اگر گفته شود که در معتبرترین کتب حدیث و فقه شیعه، آنهم از قول ائمه اطهار، بخصوص امام باقر و امام صادق، از مستضعف فقط بصورت فردی ناقص‌العقل، سبک مغز، و طفل صفت نام برده شده است، که نه مسلمان واقعی است و نه کافر واقعی. و عاقبتش بسته به لطف و کرم الهی است. این توصیف چه در کتب اربعه حدیث، چه در کتابهای مجلسی و چه در کتب متعدد دیگری آمده و حتی در کتاب معاد آیت‌الله دستغیب شهید محراب نیز که در دوران همین جمهوری اسلامی منتشر شده، تأیید شده است. در "اصول کافی" يك باب کامل بنام "باب المستضعف" به این تعاریف اختصاص یافته است، که سه حدیث از احادیث آن، بعنوان نمونه در اینجا نقل می‌شود:

- "علی بن ابراهیم، از محمد عیسی، و او از یونس، و او از زراره، رحمة الله علیه، نقل کند که از حضرت امام باقر علیه‌السلام درباره مستضعف سؤال کردم. فرمود: مستضعف مرد و زنی است که عقلش چون عقل کودکان است، و نه حیل‌های به کفر دارد و نه راهی به ایمان، و شعور او شعور طفل است." و: "زراره از آن حضرت حدیث کند که مستضعفان عقلشان چون کودکان است از مردان و زنان، و کارشان با خداست" و: "ایوب بن حر گوید: در خدمت حضرت صادق علیه‌السلام بودیم. شنیدیم که مردی به آن حضرت عرض کرد: قربانت، ما می‌ترسیم به واسطه گناهانمان به درجه مستضعفین تنزل کنیم. حضرت با نگرانی فرمود: نه خدا نکند که چنین شود. بخدا سوگند که هرگز خداوند با شما چنین نکند!"

و این نیز از زمره احکام صریح فقهی است که "سلطان‌المجتهدین" شیخ بهائی در جامع عباسی آورده است:

- "حرام است برای مومن نکاح با شرابخوار، یا سنی، یا مستضعف"
(باب یازدهم در نکاح واجب، و سنت و حرام).

شبکه وحشت

مکتب روحانیت مبارز، مکتبی است جامع و کامل که برای ده سال و صد سال و هزار سال ساخته نشده است. برای تمام مدتی ساخته شده است که از زمان ایجاد این مکتب تا ظهور امام عصر فاصله است. و در این باره آیت‌الله خمینی بطور روشن متذکر شده است که "ممکن است آن حضرت تا صد هزار سال دیگر هم مصلحت نبینند که تشریف بیاورند!"

در این فاصله کوتاه یا دراز، مکتب الهی روحانیت مبارز برای استحکام و انسجام خود احتیاجی به مومنینی با انضباط دارد. زیرا هیچ مکتبی بدون انضباط برقرار نمی‌ماند. و لازمه انضباط نیز این است که هم پاداشی و هم کیفری در کار باشد، با توجه به این اصل که ترس از کیفر غالباً مؤثرتر از جاذبه پاداش است.

با این منطق روشن عقلی و نقلی، مکتب آخوند از اول وظیفه شرعی خود دانسته است که مومنین را در چنان شبکه‌ای از ترس و وحشت محصور کند که زهره شیر را آب می‌کند: سكرات موت، شب اول قبر، گرزهای آتشین نکیر و منکر، غرش رعدآسای ملك‌الموت، تازیانه‌های مشتعل، سیخهای گداخته ملائک عذاب، مطرقة و سندان برای شکستن استخوانها، آب جوشان برای پاره کردن روده‌ها، و ماری که از سر تا گردنش هفتاد سال راه است، و عقربی که سرش در آسمان هفتم و دمش در زمین هفتم(!) است و دهانش از مغرب تا مشرق، و عمله عذاب که نفسی چون زبانه آتش دارند، و خوراکی که از چرک و خون عورت زناکاران تهیه شده است، و لباسهایی از قطران سوزان، و چیزهایی دیگری که فهم معنی آنها برای مومن دشوار است ولی می‌داند که بهر حال چیزهای بسیار بدی هستند: سعیر، جحیم، هاویه، سقر، حطمه، ضریع، حنظل، حمیم، حربیش. اما گمان مبرید که چنین کیفری فقط به گناهان کبیره تعلق می‌گیرد. در مکتب روحانیت مبارز، گناه کبیره و صغیره وجود ندارد. فی‌المثل در کتاب معتبر مجمع‌المعارف و مخزن‌العوارف (عین دوم، در بیان

شداند مرگ و احوال قبر)، تصریح شده است که این عاقبتی که گفته شد "عاقبت آن بی‌سعادت است که در این دنیا ریش تراشید و شارب گذاشت، و از این راه خود را از شفاعت رسول خدا محروم کرد."

در عوض اگر مومن شارب نگذارد، و ریش را هم نتراشد، چیزهایی در انتظار اوست که در عمر خود بخواب هم ندیده است. و بد نیست وصف قسمتی از آنها را از بیان شهید عالیقدر محراب، "پیر شیراز، وضو ساخته از چشمه عشق" و عارف ربانی آیت‌الله دستغیب شیرازی رضوان الله علیه بشنوید:

"قصری است در بهشت مخصوص هر مومن از مروارید و یاقوت و زبرجد و سقف طلا، که هفتاد خانه دارد از یاقوت سرخ، و در هر غرفه هفتاد حجره از زمرد سبز، و در هر حجره هفتاد تخت است، و بر هر تختی هفتاد فرش، و بر فرشی يك حورالعین (که با حساب ریاضی جمعا ۲۴ میلیون حورالعین برای هر مومن می‌شود) و در هر حجره‌ای هفتاد خوان طعام، و هر خوانی هفتاد قسم طعام، که گوشت مرغ از آنچه میل داشته باشید در آن موجود است. و میوه از هر نوعی که خواسته باشید و خرما و انار نیز فراوان است." و چیزهای دیگری که در این مورد نیز مومن غالباً از معنی آنها سر در نمی‌آورد، ولی احساس می‌کند که چیزهای خوبی است: کافوریه، زنجبیلیه، سلسبیل، تسنیم. ضمناً هر شب هفته در خانه یکی از انبیاء مهمانی مفصلی دائر است که عموم مومنین در آن دعوت دارند، و در شب جمعه میزبان این ضیافت خود خداوند عالمین است. (شهید محراب آیت‌الله دستغیب در کتاب معاد).

بدیهی است مومن، که بحمدالله از نعمت عقل و تشخیص بحد و فور برخوردار است، با مقایسه این دو تابلو، ارجح می‌داند که ریش را نتراشد و از گذاشتن شارب هم صرف‌نظر کند، و این همان است که رضای خالق، بخصوص رضای روحانیت مبارز، در آن است و انضباط شرعی نیز از این راه حفظ می‌شود.^۱

۱ - یاد ناصر خسرو بخیر، که هزار سال پیش گفت:

پشت این مقلد کی شدی خم از رکوع
گر نه در جنت امید میوه طوباستی!
روی زی محراب کی کردی؟ اگر نه بهشت
بر امید نان و دیگ قلیه و حلواستی!

- و اما جهنم: در خبر است که عذاب گرسنگی را چنان به دوزخیان مسلط می‌کنند که بناچار شکمهای خود را زقوم پرسازند. پس از آن، تشنگی را چنان بر آنها چیره می‌کنند و حمیم را که آبی است در نهایت گرمی بر ایشان عرضه می‌سازند که بسیار از آن می‌آشامند، بقسمی گرم است که اندرون آنها را ریزه ریزه می‌کند، و مروی است که اگر قطره‌ای از آن بر کوههای دنیا بریزند، آنها را متلاشی می‌سازد. و زقوم در شکمهای تغار مانند آبی که بینهایت گرم شده باشد، می‌جوشد یا مثل روغن زیت که حرارت زیاد ببیند.

از حضرت باقر علیه‌السلام منقول است که درخت زقوم از قعر جهنم بیرون می‌آید و میوه و برگ و خار آن از آتش است و از سیر تلخ‌تر و از مردار گندیده‌تر و از آهن سخت‌تر است.

و از جمله طعامهای جهنم غسلین است، و در مجمع البحرین گوید که آنچه از شکم دوزخیان بیرون می‌آید، پس از خوردن زقوم همان دوباره خوراکشان می‌شود. و از آن جمله ضریع است، و مروی است که آن چیزی است شبیه خار، از حنظل تلخ‌تر و از لاشه بدبوتر و از آتش سوزنده‌تر است. و دیگر صدید است، و آن چرک و خونی است که از عورت زناکاران در جهنم خارج می‌شود. دیگر غسان است، و بعضی از مفسرین فرموده‌اند که آن چشمه‌ای در دوزخ است که سمهای حیوانات سمی در آن جاری است.

و لباسهای اهل جهنم از قطران است. و می‌پوشانند روهایشان را از آتش، و قطران چیزی است سیاه بدبو، که به شتر جربدار می‌ماند که او را با پوست می‌سوزانند، و نیز به آتش زود مشتعل می‌گردد. مروی است که اگر جامه‌ای از جامه‌های جهنم را بین آسمان و زمین دنیا آویزان سازند، تمام اهل زمین از بوی گند و حرارتش خواهند مرد.

گناهکاران که کبودی چشم و سیاهی روی، نشانه آنهاست، گاهی با موی سر و دفعه‌ای با پا به دوزخ کشانده می‌شوند. و زنانیکه غل‌ها در گردنهایشان است، با زنجیرها کشانیده می‌شوند در آب سوزان، سپس در آتش فروخته می‌شوند. مانند گله گوسفندان بریان شده که دندانها نمایان و لبها آویزان است.

بدست خزنه جهنم، گرزهای آهنین است که بر سر جهنمیان می‌کوبند، هر وقت که بخواهد از جهنم فرار کنند(!) و در وزن جهنم روایت است که اگر

جن و انس جمع شوند، يك مقمعه جهنم را نتوانند بلند کنند. و مروی است که دور چشم موکلین دوزخ مثل برق جهنده است. و نیشهای آنها مانند بلندیهایی کوهها است. آتش از دهان آنها خارج می‌شود. مابین دو کتف آنها یکسال راه است و می‌توانند به یکدست هفتاد نفر را بلند کرده و در آتش اندازند.

برای دوزخ هفت در است و هر عده‌ای از جهنمیان از دری که به آنها اختصاص دارد، وارد می‌شوند. اسامی هفت در جهنم چنانچه از حضرت امیر علیه‌السلام رسیده، بدین قرار است: جهنم، لظی، حطمه، سقر، جحیم، سعیر، هاویه. که هر کدام فوق آن دیگری می‌باشد. از ظاهر آیات شریفه معلوم می‌شود که آتش جهنم دارای ادراک و شعور است و به فرمایشات خداوند جواب می‌دهد. و نیز اهل عذاب را می‌شناسد و به آنها حمله می‌کند و جاذبه دارد و نعره می‌زند. و از حضرت صادق علیه‌السلام مروی است که در موقع عبور مومن از پل صراط، صدای آتش جهنم بلند می‌شود که ای مومن از من زود دور شو که نورت التهاب مرا خاموش می‌کند.

و از اوصاف جهنم این است که با اینکه اگر جن و انس را در آن جای دهند، هنوز جا دارد. مع الوصف جای هر يك از جهنمیان تنگ و در فشارند مانند میخی که در دیوار بکوبند، و بقسمی در فشارند که گویند وا اسفا و اویلا! (آیت‌الله العظمی سید عبدالحسین دستغیب، نقل از کتاب معاد).

و اما بهشت: گوشت مرغ از آنچه میل داشته باشید، در بهشت موجود است. و میوه از هر نوعی که خواسته باشید. و درخت خرما و انار نیز بسیار است!

و نیز در بهشت چشمه‌های متعددی است که هر يك را خاصیت و حلاوت بخصوصی است، به اسم مناسب آن نامیده می‌شود، مانند چشمه‌های کافوریه، زنجبیلیه، سلسبیل، تسنیم. و از همه مهمتر نهر کوثر است که از زیر عرش الهی جاری می‌شود، از شیر سفیدتر و از عسل شیرین‌تر و از کره نرم‌تر، سنگریزه‌اش زبرجد و یاقوت و مرجان است و گیاهش زعفران، و خاکش خوشبوتر از مشک. و این نهر که از زیر عرش جاری می‌شود، در بهشت بصورت نهری است و در عرصه محشر در حوض عظیمی می‌ریزد.

و از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت است که چون مومن به قصر خود در بهشت رود، بر سرش تاج کرامت نهند، و او را زینت کنند از دستبندهای طلا، و بپوشانند جامه‌های سبز از ابریشم، و هفتاد حله به رنگهای گوناگون، که به جواهرات بهشتی بافته شده باشند. و از حضرت صادق مروی است که خدا در هر روز جمعه به مومنین ملکی می‌فرستد در بهشت، با خلعت حله، پس مومن یکی از آنها را بر کمر بندد و دیگری را بر دوش افکند.

و رسول خدا فرمود که غرفه‌های مومنین در بهشت از مروارید و یاقوت و زبرجد بنا شده و سقف آنها از طلا است و هر غرفه هزار در دارد! و پس از استقرار مومن در آن، هزار ملک مامور می‌شوند که برای تهنیت و مبارک باد بزیارت او بیایند، و از هر دری ملکی وارد می‌شود و بر او سلام می‌کند.

و مروی است که هر روزی در بهشت یکی از پیغمبران اولوالعزم پذیرائی دارد و آن روز را میهمان آن بزرگوار هستند و پنج‌شنبه‌ها مهمان خاتم‌الانبیاء(ص) می‌باشند و جمعه‌ها به مقام قرب حضرت احدیت جلّ و علی دعوت می‌شوند.

و اعظم نعمتهای جسمانی در بهشت حوریان هستند و علت آنکه بدین نام خوانده می‌شوند این است که حور بمعنی سفید اندام و عین بمعنی گشاد چشم است، یعنی سفیده چشم آنها در نهایت سفیدی و سیاهی آن در غایت سیاهی و صفا و طراوت است. و نقل است که حوریان مانند مروارید پوشیده در صدفند که دست غیر به آنها نرسیده است. از رسول خدا(ص) مروی است که در بهشت نوری پدیدار شود. بهشتیان گویند چه نوری است؟ گویند این روشنائی دندان حوری است که بر روی شوهرش خندیده است. و این حوریان بی‌سبب پدر و مادر آفریده شده‌اند و همیشه دوشیزه هستند، و عاشقان شوهران خود هستند، با ناز و کرشمه و شیرین سخنی، و همگی همسن که در سن ۱۶ سالگی باشند، چنانکه مردان بهشتی همگی به سن ۳۲ سالگی هستند. و مروی است که حوری که هفتاد حله پوشیده باشد، باز مغز ساق او در پس حله‌ها دیده می‌شود مانند رشته سفید از ورای یاقوت. و این زنها هرگز حائض نمی‌شوند و بر یکدیگر غیرت نمی‌ورزند.

و در روایت است که زنان مومنه که بهشتی باشند و در دنیا شوهر نکرده باشند، یا اینکه شوهرانشان در بهشت نباشند، با هر يك از اهل بهشت که مایل باشند ازدواج می‌کنند^۱، و اگر شوهرانشان در بهشت‌اند، بمیل خود با او ازدواج خواهند کرد و اگر در دنیا شوهران متعدد کرده‌اند با آخری آنها ازدواج می‌کنند.

و از روایات کثیره اینطور مستفاد می‌شود که هر که و هر چه در بهشت است حتی لباس و فرش و ظرف تماما نورافشانی می‌کنند.

و حضرت داود پیغمبر که در دنیا کسی طاقت شنیدن آوازش را نداشت، و حیوانات متضاده در موقع خواندنش اطرافش جمع می‌شدند و مدهوش می‌افتادند و همچنین خلق هنگام خواندنش عده‌ای می‌افتادند و بعضی هلاک می‌شدند. همین داود پیغمبر علیه‌السلام طبق روایتی که از حضرت امیرالمومنین آمده، در بهشت برای بهشتیان خواهد خواند و البته بهشتیان هم طاقت خواهند داشت.

و در مجمع البیان از رسول خدا صلی الله علیه و آله مروی است که بهترین نغمه‌های بهشت آن است که حوریان برای شوهران خود خوانندگی می‌کنند بصدائی نیکو، اما نه به روش مضممار موسیقی.

و نیز مروی است از حضرت صادق علیه‌السلام، که فرمود در بهشت درختی است که خداوند امر می‌فرماید بادهای بهشت را که بوزند، پس از آن درخت آوازه‌ها ظاهر می‌شود که خلاق هرگز به آن خوبی سازی و نغمه‌ای نشینده باشند. (آیت‌الله العظمی سید عبدالحسین دستغیب، نقل از کتاب معاد)

البته این شبکه ترس و وحشت، فقط از هول شب اول قبر و نکیر و منکر و ملائک عذاب و گرزهای آتشین آنها مایه نمی‌گیرد، بلکه لازم است زندگی روزمره آنها را نیز فرا گیرد تا محکم‌کاری رعایت شده باشد. این وظیفه را در این دنیا، طایفه اجنه، شیاطین، بختک، آل، و سایر ابواب جمع آنها انجام می‌دهند.

در این مورد، مکتب روحانیت مبارز، از اشاره قرآن به طایفه جن استفاده لازم کرده است، یعنی این موجود نامرئی را موجودی کرده است که آدمیزاد شب و روز در خطر آزار و بدذاتی او است، و اگر طُرُق لازم را برای

۱ - آیت‌الله روشن نغمه‌انگ که تکلیف این بانوان عقیف با دادگاه‌های شرع اسلامی چه می‌شود؟

دفع شر او نداند، پناه بخدا از بلاهائی که ممکن است به سرش بیاید! بدیهی است که این طرق، مثل همه طرق دیگر، از مجرای دعاگویان شرع مبین می‌گذرد.

- "از حضرت امام جعفر صادق روایت است که شخصی شکایت کرد به آن حضرت که جنیان خانه و عیال مرا آزار می‌کنند. فرمود ارتفاع خانهات را هفت ذرع کن و کبوتر در اطراف آن جا بده و هر صبح و شام این دعا را بخوان"، "فرمود که هر که تنها در خانه بخوابد جن او را بگیرد و دیوانه‌اش کند و فرمود که اگر بخواید در بیرون خانه دچار اجنه نشوید، تحتك الحنك ببندید." (متن حدیثها در صفحه ۵۳۴).

البته فقط محدثان بزرگ گذشته نیستند که در نقل مسائل مروط به اجنه، مومنین را ارشاد فرموده‌اند. این ارشاد توسط فضلالی بزرگ روحانیت مبارز در عصر حاضر نیز انجام می‌گیرد، که نمونه‌ای از آنها در دو بحث فاضلانه ذیل توسط دو تن از اعظام مقامات جمهوری اسلامی است:

- بر اساس يك اشتباه، که ریشه آن اشتباه هم افکاری است که در ایران قبل از اسلام وجود داشته است، معمولاً جن و ملك را در ردیف یکدیگر قرار می‌دهیم، یعنی يك تیبی هستند نزدیک به یکدیگر. در صورتیکه جنی که در قرآن آمده، موجودی است در ردیف انسان، و در خصلت‌هایش شبیه‌ترین موجودات به انسان است. یعنی تولد دارد، مرگ و حیات دارد، نسل دارد، مرد و زن دارد. جن برخلاف انسان که ماده اولیه‌اش خاک است و از گل آفریده شده است، موجودی است که ریشه‌اش آتش است و از آن آفریده شده و به این لحاظ تفاوت‌هایی با انسان دارد. مثلاً با توجه به اینکه در قوم جن مومن و کافر هم هست، اما مراتب کمال ایمانی آنها به انسان نمی‌رسد و هیچگاه پیامبری از جن برنخاسته است،^۱ و در این جهت پیامبران بشری راهنما و هادی اینان نیز هستند. از جمله تفاوت‌های دیگر جن و انس اینکه جن دارای سرعت حرکت است، بگونه‌ای که می‌تواند الان اینجا باشد و در لحظه بعدی در دورترین نقاط. اما درباره اینکه جن چون آتش آفریده شده که جسم است، چرا جسم نیست؟

۱- در قرآن، سوره انعام، آیه ۱۳۰ آمده است: "یا معشر الجن والانس، الم یاتکم رسل منکم یقصون علیکم آیاتی؟" (ای گروه جن و انس، آیا ما برای شما رسولانی از خودتان نفرستادیم که آیات ما را بر شما بخوانند؟) و معلوم نیست که این متن صریح قرآنی را با فتوای آیت‌الله شهید چگونه می‌توان چگونه می‌توان تطبیق داد؟

امروز علما رسیده‌اند باینکه ما یکتوع جسم نداریم که جسم سه بعدی باشد، بلکه امکان دارد اجسامی با ابعادی بیشتر یا کمتر وجود داشته باشند که برای ما بدلیل اینکه سه بعدی هستیم، قابل رویت نیست، از قبیل موجودات در کرات دیگر و در کرات آتشین!

بنابراین موجود جسم نامحسوس داریم، و این از نظر علمی امری است مسلم! و روایات هم در این زمینه داریم، و آن در سایه جسم برزخی، يك حقیقت است... البته در يك شرائط خاصی افرادی، از قبیل آنانکه اهل ریاضت هستند، امکان دارد بتوانند آن جسم برزخی خویش را ببینند.

شاهدی دیگر بر اینکه اجسامی غیر قابل رویت وجود دارد، نقل مطلبی است از امام امیرالمومنین علیه‌السلام. امام وقتی به وادی‌السلام نجف رفتند، خواستند قدری بنشینند. رفتند فرشی بیاورند، امام گفت: نه همین جا روی زمین می‌نشینم. سپس فرمود شما چه می‌دانید، الان اینجا غلغه است. غلغه اجنه است. شما خیال کردید چیزی نیست؟ (آیت‌الله مرتضی مطهری، از سلسله سخنرانیهای خطابه و منبر).

-اجنه، از نظر تکوینی از ما بسیار دور می‌باشند. ولی از نظر برنامه و دین و آئین از همه به ما نزدیکتر هستند و در برنامه‌های آسمانی و فروع دین و کتاب آسمانی و رسالت با ما شریکند و پیامبر هم برای ما است و هم برای اجنه... جن موجودی است که بسیار هم زیاد می‌باشند و تعدادشان از ما هم بیشتر است و در میان ما و در این جهان زندگی می‌کنند. آنها به خدای یگانه و قرآن و رسالت و معاد و روز جزا اعتقاد دارند و با ما هم‌کیش و هم‌کتاب و هم‌مذهب می‌باشند و در روز قیامت در سؤال و جواب و حساب و کتاب و بهشت و جهنم، با ما شریکند.

کسانی که به قرآن اعتقاد ندارند، در گذشته به اجنه هم اعتقاد نداشته‌اند، خاصه کمونیست‌ها که می‌گفتند فقط هر چیز که قابل دیدن باشند وجود دارد. اما اینها اخیراً متوجه شده‌اند که اجنه موجود است و مورد قبولشان قرار گرفته(!). بهرحال وجود جن از نظر تجربه ثابت شده است و قابل انکار نیست و از نظر مذهب هم مسلم می‌باشد. (آیت‌الله مشکینی در خطبه نماز جمعه قم ۳۰ مهر ۱۳۶۱).

در این شبکه وحشت، مکتب آخوند تکیه خاصی بر "دغدغه دائمی گناه" در نزد مومن دارد. تمام احادیث و روایات و هشدارها، به او تلقین می‌کند که در هر صورت آدمی است گناهکار، و اگر تعیین سرنویشت او در آن دنیا فقط با سنجش خوب و بد اعمال خودش باشد، تردیدی نیست که مستحق جهنم خواهد بود، مگر آنکه وساطت یا شفاعت اهل بیت بدادش برسد. هر مومن شیعه، علی الاصول، "عبد الفقیر المذنب" است و غیر از این نمی‌تواند باشد. زیرا خدا، خدائی است که دائماً در حال غضب است و برای اشد مجازات او دنبال بهانه می‌گردد.

البته ممکن است مومن ساده‌دل واقعا تمام کوشش خود را در پیروی از احکام دین، و در احتراز از معاصی کبیره و صغیره بکار برد، و آزارش هم به هیچ کس نرسد، ولی از دیدگاه مکتب آخوند، باز هم چنین شخصی از بابت قصورهائی که کرده است و خودش هم نمی‌داند، گناهکار است، و باید چیزی در روز جزا بدادش برسد. استثناء در این قانون کلی فقط ذوات عظام و علمای اعلامند که عالم ربانی و کلیددار اسرارند، و برای بقیه استثنائی وجود ندارد. بدین جهت است که صلاح مومن در عالم نگرانی دائم، این است که هر چه بیشتر از راه نذر، و کمک به سادات و به متولی امامزاده، اکرام به قاری و زیاتنامه‌خوان و ملا، زیارت کربلا یا امام رضا، و پرداختهای جزئی و کلی دیگر، لطف یکی از ائمه را بخود جلب کند، و البته در عالم گرفتاری فقط فکر خودش و کسان خودش باشد، و بدیگران کار نداشته باشد.

قانون "مکتب"، بقدری قاطع و شامل است که نه تنها مومنین شیعه، بلکه حیوانات زبان‌بسته را نیز که احتمالا نامی از مقامات عالی اجتهاد نشنیده‌اند دربرمی‌گیرد:

- "حضرت امام حسین فرمود که هر پرنده‌ای و چهارپائی بیانی دارد، چنانکه اردک می‌گوید: خداوندا، من گناهکار را ببخش و بیامرز! و سبزه قبا می‌گوید: خدایا مرا آزاد کن از آتش جهنم! و سگ می‌گوید: بس است معصیت بدرگاه خدا! بزغاله می‌گوید: خدایا مرگ چه زود به من رسید، درحالیکه گناهم بسیار سنگین است!" (علامه مجلسی در بحار الانوار و حلیة المتقین، متن حدیث در صفحه ۵۵۴).

واقعا هم گناه بزغاله زبان بسته که محدث بزرگوار، دیواری کوتاهتر از دیوار او گیر نیاورده، خیلی سنگین است!

در باره آخر الزمان

شبكة وحشت يك شعبه بزرگ دیگر دارد، که اتفاقا هنرمندی مکتب روحانیت مبارز در این رشته بخصوص به اوج خود می‌رسد و آن ماجرای آخر الزمان و علائم ظهور امام عصر عجل الله تعالی فرجه است. برای سناریونویسان و کارگردانان فیلمهای وحشتناک، سناریوی تنظیم شده مکتب روحانیت مبارز، در این زمینه می‌تواند از کاملترین سناریوهای نوع خود در تمام تاریخ هنرهای دراماتیک بشمار آید. زیرا در طرح و تکمیل این سناریو، نه تنها صدها و شاید هزاران راوی و محدث بزرگوار بذل مساعی کرده‌اند. بلکه احتمالا از "الهامات غیبی" نیز کمک گرفته‌اند. در نتیجه مجموعه عظیمی از احادیث و روایات بدست این بزرگواران در این زمینه فراهم آمده است، که اگر هم از نظر خدا، از نظر پیغمبر او، از نظر امامان، و از نظر امام عصر، در حد اعلی کفرآمیز زشت موهن و احمقانه باشد، از دیدگاه يك سناریوی ترس و وحشت، شاهکار فن بشمار می‌رود.

متأسفانه در اینجا امکان نقل تمام این سناریو، ولو بطور خیلی خلاصه شده نیست. اگر علاقمند به شناختن آن هستید، قبل از هر منبع دیگر به جلد سیزدهم بحار الانوار، اثر علامه محمد باقر مجلسی، اعظم المحدثین، که در آن در حدود یکهزار صفحه به همین موضوع اختصاص یافته است، مراجعه فرمائید. در اینجا فقط نمونه‌های کوتاهی از آن برای خوانندگانی که ممکن است سعادت دسترسی به بحار الانوار را نداشته باشند، نقل می‌شود. ولی پیش از نقل آنها چند توضیح کلی ضروری است:

۱- اگر ببینید که در احادیث مربوطه جزئیات اموری که باید واقع شود، و نقش هر يك از متصدیان این وقایع، و عاقبت کار آنها، دقیقاً مشخص شده است، از خود سؤال نکنید که اگر همه این وقایع باید الزاماً اتفاق بیفتد و افراد و جماعتی معین نیز باید الزاماً وظائف خودشان را انجام دهند، در اینصورت فی‌المثل گناه دجال علیه‌اللعنه و ابی‌سفیان و اصبه برصی و سفیانی و یمانی

بدسگال و مردمی که موظفند "علینه در شوارع عام با یکدیگر زنا کنند" چیست، که همه مامور بوده‌اند و معذور! و بدانید که چنین سوالات در مکتب روحانیت مبارز، یا نشان دشمنی آشکار با اولاد پیغمبر، یا اثر سفاهت و بی‌خردی است. اگر تردیدی در آن باره دارید، به فتوای آیت‌الله خمینی (که در صفحه ۷۹ کتاب کشف الاسرار آمده است) مراجعه نمایید.

۲- اگر ببینید که وقایع سناریو منحصر در منطقه جغرافیائی آشنا و مورد علاقه روحانیت مبارز می‌گذرند و با وجود آنکه هم دنیای اسلام و هم نواحی کفر بسیار وسیعند، تمام عجائب و غرائب ظهور امام عصر، به مکه و مدینه و کوفه و کربلا و بصره و یمن و شام و قسطنطنیه و خراسان محدود می‌مانند، باز هم سوال بیجا از خود مکنید، تازه متوجه باشید که یکبار هم از فرار بنی‌امیه در آخرالزمان به بلاد فرنگ یاد شده است.

۳- اگر ببینید که در اواخر سناریو صحنه‌ها، مغشوش است و مثلاً بعد از ظهور و وفات حضرت امام عصر، حضرت رسول و حضرت علی و حضرت حسین، مجدداً چندین بار زنده می‌شوند و حکومت می‌کنند و باز هم وفات می‌کنند، و باز زنده می‌شوند باز وفات می‌کنند، این بار نیز سوال بی‌مورد از خود مکنید.

* * *

پس از توضیحات لازم، برای اطلاع دقیق بر آنچه در آخرالزمان خواهد گذشت، به مطالب نقل شده در صفحات ۴۴۹ تا ۴۶۴ مراجعه فرمائید.

با مطالعه دقیق اخبار آخرالزمان، با کمال تعجب به یک موضوع غیر منتظره پی خواهید برد، و آن اینست که علیرغم ظهور حضرت امام زمان و انجام همه وظائفی که بعهده ایشان است، باز پس از ظهور و وفات آن حضرت، کماکان مفسدین مشغول فساد، و منافقین مشغول نفاق هستند. و با وجود همه انتظاراتی که مومنین از زمان غیبت کبری ببعد داشته‌اند، هیچ اثر محسوسی از استقرار عدل جهانی بچشم نمی‌خورد:

"... و پس از وفات آن حضرت، به روایت جابر رحمة الله علیه از حضرت امام باقر علیه‌السلام، هرج و مرج و فتنه بسیار خواهد بود تا پنجاه سال. پس از آن حضرت امام حسین علیه‌السلام، شهید کربلا، باتفاق دوازده

امام (که بدین ترتیب با خود حضرت حسین سیزده امام می‌شوند) و دوازده صدیق (بتذکر علامه مجلسی در بحار الانوار، روایتی هم هست که "باتفاق ۷۵,۰۰۰ صدیق" و البته تفاوت جزئی است) بیرون آید. و به روایتی نیز که ثقة الاسلام کلینی از امام صادق آورده است، خروج کند با هفتاد و دو نفر از اصحابش که کلام خودهائی مطلا بر سر داشته باشند که هر خود دو رو داشته باشد، و به مردم گویند که این حسین است که بیرون آمده است. و بعد از او امیرالمومنین علیه السلام بیرون آید، و یکماه بعد از آن سید اکبر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله به همه مومنین از مهاجر و انصار و شهداء جنگهای بدر و احد. و چون رسول خدا را نظر بر مظلوم کربلا افتد، چنان بگرید که آسمانها و زمین‌ها نیز، های‌های گریه کنند. پس رسول خدا و اهل بیت او راضی نشوند مگر آنکه کشتندگان ظالمان اهل بیت در آنروز هفتاد مرتبه کشته شوند. پس حضرت امیرالمومنین، حضرت حسین را بفرستد به مشرق و مغرب، تا جمیع دشمنان خدا را بکشد و بتها را بسوزاند و کل بلاد هند را فتح کند (علامه مجلسی و سایر علمای عظام اعلی الله مقامهم احتمالا فراموش کرده‌اند که قبلا همه دشمنان خدا توسط حضرت امام عصر کشته شده بودند و همه بتها بدست ایشان سوزانده شده بودند و کل بلاد هند نیز با سایر بلاد کفر به زیر پرچم اسلام در آمده بودند) حضرت یوشع و دانیال زنده شوند، و حضرت امیرالمومنین ایشان را با لشکری به بصره فرستد که دشمنان را بکشند" (ایضا).

"... و در حدیث است که حضرت حسین فرمود: چون در آخرالزمان باز گردم، پس شمشیر جدم رسول خدا را که پدرم به من سپارد بردارم و هر که را دشمن خدا باشد خونسش را بریزم و بسوزانم تا به زمین هند برسم و جمیع بلاد آنرا فتح کنم. پس به بصره روم و هر که را در مقام مقابله برآید بکشم. و به بلاد روم لشکر کشم و آنجا را فتح کنم. پس هر حیوان حرام‌گوشت را که در دنیا باشد بکشم! و یهود و نصارا و سایر ملل را مخیر گردانم میان اسلام و شمشیر، و هر که اسلام را نخواهد خونسش را بریزم و کاری کنم که هیچ مردی از شیعیان نماند مگر آنکه خداوند ملائکه‌ای را به سوی او بفرستد تا زنان و منزلش را در بهشت به بنمایانند (این مسئله کماکان حل نشده است که چون همه این کارها در زمان حضرت قائم انجام گرفته است، دیگر کدام کافر و یهود و نصارا و بلاد فتح

نشده باقی مانده‌اند تا دوباره به کشتار آنها اقدام شود؟ شاید تنها کار تازه‌ای که انجام می‌گیرد ارائه حرمسرای بهشتی مومنان توسط ملانکه باشد).

و حضرت حسین در طلب خون خود و اصحاب خود آنقدر بکشدف که مردم بگویند اگر این کس ذریه پیغمبران بود اینقدر آدم نمی‌کشت! ولی قبلا حضرت قائم به منبر رفته و با دیدگان اشک آلوده لنگه کفش خون‌آلود علی اکبر را بمردم نشان داده و فرموده بود: اگر تمام مردم زمین کشته شوند تقاص این لنگه کفش نخواهد بود. (به تاریخچه دیوان بلخ مراجعه شود).

- "... و آن حضرت آنقدر پادشاهی کند که موهای ابرویش به چشم مبارکش افتد(البته این نوعی پادشاهی است که با فتوای ولایت فقیه که "سلطنت مظهر کفر است" منافات ندارد).

و بعد از آن نوبت سلطنت امیرالمومنین علیه‌السلام برسد(ایضا)، و آن حضرت ۴۰,۰۰۰ سال پادشاهی کند، و در زمان او از هر شیعه هزار پسر به هم رسد، در هر سالی یک پسر و دو باغ سبز.

و یکبار دیگر نیز باتفاق حضرت امام حسین رجعت فرماید، تا از معاویه و تبعه او انتقام بکشد (توضیح آنکه این معاویه ملعون و اتباع او، قبلا در زمان خروج حضرت قائم به بلاد فرنگ پناهنده شده بودند و خاج بسته بودند و با اولتیماتوم امام اهل فرنگ آنها را پس داده بودند و در همان سرحد اسلام و کفر بفرمان حضرت قائم همه را گردن زده بودند)، و دنیا منقضی نشود تا آنکه رسول خدا و امیرالمومنین بار دیگر بدنیا برگردند و در نجف یکدیگر را ملاقات فرمایند و در آنجا مسجدی برپا کنند که ۱۲,۰۰۰ در داشته باشد. مرحوم شیخ صدوق ابن بابویه متذکر شده‌اند که آل محمد در آخرالزمان عایشه را نیز زنده کنند تا بر او حد بزنند و آنگاه دوباره بمیرانند".

تذکر خاص علامه مجلسی رحمة الله علیه: همه اینها که گفته شد به اسانید بسیار معتبر از حضرت امام صادق و سایر ائمه اطهار به این حقیر رسیده است.

احکام تغییر ناپذیر الهی

در طول قرون، فقهای شیعه احکام حقوقی و جزائی معینی را بعنوان احکام قطعی الهی و شرعی جهان تشیع عرضه کرده‌اند که استناد همه آنها به احادیثی است که از رسول اکرم و ائمه روایت شده‌اند.

در طول همین قرون، بخصوص از عصر صفوی ببعد که محاکم شرع از پشتوانه قدرت حکومت مرکزی برای اجرای احکام و فتاوی خود برخوردار شدند، هیچوقت کسی اجازه نیافت که ابراز تردید یا حتی جرأت طرح سئوالی در باره حدود اعتبار و مشروعیت این فتاوی و احکام بکند، زیرا هر گونه شبهه و تردیدی در این مورد حکم دشمنی با شرع مبین و در صورت سنگینی شبهه، حکم محاربه با خدا را داشت. بهمین دلیل در تمام دوران صفویه و در قسمت اعظم از دوران قاجار، این محاکم و مراجع بیدریغ دستور تکفیر و قتل و حد و تعذیر و تبعید صادر کردند، و اگر هم شرایط زمان اجازه صدور احکام قصاص یا رجم را بدانان نمی‌داده است، منتظر ماندند تا این محظور نیز در دوران "اولین حکومت الله در روی زمین" برطرف شود.

با این همه، همان اشکالی که همواره در مورد اصل احادیث وجود داشته است، در مورد فتاوی و احکامی نیز که بر اساس این احادیث در زمینه فقهی صادر شده است و می‌شود وجود دارد. و آن این است که وقتیکه يك حکم فقهی آشکارا خلاف عدالت و خلاف منطق و خلاف بدیهیات اخلاقی و انسانی است، چگونه می‌توان مدعی آن شد که این حکم از جانب خدا و پیغمبر و امام صادر شده است؟ و در جایی که هیچ ضمانتی در مورد اصالت اصل حدیث وجود ندارد، بچه دلیل حکمی که بر مبنای همین حدیث صادر شده است باید صحیح و شرعی شناخته شود؟

بسیار از این احکام و فتاوی فقهی، چنان سخیف، قهقرائی، و نامعقول و چنان آکنده از تبعیضات گوناگون در مورد مرد و زن، آزاد و بنده، مومن و غیر مومن، شیعه و سنی، کرد و فارس و عرب، عاقل و مستضعف هستند که هر کودک دبستانی می‌تواند به ابتدال آنها پی‌ببرد.

مروری ساده به فهرست طویل و عریض این احکام و فتاوی، مخصوصا به نوع جرائمی که در بسیاری از آنها مطرح است، به روشنی نشان می‌دهد که

بسیاری از این احکام برای جرائمی وضع شده‌اند که اصولاً در يك جامعه متمدن و حتی نیمه متمدن امروزی اتفاق نمی‌افتد و نمی‌تواند اتفاق بیفتد. بنابراین فقط جوابگوی شرائط زمانی و مکانی خاصند. و وقتیکه چنین باشد، دیگر نمی‌توانند احکام ابدی و ثابت الهی بشمار آیند. مثلاً وقتیکه قانون فقهی تصریح می‌کند که: "خریدن و فروختن بچه‌ای که در شکم مادر یا در پشت پدر باشد، مکروه است، مگر آنکه چیز دیگری را بضمیمه بخرند یا بفروشند" و "مکروه است خریدن یا فروختن خویشاوندان چون برادر و عمو و دایی"، چطور می‌توان اصولاً وقوع چنین مواردی را در دنیای امروز یافت، تا مسئله حرام بودن یا نبودن آنها مطرح شود؟ و چطور می‌توان احتمال داد که "کسی کنیزی را درست در وسط جماع با او، بدیگری بفروشد" تا قانون الهی حکم کند که پرداخت مهریه این کنیز، قبل از جماع با کدام صاحب او بوده است و بعد از جماع با کدام صاحب او؟ یا وقتیکه فقه درباره این موضوع احمقانه فتوی می‌دهد که "اگر کسی نصف مقعد کسی را پاره کند فلانقدر متقال طلا دیه باید بدهد" اصولاً چگونه می‌توان ممکن دانست که کسی "نصف مقعد کسی دیگر را" پاره کند تا مقدار خونبهای آن مطرح باشد.

معهداً همه این احکامی که نقل شد، و صدها نظیر آنها، در کتاب حاضر از اثر فقهی معتبر "جامع عباسی" نقل شده است که عصاره کلیه کتب معتبر فقه تشیع است و توسط بزرگترین فقیه عصر صفوی، شیخ بهائی، "علامه علی الاطلاق اسلام، خاتم المحدثین و خلاصة المتقدمین و زبدة المتأخرین" به خواست شاه عباس تألیف شده است تا راهنمای محاکم شرعی قرار گیرد و همین کتاب است که بعدها از مبانی کار رسالات بعدی مراجع تقلید، از جمله تحریر الوسیله و توضیح المسائل آیت‌الله خمینی و از مستندات محاکم کنونی شرع جمهوری اسلامی در امور قضائی و دیات قرار گرفته است.

و از زمره فتاوی شرعی که آیت‌الله العظمی بر مبنای همین احکام جامع عباسی و فقهای بزرگوار قبلی در توضیح المسائل صادر کرده‌اند، این است که: "اگر انسان پیش از آنکه دختر عمه یا دخترخاله خود را بگیرد با مادرشان زنا کند، دیگر نمی‌تواند با آنها ازدواج نماید. ولی اگر با دختر عمه یا دخترخاله ازدواج کند و پیش از آنکه با آنان نزدیکی کند با مادرشان زنا نماید، عقد آنها

اشکال ندارد. و نیز اگر با پسری لواط کند مادر و خواهر و دختر آن پسر بر او حرام می‌شوند ولی اگر شك کند که به اندازه ختنه‌گاه دخول کرده است یا نه در آنصورت بر او حرام نمی‌شوند!"

چنین احکام جاهلانه یا سفیهانه، که متأسفانه جزء احکام پیغمبر اسلام "در مورد مستراح و مجامعت و غیر ذلك" اعلام می‌شود، نه در عصر حاضر در هیچ جای دنیا قابل اعتنا و اجرا است، نه اجرای آنها کمکی به استحکام اسلام می‌کند و نه اصولاً کمترین دلیلی بر اصالتشان وجود دارد.

در کتاب حاضر صفحات متعددی به نقل نمونه‌هایی از این قبیل فتاوی و احکام که دکانداران بزرگوار دین، آنها را با کمال صراحت "احکام ابدی الهی" اعلام کرده و اجرای دقیق آنها را تا هنگام ظهور امام عصر، تکلیف شرعی مومنین دانسته‌اند، اختصاص یافته است که مباحث: گناهان کبیره، جهاد، قصاص و دیات، غسل، نماز، روزه، حج، خمس و زکات، معاملات، نکاح، و نیز احکام و فتاوی مربوط به مستحبات شرعی در امور: خوراك، پوشاك، جماع، دخول بر چهارپایان، احکام دارالخلاء، سفر، ریش، ناخن، و واجبی و آروق و عطسه، و فضائل شهور و ایام را شامل می‌شود (رجوع شود به صفحات ۴۶۷ تا ۵۷۰) در صورتیکه علاقه‌مند به کسب اطلاعات شرعی بیشتر در این زمینه‌ها باشید، به اصل این کتب منجمله جامع عباسی، حلیة‌المتقین، تحریر الوسیله و توضیح المسائل مراجعه فرمائید).

انسان ساخت فیضیه

علت اصلی پریشانی‌های ما نه استعمار است، نه استثمار. اینها همه معلول استعمارند، و عامل این استعمار همیشه آخوند بوده است.
(دکتر علی شریعتی: بازگشت به خویشتن)

بر مبنای همین اصول فکری، که بررسی‌هایی کوتاه درباره هر يك از آنها صورت گرفت، مکتب فرهنگی آخوند در طول قرون موفق به ساختن نوع خاصی از انسان شده است، که قاعدتاً باید او را انسان فیضیه نامید. این انسان

مشخصاتی ویژه خود دارد که همانند آنها را نه در دیگر جوامع بشری می‌توان یافت و نه حتی در دیگر جوامع اسلامی.

البته این نوع خاص از انسان تمام جامعه ایرانی را شامل نمی‌شود. ولی متأسفانه هنوز هم که هنوز است، قسمت بزرگی از این جامعه را در برمی‌گیرد، بخصوص در هر جایی که درجه آگاهی کمتر و سیطره جهل و خرافات زیادتر است.

انسان آخوند ساخته، انسانی است که در هیچ امری از امور دنیوی و اخروی خود اجازه ندارد شخصا فکر کند و شخصا در باره امری تشخیص بدهد، زیرا او تا آخر عمرش از نظر شرعی صغیر است و تکلیفش را باید مقام اجتهاد تعیین کند، یا نمایندگان او، از حجة‌الاسلام گرفته تا ملای محل. و نه تنها در مورد تکالیف شرعی و نیمه‌شرعی خودش صغیر است، در تمام امری هم که مستقیماً جنبه شرعی ندارد، محتاج همین کسب تکلیف است. زیرا در طول زمان همه این امور نیز، چه مسائل اتفاقی و چه مسائل روزمره در حیطه نفوذ روحانیت در آمده‌اند. اگر می‌خواهید به سفر بروید، بصلاح او است که قبلاً درباره ایام و ساعات سعد و نحس سفر، از "آقا" کسب نظر کند. اگر می‌خواهد زن بگیرد، باید از "آقا" بپرسد که قمر در عقرب نباشد. اگر چیزی می‌خرد باید از "آقا" مشورت کند که در "قران نحسین" نخریده باشد و در "قران سعیدین" خریده باشد. اگر خودش یا زنش یا فرزندش بیمار می‌شوند، باید بجای دوا و درمان بی‌حاصل بسراغ "آقا" بروید، که دعای علاج هر دردی را می‌داند، همچنین دعای دفع ارواح خبیثه را، و دعای چشم زخم را، و دعای دفع اجنه‌ای را که باعث گرفتاری مومن شده‌اند. اگر صاحب اولادی می‌شود، باید برای ریختن آب تربت در دهان طفل، برای دعا خواندن درگوش او، برای دعای دفع "آل" و حرز دفع بلا، برای نام‌گذاری او، برای تبرک او، برای نذورات مربوط به سلامت و عافیت او، برای دعای ختنه او، ملا و دعانویس مشکل‌گشایی کنند. وقتی که موقع درس خواندن بچه شد، آخوند در مقام مکتب‌دار، دروس شرعی بدو می‌آموزد (البته در صورتیکه طفل ذکور باشد)، و وقتی هم که بدنای آخرت رفت، طبعاً تمام امور مربوط به کفن و دفن و مقبره و قرأت قرآن و مجلس عزا و مجلس فاتحه و مجلس چله و دعای اموات و آمرزش گناهان و شب اول قبر

و سؤال و جواب عربی با نکیر و منکر و شفاعت روز جزا، باید از مجرای ملا و قاری و روضه‌خوان و متولی بگذرد.

برای سبک کردن بار مومن و بار آخوند، بهتر است مومن توشه آخرت خودش را در همان دوره زندگی ذخیره کند. ولی این توشه بخلاف آنچه در بدو امر تصور می‌شود، انجام کار خیر و کسب حلال و پرهیزکاری و احتراز از ریا و دروغ و تقلب نیست، کسب علوم و فنون و کمک به آموزش و پرورش و رفاه دیگران نیست، گریه بر مظلومیت حسین، نوحه شام غریبان، زنجیرزنی و قمه‌زنی، شمع روشن کردن در حرم امام یا در سقاخانه، آب تربت خوردن، دخیل بستن، چله نشستن، نذر و نیاز، صیغه شدن به سادات اولاد پیغمبر، جفت کردن کفش علمای عظام، گذاشتن تربت بر کفن اموات، رعایت دقیق واجبات و مستحبات بیت‌الخلاء، و واجبی و آروق، زیادی و کمی تعداد صلوات در دنبال هر عطسه، و تعداد لعن بر قاتلان حسین در پی هر آب خوردن، خلال نکردن با چوب انار، و نبریدن نان با کارد، خودداری از بستن یقه و کروات، خوردن انار که میوه بهشت است، و نخوردن انگور که میوه جهنم است، و... و خیلی چیزهای دیگر از همین قبیل. اینها است که ذخیره مومن برای آخرت او است.

علت این است که پیغمبر اکرم و ائمه طاهرین در درجه اول به همین چیزها علاقه‌مندند: يك قطره اشك، يك حلواى اموات، قرائت يك دعای خاص در مستراح، ضامن مطمئن‌تری برای برخورداری از شفاعت آنها در روز جزاء است تا امور خیری که مورد علاقه خاص ایشان نیست.

اگر مومن غریقی را از آب نجات بدهد کار خوبی است، اما به معصوم مربوط نیست، ولی اگر انگشتر عقیق به انگشت کند (که اولین کوهی است که به ولایت اهل‌بیت شهادت داده است)، امام متعهد است که او را از سفرش به سلامت بازگرداند، و اگر این انگشتر را بدست راست کند (بشرط آنکه به انگشت وسطای دست راست کرده باشد و آنهم قسمت پائین انگشت)، امام ضامن است که شفیع او در روز قیامت نیز باشد. اگر بادروج بخورد که سبزی اهل‌بیت است، امام ملزم است او را از انواع بلا یا حفظ کند. اما اگر ترتیزك بخورد که سبزی بنی‌امیه است، امام هیچ تعهدی در حفظ او ندارد. اگر ناخنهای خود را در روز چهارشنبه بگیرد، ولی یکی را برای پنج‌شنبه بگذارد، امام در آن دنیا دست

او را می‌گیرد و یکر است به بهشت می‌برد. اما اگر آن يك ناخن را هم همان چهارشنبه بگیرد، دیگر بر امام تکلیفی در مورد او نیست. اگر نعلین زرد بپوشد، امام نه تنها خود او، بلکه تا هفت نسل بعدش را هم بیمه فقر و بیماری می‌کند. اما اگر نعلین سیاه پوشید، امام هیچ کاری برایش نمی‌کند تازه ذکرش هم ست می‌شود.

امامان، هر کدام حساسیتی خاص در مورد اموری دارند، که به شخص خودشان مربوط می‌شود، و غالباً آمرزش یا عدم آمرزش مومن نیز بستگی به شناسائی همین نقاط ضعف دارد. مثلاً امام حسین با همه بی‌نیازی که در زمان حیات خود داشته، آنقدر خواستار لعنت فرستادن مومنین به شمر ملعون است که اگر کسی آب بخورد و به شمر نفرین کند، وی ضامن است که خداوند تمام گناهان پنجاه ساله این کس را بیامرزد، بطوریکه حساب کل گناهانی که از دوران بلوغ تا اواخر عمرش کرده است، با این يك آب خوردن و لعنت فرستادن، پاک شود، باضافه قصری در بهشت نیز با تعداد زیادی حوری به وی اختصاص یابد. ولی اگر همین مومن فی‌المثل آب قنات محل را بروی زن و بچه همسایگانش ببندد، و همان بلای روز عاشورا را در فرات، برسر آن مظلومها بیاورد، این دیگر به سیدالشهداء مربوط نمی‌شود.

مومن باید سعی بلیغ کند که هیچوقت لبش بخنده باز نشود، و احوط آن است که حتی لبخند هم نزند، زیرا خنده از مسلمان قبیح است. و وی بر وقتی که این خنده به فحقه برسد، که در آن صورت مومن از سر به قعر جهنم می‌افتد و تا روز قیامت گرز آتشین می‌خورد! در عوض باید هر قدر بتواند از گریه کوتاهی نکند، ولو آنکه حال گریه کردن هم نداشته باشد. زیرا امام اجازه داده‌اند که در چنین صورتی، تنهای ادای گریه کردن را در بیاورد، در هر دو حال، چه گریه راست، و چه گریه دروغ، هر قطره اشک ضامن شفاعت او توسط امام در درگاه الهی است. از اول گفته شده است که اشک کلید بهشت است.

برای مومن مطلقاً صلاح نیست که درباره انجام یا عدم انجام کاری، "حرف پیش" بزند، چنین کاری دخالت در دستگاه خداست و شرعاً به مصلحت او نیست. تکلیف باید از راه استخاره معین شود. و برای محکم‌کاری در امر استخاره نیز بهتر است به "آقا" مراجعه شود، زیرا مومن خودش آداب استخاره

را آنطور که باید نمی‌داند. اگر هم دعای جلوگیری از احتلام بخواهد، باز باید به ملا مراجعه کند و اگر بخواهد دچار جن‌زدگی نشود، یا قراقر شکمش برطرف شود، یا شیطان بر سفره غذایی‌اش تغوط نکند، یا بواسیر نگیرد، باز باید برای گرفتن ادعیه مجربه به آقا مراجعه کند.

خواندن قرآن، البته برای مومن بسیار خوب است، ولی ضرورتی ندارد که معنی آنرا هم درک کند، فقط باید تعداد دفعات قرائت قرآن زیاد باشد. اصلاً حدیثی هم هست که پیغمبر فرموده است هر کس بخواهد معنی قرآن را پیش خود تاویل کند، نشیمنگاهش را در روز قیامت در آتش جهنم قرار می‌دهد. البته بهتر است بجای خودش، قاری بزرگوار را مامور قرائت قرآن در مقبره مرحوم ابوی کند و طبعاً از او هم انتظار فهم بیشتری را از آنچه می‌خواند، نداشته باشد. فقط "حق‌القرائه" را بموقع برساند.

عزاداری سیدالشهدا، کلید آمرزش و مفتاح بهشت است. زیرا خود امام با کمک حضرت ابوالفضل در این مورد ضامن و شفیع او در آخرت هستند. ولی این عزاداری برای آن حسین سلحشور و آشتی‌ناپذیر و جانبازی که نخستین شیعیان علی می‌شناختند، نیست. برای حسین مظلوم ذلیل و غریب و تشنه و گرسنه‌ای است که برای یک قطره آب، به قاتلین خودش التماس می‌کند و راه جلب رضایتش اشک‌ریزی بر مظلومیت او، و زنجیرزنی و "شاه حسینی" و نوحه شام غریبان است.

مصرف پول حلال مومن در راه ساختن مریضخانه یا دارالایتام یا کتابخانه، البته اشکالی ندارد. ولی راهی برای او به بهشت باز نمی‌کند. این راه فقط وقتی باز می‌شود که درآمد این پول، پس از پرداخت خمس و زکات، و وجوه بریه، و رد مظالم و سهم امام، و سایر وجوه شرعی، یا به خدام ابوالفضل برسد یا به متولی مسجد و امامزاده و سایر دعاگویان سیدالشهدا (بخصوص اگر سادات اولاد پیغمبر باشند)، و یا آنکه صرف نورات یا پول قضای نماز و روزه، یا حق‌القدم روضه‌خوان و زیارتنامه‌خوان، یا وجوه میت، یا سفره حضرت عباس و روضه صاحب الزمان، یا "هدیه" دعانویس شود، حتی اگر این دعا، دعای دفع هوو و قفل کردن شوهر و رفع جادو جنبل باشد. البته وجوه لازم برای محلل نیز عنداللزوم فراموش نشود.

جالب این است که گاهی اعتراض بدین امور، خیلی معصومانه از طرف خود آخوند بزرگوار صورت می‌گیرد، که مثلا می‌گوید: متوسل شدن به درخت‌های کهن، دخیل بستن به سقاخانه، شمع روشن کردن کنار اجاق، روضه خواندن پای دیگ سمنو، پختن آش امام زین‌العالدین با آن تشریفات، آجیل مشکل‌گشا، شبیه‌خوانی، آب و جارو کردن خانه برای تشریف‌فرمائی حضرت خضر، جادو جنبل، عامل بدنامی شیعه همین خرافاتی است که ساخته‌اند!" (کاشف الغطاء، آیین ما).

ولی همین علامه عالیقدر، اعلی‌الله مقامهم، در دنبال این فتوای خود توضیح نمی‌دهد که این خرافات را چه کسانی ساخته‌اند، و اگر کسانی غیر از آخوند آنها را به نامی جز بنام مذهب و امام می‌ساختند، چطور مومنین آنها را قبول می‌کردند؟

درجه عبودیتی که در فرهنگ ریا برای مومن شیعه در نظر گرفته شده است، در هیچ ایدئولوژی دیگر جهان نظیر ندارد. حتی در منطق بردگی نیز احتمالا این اندازه عبودیت نمی‌توان یافت. در مکتب دکانداران دین، مرجع اجتهاد، وکیل بی‌چون و چرای خداوند و پیغمبر و قرآن و ائمه معصوم و نایب تام‌الاختیار امام زمان در روی زمین است. و اگر حکومت این جهانی نیز در اختیار همین مرجع قرار گیرد، آنوقت فقیه والی نه تنها نایب بر حق امام عصر می‌شود، بلکه "نایب خدا، امام پیامبرگونه، ابراهیم و موسی و عیسیای زمان". و احتمالا امام سیزدهم شیعیان "اثنی‌عشری" نیز می‌شود. و القابی از قبیل "والی بر همه روی زمین، عامل انقلاب عدل محمدی، علی‌تازه، حسین تازه، - و بطور محرمانه- پیغمبر تازه" نیز بدو تعلق می‌گیرد، و به مومنین اعلام می‌شود که "مقر این امام کعبه است، قدس است، لاهوت است!".

خصیصه دیگر مکتب دکانداران دین، دشمنی آشتی‌ناپذیر این مکتب با هر گونه نوآوری است. فرهنگ آخوند، علی‌الاصول، فرهنگ رکود و جمود است. و این مورد، تمام آخوندها را در تمام مذاهب شامل می‌شود. هر معیاری، هر ضابطه‌ای، بهمان صورت که هست، باید باقی بماند. زیرا هر يك از این ضوابط از لحاظ تأمین مصالح مکتبداران، آزمایش خود را در طول زمان داده‌اند. و هر بدعتی که بمنظور تعدیلی در یکی از آنها صورت گیرد، خدا ناکرده بدعتی برای

دستکاری در همه آنها می‌شود. بر این اساس است که در طول قرون، فرهنگ آخوند کوشیده است تا با حربه تکفیر و تعزیر هر صدائی را در راه نوآوری خاموش کند، و هر تلاشی را در راه تحول متوقف سازد.

خصیصه دیگری از این مکتب، حقیربینی و ذلت‌طلبی آن است. در منطق این مکتبداران، مومن هرچه ذلیل‌تر، افسرده‌تر، گرفتارتر و از بابت این دنیا و آن دنیای خود نگران‌تر باشد، مومن‌تر است، و نازنین‌تر است. در این مَمَر، از یکسو بدو توصیه می‌شود که انواع محرومی‌ها و بدبختی‌های دنیا را با توکل و تسلیم تحمل کند، زیرا اصلا خود دنیا ارزشی ندارد، و اصل برای مومن خانه‌ای است که باید در آخرت با وساطت شفیعان برای خود دست و پا کند. از سوی دیگر بدو اطمینان داده می‌شود که خدا جزای ملاحظین را اگر در این دنیا ندهد در روز حساب خواهد داد، و عجله کار مومن نیست. نمونه گویائی از طرز فکر مومنان مغزشوئی شده مکتب آخوند، یعنی از "انسان نمونه" دکانداران دین، شرحی است که اخیراً در مقدمه یکی از کتابهای بحث و تحقیق مکتب فیضیه در قم انتشار یافته است. من عین این شرح را در موقع خواندن آن یادداشت کرده‌ام، ولی عنوان کتاب و نام نویسنده را نمی‌دانم، بدین جهت فقط می‌توانم این متن را بدون ذکر مشخصاتی اضافه بر آن چه که گفته شد، برایتان نقل کنم:

"پروردگار! در عظمت تو همین بس که مخلوقات خود را یکسان نیافریدی، بلکه از جمیع جهات، اختلاف و تباین را همزاد و همسال با آنها قرار دادی. شیرینی را سزاوار قند و شکر و نوازهای نغز و آوازهای دلنشین را مناسب با بلبلان دلبر قرار دادی. اگر توانائی به شیران دادی، سزاوار همان بود و اگر ناتوانی را قرین موران فرمودی، زبینه همین بود."

"پروردگار! چه بزرگی که بنی‌آدم را نیز از این قانون استثناء فرمودی. به یکی گوهر خرد ارزانی داشتی و دیگری را از نیروی کیاست و تدبیر بی‌بهره نمودی. به یکی ثروت فراوان دادی و دیگری را فقیر و دست به گریبان نمودی. یکی را قوی و توانا و دیگری را ضعیف و ناتوان. یکی را سعید و فرخنده و دیگری را دربدر و خونین‌جگر فرمودی، برای آنکه لابد مصلحت آنان چنین بود! بار خدایا! چه بزرگی که این همه اختلاف را ایجاد کردی تا بدینوسیله همه

آزمایش شوند و زشت از زیبا، و دادگر از ستمگر، و سعید از شقی، و یاغی از مطیع، شناخته گردند. آمین یا رب العالمین!"

دکانداران دین در دیدگاه فرهنگ ایران

چنین بود اصول فرهنگ ریا که در طول قرون بدست دکانداران دین، بنام خدا ولی در کارگاه خدافروشی ساخته و پرداخته شد.

در این بازار سالوس، چنانکه قبلا گفته شد، صاحبان زور و زر، در شرائط مختلف زمانی و مکانی، با سودگران دین در کار بهره‌کشی از جماعت مومنان دست همکاری دادند. آنجا که مصالح مکتبداران ریا مطرح بود، "استبداد" چوبه دار و ساطور میر غضب و شلاق محتسب را در اختیار روحانیت مبارز گذاشت و آنجا که مصالح صاحبان قدرت ایجاب می‌کرد، "استحمار" به صدور احکام و فتاوی مناسب شرعی پرداخت، و در هر دو حال "استثمار" یعنی بازار پربرکت پشتوانه مالی آنان باقی ماند.

ولی در خارج از این نیروهای مؤتلف زور و زر و تزویر، نیروی سرکشی و تسلیم‌ناپذیری نیز وجود داشت، که در هیچ شرائط زمانی و مکانی، یا هیچ وسوسه سود و زبانی، و تحت تاثیر هیچ تهدید و تطمعی، سر در بارگاه ریا فرود نیاورد. و آن فرهنگ ایران بود. فرهنگی که نمایندگان اصیل آن، مثل هر جای دیگر و مثل هر دوران دیگر، اندیشمندان، آادفکران، نویسندگان، سخنوران، هنرمندان، عارفان، حکما، و سایر خدمتگزاران ذوق و معنی بودند. اینان در مکتب آزادگی، این افتخار را برای فرهنگ ایران محفوظ داشتند، که هرگز آن فرهنگ حماقتی را که بدانان تحمیل می‌شد، نپذیرفتند. و علیرغم همه آزارهایی که در این راه دیدند، هرگز از افشای ماهیت راستین این خادمان دروغ‌پرداز باز نایستادند. و از این راه، ادبیات هزار ساله پارسی را بصورت ادعانامه گویای فرهنگ ایران علیه دکانداران دین در آوردند.

کتابی که توسط خود من از برگزیده اشعار یکصد و پنجاه سخنسرای نامی ادب پارسی، از فردوسی تا بهار، و بیش از پنجاه سخنسرای زنده ایران تدوین شده است، و همزمان با این کتاب منتشر می‌شود، تا آنجا که در گنجایش

يك مجموعه پانصد صفحه‌ای است، روشنگر این واقعیت پرشکوه تاریخ فرهنگ ایران است.

البته در کتاب حاضر، نه جای آن است و نه مناسب با نوع مطالب کتاب که قسمتهای مهمی از اشعار آن مجموعه نقل شود، ولی با توجه به اینکه همین تازگی‌ها، یکی از مغزهای متفکر جمهوری اسلامی^۱ بعنوان يك واقعیت مسلم تذکر داده‌اند که "این حرف صحیحی است که همیشه ادبیات آئینه افکار مردم بوده است"، مقتضی می‌دانم که بعنوان "آئینه افکار مردم ایران" در طول ده قرن گذشته، نمونه‌های انگشت‌شماری از این گفته‌ها را برایتان نقل کنم. البته بسیار متشکر خواهم شد که اگر حتی يك شعر در جهت عکس اینها، یعنی در ستایش مکتب دکانداری دین در ادبیات پارسی یافتید، آنرا برای تکمیل پرونده این اشعار برابم بفرستید.

گر گاو گشت امت اسلام، لاجرم

گرگ و پانگ و شیر، خداوند منبرند

گرگ و پانگ، گرسنه مرغ و بره‌اند

وینان ضیاع و مال یتیمان همی خوردند^۲

(کسائی، قرن چهارم)

ای امت بدبخت، بدین زرق فروشان

جز از خری و جهل، چنین بنده چرانیید؟

خواهم که بدانم که مر این بی‌خردان را

طاعت زچه معنی و ز بهر چه بنمائیید؟

(ناصر خسرو، قرن پنجم)

سر باغ و دل زمین دارند کی غم عقل و شور و دین دارند؟

همه در علم، سامری‌وارند از برون موسی، از درون مارند!

دل سیاهان و تیره هوشانند جاه جویان و دین فروشانند

(سنائی قرن ششم)

۱- حجة‌السلام هاشمی رفسنجانی، رئیس مجلس شورای اسلامی، در خطبه "دشمن‌شکن" نماز جمعه، تهران ۴ محرم ۱۴۰۳

۲- درست هزار سال بعد از کسائی، ملك‌الشعرا بهاردر قصیده‌ای با همان وزن و قافیه می‌گوید: دین نیست اینکه بینی در دست این گروه کاین مفسده است و این دنییان مفسدترند! وین رسم پاك نیست که دارند این کسان این بدعت است و این سفها بدعت آوردند!

هر يك ريش و پشمی آورده به اجازت ز کارگاه ازل
آدم آدم همی زنند و یکی نه به فعل آدمی و نه به عمل!
ور سلامت کنند، بردوزند کیسه‌ای بر خدای عز وجل!
(انوری قرن ششم)

ز دعوی هیچ نگشاید اگر مرید اندر دین
چنان کاندر درون هستید ودر بازار بنمائید!
به زیر خرکه تزویر ز نارمغان تا کی؟

ز زیر خرکه گر مرید آن ز نار بنمائید
(عطار قرن هفتم)

لاف شیخی در جهان انداخته خویشتن را بایزیدی ساخته
نکته گیرد در سخن بر بایزید شرم دارد از درون او یزید!
چون حقیقت پیش او فرج و گلو است کم بیان کن نزد او اسرار دوست
(مولوی، قرن هفتم)

نه پرهیزگار و نه دانشورند همین بس که دنیا به دین می‌خورند!
سوی مسجد آرند دکان شید که در خانه کمتر توان یافت صید
بنزدیک من شبرو راهزن به از فاسق پارسا پیرهن
چه ز نار مغ در میانست چه دلغ که در پوشی از بهر پندار خلق
(سعدی قرن هفتم)

حافظا می خور و رندی کن و خوش باش، ولی
دام تزویر مکن چون دگران قرآن را

و:
آتش زرق و ریا خرمن دین خواهد سوخت
حافظ این خرکه پشمینه بیانداز و برو!

و:
خدا ز آن خرکه بیزار است صد بار

که صد بت باشدش در آستین
(حافظ قرن هشتم)

الخدای: خوان یغما - الامام: نماز فروش - الزهد: پرده ریا - الشیخ: ابلیس
- التلبیس: آنچه شیخ در باب آخرت گوید - المرید و السالوس: نواب شیخ -
الواعظ: آنکه بگوید و نکند - الخطیب: خر بی‌شاخ و دم - التعود بالله: طلبه

مدرسه نشین - الزیاره: بهانه‌گاه فسق - الفاتحه: آلت گدائی - القسم: خوراک
دروغگویان - القسم الموکد: دروغ مکرر - الحاجی: آنکه سوگند دروغ به کعبه
خورد.

(عبید زاکانی، قرن هشتم)

لاف جمعیت دل میزنی ای شیخ، ولی
پای تا فرق سر همه وسوسه و وسواسی!
جمع آری نجسی چند به جادوی فریب؟
بخدا بهتر ازین کار بُود کناسی!
(جامی، قرن نهم)

دربن هر مو یزید خفته‌ای داری و باز
آه حسرت میکشی بر ماجرای کربلا!
داده‌ای خود را به شیطان، او ترا نعم‌الوکیل
باز می‌گوئی ز بیشرمی توکل بر خدا!

و:

گرچه خود بود زن حرص و طمع، فتوی داد
مفتی شرع: که يك زن به دو شوهر ندهند!

و:

ریش بقدر عصا گذار، که امروز
کوتهی ریش، هتک حرمت دین است
(کلیم کاشانی، قرن دهم)

تا سرانجام چه از پرده درآید، کامروز
دور پرواری عمامه و قطر شکم است!

و:

کار با عمامه و قطر شکم افتاده است!
خم درین مجلس بزرگیها به افلاطون کند!

و:

رندی است که اسباب وی آسان ندهد دست
سرمایه تزویر، عصائی و ردائی است!
(صائب تبریزی، قرن دهم)

قومی همه شبخیز، ولی از پی تزویر
قومی همه دیندار، ولی از پی دینار!
صد مکر فروبسته به هر بخیه خرقه

صد حيله فرو بسته به هر گوشه دستار

(کامل جهرمی، قرن یازدهم)

من شیخ دمن پاك را، آگاهم از حال درون

هاتف تو از وی بهتری، با صد هزار آلودگی!

(هاتف، قرن دوازدهم)

سرّ سالوس و ریا پرسیدن از یغما چه سود؟

واعظ از وی خوبتر می‌داند این افسانه را!

(یغما، قرن سیزدهم)

حاجی که زمکه و منا برگشته ماری است که رفته، ازدها برگشته!

زنهار فریب دم او را مخورید کاین خانه خراب از خدا برگشته!

(خائف شیرازی، قرن سیزدهم)

و بخصوص در قرن چهاردهم، قرن کمال رونق مکتب دکانداران دین و قرن کمال انحطاط ایران، در شرائطی که غالباً مشابهتی شگفت‌انگیز با ایران امروز دارد، بانگ اعتراض پرچمداران فرهنگ ایران به اوج خود می‌رسد صدای ایرج بگوش می‌رسد که:

از آن گروه چه خواهی، که از هزار نفر

اقل دویست نفر روضه‌خوان خر دارد

دویست دیگر جن‌گیر و مرشد و رمال

دویست واعظ از روضه‌خوان بتر دارد!

و صدای عارف که:

کار عمامه درین ملک، کله برداری است!

نیست آسوده کس، از شیخ مکلا نشود

نیست او مرد ره آخرت، اینها حرف است

پس چه خواهی بشود گر زن دنیا نشود؟

و هشدار فرخی یزدی که:

القاصه بنام حفظ اسلام ز کفر

یک دسته ز روی سادگی رنگ شدند!

و نیشخند عشقی که:

مکن مداخله در کار مملکت ای شیخ

که این مباحثه غسل بی نمازی نیست!

و پیام با شکوه پروین اعتصامی که:

زنگار هاست در دل آلودگان دهر
 هر پاك جامه را نتوان گفت پارسا است!
 و فسوس شهریار که:
 عمامه افسر سلطان، فضل و تقوی بود
 چه شد که دستخوش هر گدای بی‌سر و پاست؟
 قسم به آل عبا می‌خوری، چه کار کنم؟
 دم خروس تو آخر عیان ز زیر قیاست!
 و خروش عصیانه ادیب طوسی که:
 مسجد اگر بنام خدا شد دکان شیخ
 ویرانه‌اش کنید، که دار العباده نیست!
 و بخصوص "وقایع نگاری" عبرت‌انگیز دو سخنسرای نامی قرن، ادیب
 الممالک فراهانی و ملك الشعراى بهار که نقل قسمتهای زیادتری از دو قصیده
 آنها را بعنوان نمونه ایجاب می‌کند:
 بهتر از هر کار، ملائی است کاندرا این بلد
 کرده ملا در شبانی کار گرگان در گله
 می‌دانم زاده شمر است یا نسل یزید؟
 می‌دانم تخمه کعب است یا از باهله؟
 چند روزی مانده است اندر نجف یا کربلا
 چند سطری خوانده است از صرف میر و امثله
 از ملك والاتر است اکنون به تقوی و ورع!
 از فلك بالاتر است اکنون به قدر و منزله!
 "آیت‌الله" معنی آن ذات پاك آمد، هلا!
 "حجة الاسلام" نامش ز آسمان آمد هله!
 "حل لاینحل" عمامه، "حجت قاطع" چماق
 اینش روشن تبصره، آنش هویدا تکمله!
 عیب دارالشروع را تشریح نتوانم از آنک
 شرع ضایع می‌شود برمی‌خورد بر سلسله!
 اینکه گویم که از بس خارج از ره می‌روند
 در جهنم هم نشاید رفت با این قافله
 (ادیب الممالک)
 خادم شمر کنونی گشته، و آنکه ناله‌ها

با دو صد لعنت ز دست شمر ملعون می‌کنند
 بر یزید می‌گویند هر دم صد مجیز
 بس شماتت بر یزید مرده دون می‌کنند!
 حق گواه است از محمد زنده گردد و رعلی
 هر دو را تسلیم نواب همایون می‌کنند!
 آید از دروازه شمران اگر روزی حسین
 شامش از دروازه دولاب بیرون می‌کنند!
 حضرت عباس اگر آید پی یک جرعه آب
 مشک او را در دم دروازه وارون می‌کنند
 گر علی اصغر بیاید بر در دکانشان
 در دو پول آن طفل را یک پول مغبون می‌کنند!
 گر علی اکبر بخواهد یاری از این کوفیان
 روز پنهان گشته، شب بر وی شبیخون می‌کنند
 و یزید مقتدر پا بر سر ایشان نهد
 خاک پایش را به آب دیده معجون می‌کنند!
 خود اسیرانند در بند جفای ظالمان
 بر اسیران عرب، این نوحه‌ها چون می‌کنند؟

* * *

از عوام است هر آنها که رود بر اسلام
 کار اسلام ز غوغای عوام است تمام
 ز آنچه پیغمبر گفته است و درو نیست شک
 وحی منزل شمرند آنچه شنیدند ز امام!
 در نبوت بگرفتند ره نوح نبوی
 در خدائی بنمودند به گوساله سلام
 به هوای نفسی، جمله نمایند قعود
 به طنین مگسی، جمله نمایند قیام
 عاقل از بسمله خواند، به هوایش نچمند

غول اگر قصه کند، گرد شوند از در و بام!
سنت و شرع و کتاب نبوی مانده ز کار
جهل بنشسته به سلطانی این خیل لئام
پیش جُهَّال ز دانش مسرائید سخن
که حرام است حرام است حرام است حرام!
ملك الشعراء بهار

بخش سوم

گنجینه احادیث

نقل از معتبرترین کتابهای حدیث

و فقه مکتب دکانداران دین

از اصول کافی تا

توضیح المسائل

مسائل فکری و فلسفی

تا بدانند کافر و گبیر و یهود:
کاندر این صندوق جز لعنت نبود!

(مولوی)

احادیث مربوط به خداوند

- چند تن از اصحاب، از احمد بن محمد، او از پدرش و او از ابن ابی عمیر، و او از محمد بن حکیم، و او از محمد بن مسلم، روایت کرده‌اند که گفت: شنیدم حضرت امام اباجعفر محمد باقر علیه‌السلام را که فرمود: خداوند فرموده است: منم خدائی که کسی شایسته پرستش بجز من نیست و نیکی را آفریدم و بدی را آفریدم. خوشا بحال آن کس که نیکی را به دستش جاری ساختم و وای بر کسیکه بدی را به دستش جاری ساختم و وای بر آن کس که بگوید: چرا اینطور شد و چرا آنطور شد؟ (اصول کافی، کتاب التوحید، باب الخیر والشر).

- علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش، و او از ابن ابی عمیر، و او از محمد حمران، و او از سلیمان بن خالد، روایت کنند که حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمود: چون خدا خیر بنده‌ای را خواهد، اثری از نور در دلش گذارد و گوشه‌های دلش را باز کند و فرشته‌ای بر او گمارد که نگهدارش باشد، و چون برای بنده‌ای بد خواهد اثری از سیاهی در دلش افکند و گوشه‌های دلش را ببندد و شیطانی بر او گمارد که گمراهش کند. (اصول کافی، کتاب التوحید، باب الهدایه).

- امام صادق علیه‌السلام فرمود که: رسول خدا صلی الله علیه و آله برای مردم خطبه خواند. سپس دست راست خود را مشت بسته بلند کرد و فرمود: ای مردم می‌دانید در مشت من چیست؟ گفتند خدای داناد و پیغمبرش داناد! فرمود: در آن است نامهای اهل بهشت و نامهای پدران و قبایل آنها تا روز قیامت. سپس دست چپ خود را بلند کرد و فرمود: ای مردم می‌دانید در این مشت من چیست؟ گفتند خدای داناد و پیغمبرش داناد! فرمود: نامهای دوزخیان و نامهای پدران و قبایل آنها است تا روز قیامت... سپس فرمود: خدا چنین حکم فرموده و عدالت نموده، که گروهی در بهشت و گروهی در دوزخ باشند. (اصول کافی، کتاب الحجة، باب مولد النبی و وفاته).

- ابوعلی الاشعری، از محمد بن یحیی، و او از محمد بن اسماعیل، و او از علی بن الحکم، و او از ابان ابن عثمان، و او از زراره، و او از ابی جعفر امام باقر علیه السلام، نقل کرده‌اند که امام فرمود: همانا خدای عزوجل پیش از آنکه مخلوق را بیافریند، امر فرمود که آبی گوارا پدید آید، تا از تو بهشت و اهل طاعت خود را بیافرینم، و آبی شور و تلخ پدید آید، تا از تو دوزخ و اهل معصیت خود را بیافرینم. سپس به آن دو دستور فرمود تا آمیخته شدند. از این جهت است که مومن کافر زاید و کافر مومن... آنگاه يك مشت از خاک زمینی را که آدم علیه السلام را از آن آفرید بر گرفت و آب گوارای فرات را بر آن ریخت، و آنرا چهل صباح بحال خود گذاشت. سپس بر آن، آبی شور و تلخ ریخت و چهل صباح دیگر واگذاشت. چون آن گل خمیر شد، آنرا برگرفت و بشدت مالش داد و بناگاه مخلوقات مانند مور به جنبش درآمدند. سپس به اصحاب یمین فرمود: بسلامت بسوی بهشت بروید. و به اصحاب شمال فرمود: به سوی دوزخ بروید و باکی از هیچکس ندارم (!) (اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب آخر منه).

- علی ابن محمد، از صالح بن ابی حماد، و او از حسین بن یزید، و او از حسن بن علی بن ابی حمزه، و او از ابراهیم، روایت کرده‌اند که امام ابی عبدالله صادق علیه السلام فرمود: همانا خدای عزوجل چون خواست آدم علیه السلام را بیافریند، در ساعت اول روز جمعه جبرئیل را فرستاد تا با دست راستش که از آسمان هفتم به آسمان دنیا می‌رسید مشت کرد، و از هر آسمان خاکی برداشت و مشت دیگری از زمین هفتم بالا تا زمین هفتم دور برگرفت. سپس خدای عزوجل جبرئیل را دستور داد تا مشت اول را بدست راست و مشت دوم را بدست چپ خود نگاه داشت. سپس آن گل را به دو قسمت شکافت، و آنچه از زمین بود به قسمی و آنچه را هم که از آسمانها بود به قسم دیگر درپاشید. آنگاه خدای تعالی به آنچه در دست راست جبرئیل بود، فرمود: رسولان و پیغمبران و صدیقان و مومنان و آمرزیدگان و هر که را که عزتش را خواستم از تو پدید آورم، و همانطور که فرمود شد. و سپس نسبت به آنچه در دست چپ جبرئیل بود فرمود: مستکبران و مشرکین و کفار و طغیانگران علیه من، و هر

کس دیگر را که خواری و گمراهی را خواستم از تو پدید آوردم. و همانطور که فرمود شد (اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر؛ باب طینه المومن و الکافر).

- محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، و او از ابن فضال، و او از ابراهیم بن مسلم الحلوانی، و او از ابی اسماعیل الصیقل رازی، و او از ابی عبدالله امام صادق علیه السلام روایت دارند که امام علیه السلام فرمود: در بهشت درختی است که نامش "مزن" است و چون خدای عزوجل خواهد مومنی بیافریند، قطره‌ای از شیره آن بچکاند آن قطره به هر سبزی و میوه‌ای که رسد و مومن یا کافری از آن بخورد، خدای عزوجل از صلب او مومنی خارج کند. (همان کتاب).

- و محمد بن یحیی، از محمد بن الحسین، و او از محمد بن اسماعیل، و او از صالح بن عقبه، و او از عبدالله بن محمد اجعفی، و او از حضرت ابی جعفر امام باقر علیه السلام نقل کرده است که آن حضرت فرمود: همانا خدای عزوجل هر مخلوقی را که دوست داشت، از آنچه دوست داشت آفرید. و هر که را دشمن داشت، از آنچه مورد بغضش بود آفرید. و بدین سان گروهی را از طینت بهشتی و گروهی دیگر را از طینت دوزخی خلق کرد. (همان کتاب).

- و احمد بن محمد، از حسین بن موسی، و او از احمد بن عمر، و او از یحیی بن آبان، و او از شهاب روایت دارد که گفت: از حضرت اباعبدالله امام صادق علیه السلام شنیدم که اگر مردم می‌دانستند خدای تبارک و تعالی مخلوق خود را چگونه آفریده، هیچکس دیگری را سرزنش نمی‌کرد. عرض کردم: اصلحك الله! مگر چگونه بوده است؟ فرمود: همانا خدای تبارک و تعالی اجزائی آفرید و آنها را تا ۴۹ جزء رسانید. پس هر جزئی را ده بخش کرد، و آنگاه همه را میان مخلوقش پخش کرد. چنانکه به مردی یکدهم جزء داد و به دیگری دو دهم، تا به يك جزء کامل رسانید، و به دیگری يك جزء و به يك دهم داد و به دیگری يك جزء و دو دهم، تا به دو جزء کامل رسانید. سپس بهمین حساب به آنها داد تا به عالیترینشان چهل و نه جزء داد. پس کسی که تنها یکدهم جزء

دارد، نمی‌تواند مانند آن کس باشد که دو دهم جزء دارد. و نیز آنکه دو دهم دارد مثل صاحب سه دهم نتواند بود. و کسی که يك جزء کامل دارد نمی‌تواند مانند آنکس باشد که دو جزء دارد. و اگر مردم می‌دانستند که خدای عزوجل این مخلوق را به این وضع آفریده، دیگر هیچکس دیگری را سرزنش نمی‌کرد. (همان کتاب).

- و محمد بن یحیی، از محمد بن الحسین، و او از نصر بن شعیب، و او از عبدالغفار الحجازی روایت کرده‌اند که امام ابی عبدالله جعفر صادق علیه‌السلام فرمود: همانا خدای عزوجل مومن را در هنگام خلقت از طینت بهشتی آفرید و کافر را از طینت دوزخی. و فرمود: چون خدای عزوجل نسبت به بنده‌ای خیر خواهد، روح و پیکرش را پاک سازد. و نیز شنیدم که می‌فرمود طینت‌ها بر سه گونه‌اند: اول طینت پیغمبران، که مومن نیز فرع آنها باشند و این مومنین از گِل ثابت و چسبیده آفریده شوند، و دوم طینت بدکاتران که از گِل سیاه بدبو ساخته شوند، سوم طینت مستضعفین که از خاک است. لاجرم مومن از ایمان خود برنگردد، و ناصبی از کفر خود، و امر مستضعفین مربوط به خواست خداوند است که بجانب ایمان یا بجانب کفر گرایند. (همان کتاب).

- محمد بن یحیی از احمد بن محمد بن عیسی، و او از حسن بن محبوب، و او از حسین بن نعیم الصحاف حدیث کنند که حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: همانا خدای عزوجل همه مردم را بر فطرت ساده آفرید که نه ایمان بفهمند و نه کفر. سپس رسولان را فرستاد که آنان را به ایمان به خدا دعوت کنند، پس برخی را خداوند به ایمان هدایت فرمود و برخی را هدایت نفرمود. (اصول کافی، باب نبوت و الایمان و هل یجوز لن ینقله اله).

- خداوند بشکم مادر هر کس ملکی گماشته است که گوید: خدایا، این آدم اکنون نطفه است. خدایا، اکنون علقه است. خدایا، اکنون مضغه است. و وقتی خداوند اراده بر تکمیل خلقت او فرمود، گوید: خدایا بدبخت باشد یا خوشبخت؟

نریا باشد یا ماده؟ و روزی او و عمر او چه باشد؟ و در همان شکم مادر هر چه را که باید باشد، رقم می‌زند.

- خداوند مخلوق خود را در تاریکی بیافرید و از نور خود بر آنها انداخت. هر کس در آن روز از آن نور بدو رسید، رستگار شد و هر کس از آن دور ماند، گمراه گردید.

- خداوند وقتی بنده‌ای را دوست دارد، جبرئیل را فرو خواند و گوید: من فلانی را دوست دارم و تو نیز او را دوست بدار. و جبرئیل او را دوست دارد. سپس جبرئیل در میان اهل آسمان بانگ زند که خداوند فلانی را دوست دارد، شما نیز او را دوست بدارید. و اهل آسمان او را دوست دارند. پس از آن در زمین نیز مقبول کسان واقع شود. و چون خداوند بنده‌ای را دشمن بدارد، جبرئیل را فروخواند و گوید: من فلانی را دشمن دارم، تو نیز او را دشمن بدار. و جبرئیل او را دشمن دارد. سپس جبرئیل در میان اهل آسمان بانگ زند که خداوند فلانی را دشمن دارد، شما نیز او را دشمن بدارید. و اهل آسمان او را دشمن دارند و در زمین مبعوض کسان شود.

- خداوند کسانی را از آفریدگان خود برای نیکوکاری قرار داده و نیکی را محبوب آنها ساخته و میل انجام آنرا در دلشان انداخته و طالبان نیکی را به سویشان روان کرده و انجام نیکی را برای آنها آسان کرده است، چنانکه باران را آسان به زمین بی‌آب می‌رساند تا آنرا آباد و مردمش را بهرمنند سازد. و خداوند کسانی را از آفریدگان خود دشمن نیکوکاری قرار داده و نیکی را منفور آنها ساخته و انجام آنرا بر آنها ممنوع گردانیده، چنانکه باران را بر زمین بی‌آب ممنوع می‌کند تا آنرا خراب و مردمش را هلاک کند.

- وقتی خداوند بخواهد قضا و قدر خویش را اجرا کند، عقل صاحبان عقل را می‌گیرد و قضای خویش را در باره آنان جاری می‌سازد. وقتی فرمان وی انجام گرفت. عقولشان را بازپس می‌دهد و آنوقت آنها از کار خود پشیمان می‌شوند.

- وقتی خداوند بنده‌ای را دوست دارد، روزی او را بقدر کفایت کند.

- بدبخت آن است که در شکم مادرش بدبخت خلق شده است.

(نهج الفصاحه، سخنان حضرت محمد، گردآوری شده از: اصول اربعه، صحاح سته، الجامع الصغیر توسط ابوالقاسم پاینده)

- محمد بن الحسن، از سهل بن زیاد، و او از ابن محبوب، و او از عبدالرحمن بن کثیر، و او از داود الرقی، روایت کنند که: از امام جعفر صادق درباره این گفته که "عرش خدا بر آب بود." پرسیدم ... فرمود پیش از آنکه زمین یا آسمانی یا جن و انسی یا خورشید و ماهی وجود داشته باشد، خدا دین و علمش را به آب عطا فرمود، و چون خدا خواست مخلوق را بیافریند، ایشانرا در برابر خویش پراکنده ساخت و به آنها گفت پروردگار شما کیست؟ نخستین کسانی که سخن گفتند، رسول خدا و امیرالمومنین و ائمه صلوات الله علیهم بودند. و گفتند: توئی پروردگار ما. و خداوند به ایشان علم و دین عطا کرد. سپس به فرشتگان فرمود: اینان حاملان دین و علم من و امینان من در میان خلقم و مسئولانند. آنگاه به فرزندان آدم گفت: به ربوبیت خدا و ولایت و اطاعت این اشخاص اعتراف کنید. گفتند: به چشم، ای پروردگار، اعتراف نمودیم. پس خدا به فرشتگان گفت: گواه باشید. گفتند: گواهی دهیم. و این برای آن بود که فردا مردمان نگویند ما از آن بی‌خبر بودیم، یا بگویند پدران ما از پیش مشرک شدند و ما هم فرزندان آنها بودیم. چرا ما را به آنچه اهل باطل کردند هلاک می‌کنی؟ ای داود بدرستی که ولایت ما در همان زمان عهدگیری برایشان مؤکد گشته است. (اصول کافی، کتاب التوحید، باب العرش و الكرسی)

- علی بن ابراهیم از پدرش، و او از ابن ابی عمیر، و او از هشمان بن سالم و ابی ایوب الخراز، روایت کنند که حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: فقرا خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند و عرض کردند: ای رسول خدا، همانا که اغنیاء بنده دارند که آزاد کنند و ما نداریم، و مال دارند که حج کنند و ما نداریم، و دارند چیزی که صدقه دهند و ما نداریم، و دارند سلاحی که بدان جهاد کنند و ما نداریم. پس رسول صلی الله علیه و آله فرمود، بدرستی که هر که صد بار الله اکبر بگوید بهتر است از آزاد کردن صد بنده، و هر که صد بار سبحان الله بگوید بهتر است از راندن صد شتر، و هر که صد بار خدا را حمد گوید بهتر است از فرستادن صد اسب با زین و لجام و سوار در راه جهاد،

و هر که صد بار بگوید لااله الا الله در آن روز از نظر عمل بهترین مردم است مگر از آن کس که زیادتز از این گفته باشد... سپس حضرت صادق علیه السلام فرمود: این خبر به گوش اغنیا رسید و آنها نیز بکار بستند. پس فقرا دوباره نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند و عرض کردند: ای رسول خدا، آنچه فرمودید بگوش این اغنیا نیز رسید و آنان هم همان را بکار بستند. فرمود: شما را بدین فضولی نباشد. این فضل خدا است بهر که خواهد دهد و به هر که خواهد ندهد. (اصول کافی، کتاب الدعاء، باب التسییح و التهلیل و التکبیر).

- و نیز از حضرت صادق (ع) منقول است که در روز قیامت، فقراء مومنان به خدا گویند: پروردگارا، اهل دنیا زنان خوبرو داشتند و جامه‌ای نرم می‌پوشیدند و طعامهای نیکو می‌خوردند. پس حق تعالی فرماید که باکتان نباشد. به هر يك از شما دادم، هفتاد برابر آنچه به جمیع اهل دنیا دادم، از اول دنیا تا آخر، از زن و جامه و طعام و اسب (حلیة‌المتقین، باب دهم، فصل هشتم)

- محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، و او از علی بن ابراهیم، و او از پدرش، و او از حسن بن محبوب، و او از هشام بن سالم، و او از حبیب سجستانی، روایت کنند که اباجعفر امام باقر علیه السلام فرمود: همانا خدای عزوجل چون نسل آدم علیه السلام را از پشتش خارج ساخت، تا از آنها برای خدائی خود و نبوت پیغمبران خویش بیعت بگیرد، نخستین کسی که خدا در باره پیغمبری او از سایر پیغمبران پیمان گرفت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله بود. سپس خدای عزوجل به آدم علیه السلام فرمود: چه می‌بینی؟ آدم علیه السلام عرض کرد: پروردگارا، نسل من چقدر زیاد است! این همه آدم را برای چه خلق فرمودی؟ خدای عزوجل فرمود: آنها را خلق کردم تا مرا عبادت کنند.

آدم علیه السلام عرض کرد: پروردگارا! چرا بعضی از اینها بزرگتر از بعضی دیگرند، و چرا برخی از آنها پرنور و برخی کم‌نور و برخی دیگر بی‌نورند؟ خدای عزوجل فرمود: ایشان را اینگونه آفریدم تا در تمام حالات امتحان‌شان کنم.

باز آدم علیه‌السلام عرض کرد: پروردگارا! اجازه می‌دهی سخنی بگویم؟ خدای عزوجل فرمود: بگو. آدم علیه‌السلام عرض کرد: کاش همه آنها را یکسان و یک اندازه می‌آفریدی، که جملگی دارای یک طبیعت می‌بودند، و رنگها و عمر هایشان یکنواخت می‌بود، و در رزق و روزی برابر می‌بودند، تا برخی بر برخی دیگر ستم نمی‌کردند، و هیچگونه حسد و کینه و اختلافی در میانشان پیدا نمی‌شد.

خدای عزوجل فرمود: ای آدم، به سستی طبیعت خود را به زحمت انداختی و مهمل گفتی. مگر نمی‌دانی که من خالق دانا هستم، و بسبب همین دانائی خلقت آنها را با یکدیگر مختلف ساختم تا فرمانم در میان آنها به سبب مشیت جاری شود ... همانا من جن و انس را آفریدم تا عبادتم کنند، و بهشت را آفریدم برای کسیکه اطاعت و عبادتم کند، و باکی ندارم. و دوزخ را آفریدم برای کسیکه نافرمانیم کند، و باکی ندارم. و ترا و ذریه ترا آفریدم بدون اینکه احتیاجی به شما داشته باشم، ولی خواستم آزمایشان کنم که کدامین شما مطیع‌تر هستید، از این جهت دنیا و آخرت و زندگی و مرگ و طاعت و معصیت و بهشت و دوزخ را آفریدم... و میان صورتها و پیکرها و رنگها و عمرها و روزی‌ها و طاعت و معصیتشان با علم نافذ خود تفاوت و اختلاف انداختم، و آنها را شقی و سعید، بینا و کور، کوتاه و بلند، زشت و زیبا، دانا و نادان، توانگر و فقیر، فرمانبر و نافرمان، سالم و بیمار، زمینگیر و تندرست، تقسیم کردم، تا سالم به بیمار بنگرد و مرا به سبب عافیتش شکرگذارد، و بیمار به سالم بنگرد و بدرگاه من دعا کند که او را عافیت بخشم، و بر بلای خود صبر کند تا من با بزرگواری خود باو کرامت کنم، و غنی به فقیر بنگرد و شکر مرا بجا آورد، و فقیر به غنی بنگرد و از من با دعا بخواهد که او را نیز توانگر کنم ... همه آنها را چنین آفریدم تا در خوشی و ناخوشی و عافیت و گرفتاری و عطاء و منع خود آنها را آزمایش کنم، زیرا منم خداوند مالک و توانا، و حق دارم آنچه را که خواهم بکنم، و آنچه را نیز که خواسته‌ام بهر صورت که خواهم تغییر دهم، و بعضی از آنچه را که مؤخر داشته‌ام مقدم دارم، و برخی را که مقدم داشته‌ام مؤخر کنم، و از بابت هیچ چیز از آنچه می‌کنم بازخواست نشوم، ولی من خود مخلوقم را از آنچه کنند بازخواست کنم. (اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب آخر سنه).

- علی ابن ابراهیم از پدرش، و او از حسن بن محبوب، و او از محمد بن الفضیل، و او از ابن حمزه، و او از ابی جعفر امام محمد باقر علیه السلام، روایت کنند که: هابیل و خواهرش دوقلو بودند، و قابیل و خواهرش نیز دوقلو بودند. و هابیل گوسفندار بود و قابیل دارای زراعت. و قابیل برادرش را بکشت و آدم علیه السلام چهل شب بر هابیل گریه کرد. پس از خداخواست که فرزندی باو بدهد، و پس فرزندی یافت و نامش را "هبة الله" گذاشت. و چون روزگارش بسر آمد، خدای عزوجل باو وحی فرمود که آن علمی را که نزد تو است و ایمان واسم اکبر و میراث علم و آثار نبوت را در نزد هبة الله بگذار ... و چون هبة الله پدرش را به خاک سپرد، قابیل بنزد او آمد و گفت: ای هبة الله، اگر این اسم اکبر را پنهان نداری، هر آینه ترا هم مثل هابیل بکشم. و از آن روز هبة الله و فرزندان، آثار علم نبوت را پنهان کردند. و هر پیغمبری که آمد، بجز چند نفر همگی خود را پنهان می داشتند. و در قرآن نیز نامشان مخفی شد و بنی اسرائیل در پیغمبرکشی چنان بودند که بسا در یکروز هفتاد پیغمبر را می کشتند. و حامل وحی موسی یوشع بن نون علیه السلام بود، و او همان جوان بود که خدای عزوجل داستانش را در قرآن ذکر فرمود. پس همچنان پیغمبران می آمدند و نامشان پوشیده بود، تا اینکه خدای تبارک و تعالی حضرت مسیح عیسی بن مریم را فرستاد، و او نیز به آمدن محمد مژده داد. و چون دوران نبوت محمد سپری شد، باو وحی رسید که آن علمی را که در پیش تو بود و ایمان واسم اکبر و میراث علم و آثار نبوت را در خاندانت بگذار که پشت در پشت در آنها باشد. و نرسد ولایت خدای عزوجل جز به آنها، و هر که بجز این کند بر من لازم است که خوارش دارم و عذابش کنم (کلینی، الروضة من الکافی، کتاب الروضة).

- در روایات معتبر است که حضرت رضا که به سماعه فرمود: یوسف صدیق در زندان به خدا عرض کرد: اگر گناهانم رویم را نالایق نمود که مواجه درگاهت گردم، پس ترا می خوانم به حق پدران صالحم که مرا از زندان نجات بخشی. ندای وحی از جانب الهی رسید که چه حقی پدران بر من دارند؟ اگر آدم را می گوئی که او را وارد بهشت پر نعمت کردم و تنها از يك درخت منعش

کردم که مخالفت کرد و تناول نمود ... و اگر نوح را می‌گوئی که او را پیغمبر مرسل قرار دادم و مردم را دعوت کرد. ولی به مجردی که تَمَرَد کردند، نفرین کرد و باعث شد که همه را غرق نمودم. آنگاه دعا کرد تا او را با اهل کشتیش نجات دادم ... و اگر مقصودت ابراهیم است که او را خلیل خود نمودم و از آتش رهانیش دادم. و اگر یعقوب است که دوازده پسر به او بخشیدم، سپس یکی را از چشمش مخفی گردانیدم. دائما گریه کرد و بر سر راه نشست و شکایت ما را به خلق نمود. پس چه حقی پدرانانت بر من دارند؟ (ارشاد دیلمی، فضیلت ائمه بر انبیاء اولوالعزم).

- ابی طالب قمی روایت کند که به امام صادق علیه‌السلام عرض کردم: آیا خداوند بندگان را بر گناه مجبور ساخته؟ فرمود نه! عرض کردم: پس آنها را مختار کرده؟ فرمود نه! (اصول کافی، کتاب التوحید، باب الجبر و القدر).

- محمد بن یحیی، از علی بن اسماعیل، و او از محمد بن عمرو الزیاتی، و او از مردی از اصحاب، و او از ابی عبدالله امام صادق علیه‌السلام نقل کرده‌اند که فرمود: جبرئیل علیه‌السلام بر محمد صلی الله علیه و آله نازل شد. و گفت: ای محمد خدا ترا مژده می‌دهد به مولودی که از فاطمه متولد شود و امت تو بعد از تو او را بکشند. فرمود ای جبرئیل سلام مرا به پروردگارم برسان و بگو من چنین مولودی را که از فاطمه متولد شود و امتم او را بکشند، نمی‌خواهم... جبرئیل به آسمان بالا رفت و سپس فرود آمد و باز همان سخن را گفت. پیغمبر فرمود: ای جبرئیل، گفتم که به پروردگار سلام برسان و بگو مرا چنین مولودی نیاز نیست. جبرئیل باز به آسمان بالا رفت و باز فرود آمد و گفت: ای محمد پروردگارت به تو سلام می‌رساند و ترا بشارت می‌دهد که امامت و ولایت را در زریه آن مولود قرار می‌دهد. فرمود: حالا که این طور است، راضی شدم. سپس کسی نزد فاطمه فرستاد. که خدا مرا به مولودی بشارت می‌دهد که از تو متولد می‌شود و پس از من امتم او را می‌کشند. فاطمه پیغام داد که من چنین مولودی را لازم ندارم. پیغمبر صلی الله علیه و آله دوباره پیغام

فرستاد که خدا امامت و ولایت را در خاندان این مولود قرار می‌دهد. جواب داد حالا که این طور است، راضی شدم.

پس او را با ناخوشی آبستن شد و به ناخوشی زائید. و از آبستن شدن تا از شیرگرفتنش سی ماه بود. و چون به قوت رسید و چهل ساله شد، گفت پروردگارا مرا وادار کن که عملی شایسته کنم که پسند تو باشد، و بعضی از فرزندانم را نیز شایسته کن. و اگر او نمی‌فرمود "بعضی از فرزندانم را"، همه فرزندان آن حضرت امام می‌شدند(!).

و حضرت امام حسین علیه‌السلام از فاطمه علیها‌السلام و از هیچ زن دیگر شیر نخورد. بلکه او را بخدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌آوردند و آن حضرت انگشت ابهامش را در دهان او می‌گذارد و او به اندازه‌ای که دو روز و سه روزش را کفایت کند، از آن می‌مکد. پس گوشت حسین علیه‌السلام از گوشت و خون رسول خدا صلی الله علیه و آله روئید. و فرزندی شش ماهه در دنیا متولد نشد، جز عیسی بن مریم علیه‌السلام و حسین بن علی علیه‌السلام.

و در روایت دیگر است که حضرت امام رضا علیه‌السلام فرمود: حسین را نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌آوردند. و آن حضرت زبانش را در دهان او می‌گذاشت تا می‌مکد و بهمان اندازه اکتفا می‌کرد و از هیچ زنی شیر نخورد. (اصول کافی، کتاب الحجه، باب مولد حسین بن علی).

- حضرت صادق (ع) فرمود که حقتعالی هیچ درختی را خلق نکرد، مگر آنکه میوه داشت که آنرا می‌توانستند خورد. چون مردم از برای خدا فرزند قائل شدند، میوه نصف درختان بر طرف شد. پس چون برای خدا شریک قرار دادند، درختان خار بهم رسیدند. و اله اعلم بالصواب (حلیة‌المتقین، باب چهاردهم، فصل دوازدهم).

- علی بن محمد از یکی از اصحاب، و او از آدم بن اسحاق، و او از عبدالرزاق بن مهران، و او از حسین بن میمون، و او از محمد بن سالم، و او از ابی جعفر امام باقر علیه‌السلام، روایت دارند که امام علیه‌السلام فرمود: خداوند هر پیغمبری را به در پیش گرفتن راه و روشی خاص مامور فرمود. و از جمله

راه و روشی که خدای عزوجل موسی علیه‌السلام را به آن امر فرمود این بود که امت او در روز شنبه ماهی صید نکنند. ولی یهود صید ماهی را در این روز حلال دانستند و روز شنبه آنها را صید کردند و خوردند. و خدا هم بر آنها غضب فرمود بی‌آنکه به خدای رحمان مشرک شده باشند یا نسبت به آنچه موسی علیه‌السلام آورده بود، شك کرده باشند. ولی چون در روز شنبه ماهی خورده بودند، فرمود که آنها تبدیل به بوزینه شوند. (اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر).

- علی ابن ابراهیم از پدرش، و او از ابن ابی عمیر، و او از اسحاق بن ابی هلال المدائنی، و او از حدید، روایت دارند که حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: همانا بنده‌ای دعا کند بدرگاه خدای عزوجل. پس خداوند به دو فرشته امر فرماید که من دعای او را به اجابت رساندم، ولی او را معطل کنید که دوست دارم آوازش را بشنوم. و بنده‌ای نیز هست که دعا کند بدرگاه خدای تبارک و تعالی. پس خدا به دو فرشته خود فرماید زود حاجتش را ادا کنید که خوش ندارم صدایش را بشنوم (اصول کافی، کتاب الدعاء، باب ابطال علیه الاجابه).

- از حضرت امام محمد باقر (ع) منقول است که مومنی پناه به کافری برد. آن کافر او را جا داد و مهربانی کرد. چون آن کافر بمرد، حقتعالی خطاب نمود به آتش جهنم که او را بترسان که گستاخ نشود (!) اما مسوزان. و امر فرمود که در اول و آخر هر روز برای او خوراک ببرند. (حلیة‌المتقین، باب دهم، فصل هشتم).

- در حدیث معتبر است که حضرت امام جعفر صادق (ع) فرمود: جبرئیل برای حضرت رسول (ص) نسخه داروئی را از جانب حقتعالی آورد. و آن این بود که: چهار رطل از سیر مقشر بگیرد و در پاتیل بکند. و چهار رطل شیر گاو بر آن بریزد. و بپزد آنقدر که شیر نماند. باز چهار رطل روغن گاو بر آن بریزد و آنقدر بجوشان که روغن نماند. پس بقدر دو درهم بابونه بر آن بیاش

و بر هم بزن تا خوب به قوام آید. و در کوزه کرده و سرش را ببند و در میان جو یا خاک پنهان کن در مدت ایام تابستان. و در زمستان بیرون بیاور. و هر بامداد بقدر يك گردکان از آن بخور، که تمام دردهایت برطرف شود.

- در حدیث معتبر از حضرت صادق (ع) منقول است که حضرت موسی (ع) به حقتعالی شکایت کرد که بلغم بر مزاجم مستولی شده است. حقتعالی به او امر فرمود که هلیله و بلبله و ملیله را بساب و با عسل خمیر کن و بخور (حلیة المتقین، باب نهم، فصول سوم و پنجم).

- در حدیث معتبر از حضرت صادق (ع) منقول است که حضرت موسی بن عمران (ع) مناجات کرد که: پروردگارا، درد را که می‌دهد؟ خطاب رسید که من. پرسید که دوا از کیست؟ خطاب رسید از من. پرسید پس این طبیبان چه می‌کنند مردم را؟ خطاب رسید: دلهای مردم را خوش می‌کنند (حلیة المتقین، باب، نهم فصل سوم).

- از حضرت صادق علیه السلام منقول است که خداوند عالم هدیه فرستاد برای رسول الله صلی الله علیه و آله، هریسه‌ای را از هریسه‌های بهشت، که دانه‌اش در باغهای جنت روئیده بود و حوریان بهشت آنرا بدست خود عمل آورده بودند. پس حضرت رسول (ص) آنرا تناول فرمود و قوت چهل مرد برای مجامعت بر قوت آن حضرت افزوده شد، و این چیزی بود که خدا می‌دانست پیغمبرش را با آن خوشحال خواهد کرد.

- و نیز از حضرت صادق منقول است که پیغمبری از پیغمبران، به حق تعالی شکایت کرد از ضعف قوه جماع. حقتعالی او را امر فرمود که هریسه بخورد (حلیة المتقین، باب سوم، فصل هفتم).

- حضرت صادق (ع) فرمود که: حقتعالی نعمت فراوان به اهل نهر ثرثار داد، بحدی که از مغز گندم نان سفید می‌پختند و به آن استنجا می‌کردند و بر مقعد اطفال خود می‌مالیدند. پس چون نان را بر مقعد خود می‌مالیدند،

حق تعالی غضب فرمود و باران از آسمان و گیاه زمین را از ایشان باز داشت، تا آنکه محتاج شدند به آن نانه‌ها که استنجا کرده بودند (همان کتاب، باب سوم فصل ششم).

-از سلمان فارسی رضی الله عنه منقول است که گفت: بعد از وفات حضرت رسول اکرم صلی الله علیه، ده روز در خانه ماندم. پس بیرون آمدم و در راه حضرت امیرالمومنین علیه السلام را ملاقات کردم. فرمود که برو به نزد حضرت فاطمه علیها السلام که تحفه‌ای از بهشت از جانب خداوند برای او رسیده و می‌خواهد آنرا به تو عطا فرماید. به تعجیل به خدمت آن حضرت شتافتم. فرمود که دیروز در همین موضع نشسته بودم در خانه بسته و غمگین. و فکر می‌کردم که چرا دیگر وحی الهی از ما منقطع شده و ملائکه به سوی ما نیامده‌اند. ناگهان دیدم که در گشوده شد و سه دختر به اندرون آمدند که کسی به حسن و جمال و طراوت و نزاکت و خوشبوئی ایشان هرگز ندیده است. چون ایشان را دیدم، برخاستم و سؤال کردم که شما از اهل مدینه‌اید؟ گفتند: ای دختر حضرت رسول، ما از اهل زمین نیستیم. ما را پروردگار عزت از بهشت جاوید به سوی تو فرستاده. و بسیار مشتاق تو بوده‌ایم. از یکی که بزرگتر ایشان می‌نمود، پرسیدم که چه نام داری؟ گفت: مقدوده. گفتم: بچه سبب ترا نام این کرده‌اند؟ گفت: به جهت آنکه از برای مقداد بن اسود خلق شده‌ام. از دیگری پرسیدم: که تو چه نام داری؟ گفت: ذره نام دارم. از سبب این نام پرسیدم. گفت زیرا که از برای ابوذر غفاری خلق شده‌ام. از سومی پرسیدم که چه نام داری؟ گفت سلمی. از سبب آن پرسیدم. گفت: زیرا که برای سلمان فارسی خلق شده‌ام که آزاد کرده پدر تو است. پرسیدم که: پس برای خود من چه آورده‌اید؟ رطبی چند بیرون آوردند مانند گرده‌های نان، بزرگ، از برف سفیدتر و از مشک خوشبوتر. پس سلمان فارسی گفت: حضرت فاطمه (ع) یکی از آن رطب‌ها را به من داد و فرمود: امشب به این رطب افطار کن و فردا هسته آنرا برای من بیاور. پس آن رطب را گرفتم و بیرون آمدم به هر جمعی از اصحاب رسول (ص) که می‌گذشتم، می‌پرسیدند که ای سلمان مگر مشک همراه داری؟ می‌گفتم: بلی. پس چون افطار شد، تناول کردم. هیچ هسته‌ای نداشت. روز دیگر

به خدمت حضرت فاطمه (ع) رفتم و عرض کردم که هسته نداشت. فرمود: با تو مزاح کرده بودم. چطور هسته داشته باشد، و حال اینکه این رطب از درختی بهم رسیده که حقتعالی آنرا در بهشت غرس فرموده است^۱ (حلیة المتقین، باب نهم، فصل چهارم).

احادیث مربوط به پیغمبر

- اگر گوئی: که پیغمبر این امت کیست؟ گویم: محمد پسر عبدالله پسر عبدالمطلب پسر هاشم پسر عبد مناف است که درود خدا بر وی و فرزندان وی باد.

- اگر گوئی: دلیل بر پیغمبری او چیست؟ گویم: دلیلش آن است که او دعوی پیغمبری کرد و معجزاتی بدست او آشکار شد.

- اگر گوئی: به چه چیز دانستید که او دعوی پیغمبری کرد و معجزاتی بدست او آشکار شد؟ گویم: کسی را شك نیست که مردی بنام محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب در مکه پیدا شد و دعوی پیغمبری کرد. اما آشکار شدن معجزه‌ها بر دست او بیش از آن است که شمرده شود. و از آن جمله است شکافتن ماه، و ناله درخت خرما، و جوشیدن آب از میان انگشتان او، و مهر زدن بر سنگ، و شکایت شتر، و سلام آهو، و سخن گفتن گرگ و ذراع زهر آگین، و سیر کردن مردم بسیاری از خوراک اندک، و زنده کردن مرده، و غیبگویی، و مانند آنها. (ابن المعلم شیخ مفید، رساله النکت الاعتقادیه، باب ششم، در بیان عقاید مذهب امامیه اثنی عشریه).

- و ظهور معجزات بسیار از حضرت محمد مصطفی (ص) بر طبق دعوی نبوت متواتر است، مثل شق القمر، و برگرداندن آفتاب، و تکلم آهو، و سوسمار و گرگ و شتر و بزغاله مسموم بریان، و اجابت نباتات و جمادات، بلکه اطاعت جمیع ذرات، و اطلاع از مغیبات و اخبار آینده مثل ظلم بر اهل بیت

۱ - علامه مجلسی در جای دیگر حلیة المتقین تصریح کرده است که حضرت رسول اکرم (ص) اکیدا نهی فرمودند که زن مومنه نزد غیر شوهر و غیر محارم خود زیاده از پنج کلمه ضروری سخنی بگوید، و توجیه نکرده که چطور حضرت فاطمه زهرا (ع) با سلمان فارسی که محرم نبوده، نه تنها اینهمه صحبت کرده، بلکه مزاح هم فرموده‌اند.

رسالت و ظهور ائمه معصومین به اسامی و صفات بتفصیل، و غلبه بنی‌امیه و بنی‌عباس و ملاحظه و ترکان و بدعت صوفیه (مجمع المعارف و مخزن العوارف، عین هفتم، محبت اهل‌البیت).

- حسین بن محمد، از معلی بن محمد، و او از احمد بن محمد بن علی، و از علی بن جعفر، نقل کرده‌اند که شنیدم حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بود که فرشته‌ای که بیست و چهار چهره داشت، وارد شد. پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای حبیب من جبرئیل، من ترا هیچگاه به این صورت ندیده بودم. فرشته گفت: من جبرئیل نیستم. ای محمد، مرا خدای عزوجل فرستاده تا فاطمه را جفت علی گردانم. و چون فرشته پشت گردانید، میان دو شانهاش نوشته بود: محمد رسول‌الله و علی وصی او است. پیغمبر صلی الله علیه و آله پرسید: از چه وقت این جمله میان دو شانها تو نوشته شده؟ عرض کرد: بیست و دو هزار سال پیش از خلقت حضرت آدم (اصول کافی، کتاب الحجة، باب مولد الزهرا فاطمه).

- و امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمود: چون پیغمبر صلی الله علیه و آله متولد شد، چند روز بی‌شیر بود. ابوطالب آن حضرت را به سینه خود افکند. و خدا در سینه او شیر جاری ساخت و تا چند روز پیغمبر از آن شیر می‌خورد. تا آنگاه که ابوطالب، حلیمه سعدیه را پیدا کرد و پیغمبر را برای شیر خوردن بدو داد (اصول کافی، کتاب الحجة، باب مولد النبی و فاته).

- و از آنچه باید درباره آن حضرت صلی الله علیه و آله بدانی، آنکه بول و غایط او پاک و طاهر بود، و ام‌ایمن خدمتکار آن حضرت روزی از بول وی به نیت شفا یافتن نوشید، حضرت صلی الله علیه و آله باو فرمود: دانسته باش که تا زنده باشی، دچار شکم درد نخواهی شد. و چون پیغمبر برای قضای حاجت بیرون می‌رفت سنگها و درختان بحرکت می‌آمدند و پیرامونش حصاری می‌ساختند تا از انظار پنهان بماند.

و نیز در معجزات آن حضرت، انس بن مالك روايت كند كه آن حضرت صلی الله علیه در هر شبانه روز با هر یازده زن خود مقاربت می فرمود و در وی قوه سی مرد برای مجامعت وجود داشت (الشفاء بتعريف حقوق المصطفى، قاضی عیاض اندلسی).

خصائص حضرت رسالت پناه در امر نکاح

- بدان که عادت مجتهدین امامیه این است که در کتاب نکاح، خصایص حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله را مذکور می کنند، اگر چه بعضی از آنها دخلی به نکاح ندارد.

چند چیز است در نکاح و غیر نکاح که از خواص آن حضرت است: اول حرام بودن نکاح کنیزان به عقد دوام. دوم حلال بودن نکاح با زنان یهود و نصاری به عقد، و این غیر آن حضرت را جایز نیست. سوم حرام شدن زنانی که آن حضرت نگاه به ایشان می کرده و ایشان را می خواسته اند بر شوهران ایشان، و واجب بودن طلاق دادن این زنان از جانب شوهرانشان. و این حکم بعد از آن حضرت بر طرف شده است. چهارم حلال بودن زیاده از چهار زن داشتن، چه غیر آن حضرت را زیاده بر چهار زن عقدی داشتن جایز نیست. پنجم مخیر بودن زنان آن حضرت در بودن نزد او یا مفارقت گزیدن از او بغیر لفظ طلاق. زیرا دیگران زنان خود را بی اجرای طلاق ترك نمی توانند کرد. ششم حلال بودن نکاح کردن بصورت هبه و وطی کردن بی مهر، چه غیر آن حضرت را نکاح بی مهر جائز نیست. هفتم واجب نبودن شب خوابیدن پیش زنان خود، چه غیر آن حضرت را واجب است که از چهار شب یکشب پیش زن خود بخوابد. هشتم حرام بودن زنان آن حضرت بر غیر ایشان پس از وفات آن حضرت. نهم وجوب مسواک کردن بر آن حضرت. دهم حرام بودن چشمک زدن بر آن حضرت. یازدهم حرام بودن چیزی نوشتن و کتابت کردن. دوازدهم حرام بودن شعر گفتن. سیزدهم حرام بودن کندن زره از تن مبارک، بعد از آنکه بقصد جنگ پوشیده باشد، پیش از آنکه دشمن را ببیند. چهاردهم حلال بودن اختیار کردن آن حضرت آنچه خواهد از غنیمت که لشکر در جنگ بگیرند، چون کنیزان خوش شکل و چارپای نیکو و جامه خوب و غیر آن. پانزدهم حلال بودن گرفتن نان و

آب از دست گرسنگان و تشنگان، چه این کار غیر آنحضرت را حرام است. شانزدهم حلال بودن غنیمت بر آن حضرت و بر امت او، چه غنیمت بر پیغمبران دیگر حلال نبوده، بلکه آنها را جمع کرده به آتش می‌سوخته‌اند. هفدهم برانگیخته شدن آن حضرت بر تمام عالمیان. هیجدهم گردانیدن آن حضرت را خاتم پیغمبران. نوزدهم باقی بودن معجزه او یعنی قرآن تا قیام قیامت. بیستم نصرت کردن آن حضرت به افکندن رعب در دل دشمنان او در جنگ از یکماه راه. بیست و یکم محفوظ بودن امت او از مسخ شدن و فرو رفتن به زمین. بیست و دوم مخصوص بودن آن حضرت به دیدن از پشت بهمان صورت که از پیش رو می‌دیده، باین معنی که آنچه پس پشت او واقع می‌شده، می‌دانست. بیست و سوم مخصوص بودن آن حضرت به خواب کردن چشم او و بیدار بودن دل او، باین معنی که اگر آن حضرت در خواب می‌بود و کسی چیزی می‌گفت؛ آنرا در می‌یافت. بیست و چهارم مضاعف بودن ثواب زنان او و عقاب آنها (جامع عباسی، باب یازدهم، در مخصوصات حضرت رسالت پناهی).

درباره لیلۃ المعراج

- در حدیث است از حضرت رسول صلی الله علیه و آله در باره لیلۃ المعراج که فرمود: "آن شب جبرئیل آمد، و چارپائی همراهش بود از الاغ بزرگتر و از استر کوچکتر، سفید رنگ، و سمهایش در کناره پا مایل به خارج. بر آن سوار شدم و به بیت المقدس رفتم. افسار براق را به حلقه‌ای که خاص انبیاء بود، بستم. در مسجداقصی دو رکعت نماز خواندم. پس از بیرون آمدن با جبرئیل بسوی آسمان پرواز کردیم. در دروازه آسمان، موکل پرسید: کیست؟ گفت: جبرئیل است. پرسید: این کس که همراه تو است، کیست؟ گفت: محمد. پرسید: آیا احضار شده است؟ گفت: آری. پس موکل دروازه آسمان را باز کرد و در آنجا حضرت آدم به پیشبازم شتافت. خیر مقدم گفت. سپس از شش آسمان دیگر گذشتیم و در آسمان هفتم حضرت ابراهیم را دیدیم که به بیت المعمور تکیه زده است، و در بیت المعمور روزی هفتاد هزار فرشته وارد و خارج می‌شوند. پس از آن، جبرئیل مرا به "سدرۃ المنتهی" برد که درختی بود با برگهائی مانند

گوش فیل ... پس به من وحی شد که شبانروزی پنجاه نماز بخوانم. حضرت موسی که در آن وقت از عرش باز می‌گشت، بمن گفت من بتجربه می‌دانم که پنجاه نماز در هر روز برای امت تو خیلی زیاد است. از خداوند بخواه که تخفیف دهد. پس به نزد خدا بار یافتم. از او درخواست تخفیف کردم. و خداوند عالمین پنجاه نماز یومیه را به چهل و پنج تقلیل داد. باز موسی گفت: من در نزد قوم خود آزموده‌ام که مردم نمی‌توانند در شبانروزی چهل و پنج نماز بخوانند. دوباره درخواست تخفیف کن و باز به سوی خدا بازگشتم و از او تخفیف خواستم ... و آنقدر رفتم و بازگشتم که بالاخره خداوند به شبانروزی پنج نماز رضایت داد. " (تفسیر جلالین، مولانا مجلسی و عبدالرحمن سیوطی، تفسیر سوره معراج).

یکی از اصحاب، از احمد بن محمد، و او از حسین بن سعید، و او از قاسم بن محمد الجوهری، و او از علی بن ابی حمزه، نقل کنند که گفت: ابوبصیر از حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام پرسید - و من حاضر بودم - که: قربانت، پیغمبر صلی الله علیه و آله را چند مرتبه به معراج بردند؟ فرمود: دوبرتبه. و هر بار جبرئیل او را در مقامی نگه داشت. و گفت حالا در جایت بایست ای محمد. تو در جایی ایستاده‌ای که هیچ فرشته و پیغمبری در آنجا نایستاده است. و مزاحم خداوند مشو. زیرا که همانا پروردگارت در نماز است. پرسید: ای جبرئیل، چگونه نمازی؟ گفت: می‌فرماید: سبوح! قدوس! منم پروردگار بزرگ و پروردگاری بجز من نیست! (اصول کافی، کتاب الحجة، باب ابواب التاریخ).

- حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمود: که رسول خدا صلی الله علیه و آله را صد و بیست معراج واقع شد. (مجمع المعارف و مخزن العوارف، عین هفتم، در اعمال حسنه).

- حضرت صادق علیه‌السلام فرمود که شنیدم از پدرم حضرت باقر العلوم، که فرمود شنیدم از پدرم حضرت زین‌العابدین، که فرمود شنیدم از پدرم حضرت حسین، که فرمود شنیدم از حضرت علی، که شنیده بود از

حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله، که فرموده بود در شب معراج به سدره المنتهی در عرش اعلی صعود کردم که مقامی است که منتهی المقامات است. و آن درختی است که هزار هزار شاخه دارد، و هر شاخه هزار هزار برگ. و اگر يك برگ آنها به این عالم بیاورند همه عالم را سایه می اندازد. و اگر کسی هزار سال زیر يك شاخه آن درخت راه برود، به آخرش نمی رسد. و کلیه جوی های شیر و عسل و آب و شراب بهشتی از زیر این درخت می گذرد. و بر روی هر برگی از آن صد هزار هزار ملك مشغول تسبیح خدایند. و دیدم عده ای ملك را که دور سدره مشغول طواف هستند، همانطور که پروانه دور شمع می چرخد و برق میزند. و اینها غیر از آن ملائک هستند که روی درختند ... و چون در کنار سدره المنتهی تنها بودم، یکی از شاخه های سدره را دیدم که میوه های آن مثل پستان زنان و سر آنها رو به زمین بود. و دیدم که از بعضی از آنها شیر می ریزد و از بعضی عسل می ریزد. با خودم گفتم: ایکاش جبرئیل اینجا بود و سوال می کردم اینها چیست؟ در آن هنگام از ظرف خدای عالم به قلب من الهام شد که این دستگاه را برای دخترها و پسرهای امت تو قرار دادیم.

و جبرئیل با من آمد تا سدره المنتهی، اما همانجا توقف کرد. ایستاده بودم ببینم خدا چه می خواهد. در همین حال دریائی از نور ظاهر شد و موجهای نور مرا حرکت داد تا رسید بجائی که ندا رسید بایست. مرتعش شدم و ایستادم. ندا رسید یا محمد! گفتم لبیک و سعدیک، انا عبدك بین یدیک، یعنی اینکه منم بنده ضعیف تو در برابرت ایستاده ام. فرمود: خدای عزیز به تو سلام می کند. عرض کردم: اختیار داری، سلام بر خود تست. ندا رسید: تو مهمانی، هر چه بطلبی می دهیم. عرض کردم گرانباری را از امت من بردار. ندا رسید برداشتیم (آیت الله دستغیب شیرازی، کتاب معراج، فصل اول)

- در بحار الانوار از حضرت باقر علیه السلام نقل شده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: در معراج هر ملكی را که ملاقات می کردم، از من درباره پسر عم علی (ع) پرسش می کرد. بطوریکه گمان کردم علی از من در آسمانها مشهورتر است. متفکرانه می رفتم تا رسیدم به ملك بزرگی که نه خنده ای می کرد و نه راجع به علی (ع) از من چیزی پرسید. از جبرئیل سؤال

کردم: این ملك کیست؟ عرض کرد: این ملك جهنم است و تا بحال بروی کسی نخندیده است و گرنه بروی شما هم خنده می‌کرد. گفتم به او بگو که روپوش از روی جهنم بردارد. و چون حرف جبرئیل در عالم بالا مطاع است، پرده جهنم را عقب زدند و التهابش بلند شد، که ترسیدم مرا بگیرد. پس فرمودم: بیوشان روی آنرا.

و از اموری که در لیلۃ المعراج نزد سدره واقع گردید، اینکه وقتی پیغمبر خدا بدانجا رسید، عده‌ای از ملائکه ملاء اعلی آمدند، برای زیارت پیغمبر اکرم (ص) و بدست هر يك طبقی از طبقات بهشتی بود، که بعنوان نثار حضور رسول الله (ص) ریختند. زیرا چون مهمان بود، هرکس که زیارتش می‌آمد با دست خالی نمی‌آمد.

و نیز حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: در لیلۃ المعراج درخت طوبی را دیدم، که چنان بزرگ بود، که اگر پرنده‌ای برای رسیدن به بالای آن حرکت کند. باید صد سال راه بپیماید. و فاصله هر يك برگ آن با برگ دیگر یکسال راه است، و اصل این درخت در خانه علی بن ابیطالب است (!)

و فرمود که دیدم زمینی را که بدون عمارت است و ملائک مشغول ساختن عمارت بودند، يك خشت از طلا و يك خشت از نقره. و گاهی هم می‌ایستادند و کار نمی‌کردند. پرسیدم: چه می‌کنند؟ عرض کردند: خانه می‌سازیم برای امت تو. گفتم پس چرا گاهی می‌ایستند؟ گفتند: بما دستور داده‌اند که هر وقت سبحان الله و الحمد لله بخوانند، کار کنیم و هر وقت که نخوانند کار نکنیم.

و آنجا خبر دادند که آدم ابوالبشر علیه السلام نور حضرت زهرا را در بهشت مشاهده کرد. یعنی قصری را دید که تختی در آن است و بر آن تخت نور محبوبه خدا را دید. جمال دلربایش حضرت آدم را سخت متوجه کرد. دید تاجی بر سرش و قلاده‌ای بر گردنش و دو گوشواره در گوشهای او است. پرسید این کیست؟ گفتند دختر پیغمبر آخر الزمان است.

و نیز حضرت رسول اکرم (ص) فرمود که در عرش رسیدم بدرخت سیبی. جبرئیل سیبی کند و به من تعارف نمود. چون آنرا باز کردم، نوری از وسط آن ساطع شد. پرسیدم این نور کیست؟ عرض کرد منصوره در آسمان و فاطمه در زمین، که دخترت باشد. پرسیدم: پس چرا در آسمانها او را منصوره

گویند؟ عرض کرد: خدایتعالی این نام را گذاشته است. و زهرا بوی گل سرخ بهشتی و بوی بیه بهشتی می‌داد. و نیز جبرئیل دانه خرمائی به من تعارف کرد که از کره نرم‌تر و از عسل شیرین‌تر و از مشک معطرتر بود. وقتی که خواستم از معراج مراجعه کنم، جبرئیل به من عرض کرد: حالا که برمی‌گردد، سلام مرا به خدیجه برسان.

- و نیز رسول‌الله صلی الله علیه و آله فرمود: در لیلۃ المعراج هر ملکی که بمن می‌رسید، در روی من می‌خندید. در آسمان چهارم به ملکی بزرگ رسیدم که بر تختی نشسته بود. از جبرئیل سوال کردم این کیست؟ گفت برادرم عزرائیل. از عزرائیل پرسیدم: جلو تو چیست؟ عرض کرد: نام مخلوقات خدا است. هر کس که باید جانش را بگیرم، فوراً نامش پاک می‌شود. و نیست خانه‌ای مگر آنکه من شبانروز پنج مرتبه در آن می‌نگرم. و فرمود: رسیدم در لیلۃ المعراج به ملائکی که ایستاده بودند و سرهایشان به زیر بود. از جبرئیل پرسیدم اینها چه هستند؟ عرض کرد: از اول خلقت تا حال از عظمت خدا سر بلند نکرده‌اند.

و فرمود: دیدم ملکی را در معراج که هزار هزار دست داشت، و در هر دستی هزار هزار انگشت، و در هر انگشتی هزار هزار بند(!) رفتم و از او سوال کردم. گفت: من می‌دانم حساب دانه‌های قطرات باران را که چند تا در صحرا و چند تا در دریا می‌بارد. بلکه بمن عرض کرد: تعداد قطرات باران را از ابتدای خلقت تا حالا می‌دانم. آنوقت عرض کرد: اما حسابی است که من از محاسبه آن عاجزم. فرمود چیست؟ عرض کرد: هرگاه جماعتی از امتان تو با هم باشند و همه با هم بر تو صلوات بفرستند، من از محاسبه ثواب آن صلوات عاجزم. پس با هم گفتیم اللهم صلی علی محمد و آل محمد (منهاج الصادقین، نقل از کتاب معراج، نوشته آیت‌الله دستغیب شیرازی).

- در حدیث موثق آمده است که چون رسول‌الله (ص) جبرئیل را با قیافه اصلیش که دارای ششصد سال بود مشاهده کرد، غش کرد.

و نیز در حدیث معتبر است که لوحی است در عرش مقابل اسرافیل، که وحی بر آن نقش می‌بندد. اسرافیل لوح را به میکائیل می‌دهد، و میکائیل به جبرئیل، و جبرئیل هم به محمد صلی الله علیه و آله تعلیم می‌کند. قوه جبرئیل همین بس که شهر لوط را با بالش کند و بالا برد که صدای خروسه‌های این شهر را اهل آسمانها شنیدند. و از شدیدالقوی بودن جبرئیل، همین بس که یقوت در بیت المقدس عیسی بن مریم مناجات می‌کرد. شیطان هم آمد در کار او نفوذ کند. جبرئیل دید که شیطان بسوی عیسی بن مریم آمد، بالش را تکان داد و شیطانرا به دریای چین پرتاب کرد. (از همان کتاب).

- روایت است از حضرت علی علیه السلام که فرمود: اشك چشم ملائکه آسمان بقدری است که اگر کشتیها بخوانند روی آن حرکت کنند تا آخر دنیا می‌توانند بروند. و اگر یکی از آن ملائکه در زمین بیاید، از بزرگی جایش نمی‌شود. خود جبرئیل ششصد بال دارد، ولی بعضی از ملائک تا شانزده هزار بال دارند. (بحار الانوار، جلد چهارم، در احتجاجات و مناظرات و جوامع العلوم).

- پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود آخرین کلام خداوند در شب معراج با من آن بود که فرمود: ای ابوالقاسم! ... وقتی که به سدره رسیدم. جبرئیل گفت: از خدا نپرسیدی که منظور از ابوالقاسم چیست؟ گفتم: نه. ناگهان صدائی شنیدم که گفت: ای احمد من خودم فرمودم که کنیه تو ابوالقاسم باشد (بحار الانوار، جلد ششم، در تاریخ پیغمبر و فضائل و معجزات آن حضرت).

- چون رسول صلی الله علیه و آله عازم بازگشت از معراج بود، خداوند به رسول الله فرمود که سلام او را به علی برساند. رسول الله چنین کرد و در فردای لیلۃ المعراج عقب علی علیه السلام فرستاد و فرمود که در سدرۃ المنتهی خدا احوال ترا پرسید و ترا امام قرار داد ... و نیز فرمود موسی و عیسی هم سلام به تو رساندند و همه ملائک احوالت را پرسیدند.

و قتیکه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله در لیلۃ المعراج به بیت المقدس بازگشت و نماز خواند، در بین راه قافله قریش را دید که می‌خواستند به مکه

بیابند در حالیکه يك شترشان گم شده بود و ظرف آبی هم داشتند. رسول الله مقداری از آن آب را میل فرمود و مقداری را نیز ریخت. صبح که شد تفصیل معراج شب قبلش را ذکر فرمود. ابوسفیان و ابوجهل گفتند چه می‌گوئی؟ از اینجا تا بیت المقدس یکماه راه است. رسول الله فرمود: نشانه آنکه قافله شما يك ظرف آبی داشتند که مقداری از آنرا میل کردم و مقداری را ریختم. گفتند: راست و دروغ این حرف تا رسیدن قافله معلوم نمی‌شود. اما اگر راست می‌گویی، بگو ببینم مسجدا لاقصى چند ستون و چند قنديل داشت؟ رسول الله تامل کرد و پس فرمود مگر من برای شمردن آنها رفته بودم؟ ... در این وقت خدایتعالی برای آنکه حجت را تمام کند، به جبرئیل دستور داد تا مسجدا لاقصى را از جلو حضرت ذفيله دهد. آنحضرت ستونها و قنديلها را شمرد و تعدادشان را فرمود. ولی چون منظور آن ملاعین بهانه‌گیری بود، باز هم ایمان نیاوردند. وقتی هم که قافله قریش آمد، رفتند جلو و از آنها پرسیدند که شما در فلان شب چه حالی داشتید؟ گفتند يك شترمان گم شده بود. ظرف آبی هم داشتیم. صبح دیدیم آنها را ریخته است. جل الخالق که با اینوصف باز هم مشرکین قبول نکردند. (آیت الله دستغیب شیرازی، کتاب معراج فصل اول).

- رسول الله که در معراج از سدره گذشت، ذات احدیت به صدای علی با رسول الله حرف زد. یعنی صوتی که خدا ایجاد فرمود، تقلید لهجه صدای علی بود. رسول الله عرض کرد: خدایا توئی که با من حرف می‌زنی یا علی؟ خدا فرمود: ما هستیم. اما چون یافتیم قلب ترا مملو از محبت علی، به لغت علی با تو سخن گفتیم.

- رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: در لیلۃ المعراج رسیدم به بیت المعمور. دو رکعت نماز در بیت المعمور خواندم و در بیت المعمور عده‌ای از اصحاب با من بودند در حالیکه عده‌ای با لباس فاخر و عده‌ای با لباسهای چرک و کثیف. در مسجد که رسیدیم لباس کثیف‌ها را به مسجد راه ندادند. (اظهار نظر آیت الله دستغیب: معلوم است نمی‌شود شخص کثیف در جای تمیز وارد شود. شما که می‌خواهید با محمد (ص) به بهشت بروید، لباس خوب نمی‌خواهید؟).

در حالات ابراهیم ادهم نوشته‌اند که پس از مدتی فقر دید خیلی کثیف و چرك شده است. با لباس کهنه به حمام آمد. استاد حمامی دستور داد او را بیرون کردند. آمد در خارج حمام نشست و گریه کرد. حمامی فرستاد عقبش که بازش گردانند. هر چه کردند نیامد. گفتند: چرا نمی‌آئی و گریه‌ات برای چیست؟ گفت: گریه‌ام برای اینست که فردای قیامت اینطور کثیف چطور پشت سر محمد(ص) وارد بهشت شوم؟ (آیت‌الله دستغیب شیرازی، کتاب معراج فصل اول).

- محمد بن مسلم گوید که حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: مردی نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: ای رسول خدا، آیا من ثواب يك سوم صلواتم را برای شما قرار دهم؟ یا بلکه نیمی از صلواتم را مخصوص شما گردانم؟ یا بلکه تمامی آنرا از آن شما گردانم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اگر تمامی آنرا از ما کنی همه خرج و مؤونه دنیا و آخرت تو کفایت شود.

وابن القداح از حضرت امام صادق علیه‌السلام روایت کند که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مرا بصورت قدح شترسوار در نیاورید، زیرا شترسوار قدح خود را برکند و هر زمان خواست بنوشد، اما شما مرا در اول دعا و وسط دعا و آخر دعا قرار دهید.

و حسین ابن ابی العلاء و ابی بصیر از حضرت امام صادق علیه‌السلام روایت کنند که فرمود: هر کس يك صلوات بر پیغمبر صلی الله علیه و آله فرستد، خداوند هزاربار در هزار صف از فرشته‌ها بر او صلوات فرستد و احدی از مخلوقات خدا نماند جز اینکه آنها نیز بر این بنده صلوات فرستند.

و اسحاق بن فروخ گوید: حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: ای اسحاق بن فروخ، بدرستی که هر که ده بار بر محمد و آل محمد صلوات بفرستد، خداوند و فرشتگانش صد بار بر او صلوات فرستند، و هر که صدبار بر محمد و آل محمد صلوات فرستد خداوند و فرشتگانش هزاربار بر او صلوات فرستند.

و ابن القداح از حضرت امام صادق علیه‌السلام روایت کند که فرمود: پدرم (امام سجاد) شنید که مردی به پرده کعبه در آویخته و می‌گوید اللهم صلی

علی محمد". پدرم فرمود: ای بنده خدا، حالا که می‌گویی بریده‌اش نکن و در باره حق ما اولاد پیغمبر به ما ستم منما و بگو "اللهم صلی علی محمد و اهل بیته".

و نیز ابن القلاح از حضرت امام صادق روایت کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر که بر من صلوات فرستد، خدا و فرشتگان در عوض بر او صلوات فرستند. و حالا هر کس خود داند: خواهد کم صلوات فرستد و خواهد بیش!

و معاویه بن عمار از حضرت امام صادق روایت کند که فرمود: هر که صد بار بر محمد و آل او صلوات بفرستد، صد حاجت از او برآورده شود، که سی تا از آن از دنیا باشد و باقی از آخرت (اصول کافی، کتاب الدعاء، باب الصلوه علی النبی و اهل بیته).

- محمد بن الحسین و علی بن محمد از سهل بن زیاد، و او از محمد بن ولید شباب الصیرفی، و او از ابان بن عثمان، و او از ابی عبدالله امام صادق علیه السلام نقل کنند که چون وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله در رسید، عباس بن عبدالمطلب و امیرالمومنین علیه السلام را احضار فرمود، و فرمود: ای علی! ای برادر محمد، قبول داری که وعده‌های محمد را عمل کنی و قرضش را پردازی و میراثش را بگیری؟ علی عرض کرد: آری پدر و مادرم به قربانت، سود و زیانش با من.

آنگاه پیغمبر انگشتر خویش را بمن داد و بانگ زد ای بلال، آن کلاه خود و زره و بیرق و پیراهن و ذوالفقار و عمامه و جامه برد و کمر بند و عصا را بیاور. علی علیه السلام فرماید من تا آن ساعت آن کمر بند را ندیده بودم ... و معلوم شد که از کمر بندهای بهشتی است. پیغمبر فرمود: ای علی، این را جبرئیل برایم آورد. سپس دو جفت نعلین عربی طلبید که یکی وصله داشت و دیگری بی‌وصله بود ... سپس فرمود: ای بلال دو قاطر من شهباء و دُلْدُل و دو شتر من غصباء و قصوی، و دو اسب من جناح و حیزوم را بیاور ... و همچنین الاغ را که نامش عفیر است. و فرمود: یا علی، تا من زنده‌ام اینها را از من تحویل بگیر.

امیرالمومنین علیه‌السلام گوید: نخستین چهارپائی که ازین عده مُرد، همان الاغ بود که عفیر نام داشت. ساعتی که پیغمبر صلی الله علیه و آله درگذشت، آن خر افسارش را پاره کرد و تاخت تا درمحلّه قبا بر سر چاهبنی‌خطمه رسید. خود را در آن افکند و همان چاه‌گورش گشت. و روایت شده که امیرالمومنین علیه‌السلام فرمود: این الاغ با پیغمبر صلی الله علیه و آله بسخن در آمد و گفت: پدر و مادرم به قربانت، پدرم از پدرش، و او از جد بزرگوارش، و او از پدرش، نقل کرد که او با جناب نوح در کشتی بوده و نوح برخاسته و دست به کفل او کشیده و گفته: از پشت این الاغ، الاغی آید که سید پیغمبران بر آن سوار شود. خدا را شکر که مرا همان الاغ قرار داد. " (اصول کافی، کتاب الحجة، باب ما عندالامه من رسول اله و متاعه).

- علی بن ابراهیم از پدرش، و او از ابن ابی عمیر، و او از هشام بن الحکم، روایت کرده است که حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام در مسجدالحرام بود و لباسی نو در برداشت. مشرکین شکمبه شتری را بر او افکندند و لباسش را کثیف کردند. پیغمبر از این عمل بقدری ناراحت شد که خدای داند! آنگاه نزد ابوطالب آمده ماجرا را گفت. ابوطالب، حمزه را طلبید و خودش هم شمشیر برگرفت و به حمزه گفت: شکمبه را بردار. سپس همراه پیغمبر به سوی آن قوم رفت تا نزد قریش رسید. آنها گرد کعبه بودند. به حمزه گفت: شکمبه را بر سبیل همه بمال. و او چنین کرد و تا به نفر آخرشان هم مالید. (اصول کافی، کتاب الحجة، باب مولد النبی و کتاب الایمان و الکفر، باب العصیه).

- صالح بن عقبه از عمروبن شمر، و او از جابر، و او از امام جعفر صادق علیه‌السلام، نقل کند که پیغمبر صلی الله علیه و آله به فاطمه علیها‌السلام فرمود: برخیز و آن سینی را بیاور. او برخاست و سینی را آورد که در آن نان روغن مالیده و گوشت پخته بود. پیغمبر صلی الله علیه و آله با علی و فاطمه و حسن و حسین سیزده روز تمام از آن خوردند. سپس ام‌ایمن، حسین علیه‌السلام را دید که چیزی از آن نان و گوشت با خود دارد. باوگفت: این از کجاست؟ فرمود:

چند روز است که ما این غذا را می‌خوریم. ام‌ایمن نزد فاطمه آمد و گفت: ای فاطمه، هر چه ام‌ایمن دارد متعلق به تو و فرزندان تو است. اما تو هر چه داری چیزی از آن به ام‌ایمن نمی‌رسد. فاطمه علیهاالسلام قدری از آن را برای او آورد و ام‌ایمن از آن بخورد و غذای آن سینی تمام شد. پیغمبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: اگر به ام‌ایمن نمی‌خوراندی، تا روز قیامت و ذریه تو از آن می‌خوردید. آنگاه امام باقر علیه‌السلام فرمود: آن سینی اکنون نزد ما است. و قائم ما عجل الله تعالی فرجه در زمان ظهور خود آنرا بیرون آورد. (اصول کافی، کتاب الحجة، باب مولد الزهراء فاطمه).

- در حدیث معتبر منقول است که حضرت رسول اکرم (ص) نهی فرمود از خوردن نیم خورده موش، و از چیزی خوردن در حال جنابت. و نهی فرمود از آنکه کسی بول کند و فرجش محاذی آفتاب یا ماه باشد. و نهی فرمود از آنکه کسی با یکتای نعلین راه برود. و نهی فرمود از خواب دروغ بستن، و فرمود که هر که چنین کند حقتعالی او را تکلیف می‌کند که بر جو گره بزند. و نهی فرمود از دشنام دادن به خروس. و نهی فرمود از سخن گفتن در وقت جماع. و نهی فرمود از حمامت کردن در روز چهارشنبه و در روز جمعه. و نهی فرمود از کشتن مارهایی که در خانه‌ها می‌باشند. و فرمود که دیوث است کسی که زنش زنا کند، و او داند و تغافل کند. و نفرین فرمود به کسی که جادو کند، و کسی که دیوث باشد، و کسی که در مقعد زن به حرام جماع کند، و کسی که با حیوانی جماع کند، و کسی که با محرمان خود مانند مادر و خواهر جماع کند. و فرمود کسی که اصرار ورزد در وطی در مقعد پسران، نمیرد تا آنکه مبتلا شود به آنکه مردم را تکلیف کند که با همین عمل قبیح را بکنند.

- حضرت رسول اکرم (ص) فرمود که بهترین تحفه‌ای که برای مرد روزه‌دار آورند، آن است که ریشش را روغن بمالند.
- و فرمود که از کوزه‌هایی که در مصر بسازند، آب مخورید که غیرت را می‌برد.

- و فرمود که زنان بنی‌اسرائیل هلاک شدند، بسبب آن که موی سر را در جلو گره می‌زدند.

- و فرمود که به زنان حامله کندر بخورانید تا اگر دختری آوردند، سرینش بزرگ گردد و نزد شوهر عزیز شود.

- و فرمود که هر که در روز سه‌شنبه و پنج‌شنبه ناخن بگیرد، از درد دندان و درد چشم عاقبت یابد.

- و فرمود که کشیدن واجبی در روز چهارشنبه و جمعه موجب پیسی است. و همچنین است در حالت حیض با زن جماع کردن. و نیز فرمود که هر کس به حمام رود و واجبی بکشد و بعد از آن سر تا پای خود را حنا بمالد، تا نوره کشیدن بعدی از دیوانگی و خوره و پیسی و آکله در امان بماند.

- و فرمود از آفتاب احتراز کنید که رنگ را تغییر می‌دهد و بدن را بدبو می‌کند و جامه را کهنه می‌کند و باعث انواع دردها می‌شود.

- و فرمود که چون مرا به آسمان بردند، از عرق من قطره‌ای چند بر زمین ریخت و گل سرخ از آن روئید. پس آن گل به دریا افتاد. ماهی خواست که آنرا بردارد، و عموص نیز که کرمی است در میان آب و سر پهنی دارد و دم باریک و درازی دارد، خواست آنرا بردارد میان ایشان نزاع شد. پس حقتعالی ملکی را فرستاد که در میان ایشان محاکمه کرد، و نصف را به ماهی داد و نصف را به عموص داد. باین سبب شد که از پنج برگ سبزی که در زیر گل سرخ می‌باشد دو تا به شکل ماهی است و دو تا به شکل دم عموص است.

- و فرمود که پنج کس هستند که از ایشان به همه حال اجتناب باید کرد: کسی که خوره داشته باشد، و پیس، و دیوانه، و ولدالزنا، و عرب بادیه‌نشین. (حیلة‌المتقین، باب ششم، فصل یازدهم).

- از حضرت امام جعفر صادق منقول است که شخصی به خدمت حضرت رسول (ص) آمد و گفت برادرم از درد شکم آزار دارد. فرمود که بگو اندکی عسل با آب گرم بخورد. روز دیگر آمد و گفت خورد و نفع نکرد. فرمود که باز عسل بخورد و هفت مرتبه سوره حمد نیز بخواند. چون آن شخص رفت حضرت به اطرافیان فرمود برادرش منافق است و خوردن عسل با الحمد هم برایش مفید نمی‌شود.

- رسول اکرم فرمود که در نه‌ها بی لنگ داخل مشوید، که در نه‌ها ساکنان هستند از ملائکه.

- و فرمود که تا وقت مردن ترك نمی‌کنم بر الاغ جل‌دار سوار شدن را.
- و فرمود که حقتعالی شش خصلت را برای من نخواست است و من نیز
آنرا نمی‌خواهم برای امامان و شیعیان ایشان، و از آنها است: با ریش بازی
کردن در نماز، و فحش گفتن در روز روزه، و بعد از انزال منی به مسجد
رفتن، و منت گذاشتن بعد از تصدق، و در قبرستان خندیدن، و بر خانه‌های
مردم نظر کردن.

- و فرمود بهترین رنگها در جامه سفید است، و بعد از آن زرد، و بعد
از آن سرخ نیم‌رنگ و کبود و عدسی. و مکروه است سرخ تیره. و پوشیدن
جامه سیاه کراهت شدید دارد مگر در عمامه و نعلین و عبا.

- و فرمود که سه چیز است که هر که آن کند بیم آن است که دیوانه
شود: بول کردن در میان قبرها و با یکپا کفش راه رفتن، و در خانه تنها
خوابیدن.

- و نهی فرمود از شفا طلبیدن از آبهای گرم که در کوهها می‌باشد و
بوی گوگرد می‌دهد. و فرمود که گرمی آنها از جهنم است. و نیز فرمود که زکام
لشکری است از لشکرهای خدا که می‌فرستد تا درد را برطرف کند و پس زنهار
که زکام را علاج نکنید و اگر سخت شد، پنبه‌ای را به روغن بنفشه آلوده کنید و
در وقت خوابیدن بر مقعد خود بگذارید.

- و فرمود که چون مگسی در ظرف طعام بیفتد و یک بال او در آن فرو
رود، بال دیگرش را هم فروبرید. چرا که در یکبال مگس زهر و در بال
دیگرش شفا است.

- و فرمود که اگر مردم بدانند در برگ سنا چه منفعتها هست هر آینه
قیمت هر مثقال آن دو مثقال طلا شود، و بدرستی که برگ سنا امان می‌بخشد از
بهق و پیسی و خوره و دیوانگی و فلج و لقوه و قراقر شکم و قی و تب و ترکیدن
دست و پا و درد جگر و حرارت سر و یرقان و تبه‌های شدید و درد شانه،
بشرطی که بعد از خوردن آن پرهیز کنند از خرما و ماهی و سرکه، و غذا هم
آش اماج باشد با روغن کنجد ... و نیز فرمود نیکو گلی است مرزنگوش که در
زیر عرش می‌روید و آبش باعث شفای چشم است.

- و در حدیث موثق است که حضرت رسول (ص) تابستان که از خانه بیرون می‌آمدند برای خوابیدن، در روز پنج‌شنبه بیرون می‌آمدند و چون هوا سرد می‌شد و داخل خانه می‌شدند برای خوابیدن، در روز جمعه داخل می‌شدند.

- از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله منقول است که به عثمان بن مظعون فرمود: من روزه می‌گیرم و نماز می‌کنم و با زنان خود هم بسیار مجامعت می‌کنم پس هر که دین مرا خواهد باید به سنت من عمل کند. (بحار الانوار، جلد ششم، و حلیة المتقین، باب اول، فصل چهارم و دوازدهم، باب دوم، فصول اول و هشتم، باب چهارم، فصل اول، باب پنجم، فصول سوم و نهم، باب ششم، فصول دهم و دوازدهم، باب هفتم، فصول دهم و دوازدهم، باب هشتم، فصل ششم، باب دوازدهم، فصول هشتم و یازدهم، باب خاتمه).

- علی بن ابراهیم از پدرش، و او از نوفلی، و او از سکونی، و او از حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه السلام، نقل کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بیشترین چیزی که امت مرا به دوزخ آورد، دو سوراخ است: شکم و فرج (اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب العفو).

- در کتاب مستطاب زادالعماد سید جلیل علی بن طاوس رحمة الله علیه، روایت کرده است که روزی جمعی از اصحاب نشستند بودند. حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله داخل شد و بر ایشان سلام فرمود. پس حضرت فرمود که می‌خواهید تعلیم نمایم شما را از دوائی که جبرئیل مرا تعلیم کرده است که محتاج به دوائی اطباء نبوده باشیم؟ پس حضرت امیرالمومنین علیه السلام و سلمان و دیگران سؤال نمودند که آن دوا چیست؟ حضرت رسول الله علیه و آله به حضرت امیرالمومنین علیه السلام خطاب نمود و فرمود که در ماه نیرسان رومی آب باران را می‌گیری و سوره فاتحة الكتاب و آية الكرسي و قل هو الله احد و قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس و قل یا ایها الکافرون هر يك را هفتاد مرتبه می‌خوانی و هفتاد مرتبه الله اکبر و هفتاد مرتبه لا اله الا الله می‌گوئی و هفتاد مرتبه صلوات بر محمد و آل محمد می‌فرستی و هفت روز در بامداد و پسین از آن آب می‌آشامی. به حق آن خداوندی که مرا به راستی بر خلق مبعوث

گردانیده است، سوگند یاد می‌کنم که جبرئیل گفت که حقتعالی بردارد از کسی که این آب را می‌آشامد، هر دردی را که در بدنش باشد، و عافیت بخشد او را، و بیرون کند دردها را از بدن او و استخوانهای او، و اگر در لوح تقدیر دردی برای او مقدر شده باشد آنرا محو نماید(!) و به حق پروردگاری که مرا بحق فرستاده اگر فرزندی نداشته باشد و فرزند خواهد آب نیسان را به آن نیت بیاشامد، او را فرزند روزی گردد، و اگر عقیم باشد و از این آب با نیت بیاشامد، فرزند از او بوجود آید. و اگر مرد و زن پسر خواهند و یا دختر، از آن آب بیاشامند، مقصود ایشان بعمل آید.

و اگر کسی درد سر داشته باشد و از این آب بیاشامد، صداع او ساکن گردد بقدرت الهی. و اگر درد چشم داشته باشد و در چشمهای خود قطره‌ای از این آب بچکاند و بیاشامد به اذن خدایتعالی شفا یابد. و آشامیدن از آن آب بن دندانها را محکم گرداند، و دهان را خوشبو کند، و لعاب بن دندانها را کم کند، و بلغم را کم کند، و تخمه و امتلا بسبب خوردن طعام و آشامیدن آب بهم نرسد، و از بادهای قولنج و غیر آن متادی نگردد، و درد پشت و شکم بهم نرساند، و از زکام آزار نکشد، و درد دندان بهم نرساند، و درد معده و کرم معده را زایل گرداند، و محتاج به حجامت نگردد، و از مرض بواسیر و خارش بدن و آبله و دیوانگی و خوره و پیسی و رعاف و قی نجات یابد، و کور و لال و زمین‌گیر نشود، و آب سیاه در دیده‌اش نزول نکند، و دردی که موجب افطار روزه و نقصان نماز او باشد او را عارض نگردد، و از وسوسه‌های جنیان و شیاطین در امان بماند.

و جبرئیل به رسول صلی الله علیه و آله گفت: علاوه بر آنچه گفتی، به حق خداوندی که ترا به راستی فرستاده، هر که از این آب بیاشامد و بجمیع دردهائی که در مردم می‌باشد مبتلا باشد، موجب شفا از جمیع آنها گردد. و حقتعالی دلش را مملو گرداند از نور و روشنی. و الهام خود را در دل او وارد سازد. و حکمت بر زبان او جاری گرداند. و پر کند دل او را از فهم و بینائی. و به او عطا کند از کرامتها آنچه به احدی از عالمیان عطا نکرده باشد. و غش و خیانت و غیبت و حسد و بغض و کبر و بخل و حرص و غضب را از دل او

بردارد. و از عداوت و دشمنی مردم و بدگویی ایشان نجات یابد. و موجب شفاء جمیع امراض او گردد.

و فقیر به خط شیخ شهید دیدم که از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده بود از دیگر خواص این آب، و از آن جمله اینکه اگر در زندان باشد و از آن بیاشامد، از حبس نجات یابد. (مفاتیح الجنان، نقل از زادالمعاد، فصل یازدهم: عودات مأثوره).

- از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را بنزد خود طلبید و بدست مبارك عمامه بر سرشان پیچیدند. و يك سر عمامه را از پیش رو آویختند و طرف دیگر را بقدر چهار انگشت کوتاهتر از عقب سر آویختند. پس فرمود که برو، رفت. پس فرمودند که بیا، آمد. پس فرمودند و الله که از این بهتر نمی شود و چنین است تاجهای ملانکه. (حلیة المتقین، باب اول، فصل هفتم).

- بیشتر بهشت ابلهاند.

- به بهشت درآمدم و اکثر ساکنان آنرا از ابلهان یافتم.

- خداوند بهشت را سفید آفریده، و سفیدی از همه رنگها پیش خدا محبوبتر است.

- از سرخی بپرهیزید. زیرا سرخی از همه زینتها بنزد شیطان محبوبتر است.

- شیطان رنگ سرخ را دوست دارد. پس از سرخی و هر لباسی که باعث انگشتنمائی است، بپرهیزید.

- برای نطفه های خود جای مناسب انتخاب کنید و از سیاهان بپرهیزید که سیاهی رنگ زشتی است.

- موی سپید را رنگ کنید و چون یهودان مشوید.

- حق خدا بر هر مسلمانی این است که هر هفت روز یکبار سر و تن خود را بشوید.

- مویز خورید که صفرا را غلیظ کند و بلغم را ببرد و عصب را قوی کند و کندذهنی را ببرد و خلق را نیکو کند و جان را پاک دارد و غم را ببرد.

- زیتون خورید و با آن روغنکاری کنید که از درخت مبارک است.

- چه نیکو نان خورشی است سرکه!

- جن کسی را که اسب اصیل در خانه خود دارد، مخبط نمی‌کند.

- حضرت رسول اکرم (ص) فرمود: "وقتی یکی از شما با همسر یا کنیز خویش مقاربت کند، به فرج او ننگرد که مایه کوری است".

و نیز فرمود: "لباسهای خود را تمیز کنید و موهای خود را کم کنید و مسواک بزنید زیرا یهودان چنین نکردند و زنانشان زنا کار شدند".

- رسول اکرم (ص) فرماید: روزهای دوشنبه و پنجشنبه درهای آسمان گشوده می‌شود و اعمال را بر خدا عرضه می‌دارند. و در آنروزها گناهان هر کس را که برای خدا شریک قائل نباشد، ببخشند مگر آنکس که با برادر خود دشمنی داشته باشد. و روز جمعه اعمال را از نظر پدران و مادران (مرحوم) می‌گذرانند تا از کارهای نیک (فرزندان خود) خوشحال شوند و چهره‌هایشان سفید و روشن گردد. پس از خدا بپرهیزید و مردگان خود را اذیت مکنید.

- ساختمان بهشت خشتی از نقره و خشتی از طلا است. و گل آن مشک اذفر است و سنگریزه‌اش لؤلؤ و یاقوت است و خاکش زعفران است.

- جبرئیل نزد من آمد و گفت: امت خود را بشارت بده که هر کس بمیرد و چیزی را با خدا شریک نسازد، به بهشت می‌رود. پرسیدم: ای جبرئیل، و اگر دزدی کرده باشد؟ و اگر زنا کرده باشد؟ گفت: آری! پرسیدم: و اگر دزدی کرده باشد؟ و اگر زنا کرده باشد؟ گفت: آری، و اگر هم شراب خورده باشد.

- از حضرت رسول (ص) نقل است که خداوند جن را بر سه قسم آفریده: يك قسم مارها و عقرب و حشراتند و قسم دیگر مانند باد در هوا روانند و قسم دیگر حساب و عقاب دارند. و آدمیان را نیز سه قسم آفریده: يك قسم مانند چهارپایانند و قسم دیگر بدنهایشان مانند جانهای شیطان است و قسم دیگر در آن روز که سایه‌ای جز خدا نیست در سایه او.

- عمرهای امت من میان شصت و هفتاد سال است.

- مسواک کردن فصاحت مرد را افزون می‌کند.
 - بدترین جای شهرها، بازارها است.
 - شیاطین صبحگاهان با بیرقهای خود به بازار می‌روند و با هر که زودتر به بازار رود داخل می‌شوند و با هر که دیرتر بیرون آید، بیرون می‌آیند.
 - هر که زمامدار ده تن شود، عقل چهار تن دارد. و هر که زمامدار چهل تن شود، عقل چهارصد تن دارد.
 - بهترین رقم برای دوستان چهار تن، و برای پیشقراولان چهارصد تن، و برای سپاهیان چهار هزار تن است. (نهج‌الفصاحه، مجموعه سخنان حضرت محمد، گردآوری شده از کتب اربعه و صحاح سته، توسط ابوالقاسم پاینده).

- حضرت رسول اکرم (ص) فرمود: "سه کس هستند که نمازشان از گوشه‌ایشان بالاتر نمی‌رود: بنده فراری تا باز گردد، و زنی که شب بخوابد و شوهرش بر او خشمگین باشد، و امام قومی که آن قوم از او متنفذ باشند. ... و نیز فرمود: "سه کس هستند که دعایشان پذیرفته نمی‌شود و کار نیکشان را به آسمان نمی‌برند: بنده گریزان تا وقتی که پیش صاحب خود بازگردد، و زنی که شوهرش از او ناراضی باشد تا وی را خوشنود کند، مست تا هنگامیکه بهوش آید. ... و نیز فرمود: "دو کس هستند که نمازشان از سرشان بالاتر نمی‌رود بنده‌ای که از آقای خود گریخته باشد تا هنگامی که بازگردد، و زنی که شوهر خود را نافرمانی کرده باشد تا از نافرمانی بازگردد. (همان کتاب)

- علی علیه‌السلام فرماید: عثمان بن مظعون خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله رسید. عرض کرد: یا رسول الله خیال کرده‌ام سر به بیابانها گذارم و رهبانیت پیش گیرم. فرمود: از این کار بگذر. گفت: باز خیال کرده‌ام خوردن گوشت را بر خود حرام کنم. فرمود: از این هم بگذر. گفت باز خیال کرده‌ام تخمهای خود را ببرم و خواجه شوم. فرمود: عثمان اگر چنین کنی، از ما نیستی. گفت پس اجازه بده "خوله" همسرم را بر خود حرام کنم. فرمود: عثمان از این کار هم بگذر. (نکاح المستدرک، باب سی و هفتم).

احادیث مربوط به ائمه

در تولد ائمه

- یکی از اصحاب، از احمد بن محمد، و او از ابی یحیی الواسطی، و او از یکی دیگر از اصحاب، نقل کرده است که امام ابی عبدالله جعفر صادق علیه السلام فرمود بدستیکه که خدا ما ائمه را از علین، و ارواح ما را از قسمت بالای علین آفرید. و ارواح شیعیان ما را از قسمت وسطای علین و پیکرشان را از قسمت پائین آن آفرید. و خدا آفرینش ما ائمه را از گلی در خزانه و پوشیده از زیر عرش صورتگری کرد و نور عظمت خویش را در آن جای داد، و ارواح شیعیان ما را از گل ما آفرید و بدنشان را از گلی در خزانه و پوشیده پائین تر از گل ما. از این رو ما و آنها آدمی شدیم، و همه مردم دیگر خرمگسانی شدند (!) که سزاور دوزخند و به سوی جهنم می‌روند. (اصول کافی، کتاب الحجة، باب خلق ابدان الائمة و ارواحهم و قلوبهم).

- امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: مردم دنیا بر سه دسته‌اند: دانشمندان، طالبان دانش، و خاشاکهای روی آب. دانشمندان ما ائمه هستیم، دانشجویان شیعیان ما، و مابقی خاشاک روی آب. (اصول کافی، کتاب فضل و العلم، باب اصناف الناس).

- مفضل بن عمر از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که خداوند ارواح را دو هزار سال قبل از اجساد آفرید... سپس ولایت اهل بیت را بر آسمان و زمین عرضه کرد و فرمود کیست که آنرا برای خود ادعا کند در عوض صاحبانش؟ پس آسمانها و زمین و کوهها امتناع کردند از حمل این امانت و اظهار ترس و ناراحتی از این ادعا نمودند. سپس آدم و حوا در بهشت قصد قبول این ادعا کردند، که ناگهان نظرشان به مقام ائمه چهارده معصوم افتاد. سؤال کردند: این مقام از کیست؟ جواب از مقام جلالت الهی رسید که از محمد، علی، فاطمه، حسنین، و ائمه تا حضرت مهدی است، و اگر اینها نبودند شما را خلق نمی‌کردم. مبدا منزلت آنان را تمنا نمائی. لیکن شیطان وسوسه کرد و

تمنای منزلت ولایت مطلقه کلیه را نمودند ... سپس طلب توبه کردند. خداوند فرمود بهمان انوار مقدس اولیاء متوسل شوید. پس از توسل به چهارده معصوم خدا توبه آنها را قبول فرمود.

- در بسیاری از احادیث معتبر آمده است که ولایت اهل بیت بر آنها عرضه شد. هر آب که قبول ولایت ائمه معصومین را کرد، شیرین و خوشگوار شد. و هر آب که قبول ولایت آنها را نکرد، تلخ و شور. هر میوه‌ای که قبول ولایت نمود، شیرین و گوارا گردید و هر میوه‌ای سرپیچی نمود، بی‌فایده گردید. و هر گل و گیاهی که قبول ولایت کرد، معطر و زیبا شد. و اگر قبول ولایت ننمود، بصورت خس و خار و فاقد عطر و خاصیت گردید. ایضا هر سنگی که ولایتشان را بعهده گرفت، عقیق و فیروزه و سنگ حجرالاسود (!) شد.^۱

- و نیز در احادیث آمده است که خدای عزوجل، در وحدانیت خودش تنها بود. سپس محمد و علی و فاطمه را خلق کرد و از تنهائی بیرون آمد. سپس مکتب کرد هزار دهر، و بعدا جمیع کائنات را خلق کرد. (آیت‌الله بروجردی، جواهر الوایه).

- علی بن محمد از عبدالله بن اسحاق العلوی، و او از محمد بن زیدالرزامی، و او از محمد بن سلیمان دیلمی، و او از علی بن ابی حمزه، و او از ابی بصیر روایت کرده‌اند که: همراه امام جعفر صادق علیه‌السلام حج گزاردیم، در همان زمانی که فرزندش موسی (امام موسی کاظم) متولد می‌شد. آن حضرت به اصحاب خود غذای زیاد و خوب می‌داد. ما مشغول غذا خوردن بودیم، که خبر دادند فرزند آن حضرت از همسرش حمیده متولد شده است. حضرت صادق علیه‌السلام برخاست و با فرستاده برفت. چون برگشت، عرض کرد: قربانت حمیده نسبت به آن مولود به شما چه خبری داد؟ فرمود که گفت چون مولود از شکمش فرود آمد، دستها را بر زمین نهاد و سر به آسمان بلند کرد. و این نشانه رسول خدا صلی الله علیه و آله و نشانه وصی بعد از اوست.

۱- در حدیث مشخص نشده است که قبول ولایت اهل بیت چه عیبی داشته که هم اقیانوسها و دریاها و دریاچه‌های دنیا و تقریبا همه کوههای دنیا و قسمت اعظم میوه‌ها و گلها و گیاههای دنیا اینهمه خفت را قبول کرده‌اند برای آنکه از شیعه شدن استنکاف کنند!

سپس در توضیح این گفته فرمود: در آن شبی که نطفه جدم زین‌العابدین علیه‌السلام بسته شد، شخصی جامی نزد پدرش (حضرت حسین) آورد که در آن شربتی بود رقیق‌تر از آب، نرم‌تر از کره، و شیرین‌تر از عسل، و خنک‌تر از برف، و سفیدتر از شیر. و به او آشامانید. و سپس دستور مقاربت داد. او برخاست و نزدیکی کرد و نطفه جدم بسته شد. و همچنین در شبی که نطفه پدرم بسته شد، شخصی نزد جدم آمد و همان شربت را به جدم آشامانید، چنانکه به پدر جدم آشامانیده بود. و به وی دستور مقاربت داد و چنانکه به او دستور داده بود و جدم برخاست و نزدیکی کرد و نطفه پدرم بسته شد. و چون شبی که نطفه من بسته شد فرا رسید، شخصی نزد پدرم آمد و شربت را با او آشامانید و دستور مقاربت داد. پدرم برخاست و نزدیکی کرد و نطفه من بسته شد. و چون شبی که نطفه پسرم بسته شد فرا رسید، شخصی به نزد من آمد و با من همان رفتار را کرد. پس من نزدیکی کردم و نطفه پسرم همین مولود بسته شد. و بخدا که او پس از من صاحب شما است.

و همانا که نطفه امام از آن نوشابه‌ای است که بتو خبر دادم. و چون این نطفه چهار ماه در زهدان باشد، روح در آن ایجاد شود. و خدای تبارک و تعالی فرشته‌ای را که نامش حیوان است برانگیزد تا بر بازوی راست آن فرمان امامت را بنویسد.

و چون شکم مادرش فرود آید، دستهایش را بر زمین گذارد تا هر علمی را که خدا از آسمان به زمین فرستد، دریافت کند. و سپس سر به آسمان بردارد. زیرا که ندا دهنده‌ای از عرش از افق اعلی و از جانب پروردگار او را به نام خود و نام پدرش صدا زند و گوید ای فلان ثابت باش تا برجا بمانی. تو برگزیده خلق من و محل راز و صندوق علم و امین وحی و خلیفه روی زمین من هستی. به عزت و جلالم که هر که با تو دشمنی کند او را به عذاب سخت خودم بسوزانم، ولو آنکه در دنیا هم او را مشمول رحمت و اسعه خودم کرده باشم (!).

و چون آواز منادی پایان یابد، امام دست بر زمین و سر به آسمان جوابش دهد که "خدا و فرشتگان و اهل علم گواهی دهند که شایسته پرستش جز او نیست" آنگاه خداوند علم اول و علم آخر به او عطا کند، و شایسته ملاقات روح در شب قدر گردد. و روح چیزی است که از جبرئیل بزرگتر است.

و حسن بن راشد گوید که شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: زمانی که خدای تبارک و عالی بخواهد امام را خلق کند، به فرشته‌ای دستور دهد که شرتی از آب زیر عرش گرفته، به پدر امام بیاشاماند. پس آفرینش امام از آن شربت است. آنگاه چهل شبانه روز در شکم مادر است و صدا نمی شنود و بعد از آن در شکم مادرش می شنود و چون متولد شود، همان فرشته امامت او را در میان دو چشمش می نویسد. و چون امام قبلی درگذرد، برای او مناره‌ای از نور افرشته شود. و چون به امر امامت قیام کند، خدا در هر شهری برایش مناره‌ای بسازد که از بالای آن اعمال بندگان را بنگرد.

واسحق بن جعفر گوید: شنیدم پدرم حضرت امام صادق علیه السلام می فرمود: چون ماه نهم بارداری برای مادر امام فرارسد، در خانه آواز بلندی به گوشش رسد، و در شب زائیدنش نوری ظاهر شود در خانه که جز او و پدرش نبینند. و چون او را بزاید، نشسته باشد و چهار زانو از شکم مادر بیرون آید. و پس از اینکه روی زمین قرارگیرد، بچرخد تا قبله بهر طرف باشد، روی بدان کند. سپس سه بار عطسه کند و انگشت بر سر بینی گذارد و به حمد خدا اشاره کند. و چون تولد شود ناف بریده و ختنه شده باشد و دندانهای رباعیش از بالا و پائین و دو دندان نیش و دو دندان ضاحک‌هانش برآمده باشد. و در مقابلش نوری مانند شمش طلا بدرخشد و تا یک شبانه روز از دو دستش نوری طلائی ساطع باشد. (اصول کافی، کتاب الحجة، باب موالید الائمه).

- و علی بن محمد از یکی از اصحاب، و او از ابن ابی عمر، و او از حریر، و او از زراره، و او از امام باقر ابی جعفر علیه السلام، نقل کنند که فرمود: امام را ده علامت خاص است، بدینقرار: ۱- پاکیزه و ختنه شده متولد شود. ۲- چو بدنیا آید، فوراً کف دست بر زمین نهاده، شهادتین ادا کند. ۳- در خواب محتمل نشود. ۴- چشمش بخوابد ولی دلش بخواب نرود. ۵- دهن دره نکند. ۶- از پشت سر ببیند، چنانکه از پیش رو ببیند. ۷- مدفوعش معطر باشد و بوی مشک دهد. ۸- چون قضای حاجت کند، زمین موظف باشد که مدفوع او را در خود فرو برد. ۹- چون زره رسول خدا صلی الله علیه و آله را بپوشد، زره به قامتش درست باشد. اما اگر مرد دیگری این زره را بپوشد چه کوتاه قد باشد و

چه دراز قد، زره یکوجب از او بلندتر آید. ۱۰- تا زمان حیاتش محدث باشد یعنی فرشته باو خبر دهد.

- محمد بن یحیی از محمد بن احمد، و او از محمد بن الحسین، و او از ابی سعید الغصوری، و او از عمر بن ثابت، و او از ابی الجارود، و او از امام ابی جعفر علیه السلام، نقل کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من و علی و دوازده تن از فرزندانم، بند و قفل زمین هستیم. ما میخهای زمین هستیم، و کوههای آن هستیم، و خدا به خاطر وجود ما زمین را میخکوب کوبیده تا مردمش را فرو نبرد، و چون دوازدهمین فرزند من از دنیا برود، زمین اهل خود را فرو برد و به آنها مهلت داده نشود. (اصول کافی، کتاب الحجة، باب ما جاء فی الاثنی عشر و انص علیهم).

- احمد بن مهران از محمد بن علی، و او از محمد بن یحیی، و او از احمد بن محمد، و او از محمد بن سنان، و او از مفضل بن عمر، نقل کنند که حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: خدا امیرالمومنین (ع) و ائمه هدی را یکی پس از دیگری ارکان زمین قرار داده تا اهلش را نجنباند، و خود امیرالمومنین صلوات الله علیه فرمود: من از طرف خدا قسمت کننده بهشت و دوزخم. من صاحب عصا و میسمم. مرا بر مسندی مانند مسند محمد صلی الله علیه و آله نشانیده اند و آن مسند خدائی است ... من مرگ مردم و بلاها و نژادها و فصل الخطاب را می دانم. آنچه را پیش از من بوده می دانم و آنچه که نزد من حاضر نیست نیز بر من پوشیده نیست. (اصول کافی، کتاب الحجة، باب ان الائمه هم ارکان الارض).

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: ما نخستین خاندانی هستیم که خدا نامان را بلند ساخت. و چون آسمانها و زمین را آفرید، به منادی دستور داد تا فریاد زد: گواهی دهم که شایسته پرستش جز خدا نیست - سه بار - و گواهی دهم که محمد صلی الله علیه و آله رسول خدا است - سه بار - و گواهی دهم که علی از روی حق امیرمومنان است - سه بار - (حق الیقین، در شفاعت ائمه در روز قیامت).

- در حدیث معتبر است که حضرت رضا علیه السلام به سماعه فرمود: روز قیامت ملك مقرب یا پیغمبر مرسل یا مومنی باقی نمی ماند که محتاج به شفاعت پیغمبر آخر الزمان و فرزندانش که ائمه معصومین هستند، نباشد. همچنانکه در دنیا اغلب انبیاء در سختی و شدت به پیغمبر و اهل بیتش توسل می جستند. چنانکه در توبه آدم، و نجات نوح از غرق، و ابراهیم از آتش، و موسی از نیل، و یوسف از زندان، و فراق یوسف، و زکریا در طلب اولاد، و نجات یونس از قعر دریاها، همگان به خمسه طیبه و حجت آخر الزمان متوسل می شدند. و اگر احیانا بغیر از آنها حتی انبیاء اولوالعزم را هم وسیله شفاعت بدرگاه حق قرار می دادند دعاشان مستجاب نمی شد. (حق الیقین، در شفاعت ائمه در روز قیامت).

-ابوذر غفاری از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شنیده بود که شناختن علی علیه السلام به نورانیت کاملترین مرتبه معرفت است. نزد سلمان فارسی آمد و از او در این خصوص پرسش کرد. سلمان گفت که با یکدیگر نزد علی (ع) می رویم و از خود آن حضرت در این باره سؤال می کنیم. پس رفتند پرسیدند و امام در جواب آن دو فرمودند: البته که شناختن من به نورانیت شناختن خدا است. منم امرالله. من صاحب لوح محفوظم. من خاتم اوصیائم. منم که نوح را در کشتی به امر خدای خود روان کردم. منم که یونس را از شکم ماهی به امر خدا خارج ساختم. منم که موسی را از دریای نیل به امر خدا عبور دادم. منم که ابراهیم را از آتش به اذن خدا نجات دادم. من محمد و ابراهیم و موسی و عیسی هستم. و هر گونه بخواهم تغییر شکل می دهم. من زنده می کنم و می میرانم به اذن خدایم. و به ضمائرها آگاهم و امامان از فرزندان من نیز این علم را دارند، هر گاه اراده کنند. ما همه محمدیم. اول ما محمد، وسط ما محمد، و آخر ما محمد. تمامی ما محمدیم. اگر بخواهیم آسمانها و زمین را می شکافیم و مشرق را به مغرب و مغرب را به مشرق مبدل می کنیم. همه چیز حتی آسمان و زمین و خورشید و ماه از ما اطاعت می کنند. (سعد بن ابی خلف الاشعری، بصائر الانوار، باب امامت و ولایت، حدیث نورانیت).

- در جواب نامه جماعتی، حضرت امام غائب به خط خود نوشتند که ما ائمه، ساخته خدائیم و بقیه مخلوقات ساخته‌های ما می‌باشند (و نحن صنائع بنا، و الخلق بعد صنائعنا). و چون کلمه "خلق" اعم است، البته مراد از "بقیه مخلوقات"، همه بشر و جمادات و زمین و آسمانند.

- در قرآن که می‌گوید: در قیامت وقتی کافر سرنوشت خود را می‌بیند، می‌گوید "یالیتنی کنت تراباً" بدین معنی است که کنیه علی "ابوتراب" است و ابوتراب کسی که بقاء و سکون زمین بسته به اوست.

و اینکه در قرآن گفته شده است: "خدا را بپرسنید و به او شرك نیاورید و به پدر و مادر نیکوئی کنید" مقصود از پدر و مادر در این آیه، حضرت محمد و حضرت علی است^۱. و هر چند علامه مجلسی در این باره گفته است که محمد و علی پدر و مادر روحانی بشرند ولی بیقین می‌توان گفت که محمد و آل محمد هم پدران روحی و هم پدران جسمی بشرند... و پدر اصلی و حقیقی بندگانند. (آیت‌الله بروجردی، جواهر الولاية، نقل از کتاب تشیع علوی و تشیع صفوی)

جمعی از اصحاب از احمد بن محمد بن خالد، و او از محمد بن الحسن بن شمون، و او از عبدالله بن عمرو بن الاشعث، و او از عبدالله بن حماد الانصاری، و او از یحیی بن عبدالله بن الحسن، و او از حضرت ابی عبدالله امام جعفر صادق علیه‌السلام، نقل کرده‌اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس که با یکی از امامان بیوفائی کند، با دهن کج وارد محشر گردد و بهمان صورت به دوزخ برود. (اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب المکر و القدر و الخدیعه).

در معجزات ائمه

- محمد بن یحیی، از سلمه بن خطاب، و او از عبدالله بن محمد، و او از عبدالله بن القاسم، و او از عیسی سلقان، نقل کرده است که شنیدم امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمود: امیر المومنین علیه‌السلام دانیهائی در قبیله‌بنی‌مخزون داشت. جوانی از آنها به خدمتش آمد و عرض کرد: دانی جان، برادرم مرده و

۱- در حدیث توضیح دقیقتری داده نشده است که کدام پدر و کدام مادرند.

من در مرگش سخت غمگین شده‌ام. حضرت باو فرمود: می‌خواهی او را ببینی؟ عرض کرد: آری! فرمود: قبرش را به من نشان بده. پس خارج شد و بُرد رسول خدا صلی الله علیه و آله را به کمر بست. چون نزد قبر رسید، لبه‌ایش بهم خورد. سپس با پایش به قبر زد. مرده از قبر بیرون آمد و به زبان فارسی سخن می‌گفت. امیرالمومنین علیه‌السلام فرمود: مگر تو وقتی مردی از عرب نبودی؟ گفت: چرا، ولی ما به روش فلان و فلان مردیم، از این رو زبان ما نیز عوض شد. (اصول کافی، کتاب الحجة، باب مولد امیرالمومنین).

- تنی از اصحاب، از احمد بن محمد، و او از علی بن الحکم، و او از عبدالله بن مغیره، نقل کرده‌اند که گفت: حضرت امام موسی بن جعفر علیه‌السلام در منی به زنی گذشت که می‌گریست زیرا گاوش مرده بود. حضرت نزدیک او رفت و فرمود: چرا گریه می‌کنی از کنیز خدا؟ زن گفت: ای بنده خدا، فرزندانم یتیم دارم و گاوی داشتیم که زندگی من و کودکانم از او می‌گذشت. اما اکنون آن گاو مرده و ما بیچاره شده‌ایم ... امام علیه‌السلام فرمود: ای کنیز خدا، می‌خواهی گاو را زنده کنم؟ به او الهام شد که بگوید آری ای بنده خدا. حضرت علیه‌السلام به کناری رفت و دو رکعت نماز گزارد و اندکی دست بلند کرد و لبه‌ایش را تکان داد. سپس برخاست و گاو را صدائی زد. نفهمیدم که بر عصایش به آن گاو زد یا به پنجه پایش. گاو برخاست و راست بایستاد و سلام گفت. چون زن چنین دید فریادی کشید و گفت به پروردگار کعبه که این مرد عیسی بن مریم است (اصول کافی، کتاب الحجة، باب مولد علی بن الحسین).

- در حدیث معتبر است که حضرت امیرالمومنین علیه‌السلام به عمار یاسر اجازه دادند و او به امر آن حضرت کفی از خاک برگرفت و نام حضرت را بر آن خواند و خاک مبدل به طلا شد. و نیز در حدیث است که امام حسین علیه‌السلام برای فرزندشان علی اکبر که در مسجد از پدر انگور خواسته بود از کمر ستون مسجد انگور تازه بیرون آوردند.

- و نیز در حدیث است از حضرت امیرالمومنین علیه‌السلام که با یک یهودی همسفر بود. به رودخانه‌ای رسیدند. یهود لباسش را به روی آب افکند و بر آن نشست و گذشت. سپس ندا نمود: "ای مرد، اگر تو آنچه را که من می‌دانم میدانستی از آب رد می‌شدی". حضرت اشاره به آب فرمود و آب منجمد شد و عبور فرمود ... یهودی خود را به پای حضرت افکند و گفت: "ای جوان چه گفتی که آب مبدل به سنگ نمودی؟" حضرت فرمود "تو چه گفتی که از آب گذشتی؟" یهودی خبیری گفت: "خدا را به اسم اعظم او خواندم". حضرت فرمود: "آن اسم چه بود؟" یهودی گفت: "اسم وصی محمد بود". علی فرمود: "منم آن وصی محمد". یهودی گفت "پس قبول کردم و اسلام آوردم". (کتاب العیون، نقل از کتاب تشیع علوی و تشیع صفوی).

- متوکل خلیفه پس از آنکه قشون و اسلحه خود را به امام دهم حضرت هادی علیه‌السلام به جهت ارباب و ترساندن او ارائه و نشان داد، امام علیه‌السلام هم قشون غیبی و فرشتگان به آن بدعاقبت نمایاند که به حال غش افتاد ...

- امام هفتم حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام به کنیزی که هارون در زندان برای خدمت خاص حضرت گماشته بود، حوران و غلامانان دست به سینه را نشان داد و کنیز از دیدنشان بیهوش گشت ...

- امام هشتم حضرت رضا علیه‌السلام در مجلس مامون، اشاره به عکس پرده فرمودند و بلافاصله شیری ظاهر شد و سعید بن مهران ناپاک را در حضور مامون الرشید بلعید و طعمه خود نمود. و چون مامون درخواست زنده کردن او را نمود، حضرت فرمودند: اگر عصای موسی افعی‌های جادوگران را برمی‌گردانید، شیر هم سعید را برمی‌گرداند.^۱ (آیت‌الله بروجردی، در خلافت و ولایت چهارده معصوم تشریحی و تکوینی).

۱- تذکر علی شریعتی بر این حدیث: "البته غاصب ولایت مأمون است، ولی شیر ولایت به او چپ نگاه نمی‌کند و سعید بن مهران بیچاره را می‌خورد". (تشیع علوی و تشیع صفوی).

حسین بن الحسن الحسنی گوید که ابوالطیب المثنی یعقوب بن یاسر به من گفت که متوکل (خلیفه عباسی) به اطرافیاناش می‌گفت: این ابن الرضا(امام هادی علیه‌السلام فرزند امام رضا علیه‌السلام) مرا خسته کرده است. زیرا از میگساری و همنشینی با من سر باز می‌زند و نمی‌توانم در این باره بهانه‌ای برای تخفیف او در نزد مردم پیدا کنم. گفتند: اگر به او ره نمی‌یابی، بسراغ برادرش موسی (موسی مبرقع فرزند حضرت امام رضا) برو که اهل ساز و آواز است و می‌خورد و عشقبازی هم می‌کند. آنگاه متوکل به او نامه نوشت و با احترام حرکتش داد و تمام بنی‌هاشم و سرلشکران و مردم به استقبالش رفتند، با این شرط که چون به سامره وارد شود، در خانه‌ای مجلل مسکن گزیند و متوکل می‌فروشان و آوازخوانان را نزد او فرستد. چون موسی بر رسید، حضرت ابوالحسن علیه‌السلام در محل پل و صیف به او برخورد و سلام گفت و فرمود مبادا نزد متوکل اقرار کنی که هیچگاه شراب آشامیده‌ای که می‌خواهد رسوایت کند. موسی نپذیرفت. و آن حضرت چون دید که وی اجابت نمی‌کند، فرمود پس بدان که این مجلسی است که هرگز تو و متوکل در آن گرد هم نیائید. و بتحقیق که موسی سه سال در آنجا بود، و هر روز صبح می‌رفت، باو می‌گفتند متوکل امروز کار دارد شب بیا، و چون شب می‌آمد می‌گفتند خلیفه مست است، صبح بیا. و صبح می‌آمد می‌گفتند دوا آشامیده. تا سه سال بدین منوال گذشت و متوکل کشته شد و ممکن نشد با او انجمن کند (اصول کافی، کتاب الحجة، باب مولد ابی الحسن علی بن محمد علیه‌السلام و الرضوان).

- محمدبن یحیی از سلمة بن الخطاب، و او از عبدالله بن محمد، و او از منیع بن الحجاج البصری، و او از مجاشع، و او از معلی، و او از محمد بن الفیض، روایت کنند که امام محمد باقر علیه‌السلام فرمود: عصای موسی متعلق به آدم علیه‌السلام بود که به شعیب رسید. و سپس از او به موسی بن عمران رسید و آن عصا نزد ماست و همین اندکی پیش نزدم بود. و مانند وقتیکه از درخت بریده شده سبز است. و چون از او سوالی شود جواب گوید. و آماده شده است که در اختیار صاحب الزمان قرار گیرد، تا او با آن همان کاری را انجام دهد که موسی انجام می‌داد. و آن عصا هراس‌آور است و برایش دو شعبه باز

می‌شود که یکی در زمین و دیگری در سقف باشد و فاصله میان آن دو چهل ذراع باشد و نیرنگ ساخته‌ها را با زبانش می‌بلعد. (اصول کافی، کتاب الحجة، باب ما عند الائمه من آیات الانبیاء).

در علم انمه

- علی بن ابراهیم از پدرش، و او از بن ابی عمیر، و او از یکی از اصحاب، نقل کند که به حضرت صادق علیه‌السلام عرض کردم: مردی که آبله داشت و با انزال منی جنب شده بود، و چون او را غسل دادند مُرد. فرمود: وای که او را با این کار کشتند. چرا از ما نپرسیدند؟ که همه چیز را می‌دانیم. همانا که دوای نفهمی پرسش است. (اصول کافی، کتاب فضل العلم، باب سوال العالم و تذاکره).

- حسین بن محمد، از معلی بن محمد، و او از وشاء، و او از ابان بن عثمان، و او از عبدالله بن سلیمان، روایت کنند که مردی از اهل بصره که نامش عصمان اعمی بود به امام باقر علیه‌السلام عرض کرد: حسن بصری عقیده دارد کسانیکه علم را کتمان کنند، گند شکمشان اهل دوزخ را اذیت کند. امام علیه‌السلام فرمود: کدام علم را کتمان کنند؟ حسن بصری هر چه می‌خواهد بگوید، زیرا که علم از زمان بعثت نوح علیه‌السلام پنهان بوده است و بخدا قسم که جز در خاندان ما یافت نمی‌شود. (اصول کافی، کتاب فضل العلم، باب النوادر).

- علی بن ابراهیم از پدرش، و او از ابن ابی عمیر، و او از ابن اذینه، و او از عبدالله بن سلیمان، و او از حمران بن اعین، و او از حضرت امام صادق علیه‌السلام، نقل کنند که فرمود: جبرئیل علیه‌السلام برای پیغمبر صلی الله علیه و آله، دو انار از آسمان آورد. رسول خدا صلی الله علیه و آله یکی از انارها را خورد و دیگری را دو نیمه کرد و از آن دو نیمه هم يك نیم را خورد و نیم دیگر را به علی خوراند. پس پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: برادرم می‌دانی این دو انار چه بود؟ عرض کرد: نه. فرمود: اما انار اولی نبوت بود که ترا از آن

بهره‌ای نیست. اما انار دومی علم و دانش بود، که در آن با من شریک هستی. (اصول کافی، کتاب الحجة، باب ان الله عزوجل لم یعلم بینه علما الا امره ان یعمله امیرالمومنین و انه کان شریکه فی العلم).

- احمد بن محمد از محمد بن الحسن، و او از عبادین سلیمان، و او از محمد بن سلمان، و او از پدرش، و او از سدیر، نقل کرده‌اند که: من و جمعی از اصحاب از حضرت امام صادق علیه‌السلام پرسیدیم: علم شما چقدر است؟ آن حضرت با دست به سینه‌اش اشاره نمود و فرمود بخدا تمام علم کتاب نزد ماست. بخدا تمام علم کتاب نزد ماست. (اصول کافی، کتاب الحجة، باب نادر فیه ذکر الغیب).

- علی بن ابراهیم گوید: پدرم نقل کرد که گروهی از شیعیان از شهرهای دور آمدند و از حضرت امام جواد علیه‌السلام اجازه تشریف گرفتند و به خدمتش رسیدند. در یک مجلس سی‌هزار مسئله از او پرسیدند که حضرت به همه آنها جواب داد و در آن زمان حضرت علیه‌السلام ده ساله بود. (اصول کافی، کتاب الحجة، باب مولد ابی جعفر محمد بن علی الثانی).

- جمعی از اصحاب از احمد بن محمد، و او از هیثم بن ابی مسروق النهدی، و او از حسین بن خالد، و او از اسحاق بن عمار، نقل کرده‌اند که گوید: به حضرت جعفر ابی عبدالله علیه‌السلام عرض کردم: نزد مردی می‌روم و بعضی از سخنم را می‌گویم و او تمام مقصود مرا می‌فهمد. و مردی دیگر نزد او می‌روم و تمام سخنم را با او می‌گویم و او طبق گفته من جواب می‌دهد و مردی دیگر نزد او می‌روم و سخنم را می‌گویم ولی او می‌گوید دوباره بگو. فرمود: ای اسحاق می‌دانی چرا چنین است؟ گفتم نه! فرمود آنکه تمام سخن ترا از بعضی گفتارت می‌فهمد کسی است که نطفه‌اش با عقلش خمیر شده است. و آنکه پس از اتمام سخنت جوابت را می‌گوید کسی است که عقلش با نطفه‌اش خمیر شده است. و آنکه چون سخن می‌گوئی گوید: دوباره بگو. کسی است که پس از بزرگ شدن

عقلش به آمیخته شده، او است که می‌گوید دوباره بگو. (اصول کافی، کتاب العقل و الحیل).

- علی بن محمد از سهل بن زیاد، و او از محمد بن ولید شباب الصیرفی، و او از یونس بن رباط، روایت دارند که گفت: من و کامل خدمت حضرت امام صادق علیه‌السلام رسیدیم. کامل عرض کرد: قربانت کردم، فلان شخص حدیثی روایت کند که رسول صلی الله علیه و آله در روز وفاتش به علی علیه‌السلام هزار باب حدیث آموخت که هر بابی مفتاح هزار حدیث بود^۱. فرمود: آری، چنین بود. عرض کردم: قربانت، آن بابها برای شیعیان شما هم آشکار خواهد شد؟ فرمود: ای کامل، یک باب یا دو باب آن ظاهر شده است. عرض کردم: قربانت، بنابراین از هزار باب از فضل شما، جز یک یا دو باب روایت نشده است؟ فرمود: توقع دارید از فضل ما چه اندازه بفهمید؟ کافی است که فقط یک الف غیر متصل از آنرا روایت کنید (اصول کافی، کتاب الحجة، باب الاشارة و النص علی امیرالمومنین).

-احمد بن محمد، از محمدبن الحسن، و او از عباد بن سلیمان، و او از محمد بن سلیمان، و او از پدرش، و او از سدیر، نقل کرده‌اند که گفت: من و ابوبصیر و یحییای بزاز و داود بن کثیر در مجلس نشسته بودیم. که حضرت امام صادق علیه‌السلام با حالت خشم وارد شد. چون در مسند خویش قرار گرفت، فرمود: تعجب می‌کنم از مردمی که گمان می‌کنند ما غیب می‌دانیم. در حالیکه جز خدای عزوجل کسی غیب نمی‌داند. همین امروز من می‌خواستم کنیز خودم را بزنم، اما او از من گریخت و من ندانستم که در کدام اطاق منزل پنهان شده است^۲. (اصول کافی، کتاب الحجة باب نادر فیه ذکر الغیب).

۱ - جمعا يك میلیون (توضیح از شارح اصول کافی).

۲ - تفسیر شارح کتاب کافی بر این حدیث (که با احادیث قیل درباره آگاهی ائمه بر کلیه امور غیب مغایرت دارد): ممکن است شنودگان این فرمایش امام، شیعیان ضعیف‌العقلی بوده‌اند که باید از آنها تقیه کرد. (البته مراد ازین شیعیان ضعیف‌العقل، همان راویان حدیثهای معتبرند).

- علی بن محمد، از محمد بن صالح، روایت کند که گفت: کنیزی داشتم که از او خوشم می‌آمد. به حضرت امام مهدی (در زمان غیبت صغری) نامه نوشتم. و از او خواستم که با علم کامل خود مرا در امر باردار ساختن او راهنمایی کند. جواب آمد: "باردارش ساز، خدا هر چه خواهد می‌کند". پس با او نزدیکی کردم و آبستن شد. سپس بچه را سقط کرد و خودش هم مرد. (اصول کافی، کتاب الحجة، باب مولد الصاحب علیه السلام).

- امام محمد باقر علیه السلام فرمود: چرا مردم دیدار ما را مکروه می‌دارند؟ و حال آنکه ما دریای رحمتیم. ما معدن حکمت و دانشیم و درخت بارور نبوت در خانه ما است و فرشتگان مرتبا در خانه‌های ما رفت و آمد می‌کنند. (علامه شیخ مفید، ارشاد، باب نهم).

- در روایت معتبر منقول است که محمد بن سلیم به خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کرد که خواب دیدم که داخل خانه‌ام شدم. زخم آمد و گردوی بسیاری شکست و بر سرم ریخت. حضرت فرمود: وای وای، می‌بینم که زنی را متعه (صیغه) خواهی کرد و زنت از آن مطلع خواهد شد و تمام رختهای نو را که پوشیده‌ای بر بدنت پاره پاره خواهد کرد، زیرا که پوست گردو به منزله جامه است.

محمد بن مسلم گفت که چون صبح جمعه شد رخت نو که در عیدها می‌پوشیدم بر تن کردم و بر در خانه نشستم. دختری گذشت. او را طلبیدم و به خانه بردم و متعه کردم. زخم بی‌خبر آمد بر سر ما و آن دختر گریخت، اما من نتوانستم فرار کنم و زخم بر من تاخت آورد و همه رختهای نو مرا پاره پاره کرد. (حلیة المتقین، باب هشتم، فصل هشتم).

- از حضرت صادق (ع) حدیث است که: علم نافع است که سبب نجات بشود، فقط توحید و امامت و علومی است که از حضرت صلی الله علیه و آله بما رسیده است. از سایر علوم آنچه برای فهمیدن کلام اهل بیت رسالت لازم است مانند عربی و صرف و نحو و منطق باید خوانده شود. و غیر آن یا لغو و

بی‌فایده و تزیین عمر و یا احداث شبهه است در نفس، که بیشتر موجب کفر و ضلالت شود. (علامه مجلسی، عین‌الحویة).

- علی بن ابراهیم از پدرش، و او از حمید بن زیاد، و او از حسن بن محمد، و همه آنها از احمد بن الحسن المیثمی، و او از یعقوب بن شعیث، روایت کرده‌اند که شنیدم حضرت امام صادق علیه‌السلام را که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است که همانا در بدن آدمیزاد ۳۶۰ رگ است، که ۱۸۰ رگ از آنها می‌جنبند و ۱۸۰ رگ دیگرش ساکن است. پس اگر یکی از رگهای جنبه ساکن شود، صاحب آن خوابش نبرد. و اگر یکی از رگهای ساکن به جنبش آید، باز صاحب آن خوابش نبرد. و رسول خدا صلی الله علیه و آله چون بامداد می‌کرد، ۳۶۰ بار می‌فرمود: "الحمد لله رب العالمین کثیرا علی کل حال". و چون شام می‌کرد مانند آنرا می‌گفت. (اصول کافی، کتاب الدعاء، باب النحمید و التمجید).

- در حدیث معتبر از حضرت صادق (ع) منقول است که هیچک از فرزندان آدم نیست مگر آنکه در او دو رگ هست: یک رگ بر سرش که خوره را به حرکت می‌آورد و دیگری در بدنش که پیسی را بحرکت می‌آورد. پس چون آن رگ سر بحرکت می‌آید خدایتعالی زکام را بر او مسلط می‌گرداند که دردهای سر را می‌کشد و اگر رگ بدن بحرکت در می‌آید حقتعالی دمل را بر آن مسلط می‌گرداند که دردهای بدن را می‌کشد. پس کسی که دمل و زکام بهم رساند، خدا را تشکر کند. (حلیة‌المتقین، باب نهم، فصل ششم).

- احمد بن محمد و محمد بن یحیی، از محمد بن الحسن، و او از یعقوب بن یزید، و او از ابن ابی عمیر، و او از کسی که نامش را نیاقتم، و او از ابی عبدالله نقل کرده‌اند که حضرت امام حسن مجتبی علیه‌السلام فرمود: خدا دو شهر دارد که یکی از آنها در مشرق و دیگری در مغرب است. گرداگرد آنها دیواری از آهن است و هر یک از آنها هزار هزار (یک میلیون) دروازه دارد. و در آنجا به هفتاد هزار (هفتاد میلیون) لغت حرف می‌زنند که تکلم هر لغتی با لغت

دیگر فرق دارد و من همه آن لغات و آنچه را که در آن دو شهر و در مابین آنهاست، می‌دانم. و جز من و برادرم حسین کسی این را نمی‌داند. (اصول کافی، کتاب الحجة، باب مولد الحسن بن علی، و بحار الانوار، جلد هفتم، در احوال ائمه).

- محمداز احمد، و او از ابن محبوب، و او از جمیل بن صالح، و او از ابن بن تغلب، نقل کنند که گفت: از امام ابی عبدالله جعفر صادق علیه‌السلام پرسیدم که زمین بر چه استوار است؟ فرمود: بر ماهی. گفتم: ماهی بر چیست؟ فرمود: بر آب. پرسیدم: آب بر چیست؟ فرمود: بر صخره. پرسیدم: صخره بر چیست؟ فرمود: بر خاک نمناک. پرسیدم: خاک نمناک بر چیست؟ فرمود: هیئات که در اینجا دیگر دانش علما گم گشته است! (کلینی، روضة من الکافی، کتاب الروضة).

- احمد بن مهران و علی بن ابراهیم، هر دو از محمد بن علی، و او از حسن بن راشد، و او از یعقوب بن جعفر بن ابراهیم، نقل کرده‌اند که: خدمت حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام بودیم که مردی نصرانی نزد آن حضرت آمد، و گفتگوی بسیار میان آن حضرت و او شد. در آخر مقال حضرت امام موسی بن جعفر علیه‌السلام از او پرسید: بمن بگو که اسم مادر حضرت مریم چه بود و در چه روزی روح عیسی علیه‌السلام در شکم او دمیده شد؟ و در چه روزی او را زائید؟ نصرانی گفت: والله نمی‌دانم.

پس حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام فرمود: اما مادر مریم نامش مرثا بود که او را در عربی و هیبه خوانند. اما روزیکه مریم باردار شد، روز جمعه هنگام ظهر بود که روح الامین از آسمان فرود آمد. اما روزیکه مریم عیسی را زائید، سه‌شنبه بود در چهار ساعت و نیم از روز برآمده.

سپس فرمود: نهری که مریم عیسی را در کنار آن زائید، می‌دانی کدام بود؟ گفت: نه. فرمود: آن نهر فرات بود(!) که درختان انگور و خرما در کنار آن است و هیچ نهری از لحاظ درختان خرما و انگور با فرات برابر نیست. و اما روزی که زبان مریم بسته شد، قیدوس پادشاه یهود فرزندان و پیروان خود

را طلبید و آل عمران را بیرون برد تا به مریم بنگرد و آنها آنچه را خدا در کتاب تو و کتاب ما بیان کرده، گفتند. حالا همه چیز را فهمیدی؟

نصرانی عرض کرد: بلی، همین امروز همه آنها را خوانده بودم. حالا بفرما که اسم مادر من به لغت سریانی و عربی چیست؟ حضرت علیه السلام فرمود: اسم مادر تو به لغت سریانی عنقالیه است و اسم مادر پدرت عنقوره بوده است. و اما اسم مادرت به لغت عربی هومیه است و نام پدرت عبدالمسیح است که به لغت عربی عبدالله می‌شود.

عرض کرد: راست گفتی، اما اسم جدم چیست؟ فرمود: اسم جدت جبرئیل بود و من او را در این مجلس عبدالرحمن نامیدم. نصرانی گفت: مگر او مسلمان بود؟ فرمود: آری و شهید هم گردید. زیرا لشکری از اهل شام ناگهان بمنزلش ریختند او را کشتند.

نصرانی گفت: نام من پیش از آنکه کنیه خود را تعیین کنم چه بود؟ فرمود: نام تو عبدالصلیب بود. عرض کرد: شما چه نامی به من می‌دهی؟ فرمود: من تو را عبدالله نام می‌گذارم.

نصرانی گفت: پس من هم ایمان به خدای بزرگ آوردم و گواهی دهم که شایسته پرستشی جز او نیست. سپس زنار و صلیب طلائی خود را برید و بشکست و مسلمانی شد نیکو و از قبیله بنی‌قهر زنی گرفت. و امام کاظم علیه السلام پنجاه دینار مهرش داد و برایش نوکر گرفت. (اصول کافی، کتاب الحجة، باب مولد علی بن الحسین).

چند تن از اصحاب، از احمد بن محمد بن عیسی، و او از ابن ابی عمیر، و او از محمد بن حمران، و او از ابان بن تغلب، نقل کرده‌اند که امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: چون پادشاه حبشه لشکر خود را همراه فیل به سوی مکه فرستاد تا خانه کعبه را خراب کند، عبدالمطلب که شترانش را بجانب خانه می‌برد، در راه به فیل برخورد. باو گفت: ای محمود! فیل سرش را حرکت داد. عبدالمطلب به او گفت: می‌دانی ترا برای چه آورده‌اند؟ فیل با سر اشاره کرد: نه! عبدالمطلب گفت: ترا آورده‌اند تا خانه پروردگارت را خراب کنی. چنین کاری را انجام می‌دهی؟ با سر اشاره کرد: نه!

چون صبح شد، لشکریان فیل را بردند تا وارد خانه شود. فیل امتناع کرد آنگاه یکی از غلامان عبدالمطلب گفت: يك سیاهی از طرف دریا می‌بینم. چون سیاهی نزدیک شد، وی گفت: پرنده بسیاری که آنها رانمی‌شناسم و هر يك از آنها سنگی باندازه سنگی که با پشت ناخن می‌پرانند یا کوچکتر از آن در منقار خود دارد ... و این پرندگان چون بالای سر لشکر قرار گرفتند، سنگریزه را انداختند. هر سنگریزه بر سر مردی فرود آمد و از مقعدش خارج شد. (اصول کافی، کتاب الحجة، باب مولد النبی و وفاته).

ناسخ و منسوخ

- علی بن ابراهیم از پدرش، و او از ابن ابی نجران، و او از عاصم بن حمید، او از منصور بن حازم، روایت دارند که از امام جعفر صادق علیه‌السلام پرسیدیم: چه می‌شود که من از شما مطلبی می‌پرسم و شما جواب مرا می‌گوئید. سپس دیگری نزد شما می‌آید و باو جواب دیگری می‌فرمائید؟ فرمود: ما مردم را باندازه زیاد و کمی عقلشان جواب می‌گوئیم. عرض کردم بفرمائید که اگر اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله از قول آن حضرت راست گفتند پس چرا در نقل آن اختلاف پیدا کردند؟ فرمود: مگر نمی‌دانی که مردی خدمت رسول صلی الله علیه و آله می‌آمد و از او مسئله‌ای می‌پرسید و آنحضرت جوابش را می‌فرمود، ولی بعدها به او جوابی دیگر می‌داد که جواب اول را نسخ می‌کرد. و احمد بن محمد، از عثمان بن عیسی، و او از ابی ایوب الخراز، و او از محمد بن مسلم نقل کرده که به حضرت صادق علیه‌السلام عرض کردم: چگونه است که کسانی که دروغگو هم نیستند، حدیثی را از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می‌کنند، ولی شما خلاف آنرا به ما می‌گوئید؟ فرمود: آخر حدیث هم مانند قرآن ناسخ و منسوخ دارد. (اصول کافی، کتاب فضل العلم، باب اختلاف الحدیث).

- محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، و علی بن ابراهیم، و او از پدرش، و همگی آنها از ابن محبوب، و او از ابن رباب، و او از ابی بصیر روایت کرده‌اند که امام صادق علیه‌السلام فرمود: خدای تعالی به عمران (پدر مریم) وحی کرد

که من بتو پسری می‌بخشم که به اذن خدا کور و پیسی را درمان کند و مردگان را زنده کند. عمران این مطلب را به زنتش حنه اطلاع داد. و وی چون به مریم حامله گشت، فکر می‌کرد که حتما فرزندش پسر است. و چون مریم را زائید، گفت: خداوندگارا، این چگونه پسری است که دختر است؟ ... سپس چون خدایتعالی عیسی را به مریم بخشید، او همان پیغمبری بود که به عمران وعده داده شده بود. پس هر گاه ما درباره مردی از خاندان خود چیزی گفتیم و نشد، آنرا انکار مکنید که در فرزند یا فرزندزاده او پیدا شود.

- و باز امام صادق علیه‌السلام فرمود: هر گاه درباره مردی سخنی گوئیم و در او نباشد، و در فرزند یا نوه او باشد. انکار مکنید زیرا خدای تعالی هر چه خواهد می‌کند.

- واسحاق بن عمار گوید: به حضرت امام صادق علیه‌السلام عرض کردم: ممکن است دعای مردی مستجاب شده باشد، ولی اجابت آن به تاخیر افتد؟ فرمود: آری تا بیست سال!

- و ابو بصیر گوید: شنیدم از حضرت امام صادق علیه‌السلام که می‌فرمود: همانا ممکن است مومن دعا کند و اجابت دعایش تا روز جمعه یا روز قیامت به تاخیر افتد. (اصول کافی، کتاب الدعاء، باب ابطات علیه الاجابه).

- از حضرت امام جعفر صادق (ع) در حدیث معتبر منقول است که هر که هزار مرتبه ماشاء الله در یکدفعه بگوید، در آن سال او را حج نصیب شود. و اگر آن سال نشود بالاخره در یکی از سالهای دگر شود. (مفاتیح الجنان، باب دوم، در اعمال سنه).

- شیخ کشی در حدیث معروفی نقل می‌کند که یکی از شیعیان مال بسیاری به مخالفان خود مدیون می‌شود و چون از پرداخت آن عاجز می‌ماند، می‌گریزد. زراره اعلی اله مقامه نزد امام جعفر صادق (ع) می‌آید و مآوقع را می‌گوید و سپس می‌پرسد اگر ظهور حضرت قائم عجل اله تعالی فرجه نزدیک است، این شخص صبر کند تا آن حضرت ظهور فرماید و او را از پرداخت دین خلاص نماید. و اگر در امر ظهور تاخیری هست با طلبکاران از در مصالحه در آید.

حضرت (ع) در پاسخ می‌فرماید: خواهد شد. زراره می‌پرسد: تا یکسال؟ امام می‌گوید: انشاء الله خواهد شد. می‌پرسد: تا دو سال؟ باز می‌فرماید: انشاء الله خواهد شد.^۱

- زراره اعلی‌اله مقامه بمن گفته بود: بدرستیکه حضرت امام جعفر (ع) را بر فراز پایه‌های خلافت، بجای خلیفه غاصب کنونی خواهی دید. چون آن حضرت (ع) وفات یافت، نزد او رفتم و گفتم: چرا چنین گفتی و نشد؟ و بیم آن داشتم که وی انکار کند که چنین سخنی به من گفته است. زراره گفت: این را گفتم، اما درست در نیامد. (هشام بن سالم، نقل از مجله پیام هاجر، نشریه جامعه زنان انقلاب اسلامی ایران، ۱۰ شهریور ۱۳۶۱).

در فضائل نفرین

- جمعی از اصحاب، از سهل بن زیاد، و او از یحیی بن المبارک، و او از عبدالله بن جبله، و او از اسحاق بن عمار، روایت کرده‌اند که گفت: به حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام از دست همسایه‌ای که داشتم و از او به من آزار می‌رسید، شکایت کردم. بمن فرمود: بر او نفرین کن. پس من نفرین کردم، ولی نتیجه‌ای نگرفتم. پس دوباره خدمتش رفتم و شکایت کردم. فرمود: بر او نفرین کن. عرض کردم: فدایت گردم، نفرین کردم و نتیجه‌ای ندیدم. فرمود: بچه صورت نفرین کردی؟ عرض کردم: هرگاه به او برخوردم نفرینش کردم. فرمود: نه چون به تو پشت کند نفرینش کن. پس من این کار را کردم و زمانی نگذشت که او به خاک سیاه نشست و خدا مرا از شرش آسوده کرد.

- و از حضرت امام ابی‌الحسن علیه‌السلام روایت شده که فرمود: هر گاه یکی از شما بخواهد بر دشمن نفرین کنید، بگویید "اللهم اطرقة ببلیة لا اخت لها" (خدایا او را به بلائی گرفتار کن که مانند نداشته باشد).

- و محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، و او از علی بن الحکم، و او از مالک بن عطیه، و او از یونس بن عمار، نقل کرده‌اند که: به حضرت

۱- البته شیخ کثی رحمة الله علیه اشکالی نمی‌دیده است که این سوال و جواب، ۱۴۰ سال پیش از تولد حضرت امام زمان صورت گرفته باشد. این روایت در کتاب کافی (کتاب فضل العلم، باب اختلاف الحدیث) نیز نقل شده است.

امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم: گرفتار همسایه‌ای قریشی از آل محرز شده‌ام که همه جا از من بدگویی می‌کند. حضرت فرمود: در نماز شب به او نفرین کن، آنگاه که به سجده روی. در سجده آخر از دو رکعت اول، خدای عزوجل را حمد کن و پس بگو (ترجمه:): "خدایا فلان پسر فلان مرا شهره عام کرده و نامم را فاش کرده و مرا به خشم آورده و در معرض خطرها قرار داده است. او را به تیرغیب گرفتار کن و مرگش را زود برسان و نام و نشانش را از میان بردار و در این کار شتاب کن. یعنی همین الساعه، همین الساعه" یونس بن عمار گوید: چنین کردم پس همینکه به کوفه آمدم، شبانه وارد شدیم، و از خانواده خود حال آن مرد را پرسیدم. گفتند: سخت بیمار است. و هنوز سخمن را به پایان نرسانده بودم که صدای شیون از خانه او بلند شد. گفتند: مرد.

- و محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، و او از ابن ابی نجران، و او از حماد بن عثمان، و او از مسمعی، روایت کنند که چون داوود بن علی (حاکم مدینه) معلی بن خنیس (آزاد شده حضرت امام جعفر صادق) را بکشت، آن حضرت علیه السلام فرمود: هر آینه بر کسیکه آزاد شده مرا کشته است، نفرین کنم. معتب (خادم امام صادق) برای من نقل کرد که آن شب امام علیه السلام پیوسته در رکوع و سجود بود. پس همین که سحر شد، شنیدم که در سجده می‌فرمود "خدایا، جان او را هم الساعه بگیر". آن حضرت سر از سجده برنداشته بود که فریاد شیون از خانه داود بن علی شنیدیم. پس حضرت صادق علیه السلام سر از سجده برداشت و فرمود: من خدا را به دعائی خواندم. و خدای عزوجل فرشته‌ای را فرستاد با میلی آهنین چنان بر سر او زد که مئانه‌اش از آن ضربت شکافت، و پس بمرد. (اصول کافی، کتاب الدعاء، باب الدعاء علی العدو).

در ثروت و فقر انمه

- حسین بن محمد، از معلی بن محمد، و او از احمد بن محمد بن عبدالله، و او از محمد بن یحیی، و او از صالح بن سعید، نقل کنند که بخدمت حضرت امام هادی (علی النقی) علیه السلام رسیدم. عرض کردم: قربانت، در هر امری در صدد کوتاهی در حق شما هستند، تا آنجا که شما را در این سرای زشت و بدنامی که سرای گدایان نامند، منزل داده‌اند. فرمود: ای پسر سعید، تو هم بنگر. نگاه کردم. بوستانهایی دیدم بسیار خرم، با میوه‌های تازه رسیده و نویر، و دخترانی زیبا و خوشبوی مانند مروارید در صدف، و پسر بچگان و مرغان و آهوان و نهرهای روان، که چشم خیره شد و دیدم از کار افتاد. آنگاه امام علیه السلام فرمود: ما در سرای گدایان نیستیم، هر جا که باشیم اینها برایمان مهیا است (اصول کافی، کتاب الحجة، باب مولد ابی الحسن الرضا علیه السلام).

- مهدی عباسی (خلیفه) به امام موسی کاظم علیه السلام گفت: ای ابوالحسن، حدود فدک را که گویند جبرئیل با دستور خدایتعالی، خاص فاطمه دختر رسول اکرم کرد، بمن بگو. فرمود: یک حدش کوه احد است، و حد دیگری عریش مصر، و حد دیگرش سیف البحر، و حد دیگرش دومة الجندل. مهدی با تعجب گفت: همه اینها؟ فرمود: آری یا امیرالمومنین! (کافی، کتاب الحجة، باب الفی و الانفال).

- احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم، و او از معاویة بن وهب، و او از سعیدالسمان نقل کرده‌اند که نزد امام جعفر صادق ابی عبدالله علیه السلام بودم که دو مرد زیدی بر آنحضرت وارد شدند و چون امام از سخنانشان در غضب شد، بیرون رفتند. حضرت به من فرمود: این دو نفر را می‌شناسی؟ عرض کردم: آری، اینها اهل بازار ما هستند و از طایفه زیدیه می‌باشند. و عقیده دارند که شمشیر پیغمبر صلی الله علیه و آله نزد عبدالله بن حسن است. فرمود: خدای لعنتشان کند که دروغ می‌گویند. همانا شمشیر پیغمبر صلی الله علیه و آله نزد من است. همانا که پرچم و جوشن و زره و کلاه خود پیغمبر صلی الله علیه و آله نزد من است. همانا که بیرق ظفربخش پیغمبر صلی الله

علیه و آله نزد من است. همانا که الواح موسی و عصای او نزد من است. همانا که انگشتر سلیمان بن داود نزد من است. همانا طشتی که موسی قربانی را در آن انجام می‌داد، نزد من است. همانا که اسمی که نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله بود، و چون در جنگ آنرا میان مسلمانان و کفار می‌گذاشت، چوبه تیری از کفار به مسلمین نمی‌رسید، نزد من است. همانا که سلاحهائی که فرشتگان برای پیغمبران گذشته آورده‌اند، نزد من است ... همانا که پدرم زره رسول خدا صلی الله علیه و آله را پوشید و دامنش اندکی به زمین می‌کشید. و من آنرا پوشیدم، همچنان بود. و قائم آل محمد (ص) کسی است که چون آنرا ببوشد، به اندازه قامتش باشد. انشا الله.

و احمد بن ابی عبدالله گوید: از حضرت رضا علیه‌السلام پرسیدم که ذوالفقار شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله از کجا آمد؟ فرمود: جبرئیل علیه‌السلام آنرا از آسمان آورد و زیور آن از نقره بود. و آن نزد من است. (اصول کافی، کتاب الحجة، باب ما عند الائمة من سلاح رسول الله و متاعه).

- احمد بن محمد از محمد بن الحسن، و او از محمد بن عیسی، و او از محمد بن حمزة بن القاسم، و او از ابراهیم ابن موسی، نقل کنند که از حضرت امام رضا علیه‌السلام طلبی داشتم که در وصول آن اصرار می‌کردم و او در پرداخت آن امروز و فردا می‌کرد. یکروز که به استقبال والی مدینه می‌رفت، من همراهش بودم. نزدیک قصر فلان رسید و در سایه درختان فرودآمد و شخص سومی با ما نبود. عرض کردم: قربانت، عید نزدیک است و بخدا که من حتی در همی ندارم. حضرت علیه‌السلام با تازیانه‌اش زمین را خراشید. سپس دست برد و شمش طلایی را از آنجا برداشت و فرمود: این را بهره خود ساز، ولی آنچه دیدی از همه پنهان دار.

و نیز یکی از اصحاب گوید: پول بسیاری نزد حضرت امام رضا علیه‌السلام آوردم، ولی آن حضرت شادمان نگشت. اندکی بعد فرمود: ای غلام، آفتابه لگن بیاور. سپس روی تختی نشست و دستش را گرفت و به غلام فرمود: آب بریز. راوی گوید: همینطور طلا بود که از میان انگشتان در طشت

می‌ریخت. سپس متوجه من شد و فرمود: کسیکه چنین است به این پولها اعتنائی ندارد. (از همان کتاب)

- هارون الرشید به مدینه در آمد و به پرده‌دارانش گفت: که هر مردی از اهل مدینه و مکه از فرزندان مهاجرین و انصار و بنی‌هاشم و دیگر بطون قریش در آمد، نسبت خودش را معرفی کند. و هر کدام می‌آمدند و نسبت خود را می‌گفتند، به آنها از صد تا پنج هزار درهم صله می‌داد. ناگهان گفتند مردی آمده که خود را موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب معرفی می‌کند. بدستور هارون او را سوار بر الاغش تا بساط خلیفه آوردند. هارون دویست دینار به آن حضرت بخشید و گفت: فعلا در مضیقه مالی هستیم، بخشش بیشتر ما بعد به تو خواهد رسید.

چون از هارون پرسیدند که چرا به همه پنج هزار دینار بخشیدی و به موسی بن جعفر دویست دینار؟ گفت بیم آن داشتم که فردا صد هزار شمشیر از شیعیان و دوستانش بر روی ما کشیده شود و همه را راضی نتوانم کرد. پس فقر وی و خاندان وی، مصونیت ما و شما از خطر درازدستی ایشان است. (بحار الانوار، جلد یازدهم، ابواب تاریخ امام موسی علیه‌السلام).

- امام موسی بن جعفر فرمود: هارون الرشید مرا احضار کرد و بر او وارد شدم. سلام کردم. جواب سلام را نداد. دیدم غضبناک است. طوماری پیشم انداخت و گفت بخوان! در آن نوشته بود که خراج آفاق از اهل شیعیه، نزد موسی بن جعفر می‌آید (و نزد خلیفه نمی‌رود). نامه طولانی بود و من ایستاده می‌خواندم و او ساکت بود. سرش را برداشت و گفت هر چه خواندی بس است، حرف بزن. گفتم: یا امیرالمومنین، قسم به کسی که محمد را به نبوت برانگیخته که هیچکس در همی و دیناری از طریق خراج برای من نیلورده، ولی ما خانواده ابیطالب هدیه قبول می‌کنیم ... امیرالمومنین که بر فقر و تنگدستی ما و کثرت دشمن ما و خمسی که در خلافت پیشین از ما قطع کرده بودند، آگاه شد و دانست که فشار زندگی بر ما سخت شده است و صدقه بر ما حرام است و در عوض خدا خمسی را بر ما مقرر کرده است. و اکنون این وضع ما را مجبور کرده

است که هدیه قبول کنیم. سکوت کرد. سپس گفتم ای امیرالمومنین، من پسر عموی تو هستم، کاش ببینم که دست لطف تو به من دراز شده است. به من اشاره کرد و گفت: بیا نزدیک. نزدیک رفتم، با من مصافحه کرد. پس گفت: ای موسی غم مدار که می‌دانم راست گفتی. و پرسید: یا ابالحسن، چند نفر نان‌خور داری؟ گفتم از پانصد بیشترند. پرسید: همه بچه‌های تو اند؟ گفتم: نه. بیشترشان خدم و حشم هستند و اما فرزندی، زیاده از سی پسرند از این قرار و دختران نیز از این قرار. پرسید چرا دختران را به پسر عموهایشان شوهر نمی‌دهی؟ گفتم: پول جهیزه آنها را ندارم. پرسید: وضع در آمد املاکت چگونه است؟ گفتم: گاه هست و گاه نیست. پرسید: قرض بر گردن داری؟ گفتم: آری، نزدیک به ده هزار دینار. رشید گفت: ای پسر عمو، آنقدر پول به تو می‌دهم که پسران و دخترانت را همسر دهی و املاکت را آباد کنی. او را دعا کردم. گفت: ای موسی احتیاجات را بگو. گفتم: ای امیرالمومنین اول خواهش من از تو این است که اجازه فرمائید نزد زن و بچه‌ام برگردم. گفت: اجازه داری، باز هم بخواه. گفتم خدا امیرالمومنین را برای ما یک مشت پسر عموهایش باقی بدارد، من مردی عیالوارم و عائله‌ای سنگین بر دوش دارم و بعد از خدا چشمهای ما به کرم و بخشش امیرالمومنین دوخته است. صد هزار درهم و یکدست لباس به من عطا فرمود و مرا سوار نمود و با احترام نزد زن و بچه‌ام برگردانید. (بحار الانوار، جلد یازدهم، در حالات امام موسی علیه‌السلام، مناظرات مع خلفاء الجور).

- در حدیث است که حضرت علی علیه‌السلام در موقع ازدواج با حضرت فاطمه فقط یک شتر و یک زره و یک شمشیر داشت که از پول فروش آن زره ازدواج نمود. (آیت‌الله دستغیب شیرازی، در کتاب معراج).

- از حضرت صادق نقل است که حضرت علی علیه‌السلام در موقع نماز انگشتر خود را به سائلی هدیه داد، که وزن حلقه‌اش چهار مثقال نقره و وزن نگینش پنج مثقال یاقوت سرخ بود، که قیمتش خراج یک سال کشور شام بوده است. (کلینی، اصول کافی، کتاب الحجة، باب نادر، و آیت‌الله العظمی بروجردی، کتاب جواهر الولایه).

- در سفینه البحار تصریح شده که در آمد سالانه امیرالمومنین علیه السلام
چهل هزار دینار (تقریباً دو میلیون به پول امروز) بوده است. (استاد احمد قمی،
سمینار فیضیه قم، نقل از کتاب مالکیت در اسلام).

در سهم امام

- محمد بن یحیی از احمد بن محمد بن عیسی، و او از ابن محبوب، و او
از هشام بن سالم، و او از ابی خالد الکابلی، نقل کرده است که امام محمد باقر
علیه السلام فرمود: در کتاب علی علیه السلام (که پیغمبر صلی الله علیه و آله
انشاء فرموده است) دیده ایم که زمین متعلق به خدا است و او آنرا به من
و خاندانم واگذار کرده و مائیم پرهیزگاران و همه زمین از آن ما است.

و نیز امام فرمود: هر مسلمی که زمینی را زنده و آباد کند، باید خراجش
را به امام بپردازد، تا زمانیکه حضرت قائم از خاندان من با شمشیر ظاهر شود.
آنگاه همه زمینها را تصرف کند و متصرفین را از آنها اخراج نماید، مگر
زمینهایی که در دست شیعیان ما باشد که حضرت قائم علیه السلام این زمینها را
با خود آنها مقاطعه بندد و زمین را در دست ایشان باقی گذارد.

و عمر بن یزید گوید: مسمع را در مدرسه دیدم و او در آن سال وجهی را
خدمت امام صادق علیه السلام برده و آن حضرت نپذیرفته بود. باو گفتم: چرا
امام صادق علیه السلام وجهی را که برایش بردی، به تو رد کرد؟ گفتم: چون
وجه را به خدمتش بردم، عرض کردم که غواصی دریای بحرین به من واگذار
شده و چهارصد هزار درهم استفاده کردم و خمس آنرا که هشتاد هزار درهم
است، برای شما آورده‌ام. حضرت فرمود: مگر ما از زمین آنچه خدا از آن
برآورده، حقی جز خمس ندارم؟ ای اباسیار، بدستی که همه زمین از آن ما
است. پس آنچه خدا از آن برآورد متعلق به ما است. (اصول کافی، کتاب الحجة،
باب ان الارض کلها للامام علیه السلام).

- محمد بن یحیی از محمد بن احمد، و او از محمد بن عبدالله بن احمد، و
او از علی بن النعمان، و او از صالح بن حمزه، و او از ابان بن مصعب، و او از

یونس بن ظبیبان یا از معلی بن خنیس، روایت دارد که به ابی عبدالله امام صادق علیه السلام عرض کردم: شما از این زمین مالک چه هستید؟ حضرت لبخندی زد و فرمود: همانا خدای تبارک و تعالی جبرئیل علیه السلام را فرستاد و به او دستور داد با انگشت ابهامش هشت نهر در زمین حفر کند، که از جمله آنهاست سیحان و جیحان که همان نهر بلخ است، و خشوع که نهر شاش (شوش) است، و مهران که نهر هند است، و نیل به مصر، و دجله و فرات. پس آنچه آب دهد و آب گیرد از آن ما است و آنچه از آن ما است، متعلق به شیعیان ما است. و دشمن ما را از آن بهره‌ای نیست، مگر آنکه آنرا به زور و ناحق گیرد.

و نیز امام صادق علیه السلام فرمود جبرئیل علیه السلام با پای خویش پنج نهر حفر کرد، که زبانه آب در پی آن می‌آمد: فرات و دجله و نیل و مهران و نهر بلخ پس همه آنچه از آنها آب خورد، و آب دهد متعلق به امام است. و دریائی که خشکی‌ها را در میان گرفته است، نیز متعلق به امام است. (از همان کتاب).

-امام صادق علیه السلام بتأکید فرمود: کاری نزد خدا محبوبتر از رسانیدن پول به امام نیست. همانا که خداوند هر دره‌می را که به امام داده شود، در بهشت به محکمی کوه احد قرار دهد.

و حسن بن میاح گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمود: که ای میاح یک دره‌م که به امام برسد، از کوه احد سنگین‌تر است. و نیز فرمود: یک دره‌م که به امام برسد، بهتر است از دو هزار هزار (دومیلیون) دره‌م که در راه خیر دیگر مصرف شود.

و علی بن ابراهیم گوید: پدرم گفت: در خدمت حضرت ابی جعفر ثانی علیه السلام (امام محمد تقی) بودم که صالح بن محمد بن سهل که متولی اوقاف قم بود، وارد شد و به حضرت عرض کرد: آقای من آن ده هزار دره‌م را که گفته بودم، به من حلال بفرما. زیرا آنها را خرج کردم. فرمود: حلال کردم. ولی چون بیرون رفت، امام علیه السلام فرمود: این شخص را ببین که اموال محمد را می‌خورد و می‌گوید مرا حلال کن. البته من نمی‌گویم حلال نمی‌کنم. ولی به خدا که این پول از گلویش پائین نمی‌رود زیرا خدا در روز قیامت بدون مسامحه از

او سؤال خواهد کرد. (اصول کافی، کتاب الحجة، باب ان الارض كلها للامام عليه السلام)

انمه و اجنه

- محمد بن علی از یحیی بن مشاور، و او از سعدالاسکاف، روایت می‌کند که راجع به بعضی از کارهای خودم به منزل امام باقر علیه السلام رفتم. مدتی زیاد در انتظار ماندم. تا ناگاه اشخاصی را دیدم که از اطاق خارج شده، بسوی من آمدند که مانند ملخهائی زرد بودند و پوستی در بر کرده و از کثرت عبادت لاغر شده بودند. چون به خدمت امام رسیدم، عرض کردم: اشخاصی از نزد من گذشتند همه یکنواخت که مانند ملخهائی زرد بودند و عبادت لاغرشان کرده بود. فرمود: ای سعد، ایشان برادران تو از طائفه جن هستند. عرض کردم: خدمت شما می‌آیند؟ فرمود آری. می‌آیند مسائل دینی و حلال و حرام خود را از ما می‌پرسند. (اصول کافی، کتاب الحجة، باب ان الجن یأتیهم فیسنلونهم عن معالم دینهم).

- و ابن جبل گوید: در خانه امام جعفر صادق علیه السلام بودم که مردمی شبیه سیاه پوستان سودانی بیرون آمدند، که لنگ و روپوشی در بر داشتند. از امام صادق علیه السلام راجع به آنها پرسیدم. فرمودند: ایشان برادران جن شما هستند.

- و سعد اسکاف گوید خدمت امام محمد باقر علیه السلام رهسپار شدم. و چون می‌خواستم اجازه ورود بگیرم، دیدم جهازهای شتر بیرون خانه صف کشیده و به ردیف است. ناگاه صدائی برخاست و سپس مردمی عمامه بسر شبیه سودانیها بیرون آمدند. من خدمت حضرت رسیدم. عرض کردم: قربانت، امروز بمن دیر اجازه دخول فرمودی، و من عمامه بسرانی را دیدم که بیرون آمدند و من نشناختم. فرمود: ندانستی آنها کیانند؟ عرض کردم: نه! فرمود: آنها برادران جن شما هستند.

- و سدیر صیرفی گوید: امام باقر علیه السلام بمن فرمودند که ای سدیر، ما خدمتگزارانی از طایفه جن داریم، که هر گاه در کاری شتاب داشته باشیم، آنها را به ماموریت می‌فرستیم.

- و حکیمه دختر موسی بن جعفر علیه السلام گوید حضرت امام رضا علیه السلام را دیدم که در هیزم‌خانه ایستاده و آهسته با کسی سخن می‌گوید، اما من آن دیگری را نمی‌دیدم. گفتم: آقای من با کی آهسته سخن می‌گوئی؟ فرمود: این عامر زهرائی جن است که نزد من آمده است و درد دل می‌کند. عرض کردم: سرورم، دوست دارم سخنتش را بشنوم. فرمود اگر سخنتش را بشنوی یکسال تب می‌کنی. عرض کردم: با این وصف، آقایم، دوست دارم بشنوم فرمود: بشنو! من گوش دادم. صدائی مانند سوت شنیدم و تب مرا گرفت تا یکسال.

- و جابر رحمة الله علیه گوید: حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود: هنگامی که امیر المومنین علیه السلام بر منبر بود، از طرف یکی از درهای مسجد اژدهائی داخل شد. مردم آهنگ کشتنش را کردند، اما امیر المومنین علیه السلام آنان را از این کار بازداشت. او سینه‌کشان آمد تا پای منبر رسید. برخاست و روی دمش ایستاد. و به امیر المومنین علیه السلام سلام کرد. حضرت اشاره فرمود که بنشینید تا خطبه‌اش تمام شود. پس از خطبه فرمود: تو کیستی؟ گفت: عمرو بن عثمان خلیفه شما بر طایفه جنم. پدرم مُرد و به من سفارش کرد خدمت شما آیم و رأی شما را برای جانشینی او بدست آورم. اکنون آمده‌ام تا چه دستور فرمائی؟ امیر المومنین علیه السلام فرمود: بازگرد و به فضل خدا در میان جنیان بجای پدرت باش که تو خلیفه من هستی بر ایشان. عمرو با امیر المومنین خداحافظی کرد و بازگشت. من عرض کردم: قربانت، عمرو خدمت شما می‌آید و آمدن بر او واجب است؟ فرمود: آری! (از همان کتاب)

- محمدبن یحیی از احمد بن محمد، و از محمد بن خالد، و او از محمدبن القاسم، و او از حسن بن ابی العلاء، روایت دارد که دیدم امام ابی عبدالله صادق علیه السلام دستش را به متکاهائی که در خانه بود، زد و فرمود: ای، حسین اینها

متکاهانی است که بارها فرشتگان بر آنها تکیه زده‌اند و ما گاهی مجبور شده‌ایم پره‌های کوچکشان را از روی زمین برچینیم. همانا که ملائک نیز مانند اجنه بطور مستر به ملاقات ما می‌آیند.

- و ابوحمزه ثعالی در همین باره گوید: خدمت حضرت علی بن الحسین (زین العابدین) علیه‌السلام رسیدم. حضرت را دیدم که چیزی از زمین برمی‌چید و دستش را پشت پرده می‌برد و به کسی که در آن اطاق بود، می‌داد. عرض کردم: قربانت، چیست که برمی‌چینی؟ فرمود: زیادهای پر فرشتگانی است که با ما خلوت می‌کنند و چون از نزد ما می‌روند آنها را جمع می‌کنیم و بازوبند فرزندان خود می‌کنیم. عرض کردم: مگر فرشتگان نزد شما می‌آیند؟ فرمود: ای اباحمزه، آنقدر می‌آیند که روی متکاها جای خود را تنگ می‌کنند (اصول کافی، کتاب الحجة، باب الملائكة).

- شیخ شهید رحمة الله علیه از حضرت رسول الله (ص) نقل کرده که فرمودند: شیطان بر دو قسم است: شیطان جنی، و آن دور می‌شود به گفتن "لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظيم". و دیگر شیطان انسی، و آن دور می‌شود به فرستادن صلوات بر محمد و آل آن جناب علیهم السلام. (مفاتیح الجنان و باقیات صالحات، باب سوم، در عودات دفع شیطین).

- علی سید بن طاوس در "امان الافطار" روایت کرده از ابومحمد قاسم بن علاصافی خادم امام علی النقی علیه‌السلام، که گفت: رخصت طلبیدم از آن حضرت که به زیارت جدش امام رضا علیه‌السلام بروم. فرمود که با خود انگشتری داشته باش که نگینش عقیق زرد باشد و نقش نگین "ماشاء الله لاقوه الا بالله استغفرالله" باشد و بر روی دیگر نگین محمد و علی نقش کرده باشند. چون این انگشتر را با خود داری امان یابی از شر دزدان و راهزنان. خادم گوید بیرون آمدم و انگشتری که حضرت فرموده بود بهم رسانیدم و برگشتم که وداع کنم ... فرمود ای صافی! گفتیم: لبیک یا سیدی! فرمود که انگشتر فیروزه هم باید با خود داشته باشی، بدرستیکه میان طوس و نیشابور شیری برخواهد خورد به تو و قافله را منع خواهد کرد از رفتن. تو پیش برو و این انگشتر را به شیر بنما

و بگو مولای من می‌گوید که دور شو از راه ... صافی گوید که رفتم به سفر و به خدا سوگند در همان مکان که حضرت فرموده بود، شیری بر سر راه آمد و آنچه فرموده بود، بعمل آوردم و شیر برگشت. و چون از زیارت برگشتم آنچه گذشته بود، خدمت آن جناب عرض کردم. فرمود: که يك چیز مانده که نگفتی. اگر خواهی من نقل کنم. گفتم: ای آقای من، شاید فراموش کرده باشم. فرمود که شبی در طوس نزدیک قبر شریف، شب را بسر می‌بردی، گروهی از جنیان به زیارت قبر آن حضرت آمده بودند، که نگین را در دست تو دیدند و نقش آنرا خواندند. پس آنرا از دست تو بدر آورده بردند بنزد بیماری که داشتند. و آن انگشتر را در ظرف آبی شسته، آن آب را به بیمار خود خوراندند و بیمارشان صحت یافت. پس انگشتر را برگردانیدند. و تو در دست راست کرده بودی، ایشان در دست چپ تو کردند و نزدیک سر خود یاقوتی دیده برداشتی و الحال همراه تست ... ببر به بازار و آن را به هشتاد اشرفی خواهی فروخت و این یاقوت هدیه آن جنیانست که برای تو آورده بودند. خادم گفت یاقوت را به بازار بردم و هشتاد اشرفی فروختم، همچنانکه سید فرموده بود (مفاتیح الجنان و باقیات صالحات، باب ششم، در خواص بعضی سُوَر و آیات).

- در روایت است از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله، که اگر جن سنگی افکند آن سنگ را بگیرد و بیفکند به همان جا که سنگ از آن آمده، پس این دعا را بخواند (متن دعا).

- و نیز فرمود که برای دفع شر جنیان، نگاهداشتن مرغ و خروس و کیوتر و بزغاله در خانه نافع است.

- و نیز فرمود که در خانه‌ای که اجنه سنگ می‌اندازند، صاحبخانه آن سنگ را بردارد و بگوید "حسبی الله و کفی سمع الله لمن دعا لیس وراء المنتهی" و جنیان پایه فرار گذارند.

- در روایت است که حضرت رسول الله (ص) به جنگی می‌رفتند. به وادی رسیدند که در آنجا جن بسیار بود. در میان اصحاب خود ندا کردند که هر دو تا دست یکدیگر را بگیرید و داخل این وادی شوید و هیچکس تنها نرود. و يك شخص تنها رفت او را جن گرفت و دچار صرع شد.

- در حدیث معتبر از حضرت امام محمد باقر (ع) منقول است که چون راه را گم کنی فریاد کن: "یا صالح یا صالح ارشدونا الی الطریق، وحکم الله".
راوی حدیث گوید که ما در سفری راه را گم کردیم و چنین کردیم. صدای آهسته‌ای گفت: راه از جانب راست است. از صاحب صدا پرسیدیم: کیستی که خدا ترا بیمارزد. گفت من از آن گروهی که به حضرت رسول (ص) ایمان آوردند و کسی به غیر از من از آنها نمانده است. پس اندک مسافتی رفتیم و راه را یافتیم.

- در روایت است که شخصی به امام جعفر صادق (ع) شکایت کرد، که دختری دارم در خواب بسیار می‌ترسد و گاهی اعضایش ست و بیحس می‌شود. فرمود: کار جن است، پس او را حجامت کن و آب شبت را با غسل ببر و بده بخورد. پس چنین کرد و شفا یافت.

- در حدیث معتبر است از حضرت امام جعفر صادق (ع) که فرمود:
زنهار با کردان مخالطت مکنید که ایشان گروهی هستند از جنیان، که حقتعالی پرده از ایشان برداشته است (حلیة المتقین، باب هشتم، فصل ششم، باب چهاردهم، فصل هشتم).

انمه و زنان

- یکی از اصحاب از احمد بن محمد، و او از موسی بن القاسم، روایت کند که شنیدم محاربی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نقل می‌کرد، که آن حضرت از پدران، و آنان از رسول خدا صلی الله علیه و آله، شنیده بودند که فرموده بود: سه دسته‌اند که همنشینی با آنها دل مرد را بمیراند: نشستن با اغنیاء، مجالست با اراذل و فرومایگان، و گفت و شنود با زنها (اصول کافی، کتاب العشره، باب من تکره مجالسته و مرافته).

- در حدیث معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود بال و پر زنان را کوتاه کنید به ترك لباس و زینت، تا از خانه بیرون نروند. و هر که راضی باشد با زینت و بیرون رفتن زنش از خانه، پس او دیوث است و بنا می‌شود برای او هر قدمی که بردارد،

خانه‌ای در جهنم. و فرمود: که هر که اطاعت زنش کند خدا او را به جهنم اندازد. پرسیدند: غرض از اطاعت چیست؟ فرمود: مثلاً اذن می‌طلبید که به حمام یا عروسی رود و مرد قبول می‌کند (مجمع المعارف و مخزن العوارف، عین نهم، در عقوبت زناکاران و لاطیان).

- در حدیث صحیح از حضرت امام محمد باقر (ع) منقول است که زنی آمد بخدمت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله، و پرسید: یا رسول الله، چیست حقی که شوهر بر زن دارد؟ فرمود: بر زن لازم است که اطاعت شوهر بکند و از خانه او بی‌رخصت بیرون نرود و هر گز نافرمانی نکند. پرسید: یا رسول الله آیا من نیز بر شوهرم آنقدر حق دارم که او بر من دارد؟ فرمود که از صد یکی نه. و پس فرمود: اگر امر می‌کردم که معاذالله کسی برای غیر خدا سجده کند، هر آینه زنان را می‌گفتم که به شوهران خود سجده کنند.

- حضرت رسول اکرم (ص) فرمودند که هر که يك دختر دارد، بارش گران است. و هر که دو دختر دارد، به خدا سوگند که بفریاد او برسید. و هر که سه دختر داشته باشد، جهاد کردن را از او بردارید. و کسی که چهار دختر داشته باشد، ای بندگان خدا او را یاری کنید. ای بندگان خدا، به او قرض بدهید. ای بندگان خدا، به او ترحم کنید.

- و نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند که پدر باید دختر خود را سوره نور یاد بدهد و سوره یوسف را یاد نهد و او را در بالاخانه‌ها جا ندهد. و نیز حضرت رسول اکرم (ص) فرمود که در نیکی اطاعت زنان مکنید تا به طمع نیفتند، در امر کردن شما به بدی. و از بدان ایشان بخدا پناه ببرید و از نیکانشان نیز بر حذر باشید.

- و نیز از آن حضرت (ص) منقول است که هر زنی که خود را خوشبو کند و از خانه بیرون آید، لعنت الهی بر او باشد، تا به خانه بازگردد. و ملائکه و همه جنیان نیز بدو لعنت فرستند.

- و نیز از آن حضرت (ص) منقول است که چون اراده جنگ می‌فرمودند با زنان خود مشورت می‌کردند، تا آنچه ایشان گویند خلاف آن بفرمایند.

- و آن حضرت (ص) نهی فرمود از آنکه زن جز برای شوهر خود زینت کند، و اگر بکند بر خدا لازم است تا او را در آتش جهنم بسوزاند. و نهی فرمود از آنکه زن نزد غیر شوهر و محارم خود، زیاده از پنج کلمه ضروری سخن بگوید. و نهی فرمود از آنکه زنان بر زین سوار شوند. و نهی فرمود از آنکه کسی زن خود را به حمام فرستد در بلادی که احتیاج به حمام نباشد.

- از حضرت امام محمد باقر (ع) و حضرت امام جعفر صادق (ع) منقول است که حق تعالی برای زنان، غیرت جائز نداشته است و فقط از برای مردان غیرت قرار داده است. زیرا که از برای مردان، چهار زن و از متعه و کنیز آنچه خواهند حلال گردانیده است. و از برای زن بغیر از يك شوهر حلال نکرده است و اگر شوهر دیگر طلب کند نزد خدا زناکار است و غیرت و رشک نمی‌برند مگر زنان بد.

- به روایت معتبر از حضرت صادق (ع) منقول است که از علامات بدی که در آخر الزمان ظاهر شود آن است که زنان سوار بر زین شوند. و فرمود که زین مرکب ملعونی است برای زنان.

- و نیز از آن حضرت (ع) منقول است که زن به منزله قلاده‌ای است که در گردن خود می‌افکنی. پس ببین که چگونه قلاده‌ای برای خود می‌گیری. (حلیة المتقین، باب چهارم، فصل ششم، باب ششم، فصل دوم، باب سیزدهم، فصل سوم، باب خاتمه).

- در احادیث معتبر وارد شده است که وظیفه مرد در برابر زنش این است که او را سیر کند و بدنش را بپوشاند و یکروز در میان روغن برای مالیدن به او بدهد و هر سه روز یکمرتبه گوشت برای او بیاورد و رنگ مانند حنا و وسه هر ششماه یکبار باو بدهد و در هر سال چهار جامه‌اش بدهد، دو تا از برای زمستان و دو تا از برای تابستان.

- سنت است ختنه کردن دختران و مستحب است که در دختران اندکی ببرند و بسیار نبرند. زیرا حضرت رسول (ص) با ام‌حبیبیه فرمود چون ختنه کنی زنان را، بسیار به ته مبر و اندکی بگیر که او را نورانی‌تر و رنگش را صافتر می‌گرداند. (جامع عباسی، باب یازدهم، مخصوصات ابکار).

- اگر جامه‌ای مثلا به بول نجس شده باشد و خواهند که آنرا به آب قلیل طهارت دهند، پس اگر به بول شیرخواره نجس شده باشد، به ریختن آب بر آن طاهر می‌شود و احتیاج به فشردن نیست، اما به شرط آنکه آن طفل پسر باشد نه دختر. (همان کتاب).

- حضرت امیرالمومنین علیه‌السلام فرمود: مردی که کارهای او را زنی تدبیر کند ملعون است.

- از حضرت صادق (ع) منقول است که حضرت امیرالمومنین علیه‌السلام به اهل عراق فرمود: ای اهل عراق، به من خبر رسیده که زنان شما می‌رسند به مردها در راه، یعنی برمی‌خورند به نامحرم‌ان در کوچه و بازار. آیا حیا نمی‌کنید شماها؟ و فرمود: لعنت خدا به کسی که حیا نمی‌کند (مفاتیح الجنان، باب سوم، فصل اول).

- در جهنم نگریستم و دیدم که بیشتر مردم آن زنانند.
- کمترین ساکنان بهشت زنانند.
- اگر زن نبود مرد به بهشت می‌رفت.
- اگر زنان نبودند خدا چنانکه شایسته پرستش اوست پرستیده می‌شد.
- زن بصورت شیطان می‌آید و بصورت شیطان می‌رود.
- زنان دامهای شیطانند.
- محکمترین سلاح شیطان زنانند.
- از هیچ فتنه‌ای که خطرناکتر از زن و شراب باشد بر امت خود بیم ندارم.

- پس از من برای مردان فتنه‌ای زیان‌انگیزتر از زنان نخواهد بود.
- از زنان بد به خدا پناه ببرید و از نیکانشان بپرهیزید.
- از دنیا بترسید و از زنان بپرهیزید. زیرا شیطان در کمین است و هیچ يك از دامهای او برای صید پرهیزکاران مانند زنان مورد اطمینان نیست.

- از دنیا بپرهیزید و از زنان نیز بپرهیزید. زیرا نخستین گمراهی یهودان از جانب زنان بود.
- خطرناکترین دشمن تو همسر توست، که همخوابه تو و مایملک تو است.
- زن دو پرده دارد: قبر و زناشویی.
- خدا رنج هوو داشتن را نصیب زنان و جنگ را قسمت مردان قرار داد. هر زنی که از روی ایمان و در انتظار پاداش خدا بر رنج هوو داشتن صبر کند، ثواب شهید دارد.
- اگر به کسی دستور می‌دادم کسی دیگر را سجده کند، به زنان دستور می‌دادم که شوهران خویش را سجده کنند. از بس که خداوند برای شوهران حق به گردن زنان نهاده است.
- اگر زنی خود را معطر کند و بر مردمی بگذرد که بوی عطرش را بشنوند، آن زن زناکار است.
- زنان را بی لباس بگذارید تا در خانه بمانند.
- هر زنی که بدون اجازه شوهر از خانه بیرون رود، مورد خشم خدا است تا بخانه برگردد یا شوهرش از او راضی شود.
- اگر زن حق شوهر را بداند، هنگام نهار و شام او بایستد تا شوهرش از خوردن فارغ شود.
- خدا لعنت کند زنی را که، چون شوهرش او را به بستر بخواند بگوید "کمی صبر کن" تا شوهر خوابش ببرد.
- مردانی که از زنان اطاعت کنند به هلاک افتند.
- گروهی که زمام کار خویش را به زنی سپارند، هرگز رستگار نشوند.
- اطاعت زنان مایه پشیمانی است.
- بدترین زنان شما آرایش‌کنان و متکبرانند. و آنان منافق هستند و از آنها جز به اندازه کلاغی که خط سفید به گردن دارد، به بهشت نمی‌روند.
- اگر زنی به شوهرش بگوید که از تو خیری ندیدم، تمام اعمال نیکش بی‌اثر می‌شود.

- اگر زن در اطاق خود نماز کند، برای او بهتر است تا در ایوان خانه نماز کند. و اگر در ایوان نماز کند، برای او بهتر است تا در صحن خانه نماز کند. و اگر در صحن خانه نماز کند، برای او بهتر است تا در مسجد نماز کند.
- بهترین مسجد زنان کنج خانه آنهاست.
- نمازی که زن در تنهائی بکند، بیست و پنج بار از نماز جماعت او بهتر است.
- نمازی که زن در تاریکترین گوشه خانه خود کند، از همه نمازهای او نزد خدا محبوبتر است.
- زنان با ماندن در خانه خود اگر خدا خواهد ثواب مجاهدین خواهند یافت.
- از زنی که شوهرش از او دور باشد و مخارجش را بپردازد، و او در غیاب شوهر آرایش کند، سخن مگوی.
- کسی که زن بد اخلاق دارد و طلاقش ندهد، دعایش اجابت نمی‌شود.
- فرزندان خود را شنا و تیراندازی آموزید و زنان را نخریسی.
- بهترین سرگرمی مومن شنا است و بهترین سرگرمی زن دستگاه نخریسی است.
- فتنه سخت را دیدید و صبر کردید، و من از فتنه‌ای سخت تر بر شما بیم دارم که از طرف زنان می‌آید، هنگامی که النگوی طلا به دست و پارچه فاخر بپوشانند.
- وای بر زنان از دو چیز رنگین: طلا و جامه زیبا.
- بهترین زنان آن است که وقتی شوهرش بدو توجه کند مسرور شود، و وقتی که بدو فرمان دهد بی‌چون و چرا اطاعت کند.
- وظیفه زن است که از خانه شوهر بی‌اجازه بیرون نرود و اگر رفت خداوند ملائک غضب او را لعنت کنند تا از این گناه توبه کند یا باز گردد، اگر چه شوهرش مردی ستمگر باشد.
- هر زنی که بدون جهت از شوهر طلاق خواهد، بوی بهشت بر او حرام است.

- زن از دنده‌ای خلق شده که راستی‌پذیر نیست. اگر با کجی او بسازی ساخته‌ای. و اگر خواهی او را به راستیش آوری، او را می‌شکنی و شکستن طلاق است. (نهج الفصاحه، سخنان منصوب به حضرت محمد، گرد آوری شده از کتابهای اصول کافی، من لایحضره الفقیه، تهذیب، استبصار، صحاح سته، اعیان الشیعه، الجامع الصغیر، یتسیر الوصول، کنوز الحقایق، البیان والتبیین، عقد الفرید، ربیع الابرار).

- حضرت امام جعفر صادق (ع) فرمود: در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله، مردی از قبیله انصار مسافرت کرد و به همسرش سفارش کرد: از خانه بیرون مرو تا من برگردم. طولی نکشید پدر آن زن بیمار شد. قاصدی فرستاد و از پیغمبر رخصت دیدار پدر خواست. فرمود: در خانه بنشین و اطاعت شوهر کن. تا آنکه حال پدر سنگین شد. زن باز پیغام فرستاد و اجازه خواست. باز همان جواب را شنید. آخر پدر مُرد. زن اجازه خواست در نماز بر جنازه پدر حاضر شود. باز همان پاسخ آمد. پدر را بخاک سپردند و دختر قدم از خانه بیرون ننهاد. پیغمبر پیام فرستاد: خدا بیاس این فرمانبرداری تو از شوهر، تو و پدرت را آمرزید (وسائل ابواب مقدمات النکاح، باب نود و یکم، نقل از کتاب ازدواج در اسلام، تالیف آیت‌الله مشکینی).

- حضرت باقر علیه‌السلام فرماید خدا غیرت را برای زنان قرار نداده و فقط برای مردان قرار داده است. زنان بی ایمانند که در موقع تعدد زوجات شوهر، غیرت بخرج می‌دهند نه آنها که به احکام خدا معتقدند. (همان کتاب، باب هفتاد و هفتم).

- حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله به زنان فرمود: در غیاب شوهران عطر بر خود نزن، اگر ایمان به خدا و روز قیامت داری و روسری و مچ دستت را نشان کسی نده، که اگر چنین کنی، دینت را تباه کرده و خدا را به غضب آورده‌ای (همان کتاب، باب هشتاد و نهم).

- حضرت صادق علیه السلام فرمود: يك نشانه سعادت مرد این است که دخترش پیش از حیض دیدن بخانه شوهر برود. (همان کتاب، باب بیست و سوم).

- حضرت صادق علیه السلام فرمود: اگر مردی اطلاع بر روابط نامشروع همسرش با کنیزش پیدا کند و چاره‌ای نیندیشد، خدا تا چهل روز او را مهلت می‌دهد سپس روح ایمان را از او می‌گیرد و ملائکه در جلو نامش می‌نویسند دیوث. (همان کتاب، باب هفتاد و هفتم).

- حضرت باقر فرماید: پیغمبر چند کس را لعنت کرده: مردی که به فرج زنی غیر از همسر و کنیزش نگاه کند^۱، مردی که به برادرش خیانت ناموسی کند و فقیهی که برای تعلیم دین به محتاجان، رشوه خواهد. (همان کتاب، باب صد و چهارم)

- شیخ شهید اعلی اله مقامه فرموده در وقتی که زنها می‌خواهند زیارت کنند، بایست که خود را جدا کنند از مردان و تنها زیارت کنند. و اگر در شب زیارت کنند، اولی است. و باید لباس خوب را به لباس پست بدل کنند که شناخته نشوند و مخفی و پنهان بیرون آیند که کسی کمتر ایشان را ببیند و شناسد. از این کلمات معلوم شد کثرت قبح و شباعت آنچه متعارف شده فعلا که زنها در حرم های مطهره مزاحمت با نامحرمان نموده و فشار به بدنهای ایشان داده یا خود را متصل به ضرایح مطهره نموده یا در قبله مردان نشسته مشغول زیارت خواندن شده و حواس آنانرا پریشان نموده و عبادان محل را از زایرین و نمازگزارندگان و متضرعین و گریه‌کنندگان از کار خود بازداشته، الی غیر ذالک، و فی الحقیقه بایست این زیارت زنها از منکرات شرع شمرده شود نه عبادات، و داخل در مویقات بشوند نه قربات (مفاتیح الجنان، باب سوم، در آداب زیارت)

۱- در حدیثی دیگر ظاهرا از همین حضرت نقل شده مه حضرت رسول فرموده‌اند: هرکس که به فرج زن یا همسر خودش نگاه کند، کور شود.

انمه و مستضعفین

- علی بن ابراهیم از محمد بن عیسی، و او از یونس، و او از یکی از اصحاب، و او از زراره، نقل کند که از حضرت امام باقر علیه السلام در باره مستضعف سوال کردم. فرمود: مستضعف کسی است که نه حیل‌ای به کفر دارد تا کافر شود، و نه راهی به ایمان تا مومن گردد، و حکم کودکان را دارد. و بدرستی که هر مرد و زنی که عقلش چون عقل کودکان باشد، تکلیف از او برداشته شده است.

- و نیز زراره از آن حضرت علیه السلام حدیث کند که فرمود: مستضعفان آن کسانی که راه بجائی نبرند، و چاره‌ای به سوی ایمان نتوانند، و کافر هم نشوند، و کسانی هستند که عقلشان چون کودکان است از مردان و زنان، و کارشان با خدا است.

- و سفیان بن سبط بحلی گوید: به حضرت امام صادق علیه السلام عرض کردم: چه گویی درباره مستضعفان؟ حضرت مانند شخص هر اسناکی به من فرمود: مگر شما مستضعفی باقی گذارید؟ کجایند مستضعفان؟ بخدا سوگند سر شما را دوشیزگان پشت پرده نیز دریافته‌اند و زنان آبکش و سقا در راه مدینه درباره آن با هم گفتگو کنند.

- و ایوب بن حر گوید ما در خدمت امام بزرگوار حضرت صادق علیه السلام بودیم. مردی به آن حضرت عرض کرد: قربانت... ما می‌ترسیم به واسطه گناهانمان به درجه مستضعفین تنزل کنیم. پس آن حضرت فرمود: نه بخدا سوگند که هرگز خداوند با شما چنین نکند! (اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب المستضعف).

عرب و عجم

- از حضرت رسول اکرم (ص) منقول است که عمامه، تاج عربان است. و هر گاه که عمامه برطرف کنند عزتشان را برطرف نماید. و از حضرت امام جعفر صادق (ع) منقول است که هر که عمامه بر سر بپنجد و تحت الحنک نبندد، باو دردی برسد که درمان نداشته باشد. و از حضرت امام محمد باقر (ع) منقول است که ملائکه در روز جنگ بدر عمامه‌های سفید بر سر

داشته‌اند. و از حضرت رسول (ص) منقول است که هر گاه کلاه ترکدار در میان امت رایج گردد، زنا کردن در میان ایشان شایع شود.

- و نیز از حضرت رسول اکرم (ص) منقول است که امت من با خیر و نعمت باشند مادام که لباس عجمان را نپوشند و طعامهای عجمان را نخورند، که اگر چنین کنند خدا ایشان را ذلیل گرداند.

- و از فضل بن یونس منقول است که حضرت امام موسی کاظم (ع) به منزل من آمدند و چون طعام حاضر شد دستمال آوردم که در دامن ایشان ببندازم. قبول نکردند و فرمودند این طریقه عجمان است.

- شخصی به حضرت امام محمد باقر (ع) عرض کرد که شخصی می‌نشیند بر فرشی که در آن صورتهای نقش شده است. فرمودند: ما دشمن می‌داریم چنین فرشی را که عجمان می‌پسندند.

- و از حضرت امام موسی کاظم (ع) منقول است که هر که ببندد اسب پدر و مادر عربی را، هر روز از نامه عمل او سه گناه محو شود و یازده حسنه نوشته شود. و هر که اسب ببندد که یکی از پدر یا مادرش غیر عربی باشد، هر روز از عمل او دو گناه محو شود و هفت حسنه برای او نوشته شود. (حلیة‌المتقین، باب دوازدهم، فصل اول).

در باره مجوسان

- در احادیث وارد شده که مجوسان کتابی داشته‌اند بنام ژند و پاژند که آنرا سوخته‌اند، و پیغمبری زردشت نام داشته‌اند که او را کشته‌اند. و جهاد با این فرقه واجب است تا آنکه مسلمان شوند یا جزیه قبول کنند با شرایط. و از جمله این شرایط است که با زنان مسلمان زنا نکنند، و کفار را بر اسرار مسلمانان عالم نسانند، و چهارپای سواری ایشان غیر از چهارپای سواری مسلمانان باشد، و بر آن چهارپا نیز یکطرفه سوار شوند یعنی هر دو پای خود را یکجانب او بزنند. (جامع عباسی، باب ششم، در شروط جهاد).

- در خانه‌ای که مجوسی در آن باشد یا سگ، نماز کردن مکروه است. (همان کتاب، باب دوم، احکام نماز).

- از حضرت رسول اکرم (ص) به سند معتبر منقول است که هر که گبری را ببیند، باید که این دعا را بخواند (متن دعا) تا خدا میان او و آن کافر را در جهنم جمع نکند.

- و آن حضرت (ص) نهی فرموده از خوردن شکاری که سگی آنرا صید کرده باشد و مجوسی آنرا تعلیم کرده باشد.

- حضرت امام صادق (ع) فرمود: چند کس هست که بر ایشان سلام نمی‌باید کرد: گبر و ترسا و جهود و بت پرست، و کسی که در بیت الخلاء باشد، و کسی که بر سر خوان شراب نشسته باشد، و بر شاعر، و بر کسی که نزد یا شطرنج بازی کند، و کسی که عود یا طنبور نوازد، و بر مردی که مردم با او عمل لواطه کنند.

- و نیز آن حضرت فرمود که ابتدا مکنید گبران را به سلام کردن، و چون ایشان سلام سلام کنند، فقط بگوئید "علیکم". اگر دستت به دست او رسد دستت را بشوی. و در حدیث دیگر فرمود که اگر با گبران مصافحه کنی، دستت را به خاک یا دیوار بمال. (حلیة المتقین باب یازدهم، فصل اول، باب دوازدهم، فصل نهم).

- علی بن ابراهیم از پدرش، و او از حسن بن محبوب، و او از محمد بن فضیل، و او از ابی حمزه، و او از ابی جعفر امام باقر علیه‌السلام، روایت کنند که فرمود: آدم علیه‌السلام به هابیل و قابیل فرزندانش دستور داد که قربانی کنند. و هابیل گوسفندار بود و قابیل زراعت می‌کرد. و هابیل یکی از بهترین قوچهای گله را برای قربانی آورد، و قابیل قدری از زراعت نامرغوب خود را پس خدای عز و جل قربانی هابیل را قبول کرد و قربانی قابیل را قبول نکرد. و نشانه پذیرفتن قربانی آن بود که آتش می‌آمد و آنرا می‌خورد. پس قابیل متوجه آتش گردید و برای آن خانه بساخت - و او نخستین کسی بود که آتشکده بساخت. و گفت من این آتش را می‌پرستم تا قربانی مرا بپذیرد. (کلینی، الروضة من الکافی، کتاب الروضة، حدیث آدم مع الشجره).

احادیث مربوط به شیعیان

- محمد بن یحیی، از محمد بن الحسین، و او از محمد بن اسماعیل بن بریغ، و او از صالح بن عقبه، و او از عبدالله بن محمد الجعفری، نقل کرده‌اند که امام ابی جعفر محمد باقر علیه‌السلام فرمود:

خدا مخلوق را آفرید، و هر مخلوقی را که دوست می‌داشت، از ماده‌ای که دوست داشت آفرید. و آنچه را دوست داشت، از گل بهشت آفرید. و هر مخلوقی را که دوست نداشت، از ماده‌ای که دوست نداشت آفرید. و آنچه را دوست نداشت، از گل دوزخ آفرید... سپس پیغمبران را در میان آنها مبعوث ساخت تا ایشان را به اقرار به خدا دعوت کند... سپس خدا ایشان را به اقرار نسبت به پیغمبران دعوت کرد. برخی اقرار و برخی انکار نمودند. آنگاه ایشان را به ولایت ائمه که ما باشیم دعوت کرد. بخدا کسی بدان اقرار کرد که خدا او را دوست داشت، و کسی انکار کرد که خدا او را دشمن داشت.

و خدا از شیعیان ما آنگاه که در عالم ذر بودند، به ولایت ما پیمان گرفت. و خدا ارواح شیعیان ما را دو هزار سال پیش از بدنهایشان آفرید و ایشان را بر پیغمبر صلی الله علیه و آله عرضه داشت. حضرت آنها را شناخت و علی علیه‌السلام هم آنها را شناخت و ما نیز آنانرا می‌شناسیم.

و پس فرمود که مردی خدمت امیرالمومنین علیه‌السلام آمد و آن حضرت همراه اصحابش بود. بر آن حضرت سلام کرد و گفت: بخدا من ولایت ترا قبول دارم و محبت ترا دارم. فرمود: دروغ می‌گوئی! گفت: چرا، بخدا من محبت ترا دارم، تا سه بار تکرار کرد. امیرالمومنین علیه‌السلام فرمود: دروغ می‌گوئی، چه همانا خدا روح‌های مردم را دو هزار سال پیش از بدنهایشان آفرید و سپس شیعیان ما را بما عرضه کرد. بخدا من روح تو را در میان آنها ندیدم. پس تو کجا بودی؟ آنگاه مرد ساکت شد و جوابی نداد. ولی امام صادق (ع) فرمود او در آتش دوزخ بود. (اصول کافی، کتاب الحجة، باب فی معرفتہم اولیائہم و التقویض الیہم).

- ابان بن تغلب گوید که حضرت صادق علیه‌السلام فرمود ای ابان بن تغلب، چون به کوفه رفتی، این حدیث را برای مردم روایت کن که: هر کس

شهادت دهد که معبودی جز خدای عزوجل نیست و دین خود را پاکیزه کرده باشد، بهشت برای او واجب گردد. عرض کردم: آیا برای هر دسته و گروهی که نزد من می‌آیند، این حدیث را روایت کنم؟ فرمود آری، ای ابان بن تغلب. زیرا که چون قیامت شود و همه اولین و آخرین در نزد خدا گرد آیند. خداوند "لا اله الا الله" را از همه آنها بگیرد جز آن کس که شیعه باشد(همان کتاب).

- یکی از اصحاب، از سهل بن زیاد، و او از ابن ابی نجران، و او از مثنی الحنظلی، و او از کامل التمار، نقل کند که شنیدم حضرت امام باقر علیه‌السلام را که می‌فرمود: مردم همگی بمانند چهارپایانند. و این جمله را سه بار تکرار کرد. سپس فرمود جز اندکی از مومنین (شیعیان) و این جمله را هم سه بار تکرار فرمود. (اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب فی قلة عدد المومنین).

- علی بن ابراهیم از پدرش، و او از ابن ابی عمیر، و او از سیف، روایت کرده‌اند که حضرت امام ابی عبدالله صادق علیه‌السلام فرمود: در روز قیامت چیزی مثل گلوله می‌آید و به پشت مومن شیعه می‌زند تا او را داخل بهشت کند. (اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب البر بالوالدین).

- و نیز آن حضرت(ع) فرمود: از پدرم (امام محمد باقر) شنیدم که می‌فرمود چون خدای عزوجل بر بنده‌ای نویسد که باید در امر تشیع داخل شود، از پرنده به آشیانه‌اش شتابنده‌تر شود.

و فضیل بن یسار گوید به حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام عرض کردم: آیا مردم را به امر تشیع دعوت کنم؟ فرمود نه، ای فضیل. زیرا که اگر خدا خیر بنده‌اش را خواهد، خودش به فرشته‌ای فرمان دهد که گردن آن بنده را بگیرد و او را خواه ناخواه در حلقه شیعیان در آورد. (اصول کافی، کتاب التوحید باب الهدایه).

- محمد بن یحیی از احمد بن محمد بن عیسی، و او از محمد بن اسماعیل، و او از محمد بن الفضیل، و او از ابی الصباح الكنانی نقل کرده‌اند که حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: مومن (شیعه) به هر مرگی می‌میرد جز به صاعقه.

و یزید بن معاویه عجلای گوید: حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: صاعقه به کسیکه ذکر خدا کند و ذاکر باشد، اصابت نکند. عرض کردم: ذاکر کیست؟ فرمود آنکه صد آیه بخواند.

و ابوبصیر گوید از حضرت امام صادق علیه‌السلام پرسیدم از مردن مومن. فرمود: مومن ممکن است به هر مرگی بمیرد، یعنی غرق شود یا زیر آوار بماند یا به درنده دچار گردد، ولی بهر حال کسی که ذکر خدای عزوجل کند، به صاعقه نمیرد. (اصول کافی، کتاب الدعاء، باب ان الصاعقة لا تصیب ذاکرا).

- یکی از اصحاب از احمد بن محمد بن عیسی، و او از ابن سنان، و او از ابن مسکان، و او از سدید، نقل کند که به امام محمدباقر علیه‌السلام عرض کردم: هنگامیکه پیروان شما را ترك گفتم تا به نزد شما بیایم، آنان با یکدیگر اختلاف داشتند و از هم دوری می‌جستند. فرمود: به کار آنان کاری نداشته باش. زیرا شیعیان سه تکلیف بیشتر ندارند: شناختن ائمه و تسلیم بودن در برابر آنها و ارجاع اختلافات خود به ایشان.

و زید بن شحام گوید: به امام جعفر صادق علیه‌السلام عرض کردم: در قبیله ما مردی است که نامش کلیب است. هر دستوری که از شما می‌رسد، هر چه باشد، او می‌گوید من تسلیمم. از این رو ما او را "کلیب تسلیم" نامیدیم. حضرت باو رحمت فرستاد و فرمود: چه نازنین مردی است! (اصول کافی، کتاب الحجة، باب التسليم و فضل المسلمين).

- یکی از اصحاب، از احمد بن محمد بن خالد، و او از پدرش، و او از ابی الختری - که خدایش بیامرزد- روایت کند که حضرت امام باقر علیه‌السلام فرمود: مومنان (شیعیان) با وقار و آرامش هستند، مانند شتر نری که مهار در

بینی دارد. چون او را بکشند، براه افتد و چون بر صخره‌ای بخوابند، بخوابد. (اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب المومن و علاماته و صفاته).

- محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، و او از محمد بن سنان، و او از قتیبة الاعسی گوید که از حضرت امام اباعبدالله صادق علیه‌السلام شنیدم که می‌فرمود: زن مومن از مرد مومن کمیاب‌تر است، مرد مومن نیز کمیاب‌تر از کبریت احمر است، و کدامیک از شما کبریت احمر را دیده‌اید؟
- و سدیر صیرفی گوید: حضرت امام صادق علیه‌السلام به من فرمود: ای سدیر، فکر می‌کنی شیعیان ما چه اندازه باشند؟ گفتم صد هزار، بلکه دویست هزار، بلکه هم نصف دنیا. حضرت سکوت کرد. پس به راه افتادیم تا به زمین خاکی سرخی رسیدیم. حضرت به سوی جوانی که بزغاله می‌چرانید، نگرست و فرمود: ای سدیر، بخدا اگر شیعیانم به شماره این بزغاله‌ها بودند، خانه‌نشینی برایم روا نبود. چون بزغاله‌ها را بر شمردم هفده راس بودند. (اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب فی قلة عدد المومنین).

- در حدیث است از حضرت امام صادق علیه‌السلام که بدان حضرت عرض کردند: سنیان می‌گویند کسب معلم حرام است و نباید باو مزد داد. فرمود: که این دشمنان خدا دروغ می‌گویند و می‌خواهند که شیعیان قرآن یاد نگیرند.

- و نیز از آن حضرت منقول است که هر که مومنی را سیر کند، بهشت بر او واجب شود. و هر که کافری را سیر کند، خدا شکم او را پر از زقوم جهنم کند!

- از هارون بن موفق منقول است که روزی حضرت امام موسی کاظم (ع) مرا طلبیدند. و در خدمت آن حضرت طعامی خوردم، و حلوا بسیار آورده بودند. گفتم: چه بسیار است حلوا! فرمودند: که ما شیعیان از شیرینی خلق شده‌ایم، پس حلوا را دوست می‌داریم. (حلیة المتقین، باب سوم، فصل پنجم، باب دهم، فصل هفتم).

در فضائل تقیه

ابن ابی عمیر از هشام بن سالم، و او از ابی عمر الاعجمی نقل کند که حضرت امام ابو عبدالله صادق علیه السلام بمن فرمود: ای اباعمر، بدان که نه دهم دین در تقیه است. و هر که تقیه نکند، دین ندارد. و تقیه در هر چیز جائز است، جز در نوشیدن خمر و مسح کشیدن بر روی کفش در موقع وضو.

- و ابن ابی یعفر گوید: حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: بخاطر حفظ دینتان تقیه کنید. زیرا هر که تقیه ندارد، ایمان ندارد. همانا شما در میان مردم، مانند زنبور عسل در میان پرندگانید. اگر پرندگان بدانند در درون زنبور عسل چیست، همه آنها را بخورند. و اگر مردم بدانند آنچه را در دل شماست که ما اهل بیت را دوست دارید، شما را با زبانشان بخورند و در نهان و آشکار ناسزا گویند. (اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب التقیه).

- و ابو عمرو کنانی گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: ای ابا عمرو، اگر برایت حدیثی گفتم یا فتوائی دادم، سپس نزد من آمدی و همان مطلب را سؤال کردی و من حدیثی بر خلاف گفته اولم گفتم یا فتوائی بر خلاف فتوای قبل دادم، به کدامیک از آن دو عمل می‌کنی؟ عرض کردم: به آنکه تازه‌تر است و آنچه را که قبلاً گفته‌ای رها می‌کنم. فرمود: درست گفتمی ای ابا عمرو خدا ترا رحمت کند.

- و درست واسطی گوید: حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: تقیه هیچکسی بدرجه تقیه اصحاب کهف نرسید. زیرا آنها در اعیاد بت‌پرستان شرکت می‌جستند و بر خود زنار می‌بستند و از این رو خدای عزوجل آنها را دو بار پاداش داد.

- و معمر بن خلاد گوید: از حضرت ابوالحسن علیه السلام پرسیدم: آیا در برابر والیان باید از جای برخاست یا نه؟ فرمود: امام باقر علیه السلام فرموده است: تقیه دین من و دین پدرانم است. و کسیکه تقیه ندارد، ایمان ندارد.

- و محمد بن مسلم و زراره گفته‌اند که شنیدیم حضرت امام باقر علیه السلام می‌فرمود: در هر موردی که آدمیزاد به تقیه ناچار شود، خداوند آنرا برایش حلال ساخته است.

- و عبدالله بن ابی یغفور گوید شنیدم که حضرت امام صادق علیه السلام فرمودند: تقیه سپر مومن است. تقیه نگهدار مومن است. هر کس تقیه نکند، ایمان ندارد. همانا حدیثی از احادیث ما به بنده‌ای می‌رسد و او آنرا بین خود و خدا نگهداری می‌کند و به عزت دنیا و نور آخرت می‌رسد، و بنده دیگری حدیثی از احادیث ما را که به او رسیده فاش می‌سازد و این موجب خواری او در دنیا می‌گردد و خدای عزوجل هم نور را از او می‌گیرد.

- و عبدالاعلی گوید شنیدم امام صادق علیه السلام می‌فرمود: خدا رحمت کند مومنی را که آنچه را که مردم می‌فهمند به آنها بگوید و آنچه را که نمی‌پذیرند، از آنها بپوشاند. زیرا نقل مطلب ما به دیگران، مردم را بر من و بر شما می‌شوراند!

- و محمد بن ابی نصر گوید از حضرت امام رضا علیه السلام مسئله‌ای را پرسیدم. حضرت از جواب آن خودداری کرد و فرمود: اگر هر چه را می‌پرسید بشما بگوئیم، موجب شر می‌شود و از بابت آن گردن حضرت صاحب الامر را می‌گیرند. مگر نشنیده‌ای که امام محمد باقر علیه السلام فرموده است: امر ولایت ما اولادعلی را خداوند بصورت رازی در دست جبرئیل سپرد و جبرئیل نیز آن را بصورت راز به محمد صلی الله علیه و آله سپرد، و محمد صلی الله علیه و آله نیز آن را بصورت راز به علی علیه السلام سپرد، و علی علیه السلام آنرا بصورت راز بهر که خواست سپرد. و حالا شما این راز را فاش می‌سازید؟ آخر کسی نمی‌تواند سخنی را که شنیده پیش خود نگاه دارد؟

- و عثمان بن عیسی گوید: حضرت ابی الحسن صلوات الله علیه فرمود: اگر در يك دستت چیزی باشد و بتوانی از دست دیگری پنهان بداری، چنین بکن! (اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب التقیه).

- در حدیث صحیح از حضرت صادق (ع) منقول است که تقیه سپر ایمان است، و ایمان ندارد کسی که تقیه نمی‌کند. و تاکید فرمود که نه عشر دین در تقیه است و يك عشر آن در همه اعمال دیگر.

- و از حضرت امیرالمومنین (ع) منقول است هر که از روی تقیه قسم دروغ بخورد برای دفع ضرر، برای او گناه و کفاره نیست.

- و حضرت امام موسی(ع) فرمود گرامی‌ترین شما نزد خدا کسی است که تقیه بیشتر کند.

- و حضرت صادق(ع) فرمود که: دین خود را پنهان دارید، به تقیه کردن از مخالفان. زیرا بدرستی که شما در میان جماعت سنّی مانند مگس عسل هستید در میان پرندگان. و اگر مرغان بدانند که عسل در شکم آنها هست هر آینه یکی را زنده نمی‌گذارند.

- و حضرت امام رضا(ع) فرمود: کسی که تقیه را ترك کند، چنان است که نماز را ترك کرده باشد. (حلیة‌المتقین، باب دهم، فصل یازدهم).

- در خبر است از حضرت امام جعفر صادق(ع) که فرمود حجاج بن یوسف از خلیفه عبدالملک مروان اجازه خواست که امام سجاد (زین‌العابدین) را بقتل برساند. عبدالملک، حجاج را از این کار نهی کرد. امام سجاد که این بدانست نامه‌ای به خلیفه نوشت که: "ای عبدالملک بن مروان، امیر المومنین! از من علی بن الحسین بنو سلام ... رسول خدا مرا از فرمان تو آگاه کرد و خدایتعالی ازین بابت از تو شکرگزاری نمود و سلطنت ترا تثبیت کرد." عبدالملک که این بخواند، بار شتری را که غلام امام بر آن سوار بود و نامه را آورده بود، پر از دینار کرد و آنرا به امام باز فرستاد. (بحار الانوار، جلد یازدهم، در حالات امام زین‌العابدین علیه‌السلام).

در فضائل شك

- آبی که باندازه کر بوده، اگر انسان شك کند که از کر کمتر شده یا نه مثل آب کر است. یعنی نجاست را پاك می‌کند.

- اگر شك کند که مخرج بول یا غایط را تطهیر کرده، باید تطهیر نماید. ولی اگر بعد از نماز شك کند که قبل از نماز مخرج را تطهیر کرده یا نه، نمازی که خوانده صحیح است.

- اگر انسان بعد از بول استبراء کند و بعد آبی از او خارج شود و شك کند که بول است یا آب دیگری است، پاك می‌باشد.

- اگر انسان شك كند كه استبرائی كه کرده درست بوده یا نه، و رطوبتی از او بیرون آید كه شك كند كه پاك است یا نه، پاك می‌باشد و وضو را هم باطل نمی‌کند. و کسی كه استبراء نکرده، اگر بواسطه آنكه مدتی از بول كردن او گذشته یقین كند بول در مجری نمانده است و رطوبتی ببیند و شك كند پاك است یا نه، آن رطوبت پاك می‌باشد و وضو را هم باطل نمی‌کند.

- برای زن استبراء از بول نیست، و اگر رطوبتی ببیند و شك كند پاك است یا نه، پاك می‌باشد و وضو و غسل او را هم باطل نمی‌کند.

- اگر انسان شك كند كه خون، زیر پوست مرده یا گوشت، بواسطه کوبیده شدن به آن حالت در آمده است، پاك است.

- اگر انسان چیزی را شك كند پاك است یا نه، مثلا شك كند كه خون پشه است یا انسان، آن چیز پاك می‌باشد. و چیز پاك را اگر شك كند نجس شده یا نه، پاك است. و اگر هم بتواند نجس بودن یا پاك بودن آنرا بفهمد، لازم نیست واریسی كند.

- اگر فراموش كند آب غصبی است و با آن وضو بگیرد، صحیح است، اگرچه خودش آب را غصب کرده باشد!

- چنانچه در ظرف غصبی وضو بگیرد یا با آن آب به صورت و دستها بریزد، وضوی او به احتیاط واجب باطل است. ولی اگر با مشتمت یا چیز دیگر آب از آن بردارد به صورت و دستها بریزد، وضوی او صحیح است.

- اگر یکی از اعضای وضو نجس باشد و بعد از وضو شك كند كه پیش از وضو آنجا را آب کشیده یا نه، وضو باطل است. ولی اگر می‌داند ملتفت بوده، یا شك دارد كه ملتفت بوده یا نه، وضو صحیح است.

- اگر انسان جماع كند و شك كند كه باندازه ختنه‌گاه داخل شده یا نه، غسل بر او واجب نیست.

- کسی كه جنب شده، اگر شك كند كه غسل کرده یا نه، نمازهایی كه خوانده صحیح است.

- هر گاه زن حامله شك كند كه چیزی سقط شده یا نه، یا چیزیکه سقط شده اگر میماند انسان می‌شد یا نه، لازم نیست واریسی كند.

- اگر شك كند که محل تیمم غصبی است و یا فراموش کرده باشد، تیمم او صحیح است، اگرچه خودش غاصب باشد!

- اگر فراموش کند که لباس او غصبی است، اگر چه خودش آن لباس را غصب کرده باشد، نمازی که با آن بخواند صحیح است.

- کسی که در ملك غصبی نماز بخواند، نمازش باطل است. ولی نماز خواندن در زیر سقف غصبی و خیمه غصبی مانعی ندارد.

- اگر در جائیکه غصبی بودن آنرا فراموش کرده نماز بخواند و بعد از نماز یادش بیاید، نماز او صحیح است، اگر چه خودش غصب کرده باشد.

- نماز خواندن در جائیکه تار و مانند آنرا استعمال می‌کنند باطل نیست، ولی گوش دادن به آنها حرام است.

- اگر بداند که در وسط نماز باختیار خودش خوابیده، ولی شك كند که بعد از نماز بوده، نمازش صحیح است.

- اگر انسان شك كند که کثیرالشك شده یا نه، باید به شك خوداعتنا ننماید.

- اگر در روز ماه رمضان جماع کند و شك كند که باندازه ختنه‌گاه داخل شده یا نه روزه او صحیح است. و کسی هم که آلتش را بریده‌اند اگر شك كند که دخول شده یا نه، روزه او صحیح است. (آیت‌الله خمینی توضیح المسائل ۲۳. ۷۰. ۷۱. ۷۳. ۷۵. ۷۷. ۱۰۲. ۱۲۲. ۱۲۳. ۲۷۲. ۲۷۳. ۲۷۸. ۳۵۰. ۳۸۸. ۵۱۲. ۶۹۶. ۸۱۷. ۸۶۶. ۸۶۹. ۸۹۰. ۱۱۲۸. ۱۱۸۹. ۱۵۸۶).

در فضائل گریه و شیون

- علی بن ابراهیم از پدرش، و او از ابن ابی عمیر، و او از منصور، و او از حریر، روایت کند که حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمود: خنده دل را بمیراند. و نیز فرمود: بسیار خندیدن دل را آب کند، چنانکه آب نمک را.

- و عنیسه عابد گوید: شنیدم حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام را که می‌فرمود: خنده بسیار آبرو را می‌برد.

- و خالد بن طهمان گوید: حضرت امام محمد باقر علیه‌السلام فرمود: هر گاه قهقهه زدی پس از فراغت از آن بگو "اللهم لا تمقتنی" (خدایا از من متنفر مشو).

- و داود بن فرقد و علی بن عقبه و ثعلبه، از حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق یا یکی از آن دو علیهما السلام نقل کرده‌اند که خنده بسیار ایمان را به یکسو پرتاب کند (اصول کافی، کتاب العشره، باب الدعابة و الضحك).

- رسول خدا صلی الله علیه و آله به ابازر غفاری فرمود: یا ابازر، کسیکه سخنی می‌گوید که جمعی را بخنداند، بخاطر این گناه، فرو می‌رود در طبقات جهنم، بقدر میان آسمان و زمین. و وای بر کسیکه دروغی به شوخی گوید که مردم را بخنداند وای بر او! وای بر او! وای بر او!

- یکی از اصحاب از سهل بن زیاد، و او از علی بن اسباط، و او از حسن بن کلیب، روایت کند که حضرت صادق علیه‌السلام فرمود که خندیدن مومن می‌باید فقط تبسم باشد و صدا نداشته باشد. و فرمود خندیدن دل را می‌میراند و دین را می‌گدازد، چنانکه آب نمک را می‌گدازد. و فرمود که از نادانی است خندیدن بی‌آنکه تعجبی باعث آن شود. و نیز فرمود که قهقهه کردن از شیطان است و بسیار خندیدن آبرو را می‌برد و مهابت مردان را بر طرف می‌کند. (از همان کتاب).

- حضرت رسول اکرم (ص) فرمود عجب دارم از کسی که ایمان به جهنم دارد، چرا می‌خندد؟

- از حضرت امام موسی کاظم (ع) منقول است که فرمود: مزاح مکن، که مزاح نور ایمانت را می‌برد و مردیت را سبک می‌کند. و در حدیث دیگر از آن حضرت منقول است که حضرت داود علیه‌السلام به حضرت سلیمان می‌گفت: ای فرزند، زینهار که خنده بسیار مکن که بسیار خندیدن آدمی را فقیر می‌کند.

- و حضرت صادق (ع) فرمود: کسی که بسیار خندد، در روز قیامت گریه‌اش بسیار باشد و کسی که بسیار گرید، در بهشت خوشحالی و خنده‌اش زیاد باشد. (حلیة المتقین، باب یازدهم، فصل هفتم).

- علی بن ابراهیم از پدرش، و او از ابن ابی عمیر، و او از منصور بن یونس، و او از محمد بن مروان، روایت کنند که حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: هر چیزی پیمانہ و وزنی دارد جز گریه، که يك قطره اش دریاهاى آتش را خاموش سازد، و چشمی که به اشك پر شود، پریشانی و خواری نبیند. و کسیکه اشك بریزد خدا آتش دوزخ را بر او حرام کند و اگر هر آینه در میان يك امت تنها يك نفر گریان باشد، همه آنها مورد ترحم قرار گیرد. (اصول کافی، کتاب الدعاء، باب البكاء).

- احمد بن محمد از عثمان بن عیسی، و او از اسحاق بن عمار، روایت کند که به حضرت امام صادق علیه السلام عرض کردم: من بعد از دعا میل دارم گریه بکنم، ولی گریه ام نمی آید. آنوقت بیاد برخی از اموات خانواده خودم می افتم و گریه می کنم. آیا این درست است؟ فرمود: آری آنها را به یاد بیاور و چون رقت کردی گریه کن و سپس پروردگار تبارک و تعالی را بخوان. و سعید بن یسار بیاع السابری روایت کند که به حضرت امام صادق علیه السلام عرض کردم: آیا من در حال دعا خود را بگریه وادار کنم، اگر چه گریه نداشته باشم؟ فرمود: آری، اگر چه به اندازه سر مگسی باشد. و عنبسة العابد از همان حضرت علیه السلام نقل کند که فرمود: اگر گریه نداری خودت رابه حالت آنهائی درآور که گریه می کنند. و نیز آن حضرت علیه السلام در جای دیگر فرمود: اگر گریهات نیاید، خود را به گریه وادار کن. پس اگر از دیدهات به اندازه سر مگسی اشك بیرون آمد، پس بخ بخ!

- و علی بن محمد از سهل بن زیاد، و او از محمد بن احمد، و او از حسن بن علی، و او از یونس، و او از مصقله الطحان، نقل کرده اند که شنیدم امام جعفر صادق (ع) می فرمود چون حسین علیه السلام کشته شد، همسر کلبنه آن حضرت (مادر سکینه) برایش مجلس سوگواری بپا کرد و خود گریست و زنان و خدمتگزاران او هم گریستند، تا اشك چشمشان خشك شد و تمام شد. در آن موقع همسر بیوه امام، یکی از کنیزانش را دید که می گرید و اشك از چشمش جاری است. او را طلبید و گفت: چرا در میان ما تنها اشك چشم تو جاری است؟ او

گفت من درین مورد شربت مخصوصی می‌نوشم که نامش سویق است. او هم دستور داد غذا و سویق تهیه کنند و خودش از آن خورد و نوشید و بدیگران هم خورانید و نوشانید و گفت مقصودم از این عمل اینست که برای گریستن بر حسین علیه‌السلام اشک پیدا کنیم. (اصول کافی، کتاب الدعاء، باب البكاء).

- حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمود که اگر گریه کنی برای ترحم بر حسین(ع) تا اشک تو جاری شود، خدا جمیع گناهان ترا بیامرزد، از صغیره و کبیره، کم یا بسیار. و البته رحمت خود را شامل حال تو گرداند. و چون اشک بر دیده تو جاری گردد، اگر قطره‌ای از آن در جهنم ریزد، حرارت آنرا فرو نشانند. و به روایتی قطرات آن اشک را ضبط کنند و در سلك اعمال تو کشند. و حضرت امام حسین(ع) خود در روز جزا نظر می‌کند بسوی گریه‌کنندگان خود و طلب آمرزش می‌کند برای ایشان. و از خدا مسئلت می‌کند که هر گناهی که کرده باشند، بیامرزد. (مجمع المعارف و مخزن العوارف، عین دوم، در شدائد مرگ و احوال قبر).

- حضرت امام جعفر صادق(ع) به زراره فرمود که هیچ دیده نزد خدا محبوبتر از دیده‌ای که بر حسین(ع) بگرید، نیست. و هر که بر او گریه کند به حضرت فاطمه(ع) خوبی کرده و حق ما اهل‌بیت را ادا کرده است. و در روز قیامت هیچ بنده محشور نمی‌شود مگر بنده‌ای که گریسته باشد بر جدم حسین(ع). و گریه‌کنندگان حسین در موقعیکه دیگران را به مقام حساب می‌برند، ایشان در زیر عرش الهی نشسته از حساب نمی‌ترسند، و ملائکه نزد ایشان آمده آنها دعوت به بهشت می‌نمایند، و ایشان ابا نمی‌کنند که ما صحبت آن حضرت را به بهشت نمی‌دهیم. و چون جواب ایشان نزد حوران و غلمانان و خازنان بهشت می‌رسد، باز ملائکه پیغام از جانب آن خازنان برای ایشان می‌آورند و اسبها و شترها و محمل‌ها از بهشت می‌آورند و ایشان سوار شده داخل منازل خود می‌گردند. (مجمع المعارف، عین هفتم، در اعمال حسنه).

در کرامات ادعیه

- در حدیث معتبر از حضرت امام محمدباقر (ع) روایت شده است که شخصی به آن حضرت شکایت کرد از درد مقعد. فرمود چون از نماز فارغ شوی، دست بر مقعد گذار و این آیات را بخوان (متن آیات). راوی گفت چنین کردم و دردم بزودی برطرف شد.

- از حضرت امام موسی کاظم (ع) منقول است که شخصی به آن حضرت شکایت کرد از قراقر و صداهای شکم. فرمود چون از نماز فارغ شوی، این دعا را بخوان (متن دعا). و راوی گوید که دیگر شکم قراقر نکرد.

- در حدیث معتبر از حضرت امام علی النقی (ع) منقول است که شخصی بخدمت ایشان نوشت که شخصی از شیعیان شما بولش بند آمده است. در جواب دعائی نوشتند که بر او بسیار بخوانند تا بولش جاری شود.

- در کتاب نوادر الحکمه روایت شده است که شخصی بنزد حضرت امام جعفر صادق (ع) آمد و گفت: یا ابن رسول الله هشت دختر بهم رسانیده‌ام و روی پسر تا حال ندیده‌ام. حضرت فرمود: در میان پای زنت بنشین و دست راست خود را بر جانب راست ناف او بگذار و سوره انا انزلناه را هفت نوبت بخوان و بعد از آن جماع کن، و چون آثار حمل ظاهر شود، پس در شبها دست راست بر جانب راست ناف زن بگذار و هفت مرتبه سوره انا انزلناه بخوان. آن مرد گفت چنین کردم و هفت پسر پی هم خدا به من روزی کرد. (حلیة المتقین، باب ششم، فصل دهم).

- اصبح بن نباته از حضرت امیرالمومنین علیه السلام حدیث دارد که مردی بدو عرض کرد: یا امیرالمومنین، حیوانی که زیر پای من است، چموشی می‌کند. فرمود: در گوش راستش این آیه را بخوان (متن آیه). و چون آن مرد آیه را بخواند، حیوان رام گردید. و مرد دیگری برخاست و عرض کرد: ای امیرمومنان، سرزمین ما جای درندگان است. و درندگان به خانه من در آیند و تا شکار خود را نگیرند، بیرون نروند. فرمود: این دو آیه را بخوان (متن دو آیه). پس آن مرد این دو آیه را خواند و درندگان از او دور شدند. سپس مرد دیگری برخاست و عرض کرد: ای امیرمومنان، در شکم من آب زردی جمع

شده است. فرمود: بنویس آیه‌الکرسی را بر شکمت و آنرا بشوی و بیاشام و در شکمت ذخیره کن. آن مرد انجام داد و بخواست خداوند بهبود یافت. سپس مرد دیگری برخاست و عرض کرد: یا امیرالمومنین، حیوانم گم شده است. فرمود: سوره یس را در دو رکعت نماز بخوان. آنرا انجام داد و خدای عزوجل حیوان گمشده‌اش را باو برگردانید. سپس دیگری برخاست و عرض کرد: ای امیرمومنان، بنده‌ام گریخته است. فرمود بخوان این آیه را (متن آیه). و آن مرد گفت: بنده فراریش به سوی او بازگشت. سپس مرد دیگری برخاست و عرض کرد: یا امیرالمومنین، برای ایمنی من از دزدی چیزی بفرما، زیرا که پیوسته پشت سر هم شبها از من دزدی شود. فرمود: چون به بستر خواب روی این آیه را بخوان (متن آیه). سپس فرمود هر کس در بیابانی خالی از سکنه شبی را بسر برد و این آیه را بخواند (متن آیه)، فرشتگان از او محافظت کنند و شیاطین از او دور شوند. پس آن مرد رفت و به ویرانه‌ای رسید و شب را در آنجا خوابید و این آیات را خواند، پس شیطان به سراغش آمد و بینی او را گرفت. رفیقش به شیطان گفت: مهلتش بده. پس آن مرد از خواب پرید و آیه را خواند. پس شیطان به رفیقش گفت: خدا بینی ترا به خاک مالد ... چون صبح شد آن مرد نزد امیرالمومنین علیه‌السلام آمد و ماجرا را گفت و پس از بالا آمدن آفتاب به آنجا رفت و جای موی شیطان را در زمین دید. (اصول کافی، کتاب فضل القرآن، باب فضل القرآن).

- علی بن ابراهیم از پدرش، و او از ابن ابی عمیر، و او از عمادبن عثمان، و او از سیف بن عمیره، روایت کنند که شنیدیم از حضرت امام صادق علیه‌السلام که فرمود: جبرئیل علیه‌السلام آنگاه که یوسف علیه‌السلام در زندان بود، نزد وی آمد و به او گفت: ای یوسف، در عقب هر نمازی بخوان این دعا را "الهم عجل لی فرجا و مخرجا و ارزقنی من حیث احتسب و حیث لا احتسب". و گفته شده که خداوند به جزء اول این دعا او را از زندان آزاد کرد و به جزء دوم او را به سلطنت رسانید.

و حسن بن عمار الدهان گوید: از حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام شنیدیم که فرمود: چون برادران یوسف او را در چاه افکندند، جبرئیل علیه‌السلام

نزدش آمد و گفت ای پسرک در این جا چه می‌کنی؟ گفت: همانا برادران من مرا در این چاه افکندند. جبرئیل علیه‌السلام گفت: میخواهی که از این چاه بیرون آئی؟ یوسف گفت: اگر خدای عزوجل خواهد مرا بیرون آورد. پس جبرئیل علیه‌السلام باو گفت: همانا خدای تعالی بتو فرماید مرا با این دعا بخوان تا از چاه بیرون آوری (متن دعا). پس یوسف آن دعا بخواند و داستان همان شد که خداوند در کتابش یاد فرموده است. (اصول کافی، کتاب فضل القرآن، باب الدعای فی ادبار الصلوات).

- فضیل بن عبدالوهاب، از اسحاق بن عبدالله، و او از عبیدالله بن الولید الوصافی، روایت کرده‌اند که رسول خدا (ص) فرمود: هر که یکبار "لا اله الا الله" بگوید، برایش درختی در بهشت کاشته شود، که از یاقوت سرخ باشد، و ریشه آن از مشک سفید، و از عسل شیرین‌تر، و از برف سفیدتر، و از مشک خوشبوتر، در آن میوه‌هاست مانند پستانهای دوشیزگان که در زیر هفتاد پیراهن برآمده باشد. (اصول کافی، کتاب الدعای، باب من قال لا اله الا الله).

- محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، و او از علی بن ابراهیم، و او از پدرش، و او از عبدالرحمن بن ابی نجران، و او از عبدالعزیز العبدی، و او از عمر بن یزید، نقل کرده‌اند که حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمود: هر کس که روزی ده بار بگوید "اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له..."، خداوند برای او چهل و پنج هزار حسنه بنویسد و چهل و پنج هزار گناه از او محو کند و چهل و پنج هزار درجه درجات او را بالا برد.

- و نیز ابی عبیده الخداء گوید که حضرت امام باقر علیه‌السلام فرمود هر کس بگوید "اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله"، خداوند برای او هزار هزار (یک میلیون) حسنه بنویسد.

- و ابی عمران الخراط و اوزاعی گویند که: حضرت صادق علیه‌السلام فرمود: هر کس در هر روز گوید "لا اله الا الله حقا حقا، لا اله الا الله عبودیتا و رقا..."، خداوند از او رو برنگرداند تا به بهشت رود. (همان کتاب).

- داود بن زربی گوید که حضرت صادق علیه‌السلام فرمود: هر کسی که جائی از بدنش دردی دارد، دست خود را بر جای درد بگذارد و سه بار این دعا را بگوید (متن دعا)، دردش برود.

- و مفضل گوید: امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمود: چون درد داشته باشی، ریش خود را بدست بگیر و پس از نماز واجب سه بار این دعا را بخوان (متن دعا)، ولی بکوش که خواندنت با اشک و گریه توام باشد.
- و تمالی گوید حضرت امام محمد باقر علیه‌السلام فرمود: هرگاه مریض شدی، بگو (متن دعا) و شفا یابی. (اصول کافی، کتاب الدعاء، باب الدعاء الكرب و الهم والحزن والخوف).

- اسحاق بن عمار گوید به حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام عرض کردم: قربانت کردم، من از عقربها می‌ترسم. فرمود به سه ستارگان بنات النعش نگاه کن، و ستاره وسطی آنها در کنارش ستاره کوچکی است که عرب آنرا "سها" نامد. هر شب بدان خیره نگاه کن و سه بار بگو: "اللهم رب اسلم...". و من در تمام عمر خود این دعا را ترك نکردم، جز یکمرتبه و آن بار هم عقرب مرا گزید. (اصول کافی، کتاب الدعاء، باب الحرز و التعویذ).

- و علی بن ابی حمزه، از حضرت امام موسی بن جعفر علیه‌السلام حدیث کرد که فرمود: در برخی از جنگها، اصحاب به حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله شکایت کردند که کیکها ایشان را آزار می‌دهند. حضرت دعائی بدانها آموختند که چون به بستر خواب روند بخوانند، و دیگر کیک آنها را آزار نداد.

- عبدالله بن یحیی کاهلی گوید: حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: هر گاه به درنده‌ای برخورد کردی، رو در روی او بایست آیت الکرسی را بتمام بخوان و بعد بگو (متن دعا) که انشاء الله آن درنده روی از تو برگرداند. پس من زمانی از شهر بیرون رفتم و ناگاه درنده‌ای سر راه مرا گرفت. پس من همچنان کردم که حضرت علیه‌السلام فرموده بود، و گفتم از راه ما بازگرد و ما را

میازار. پس دیدم که سرش را به زیر انداخت و دمش را میان دو پایش برد و برگشت. (اصول کافی، کتاب الدعاء، باب الحرز و العوده).

- ابو جعفر شامی گوید: مردی در شام که نامش هلقام بن ابی هلقام بود، برای من حدیث کرد که خدمت حضرت امام موسی بن جعفر علیه السلام رفتم. عرض کردم: فدایت شوم، دعای جامعی برای دنیا و آخرت من به من بیاموز که کوتاه هم باشد. فرمود: پس از نماز صبح تا هنگام طلوع آفتاب بگو: "سبحان الله العظیم و بحمدہ استغفر الله و اسئله من فضله". هلقام گوید روزگار من از همه خانوادهام بدتر بود. بعد از خواندن این دعا از مردی ندانسته ارثی بمن رسید که گمان نداشتم میان من و او خویشاوندی باشد. و اکنون وضع زندگانی من از تمام افراد خانوادهام بهتر است. این نیست جز بواسطه آن دعائی که آقایم حضرت موسی بن جعفر علیه السلام بمن آموخت. (همان کتاب).

- و صالح بن سعید از ابراهیم بن محمد هارون، حدیث کند که به حضرت امام ابی جعفر صادق علیه السلام نوشت و دعائی برای بادهای کودکان خود خواست. حضرت به خط مبارکش دو دعا نوشت و برایش فرستاد^۱. (از همان کتاب).

- عبدالله بن سنان روایت کرده است که به خدمت حضرت صادق علیه السلام رفتم. حضرت فرمود ترا دعائی تعلیم کنم که چون بخوانی حقتعالی کلیه قروض ترا ادا کند؟ گفتم: چه بسیار محتاجم به چنین دعا. پس حضرت فرمود که بعد از نماز صبح بگو (متن دعا) و چون کردم بدرستی که از بار همه قروض آسوده شدم.

- و کفعمی رحمة الله علیه روایت کرده است که مردی بحضرت رسول صلی الله علیه و آله شکایت کرد از تنگدستی و پریشانی و بیماری. حضرت

۱ - علامه مجلسی (رحمة الله علیه) در توضیح این حدیث می نویسد بادی که کودکان بدان دچار شوند همان است که در فارسی به آن "باد جن" گویند و همان "ام الصبیان" است. و شاهی از کتاب "النهاییه" نقل می کند که در امثال این حدیث، همه جا باد کنایه از "جن" است.

فرمود که هر صبح و شام ده مرتبه این دعا را بخوان (متن دعا) و بدرستی که سه روز بر این بیش نگذشته بود که حال او به توانگری و رفاهیت برگشت. (اصول کافی، کتاب الدعاء، باب الدعاء للدين).

- شیخ طبرسی و کفعمی و دیگران از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند که به اصحاب خود گفت: آیا عاجزید از آنکه هر صبح و شام نزد خداوند عالمیان عهدهی بگیری؟ گفتند: چگونه؟ فرمود که این دعا را بخوانید (متن دعا) و هر که این دعا بخواند مهری بر او می‌زنند و در زیر عرش الهی می‌گذارند و چون روز قیامت شود، منادی ندا می‌کند که کجائید آنان که نزد خداوند رحمان مهری دارید؟ پس آن مهر به ایشان دهند و با آن داخل بهشت شوند. (اصول کافی، کتاب الدعاء، باب فضل الدعاء و الحث علیه).

- جابر گوید حضرت امام باقر علیه‌السلام فرمود که همانا ابلیس - که لعنت خدا بر او باد- لشکرهای شبانه خود را از آنجائی که خورشید غروب کند، و از آنجائی که خورشید برآید پراکنده کند. پس در این دو ساعت بسیار ذکر خدا گوئید، و از شر ابلیس و لشکریانش به خدا پناه برید، و خردسلان خود را در این دو ساعت به خدا بسپارید، زیرا که این دو ساعت ساعت‌های غفلت است.

- و ابی بصیر گوید حضرت صادق علیه‌السلام فرمود: هر کس پس از نماز صبح و نماز مغرب هفت بار بگوید: "بسم الله الرحمن الرحيم، لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظيم"، خداوند عزوجل از او هفتاد نوع از انواع بلا را دور کند که آسانترین آنها بادهای بدبو و پیسی و دیوانگی است، و اگر شقی باشد از شقاوت بیرون آید و در زمره سعیدان درآید. (اصول کافی، کتاب الدعاء، باب القول عندالصباح و الامساء).

- و ابواسامه گوید: شنیدم از حضرت صادق علیه‌السلام که می‌فرمود: هر کس هنگامی که به بستر خواب می‌رود صدبار "قل هو الله احد" بخواند، خداوند گناهان گذشته او را تا پنجاه سال بیامرزد.

- و حمیل گوید شنیدیم از حضرت امام صادق علیه السلام که می فرمود:
هر که هفتاد بار بگوید "ماشاءالله و لا حول و لا قوة الا بالله" هفتاد نوع از انواع
بلا از او دور گردد که آسانترین آنها حناق است و به دیوانگی نیز دچار نشود.
- و حسین بن حماد گوید: حضرت امام باقر علیه السلام فرمود: هر کس
که بدنبال نماز واجب، پیش از آنکه پاهای خود را تا کرده باشد، سه بار بگوید
"استغفرالله الذی لا اله الا هو الحی القيوم..." "خدای عزوجل همه گناهانش را
بیمارزد، اگر چه از زیادی مانند کف دریا باشد. (اصول کافی، کتاب الدعاء،
باب من قال ماشاءالله).

- اسماعیل بن عبدالحاق گوید: مردی از اصحاب حضرت رسول اکرم
صلی الله علیه و آله به خدمت آن حضرت صلی الله علیه و آله پیامد. وقتی که به
خدمت رسید، رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: چه چیز ترا از ما
دور کرده بود؟ عرض کرد: بیماری و نداری. به او فرمود: آیا بتو نیاموزم
دعائی را که خداوند از تو بیماری و نداری را دور سازد؟ عرض کرد: چرا، یا
رسول الله. فرمود بگو "لا حول و لا قوة الا بالله، توکلت علی الحی الذی لا یموت
...". پس طولی نکشید که وی به خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله بازگشت و
عرض کرد: ای رسول خدا خداوند بیماری و نداری را از من برد.

- و ابوبصیر گوید: به حضرت صادق علیه السلام از نیازمندی و
تنگدستی شکایت کردم. دعائی برای طلب روزی بمن آموخت، و از آن زمان که
آن دعا را کردم، دیگر نیازمند نشدم.

- و علی بن مهزیار گوید: محمد بن حمزه غنوی از من خواست که به
حضرت جواد علیه السلام بنویسم که دعائی برای خلاصی از زندان به او
بیاموزد. پس آن حضرت متن دعا را به من مرقوم فرمود و من آنرا بر او
رساندم. و مدت کمی بر او نگذشت که از زندان بیرون آمد.

- و ابراهیم بن ابی اسرائیل گوید: حضرت امام رضا علیه السلام فرمود:
در گردن یکی از کنیزکان ما خنازیری بیرون آمد. پس کسی نزد من آمد و گفت:
ای علی (ابن موسی الرضا) با و بگو که بخواند "یا رثوف، یا رحیم، یا رب، یا
سیدی" و آنرا تکرار کند. پس این کلمات را گفت و خدای عزوجل آن خنازیر را

از او برطرف کرد. و امام علیه‌السلام فرمود: این دعا همان است که جعفر بن سلیمان با آن دعا کرد. (اصول کافی، کتاب الدعاء، باب الكرب و الهم والحزن و الخوف).

- محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، و او از ابن محبوب، و او از مالک بن عطیه، و او از ضریس الكناسی، روایت کنند که حضرت امام باقر علیه‌السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله به مردی گذر کرد که در باغش درخت می‌کاشت. پس آن حضرت صلی الله علیه و آله نزدش ایستاد و فرمود: بجای آنکه این درخت را بکاری، خواهی ترا راهنمایی کنم بر کشت درختی که ریشه‌اش پا برجاتر و میوه‌هایش زودرس‌تر و بهتر و پاینده‌تر باشد؟ عرض کرد: چرا، مرا راهنمایی فرما ای رسول خدا! فرمود: چون بامداد کنی و شام کنی بگو: "سبحان الله والحمد لله و لا اله الا الله والله اکبر". که اگر این را بگویی به شماره هر بار که گفته باشی، ده درخت در بهشت خواهی داشت، دارای انواع میوه‌ها و این از امور شایسته و پاینده است. (اصول کافی، کتاب الدعاء، باب التسبیح و التهلیل و التکبیر)

- محمد بن مروان از حضرت امام باقر علیه‌السلام روایت کند که فرمود: هر کس دوازده بار قل هو الله احد بخواند، خداوند برایش دوازده قصر در بهشت بنا کند، و نگهبانان بهشت گویند: برویم قصرهای این برادرمان را تماشا کنیم. و هر کس چهارصد بار بخواند، مزد چهار صد شهید دارد که هر یک از آنها اسبش را در راه خدا پی کرده و خورش ریخته شده باشد و هر کسی که آنرا هزار بار در یک شبانروز بخواند، نمیرد تا جایگاه خود را در بهشت به چشم ببیند. (اصول کافی، کتاب القرآن، باب فضل القرآن).

- و ابراهیم بن مهزم از مردی حدیث کند که شنید از حضرت امام ابی‌الحسین علیه‌السلام که می‌فرمود: هر کس پشت سر هر نماز واجب آیه‌الکرسی بخواند، هیچ حیوانی که نیش زهر آگین دارد او را زیان نرساند. و فرمود هر گاه از پیش آمدی ترسیدی صد آیه از قرآن از هر کجای آن خواهی بخوان.

- و سلیمان جعفری گوید: از حضرت ابی الحسن علیه السلام شنیدم که می فرمود: هیچکس نیست که از دوران کودکی هر شب سوره "قل اعوذ برب الفلق" و سوره "قل اعوذ برب الناس" را هر کدام سه بار و سوره "قل هو الله احد" را صد بار یا لااقل پنجاه بار بخواند، جز اینکه خدای عزوجل از او برگرداند هر نوع دیوانگی و جن زدگی و مرض تشنگی و فاسد شدن معده و جوش خون را تا زمان پیری.

- و نیز در بلدالامین از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت شده است که هر که هر روز ده مرتبه این دعا را بخواند (متن دعا)، حقتعالی چهار هزار گناه کبیره او (!) را ببامرزد و او را از سكرات مرگ و فشار قبر و هول قیامت نجات دهد و از شر شیطان و لشکرهای او محفوظ گردد و قرضش ادا شود، و هر چه هم و غم دارد زایل گردد.

- و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر که گرسنه باشد، وضو بگیرد و دو رکعت نماز بگذارد، و بگوید: "یا رب انی جائع فاطعمنی" بدرستی که حق سبحانه و تعالی او را در ساعت طعام دهد.

- روایت شده که وقتیکه حضرت نوح علیه السلام سوار کشتی شد، منع فرمود عقرب را از سوار شدن بر کشتی. عقرب گفت: من عهد می کنم با تو که نگزم هر کسی را که بگوید "سلام علی محمد و آل محمد و علی و نوح فی العالمین".

- و روایت شده که در برخی جنگها اصحاب حضرت رسول صلی الله علیه و آله خدمت آن حضرت شکایت کردند از اذیت کبکها. فرمود در وقتی که به خوابگاه خود روید این دعا را بخوانید (متن دعا).

- از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله منقول است که هر که بخواهد اجلش به تاخیر افتد، پس بگوید این دعا را، سه مرتبه در وقت دخول در شب، و سه مرتبه در وقت دخول در صبح. (متن دعا).

- نقل است از کتاب "نثر اللئالی" تألیف سید سعید علی بن فضل الله الحسینی راوندی، که مردی به حضرت عیسی بن مریم علیه السلام شکایت کرد، از بابت قروض خود. فرمود: بگو "اللهم یا فارح الهم و منفس الغم و مذهب

الحزان ومجيب دعوة المضطرين...". پس هر گاه بقدر تمام روی زمین طلا مدیون باشی، حقتعالی آن را بجای تو ادا فرماید.

- محمد بن یحیی، از احمد بن محمد عیسی، و او از محمد بن خالد، و او از حسین بن سعید، و هر سه آنها از نصر بن سويد، و او از یحیی الحلبي، و او از محمد بن مروان، و او از سعد بن طریذ، روایت دارند که حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: هر کس در يك شب ده آیه از قرآن بخواند، از غافلین نوشته نشود. و هر کس که پنجاه آیه بخواند، در زمره ذاکرین نوشته شود. و هر کس که صد آیه بخواند، در زمره قانتین نوشته شود. و هر کس که دویست آیه بخواند از خاشعین نوشته شود. و هر کس که سیصد آیه بخواند، از زمره فائزین نوشته شود. و هر کس که پانصد آیه بخواند، از جمله مجتهدین نوشته شود. و هر کس که هزار آیه بخواند، برای او يك قنطار از طلا نوشته شود. و بدرستیکه قنطار پانزده هزار مثقال طلا است، که هر مثقالی بیست و چهار قیراط است. و کوچکترین قنطارها به اندازه کوه احد و بزرگترین آنها باندازه آنچه است که میان زمین و آسمان است. (از همان کتاب).

- یکی از اصحاب از سهل بن زیاد، و او از محمد بن یحیی، و او از احمد بن محمد بن عیسی، و هر دو از ابن محبوب، و او از جمیل، و او از سدید نقل کرده‌اند که حضرت امام ابی جعفر محمد باقر علیه السلام فرمود: سوره ملك سوره‌ای است که از عذاب قبر جلوگیری کند. و در تورات نیز سوره‌ای بنام سوره ملك نوشته شده... و پدرم علیه السلام این سوره را در قرآن هر روز و هر شب می‌خواند. و هر که آنرا بخواند، در گورش نکیر و منکر بر او درآیند، ولی از طرف پایش که آیند، پاهایش به آندو گویند: از این طرف راهی نیست، زیرا این بنده به روی ما دو تا می‌ایستاد و هر روز و هر شب سوره ملك را می‌خواند، و چون از طرف شکم درآیند، به آندو گوید: از این طرف راه نیست، زیرا این بنده سوره ملك را در من جای داده! و چون از جانب سرش درآیند، زبان گوید: از این طرف راه نیست، زیرا این بنده به وسیله من هر روز و هر شب سوره ملك را می‌خواند (اصول کافی، کتاب فضل القرآن، باب النوادر).

- و ابو بصیر گوید: به حضرت امام باقر علیه‌السلام عرض کردم: هر گاه قرآن را با صدای بلند می‌خوانم، شیطان نزد من آید و گوید تو با این کار به خانواده خودت و به مردم ریا می‌کنی. فرمود: ای ابا محمد، قرآن را با صدای متوسط بخوان، که فقط خانواده‌ات بشنوند و آوازت را در خواندن قرآن در گلو بچرخان، زیرا خدای عزوجل آواز خوشی را دوست دارد که در گلو چرخانده شود.

- و علی بن ابی حمزه گوید: خدمت حضرت امام صادق علیه‌السلام شرفیاب شدم. پس ابوبصیر به آن حضرت عرض کرد: قربانت بروم، در ماه رمضان همه قرآن را در یک شب بخوانم؟ فرمود: نه! عرض کرد: در دو شب؟ فرمود: نه! عرض کرد: در سه شب؟ فرمود: ها! (اصول کافی، کتاب فضل القرآن، باب ترتیل القرآن بالصوت الحسن).

- و نوفل و سکونی از حضرت امام صادق علیه‌السلام روایت دارند که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آنها که عرب نیستند، از امت من قرآن را عجمی می‌خوانند (مراعت تجوید و اعراب را نمی‌کنند)، اما فرشتگان آنها می‌گیرند و به عربی صحیح بالا می‌برند. (اصول کافی، کتاب فضل القرآن، باب ان القرآن یرفع کما انزل).

- روایت شده از حضرت امام صادق علیه‌السلام که اگر از عقرب و جانوارن دیگر می‌ترسی، بخوان این دعا را، که حضرت امام محمد باقر علیه‌السلام ضامن شده سلامتی خواننده آن را از شر عقرب و هوام تا وقت صبح (متن دعا). و اگر بترسی که در خواب محتمل شوی، این دعا را بخوان (متن دعا). و اگر بترسی که از خراب شدن خانه و مکانی که در آنجا می‌خوابی، پس این دعا را بخوان (متن دعا). و اگر از دزد ترسی، آخر سوره بنی‌اسرائیل را بخوان. و در وقت خواب سرمه بکش، هفت میل، چهار میل در چشم راست، و سه میل در چشم چپ. و در وقت سرمه کشیدن این دعا را بخوان (متن دعا). و

چون خواستی بخوابی چراغ را خاموش می‌کنی، و رو به قبله می‌خوابی. (مفاتیح الجنان و باقیات صالحات، باب سوم، در ادعیه عودات و آلام و اسقام).

و کلینی و برقی به سندهای معتبر از حضرت صادق و حضرت کاظم علیهم السلام روایت کرده‌اند که چون نزدیک شود به غروب آفتاب، این دعا را بخوان، تا از شر درندگان، و از شر شیطان لعین و فرزندان او، و از هر گزنده صاحب زهر، و از دیوان و غولان، ایمن گردی (متن دعا).
- و در بلدالامین از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت شده است که هر که در روز ده مرتبه بگوید "بسم الله الرحمن الرحيم، لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظيم" از گناهان بیرون آید مانند روزی که از مادر متولد شده، و خدا دفع کند از او هفتاد نوع بلا را، که از جمله آنها دیوانگی و خوره و پیسی و فلج بوده باشد، و حق تعالی هفتاد هزار ملك موکل گرداند که برای او استغفار نمایند.

در ربیع السرار نقل است که مامون خلیفه را در طرطوس سر دردی عارض شد، و بهیچ وجه علاج آن نشد. قیصر روم کلاهی برای او فرستاد و نوشت این کلاه را فرستادم که بر سر گذاری و صداع ساکن شود. مامون ترسید که در آن زهری تعبیه کرده باشد، امر کرد که آن را بر سر حاملش نهند، دید ضرری به او نرسانید. پس امر کرد بر سر کسی دیگر که صداع داشت، نهادند دردی ساکت شد. آنوقت مامون آنرا بر سر خود گذاشت و دردی ساکت گشت. تعجب نمود و او را شکافت و دید که قصر روم در آن نوشته است: "بسم الله الرحمن الرحيم، کم من نعمة الله فی عرق ساکن هم عسق لایصدعون عنها!" (همان کتاب).

- و نیز روایت است که شخصی شکایت کرد به حضرت موسی بن جعفر علیه السلام و گفت: شکم من پیوسته صدا می‌کند و مردم صدائی را که از شکم من بیرون آید می‌شنوند. آن حضرت فرمود: هر گاه فارغ شدی از نماز شب این دعا را بخوان (متن دعا). بدرستی که قرقره شکمت خاموش شود.

- و روایت شده که یکی از اصحاب ائمه علیهم السلام عورت خود را گشوده بود، در موضعی که شایسته نبود، و مبتلا شده بود به درد آن. خدمت حضرت صادق علیه السلام شکایت کرد. حضرت فرمود: دست چپ خود را بر عورت بگذار و بگو (متن دعا)، بدرستی که عافیت خواهی یافت.

- و برای دفع شیاطین و جادوگران از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شده که این آیه را بخوانید (متن آیه).

- سید بن طاوس به سند معتبر از جمیل بن دراج روایت کرده است که مردی به خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام آمد و گفت: ای مولای من، سنم بالا رفته است و خویشان من مرده‌اند و مونسی ندارم، و می‌ترسم که مرا نیز مرگ دریابد. حضرت فرمود: که اگر درازی عمر خود و خویشان و دوستان خواهی این دعا را بعد از هر نماز بخوان (متن دعا). و اگر خواهی یکی يك از دوستان خود را نیز برای طول عمر نام ببر. وی گفت بخدا سوگند که چون بر این دعا مداومت کردم، چندان عمر یافته‌ام که از زندگانی ملول شده‌ام.

- کلینی و دیگران به سند معتبر از اهل بیت روایت کرده‌اند که هر که بعد از نماز ریش خود را بدست راست خود بگیرد و دست چپ را به سوی آسمان بگشاید و سه مرتبه بگوید: "یا ذوالجلال و الاکرام ارحمنی من النار"، پس دست راست از ریش بردارد و هر دو دست را به سوی آسمان بگشاید و سه مرتبه بگوید: "یا عزیز یا کریم یا رحمن یا غفور یا رحیم"، پس خداوند جمیع گناهان او را بیمارزد و استغفار کنند برای او جن و انس تا هنگام مردن او. (مفاتیح الجنان و باقیات صالحات، باب سوم، در ادعیه و عوذات و آلام و اسقام)

- از حضرت امام جعفر صادق (ع) منقول است که هر بنده‌ای که آب بخورد و حضرت امام حسین علیه السلام و اهل بیت او را یاد کند و لعنت کند کشندگان آن حضرت را، حقتعالی صد هزار حسنه برای او بنویسد، و صد هزار گناه از او بیاندازد، و صد هزار درجه برای او بلند کند، و چنان باشد که صد هزار بنده آزاد کرده باشد. و حقتعالی او را در قیامت، مطمئن خاطر محشور گرداند.

- و نیز از آن حضرت (ع) منقول است که هر که خرمائی یا پاره نانی ببیند که بر زمین افتاده است، پس آنرا بردارد و پاک کند و بخورد، در شکمش قرار نگیرد مگر آنکه بهشت او را واجب شود (!). و تاکید فرمودند که این کار فقر را از خورنده آن برطرف می‌کند و نیز از فرزندان و فرزندان فرزندان او تا فرزند هفتم، و او را از دیوانگی و خوره و پیسی و زردآب و حماقت (!) محفوظ می‌دارد.

- و نیز از آن حضرت (ع) منقول است که هر که گلی را بگیرد و بیوید و بگوید "اللهم صلی علی محمد و آل محمد"، هنوز گل را بر زمین نگذاشته باشد که جمیع گناهانش آمرزیده شود و حقتعالی برای او از حسنات بقدر بیابان عالج که مابین مکه و شام و عراق است بنویسد، و از گناهان او به عدد ریگ بیابان محو نماید. (حلیة المتقین، باب سوم، فصل ششم و دوازدهم، باب ششم، فصل دوازدهم).

فهرستی از ادعیه کبیره و صغیره

دعای علقمه، دعای صعصعه؛ دعای عظم‌البلاء، دعای یستشیر، دعای مشلول، دعای عشرات، دعای سمات، دعای مجیر، دعای عدیله، دعای صباح، دعای جوشن کبیر، دعای جوشن صغیر، دعای کمیل، دعای سیفی صغیر، دعای فرج، دعای نور، دعای مقاتل بن سلیمان، دعای سریع الاجابه، دعای یا من تحل، دعای افتتاح، دعای ابوحمزه ثمالی، دعای دخوالارض، دعای یا شاهد کل نجوی، دعای نافله، دعای امام عصر، دعای مکنون، دعای تمجید، دعای اعدت لکل هول، دعای اعرابی، دعای رقة الحیب، دعای حزین، دعای نماز وتر، دعای ندبه، دعای حدیث قدسی، دعای مکارم الاخلاق، دعای عبدالله بن جندب، دعای هلال صحیفه مکرمه، دعای شیهه هذلی، دعای یا من اظهر الجمیل، دعای دفع هول و غم، دعای آبله ریزه، دعای خنازیر، دعای درد کمر، دعای درد ناف، دعای درد خاصره، دعای درد شکم و قولنج، دعای خلاصی از زندان، دعای اداء قرض، دعای وقت دیدن صاحبان بلا، دعا بجهت پسر شدن حمل، دعای ختنه، دعای رویت جهود و ترسا و گیر، دعای فرج از آفات، دعای پیش از خواب، دعای ایمنی از سوختن و هر بدی در صبح و شام، دعای رفع

فراموشی، دعای زیادتی حافظه، دعای رویت جنازه، دعای زمان غیبت، دعای امان از جن، دعای تاخیر اجل، دعا بجهت زنده شدن دل، دعا دفع شر ابلیس، دعا برای خواب دیدن مطلب خود، دعای وقت بیرون آمدن از منزل، دعای وقت خوابیدن و بیدار شدن، دعا برای ایمنی از شر درندگان و گزندگان و شیطان و غولان و دزدان، دعای درد سر و درد گوش، دعای درد شقیقه، دعای درد دهان، دعای درد دندان، دعای ورمهای بدن، دعای قرقره شکم، دعای خون دماغ، دعای درد عورت، دعای دفع برص و پیسی اندام، دعای درد زانو، دعای بطلان سحر، دعای دفع شیاطین و جادوگران و جنیان، دعای چشم زخم، دعای دفع وسوسه شیطان، دعای دفع عقرب و مار، دعای جرب و دمل و قوبا و ثالول و نحیر، دعای بازکردن بیوست، دعای آمرزش گناهان، دعای طول عمر، دعای جامع دنیا و آخرت، دعای عقرب و احتلام، دعای وقت زوال، دعای وقت غروب، دعای سرمه کشیدن، دعای شب زفاف، دعاها بیت الخلاء.

دعاها هر یک از روزهای هفته شنبه تا جمعه، دعای وقت طلوع و وقت غروب، ادعیه هر یک از ساعات روز و از ساعت اول تا ساعت دوازدهم، ادعیه هر یک از ماههای سال از محرم تا ذی الحجه، ادعیه خاص روزهای معین از هر ماه، دعاها هر روز ماه رجب، دعای هر یک از شبهای ماه رمضان، دعای وداع ماه رمضان، دعای غیبت امام زمان. (گرد آوری از کتاب مفاتیح الجنان، باب ادعیه).

در خواص زیارات

- حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود که هر که مرا زیارت کند، واجب می شود که روز قیامت او را شفاعت کنم. و هر که را واجب شود که من شفاعت کنم واجب است که به بهشت رود.

- و هم از حضرت منقول است که خطاب به حضرت امام حسین علیه السلام فرمودند: ای فرزند من، هر کس که مرا در حیات و در ممات زیارت کند، یا پدر یا برادر ترا که حسینی، من او را روز قیامت زیارت کنم، و از جمیع گناهان خالص گردانم. و هم از آن حضرت منقول است که وقتی حضرت امام حسن علیه السلام از او سوال نمود که: یا رسول الله کسی که زیارت

ما کند چه ثواب دارد؟ آن حضرت فرمودند: هر کس که مرا یا پدر ترا یا برادر ترا یا ترا در حیات و ممات زیارت کند، هر آینه بر من واجب می‌شود که او را روز قیامت از آتش دوزخ نگاه دارم.

- و هم از آن حضرت منقول است که حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را خطاب کرده، فرمودند: هر کس مرا یا ترا که فاطمه‌ای سه روز زیارت کند، واجب می‌شود مر او را بهشت.

- و امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام فرمود: بخدا قسم، آتش دوزخ نمی‌چشد، پاهایی را که خاک آلوده شده باشد در زیارت جدم حضرت امیر المومنین علیه السلام، خواه در سواری و خواه در پیادگی.

- و از حضرت علی ابن موسی علیه السلام منقول است که خطاب به احمد بزنتی فرمودند: هر کس که روز عید غدیر نزد قبر حضرت امیر المومنین علیه السلام حاضر شود، خدایتعالی در آن روز گناهان شصت ساله او را می‌بخشد و دو برابر آنچه در ماه رمضان و شب قدر و شب فطر از آتش دوزخ آزاد می‌سازد، در آن روز آزاد می‌گرداند.

- و وارد شده که واجب است بر هر مالداری که هر سال یکبار زیارت حرم امام حسین علیه السلام کند و کسی که یکسال بر او بگذرد و زیارت آن حضرت نکند، یکسال از عمر او کم می‌شود.

- و وارد شده که نماز کردن در مشهد منور آنحضرت، هر رکعتی معادل هزار حج و هزار عمره است و هزار بنده که آزاد کند و هزار جنگ در راه خدایتعالی کند با حضور پیغمبر مرسل.

- و از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام منقول است که هر کس حضرت امام جعفر صادق علیه السلام را زیارت کند، هرگز درد چشم نبیند، بیمار نشود، و مبتلا نمیرد.

- و احمد بزنتی گوید از حضرت امام محمد تقی علیه السلام پرسیدند که آیا زیارت پدر تو مقابل هزار حج است؟ آن حضرت فرمود که نه، مقابل هزار هزار حج است. (جامع عباسی، باب هفتم، در آداب زیارت).

- حضرت صادق(ع) به کسی که نوزده حج کرده بود و نوزده عمره، فرمود که یکی دیگر بجای آوری که بیست تمام باشد و آنوقت برابر يك زیارت امام حسین(ع) خواهد بود.

- در حدیث صحیح، از حضرت صادق(ع) نقل شده است که ثواب يك زیارت امام حسین(ع) ثواب هزار عتق(آزادی برده)، و جهاد با هزار اسب مسلح و به هر قدمی، ثواب يك حج وارد شده است، و ثواب هزار غزوه و اجر صد هزار شهید بدری و مرافتت محمد مصطفی و ضامن بودن علی مرتضی به بهشت و قضای حوائج و دفع شدائد دنیا و آخرت.

- از حضرت امام موسی کاظم(ع) در تہذیب روایت شده که زیارت قبر پسر علی(امام رضا) نزد خدا برابر هفتاد هزار حج مقبول است و هر که يك شب در حرم او صبح کند، گویا خدا را در عرش زیارت کرده باشد.

- به سند صحیح از بزنی روایت کرده‌اند که خود او نامه‌ای را خوانده است به خط شریف حضرت امام رضا که برسان به شیعیان من، که زیارت من برابر هزار حج و هزار عمره مقبول است. با تعجب عرض کردم: هزار حج؟ فرمود قسم هزار هزار حج(!) و فرمود: من و پدران من شفیع چنین کسیم در روز قیامت، هر چند بر او باشد همه گناہان جن و انس.

- و روایت کرده است کلینی به سند صحیح از علی بن مهزیار ثقه، که گفت پرسیدم از حضرت جواد(ع) که زیارت حضرت امام رضا(ع) افضل است یا زیارت حضرت امام حسین علیہ‌السلام؟ فرمود: زیارت پدرم، چرا که حضرت ابی عبدالله(ع) را همه مردم زیارت می‌کنند و پدرم را زیارت نمی‌کنند مگر خواص شیعه. (مفاتیح الجنان، باب فضیلت زیارت ائمه)

در احوال ملك الموت

- شیخ مفید رضی الله عنه به سند بسیار معتبر از حضرت باقر علیہ‌السلام نقل کرده است که: چون خدایتعالی خواهد که روح فاخری را قبض کند، امر می‌فرماید ملك الموت را که برو با لشکریان خود بسوی دشمن من، و روح پلیدش را گرفته و در دوزخ انداز. پس ملك الموت با روی ترش و نفس چون زبانہ آتش و دو دیده مانند برق رباینده و صدای چون رعد در هم شکننده

سر در آسمان و پا در هوا، يك پا در مغرب و يك پا در مشرق، و سیخی به كف كه شعبه‌های بسیار در آن باشد، با پانصد ملك همه با تازیانه‌های مشتعل و پلاسی سیاه و اخگری از جهنم، بسوی او تازند. پس سقطائیل كه از خازنان جهنم است، بر او در آید و شربتی سوزان از جهنم در كام او ریزد. و چون نظر آن بی‌سعادت بر ملك الموت افتد، عقلش پرواز كند و استغاثه نماید كه مرا به دنیا برگردانید. بشنود كه "كلا انها كلمه هو قائلها"، پس بزند آن سیخ را بدو، و روح او را بكشد از جانب پاهای او، و چون روح او به زانو رسد كه نتواند بجنبد، امر كند از آن تازیانه‌ها بر او بزنند. پس سكرات موت و شدتها باو چشانند كه گویا هزار شمشیر به او می‌زنند. و چنان به سختی روح او را بكشد مانند سیخ بر مشعله از نمدی تر. پس آن سیخ را در بدن او بگرداند و شعبهای جان او را از جمع رگها و بندها و اعضاء در آورد. چون جان به گلوی او برسد، ملائكه تازیانه بر او زنند بر رو و بر پشت او. و گویند به عنف بیرون كن جان خود را، ... و آنگاه بدنش را میان مطرقة و سندان درهم شكند، از سر انگشتان تا دیده‌های او. پس گندی بر آید كه تمام اهل آسمانها متأذی شوند و تمام ملائكه لعنت کنندگان بر او لعنت كنند.

- و چون تكبر و منكر در آیند با روی‌های سیاه و دیده‌های كبود و حذقه‌ها مانند دیگ سرخ چون برق لامع شكافند به نیش‌های خود زمین را، و به آواز رعد آسا بانگ بر او زنند كه جانش به حنجره آید. و پرسند از خدا و دین و پیغمبر و امام، گوید: نمی‌دانم. گوید در دنیا شك داشتی و در اینجا هم شك داری؟ آنگاه گریزی بر سر او زنند كه غیر از جن و انس، آنچه در مشرق و مغرب عالم است بشنوند و ماهیان و وحشیان هم رم كنند. و خداوند مسلط گرداند بر او مار سیاهی ابلق نام را كه روزی سی و شش مرتبه بر او عذاب كند. پس ملائكه كرور كرور بضرر گرزهای آهنین بر او بزنند تا روز قیامت.

- و بدان موافق آیات و روایات، بعضی اعمال است كه برای مومن نیز باعث شدت سكرات موت و هول قبر می‌شود مثل غیبت و دروغ و تهمت، كه به حدیث حضرت رسول اكرم (ص) عمده عذاب قبر از این سه امر است. و امر چهارم نچیدن موی شارب(سبیل) است. و حضرت رسول (ص) فرمود كه یا علی، هر كه موی لب را نگیرد از ما نیست و شفاعت ما را در نیابد. و هر

که شارب گذارد همیشه در لعنت خداو ملائکه باشد و قبض روحش دشوار گردد و عذاب قبرش شدید باشد و به هر موئی ماری و عقربی بر او مسلط باشد تا قیامت، و چون از قبر برخیزد بر پیشانی او نوشته باشد: اهل آتش. - و نیز به حدیث نبوی بقیه خندیدن باعث ظلمت قبر می‌شود. (مجمع المعارف، عین دوم، در ذکر رشحه‌ای از شدائد مرگ و احوال قبر).

- آنگاه بیرون آید ماری از جهنم که گندگی سر و گردنش هفتاد سال راه باشد، و جمع می‌کند ایشان را بسوی آتش دوزخ. بعد از آن می‌طلبند ایشان را که سایر خلق باشند بسوی حیات، و از حضرت صادق (ع) منقول است که چون روز قیامت شود، بیرون آید از جهنم عقربی که نامش حریش است. و سرش به آسمان هفتم و دمش به زمین هفتم و دهانش از مغرب تا مشرق و گرد اهل محشر را گیرد و طلب کند گناهکاران را. (همان کتاب، عین هفتم، در سرادقات حساب محشر).

- در جامع الاخبار نقل است که بعضی از صحابه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند که آن حضرت فرمود: هدیه بفرستید برای مردگان خود، که ارواح مومنین می‌آیند هر جمعه به آسمان دنیا مقابل خانه‌های خود، و فریاد می‌کنند هر يك از ایشان به آواز حزین با گریه که: ای اهل من، ای اولاد من، ای پدر من و مادر من و خویشان من ... پس گریست رسول خدا صلی الله علیه و آله، و گریه کردیم ما. و آن جناب از زیادی گریستن قدرت بر سخن گفتن نداشت ... (مفاتیح الجنان، باب زیارات، فصل سوم در زیارت قبور مومنین).

احادیث مربوط به آخر الزمان

یاجوج و ماجوج

- چون آخر الزمان رسد، سدی که در برابر یاجوج و ماجوج است با زمین هموار می‌شود و یاجوج و ماجوج از هر بلندی بسرعت به زیر می‌آیند. و ماجوج امتی است که هر يك چهار صد طایفه‌اند، و هیچ مردی از ایشان نمی‌میرند تا هزار فرزند پدید آورد. و ایشان سه صنف باشند: صنفی از ایشان مانند درختان بلندند، و صنفی از ایشان طول و عرضشان مساوی است و همین صنفند که هیچ کوه و آهنی در پیش ایشان نمی‌ایستد، و صنفی دیگر يك گوش خود را فرش می‌کنند و دیگری را لحاف خود، و از کنار هر فیلی و شتری و خوک و سایر حیوانات که می‌گذرند آنرا می‌خورند. مقدمه این قوم در شام خواهد بود و ساقه ایشان در خراسان، و نهرهای مشرق و دریاچه مازندران را آخور می‌کنند (حق الیقین، جلد دوم، فتنه یاجوج و ماجوج)

- و اما واقعه یاجوج و ماجوج: پس حضرت صادق علیه السلام درباره ایشان فرمود که ایشان اکثر مخلوقاتند بعد از ملائکه. و هیچ يك نمی‌رند تا هزار فرزند از صلب ایشان بهم رسد، و در آخر الزمان سد خراب شود و بیرون آیند و مردم را بخورند و در روایت است که هر يك از این دو گروه چهار صد هزار امت هستند که بهم شباهت ندارند. و به روایتی چهار صد فرقه‌اند و هر فرقه چهار صد برابر امت محمدند. و چون وعده الهی به خروج ایشان رسد، سد را شکسته و چهار گروه شوند. و سردار گروه اول طولان نام باشد که هر چه زنده اشجار و اثمار و زلال انهار و آب خوشگوار باشد، تمام کنند.

و گروه دوم از جمیع آنچه در باغات از ریاحین و نباتات مانده با دریاها و آبهای تلخ و شور فانی نمایند. گروه سوم ساقه‌ها از درختهای دشت و کوه و خاک و آنچه از حیوانات و جانوران و خس و خاشاک در مغاره و مناک یابند به شکم بر بایند، بحدیکه روی زمین پر کاهی و ذره گیاهی و قطره میاهی نماند، مگر آنکه ریشه آن را به آب رسانند. گروه چهارم به سرداری طارون که از بی‌توشگی چون گرگ گرسنه و سگ تشنه روانند و هر رطب و یابس که در

آفاق از بر و بحر باشد تلف نمایند و چنان محیط زمین را احاطه نمایند که یک گز از زمین از ایشان باقی و خالی نماند. و چون به کوفه و بیت المقدس بر آیند، تیرهای طغیان از کمان کین به آسمان اندازند و بعزم مصاف چشم آفتاب را بیتاب و خیره نموده و قرص آنرا هدف خدنگ کفران سازند و گویند که چنان مهارتی در تیراندازی دارند که تیر از دست صافی شصت آن اشرار صد فرسنگ راه را به شکوه بنالد. و چون ظلم و جفای ایشان به مرتبه علیا رسد و به شدت قحط و غلا، و مومنان به خدمت خاتم الاوصیاء و حضرت عیسی علیه السلام در کوه طور اعتلا یابند، و به دعای مستجاب جناب مستطاب ولایت مآب حضرت صاحب الزمان علیه السلام همه آنها به طاعون یا به اذیت کرمی که از کنه که به عرب آنرا تعف گویند و از گوش و بینی به جوف ایشان روند واصل به جهنم شوند و از گند آن پلیدان عالم بتنگ آید و جای تیری از آن خالی نباشد که متعفن گردد. و در روایت است که مدت تسلط ایشان چهل سال برابر دجال ذکر شده است (مجمع المعارف و مخزن العوارف، عین چهارم، در شمه‌ای از احوال آخر الزمان، و بحار الانوار، جلد سیزدهم).

دجال بد سگال

- اما در ذکر وقایع آخر الزمان پیش از فرارسیدن قیامت کبری و قیامت قائم آل محمد (ع): بدانکه پیش از ظهور خورشید برج اقامت و ولایت، با خروج مفسدین و ملحدین، ظلمت و بلا و محنت و ابتلا، عالم را فرا خواهد گرفت. و به حدیث حضرت امیرالمومنین علیه السلام و کلیه ائمه طاهرین، اول کسی که خروج می‌کند از اصحاب فتنه یعنی در مقدمه ظهور حضرت قائم صلی الله تعالی فرجه، صهب نامی است که به مرض برص مبتلا باشد از بلاد جزیره با شدت و شوکت عظیم. پس مردی بنام جرهمی از شام و قحطانی و به روایتی ربیعی از یمن، و جمعی دیگر خروج کنند. پس فرو گیرد ظلم و فتنه ولایات ایشان را. آنگاه خروج کند بر ایشان سمرقندی از خراسان با علم سیاه، و سفیانی از اولاد عتبه بن ابی سفیان از شام با علم سرخ. و همانروز یمانی خروج کند با علم سفید از یمن مانند دو اسب که یکرفتارند. پس سفیانی بر قحطانی و اصهب و جرهمی غالب آید، و برای دفع خراسانی متوجه روم شود، و به نصرت رسد.

پس قصد یمانی نموده و بعد از محاربات منهدم گردد. و آخر یمانی او را به پسرش جسته، بند از بندش جدا کند. و با یمانی سید حسنی از اقصی بلاد مشرق خروج کند، و چین و هند و ترك و خراسان را به قهر بگیرد. پس دیلم یعنی گیلان و طالقان و قزوین اجابت او نمایند و او کوفه را آباد نماید و بصره را خراب کند. چون مقارن قیام قائم در جهاد سفیانی شهید می‌شوند تا قائم آل محمد (ص) رجعت نماید، و چون یمانی و پسرش بانتظار آل محمد برحمت خدا روند، دجال و سفیانی دیگر خروج کنند، و مبالغه در اغوا و اضلال خلق نمایند تا آنکه قائم ظهور کند و در کوفه لشکرها بشهرها متفرق سازد برای دفع عمال دجال. و ظاهرا سفیان ثانی همان است به حدیث. بعضی از علما روایت بهم خلط کرده‌اند و اظهار در نزد حقیر این است که غیر او است اما با او و امیر لشکر او است. اما خلاصه کیفیت دجال بدسگال که اشد فتنه است و پیغمبران و اوصیاء از او قوم خود را می‌ترسانیدند: به حدیث محمدبن مسلم از حضرت باقر(ع) مردم در سه سال پیش از آن به قحط عظیم مبتلا شوند: سال اول به حبس باران و تلف شدن ثلث از محصولات، سال دوم دو ثلث و سال سوم بر همه قحط و غلا استیلا یابد و حیوانات و اثر مردم بر طرف شوند. و در چنین مدتی دجال علیه‌اللعنه خروج کند با اطعمه و آلات تعیش فراوان، و به متابعتش شتابند خلقی بی‌پایان حتی آنها که دانند که او ساحر است و باطل است. و در محل خروج، از احادیث مختلفه نقل شده که از مشرق خراسان و میان شام و عراق، به اصح روایات خاصه از اصفهان بیرون می‌آید و يك چشم دارد پر خون و درخشان چون ستاره صبح و میان دو چشمش نوشته است "كافر" تا هر عامی بخواند، و عجائب بسیار نماید از آوردن و رویانیدن گیاهها و اظهار گنجهای زمین و زنده نمودن کشتگان و نمودن بهشت و دوزخ. پس دعوی الوهیت او باطل است و مومنان باید به ولایت اهل‌بیت و عصمت متمسک شوند. و آن شوم چون خروج کند بر سر کوهی نشسته، نعره هائله‌ای زند که صدای آن به هزار فرسخ رسد، و هر که میان مشرق و مغرب است از جن و انس همه بشنوند، و گوید: بیائید نزد من ای دوستان، که من خالق و پروردگار شمایم. پس خلق عالم به سوی او روند، و اول روز خروج او هفتاد هزار یهودی و نصاری و بادیه‌نشینان و زنان و اولاد زنا و اهل شراب و غنا و قمار متابعت او نمایند، و ساحران از آدمیان و

اجنه باو ملحق شوند و با او باشند. و ابلیس و شیطان متمرده بصورت او خود را نمایند. و باین نوع مردم و انماید که من می‌کشم و زنده می‌گردانم، و گمراه می‌کند مردم را به اشد گمراهی، و مباح می‌کند هر حرامی را به مردم که زنها و پسران در کوچها و راهها علاینه و عریان زنا کنند و گوشت خوک و شراب خوردند و اقسام سازها بنوازند، و اکثر لشکر او اولاد زنا و صاحبان کلاه سبز باشند، و به اندک زمان بگذرد تمامی بلاد را سواره بر الاغ گلگون که هر گامش به حدیث علوی ثلث فرسخ و به حدیث نبوی گوشش یک میل و سایر اعضاء از ایقرار، و تسخیر نماید همه آفاق زمین را بغیر از مدینه و مکه و مراقد ائمه، و بهر ولایت که گذارش افتد زلزله به کوه و دشت پدید آید و خلق مرتد گردند.

و بعد از استقرار، فلک از نه ماه و به حدیث حضرت صادق(ع) از هشت ماه یکروز بیشتر نخواهد بود، که در عقبه شام سه ساعت از روز گذشته یوم جمعه قائم آل محمد (ص) او را بکشد.

و به روایت بسیار از حضرت صادق(ع) منقول است که ملکی در اول روز ندا کند که به تحقیق حق با علی ابن ابیطالب است و شیعیان او، و در آخر روز شیطان ندا کند که حق با عثمان و شیعه اوست و مظلوم کشته شد.

و پس سفیانی لشکری به مدینه فرستد به سرداری یکی از بنی‌امیه خزیمه نام، که بر چشم او ناخنک باشد و به روایتی یک چشم او کور باشد. پس مدینه را بتازد و غارت نماید، و صد و پنجاه هزار نفر به کوفه فرستد و پس شصت هزار نفر از آنها به اهل کوفه هجوم آرند در روز عیدی، و امیر ایشان جبار ساحری باشد، و سید علوی که نفس زکیه است با هفتاد هزار نفر از صلحاء از نجف اشرف بیرون آیند. حضرت صادق(ع) فرماید: گویا نظر می‌کنم نیزه‌ها و شمشیرها و متاعهای ایشان را که آویخته‌اند به دیوار نجف اشرف روز دوشنبه، و شهید خواهند شد روز چهارشنبه، و گویا می‌بینم سردار لشکر سفیانی را که در ربه منادی او ندا می‌کند که هر که یک سر از شیعه علی بیاورد، هزار درهم جایزه یابد. پس همسایه سر همسایه خود را آورده جایزه گیرد. و گویا می‌بینم نقابداری را، و نیست او مگر ولدالزنا، و آتش فتنه بالا می‌گیرد در میان کوفه و حیره بلکه تا کربلا، و در یک ساعت روز در کوفه چندان هزار نفس کشته شوند بحدیکه تا سه روز مردم از آب فرات تنفر کنند از شدت خون و گند

جسدها. و خوشا بحال کسیکه از فرات عبور نماید و در کوفه و دهات باشد. و به حدیث نبوی بیشتر وارد شهر ملعون بغداد شوند و قتل مردان کنند و زنان را اسیر کنند، پس به کوفه فرود آید و حوالی آنرا خراب کنند و متوجه شام شوند، و لشکری که آن ملعون به مدینه فرستد بعد از غارت مدینه به عزم خرابی بعضی رو به مکه روند و بزمین بیضا فرود آیند. و بیرون آید از بغداد سرداری با پنج هزار ساحر، و کشته شوند بر سر جسر فرات هفتاد هزار نفر، بحدیکه در سه روز مردم از فرات تفر کنند. و هفتاد هزار نفر دیگر از ظاهر کوفه یعنی از بغداد یا حوالی کوفه اسیر شوند و دست نزده به محملها گذاشته ببرند و آخر از کوفه صد هزار مشرک و منافق به دمشق حرکت کنند. پس یمانی که از مشرق خروج نموده، حضرت باقر علیه السلام می فرماید که گنجهای طالقان اطاعت او کنند، و گویا می بینم عصابه سرخی بر سر با دوازده هزار نفر از فرات عبور کنند، و شاید که یمانی اول باشد یا خراسانی که وارد کوفه شوند بطلب خون کشتگان و پدران، و آنوقت میان مشرق و مغرب سه هزار نفر کشته شوند. پس در شب جمعه بیست و سوم ماه رمضان ندای آسمانی می شنوند و فرمایش آفتاب تیره و سیاه می گردد... و دو ثلث از مردم به سه عقوبت احمر و ابیض و اسود تلف شوند. موت احمر به شمشیر ظالمان و موت ابیض به قحط و غلا، و موت اسود به طاعون عظیم و وباء که به حدیث حضرت صادق علیه السلام پنج تن از هر هفت تن مردم تلف می شوند. و از آن جمله است ظهور باد سیاه در بغداد، پس زلزله ای شود که اکثر اهل شهر به زمین فرو روند و از جمله آیات آفاق ظهور کوکب دنباله دار از مشرق است که چون ماه روشنی دهد، و سرخی از طرف آسمان و آتش طولانی بزرگ از مشرق تا چند روز، و این غیر آتشی است که در قیامت ظاهر خواهد شد. و از جمله آیات دیگر گرفتن آفتاب است در نصف ماه رمضان و گرفتن ماه در آخر آن ماه بعکس قاعده نجوم، و طلوع آفتاب از مغرب بعد از حبس سه شبانروز خورشید زیر کره زمین و اجتماع آن با ماه، و این عجیبترین علامات نزدیکی قیامت است. مجمل این قضیه عجیبه به حدیث ابن عباس چنان است که هر شام که آفتاب سر عبودیت بزمین می گذارد سحر به اذن جدید طلوع می نماید و چون آفتاب در آن شب معهود عرض سجود و استیذان طلوع کند، هیچ جوایی شرف خطاب از جانب

باریتعالی نیاید، تا با ماه بهم رسیده هر دو در عقده تعویق بمانند تا مقدار سه شبانروز ... پس فرمان الهی به جبرئیل رسد که آفتاب و ماه را از نور عاری از ظرف غرب طالع گرداند. پس ماه و آفتاب چنان بگریند و چندان از خوف قرب قیامت لرزان و نالان گردند که تمامی اهل آسمانها و آنچه در آنها است و سرادقات عرش به گریه آنها گریان شوند. پس آفتاب، بی‌تاب، و ماه سیاه مکور و مکدر از تنق افق مغرب درآمده، با هم به برآمدن متابعت نمایند. و چون مردمان چنین امر عظیم و مهیب و هائله و واقعه غریب ببینند، همه متوجه نوحه و زاری و دعا و توبه و انابه و بی‌قراری شوند. لیکن آن روز دیگر گریه و توبه فایده نکند. و پس چون آفتاب و ماه به میان آسمان رسند، جبرئیل بفرمان جبار جلیل گردن‌های هر دو را گرفته باز به مغرب فرود آورد.

و همچنین است هائله طغیان و طوفان و دخان قال الجبار، که از حضرت رسول اکرم (ص) و امیرالمومنین (ع) نقل شده است که در عالم دودی پیدا خواهد شد که در گوش و دماغ کفار داخل شود، و سرشان را مانند سر بریان شده کند، و دود از سوراخ‌های بینی و گوش و مقعدشان بیرون آید، و مردم به تضرع و زاری بر گناهان اقرار کنند و عهد کنند که ما مومن می‌شویم، اما حقتعالی نپذیرد.

در مقدمات خروج

و مقدمات خروج مهدی (ع) بسیار است. و از آنجمله است خروج خوارج از بحر فارس و بنی‌خالد از مشرق، و قتل بسیار میان دو طایفه عجم، و عبور علم سیاه خراسانی از فرات به کوفه، و خروج عرب بر شاه عجم، و توطن ایشان در خراسان و استیلای ایشان بر شهرها و آبادی کوفه، و قتل سفیانی شیعه را در آن، و خرابی و فتنه در شام و مصر، و مخالفت ترك و روم و خرابی بسیار به بلاد بغداد به قتل عام، و زلزله در ری و طوس و هفت مدائن عراق عرب، و قحط و وبای عظیم مکرر در بصره و روم و نزول در رمله، و انقراض حکام قسطنطنیه، و آب برآوردن اکثر قراء و دریای نجف و ساره، و اجتماع هفت ستاره سیاره در کنار یکدیگر.

و به حدیث نبوی که حضرت سجاد علیه‌السلام روایت نموده، چون هنگام خروج قائم شود، علم (پرچم) آن حضرت بی‌سببی بلند شود، و ندا کند آن حضرت را که بیرون بیا یا ولی‌الله، پس بکش دشمنان خدا را. و نیز شمشیر آن حضرت از غلاف بیرون بیاید و ندا کند که خروج کن که ترا دیگر درنگ جائز نیست. و بعضی احادیث دلالت دارد که آن حضرت زودتر ظاهر می‌شد، لکن گناهان ما باعث تاخیر شد. و حضرت امام عصر (عج) در توقیع خود بر شیخ مفید رحمة الله علیه فرمود در باره فتنه آخرالزمان، که اگر شیعیان ما جمع می‌شدند، در وفای عهد خداوند تاخیر نمی‌شد و سعادت ملاقات با برکات ما آنان را زودتر دست می‌داد. و فرمود هر يك از شما باید عمل نماید به چیزی که او را با ما مقرب سازد، و اجتناب کند از هر چه او را به غضب ما نزدیک گرداند، که به تحقیق ظهور ما بی‌خبر و ناگه می‌رسد، و قتیکه توبه فایده نخواهد داشت و نجاتش نخواهد داد پشیمانی و ندامت از عقوبت (بحار الانوار، جلد سیزدهم، شمه‌ای از احوال آخرالزمان)

- از حضرت امام باقر (ع) روایت است که فرمود: از علائم آخرالزمان دو امر عجیب است: یکی گرفتن ماه در پنجم ماه و دیگر گرفتن آفتاب در پانزدهم آن. و اینگونه خسوف و کسوف، از وقت هبوط آدم علیه‌السلام به زمین تا باین وقت واقع نشده. پس در این وقت حساب منجمان باطل می‌شود. و امیرالمومنین (ع) فرمود که قائم (ع) ظهور نمی‌کند مگر وقتی که سرخی در آسمان ظاهر گردد، و این سرخی از اشک چشمان حاملان عرش است که بر احوال زمین گریه کرده‌اند.

و از علائم دیگر، ظهور بادی سیاه است در بغداد. پس زلزله شود، و ستاره دنباله‌داری ظهور کند از مشرق که چون ماه روشن شود ... و ماه و آفتاب گریه‌کنان از مغرب برآیند و آن دو را روشنائی نباشد، و مانند دو شتر سیاه باشند، و اهل دنیا به آنها بنگرند و خروش و زاری کنند. و مادر از فرزند بیزار شود، و دوستان از یکدیگر اعراض جویند، و هر کس را تنها غم خودش باشد، و گریه کسی را سود ندهد. پس بار دیگر خدای عزوجل ماه و آفتاب را نور دهد

و از جانب مشرق برآیند و مردم دوباره رو به دنیا کنند و گناه ورزند و کشت و زرع مشغول شوند و حریص گردند بر دنیا ...

- و از علائم دیگر ایستادن آفتاب است از وقت ظهر تا عصر، و نمایان شدن روی و سینه مردی در روی جرم آفتاب که خلائق او را با حسب و نسب می‌شناسند.

و در این احوال سفیانی از سمت وادی یابس خروج می‌کند تا اینکه در دمشق فرود آید. و از آنجا لشکری به سمت مشرق و لشکری بسوی مدینه می‌فرستد، و لشکر اول در ارض بابل که از جمله نواحی بلده مامونه یعنی بغداد است فرود می‌آیند... و لشکری دیگر بجانب مدینه رود در طلب شخصی از آل محمد (ص) که جمعی از شیعیان با آنها باشند، و امیر آن لشکر مردی از عرب عطفان باشد، و چون به لقاع ابیض رسیدند یعنی در زمین سفید که همان بیضاء باشد که در احادیث آمده، آن زمین ایشان را فرو برد. و خوارج از بحر فارس و بنی‌خالد از مشرق ظهور کنند، و قتل بسیار در میان دو طایفه عجم واقع شود، و علم سیاه خراسانی از فرات به کوفه رود...

و چون وقت ظهور قائم آل محمد (ص) نزدیک شود، در جمادی‌الآخر و ده روز از ماه رجب بارانی بیارد که با آن خدا برویاند گوشت‌های مومنان و بدنهای ایشان را در قبرهایشان. و دیگر از علائم آخرالزمان پدید آمدن دو باغ سبز است بر دو جانب مسجد کوفه. (بحار الانوار، جلد سیزدهم و حق الیقین، جلد دوم).

در کیفیت ظهور خلاصه کائنات

در کیفیت ظهور آن خلاصه کائنات و فخر موجودات و قبله اهل ایمان بر کافه ساکنان ارض و سماوات و استیلای آن حضرت بر کل سلاطین و ممالک عرصه زمین:

بدانکه وقتی برای ظهور حضرت معین نشده و بی‌خبر ظاهر می‌شود. و هر که تعیین وقت نماید خود را در علم غیب با خدا شریک کرده است... آن جانب ولایت مآب در سال طاق از هجرت روز جمعه نوروز عجم که مصادف با دهم محرم خواهد بود، بصورت جوانی کامل چهل ساله یا کمتر، داخل مکه

معظمه شود، با عمامه زردی بر سر و لباس رسول‌الله در بر و نعلین آن حضرت در پای و عصای آن جناب در دست، و بزی چند در پیش انداخته و کسی آن حضرت را نشناسد. پس چون شب دیده‌ها همه بخواب رود، نازل شوند از جانب حق تعالی بر آن حضرت جبرئیل و میکائیل و صف صف از ملائکه. پس جبرئیل به آن حضرت عرض کند که ای آقای من، اینک فرمان تو جاری است. آنگاه دست مبارك بر روی خود کشد و میان رکن و مقام ایستاده و ندا کند و نقباء خود را بطلبد. پس سیصد و سیزده نفر مومن از محراب نماز و فراش خود که خوابیده باشند، از همه بلاد متفرقه بغیر بصره جمع آیند. و بعضی شب از رختخواب خود ناپدید شوند، و بعضی سوار ابرها شده و صبح به طی الارض در برابر آن حضرت ایستاده باشند. و حضرت سیصد و سیزده شمشیر که از آسمان بنام هر يك و پدرش آمده به ایشان قسمت کند. و چون صبح شود، پشت به کعبه، ید بیضا بلند نماید و فرماید این است دست خدا! پس اول کسی که دست آن مقدس آن جناب را بوسد و به سعادت بیعت مشرف شود جبرئیل باشد و بعد از آن ملائکه، و نجباء قوم اجنه، و نقباء. و چون آفتاب بلند شود از نزد قرص خورشید منادی ندا کند به زبان عربی فصیح که به همه اهل آسمانها و زمینها برسد که: ای گروه خلائق، این است مهدی آل محمد، و به نام و نسب و کنیت جدش و نسب او را ذکر کنند. پس بیعت کنید و اطاعت او نمائید تا هدایت یابید و مخالفت او مکنید. و نزدیک غروب شیطان ندا می‌کند از مغرب که: ای خلائق، پروردگار شما سفیانی است که در فلسطین ظاهر شده، بروید و متابعت او کنید. پس هر صاحب شکی و منافقی به ندای او گمراه شود. و حضرت قائم همچنان پشت به کعبه ایستاده و می‌فرماید که: ای خلائق، آگاه باشید هر که خواهد نظر کند به آدم و شیث و نوح و ابراهیم و اسماعیل و موسی و عیسی و شمعون و خواهد که نظر کند بسوی محمد و علی و حسن و حسین و ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین، پس به من نظر کند که کمالات همگی با من است. آنگاه شروع نماید به تلاوت صحف آدم و شیث و نوح و ابراهیم و تورات و انجیل و زبور و فرقان، و به نحوی تلاوت فرماید که اهل ملل تصدیق نمایند که آنچه تغییر و نقصان از ما فوت شده بود، همه را خواند.

پس حضرت مسجد و کعبه را به اساس قدیم بنا کند، و دستهای بنی‌شیبیه را که کلیددار و خائن بودند، بریده و به کعبه آویزد. و بعد از آن خلیفه‌ای در مکه تعیین نموده و با ده نفر از ملائکه و اجنه و اصحاب به سوی مدینه توجه فرماید. پس اهل مکه خلیفه او را بکشند و حضرت بر سر ایشان برگردد و خلیفه‌ای دیگر تعیین کند. پس آن خلیفه را هم بکشند و آن حضرت اجنه را برگرداند تا بکشند هر که را ایمان نمی‌آورد، و از صد بلکه از هزار یکی ایمان نمی‌آورند.

پس حضرت مدینه را به نور قدوم خود مشرف گرداند، و امر فرماید که خلائق جمع شوند. و هر ظلمی و کفری که از اول عالم تا انقراض بنی‌آدم شده گناهانش را بر ایشان لازم آرند، از زدن سلمان، و سوختن در خانه اهل بیت رسالت، و شکستن دست و پهلوی مظلومه صابره، و اسقاط طفل معصوم حضرت زهرا، و زهر دادن امام حسن، و شهید کردن امام حسین، و بریدن سر اطفال و خویشان و یاران وی، و اسیر کردن اهل بیت رسول خدا، و ریختن خونهای ایشان و هر خون و فرج و مال و امر حرام که واقع شد. آنگاه امر فرماید که شیعیان هر که حاضر باشد از ایشان قصاص کند.

پس حضرت گروه بسیاری از مدینه خصوصا از قریش بکشد، و با سیصد و سیزده نفر یاران خود و جبرئیل از راست آنحضرت و میکائیل از چپ و رعب از پیش او و پشت سر او، بسوی نجف رود، که یکماه راه است، و مدد فرماید او را خدا با پنجاه هزار ملک. پس به کوفه هجوم آورند و روز جمعه از جانب عساکر، سفیانی به تیر مسلمانی از لشکر آن حضرت کشته شود. پس در آنوقت فرزند اسداللهی پرچم رسالت پناهی را باز کند، و نازل شوند ملائکه جنگ بدر. پس آنحضرت و اصحاب حمله کرده، لشکر سفیانی را چنان بکشند که همه فانی شوند. و یکی از اولاد آن حضرت (!) که بعد از خود حضرت کسی قویتر و شجاعت‌تر از او نیست، با دوازده نفر از طالقان به کوفه آید، و بحضرت صاحب الزمان ملحق شده گوید: چرا این قدر میکشی؟ آیا عهدی از رسول خدا داری؟ آنگاه یکی از موالیان آن حضرت باو گوید که ساکت می‌شوی یا گردنت را بزنم؟ پس او تجدید بیعت کند و حضرت امیر لشکر سفیانی را که اسیر شده، بدست خود در زیر درخت حیره که طرف شام است، ذبح کند. و کافری در

کوفه زنده نگذارد و هر سنگ و درختی که دشمن باو پناه برده، نشان دهد. و درندگان و طیور و وحوش از گوشت کفار سیر شوند. پس حضرت به نجف اشرف فرود آید با چهل و شش هزار ملك و همان تعداد از جن، و سیصد و سیزده نفر مومن که در خدمت آن حضرت باشند، و ملائکه‌ای که با نوح علیه‌السلام بودند در کشتی، و با ابراهیم علیه‌السلام در آتش، و با موسی علیه‌السلام در شق دریا، و با عیسی علیه‌السلام در عروج به آسمان، و چهار هزار مسمومین، و هزار مردفین، و جمعی از ملائکه که در جنگ بدر با رسول صلی الله علیه و آله نازل شدند، و چهار هزار که بر حضرت امام حسین علیه‌السلام نازل شده و رخصت جنگ نیافتند. و در آنوقت ملائکه و اجنه با مردم الفت و معاشرت می‌کنند. و از پشت کوفه هفتاد هزار نفر صدیق خدا مبعوث کند که اصحاب و ابصار آن حضرت باشند. و گنجها و معدنهای زمین بر آن حضرت ظاهر شود. و انواع بادها مسخر آن حضرت گردد. و حضرت را شوکتی باشد که به هر جا توجه فرماید یکماهه راه رعب به دلها افتد. و قوتی داشته باشد که بزرگترین درختان را از ریشه برکند. و آن حضرت را هیبتی باشد که هر گاه در میان کوهها صدایی بزند، از هم فرو ریزند.

پس کعبه به کربلا تفاخر کند. و حقتعالی وحی فرماید به کعبه که ساکت باش و فخر مکن بر کربلا. و از پشت قبر امام حسین علیه‌السلام نه‌ری به سوی نجف جاری شود که به دریای نجف ریزد و در میانش پلها و آسیابها ساخته شود. پس حضرت زانی محصنه را سنگسار نماید، و هر کسی را که زکوة نداده باشد گردن بزند، و هر شیعه را قوت چهل مرد پیدا شود. و حضرت قروض شیعیان را که مرده‌اند ادا کند حتی دانه خردل. و از شیعیان هر که خواهد زنده شود و بخدمت آن حضرت آید. پس حضرت همراه لشکر خود تشریف آرد بر سر سفیانی که همانا امیرالامراء لشکر دجال است از بنی‌کلب، که در آن وقت در وادی رمله است. و در آنروز که روز ابدال است، جنگ بر پا گردد. و سفیانی و لشکرش چنان کشته شوند، که کسی نماند که خبر برای دجال ببرد. و آنحضرت بعد از نزول عیسی علیه‌السلام بر دجال غالب شود، و او را در شام و به روایتی بر روی صخره بیت‌المقدس بقتل رساند. و بعد از طی کار سفیانی و

دجال، لشکر به اطراف فرستد و هر يك از سیصد و سیزده نفر را بر ولایتی والی گرداند که حکام الهی در زمین بر خلق باشند.

و حضرت بگشاید علم رسول خدا را. و آنرا متوجه هر جا نماید، خدا اهل آنجا را هلاک نماید. و لشکری به اسلامبول فرستد. چون به خلیج رسند، چیزی به خود نوشته بر روی آن عبور نمایند. و بنی‌امیه به فرنگ فرار نمایند، و چلیپا به گردن اندازند، و اهل فرنگ ایشان را امان دهند. و لشکر حضرت قائم(ع) به شرطی امان دهند که گریخته‌ها را گرفته و همه را گردن بزنند. و آنگاه تمامی بلاد را فتح نمایند و نام کفر و شرک از زمین بر طرف شود. و احادیث در مدت سلطنت آن حضرت مختلف است، بین سیصد و نه سال که مدت مکت اصحاب کهف است، و چهل و هفت سال تا هفتاد سال هم وارد شده است.

پس حضرت روح الله مخدره‌ای از اهل بیت عصمت و طهارت را به حباله عقد خود در آورد. و بعد از طی واقعه هائله یأجوج و مأجوج، احرام حج بندد. ولی پیش از وصول به مکه در سجده به رحمت خدا نائل گردد و طریق فرودس در پیش گیرد. و به حدیث نبوی به شرف دفن در پناه آن حبیب الله فائز گردد.

در وقایع بعد از ظهور

... و حضرت صادق علیه‌السلام می‌فرماید که: بعد از حضرت قائم علیه‌السلام، حضرت امام حسین علیه‌السلام با هفتاد و دو تن شهید کربلا و دوازده امام و دوازده صدیق (و به روایتی هفتاد و پنج هزار) بیرون آید و بعد از آن صدیق اکبر امیرالمومنین علیه‌السلام. و برای او قبه‌ای در نجف برپا شود که يك رکن آن در نجف و یکی در بحرین و یکی در صنعای یمن و چهارم در مدینه باشد. و یکماه بعد از آن سید اکبر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله، برآید با هر مومن از مهاجر و انصار و شهداء جنگ‌های بدر و احد. پس زنده کند هر که را تکذیب و دشمنی آن حضرت کرده باشد، تا در دنیا هم به جزای خود برسد ... و چون رسول خدا را نظر بر مظلوم کربلا افتد، چنان بگرید که آسمانها و زمین به گریه او بگریند، و حضرت فاطمه نعره‌ای زند که زمین و

آسمان بلرزند، و آسمانهای هفتگانه و عرش الهی و هر که زیر زمین باشد، بخروش آیند. پس رسول خدا و اهل بیت راضی نشوند مگر آنکه کشتندگان و ظالمان اهل بیت، آنروز هفتاد مرتبه کشته شوند. پس حضرت امیرالمومنین علیه السلام به حضرت امام حسین علیه السلام بدهد شمشیر رسول خدا را، و بفرستد او را به مشرق و مغرب تا جمیع دشمنان خدا را بکشد، و بتها را بسوزاند، و کلا بلاد هند را فتح کند. و حضرت یوشع و دانیال زنده شوند و به خدمت امیرالمومنین آیند. و حضرت ایشان را با لشکری به بصره فرستد که دشمنان را بکشند.

و حضرت امام حسین(ع) آنقدر پادشاهی کند که موهای ابرویش، به چشم مبارکش افتد. و حضرت امام حسین(ع) بر تختی از نور و قبه‌ای از یاقوت سرخ مزین به انواع در و جواهر که بر دور آن نور هزار قبه سبز باشد، بنشیند. و آن حضرت بعد از وفات صاحب الامر، سیصد و نه سال پادشاهی کند. بعد از آن نوبت سلطنت امیرالمومنین علیه السلام برسد. و آن حضرت در خطبه خود فرماید: "منم صاحب صولت‌های عجیب، و منم صاحب انتقام‌های بی‌شمار و منم صاحب رجعت‌های بسیار، و منم صاحب دولت‌های عجیب، و منم خازن علم سر خدا، و منم امثال علیا و آیات کبری، و منم صاحب بهشت و دوزخ. با من است ازدواج اهل جنان، و بسوی من است بازگشت خلق در قیامت. منم مودن اعراف. منم ظاهر در آخر الزمان پیش چشمه آفتاب با عصای موسی و انگشتر سلیمان، منم امیر همه مومنان و خاتم الاوصیاء پیغمبر آخر الزمان، منم آنکه خدا مسخرم ساخته ابر و رعد و برق و نور و ظلمت و باد و کوهها و صحراها و دریاها و آفتاب و ماه و ستاره‌ها را". و حضرت امیرالمومنین چهل هزار سال پادشاهی کند، و از شیعه هزار پسر بهم رسد در هر سالی یک پسر و دو باغ سبز.

و آن حضرت بار دیگر با حضرت امام حسین(ع) رجعت فرماید و از معاویه و تبعه او انتقام بکشد، و در همان صفین بعد از آنکه سی هزار از یاران آن حضرت و هفتاد هزار از یاوران دیگر زنده شوند، و همه را بکشند. و دنیا منقضی نشود تا آنکه رسول خدا(ص) و امیرالمومنین(ع) بدنیا برگردند و در نجف یکدیگر را ملاقات فرمایند. و در آنجا مسجدی برپا کنند که

دوازده هزار در داشته باشد (بحار الانوار، جلد سیزدهم، مجمع المعارف و مخزن العوارف، عین چهارم، جلد سوم).

- در حدیث معتبر از حضرت صادق نقل است که چون روز موعود فرا رسد و امام غایب در مکه ظهور فرماید، سیصد و سیزده تن یاران او از طالقان و قم و سبزوار و کاشان و غیره با طی الارض خود را به مکه خواهند رسانید. و امام شمشیر از نیام برکشیده "یا لثارات الحسین" خواهد گفت. و به انتقام خون حسین، هر چه بنی امیه و بنی عباس است، خواهد کشت. چندانکه پیرامون کعبه دریای خون گردد، و چون مردم بگویند این خونریزی بی حساب برای چیست؟ آن حضرت به منبر رفته با دیدگان اشک آلود، لنگه کفش خون آلود علی اکبر را بدانها نشان دهد و گوید "اگر تمام مردم زمین را بکشم، تقاص این لنگه کفش نخواهد بود".

و چون مهدی کار خود را کرد و زمانش پایان آمد، بدست زن ریشداری کشته شود. پس از آن امامان یکایک به دنیا بازگشته، به کار امامت خواهند پرداخت. و یاران و دشمنان هر یک از آنها نیز زنده خواهد شد و هر امامی دشمنان خودش را خواهد کشت.

- سعدالله بن عبدالله در بصائر از امام جعفر صادق روایت دارد که: شیطان علیه اللعنه از خدا مهلت گرفت برای گمراه کردن خلائق تا یوم وقت معلوم. چون آن روز ظاهر شود، شیطان با جمیع اتباعش از روزی که خدا آدم را خلق کرده است تا آن روز. و حضرت امیرالمومنین (ع) در آنوقت برگردد، و این آخر برگشتهای آن حضرت است. چون حضرت (ع) بیاید با اصحابش، و شیطان نیز بیاید با اصحابش، ملاقات ایشان در کنار فرات واقع شود. نزدیک کوفه. پس قتالی واقع شود که هرگز مثل آن واقع نشده باشد. گویا می بینم اصحاب حضرت امیرالمومنین (ع) را، که صد از قدم از پس و پشت برگردند، و پای بعضی در میان آب فرات داخل شود. پس ابری به زیر آید از آسمان که پر شده باشد از ملائکه. و رسول خدا (ص) حربه‌ای از نور در دست داشته باشد و در پیش آن ابر آید. چون نظر شیطان بر آن حضرت افتد از عقب برگردد، و اصحابش باو بگویند اکنون که ظفر یافتی به کجا می روی؟ او گوید: من می بینم آنچه را که شما نمی بینید. و می ترسم از پروردگار عالمیان. پس اصحاب رسول

(ص) به او برسد و حربه را رد میان دو کتفش بزند که او و اصحابش همه هلاک شوند.

و هر آنچه گفته شد به روایت بسیار معتبر از حضرت امام صادق علیه السلام نقل شده است. (بحار الانوار، جلد سیزدهم، حق الیقین، جلد دوم).

سعدبن عبدالله رحمة الله عليه در "بصائر" از حضرت امام محمد باقر (ع) روایت کند که چون حضرت امام عصر (عج) ظهور فرماید تا ریشه ظلم و جور و کفر را بر کند، اول کسی که برخورد گشت، حضرت امام حسین (ع) خواهد بود. و آن مقدار پادشاهی خواهد کرد که از فرط پیروی موهای ابروان او بر دیده اش آویخته شود... و آن حضرت در صحرای کربلا پیش از شهادت فرمود: اول کسی که زمین شکافته شود و بیرون آید، من خواهم بود. و بیرون آمدنم موافق خواهد افتاد با بیرون آمدن امیرالمومنین و قیام قائم آل ما علیه السلام. پس نازل می شوند بر من جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و لشکرها از ملائکه و جمیع انبیاء و اوصیاء، سوار بر اسبان ابلقی از نور. پس رسول خدا (ص) علم خود را بدست می گیرد و شمشیر خود را به دست قائم آل ما می دهد. پس حق تعالی بیرون می آورد از مسجد کوفه چشمه ای از روغن و چشمه ای از شیر. آنگاه حضرت امیرالمومنین (ع) شمشیر حضرت رسول (ص) را به من می دهد و مرا به جانب مشرق و مغرب می فرستد. پس هر که دشمن خدا باشد خونس را بریزم. و هر بتی را که بیابم بسوزانم. تا به زمین هند رسم و جمیع بلاد هند را فتح کنم. و حضرت دانیال و حضرت یوشع زنده شوند و بیابند بجانب حضرت امیرالمومنین (ع). پس آن جناب هفتاد نفر با ایشان بفرستد بسوی بصره، که هر که در مقال مقابله برآید او را بکشند. و لشکری بسوی بلاد روم فرستد که آنجا را فتح کنند. پس هر حیوان حرام گوشت که در دنیا باشد بکشم، تا آنکه به غیر طیب و نیکو در روی زمین نباشد. جزیه را برطرف کنم و یهود و نصارا و سایر ملل را مخیر گردانم میان اسلام و شمشیر. هر که اسلام را نخواهد، خونس را بریزم. و هیچ مردی از شیعیان نماند، مگر آنکه خداوند ملکی رابه سوی او بفرستد تا زنان و منزل او را در بهشت به او بنمایاند. حقتعالی

برکت را از آسمان به زمین فرو فرستند، به مرتبه‌ای که میوه تابستان در زمستان و میوه زمستان در تابستان بعمل آید.

- و پس از این واقعات است که پنجاه روز عقبه عالمسوز قیامت و طوفان احوال و خروج خلایق از قبور در دشت پر دهشت و وحشت محشر فرارسد، که آن را پنجاه موقف با غل و زنجیر است، که در هر موقفی هزار سال خلایق را به جهت حساب اعمال باز خواهند داشت. ماجرای این موقف جداگانه مذکور خواهد شد. (مجمع المعارف و مخزن العوارف، عین چهارم، جلد سوم، در جریان وقایع غریبه هایلله بعد از ظهور آن حضرت تا وقوع بلیه عظمی و قیامت کبری).

- حضرت امام باقر(ع) فرمود که: چون قائم آل محمد در آخرالزمان ظهور فرماید، عایشه را زنده کند تا بر او حد زند، و انتقام حضرت فاطمه علیهاالسلام را از او بگیرد. (شیخ صدوق ابوجعفر محمد ابن بابویه قمی، علل الشرایع).

- و جابر بن رحمة الله علیه از حضرت امام محمد باقر علیه‌السلام روایت کند که فرمود: به خدا سوگند که مردی از اهل بیت ما سیصد و نه سال پادشاهی خواهد کرد، بعد از آن که قائم آل محمد از دنیا برود. پرسیدم: حضرت صاحب الزمان خود چند سال پادشاهی می‌کند؟ فرمود: نوزده سال، و بعد از وفات آن حضرت هرج و مرج و فتنه بسیار خواهد بود تا پنجاه سال. پس حضرت امام حسین(ع) خواهد آمد و طلب خون خود و اصحاب خود را خواهد کرد، و آنقدر بکشد و اسیر کند که مردم بگویند: اگر این ذریه پیغمبران بود اینقدر آدم نمی‌کشت. (نقل از کتاب جمعه، نشریه جمهوری اسلامی، شماره ۲، ۱۱ مهر ۱۳۵۸).

احکام و قوانین

چون حقیقت پیش او فرج و گلو است
کم بیان کن نزد او اسرار دوست

(مولوی)

در گناهان کبیره

بدانکه مجتهدین عدد گناهان کبیره را در کتب مختلف خود ذکر کرده اند: بعضی از ایشان بیست ذکر کرده‌اند و بعضی گفته‌اند که عدد گناهان کبیره هفتاد است و در بعضی احادیث آمده‌است که عدد گناهان کبیره به هفتصد نزدیکتر است که به هفتاد و بعضی از مجتهدین نیز گفته‌اند که هیچ گناه صغیره نمی‌باشد بلکه همه گناهان کبیره‌اند.

اما از جمله آن گناهان که در آنها تفاق است: اول اثبات شریک جهت خدایتعالی کردن. دوم زنا کردن. سوم لواط کردن. چهارم از جنگ‌گاه گریختن، هر گاه در رکاب امام باشند و دشمن کمتر از دو برابر باشد. پنجم به دیار کفر رفتن بعد از مسلمان بودن. ششم سحر کردن. هفتم بنگ و شراب خوردن. هشتم از مکر خدایتعالی ایمن بودن. نهم عاق شدن. دهم قیادت یعنی بعضی زنان و مردان را بیکدیگر به حرام رسانیدن. یازدهم دیوث بودن. دوازدهم با زن خود ظاهر کردن. سیزدهم گوشت مرده و گوشت خوک به احتیاج خوردن. چهاردهم سرود مستان شنیدن.

در احکام جهاد

بدانکه از اعظم ارکان اسلام است و سه طایفه‌اند که قتال کردن با ایشان واجب است: طایفه اول حربی و ایشان دو گروهند: گروه اول مردان جوانند که غیر خدای را پرستش می‌کنند، چون آفتابپرستان و ستارپرستان و بتپرستان. گروه دوم جماعتی‌اند که هیچ چیز را پرستش نمی‌نمایند، چون ملحدان و دهریان. و با این هر دو جماعت جهاد کردن در حضور امام واجب است، تا آنکه مسلمان شوند. طایفه دوم اهل کتابند و اینان دو قوم‌اند: قوم اول جماعتی‌اند که کتابی در دست دارند و پیغمبری داشته‌اند، چون جهودان که تورات کتاب ایشان است و نصاری که انجیل کتاب ایشان است. قوم دوم آنکه کتابی ندارند و پیغمبری نداشته‌اند اما به شبه کتابی و پیغمبری قائلند، چون مجوسان، که می‌گویند کتابی موسوم به ژند و پاژند دارند و پیغمبری زردشت نام داشته‌اند و در احادیث وارد شده که ایشان کتابی داشته‌اند آنرا سوخته‌اند و پیغمبری داشته‌اند که او را کشته‌اند و پیغمبر ایشان کتابی بدیشان آورده بود که بر پوست دوازده

هزار گاو نوشته بودند و جهاد با این فرقه نیز واجب است تا آنکه مسلمان شوند یا جزیه قبول کنند، با شرائط. و از جمله این شرائط آن است که زنا با زنان مسلمان نکنند، و کفار را بر اسرار مسلمانان عالم نسازند، و چیزی از اخبار مسلمانان به ایشان ننویسند، و مردان و زنان مسلمانان را نکشند، و ناقوس نزنند، و خانه های خود را بلندتر تا برابر خانه های مسلمانان نسازند بلکه پست بسازند، و لباس ایشان غیر لباس مسلمانان باشد، یا چهارپای سواری ایشان غیر چهارپای مسلمانان باشد، و بر یکطرف آن سوار شوند یعنی هر دو پای خود را بر یکجانب او بزنند، و بر اسب سوار نشوند، و بر زمین نشینند، و نصاری زنا بر میان نبندند، و در جاده راه نروند، بلکه از جاده منحرف شوند.

و حرام است در چهار ماه حرام قتل کردن. و در حالت اختیار باید که قتل در وقت زوال آفتاب یا بعد از گذاردن نماز ظهر و عصر باشد، چرا که در آنوقت درهای آسمان گشاده است و فتح و نصرت و رحمت نازل می شود... و جایز است قتل کردن بهر نوع که فتح در آن ممکن باشد، چون خراب کردن منازل و قلاع کافران، و سنگ انداختن به منجیق بر ایشان، و منع کردن از تردد قافله به سوی ایشان، و کشتن ایشان، اگر چه در میان ایشان زنان و اطفال و پیران و اسیران کشته شوند، و به آتش سوزانیدن ایشان، و بریدن درختان ایشان، و منع کردن آب از ایشان.

و مکروه است نگاه داشتن اسیر جهت کشتن، و چیزی باو ندادن تا آنکه بمیرد. و در حدیث وارد شده که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم هیچکس را بدین طریق نکشته، مگر عقبه بن ابی معیط را.

و از غنائمی که از کفار گرفته می شود رخت پوشیدنی و عمامه و سلاح چون شمشیر و نیزه و زره و سپر و اسبی که در معرکه بر او سوار باشند یا در دست داشته باشند، به کسانی تعلق دارد که ایشان را کشته باشند. و آیا انگشتی و میان بند و همیان کفار تعلق به کشدگان دارد یا نه؟ میان مجتهدین خلاف است.

و سنت است که در تقسیم غنائم تاخیر نشود. و امام در قسمت ابتدا به جماعتی کند که سن ایشان زیاده باشد و بعد از ایشان انصار را مقدم بدارد و بعد

از آن عرب را و بعد از آن عجم را، و امام را می‌رسد که جهت خود آنچه خواهد جدا کند، چون کنیزان خوب و متاع‌های نفیس.

و اما اسیرانی که در جنگ بدست افتند، زنان ایشان بمجرد اسیر گشتن، ملك آنانی می‌شوند که ایشان را گرفته باشند. اما مردان بالغ ایشان اگر در وقت جنگ بدست افتند، امام مخیر است میان کشتن ایشان یا بریدن دست و پای ایشان و گذاشتن که خون از آن برود و بمیرد. (جامع عباسی، باب ششم، ثواب جهاد و شروط جهاد و جهاد با کفار حربی و در کیفیت جهاد کردن)

- علی بن ابراهیم از پدر خود، و او از بکرین صالح، و او از قاسم بن یزید، نقل می‌کند که ابوعمر و الزبیری گفت: حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه‌السلام در جواب پرسشی که از او کردم، فرمود: خدای تبارک و تعالی ایمان را میان همه اعضای بنی‌آدم پخش و تقسیم کرده است و هر عضوی در این باره وظیفه‌اش غیر از عضو دیگر است. و بر دل واجب شده غیر از آنچه بر گوش واجب شده، و بر دست واجب شده غیر آنچه بر پا واجب شده، و بر پا واجب شده غیر آنچه بر فرج واجب آمده است... و دست برای آن ساخته شده که به آنچه خدا امر فرموده، دراز شود، که از جمله آن قتل کافران است. و فرمود: "چون به کافران برخوردید آنها را گردن بزنید و اگر آنها را اسیر خود کردید، بندگان را محکم کنید. پس یا منت نهید یا خونبها بگیرید". و این است آنچه خدا بر دست واجب ساخته، زیرا که زدن، کار دست است. (اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب فی ان الایمان منثوث لجوارح بدن کلها).

- در حدیث است از حضرت علی بن موسی الرضا علیه‌السلام، که از حضرت امام حسین سیدالشهداء(ع) نقل فرمود که حضرت علی(ع) از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: رزمندگان اسلام همانوقت که مجهز می‌شوند برای جنگ، از زیر بار کلیه گناهان خود خارج می‌شوند، همانطور که مار پوست می‌اندازد. آنگاه خداوند سبحان بر هر يك از آنها چهل فرشته می‌گمارد، تا آنها را از جانب جلو و عقب و راست و چپ محافظت نمایند. وقتی که بدن شهید از روی مرکب به زیر فرو می‌غلطد، خداوندی يك حوری بهشتی

را بر بالینش می‌فرستد، و از آن لحظه ببعد شهید در بهشت مخصوص جای می‌گیرد و در پرتو تجلیات چراغهای نورانی که به عرش آویخته است، مأوی می‌گزیند. و به هر شهیدی هفتاد‌گرفته از غرفه‌های بهشت تعلق می‌گیرد، که فاصله هر يك از آنها به وسعت فاصله صنعا تا شام است.

در احکام قصاص و دیات

- بدانکه در قصاص شرط است مساوی بودن طرفین در آزادی و بندگی. پس مرد آزاد را بعوض بنده نمی‌کشند و مرد آزاد را جهت مرد آزاد و زن آزاد می‌کشند، بعد از آنکه نصف دیه مرد را به ورثه او دهند. و مسلمان را جهت کافر قصاص نمی‌کنند، بلکه اگر جهود را کشته باشد، فقط تعزیرش می‌کنند و دیه می‌دهند. و اگر کافری کافری را بکشد و مسلمان شود، قصاص از او ساقط می‌شود و فقط دیه می‌دهد. و پدر و جد را جهت قتل پسر و پسرزاده نمی‌کشند بلکه ایشانرا تعزیر می‌کنند. و اگر پدر و بیگانه‌ای در کشتن پسر شریک باشند، بیگانه را می‌کشند و پدر نصف دیه بیگانه را به ورثه او می‌دهد.

- و اگر شخصی اقرار کند که شخصی را کشته، آنگاه شخص دیگر گوید که من کشته‌ام، این مسئله‌ای است که حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه، امام حسن علیه‌السلام را به جواب آن مامور ساخته‌اند و آن حضرت فرموده که قصاص از هر دو ساقط است و خونبهای مقتول را از بیت المال باید داد. و هر گاه دو مرد عادل گواهی دهند که شخصی دیگری را کشته، قصاص ثابت می‌شود، ولی به گواهی زن یا دو زن و يك مرد ثابت نمی‌شود.

- و اگر جماعتی به کشتن شخص شریک باشند، ولی مقتول می‌تواند که همه را بکشد و زیادتى خونبهای ایشان را به ورثه ایشان بدهد. و اگر دو زن يك مرد را بکشند، هر دو را بعوض مرد می‌کشند، چه دو زن به عوض يك مرد حساب می‌شود.

- و اگر کسی چنان کرده باشد که بینائی چشم کسی رفته باش دو حدقه بجای خود باشد، کیفیت قصاص او بطریقی که در حدیث وارد شده، آن است که قدری پنبه را تر کنند و بر چشم او بگذارند و او را در برابر آینه گرمی که او را رو به آفتاب کرده باشند بدارند تا آنکه بینائی چشم او برود و حدقه بماند.

- و ذکر مرد جوان را بعوض ذکر مرد پیر، و ختنه کرده را بعوض ختنه ناکرده می‌توان برید.

- و هرگاه کسی کاری کند که شخصی در حال جماع منی او بدشواری بیرون آید، باید خونبها بدهد. و نیز باید خونبها بدهد: اگر کسی کاری کند که همیشه بول از شخص آید و منقطع نشود. و اگر کسی کاری کند که شخص حرف نتواند زد و زبان داشته باشد ولی اگر بعضی از حروف را توان گفت و بعضی را نتوان گفت، قیاس بر بیست و هشت حرف باید کرد. و اگر کسی گردن شخصی را بشکند که همچنان کج بماند. و اگر کسی ذکر کسی را از بیخ یا از حشفه ببرد. و اگر شخصی خصیه کسی را ببرد. و اگر کسی هر دو طرف فرج زنی را ببرد، خواه بکر باشد و خواه غیر بکر، و خواه کوچک باشد و خواه بزرگ. و اگر کسی زنی را دخول کند، چنانکه موضع بول و غایط یا مخرج بول و حیض او را بدراند و هردو را یکی کند، خواه شوهرش باشد و خواه اجنبی، و خواه بالغ باشد و خواه غیربالغ، اما در بالغه هرگاه شوهر او باشد، خونبها ساقط است.

- و همچنین واجب است بر کسی که هر دو نشستگاه کسی را ببرد. و کسی که انگشتان هر دو دست یا پای شخصی را ببرد و کف‌های او را بگذارد. و کسی که استخوان کون آدمی را بشکند، و سبب آن شود که همیشه غایط او از بدر آید. و کسی که بکارت دختری را با انگشت چنان ببرد که مثانه او دریده شود. و کسی که کاری کند که موی سر کسی بیرون نیاید. و کسی که پلکهای هر دو چشم کسی را ببرد. و کسی که کاری کند که موی ریش کسی را بریزاند. و کسی که موهای مژه هر دو چشم کسی را بریزاند. و کسی که هر دو لب کسی را ببرد.

- و نصف خونبها واجب است بر: کسی که کاری کند که موهای یکی از ابروان شخصی برود. و کسی که يك چشم کسی را کور کند. و کسی که یکدست یا يك ذراع یا يك بازوی یا يك پا یا يك ساق یا يك لب یا يك خصیه مردی را، یا يك طرف فرج زنی را، یا يك طرف مقعد کسی را یا يك گوش کسی را ببرد. یا کاری کند که مژه يك چشم کسی برود. یا يك سوراخی بینی او نشود.

- و دو خونبها باید داد هر گاه کسی پشت کسی را چنان بشکنند که از جماع کردن بیفتند.

- و دو ثلث خونبها لازم است بر: بریدن لب پائینی شخصی. و بریدن خصیه چپ کسی.

- و ثلث خونبها لازم است بر: بریدن لب بالای شخصی. و زایل ساختن پلکهای پائینی شخصی. و برطرف کردن حایلی که میانه دو سوراخ بینی است. و زبان گنگ را بریدن. و تیر از دو سوراخ بینی شخصی گذرانیدن، که سوراخ آن بهم نیاید. و بریدن ذکر شخص عنین و بریدن خصیه راست کسی.

- و رفع خونبها می‌شود در: صورت تراشیدن یکی از دو ابرو. یا بریدن هر دو پستان. یا برطرف ساختن موی مژه یکی از دو چشم.

- و دو خمس خونبها لازم است: هر گاه کسی کاری کند که هر دو خصیه شخصی بزرگ شود. و شکستن شانزده دندان که از دندانهای جلو نباشد.

- و چهار خمس خونبها لازم است: هر گاه کسی کاری کند که هر دو خصیه شخصی بزرگ شود، چنانکه قادر نباشد که در وقت راه رفتن پاها را نزدیک گذارد.

- و دو ثلث خونبها عضو لازم است: هر گاه کاری کند که شخصی را تا نصف روز بول منقطع. و کندن ناخن انگشتان کسی.

- و دادن ده مثقال طلا لازم است، در صورتیکه منی را بی رخصت زن آزاده و دائمی در بیرون فرج او بریزند.

- و تمام خونبها ساقط است بر کسی که خود را بر سر کسی اندازد و خودش کشته شود و بر کسی که هر دو دست کسی را قطع کرده باشد آنگاه آن کس او را از روی عمد بکشد. و بر کسی که خودش را بکشد.

- و در مورد خونبهای ولدالزنا هرگاه اظهار اسلام کند، بین مجتهدین اختلاف نظر است و بعضی برآنند که مثل خونبهای جهودان است.

- و اگر خونبهای يك عضو زن به ثلث خونبهای مردی برسد، آنگاه خونبهای عضو زن نصف خونبهای عضو مرد می‌شود. و خونبهای زنی که حامله باشد، سه ربع خونبهای مرد است. و خونبهای مرد جهود هشتصد درهم شرعی، و خونبهای زن جهود چهارصد درهم شرعی است.

- و اگر کسی سیلی بروی کسی زند که روی او سرخ یا سیاه یا زرد شود، اگر سرخ شود يك مثقال و نیم طلا باید داد و اگر سیاه شود شش مثقال، و اگر زرد شود سه مثقال.

- و در کشتن جهودان و ترسایان و غیر ایشان از اصناف کفار، کفاره واجب نیست. همچنین بر کسی که خود را بکشد یا کاری کند که بچه از شکم زن حامله‌ای بیندازد، بشرط آنکه بچه حرکت نیامده باشد، کفاره واجب نیست.

- و بدانکه عاقله جمع‌اند که خونبهای کسی را خویش ایشان از روی خطا کشته باشد، می‌دهند، چون پدر و فرزندان و خویشان پدری. و خونبها دادن بر پدر و خویشان پدری واجب است، نه بر مادر و خویشان مادری. و بر مرد واجب است نه بر زن. و بر عاقل واجب است نه بر دیوانه. و بر آزاد نه بنده. و اگر کشته شده جهود باشد، جهود را عاقله نیست.

- اگر کسی با کنیزی که غصب کرده دخول کند و کنیز بکر باشد از روی جهالت، باید که کنیز را به مهر المثل او یا ده يك قیمت او به صاحبش رد کند. و اگر بکارت کنیز را به انگشت ببرد ديه بکارت را با کنیز رد کند، و اگر بعد از آنکه بکارت او را به انگشت برده باشد دخول کند، ديه بکارت را با کنیز و آنچه مذکور شد از مهر المثل یا ده يك قیمت او با اجرت المثل ایامی که کنیز را داشته باشد بدهد. و اگر کنیز حامله شود، فرزند در این صورت از غاصب است و قیمت فرزند را در روزی که وضع حمل کنیز می‌شود به صاحبش می‌دهد، با تفاوتی که در قیمت کنیز بهم رسیده باشد. و اگر در وقتی که کنیز از غاصب حامله باشد شخصی چیزی بر شکم آن کنیز زند که طفل او بیفتد، غاصب از آن کس ديه جنین آزاد می‌گیرد و صاحب کنیز از غاصب ديه جنین بنده می‌گیرد. و اگر گوسفند نری را غصب کنند و بر گوسفند ماده کنند، نتایج آن هر دو از صاحب گوسفند ماده است، اگر چه آن از غاصب باشد.

- حد دزدی آن است که واجب است بر دزد که آنچه دزدیده همان را یا مثل آنرا یا قیمت آنرا به صاحبش دهد، اما رد کردن مال دزدیده به صاحب آن مانع قطع دست او نمی‌شود. و سنت است که دست و پای دزد را بعد از بریدن به روغن زیت (زیتون) داغ کنند و دست بریده را در گردن او آویزان کنند.

- و حد محارب بریدن دست راست است و پای چپ با هم یا عکس آن، و کشتن و از حلق کشیدن، و میانه مجتهدین خلاف است که آیا زنده از حلق باید کشید یا اول بکشند و بعد از آن از حلق بکشند.

- و حد زنا رجم کردن است. یعنی تا کمر در زمین فرو کردن و سنگسار کردن. و این در صورتی است که آن زنی که با او دخول کرده بر آن مرد حرام باشد. ولی اگر به شبهه دخول کرده باشد، حدی نیست. و باید که آلت خود را در فرج زن غایب ساخته باشد. خواه در قبل او، و خواه در دبر او. و غیبوت حشفه (داخل شدن تمام آلت) لازم است. پس اگر غیبوت نشود حد زنا ندارد... و حد مرد پیر آزاد بالغ عاقلی که زن مدخوله به عقد صحیح یا ملکی داشته باشد و زن پیر اجنبیه که شوهر داشته باشد و زنا کند، این است که ابتدا به صد تازیانه باید نمود، آنگاه سنگسار باید کرد. و نیز چنین است حد مردی که در میان پاهای مردی دیگر منی خود را بریزد و زن داشته باشد. و صد تازیانه است حد زنی که شوهر داشته باشد و طفلی با او زنا کند برضا و رغبت او، و حد دو زن که در زیر يك لحاف برهنه بخوابند و دو مرتبه ایشان را تعزیر کرده باشند، و حد کسیکه در میان پاهای مردی دیگر منی خود را بریزد و زن نداشته باشد، و حد زنی که با زنی مساحقه کند.

- و حد لواط آن است که ایشان را به شمشیر بکشند، یا بسوزانند، یا سنگسار کنند، یا دیواری بر سر ایشان فرو آورند، یا از کوه بلندی ایشان را بیندازند. و امام مخیر است میانه آنکه هر دو را بسوزاند یا سنگسار کند یا یکی از ایشان را بسوزاند و یکی را سنگسار کند.

- و حد کشتن است جهودی را که با زنان مسلمان زنا کند، و کسی که با زنی به اکراه زنا کند، و کسی که جهت تفخید یعنی منی ریختن در میان ران مردان سه مرتبه تعذیرش کرده باشند، و زنانیکه ایشان را سه مرتبه جهت سحق با زنان دیگر تعزیر کرده باشند، و کسی که دعوی پیغمبری کند، و کسی که تصدیق نماید دعوی چنین کسی را، و مردی که پدر او مسلمان باشد و او کافر گردد، و آقائی که به کشتن غلامان خود عادت کرده باشد، و حد مسلمانی که به کشتن جهود عادت کرده باشد.

- و اگر بر شخصی رجم (سنگسار) واجب شود، اقل جماعتی که باید حاضر شوند باید ده کس باشد، و بعضی سه کس نیز گفته‌اند. و باید که غسل میت کند و کفن بیوشد. و گواهانی که به زنا کردن او گواهی داده‌اند، اول ایشان سنگ بزنند. و اگر بغیر گواه نزد امام ثابت شده باشد، امام ابتدا به سنگ زدن کند. و در سنگسار کردن زن را تا سینه و مرد را تا کمر در زمین پنهان کنند و اگر بعد از آنکه ایشان را در زمین پنهان کرده باشند، بگریزند ایشان را برگردانند. و اگر بر شخص رجم و جلد (سنگسار و تازیانه با هم) واجب شود، باید عورتین مرد را بیوشند و زن را با رخت بزنند. و باید که سخت تازیانه بزنند، و تازیانه را بر فرج ایشان نزنند. و باید که در سنگسار سنگهایی که می‌زنند، کوچک باشد تا آنکه او را زود نکشد.

- و حد تعزیر بر موارد متعدده شامل است که از آن جمله: کسی که در روز ماه رمضان با زن خود جماع کند، و دو مرد بیگانه که برهنه در زیر لحاف باشند، و دو زن برهنه بیگانه که در زیر یک لحاف باشند، و کافری که سحر کند، و طفل و دیوانه‌ای که شراب خورند، و کسی که به حرکت دست منی از خود بیرون آورد، و کسی که غلام خود را بکشد، و کسی که ماهی که فلس نداشته باشد بخورد، و کسی که حیوان زنده را بخورد، و کسی که سپرز حیوانات را بخورد، و کسی که پسر خود را بکشد، و طفل و دیوانه که زنا کنند، و طفل و دیوانه که مرتد شوند، و دخول کردن بر چهارپایان. و مکروه است کشتن کسی که جهاد می‌کند پدر خود را بدست خود. (جامع عباسی، بابهای نوزدهم و بیستم، در احکام کشتن واجب و مستحب و مکروه).

- هر گاه مرد مسلمانی عمدا زن مسلمانی را بکشد، محکوم به قصاص است. لیکن باید قبل از انجام قصاص قاتل، ولی زن نصف دیه مرد را به او بپردازد.

- پدر یا جد پدری که فرزند خود را بکشد، قصاص نمی‌شود، و فقط به پرداخت دیه قتل به ورثه محکوم می‌شود.

- در قصاص عضو، اگر مجرم دست راست نداشته باشد دست چپ او، و چنانکه دست چپ هم نداشته باشد پای او قطع می‌شود.

- هر گاه شخصی مقداری از گوش کسی را قطع کند و مجنی علیه قسمت جدا شده را به گوش خود پیوند دهد، قصاص ساقط نمی‌شود.

- هر گاه کسی دندان کسی را بشکند، باید دندان او را بعنوان قصاص بشکنند. ولی اگر مجنی علیه قبل از قصاص دندان درآورد، در صورتیکه دندان جدید او سالم باشد. مجرم فقط باید تعزیر شود. و اگر دندان تازه معیوب باشد، مجرم باید تفاوت قیمت بین دندان سالم و معیوب را بپردازد.

- زناى مرد با زنى که همسر دائمی دارد، ولی در اثر مسافرت یا حبس و مانند آن به همسر خود دسترسی ندارد، موجب رجم نیست.

- حد زنا در موارد زنا با محارم نسبی (مادر، خواهر، عمه، خاله) و زنا با زن پدر قتل است. و فرق نمی‌کند اگر این مجرم جوان یا پیر و شوهردار یا غیر محصن باشد. و فرق نمی‌کند اگر زنی که با او زنا کنند زنده یا مرده باشد(!).

یزرگی سنگ در رجم (سنگسار) نباید در حدی باشد که فقط با اصابت يك يا دو تاي آن شخص مجرم کشته شود.

- هرگاه کسی دیگری را از روی شهوت بیوسد تعزیر می‌شود.

- هر گاه زنی همجنس‌بازی کند با اندام تناسلی، برای هر بار صد تازیانه می‌خورد و در بار چهارم به قتل می‌رسد. و هر گاه دو زن بدون ضرورت برهنه زیر يك پوشش قرار گیرند، ولو مساحقه نکنند، تعزیر می‌شوند.

- هر گاه کسی به شخصی گوید: زن قحبه یا خواهر قحبه. نسبت به کسی که زنا را به او نسبت داده، محکوم به حد قذف می‌شود. ولی اگر قذف شونده نسبت به آنچه به او نسبت داده شده عقیف نباشد، قذف کننده حد و تعزیر ندارد (از قانون رسمی حدود و قصاص اسلامی جمهوری اسلامی ایران، تصویب شده از طرف مجلس شورای اسلامی و فقهاء شورای نگهبان).

- کیفرهای الهی برای زنا شش قسم است: کشتن فقط، سنگسار فقط، تازیانه فقط، تازیانه و سر تراشیدن و تبعید، تازیانه و سنگسار، و تازیانه و کشتن.

اگر زناى موجب رجم (سنگسار) با افزار به ثبوت رسیده باشد، امام ابتدا به سنگ‌پرانی می‌کند و سپس مردم، و اگر با بیّنه ثابت شده باشد بر گواهان است

که ابتدا به سنگپرانی کنند، بعد از آن امام و بعد مردم. فتوای استاد امام خمینی مدظله العالی در تحریر الوسیله نیز همین است و دغدغه مرحوم شهید قدس سره در ثبوت وجوب ترتیب مذکور غیر موجه است. در شرایع می‌فرماید که سزاوار است سنگها ریز باشد تا زانی زود جان نسپرد. و امام خمینی مدظله نیز می‌فرماید: همین احوط است. و جایز نیست که رجم تبدیل به قتل یا شمشیر و یا اعدام با گلوله و امثال اینها شود. زیرا قتل از طریق سنگسار لازمه اسلام است... و لاید و ناچار باید اقامه گردد تا منشاء نزول برکات الهی گردد. چنانکه مکرر در اخبار آمده است که اقامه رجم در روی زمین از باران چهل شبانروز با برکت‌تر است.

- کسی که با داشتن همسر حره (آزاد) با کنیزی ازدواج کند و بدون اذن همسر حره با کنیزك مذکور مجامعت کند، يك هشتم کیفر زناى غیر محصنه یعنی دوازده و نیم ضربه تازیانه(!) بعنوان تعزیر خواهد چشید.

- اگر مردی همسر یا کنیزی دارد ولی عرفا آن همسر یا مملوکه در دسترس او نیست، مثلا در سفر است یا بیمار است و یا در زندان، چنانچه برای دفع شهوت خود مرتکب زنا شود، حد و سنگسار ندارد.

- اما لواط، چه به نحو ایجاب و دخول باشد یا غیر آن، ظاهرا مشتق از عمل قوم لوط علیه السلام است. و مرتکب این عمل گند در صورت ابتلاء رفته رفته منکوس الطبع و فاسدالفطره می‌شود. و ای بسا که مفعول این خبثات، به بیماری ابنه و سیلان رطوبات و از دست دادن قوه ماسکه مبتلا می‌شود.

از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمودند: "وقتی که يك انسان نر با انسان نر دیگری شروع به چنین عمل می‌کند، عرش به لرزه می‌آید^۱. و مفعول را خداوند متعال روی پل جهنم زندانی می‌کند تا حساب بقیه خلائق خاتمه پذیرد. سپس دستور می‌فرماید که به جهنم سرنگوش کنند و در هر طبقه‌ای از طبقات جهنم کیفر می‌بیند تا به طبقه اسفل آن می‌رسد که دیگر از آن خارج نمی‌گردد."

۱- شاید نقل این شعر شاعر شوخ اصفهانی در اینجا بی‌مورد نباشد که:
گویند اگر وطی کنی، عرش بلرزد!
عرشی که به يك وطی بلرزد، گو بلرزد!

باید دانست که لواط اعم از ایقاب و غیر ایقاب است. و مراد از ایقاب دخول است، گرچه موجب غسل هم نشود و مراد از ایقاب انجام عمل گند مذکور بین سرین و کفل و ران است.

در خبر صحیح علی بن ابراهیم از امام صادق علیه السلام، روایت کرده است که فرمودند: در وقتیکه امیرالمومنین علیه السلام در میان بزرگانی از صحابه خویش بودند، ناگهان مردی خدمتشان آمد و عرض کرد: با امیرالمومنین با پسر جوانی لواط کرده‌ام، تطهیرم فرما. امام فرمود: برو منزلت، گویا زرداب معده‌ات به هیجان آمده. مرد رفت. ولی فردا نیز آمد. و همان سخن روز قبل را گفت. و امام علیه السلام نیز همان پاسخ را دادند تا چهار بار. در دفعه چهارم امام فرمودند: می‌خواهی امر کنم تا ضربه‌ای با شمشیر به گردنت بزنند یا با دست و پای بسته از کوهی پرتابت کنند یا در آتش بسوزانند؟ بعد از تأمل عرض کرد: بسوزاند.

و اما، جمع بین بعضی از انواع مذکوره و بین سوزاندن، در خبر صحیح عرومی است که در زمان خلافت عمر، لواط دهنده‌ای را در محضر عمر بدستور امیرالمومنین علیه السلام گردن زدند. بعد از آن امیرالمومنین فرمودند: دست نگهدارید که کیفر دیگری نیز برایش مانده است. پس پشته هیزمی خواستند و لاشه مقتول را در آن پیچیدند و آتش زدند. فتوای استاد امام خمینی مدظله العالی در تحریر الوسیله نیز همین است.

شایان تذکر است که عمل پلید لواط به نحو دخول، علاوه بر ایجاب کیفر منشاء تحریم مادر لواط دهنده و مادر مادر او و هر چه بالاتر رود، و همچنین دختر لواط دهنده و دختر دختر او^۱ و هر چه نازلتر شود، و خواهر لواط دهنده، بر لواط کننده است.

انواع این عقوبتها، و تحریم و تزویج و مصاهرت، تماما از آثار شوم عمل گند لواط در صورت ایقاب یعنی دخول است. و اما در صورت عدم دخول مثلاً بین کفل و ران انجام شود، عقوبت آن یکصد ضربه تازیانه است. در اجرای کیفر بر مبنای مشهور فرقی بین حر و عبد (آزاد و بنده) و مسلمان و کافر و محسن و غیر محسن نیست، ولی اگر فاعل کافر باشد، کشته می‌شود.

۱- آیت الله درباره سن احتمالی چنین لواط دهنده‌ای توضیح بیشتر نداده‌اند.

در زیر پوشش واحدی مانند لحاف و پتو، اگر دو مردی که رحم یکدیگر نیستند و ضرورتی هم در بین نباشد عریان و برهنه قرار بگیرند، مرحوم محقق در شرایط فرموده که بین سی تا نود و نه ضربه تازیانه تعزیر می‌شود. سلیمان بن حلال از امام صادق علیه‌السلام سوال کرد که مردی با مرد دیگری زیر لحافی می‌خوابند. فرمودند: آیا رحم یکدیگرند؟ عرض کرد: نه. فرمود: ضرورتی اقتضا داشت؟ عرض کرد: نه. فرمود: هر يك سی ضربه شلاق می‌خورند.

خدمت امیرالمؤمنین علیه‌السلام مردی را آوردند که از زیر لحاف مردی دستگیرش کرده بودند. امام علیه‌السلام دستور فرمودند او را به موضع خرقه، یعنی موضعی که در آنجا نجاست شده بود، بردند و در آن نجاست او غلطانیده ملوثش کردند.

- اما حد قذف (دشنام)، پس محمد بن مسلم از امام محمد باقر (ع) روایت می‌کند که فرمودند: مردی از قبیله هذیل به رسول صلی الله علیه و آله دشنام می‌داد مطلب به عرض پیغمبر گرامی رسید. فرمود: چه کسی است که چاره این ناکس را بکند؟ دو مرد از انصار عرض کردند: ما یا رسول الله! پس روان گردیدند و به نهر آبی رسیدند. سراغ آن مرد را گرفتند که از گوسفنداناش سرکشی می‌کرد. گفتند شما فلان کس پسر فلانی هستید؟ گفت: بلی. پس آن دو نفر پائین آمدند و گردنش را زدند.

و باز محمد بن مسلم می‌گوید از امام باقر (ع) پرسیدم: بفرمائید اگر کسی به رسول الله صلی الله علیه و آله دشنام داد، باید کشته شود؟ فرمود: اگر زورت باو برسد خودت بکشش!

و در خبر صحیح از هشام بن سالم است که به امام صادق (ع) عرض کردم: چه می‌فرمائید درباره کسی که دشنام به علی علیه‌السلام می‌دهد؟ فرمودند: خویش مباح است به خدا سوگند.

فضل بن حسن طبرسی از صحیفه‌الرضا نقل می‌کند که از رسول الله (ص) روایت گردیده است که هر کس به پیغمبری دشنام دهد، باید کشته شود. و هر کس به یکی از یاران پیغمبر دشنام دهد، باید تازیانه بخورد.

و استاد امام خمینی مدظله العالی در تحریر الوسیله می‌فرمایند: اگر به صدیقه طاهره هم دشنام بدهند، که به دشنام رسول الله (ص) برگردد بدون دشنام دهنده، کشته می‌شود.

- شیخ صدوق علیه الرحمه در کتاب "من لا یحضره الفقیه" از امیرالمومنین علیه‌السلام نقل کرده که مردی به آن حضرت شکایت کرد که این شخص می‌پندارد که مادر مرا در خواب دیده و محترم شده است. امام علیه‌السلام فرمود که احتلام همچون سایه است، اگر می‌خواهی سایه این مرد را برایت شلاق بزنی. ولی من این شخص را طوری ادب می‌کنم که دیگر از این خوابها نبیند.

- علی بن جعفر می‌گوید: برادرم موسی بن جعفر به من گفت: که امام باقر علیه‌السلام از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله نقل فرمودند که آن کس که می‌شنود فردی نام مرا به بی‌احترامی می‌برد، بر او واجب است آنکس را که بمن دشنام می‌دهد بکشد و او را به محضر حاکم نکشاند. و چنانچه به محضر حاکم کشانده شد، بر حاکم واجب است که آن کس را که بمن تنقیص (بی‌ادبی) کرده است بکشد. (آیت‌الله محمدی گیلانی، رئیس دادگاههای شرعی جمهوری اسلامی، نقل از سلسله مقالات ایشان در روزنامه کیهان، شهریور و مهر ۱۳۶۱).

- کسی که باید سنگسار شود، دربارہ او حد الهی اجرا می‌شود، خواه مریض باشد و یا سالم، چرا که منظور این است که او کشته شود و هیچ لزومی ندارد که صبر کنیم تا از نظر مزاجی بهبودی یابد.

- کسی که باید شلاق بخورد و مریض و علیل باشد، اگر مصلحت مریض و یا جامعه در این است که او در حال مرض حد بخورد و یا مرض طوری است که امید بهبودی نیست، باید يك قبضه از خوشه‌های خرما را بدست گیرند که صد شاخه داشته باشد و یکبار با آن مریض را بزنند (شیخ طوسی، کتاب النهایه، نقل از مقاله حجة‌السلام و المسلمین موسوی تبریزی، دادستان کل انقلاب اسلامی ایران، در مجله پاسدار اسلام، آبان ۱۳۶۱).

- اگر مصلحت شخص مریض یا زن مستحاضه تعجیل در اجرای حد را اقتضا کند و یا اینکه بیماری آنها به گونه‌ای باشد که امید به بهبودی نیست مانند فلج یا مرض سل یا شخصی که از نظر خلقت ضعیف است، انتخاب می‌کنند شلاق یا چوبهای تر یا خوشه‌های خرما را، و بمقدار محکومیت او را می‌زنند. (فاضل هندی، کتاب کشف اللئام، نقل از همان منبع).

- کیفر افراد مریض و زنهای مستحاضه و کسانی که در بدنشان زخم یا ناراحتیهای جسمی دیگری است، اگر اعدام و یا سنگسار شدن باشد، واجب است که حد را اجراء کرد و تأخیر حد حرام است. (آیت‌الله خمینی، کتاب تحریر الوسیله، نقل از همان منبع).

- کسیکه لازم است شرعا شلاق بخورد، اگر بیش از حد متعارف ضعیف یا لاغر باشد یا مرض شدیدی داشته باشد که امید برای بهبودی وی نباشد مانند اشخاص مسلول و جذامی و یا مبتلایان به سرطان، درین صورت برای بهبود یافتن مریض نباید صبر کرد، بلکه باید يك خوشه از خرما را گرفت که مثلا صد شاخه داشته باشد و او را زد. و البته باید مراقبت کامل کرد که همه شاخه‌ها به بدن مجرم اصابت کند (عبدالرحمن جریری، کتاب الفقه علی مذاهب الاربعه، جلد پنجم، نقل از همان منبع).

- نقل است از ابوهریره که روزی پیش رسول‌الله صلی الله علیه و آله بودم. شخصی را آوردند که شراب خورده بود. حضرت دستور دادند که او را بزنید. بعضی از ما با کفش و بعضی با دست و بعضی با لباس به کتک زدن او پرداختیم و بعضی هم باو گفتند: خدا ترا دلیل کند. حضرت رسول‌الله فرمودند: حرف بد نزنید که کار شیطان است، ولی کتکش بزنید. (ابو عبدالله محمد بن اسمعیل بخاری، حدیث بخاری، نقل از همان منبع).

- حضرت صادق (ع) فرمودند که در زمان رسول‌الله صلی الله علیه و آله، مردی را آوردند که از جهت مرض استسقاء شکم او بیش از حد باد کرده

بود و گوشت رانه‌های او ریخته و رگهای آن پیدا بود. وی با يك زن مریض مرتکب عمل زنا شده بود. حضرت دستور دادند: يك قبضه از شاخه خرما آوردند و هم مرد را و هم زن را زدند. (یحیی بن عماد مکی، روایت از سفیان ثوری، نقل از همان منبع).

در احکام نجاسات

- و اما نجاست یازده است: اول بول. دوم غایط. سوم خون از هر حیوانی که خون جهنده داشته باشد. چهارم منی از حیوانی که خون جهنده داشته باشد. پنجم سگ، غیر سگ آبی که آن طاهر است اما حرام است. ششم خوک، غیر خوک آبی که آن حکم سگ آبی را دارد. و اگر سگی به گوسفندی بجهد و بچه از ایشان حاصل شود، پس اگر به سگ شبیه باشد نجس است، و اگر به گوسفند شبیه است یا بهیچ حیوانی شبیه نیست طاهر است. اما اگر سگی به خوکى بجهد و بچه‌ای حاصل شود که بهیچکدام شبیه نباشد، در نجس بودن آن میانه مجتهدین خلاف است و احتیاط آن است که نجس است. هفتم کافر، خواه ذمی و خواه حربی و خواه اهل کتاب باشد و خواه نباشد. اما قلیلی از مجتهدین را عقیده آن است که یهود و نصاری نجس نیستند و این عقیده ضعیف است. هشتم هر چه مست کننده باشد، بشرط آنکه در اصل روان باشد. نهم شیره انگور، هرگاه بجوشد که چهار دانگه کم نشده باشد. دهم فجاج، یعنی بوزه و آن نجس است، اگر چه مست کننده نیست. یازدهم حیوانی که بمیرد، بشرط آنکه در حال حیات خون جهنده داشته باشد، خواه گوشت آن حلال باشد و خواه حرام. و سید مرتضی بر آن است که اجزای نجس‌العین که حس نداشته باشد مثل مو و استخوان سگ و خوک طاهر است و باقی مجتهدین خلاف او گفته‌اند. (جامع عباسی، باب اول، فصل نجاسات).

- بول و غایط حیوانی که انسان آنرا وطی کرده یعنی با آن نزدیکی نموده نجس است.

- تمام بدن کافر حتی مو و ناخن و رطوبتهای او نجس است. اگر پدر و مادر و جد و جده بچه نابالغ کافر باشند، آن بچه هم نجس است.

عرق آدمی که از جنب شده نجس نیست، ولی اگر انسان در روزه ماه رمضان با زن خود نزدیکی کند، بنا بر احتیاط واجب باید از عرق خود در نماز اجتناب نماید.

اگر کسی از حرام جنب شود، و بعد با حلال خود نزدیکی کند، بنا بر احتیاط واجب باید از عرق خود در نماز اجتناب کند. ولی اگر اول با حلال خود نزدیکی کند و بعد از راه حرام جنب شود، می‌تواند با داشتن عرق نماز بخواند. - عرق شتر نجاستخوار نجس است. ولی اگر حیوانات دیگر نجاستخوار شوند از عرق آنها اجتناب لازم نیست.

- اگر اسباب اماله یا آب آن در مخرج غایط وارد شود، یا سوزن و چاقو و مانند اینها در بدن فرو رود و بعد از بیرون آمدن به نجاست آلوده نباشد، نجس نیست. (آیت‌الله خمینی، توضیح المسائل، نجاسات و احکام نجاسات).

در احکام غسل

اگر شخصی را از حلق کشیده باشند به دار، و شخصی بعد از سه روز بقصد دیدن او برود و او را حلق‌آویز ببیند، سنت است که غسل کند. اگر شخصی وزغه یعنی چلباسه را بگشود، بعد از آن سنت است که غسل کند.

اگر شخصی دیوانه بوده باشد و بهوش آید سنت است که غسل کند. - اگر شخصی جنب بوده باشد و بمیرد، سنت است که او را قبل از غسل میت یا بعد از آن غسل جنابت دهند.

- اگر در غسل قصد حدث اکبر^۱ داشته باشد باطل است. اما اگر قصد حدث اصغر^۲ کند، این غسل نزد بعضی از مجتهدین باطل است و نزد بعضی باطل نیست.

- سنت است که اگر از مرد یا زن انزال شده باشد، قبل از غسل بول کند تا بقیه منی یا بول بیرون آید و اگر بول نیاید استبرا کند. - سنت است که چون غسل در آب رود سه نوبت آنرا مضمضه کند.

۱- دفع مدفوع

۲- دفع باد

- اگر شخصی را انزال منی شده باشد و غسل جنابت کند و بعد از غسل رطوبتی از او بیرون آید و نداند که آن رطوبت منی است یا غیر منی، پس اگر قبل از غسل بول کرده و استبرا نیز از بول کرده، به آن غسل نماز می‌تواند گذارد و وضو لازم نیست. و اگر بول کرده اما استبراء از بول نکرده، بر او لازم است که وضو بسازد. و اگر نه بول کرده و نه استبرا از منی، بر او لازم است که غسل را از سر بگیرد. و اگر از منی استبرا کرده اما بول نکرده، پس اگر قادر بر بول کردن نبوده به آن غسل می‌توان نماز گذارد و وضو لازم نیست. و اگر بر بول کردن قادر بوده غسل را از سر گیرد.

- در غسل ترتیبی باید اول سر و گردن را بشوید و بعد از آن جانب راست را و بعد از آن جانب چپ را. پس اگر شستن یکی از این دو جانبین را بر شستن سر مقدم دارد، به اجماع علما آن غسل باطل است. اما اگر جانب چپ را بر جانب راست مقدم دارد، در باطل بودن آن غسل خلاف است. بعضی بر آنند که غسل صحیح است اما اکثر بر آنند که غسل باطل است.

- سنت است غسل در شبهای فرد ماه مبارک رمضان یعنی شبهایی که در شماره طاق است، مثل اول و سیم و پنجم و از شب بیستم تا آخر ماه، و در شب بیست و سیم دو غسل یکی در اول شب و یکی در آخر شب. و سنت است غسل شب عید ماه رمضان و روز عید ماه رمضان و روز عید قربان و شب نیمه ماه رجب و شب نیمه ماه شعبان و روز مبعث و آن بیست و هفتم ماه رجب است، و روز مولود حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و آن هفدهم ربیع الاول است، و روز مباحله و آن بیست و چهارم ماه ذیحجه است، و غسل روز دحوالارض و آن بیست و پنجم ذیقعه است، و غسل روز عید غدیر، و غسل روز عرفه و غسل روز ترویبه که هشتم ذیحجه است، و غسل جهت استخاره کردن. (جامع عباسی، باب اول، در احکام اغسال واجبه و اغسال مسنونه).

- در غسل ترتیبی باید نصف ناف(!) و نصف عورت را با طرف راست بدن و نصف دیگر را با طرف چپ بشوید.

- اگر پیش از تمام شدن غسل در شستن مقداری از طرف چپ شك کند، شستن همان مقدار کافی است. ولی اگر بعد از اشتغال به شستن طرف چپ در

شستن طرف راست یا مقداری از آن شك کند، باز هم شستن همان مقدار کافی است.

- جایی را که شك دارد از ظاهر بدن است یا از باطن آن، شستن آن لازم نیست ولی احتیاط در شستن است.

- اگر شك کند که غسل کرده یا نه، باید غسل کند. ولی اگر بعد از غسل شك کند که غسل او درست بوده یا نه، لازم نیست دوباره غسل کند.

- کسی که نمی‌تواند غسل کند ولی تیمم برایش ممکن است، اگر بعد از رسیدن وقت نماز بدون جهت با عیال خود نزدیکی نماید، اشکال دارد. ولی اگر برای لذت بردن یا ترس از برای خودش باشد، اشکال ندارد. (آیت‌الله خمینی، توضیح المسائل، احکام غسل ترتیبی و ارتماسی و غسل جنابت).

در احکام نماز

- اگر شخصی محتلم شده باشد و خواهد که مجامعت کند، سنت است که اول وضو سازد، تا ایمن شود از دیوانه بودن فرزندی که از این جماع بهم رسد. اگر خواهد با زن آبستن مجامعت کند، اول وضو بگیرد، تا ایمن شود از دیوانه بودن فرزندی که در شکم مادر است و اینکه بی‌فهم و بخیل نباشد.

- اگر شخصی مرده را غسل داده باشد و خواهد که مجامعت کند، قبل از غسل مس میت، سنت است که وضو سازد.

- اگر زن حیض داشته باشد، سنت است که در وقت هر نماز وضو سازد و مشغول به ذکر خدای باشد.

- اگر از شخصی مذی بیرون آید (و آن آبی است چسبنده که از ملاعبت زنان بهم رسد)، سنت است که وضو سازد.

- اگر مرد دست به فرج زن رساند، سنت است که وضو سازد.

- اگر کسی زیاده بر چهار بیت از شعر باطل بخواند، سنت است که وضو بسازد.

- اگر شخصی داند که وضو ساخته اما شك دارد که بعد از وضو بادی از او خارج شده یا نه، بر او لازم نیست که وضو بسازد و بهمان وضو نماز می‌تواند کرد. و اگر داند که حدث کرده، اما شك دارد که بعد از آن وضو ساخته

یا نه، در این صورت لازم است که وضو بسازد. و اگر شخصی داند که از او هم حدث واقع شده و هم وضو، اما نداند که کدام يك پیشتر است، بر این شخص نیز واجب است که وضو سازد. (جامع عباسی، باب اول، در واجبات و مستحبات و مکروهات وضو).

- و اما مکروهاتی که تعلق به مکان نمازگذار دارد: اول نماز گذاردن در اندرون حمام، اما در جامه‌کن حمام و بر بام حمام مکروه نیست. دوم در کشتی نماز گذاردن، هر گاه قدرت بر بیرون از آن باشد(!). سوم در خانه کعبه نماز واجب گذاردن، اما نماز مستحب مکروه نیست. چهارم در جائیکه در برابر او چراغی باشد یا آتشی افروخته. پنجم در جائیکه در برابر او عورتی خوابیده باشد، هر چند که محرم باشد. ششم در جائیکه سلاح بی‌غلاف در برابرش باشد. هفتم در خانه‌ای که مجوسی در آنجا باشد، اما در خانه‌ای که یهود و نصاری در آن باشد نماز کردن مکروه نیست. هشتم در خانه‌ای که در آن سگ باشد. هشتم آنکه مرد در جایی نماز گذارد که در پهلوی او یا مقدم بر او زنی نماز گذارد، خواه محرم باشد و خواه نامحرم. اما اگر زن در پس مرد باشد، کراهت بر طرف می‌شود. نهم نماز گذاردن بر خاکی که مورچه‌ها از سوراخ خود بیرون می‌آورند. دهم روی برف نماز گذاردن. یازدهم در زمینی نماز گذاردن که شقایق در آن روینده باشد. دوازدهم در جائیکه شتران در آنجا خوابند، هر چند که از شتر خالی باشد.

و چون برای نماز داخل مسجد شود، اول پای راست را پیش کشد، و وقتی که از مسجد بیرون می‌رود پای چپ را.

و از مکروهات است: اول آنکه دیوار مسجد کنگره داشته باشد. دوم آواز در مسجد بلند کردن. سوم شمشیر از غلاف بیرون کردن. چهارم در مسجد شعر خواندن. پنجم خواب کردن. ششم برهنه کردن عورتین یا ناف یا ران و یا زانو. هفتم در مسجد به ترکی یا فارسی حرف زدن. (جامع عباسی، باب دوم، در احکام مسجد).

در نمازهای واجبه و مستحبه

بدانکه نمازهای واجبی دوازده است: اول نماز شبانروزی که آنرا نماز یومیه گویند. دوم نماز جمعه، و آن دو رکعت است مثل نماز صبح، و نماز نافله قبل از نماز جمعه بیست و یک رکعت است و افضل آن است که شش رکعت را قبل از طلوع آفتاب باندک زمانی بگذارند و شش رکعت بعد از آن باندک زمانی و شش رکعت قبل از زوال باندک زمانی و دو رکعت بعد از زوال. و نماز جمعه از زن و بنده و کور و پیر و عاجز و شل که به راه رفتن قادر نباشد، ساقط است. سوم و چهارم نماز عیدین یعنی نماز عید ماه رمضان و عید قربان. پنجم نماز طواف خانه کعبه. ششم نماز آیات یعنی کسوف و خسوف و هر امر آسمانی که موجب خوف باشد مثل بادهای سرخ و سیاه و امثال آن. هفتم نماز میت. هشتم و نهم و دهم نمازی که به نذر واجب شود یا به عهد یا بسوگند. یازدهم نمازیکه به اجاره واجب می‌شود. نمازی که از پدر فوت شده باشد، بر پسر بزرگتر واجب است.

اما نمازهای سنتی، و از آن جمله بیست و چهار نماز است. اول نوافل یومیه که در هر شبانروزی گذاردن آن سنت است، و آن سی و چهار رکعت است: هشت رکعت نافله ظهر است مقدم بر ظهر، و هشت رکعت نافله عصر است مقدم بر عصر، و چهار رکعت نافله مغرب است بعد از مغرب، و دو رکعت نشسته که به یک رکعت حساب است، و نافله خفتن است بعد از خفتن، و هشت رکعت نماز نافله شب است و دو رکعت نماز شفع، و یک رکعت نماز وتر است، و دو رکعت نماز نافله صبح است مقدم بر صبح. دوم نمازی است که به حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله منسوب است و آن دو رکعت است، و در هر رکعتی یک نوبت فاتحه و پانزده نوبت سوره انا انزلناه و در رکوع نیز پانزده نوبت انا انزلناه و همچنین در سر برداشتن از هر رکوع و در هر سجود و در سر برداشتن از هر سجود. سوم نمازی که به حضرت امیرالمومنین علیه السلام منسوب است و آن چهار رکعت است، در هر رکعت یک نوبت فاتحه و پنجاه نوبت قل هو الله احد. و چهارم نمازی که به حضرت فاطمه زهرا علیهما السلام منسوب است، و آن دو رکعت است و در رکعت اول سوره فاتحه یکبار و سوره انا انزلناه صد بار و در رکعت دوم سوره فاتحه یکبار و سوره قل

هو الله صد بار. پنجم نمازی که منسوب است به جعفر طیار رضی الله عنه، و آن چهار رکعت است به دو سلام، در رکعت اول بعد از فاتحه سوره اذا زلزلت الارض را بتمام بخواند، و در رکعت دوم بعد از فاتحه سوره والعدایات، و در رکعت سوم بعد از فاتحه سوره اذا جاء، و در رکعت چهارم بعد از فاتحه سوره قل هو الله، و قبل از هر رکوع پانزده نوبت "سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله والله اکبر" بخواند و در هر رکوع ده نوبت، و در هر سر برداشتن از رکوع ده نوبت، و در هر سجده ده نوبت، و در هر سر برداشتن از سجده ده نوبت. پس این تسبیح در این نماز سیصد نوبت گفته می‌شود. این نماز را اگر هر شب گذارند، ثواب عظیم دارد. ششم نماز اعرابی، و آن ده رکعت است، دو رکعت به يك سلام، و بعد از آن هشت رکعت دیگر، هر چهار رکعت به يك سلام، و وقت آن چاشت روز جمعه است. در رکعت اول بعد از فاتحه هفت نوبت سوره قل اعوذ برب الفلق بخواند، و در رکعت دوم بعد از فاتحه هفت نوبت سوره قل اعوذ برب الناس، و چون سلام دهد هفت نوبت آیه‌الکرسی بخواند، بعد از آن هشت رکعت باقی را بگذارد و در هر رکعت بعد از فاتحه سوره اذاجاء را يك نوبت بخواند و سوره قل هو الله احد را بیست و پنج نوبت، و چون سلام دهد هفتاد نوبت بگوید "سبحان الله رب العرش الکریم و لاحول و لا قوة الا بالله العلی العظیم". هفتم نماز طلب باران و آنرا نماز استسقاء گویند، و آن دو رکعت است که گذاردن آن به جماعت افضل است، و باید که پس از فراغت از آن پیشنماز رو به قبله کند و صد بار الله اکبر بگوید، و بعد از آن بجانب راست صد نوبت لا اله الا الله، و بعد از آن بجانب چپ صد بار سبحان الله، و بعد از آن به جانب حاضران صد نوبت الحمد لله، و جمیع حاضران این ذکرها را به آواز بلند بگویند. هشتم نماز عید غدیر است و آن دو رکعت است و در هر رکعت فاتحه يك نوبت و هر يك از سوره های آیه‌الکرسی و انا انزلناه و قل هو الله ده نوبت، و سنت است که بعد از نماز، دعای طویل که در مصباح مذکور است بخواند. نهم نماز روز اول هر ماه است و آن دو رکعت است. در رکعت اول سوره فاتحه یکبار و سوره قل هو الله سی بار و در رکعت دوم فاتحه یکبار و سوره انا انزلناه سی بار. دهم نماز نافله ماه رمضان و آن هزار رکعت است. و گذاردن آن به دو طریق است: طریق اول آنکه در شب اول تا بیستم هر شب بیست رکعت گذارد،

هشت رکعت میانه شام و خفتن و نوزده رکعت بعد از خفتن و در شب نوزدهم صد رکعت افزاید و همچنین در شب بیست و سوم. طریقه دوم آنکه در هر يك از شبهای نوزدهم و بیست و یکم و بیست و سوم به صد رکعت اکتفا کند و از هشتاد رکعت که می ماند چهل رکعت را در چهار روز جمعه بگذارد هر روز ده رکعت نماز حضرت امیرالمومنین و ده رکعت نماز فاطمه زهرا و چهار رکعت نماز جعفر طیار. یازدهم نماز روز مبعث حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و آن بیست و هفتم ماه رجب است. و این نماز دوازده رکعت است هر دو رکعت به يك سلام و در هر رکعت فاتحه یکبار و هر سوره ای که از قرآن خواهد یکبار. و چون فارغ شود چهار نوبت این دعا را بخواند (متن دعا) و بعد از آن چهار نوبت این دعای دیگر را (متن دعا). دوازدهم نماز شب مبعث است و آن دوازده رکعت است. در هر رکعت فاتحه یکبار و هر يك از سوره های ناس و فلق و قل هو الله را چهار بار بخواند و چون از نماز فارغ شود چهار نوبت این دعا را بگوید (متن دعا). سیزدهم نماز روز مباحله است و آن بیست و چهارم ذیحجه است. و این نماز مثل نماز عید غدیر خوانده شود. چهاردهم نماز زیارت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و باقی معصومین علیهم السلام است. و چون زیارت حضرت امیرالمومنین علیه السلام کند نماز زیارت حضرت آدم علیه السلام و نماز زیارت حضرت نوح علیه السلام کند چون هر دو در آن مکان مقدس مدفونند. پانزدهم نماز غائب. و آنرا در شب جمعه اول ماه رجب میان شام و خفتن باید گذارد بعد از آنکه پنجشنبه را روزه بدارد. و این نماز دوازده رکعت است و در هر رکعت سوره الحمد یکبار بخواند و سوره انانزلناه سه بار و سوره قل هو الله دوازده بار. و چون سلام دهد هفتاد بار بگوید "اللهم صلی علی محمد آل محمد" بعد از آن به سجده رود و هفتاد نوبت بگوید سبوح قدوس ربنا و رب الملائکه و الروح، و چون سر از سجده بردارد هفتاد بار بگوید رب اغفر و ارحم و تجاوز عما تعلم انک انت العلی الاعظم، باز بسجده رود و آنچه در سجده اول گفته بهمان طریق باز بگوید و بعد از آن حاجت خود را از خدای تعالی بطلبد. شانزدهم نماز شب نصف ماه رجب. و آن سی رکعت است، در هر رکعت يك نوبت سوره فاتحه بخواند و پانزده نوبت سوره قل هو الله. هفدهم نماز شب نصف شعبان و آن چهار رکعت است در هر رکعت یکبار سوره فاتحه

بخواند و صد بار سوره قل هو الله. هیجدهم نماز عید ماه رمضان. و آن دو رکعت است، در رکعت اول یکبار سوره فاتحه بخواند و هزار بار سوره قل هو الله احد و در رکعت دوم یکبار فاتحه و یکبار قل هو الله احد. نوزدهم نماز ساعت غفلت. و آن ساعت مابین نماز شام و خفتن است و این نماز را نماز غفیله گویند. و آن دو رکعت است در رکعت اول بعد از فاتحه این آیه را بخواند (متن آیه) بعد از آن حاجت خود را بطلبید. بیستم نماز سنتی که وقت شروع سفر بجا آورد. و آن دو رکعت است در هر يك سوره فاتحه و سوره دیگری از قرآن کریم یکبار بخواند و چون از نماز فارغ شود این دعا را بخواند (متن دعا). بیست و یکم نماز توبه. و آن دو رکعت است. در هر رکعت سوره فاتحه و هر سوره‌ای که خواهد بخواند و چون از نماز فارغ شد، دعای توبه را که مفصل است در صحیفه کامله مذکور است بخواند (متن دعا). بیست دوم نماز هدیه میت است. و آن دو رکعت است، در رکعت اول يك نوبت سوره فاتحه و یکنوبت سوره آیه الکرسی و در رکعت دوم يك نوبت سوره فاتحه و ده نوبت سوره انانزلناه و چون از نماز فارغ شود چنین گوید (متن دعا). بیست و سوم نماز روز عاشورا. و آن چهار رکعت است، در رکعت اول یکنوبت سوره فاتحه بخواند و یکنوبت سوره قل یا ایها الکافرون و در رکعت دوم یکنوبت سوره فاتحه و يك نوبت سوره قل هو الله و در رکعت سوم یکنوبت سوره فاتحه و یکنوبت سوره احزاب و در رکعت چهارم يك نوبت سوره فاتحه و یکنوبت سوره منافقین. و بعد از آن نماز زیارت حضرت امام حسین علیه السلام کند. بیست و چهارم نماز نوروز است. و آن چهار رکعت است به دو سلام در رکعت اول یکبار سوره فاتحه و ده نوبت سوره انانزلناه بخواند و در رکعت دوم بعد از سوره فاتحه ده نوبت سوره قل یا ایها الکافرون و در رکعت سوم بعد از سوره فاتحه ده نوبت سوره قل هو الله و در رکعت چهارم بعد از فاتحه ده نوبت سوره قل اعود برب الفلق و ده نوبت سوره قل اعود برب الناس و بعد از سلام بسجده رود و این دعا را در سجده بخواند (متن دعا) و وقت این نماز بعد از فارغ شدن است از نماز ظهر و عصر و نافله آن که در اول وقت گذارده شود.

و چون نمازگذار از هر يك از نمازهای اجب و مستحب فارغ شود، سنت است که به تعقیب اشتغال نماید. و اول تعقیب به نوبت الله اکبر گفتن است

در هر نوبت دستها را بنزدیک گوش برساند و بعد از آن بگوید (متن مفصل دعا). و بعد از آن تسبیح فاطمه زهرا علیهما السلام را بجا آورد، و آن سی و چهار نوبت الله اکبر و سی و سه نوبت الحمد لله و سی و سه مرتبه سبحان الله، و باید که بعد از آن سجده شکر بجا آورد و باید که در سجده شکر پیشانی را بر خاک گذارد. که البته خاک کربلا افضل است و ساق و دستها و سینه و شکم را بر زمین برساند و این دعا را بخواند (متن دعا). بعد آن سه نوبت بگوید (متن دعا) بعد از آن جانب راست روی خود را بر زمین گذارد و بگوید (متن دعا) و بعد از جانب چپ رو را بر سجده‌گاه گذارد و سه نوبت بگوید (متن دعا). بعد از آن نوبت دیگر پیشانی را بر سجده‌گاه گذارد و صد مرتبه شکر شکر بگوید. و چون سر از سجده بردارد، دست راست را سه نوبت بر سجده‌گاه گذارد و هر نوبت بر جانب چپ رو و پیشانی و جانب راست رو بمالد و بگوید (متن دعا). (جامع عباسی، باب دوم، احکام نمازهای واجبی و مستحب و افعال واجبه در نماز).

- می‌توان بر زمین و چیزهای غیر خوراکی که از زمین می‌روید، مانند چوب و برگ درخت سجده کرد. ولی احتیاط واجب آن است که بر برگ درخت مو اگر تازه باشد سجده نکنند. سجده بر چیزهایی که خوراک حیوان است مثل علف و کاه صحیح است، ولی بر گیاهی که خوردن آن در بعضی شهرها معمول است و در شهرهای دیگر معمول نیست، صحیح نیست. و نیز صحیح نیست سجده بر میوه نارس. اما سجده بر گل‌هایی که خوراکی نیستند صحیح است. و بر دواهای خوراکی که از زمین می‌روید مانند گل بنفشه و گل گاو زبان صحیح نیست. به آهک پخته و کوزه گلی و کاغذی که از کاه یا پنبه ساخته باشند می‌شود سجده کرد.

- سرفه کردن و آروغ زدن و آه کشیدن در نماز اشکالی ندارد، ولی گفتن آخر نماز را باطل می‌کند.

- در حال نماز، اگر دیگری سلام کند، نماز گذار باید جواب دهد "السلام علیکم" و نباید بگوید "علیکم السلام".

- از زمره آنچه نماز را باطل می‌کند آن است که برای کار دنیا با صدا گریه کند. ولی اگر برای کار دنیا بی‌صدا گریه کند، اشکال ندارد. همچنین باطل می‌کند نماز را دست زدن و به هوا پریدن. و مکروه است در نماز که با ریش خود بازی کند یا چشمها را بر هم بگذارد. و پوشیدن جوراب تنگ در نماز مکروه است.

- کسیکه با ظالم مسافرت می‌کند باید نماز را تمام بخواند. و اگر برای نجات دادن مظلومی با او مسافرت می‌کند نماز را شکسته بخواند. و اگر برای فرار از دادن قرض مسافرت نماید (!) باید نماز را تمام بخواند.

- کسیکه برای کار حرام سفر نمی‌کند، اگر در سفر شراب بخورد، باید نماز را شکسته بخواند.

- کسیکه برای معصیت سفر کرده، موقعی که از سفر برمی‌گردد اگر توبه کرده باید نماز را شکسته بخواند، و اگر توبه نکرده باید تمام بخواند. و اگر در بین راه از قصد معصیت برگردد، چنانچه باقی مانده راه هشت فرسخ باشد یا چهار فرسخ رفت و برگشت، باید نماز را شکسته بخواند. و اگر برای معصیت سفر نکرده، ولی در بین راه قصد کند که بقیه راه را برای معصیت برود (!)، باید نماز را تمام بخواند. اما نمازهایی را که شکسته خوانده صحیح است. (آیت‌الله خمینی، توضیح المسائل، احکام و مستحبات و مکروهات سجده و احکام نماز مسافر).

در احکام روزه

از آنچه بفعل آوردن آن در روزه واجب حرام است: اول چیزی خوردن و آشامیدن، و بعضی از مجتهدین را عقیده بر آنست که خوردن پوست تخم مرغ و برگ درخت روزه را باطل نمی‌کند و این عقیده ضعیف است. دوم انزال منی است عمدا بهر طریق که باشد، اما اگر روزه‌دار در روز محتلم شود، روزه او باطل نمی‌شود. سوم داخل کردن حشفه (آلت) است عمدا در قبل یا دبر (جلو و عقب) آدم زنده یا مرده. پس اگر چنین کند، روزه فاعل یا مفعول هر دو باطل می‌شود. و اگر شخصی در روزه زن خود را به زور جماع کند، کفاره خود و آن زن در گردن مرد است. و اگر زن مرد را به زور به جماع وادارد، کفاره

زن و مرد بر زن است. چهارم عمدا بر جنابت ماند است تا وقت صبح و در زن تاخیر غسل حیض یا استخاضه یا نفاس تا وقت صبح.

- و اگر طیبیب حاذق گوید که علاج بیمار، منحصر است در مجامعت، و تاخیر مجامعت تا شب خطر عظیم دارد(!)، در این صورت مجامعت در روز ماه رمضان واجب می‌شود. پس اگر زن یا کنیزك این کس روزه واجب داشته باشد و عورتی دیگر که روزه بر او واجب نباشد یافت نشود، زن خود یا کنیز خود را می‌تواند که زور مجامعت کند ولی بر ایشان ممانعت آنقدر که توانند لازم است... و نیز واجب است مباشرت با حلال خود کردن در شب اول ماه رمضان.

- و آنچه روزهدار را بفعل آوردن آن مکروه است، یازده امر است: اول شعر خواندن، اگر چه مدح حضرات مقدسات باشد. دوم مکث بسیار در حمام کردن. سوم زنان را بوسیدن یا با دست بازی کردن. چهارم شیافت برداشتن. پنجم حقنه کردن. ششم سقر خائیدن. هفتم در گوش یا بینی چیزی چکانیدن. هشتم شکوفه و گل بو کردن علی‌الخصوص نرگس را. نهم پیراهن بر تن خود تر کردن. دهم سرمه که مشک یا صبر داشته باشد در چشم کشیدن. یازدهم زنان را در آب مکث کردن (جامع عباسی، باب چهارم، احکام روزه‌های واجبی و مستحبی و حرام و مکروه و مبطلات روزه).

- اگر شخصی پیش از اذان صبح نیت روزه کند و مست شود و در بین روز بهوش آید احتیاط واجب آن است که روزه آنروز را تمام کند و قضای آنرا هم بجا آورد.

- جماع روزه را باطل می‌کند، اگر چه فقط به اندازه ختنه‌گاه داخل شود و منی هم بیرون نیاید.

- اگر کمتر از مقدار ختنه‌گاه داخل شود و منی هم بیرون نیاید، روزه باطل نمی‌شود.

- کسی که آلتش را بریده‌اند، اگر کمتر از ختنه‌گاه را هم داخل کند(!)، روزه‌اش باطل می‌شود.

- کسی که آلتش را بریده‌اند، اگر شك کند که دخول شده یا نه، روزه او صحیح است.
- اگر کسی شك کند که باندازه ختنه‌گاه داخل شده یا نه، روزه او صحیح است.
- اگر کسی فراموش کند که روزه است یا او را به جماع مجبور نمایند(!)، روزه او باطل نمی‌شود.
- اگر بی‌اختیار منی از او بیرون آید، روزه‌اش باطل است.
- اگر روزهدار در حال بیرون آمدن منی از خواب بیدار شود، واجب نیست از بیرون آمدن آن جلوگیری کند(!).
- برای روزهدار مکروه است استعمال شیاف، و اینکه بدون قصد بیرون آمدن منی زن خود را بیوسد.
- اگر به چیز حرامی روزه خود را باطل کند، مثل شراب و زنا، یا نزدیکی کردن باعیال خود در حال حیض، باید به كفاره يك بنده آزاد کند و دو ماه روزه بگیرد و شصت فقیر را سیر کند.
- اگر روزهدار در يك روز ماه رمضان چند مرتبه جماع کند، يك كفاره بر او واجب است. ولی اگر جماع حرام کند، يك كفاره جمع باید بدهد.
- اگر روزهدار اول جماع حرام کند و بعد با حلال خود جماع نماید، يك كفاره جمعی کافی است.
- اگر زنی، شوهر روزهدار خود را مجبور کند که جماع نماید، واجب نیست كفاره روزه شوهر را بدهد.
- اگر روزهدار در ماه رمضان با زن روزهدار خود در حالیکه خواب است جماع نماید، يك كفاره بر او واجب می‌شود، ولی روزه آن زن صحیح است.
- اگر روزه ماه رمضان را عمدا نگیرد و در روز کاری که روزه را باطل می‌کند مکرر انجام دهد مثلا چند مرتبه جماع کند، يك كفاره کافی است. (آیت‌الله خمینی، توضیح المسائل، احکام روزه و مبطلات آن).

در احکام حج

بدانکه در حالت احرام دوازده امر مکروه است: اول حمام رفتن. دوم شستن جامه احرام، هر چند چرکین شود. سوم بو کردن میوه مثل سیب و به و غیر آن. چهارم تکلم کردن بغیر تلبیات و قرآن و ذکر خدا و حاجت ضروری. پنجم در جواب احدی لبیک گفتن. ششم خوابیدن بر فرشی که سفید نباشد. هفتم تراشیدن سر شخصی که احرام نداشته باشد. هشتم غسل کردن از برای خنک ساختن بدن. نهم آنکه جامه احرام از غیر پنبه باشد. دهم آنکه جامه احرام میل میل باشد یعنی خطها داشته باشد. یازدهم آنکه سیاه باشد. دوازدهم آنکه در ابتدای احرام، جامه احرام چرکین باشد. اما اگر در انتهای احرام چرکین شود، پوشیدن آن مکروه نیست.

و اما آنچه در حالت احرام بجا آوردن حرام است: اول شکار کردن یا شخصی را شکار فرمودن، اما شکار کردن جانوران آبی در حال احرام حرام نیست^۱. و مراد از جانور آبی حیوانی است که در آب تخم کند. پس شکار کردن غاز و اردک که در خشکی تخم کنند، حرام است. و شکار کردن حیوانی که گوشت آنها حرام است مثل خوک و پلنگ و چرخ و باز در حال احرام حلال است. اما جانورانی که شکار کردن آنها در حال احرام حرام است شش جانور است و آن شیر(!) و روباه و خرگوش و خارپشت و سوسمار و یربوع است. دوم جماع کردن است و مقدمات آن مثل بوسه و دستبازی کردن با حلال خود و عقد نکاح کردن از برای خود یا از برای دیگری. اما رجوع در طلاق و کنیزک خریدن بقصد آنکه بعد از احرام مباشرت کند، جائز است. سوم گواه شدن بر عقد نکاح و گواهی دادن به آن. چهارم بو کردن مشک و عنبر و عود و صندل و مانند آن. و در بو کردن گل نرگس و بنفشه، میانه مجتهدین خلاف است. پنجم بینی گرفتن محرم از چیزهای بدبو. ششم آنکه مرد وقت راه رفتن در سایه چیزی رود که آن چیز بر بالای سر او باشد نه در پهلوی او مثل سایه دیوار، اما در سایه کجاوه راه رفتن مرد را جائز است هر چند که بالای سر او باشد. هفتم کشتن شپش از بدن یا آنرا از جامه خود دور انداختن. هشتم سرمه سیاه در چشم

۱- البته مراد شکار این جانوران در مکه و اطراف آن است که احرام در آنجا بسته می‌شود.

کشیدن. نهم حنا بستن. دهم در آینه نگاه کردن. یازدهم دندان کردن. دوازدهم سلاح پوشیدن. (جامع عباسی، باب پنجم، در انواع حج و آداب آن وامور متعلقه).

در احکام خمس و زکوة

بدانکه در باب زکوة دادن تاکید بسیار شده است. از آنجمله از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله منقول است که شخصی که زکوة مال خود نمی‌دهد، خدای تعالی در روز قیامت مار و افعی بر او می‌گمارد که دست او را بگزد و طوق گردن او باشد و هر شتر و گاو و گوسفندی که زکوة او را نداده باشند، آن شخص را در زیر و دست و پای خود می‌گیرند و شاخداران او را شاخ می‌زنند تا وقتیکه حساب خلائق به آخر رسد.

و زکوة در نه چیز واجب است: طلا و نقره و گندم و جو و خرما و مویز و شتر و گاو و گوسفند. پس در کمتر از پنج شتر زکوة نیست و تا به بیست و شش شتر نرسد، زکوة هر پنج شتر يك راس گوسفند است. و چون به بیست و شش رسد، زکوة آن یکنفر شتر ماده است که یکسال تمام کرده باشد و داخل سال دوم شده باشد. و چون به سی و شش رسد، زکوة آن یکنفر شتر ماده است که داخل سال سوم شده باشد و چون به چهل و شش رسد، زکوة آن یکنفر شتر ماده است که داخل سال چهارم شده باشد (بهمین ترتیب تا یکصد و بیست و يك شتر). و گاو تا سی نرسد زکوة ندارد. و چون به سی رسد، زکوة آن یکفرد گوساله است، خواه نر و خواه ماده، که در سال دوم داخل شده باشد. و چون به چهل رسد، زکوة یکفرد گوساله است که در سال سوم داخل شده باشد. و گوسفند تا به چهل نرسد، زکوة ندارد. و چون به چهل رسد، زکوة يك راس گوسفند است. و چون به صد و بیست و يك رسد، زکوة دو راس گوسفند است. و چون به دویست و يك رسد، زکوة سه راس گوسفند است. و چون به سیصد و يك رسد، زکوة چهار راس گوسفند است. و چون به چهارصد رسد، زکوة در هر صد راس يك راس است.

و اما از زمره آنچه خمس بر آن واجب است: غنیمتی که از کافران حربی بدست آید. و هر گاه معدنی بهم رسد، مثل گل ارمنی بشرط اینکه بعد از

خرج کردن و صاف نمودن قیمت، آنچه بماند بیست مثقال شرعی باشد. و زری که در زمین یافت شود، پس اگر در بلاد کافران حربی یافت شده باشد، دادن خمس آن واجب است، خواه اثر اسلام بر آن باشد، و خواه نباشد و همچنین اگر در بلاد اسلام یافت شده باشد و اثر اسلام بر آن نباشد.

و بدانکه نصف خمس تعلق به حضرت صاحب الزمان علیه السلام دارد، و نصف دیگر به سادات، یعنی جمعی که از جانب پدر به هاشم جد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله منسوبند، اگر چه از اولاد حضرت فاطمه زهرا علیها السلام نباشند، بشرط آنکه شیعه اثنی عشری باشند. و اما آن نصف که تعلق به حضرت صاحب الزمان علیه السلام دارد، در زمان غیبت آن حضرت بر صاحب مال واجب است که به مجتهد دهد. (جامع عباسی، باب سوم، احکام زکوة و بیان اجناس زکوی و زکوة مستحبی و احکام خمس).

- خمس را باید دو قسمت کنند: يك قسمت آن سهم سادات است و نصف دیگر آن سهم امام علیه السلام است که در این زمان باید به مجتهد جامع الشرايط بدهند.

- به سیدی که عادل نیست، می شود خمس داد. ولی به سیدی که دوازده امامی نیست نباید خمس بدهند.

- سلّت که دانه ای است به نرمی گندم و خاصیت جو دارد، زکوة ندارد. و علس که مثل گندم است و خوراك مردمان صنعا می باشد، زکوة دارد.

- اگر صاحب گاو گوسفند و شتر و طلا و نقره در مقداری از سال مست شود یا بی هوش شود، زکوة از او ساقط نمی شود. همچنین است اگر موقع واجب شدن زکوة گندم و جو و خرما و کشمش، مست یا بی هوش باشد.

- اگر در يك زمین جو و گندم و چیز دیگری مثل برنج و لوبیا بکارد، فقط خرجهایی که برای جو و گندم کرده حساب می شود، زکوة برنج و لوبیا واجب نیست.

- کسیکه زکوة می گیرد، باید شیعه دوازده امامی باشد و اگر از راه شرعی شیعه بودن کسی ثابت شود و بعدا زکوة تلف شود و معلوم شود شیعه نبوده، لازم نیست دوباره زکوة بدهد.

- اگر انسان زکوة به پسرش بدهد که خرج زن و نوکر و کلفت خود نماید، اشکال ندارد.

- پدر می‌تواند به پسرش زکوة بدهد که زن بگیرد. پسر هم می‌تواند به پدرش زکوة بدهد که زن بگیرد.

- سید نمی‌تواند از غیرسید زکوة بگیرد. ولی اگر خمس و سایر وجوهات کفایت مخارج او را نکند، می‌تواند از غیرسید زکوة بگیرد. (آیت‌الله خمینی، توضیح المسائل، احکام خمس و زکوة و مسائل متفرقه زکوة).

در احکام معاملات

- بدانکه خریدن و فروختن بچه‌ای که در شکم مادر و پشت پدر باشد تنها، یعنی بی آنکه چیزی به آن ضم کنند، مکروه است. و نیز بیع بنده گریخته، و مرغ در هوا، و خریدن و فروختن پشمی که بر پشت حیوانات باشد، به تنهایی جایز نیست. و مکروه است معامله کردن با کُردان و سفلگان و دونان و اهل برص و جذام، و معامله کردن با یهودی و نصاری و مجوس، و زرگری کردن، و فروختن کنیز حامله که او را خریده باشند و بعد از چهار ماه باو دخول کرده باشند، و خریداری نمودن خویشان چون برادر و عم و خال، و فروختن فرزند کنیزی که از راه زنا حامله شده باشد.

و مکروه است که بعد از خریدن غلام و کنیز اسم ایشان را تغییر بدهند و یا شیرینی به ایشان بخورانند.

و مکروه است سفر دریا کردن جهت تجارت، هر گاه ظن غالب سلامتی باشد یعنی در غیر تلاطم امواج دریا.

و مکروه است دانستن غلام و کنیز قیمت خود را در وقت خریدن. و اگر موی بر پشت زهار غلام نباشد، و غلام بی‌خنته باشد بشرط آنکه مشتری نداند که او را خنته نکرده‌اند، و در صورت بی‌قوت بودن دست راست غلام، یا قوت داشتن دست چپ او، پس مشتری هر گاه عالم به این عیوب شود، اختیار فسخ دارد.

و میان مجتهدین خلاف است در آنکه گرو کردن مرغ در هوا و ماهی در دریا، آیا جایز است یا نه؟

و حرام است اجاره دادن طفل و مجنون و سفیه و مفلس، و اجاره گوسفند نر که بر گوسفند ماده اندازند، و اجاره دادن کسی جهت تصویر صورتهای سایه‌دار. و مکروه است اجاره شخصی جهت گریه کردن به باطل، اما جهت نوحه به حق جائز است. (جامع عباسی، باب نهم، در تجارت و کسب واجب و سنت و مباح و حرام و مکروه و آداب و احکام آن).

- از معاملات مکروه است: ملک فروشی، کفن فروشی، قصابی، خرید و فروش گندم و جو، معامله با مردمان پست، معامله بین اذان صبح و اول آفتاب.
- و از معاملات باطل است: خرید و فروش بول و غایط و مسکرات، خرید و فروش چیزهایی که مال نیست، معامله آلات قمار و موسیقی.
- معامله روغنی که از حیوان بعد از جان دادن آن می‌گیرند، چنانچه در شهر کفار از دست کافر بگیرند، و از حیوانی باشد که اگر رگ آنرا ببرند، خون از آن جستن می‌کند، باطل است.

- اگر يك من گندم را مثلا به يك من گندم و يك قران پول بفروشند، ربا است. بلکه اگر چیز زیادتری نگیرد ولی شرط کند که خریدار عملی برای او انجام دهد، باز هم ربا است. و گناه يك درهم ربا بزرگتر از آن است که انسان هفتاد مرتبه با کسی که با او محرم است، زنا کند. ولی اگر ده تا تخم مرغ بدهد و یازده تا بگیرد، اشکال ندارد.

- اگر مسلمان از کافری که در پناه اسلام نیست، ربا بگیرد، اشکال ندارد. و نیز پدر و فرزند و زن و شوهر می‌توانند از یکدیگر ربا بگیرند.

- فروختن اسبی که فرار کرده، صحیح نیست. ولی اگر بنده‌ای را که فرار کرده، همراه با يك فرش یا نظیر آن بفروشند، اگر چه آن بنده پیدا نشود، معامله صحیح است. و در غیربنده معامله مشکل است.

- اگر بخواهند میوه‌ای را که بر درخت است، پیش از آنکه گلش بریزد بفروشند، باید چیزی از حاصل زمین مانند سبزیها را با آن بفروشند.

- اگر خرمائی را که زرد یا سرخ شده بر درخت بفروشند، اشکال ندارد. ولی نباید عوض آن را خرما بگیرند. فروختن خیار و بادنجان اشکال ندارد.

- بچه صغیری را که ولی ندارد، بدون اجازه مجتهد نمی‌توان اجیر کرد. ولی کسی که به مجتهد دسترسی ندارد، می‌تواند از یک نفر مومن که عادل باشد اجازه بگیرد و او را اجیر نماید.

- اگر کسی بچه‌ای را ختنه کند و ضرری به آن بچه برسد یا بمیرد، چنانچه بیشتر از معمول بریده باشد، ضامن است. و اگر بیشتر از معمول نبریده باشد، ضامن نیست. (آیت‌الله خمینی، توضیح المسائل، احکام خرید و فروش و معاملات مکروه و باطل).

در احکام نکاح

بدانکه مکروه است نکاح زنان سفیه، و نکاح دختری که نگاه به عورت مادر او کرده باشند، و نکاح زنی سنّی. و نیز از مکروهات است: عقد کردن در وقتی که قمر در برج عقرب باشد، و عقد کردن در سه روز آخر ماه، و ترك بسم الله کردن در حالت دخول، و در حال جماع نگاه کردن به فرج زن، ولی کراهت دیدن اندرون آن بیشتر است و بعضی از مجتهدین این را حرام می‌دانند و در حدیث آمده که اگر فرزندی در این حال حاصل شود کور خواهد بود. و مکروه است سخن گفتن در حال جماع خصوصا مرد را مگر ذکر خدایتعالی (!). چه در حدیث آمده که اگر در حال جماع سخن گویند فرزندی که حاصل شود گنگ خواهد بود. و مکروه است نکاح زن با مرد فاسق، خصوصا اگر شرابخوار یا سنّی یا مستضعف باشد. و مکروه است نکاح کردن زنان سیاه پوست سوای زنان مملکت نوبی. و مکروه است ریختن منی در غیر فرج زن آزادی که به عقد دوام او را خواسته باشند بی اذن او. و مکروه است خوابیدن میان دو زن آزاد، اما خوابیدن میان دو کنیز مکروه نیست.

و حرام است دخول کسی بر کنیزی که پسر او بدو دخول کرده باشد. اما اگر هر يك از پدر و پسر زن یکدیگر را به شبهه دخول کنند (!)، آیا بر دیگری حرام می‌شود یا نه؟ میانه مجتهدین در آن اختلاف است، و اصح آن است که حرام نمی‌شود. همچنین خلاف است میانه مجتهدین در اینکه کنیزی را که پدر یا پسر دست به شهوت به او مالیده باشند یا نگاه کرده باشند، به جایی که غیر از آقا کسی دیگری دست نتواند مالیدن و نگاه کردن، آیا به مجرد نگاه کردن یا

دست مالیدن یکی حرام مؤبد می‌شود بر دیگری؟ اقرب آن است که حرام نمی‌شود بلکه مکروه است. و بعضی از مجتهدین بر آنند که اگر پسر دست مالیده باشد، بر پدر حرام نمی‌شود، اما اگر پدر دست مالیده باشد بر پسر حرام می‌شود.

و اگر زن بزرگ شخصی، زن كوچك او را شیر دهد(!)، هر دو بر شوهر حرام می‌شوند، هر گاه به زن بزرگ دخول کرده باشد. و اگر دخول نکرده باشد، زن بزرگ حرام می‌شود و بس.

و زنانی که شوهر داشته باشند و جمعی با ایشان زنا کنند، در اینصورت آن زنان بر آنهائی که به آنها دخول کرده‌اند حرام مؤبد می‌شوند.

و دختران عمه و خاله بر کسی که با عمه و خاله خود زنا کند، حرام مؤبد می‌شوند. اما اگر به عمه و خاله به شبهه دخول کرده باشد، یا عقد دختران ایشان پیش از زناى ایشان واقع شده باشد، حرام نمی‌شوند.

و حرامند مادران و دختران و خواهران مردانی که با ایشان لواط کرده باشند و تمام یا قسمتی از حشفه در مقعد ایشان غائب شده باشد. در این صورت مادران و خواهران و دختران شخص لواط دهنده بر لواط کننده حرام مؤبد می‌شوند، هر گاه عقد ایشان پیش از لواط کردن نباشد. ولی میان مجتهدین خلاف است در حرام بودن مادر مادر او(!) و دختر دختر او. اما یقین است که دختر خواهر او حرام نمی‌شود.

و در حرام بودن جمع میانه عمه و خاله و دختر برادر و دختر خواهر هر گاه کنیز باشند، اختلاف است میانه مجتهدین. و افضل المتأخرین بهاء‌الملة و الدین محمد طاب ثراه نیز در این مسئله با ایشان متفق بوده‌اند، زیرا که در این باب حدیثی بنظر نرسیده است.

و دختری که هنوز نه سال نداشته باشد و شوهر با او دخول کند و مخرج حیض و بول یا مخرج بول و غایب او یکی شود بر شوهر خود حرام مؤبد می‌شود. اما اگر دختر بالغ باشد و شوهرش چون با او دخول کند این حال واقع شود، آیا حرام مؤبد می‌شود یا نه؟ میانه مجتهدین در آن خلاف است. همچنین خلاف است در اینکه اگر بکارت دختری را با انگشت ببرند، آیا حرام مؤبد می‌شود یا نه؟ و اقرب آن است که حرام نمی‌شود.

و هرگاه هر يك از دو شخص دختر خود را به نکاح دیگری دهند که مهر هر يك از آنها فرج دیگری باشد، این نکاح باطل است و آنرا شقار می‌گویند. (جامع عباسی، باب یازدهم، در نکاح واجب و سنت و حرام و مکروه و مباح و نکاح متعه و کنیز).

* * *

- بدانکه در خوابیدن شب پیش زنان، میانه مجتهدین اختلاف است که آیا واجب است یا نه؟ بعضی از مجتهدین گفته‌اند که واجب نیست مگر آنکه میانه ایشان ابتدا به قسمت کند. و بعضی از مجتهدین بر آنند که اگر کسی يك زن داشته باشد، قسمت واجب نیست. پس اگر مرد زیاده از يك زن دائمی نداشته باشد، بر او لازم است که در هر چهار شب يك شب نزد او بخوابد. پس اگر دو زن داشته باشد، دو شب پیش ایشان بخوابد و دو شب دیگر هر جا که خواهد بخوابد. و اگر سه زن داشته باشد، سه شب پیش ایشان بخوابد و يك شب هر جا که خواهد بخوابد. و اگر چهار زن دائمی داشته باشد، واجب است که هر شب پیش یکی از ایشان بخوابد. و روز پیش زنان بودن لازم نیست. و در شب خوابیدن میانه زنان، ابتدا به زنی کند که نام او به قرعه بیرون آید. و اگر کسی يك زن آزاد داشته باشد و يك کنیز، دو شب پیش زن آزاد بخوابد و يك شب پیش کنیز، و پنج شب دیگر هفته هر جا که خواهد بخوابد. و اگر شوهر به سفر رود، شب خوابیدن پیش زنان ساقط می‌شود. و آیا قضای آن بر شوهر واجب است یا نه؟ میانه مجتهدین در اینبار اختلاف است. و واجب در شب خوابیدن پیش زن آن است که نزدیک او بخوابد، اما دخول کردن بر زن لازم نیست، مگر در چهار ماه يك نوبت. و کسیکه بواسطه مانعی شب پیش زنان خود نتواند خوابیدن چون پاسبانان و شبگردان، روز ایشان بجای شب ایشان است.

و اگر دختر بکر به خانه شوهر آرند، باید هفت شب پیش او خوابیدن. و اگر بکر نباشد، سه شب پیش او بخوابد. و جائز نیست که زن عوض شب خوابیدن چیزی از شوهر بگیرد. و اگر شوهر در شب پیش زنان بر ایشان ظلم کند، واجب است که آن را قضا کند بقدر آنچه پیش ایشان خوابیده باشد.

- بدانکه بمحض دخول کردن در قبل یا در دبر زن، پرداختن مهر او واجب می‌شود، خواه به عقد صحیح باشد و خواه به شبهه. و ممکن نیست که دخول بی‌مهر باشد. و واجب نیست در یکبار دخول کردن الا يك مهر، مگر در پنج موضع: اول آنکه شخصی کنیز دیگری را به شبهه دخول کند و در اثنای دخول کردن آقای آن کنیز او را بفروشد و تا تمام نشدن دخول در ملك آقای دوم باشد. و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که در این صورت دخول کننده دو مهر می‌دهد: یکی به آقای اول و یکی به آقای دوم. دوم آنکه زن پسر را پدر به شبهه دخول کند. درین صورت بعضی از مجتهدین برآنند که پدر دو مهر می‌دهد: يك مهر به زن جهت دخول باو و يك مهر به پسر خود جهت فسخ نکاح میانه پسر و زن. سوم آنکه شخصی زنی را نکاح کند و پسر او دختر آن زن را نکاح کند. آنگاه دختر را پدر به شبهه وطی کند و مادر را پسر. درینصورت هر کدام زودتر دخول کرده باشند، مهر آن زنی را که به شبهه دخول کرده باضافه نصف مهر زن خود را می‌دهد، و آنکس که بعد از او دخول کرده نیز يك مهر و نصف مهر می‌دهد و در نصف مهر رجوع می‌کند بر کسیکه بیشتر دخول کرده باشد. پس آن کس که بیشتر دخول کرده باشد دو مهر می‌دهد. چهارم آنکه هر گاه شخصی دو زن را در دو وقت عقد کرده باشد و به زنی که آخر عقد کرده باشد دخول کند و آنگاه ظاهر شود که یکی مادر و دیگری دختر بوده. درین صورت آن زنی که به شبهه دخول به او واقع شده تمام مهر را می‌گیرد و آن زنی که بیشتر عقد او کرده‌اند نصف مهر را می‌گیرد. پس به سبب دخول کردن يك مهر و نصف می‌دهد. پنجم آنکه با زن یائسه یعنی زنی که از حیض دیدن مایوس شده باشد دخول کند، و در اثنای دخول کردن او را طلاق گوید. درینصورت مهر مسمی و مهر المثل به آن زن می‌دهد و اگر در ثانی عقد کند دو مهر مسمی می‌دهد. (جامع عباسی، باب دوازدهم، اقسام طلاق از واجب و حرام و مکروه و سنت).

* * *

- بدانکه: هر يك از مرد و زن پیش از عقد نکاح دیوانه باشد، خواه دیوانگی او دائمی باشد و خواه دوری، و خواه دخول کرده باشد و خواه نکرده باشد، فسخ نکاح می‌توان کرد. اما اگر بعد از عقد دیوانگی حادث شود،

درینصورت مرد نکاح را فسخ می‌تواند کرد، اما زن نکاح را فسخ نمی‌تواند کرد.

و اگر مرد پیش از عقد خصی باشد یعنی خصیه نداشته باشد، زن فسخ نکاح خود می‌تواند کرد. اما اگر بعد از عقد حادث شود، فسخ نمی‌تواند کرد. همچنین است حکم کسی که خصیه او را کوفته یا بریده باشند پیش از دخول ولی اگر بعد از دخول باشد، درباره خصیه بریده مجتهدین را دو قول است: اگر يك خصیه را بریده باشند و خصیه دیگر باشد زن اختیار فسخ ندارد.

و اگر هر يك از زن یا شوهر جذام داشته باشند، فسخ نکاح می‌توانند کرد. ولی بعضی از مجتهدین جذام را فقط در زن عیب می‌دانند و می‌گویند اگر مرد جذام داشته باشد، زن فسخ نکاح نمی‌تواند کرد.

و اگر زن قرن داشته باشد، و قرن چیزی است مشابه استخوان که در فرج زن بهم می‌رسد و مانع از دخول کردن می‌شود، در این صورت مرد فسخ نکاح او می‌تواند کرد.

و اگر زن عفل داشته باشد، و آن چیزی است که در فرج زن بهم می‌رسد مشابه گوشت پاره که مانع دخول می‌شود، در اینصورت بر قول بعضی از مجتهدین مرد را فسخ نکاح او می‌رسد.

و اگر زن رتق داشته باشد، و آن بهم آمدن فرج و روئیدن گوشت روی آن است بنوعی که دخول کردن به آن دشوار باشد، بر قول بعضی از مجتهدین مرد در این صورت فسخ نکاح او می‌تواند کرد.

و اگر مخرج بول و حیض یا مخرج بول و غایط زن یکی باشد، در اینصورت مرد فسخ نکاح زن می‌تواند کرد.

و اگر هر يك از زن و شوهر خنثی باشند، درین صورت بعضی از مجتهدین گفته‌اند که فسخ نکاح می‌تواند کرد.

و بدانکه خیار فسخ فوری است، و درفسخ کردن نکاح به عیب اذن حاکم شرع شرط نیست. (جامع عباسی، باب دوازدهم، در شروط طلاق و طلاق باین و رجعی و خلع و مبارات).

*

*

*

- عقد ازدواج بر دو نوع است: عقد دائم که مدت زناشویی در آن معین نشود، و عقد غیردائم که مثلاً زن را به مدت یک ساعت یا یکروز یا یک ماه یا یک سال یا بیشتر عقد نمایند، و زنی را که این قسم عقد کنند متعه یا صیغه می‌نامند. - زن و مرد تا یقین نکنند که وکیل آنها صیغه خوانده است، نمی‌توانند به یکدیگر نگاه محرمانه نمایند و گمان به اینکه وکیل صیغه را خوانده است کافی نیست.

- صیغه عقد ازدواج باید به عربی صحیح خوانده شود، بدون یک حرف غلط. و کسیکه دستور زبان عربی را نمی‌داند اگر قرائتش صحیح باشد می‌تواند عقد را بخواند.

- پدر و جد پدری می‌توانند برای فرزند نابالغ یا دیوانه خود که به حال دیوانگی بالغ شده است، ازدواج کنند و بعد از آنکه آن طفل بالغ شد یا دیوانه عاقل گردید، اگر ازدواجی که برای او کرده‌اند مفسده نداشته باشد، نمی‌تواند آنها را بهم بزند.

- دختری که بحد بلوغ رسیده و مصلحت خود را تشخیص می‌دهد اگر بخواهد شوهر کند، چنانچه باکره باشد، باید از پدر و جد پدری خود اجازه بگیرد. ولی اجازه مادر و برادر لازم نیست.

- اگر پدر یا جد پدری برای پسر نابالغ خود زن بگیرد، پسر باید بعد از بالغ شدن خرج آن زن را بدهد.

- اگر مرد بعد از عقد بفهمد که زن یکی از این هفت عیب را دارد، می‌تواند عقد را به هم بزند: اول دیوانگی. دوم خوره. سوم برص. چهارم کوری. پنجم شل بودن. ششم آنکه راه بول و حیض و غایط او یکی شده باشد. ولی اگر راه حیض و غایط او یکی شده باشد، بهم زدن عقد اشکال دارد. هفتم آنکه گوشت یا استخوانی یا غده‌ای در فرج او باشد که مانع نزدیکی گردد.

- اگر زن بعد از عقد بفهمد که شوهر او دیوانه است، یا آلت مردی ندارد، یا عنین است و نمی‌تواند وطی نماید، یا تخمهای او را کشیده‌اند، می‌تواند عقد را بهم بزند.

- اگر انسان پیش از آنکه دختر عمه یا دخترخاله خود را بگیرد، با مادر آنان زنا کند، دیگر نمی‌تواند با آنان ازدواج نماید. ولی اگر با دختر عمه یا

دخترخاله خود ازدواج نماید و پیش از آنکه با آنان نزدیکی نماید، با مادرشان زنا کند، عقد آنان اشکال ندارد.

- اگر با زنی غیر از عمه و خاله خود زنا کند، احتیاط واجب آن است که با دختر او ازدواج نکند. ولی اگر زنی را عقد نماید و با او نزدیکی کند و بعد با مادر او زنا کند، آن زن بر او حرام نمی‌شود و همچنین است اگر پیش از آنکه با او نزدیکی کند، با مادر او زنا نماید.

- زن شوهردار اگر زنا بدهد بر شوهر خود حرام نمی‌شود.

- مادر و خواهر و دختر پسری که لواط داده بر لواط کننده حرام است. اگر چه لواط کننده و لواط دهنده بالغ نباشند. ولی اگر گمان کند که دخول شده، یا شك کند که دخول شده باشد، بر او حرام نمی‌شوند.

- اگر با مادر یا خواهر یا دختر کسی ازدواج نماید، و بعد از ازدواج با آن کس لواط کند، آنها بر او حرام نمی‌شوند.

- اگر کسی دختر نابالغی را برای خود عقد کند، و پیش از آنکه نه سال دختر تمام شده باشد با او دخول کند، چنانچه راه بول و حیض یا راه حیض و غایب او را یکی نماید، دیگر نباید با او نزدیکی کند.

- زنی که عقد دائمی شده، نباید بدون اجازه شوهر از خانه بیرون رود، و باید خود را برای هر لذتی که شوهرش می‌خواهد تسلیم او کند. و اگر در این مورد اطاعت شوهر را نکند گناهکار است و حق غذا و لباس و منزل را ندارد.
- زنی که صیغه شده، اگر چه آبستن شود، حق خرجی ندارد و از شوهر ارث نمی‌برد.

- اگر در حال ناچاری زن بخواهد زن دیگر یا مردی غیر از شوهر خود را تنقیه کند یا عورت او را آب بکشد، باید چیزی در دست کند که دست او به عورت آن مرد نرسد و همچنین است اگر مرد بخواهد مرد دیگری یا زنی غیر زن خود را تنقیه کند یا عورت او را آب بکشد.

- اگر مرد برای معالجه زن نامحرم ناچار باشد که او را نگاه کند دست به بدن او بزند اشکال ندارد. ولی اگر با نگاه کردن بتواند معالجه کند، نباید دست به بدن او بزند، و اگر با دست زدن بتواند معالجه کندف نباید او را نگاه کند.

- اگر انسان برای معالجه کسی ناچار شود که به عورت او نگاه کند، بنا بر احتیاط واجب باید آئینه رادر مقابل گذاشته و در آن نگاه کند.

- اگر زن بگوید یائسه‌ام نباید حرف او را قبول کرد. ولی اگر بگوید شوهر ندارم حرف او قبول است.

- مستحب است در شوهر دادن دختری که به نه سال رسیده و ملکف شده است عجله نکنند. حضرت صادق علیه‌السلام فرمودند: یکی از سعادت‌های مرد آن است که دخترش در خانه او حیض نیبند.

- هر گاه مرد در روزه ماه رمضان یا در حال حیض زن با او نزدیکی کند، معصیت کرده ولی اگر بچه‌ای از آنان بدنیا آید، حلال زاده است.

- برای شیردادن بچه سزاوار است که مادر از شوهر خود مزد نگیرد، و اگر بخواهد بیشتر از دایه مزد بگیرد، شوهر می‌تواند بچه را از او گرفته و به دایه بدهد.

- زنی که نه سالش تمام نشده عده ندارد، یعنی اگر چه شوهرش با او نزدیکی کرده باشد بعد از طلاق می‌تواند فوراً شوهر کند.

- ابتدای عده طلاق از موقعی است که خواندن صیغه طلاق تمام می‌شود خواه زن بداند یا خیر.

- اگر با زن نامحرمی بگمان اینکه عیال خود او است نزدیکی کند، چه زن بداند که او شوهرش نیست و چه گمان کند که شوهرش می‌باشد باید عده نگهدارد.

- اگر با زنی که می‌داند عیالش نیست زنا کند، چنانچه زن بداند که آن مرد شوهرش نیست، بنا بر احتیاط واجب باید عده نگهدارد.

- اگر کسی زن خود را بدون اینکه او بفهمد طلاق بدهد و مثلاً بعد از یکسال بگوید یکسال پیش ترا طلاق دادم. و شرعاً هم ثابت کند، می‌تواند چیزهایی را که در این مدت برای زن تهیه نموده و او مصرف نکرده است، پس بگیرد. ولی چیزهایی را که مصرف کرده نمی‌تواند مطالبه کند.

- وارد نمودن منی مرد در رحم زوجه او با آلاتی مثل آب دزدك اشکال ندارد، بشرط آنکه مرد منی خود را بوجه حلال بدست بیاورد. ولی اگر منی مرد را در رحم زنش وارد نمودند، چه بهوجه حلال و چه به وجه حرام، و از آن

بچه تولید شد، اشکالی نیست. اگر منی مردی را داخل رحم زن اجنبیه نمودند و معلوم شد بچه از آن منی است، پس اگر این عمل بطور شبهه بوده یعنی گمان می‌کرد زن خودش هست و زن نیز گمان می‌کرد منی شوهر هست و بعد از عمل معلوم شد از شوهر نیست، اشکالی نیست. ولی اگر از روی علم و عمد باشد، محل اشکال است. و اگر این بچه دختر باشد، پدر نمی‌تواند او را به زنی بگیرد و اگر پسر باشد نمی‌تواند مادرش را بگیرد. (آیت‌الله خمینی، توضیح المسائل، احکام نکاح و متعه و طلاق و مسائل متفرقه زناشوئی).

در احکام دخول بر زن

و آن بر پنجاه و یک وجه است: سه وجه واجب، و شانزده وجه حرام، و پنج وجه سنت، و بیست و هفت وجه مکروه. اما سه وجه واجب: اول دخول کردن بعد از چهار ماه، چه هرگاه چهار ماه بگذرد و به زن خود دخول نکند، و اجبست که بعد از آن دخول کند بر او بی‌عذر شرعی. دوم هرگاه شخصی قسم خورد که با زن خود دخول نکند. در این صورت آن زن معامله خود را به حاکم شرعی عرض می‌کند و حاکم شرع تا چهار ماه آن شخص را مهلت می‌دهد و مخیر می‌سازد میانه دخول کردن یا کفاره دادن و یا طلاق دادن. و آنگاه بر او واجب می‌شود دخول کردن. سوم هرگاه کسی با زن خود گوید پشت تو همچون پشت مادر من است. در این صورت آن زن حال خود را به حاکم شرع عرضه می‌کند و حاکم شرع تا سه ماه او را مهلت می‌دهد. آنگاه واجبست بر او دخول کردن یا کفاره یا طلاق دادن.

اما شانزده وجه حرام: اول اگر شخصی زن دیگری را به شبهه دخول کند، شوهر آن زن را دخول کردن به آن زن حرام است تا آنکه از عده دخول کننده بیرون رود. دوم هرگاه به سبب دخول کردن به دختر غیربالغ، مخرج بول و غایط یا مخرج حیض و بول او یکی شود، دخول کردن باو حرام است. سوم هرگاه کسی به زن به زن خود گفته باشد که پشت تو همچون پشت مادر من است، پیش از آنکه کفاره بدهد دخول کردن حرام است. چهارم دخول کردن به یکی از زنان در شبی که نوبت زن دیگری باشد، بی‌اذن زنی که نوبت او باشد. پنجم دخول کردن به کنیز حامله‌ای که خریده باشد، پیش از آنکه چهار ماه از

حمل او بگذرد، حرام است. اما ریختن منی در بیرون از فرج او حرام نیست. ششم هرگاه کنیزی را بخرند پیش از آنکه آن کنیز يك حیض ببیند، یا چهل و پنج روز از وقت خریدن او بگذرد، دخول کردن با او حرام است. و آیا در این مدت دست مالیدن با او حرام است یا نه؟ میانه مجتهدین در آن اختلاف است.

و اما پنج وجه مستحب: اول مطلق دخول کردن با زن خود که در همه حال مستحب است. دوم دخول کردن در شب اول ماه رمضان. سوم دخول کردن در شب دوشنبه و سه‌شنبه و پنج‌شنبه و جمعه بعد از خفتن. چهارم دخول کردن در روز پنج‌شنبه در وقت ظهر. پنجم دخول کردن در روز جمعه بعد از عصر. و سنت است دخول کردن در شب، و در وقت دخول و بعد از دخول بسم الله الرحمن الرحیم گفتن، و با وضو بودن هر يك از زن و شوهر، و منی را در خارج فرج ریختن هرگاه کنیز حامله‌ای خریده باشد و بعد از چهار ماه بخواهد که با او دخول کند، و چشم خود را در وقت جماع پوشیدن.

و اما از آن بیست و هفت وجه مکروه: اول برهنه دخول کردن. دوم دخول کردن در کشتی یا جائی که سقف نداشته باشد یا در زیر درختان میوه‌دار. سوم دخول کردن بعد از آنکه محتلم شده باشد، پیش از آنکه وضو بسازد یا غسل کند. چه در حدیث آمده که اگر کسی بعد از آنکه محتلم شده باشد وضو نساخته یا غسل نکرده باشد، با زن خود دخول کند فرزندی که حاصل شود دیوانه باشد. چهارم دخول کردن از وقت طلوع صبح تا برآمدن آفتاب. پنجم دخول کردن در وقت زردی طلوع آفتاب. ششم دخول کردن در وقت ظهر، مگر در روز پنج‌شنبه که سنت است. هفتم دخول کردن در آخر روز، وقتی که آفتاب زرد باشد. هشتم دخول کردن بعد از غروب آفتاب تا برطرف شدن شفق. نهم دخول کردن در شب اول هر ماه، مگر در شب اول ماه رمضان که سنت است. و همچنین مکروه است دخول کردن در اول ساعت شب. دهم دخول کردن در نیمه هر ماه خصوصاً نیمه شعبان. یازدهم دخول کردن در آخر هر ماه. چه در حدیث آمده است که اگر فرزندی در اول ماه یا در میان ماه یا در آخر ماه صورت بزند، از شکم بیفتد و اگر نیفتد دیوانه گردد. دوازدهم دخول کردن در وقتی که ماه یا آفتاب گرفته باشد یا بادهای سیاه و سرخ و زرد ترسناک بوزد یا زلزله باشد. سیزدهم دخول کردن در سفر هرگاه آب یافت نشود. و اما در حضر نیز

اگر آب نباشد دخول کردن آیا مکروه است یا نه؟ میانه مجتهدین درین باره اختلاف است. چهاردهم دخول کردن در مقعد زنان. و حتی بعضی از مجتهدین شیعه این را حرام دانسته‌اند. پانزدهم دخول کردن به زنی که از زنا به هم رسیده باشد، خواه بعقد باشد و خواه او را خریده باشند. شانزدهم دخول کردن در شب عید قربان. هفدهم دخول کردن در فاصله ادای اذان و اقامه. هیجدهم دخول کردن در شبی که روز آن از سفر آمده باشند. نوزدهم دخول کردن در شبی که روزش به سفر روند. بیستم دخول کردن در زنی به اشتباهی غیر آن.

- و مکروه است دخول کردن بر کنیز هر گاه طفلی آنجا باشد که نگاه کند. و وطی کنیز فاجره و کنیزی که از زنا به هم رسیده باشد جایز است. و منی در غیر فرج کنیز ریختن نیز جایز است. و صاحب کنیز می‌تواند به دیگری دخول کردن در کنیز خود را حلال کند و این قسم از خواص فرقه ناجیه اثنی‌عشریه است. درین صورت وطی کردن کنیز به مجرد گفتن صاحبش که دخول کردن بر او را بر تو حلال کردم، حلال می‌شود و تعیین مدت شرط نیست. پس اگر بوسه دادن یا دست مالیدن به بدن او را حلال کند، دخول کردن باو جایز نیست. اما اگر دخول کردن را حلال کند، بوسه دادن و دست مالیدن به بدن او جایز و حلال است.

تتمه، در احکام دخول کردن به شبیه و آن بر سه قسم است: اول چنانچه زنی را در جامه خواب خود ببیند و گمان کند که زن او است (!) به او دخول کند. دوم نسبت به کسیکه دخول به او واقع شده باشد چون دخول کردن کنیز مشترک یا مکاتب یا ام ولد. سوم نسبت به مأخذ حکم، چون دخول کردن به زنی که از زنا مخلوق شده باشد، که چون میانه مجتهدین در حرام بودن دخول باو اختلاف است، پس در این صورت اگر باو دخول کند دخول به شبیه خواهد بود. و اگر به زن شخصی به گمان آنکه زن خود اوست دخول کند، فرزندی که از او حاصل شود فرزند اوست. اما اگر دانسته دخول کند، نسبت بهم نمی‌رسد. و حرام می‌شود مادر آن زن و دختر او بر کسی که به شبیه به آن زن دخول کرده باشد، بشرط آنکه زن نیز جاهل باشد. و در هر موضعی که نگاه کردن به زن حرام است و دست مالیدن به او نیز حرام است، اما زنی را که دست مالیدن باو حرام است نگاه کردن به او لازم نیست که حرام باشد. اما گاه هست که دست

مالیدن بزنجایز است و نگاه کردن باو مکروه، چون دست مالیدن به زن خود و نگاه کردن به فرج او، که نگاه کردن به فرج مکروه است.

- از احکام متربته بر دخول کردن: اول واجب است تعزیر کردن مردی که زن مرده خود را دخول کند. دوم هر گاه شخصی مرتد شود و بعد از خروج از اسلام با زن خود دخول کند، لازم است که مهر او را بدهد. سوم اگر منی خود را در بیرون فرج زن دائمی بریزد بی‌اذن او واجبست که ده مثقال طلا به او بدهد. چهارم هر گاه زنی نام مهر نبرد و شوهر او را پیش از دخول کردن و مشخص ساختن مهر طلاق دهد، واجب است بر شوهر که اگر مالدار باشد، جامه نفیسی که ده مثقال طلا ارزد یا اسبی که قیمت او ده مثقال طلا باشد به آن زن بدهد. و اگر مفلس باشد انگشتری طلا یا نقره بدهد(!). ششم واجب است کشتن و سوختن حیوان ماکول اللحم که با او دخول کرده باشند.

و جمیع این احکامی که مذکور شد، قبل و دبر (پیش و پس) در آنها شریکند و احکامی که بر دخول کردن مترتب می‌شود می‌باید که در آن مقدار باشد که تمام حشفه یا قسمتی از آن در جلو یا عقب غایب شود. و آیا این احکام نسبت به کسی که حشفه او را بریده باشند، نیز مترتب می‌شود یا نه؟ میانه مجتهدین در این مسئله اختلاف است. ظاهر آن است که این احکام در او جاری نیست، مگر در حرام شدن مادر و خواهر دختری که با او دخول کنند.

و طلب سخن کردن زن در نکاح کردن هنگامی لازم است که دخول در قبل او واقع شود و اگر در دبر واقع شود لازم نیست. و بیرون آمدن منی از قبل موجب غسل است بر قول بعضی از مجتهدین. اما بیرون آمدن آن از دبر موجب غسل نیست. (جامع عباسی، باب یازدهم، دخول واجب و حرام و سنت و شیعه).

در سایر احکام جماع

- و اما در باب جماع، احادیث معتبره بسیار است که مومن را وقوف بدانها ضرور است. و از اهم آنهاست آنچه در این باره از حضرت رسول اکرم (ص) روایت شده است. و در حدیث معتبر از حضرت امام جعفر صادق (ع) نقل شده است که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله به حضرت امیرالمومنین علیه السلام وصیت فرمود که: "یا علی چون زن تازه‌ای اختیار

کردی و داخل خانه تو شد، از درب در خانه تا انتهای خانه آب بپاش که چون چنین کنی خدا هفتاد هزار نوع رحمت بر تو بفرستد و ایمن گردد عروس از دیوانگی و خوره و پیسی تا در خانه تو باشد، و منع کن او را تا هفت روز از خوردن شیر و سرکه و گشنیز و سیب ترش."

و پس فرمود: یا علی! ایستاده با زن خود جماع مکن که آن فعل خران است و اگر فرزندی بهم رسد مانند خران بر رختخواب بول کند. یا علی! در شب عید فطر جماع مکن که اگر فرزندی بوجود آید شر بسیار از او بظهور آید. و در شب عید قربان جماع مکن که اگر فرزندی بهم رسد شش انگشت یا چهار انگشت در دست داشته باشد. و در شب نیمه شعبان و در روز آخر شعبان جماع مکن که اگر فرزندی حاصل شود در رویش نشان سیاهی باشد یا هلاک بسیاری از مردم بر دست او حاصل شود. یا علی! در زیر درخت میوه‌دار جماع مکن که اگر فرزندی بهم رسد جلا و کشنده مردم باشد. یا علی! در برابر آفتاب جماع مکن مگر آنکه پرده‌ای بیاویزی. یا علی! در میان اذان و اقامه جماع مکن که اگر فرزندی بوجود آید جری باشد در خون ریختن. یا علی! چون زنت حامله شود بی‌وضو با او جماع مکن که اگر چنین فرزندی که بهم رسد کوردل و بخیل باشد. یا علی! بر پشت بام جماع مکن که اگر فرزندی بهم رسد منافق و ریاکار و بدعت‌گزار باشد. یا علی! در شب دوشنبه جماع بکن که اگر فرزندی بهم رسد حافظ قرآن باشد. و در شب سه‌شنبه جماع کن که اگر فرندی بهم رسید او را شهادت روزی شود و دهانش خوشبو باشد. و اگر در شب پنج‌شنبه جماع کنی و فرزندی به هم رسد حاکمی از حکام شریعت یا عالمی از علما باشد. و اگر در روز پنج‌شنبه و قتیکه آفتاب در میان آسمان باشد نزدیکی کنی با زن خود و فرزندی بهم رسد شیطان نزدیک او نشود تا پیر شود. و اگر در شب جمعه جماع کنی و فرزندی بهم رسد خطیب و سخنگو باشد. و اگر در روز جمعه بعد از ظهر جماع کنی و فرزندی بهم رسد از دانایان مشهور باشد. و اگر جماع کنی در شب جمعه بعد از نماز خفتن امید هست آن فرزند از ابدال باشد. یا علی! در ساعت اول شب جماع مکن که اگر فرزندی به هم رسد بسا که ساحر باشد. و به فرج زن خود نگاه مکن که باعث کوری فرزند شود. و در وقت جماع سخن مگو که اگر فرزندی حاصل شود بسا که لال باشد. و همه این وصیت‌ها را از من

بیاموز چنانکه من آنرا از حضرت جبرئیل آموختم. (حیلة المتقین، باب چهارم، فصل چهارم).

- بدان که حضرت رسول صلی الله علیه و آله نهی فرمود از جماع کردن در زیر آسمان و بر سر راه که مردم تردد کنند. و فرمود هر که در میان راه جماع کند، خدا و ملائکه و مردم او را لعنت کنند. و فرمود که بیاموزید از کلاغ جماع کردن پنهان را. و فرمود که مکروه است جماع کردن میان طلوع صبح تا طلوع آفتاب، و در آن روزی که آفتاب در آنروز بگیرد، و در شبی که در آن شب ماه بگیرد، و در شب یا روزی که در آن باد سیاه و سرخ و زرد حادث شود، و الله که اگر جماع کند در این اوقات و پس او را فرزندی بهم رسد، نبیند در آن فرزند چیزی را که دوست دارد زیرا که آیات غضب الهی را سهل شمرده است. (همان کتاب، باب خاتمه).

- از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله در حدیث معتبر منقول است که فرمود: چون شوهر با زنش مجامعت کند، ده ملک از ملائک آسمان او را احاطه کنند و مانند آن باشد که شمشیر کشیده در راه خدا جهاد کند (!) پس چون مجامعت کند گناهان از او می‌ریزد، چنانکه برگ از درخت بریزد. - و فرمود که: بر زن لازم است هر وقت شوهرش اراده جماع داشته باشد از او مضایقه نکند، اگر چه بر پشت پالان شتر باشد.

- و فرمود: دختران باکره بخواهید که دهن‌هایشان خوشبوتر و رحم‌هایشان خنکتر و پستان‌هایشان پر شیرتر است. و منقول است که چون آن حضرت به خواستگاری زنی می‌فرستادند، می‌فرمودند که گردنش را بو کنند که خوشبو باشد و قوزک پایش پر گوشت باشد.

- و فرمود که سر را بسیار شانه کردن تب را دور می‌گرداند و روزی می‌آورد و قوت جماع را زیاد می‌کند.

- و فرمود که: نمی‌دانید ترکیب هلילה سیاه و هلילה زرد و سقمونیا و فلفل و دارفلفل و زنجبیل خشک و زنیان و خشخاش سرخ و نمک هندی و نارمشک و قاقله و چوب بلسان و دانه بلسان و سلیخه مقشر و علك رومی و عاقرقرا و

دارچینی و عسل، که از آن دو مثقال ناشتا و دو مثقال در وقت خواب بخورند، چه اندازه قوت جماع می‌بخشد.

و فرمود که: مبادا کسی با زن خود جماع کند و پیش از آنکه زن آب بدهد، او آب بدهد. بلکه می‌باید به تانی بکند و مکث بکند تا هر دو با هم آب بدهند. (حلیة‌المتقین، فصل اول و دوم، باب پنجم، فصل یازدهم، باب نهم، فصل پنجم).

- از حضرت امیرالمومنین علیه‌السلام منقول است که هر گاه کسی را دردی در بدن بهم رسد یا حرارت مزاجش غالب شود، پس با زن خود جماع کند تا ساکن شود. (همین حدیث در فصل سوم از باب نهم حلیة‌المتقین از امام محمد باقر (ع) نقل شده است).

- و نیز فرمود که خوردن انجیر قوت مجامعت را می‌افزاید و دفع می‌کند بواسیر و نقرس را و برای بادهای قولنج نافع است.

- و نیز فرمود که بخواه زن گندمگون فراخ چشم سیاه چشم بزرگ سرین و میانه بالا. پس اگر او را نخواستی بیا و مهرش را از من بگیر.

- از حضرت امام محمد باقر (ع) منقول است که فرمود: دوست می‌دارم پنیر را که در طرف شب نافع است و موجب قوت جماع می‌شود.

- و فرمود که: خوشم نمی‌آید که دنیا و آنچه را در آن است داشته باشم، اما يك شب بی‌زن بخوابم.

- و فرمود که با زن آزاد در برابر زن آزاد دیگر جماع مکن. اما کنیز را در برابر کنیز دیگر جماع کردن باکی نیست. (همان کتاب، باب سوم، فصول هفتم و هشتم، و باب چهارم، فصول اول و چهارم).

حضرت امام جعفر صادق (ع) فرمود: سرمه به چشم بکشید که قوت جماع را زیاد می‌کند و دهان را شیرین می‌کند و کمک می‌کند بر طول دادن سجود.

و فرمود: نعلین سیاه می‌پوش که ذکر را سست می‌کند و نعلین زرد بپوش که ذکر را سخت می‌کند و پوشش پیغمبران است.

و فرمود پیغمبری از پیغمبران به حق تعالی شکایت نمود از کمی قوت جماع. حق تعالی او را امر فرمود که هریسه بخورد. و فرمود هر که ترك کند طعام خوردن در شب شنبه و شب یکشنبه از پی هم، قوت جماع از او برطرف شود و تا چهل روز به او برنگردد.

و فرمود: جماع کردن با زنان پیر بدن را خراب می‌کند و بسیار باشد که آدمی را بکشد.

و فرمود که: قاووت خشک پیسی را زایل می‌گرداند و خوردن آن با زیتون گوشت را می‌رویاند و استخوان را سخت می‌کند و قوت جماع را زیاد می‌کند.

و فرمود: بخورید خربزه را که قوت جماع را زیاد می‌کند.
و فرمود: سنت پیغمبران است زنان بسیار داشتن و بسیار با ایشان مقاربت کردن.

و فرمود: درخروس پنج خصلت هست که از خصلتهای پیغمبران است و از جمله آنها بسیار جماع کردن است.
و فرمود که: مرد و زن در حالیکه خضاب و حنا و غیره آن بسته باشند، جماع نکنند.

و فرمود: از ما بین ناف تا زانو تمتع بردن از زنان مکروه است، و بهتر آن است که اگر با زن خود که کنیز نباشد جماع کند منی خود را بیرون فرج نریزد.

و فرمود که: نباید مرد را دخول کردن به زن خود در موقع تحت الشعاع و در شب چهارشنبه.

و فرمود: جماع مکن در اول ماه و میان ماه و آخر ماه. و نمی‌بینی کسی را که صرع می‌گیرد؟ اکثر برای آن است که جماع پدر و مادرش در اول ماه یا میان ماه و یا در آخر ماه واقع شده است.

و نیز آن حضرت پرسیدند: اگر کسی به دست و انگشت با فرج زن کنیز خود بازی کند، چون است؟ فرمود که: باکی نیست اما چیز دیگری را بغیر از اجزای بدن خود در آنجا داخل نکند(!).

و نیز از آن جناب پرسیدند که می‌توان در میان آب جماع کرد؟ فرمود: باکی نیست، ولی در کشتی جماع نکنند. (همان کتاب، باب دوم، فصول نهم و یازدهم، باب سوم، فصول سوم و پنجم و هفتم و هشتم، باب چهارم، فصول اول و چهارم).

حضرت امام موسی کاظم(ع) فرمود: هر که لذت جماع کردن با کنیزان را دریافت کند، هرگز آنرا ترك نکند.

و فرمود که: چیز خوردن شب را ترك مکنید که غذای شب باعث قوت بدن و قوت جماع است.

و فرمود که: گوشت قبره خوردن از برای دفع بواسیر و درد پشت نافع است و كمك می‌کند برای بسیاری جماع.

و فرمود: خوردن گزر قوت جماع را زیاد می‌کند.

و فرمود که: اگر کسی فرج زن را ببوسد باکی نیست.

و از آن حضرت پرسیدند: قرآن خواندن و جماع کردن در حمام چون است؟ فرمود که بسیار خوب است. (حلیة المتقین، باب سوم، فصول سوم و هفتم و هشتم، باب چهارم، فصل چهارم، باب هفتم، فصل سوم).

- حضرت امام رضا(ع) فرمود که جدم حضرت صادق علیه‌السلام گاهی بعد از جماع و پیش از غسل مجددا اراده جماع می‌فرمودند و در این وقت فقط وضو می‌ساختند.

و در فقه الرضا از آن حضرت منقول است که اگر بعد از غسل دادن میت و پیش از آنکه خود غسل کرده باشی، خواستی جماع کنی، پس وضو بساز و بعد از آن جماع کن. (همان کتاب، باب چهارم، فصل چهارم).

- علی بن ابراهیم از پدرش، و او از حماد، و او از ربیع، و او از فضیل، روایت کنند که حضرت امام ابی عبدالله صادق علیه‌السلام فرمودند: تا زمانی که مرد زناکار روی شکم زن زناکار باشد ایمان از او سلب شود و چون برخاست ایمانش باز گردد. عرض کردم اگر دوباره قصد زنا کند چطور؟ فرمود نه. چه بسا ممکن است قصد زنا دوباره بکند، ولی نتواند. (اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب الكبائر).

- اگر انسان جماع کند و باندازه ختنه‌گاه یا بیشتر داخل شود، چه در زن باشد چه در مرد، چه در قبل باشد و چه در دبر او، چه بالغ باشد چه نابالغ، اگر چه منی بیرون نیاید، هر دو جنب می‌شوند ولی اگر شك کند که بمقدار ختنه‌گاه داخل شده یا نه، غسل بر او واجب نیست.

- کسی که آلتش را بریده‌اند، اگر کمتر از ختنه‌گاه را هم داخل کند، روزه‌اش باطل می‌شود.

- کسی که آلتش را بریده‌اند، اگر شك کند که دخول شده یا نه(!)، روزه او صحیح است.

- اگر منی از جای خود حرکت کند و بیرون نیاید یا انسان شك کند که منی از او بیرون آمده یا نه، غسل بر او واجب نیست.

- اگر مرد با زنی که در حال حیض باشد زنا کند، یا با زن نامحرمی که در حال حیض باشد بگمان اینکه عیال اوست جماع نماید، احتیاط واجب آنست که کفاره بدهد.

- اگر انسان بعد از آنکه در حال حیض جماع کرده و کفاره آنرا داده، دوباره یا چند مرتبه با آن زن جماع کند، بنابر احتیاط باید برای هر جماع يك کفاره بدهد.

- باید در زنی که در حال حیض است بمقدار ختنه‌گاه را داخل نکند، اگر چه منی هم بیرون نیاید. و احتیاط واجب آن است که مقدار کمتر از ختنه‌گاه را هم داخل نکند. دخول کردن در مقعد زنی که در حال حیض است، کراهت شدیدیه دارد ولی کفاره ندارد.

- اگر شماره روزهای حیض زن به سه قسم تقسیم شود، و مرد در قسمت اول آن با زن خود جماع کند، باید هیجده نخود طلا کفاره بدهد. و اگر در قسمت دوم جماع کند، نه نخود، و اگر در قسمت سوم جماع کند، چهار نخود و نیم بدهد. ولی وطی در پشت او کفاره ندارد. (آیت‌الله خمینی، توضیح المسائل، در مسائل متفرقه زناشویی و مجامعت).

در احکام طفل

- و از زمره این احکام است که پس از تولد طفل، خاک کربلا (علی ساکنها التحیه و الثنا) به کام طفل بمالند، و اگر خاک کربلا نباشد از آب دجله و فرات... و اگر آن نیز نباشد، خرما یا عسل در آب ریزند تا شیرین شود و به کام او بمالند. و مستحب است که خرما را بخایند و بکام طفل بمالند. و سوراخ کردن گوش راست طفل در پائین و سوراخ کردن گوش چپ را در بالا.

و لازم است خوردن به، زن حامله را. چه در حدیث آمده که هر زن حامله‌ای که به بخورد، طفل او خوبروی و خوش طبع شود. و خرما خوردن زن حامله را در وقت دیدن نفاس. چه حضرت امیرالمومنین علیه‌السلام فرمود که فرزند او در این حالت از حکما گردد. و در بعضی احادیث وارد شده که اگر رطب خورد فرزند او حکیم شود.

و لازم است پیچیدن طفل به خرقة سفید. و مکروه است کنیت کردن ابوالقاسم طفلی را که نام او محمد کرده باشند. و بعضی از مجتهدین این را حرام می‌دانند. و مکروه است نام طفل را حکیم یا خالد یا حارث یا ضرار یا مالک کردن.

و مکروه است کنیت طفل را ابو حکیم یا ابومالک یا ابو عیسی کردن. و مکروه است موی سر طفل را اندکی تراشیدن و اندکی گذاشتن. و مکروه است که طفل را زن کافره‌ای شیر دهد. اما اگر مضطر شود زن جهودیه می‌تواند شیر دهد، بشرطی که او را از خوردن شراب و خوک منع باید کرد و کراهت در زن مجوسیه بیشتر است. و مکروه است که شیر ولدالزنا باشد، یعنی شیر شیردهنده از زنا بهم رسیده باشد. (جامع عباسی، باب یازدهم، در احکام ولادت فرزند از واجب و سنت و مکروه).

- در حدیث است که دختری که شش سالش تمام شود، مادر او را برهنه در پهلوی خود خواباند که بمنزله زنا است (!) (حلیة المتقین، باب چهارم، فصل یازدهم).

- امام صادق علیه السلام فرماید: کودک تا هفت سال بازی می‌کند هفت سال هم درس می‌خواند و نوشتن می‌آموزد و هفت سال حلال و حرام دین را فرا می‌گیرد. پس اگر رستگار شد، چه بهتر و گرنه تربیت‌پذیر نیست. (نکاح المستدرک، ابواب احکام الاولاد، باب هشتاد و سوم).

- رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: حق پسر بر پدر سه چیز است: اول اینکه نام نکو بر او نهد. دوم آنکه خط تعلیمش دهد. سوم آنکه چو بالغ شود تزویجش کند. (همان کتاب، باب شصتم).

- پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: حق پسر بر پدر این است که: نام زیبا بر او بگذارد. قرآن باو بیاموزد. ختنه‌اش کند. شنا تعلیمش دهد. و هنگام بلوغ تزویجش نماید. (همان کتاب، باب هشتاد و ششم).

در احکام دخول بر حیوانات

- در این صورت بر او لازم است: اول قیمت آن حیوان را به صاحبش دهد. دوم حرام شدن گوشت آن حیوان و آنچه از او متولد می‌شود، اگر گوشت او را خورند. سوم کشتن و سوزاندن آن حیوان، اگر گوشت او را خورند. چهارم بیرون آوردن آن حیوان از آنجائی که دخول واقع شده به شهر دیگر، اگر گوشت او را بخورند.

و آیا در این که قیمت آنرا به صاحبش می‌دهد یا خود متصرف می‌شود یا تصدق می‌کند؟ میان مجتهدین اختلاف است. و اگر آن حیوان با حیوانات دیگر متشبه و مخلوط شده باشد، درینصورت جمیع آن حیوانات را دو قسم کنند و قرعه بزنند و اینکار را همچنان ادامه دهند تا آنکه یکی بماند و او را بسوزانند (!) (جامع عباسی، باب نوزدهم، در دخول کردن بر حیوانات).

- اگر حیوانی را وطی کند یعنی با او نزدیکی نماید و منی از او بیرون آید، غسل تنها کافی است. و اگر منی بیرون نیاید، چنانچه پیش از وطی وضو داشته، باز هم غسل تنها کافی است. و اگر وضو نداشته، احتیاط واجب آن است که غسل کند و وضو هم بگیرد.

- مکروه است بول و غیظ حیوانی که انسان آنرا وطی کرده یعنی با آن نزدیکی نموده است.

- اگر کسی با اسب و قاطر و الاغ وطی کند یعنی نزدیکی نماید، گوشت آنها حرام می‌شود و باید آنها را از شهر بیرون ببرند و جای دیگر بفروشند.
- اگر با گاو و گوسفند و شتر نزدیکی کنند، بول و سرگین آنها نجس می‌شوند و باید بدون آنکه تاخیر بیفتد، آن حیوان را بکشند و بسوزانند. (آیت‌الله خمینی، توضیح المسائل، مسائل ۸۶، ۳۵۱، ۲۶۳۱، ۲۶۳۲).

در احکام شکار و ذبح

- و بدانکه شکار حرام است، اگر با آلتی که از خود شکار بزرگتر باشد، شکار شود. و حرام است شکار کردن به غیر از سگ و تیر و نیزه و شمشیر. پس شکار کردن باز و باشه و چرخ و پارس و پلنگ و کمان گروهه و کوفتن سر شکار به تفنگ حرام است. و شکاری که کافر و دشمن اهل‌بیت و دیوانه و طفل غیرممیز بکشند، حرام است.

و مکروه است شکار کردن به سگی که او را آتش‌پرست تعلیم کرده باشد. و شکار کردن به سگ سیاه. و بعضی از مجتهدین این قسم شکار کردن را مطلقاً حرام می‌دانند چه از حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام منقول است که می‌فرمود: گوشت شکاری را که سگ سیاه گرفته باشد، نباید خورد. و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله امر به کشتن سگ سیاه کرده‌اند و مکروه است شکار کردن ماهی در روز و شب جمعه.

و بعضی از مجتهدین برآنند که اگر آن شخص که سگ را سر می‌دهد مسلمان باشد و کور باشد، حلال نیست. و اگر با سگ مسلمان سگ غیر مسلمان نیز باشد و هر دو سگ شکار را بکشند، حلال نیست. و آیا در وقت سر دادن شکار نام خدای تعالی را به عربی گفتن لازم است یا بهر زبانی که گویند جایز

است؟ در این اختلاف است میانه مجتهدین. و اگر حیوانی را که شکار شده باشد، به شمشیر دو نصف کنند، نصف بزرگتر حلال است و بعضی از مجتهدین برآنند که اگر دو نصف یکی حرکت کند و یکی حرکت نکند، آن نصفی که حرکت کند، حلال است. و اگر ماهی از دریا به کشتی کسی در آید، مالک آن نمی‌شود، بلکه به گرفتن او از دیگری اولی است.

و گوشت شتر حلال است و بعضی از سنّیان گفته‌اند که مذهب امامیه بر آن است که گوشت شتر حرام است و غلط کرده‌اند. چه آن مذهب ابوالخطاب است که او در وقتی امامی بوده و بعد غالی شده است.

و اما گوشت بیست قسم حیوان حرام است: اول سگ برّی و بحری. دوم خوک برّی و بحری. سوم گربه اهلی و وحشی. چهارم همه درنده‌ها چون شیر و گرگ و پلنگ و پارس و کفتار و روباه و خرگوش(!) و شغال. پنجم موش اهلی و صحرائی. ششم خز و سنجاب و سمور و فنک. هفتم حشرات چون مار و عقرب و خسفار و مگس و کیک و پشه و شپش و غیر آنها. هشتم حیوانی که عادت به خوردن فضله آدمی کرده باشد، اعم از گاو و گوسفند و مرغ خانگی و ماهی(!) و اردک. نهم حیوانی که گوشت او را خورند، چون گوسفندی که به شیر خوک پرورده شود. دهم حیوانی که گوشت او را خورند و شخصی با او وطی و مقاربت کند. که آن حیوان و نسل او حرام است و واجب است سوزانیدن آن حیوان. و اگر چنین گوسفندی در میان گله مشتبه شود، آن گله را دو قسم کنند و قرعه بزنند و یک قسم را بسوزانند. یازدهم هر پرنده که مخلب یعنی چنگال داشته باشد چون باز و چرخ و عقاب و شاهین و باشه و غیر اینها. دوازدهم کلاغ با جمیع اقسام او. و زاغی که خاکستری رنگ است. سیزدهم خفاش و طاووس. چهاردهم مرغی که او را نشانه تیر میسازند تا آنکه می‌میرد. پانزدهم ماهی که فلوس نداشته باشد. شانزدهم سنگ پشت. هفدهم خارپشت. هیجدهم خرچنگ برّی و بحری. نوزدهم گوشتی که در زیر سپرز بریان کنند، بشرطی که ماهی حرام بر بالای ماهی حلال باشد. اما اگر ماهی حلال بر بالای ماهی حرام باشد، حرام نیست.

و حرام است ماهی را شکار کردن در روز جمعه پیش از نماز، و شکار ملخی که به پرواز نیامده باشد. و حضرت امیرالمومنین (ع) فرمود که شکاری را که سگ سیاه یکرنگ بکند نخورید.

- و اما از جمله مکروهات است گوشت کلاغی کوچک که در حوالی زراعت می‌باشد، و زاغی که به رنگ خاکستر باشد، و هدهد، و خطاف. چه در حدیث آمده که خطاف همیشه الحمد لله رب العالمین می‌گوید. و قبره یعنی چکاوک. چه در حدیث آمده که قبره را نباید خورد و به طفلان نباید داد که به آن بازی کنند، زیرا که او همیشه تسبیح می‌گوید و لعن بر دشمنان اهل بیت می‌کند. و فاخته و جباری و مرد و صوام که مرغیست دراز گردن گردآلود رنگ که بر درخت خرما می‌باشد و شقران، زیرا در حدیث آمده که او مار را می‌کشد.

و بول هر حیوانی حرام است سوای بول شتر جهت شفا. و همچنین حرام است منی و فضلات و سرگین ایشان. و حرام است خوردن شاخ و سم و دندان و ناخن ایشان. و حرام است خوردن ذکر حیوانات و فرج حیوانات و نیز هر دو خایه که منی در آن جمع می‌شود، و مثانه یعنی محل بول او، و حذقه و آن سیاهی است که در چشم می‌باشد. و حرام است خوردن زهرهای کشنده (!) و بنگ خوردن نیز حرام است و اگر کسی را احتیاج به این چیزهای حرام بهم رسد، مثل آنکه در صحرا واقع شود و چیزی دیگر نباشد که بخورد، در این صورت جایز است آنقدر بخورد که سدرمق او شود. و اگر از تشنگی محتاج به خوردن بول باشد، نیز می‌تواند خوردن بول خود یا بول غیر را. ولی مکروه است خوردن آبهایی که بوی کبریت از آن آید. (جامع عباسی، بابهای سیزدهم و چهاردهم، در اقسام شکار از واجب و حرام و سنت و شروط و احکام شکار و اقسام ذبح از حرام و مکروه و سنت و مباح).

- گوشت حیوان حلال گوشت که طبق موازن شرعی ذبح شده باشد، حلال است. ولی گوشت حیوانی که انسان با آن وطی و نزدیکی کرده حلال نیست.

- اگر آهو و بچه‌اش را که نمی‌تواند فرار کند با يك تیر شکار نماید، آهو حلال و بچه‌اش حرام است.

- حیوان حرام گوشتی که خون جهنده ندارد مانند مار، با سر بریدن حلال نمی‌شود. ولی مرده آن پاك است.

- کسیکه سر حیوان را می‌برد چه مرد و چه زن، باید دشمنی با اهل بیت پیغمبر نداشته باشد. سر حیوان را باید با چیزی که از آهن باشد ببرد. ولی چنانچه آهن پیدا نشود با شیشه و سنگ تیز نیز می‌توان برید.

- مستحب است در موقع سر بریدن سر گوسفند، دو دست و يك پای او را ببندند و پای دیگر را باز بگذارند. و موقع بریدن سر گاو، چهار دست و پایش را ببندند و دمش را باز بگذارند. و موقع بریدن سر شتر، دو دستش را از پائین تازانو یا تا زیر بغل بیکدیگر ببندند و پاهایش را باز بگذارند.

- اگر با سگ غصبی یا اسلحه غصبی حیوانی را شکار کنند، شکار حلال است ولی باید اجرت اسلحه یا سگ را به صاحبش بدهند.

- ماهی مرده‌ای که معلوم نیست آنرا زنده از آب گرفته‌اند یا مرده، چنانچه در دست مسلمان باشد، حلال است. و اگر در دست کافر باشد، حرام است.

- خوردن ماهی زنده اشکال ندارد.

- اگر ملخ را با دست یا بوسیله دیگری زنده بگیرند، بعد از جان دادن خوردن آن حلال است. ولی اگر ملخ مرده‌ای در دست کافر باشد، حلال نیست.

- خوردن سرگین و آب دماغ حرام است. ولی اگر مقداری از آن بطوری با چیز حلال مخلوط شود که در نظر مردم نابود حساب شود، خوردن آن اشکال ندارد.

- خوردن گوشت اسب و قاطر و الاغ مکروه است. و اگر کسی با آنها وطی کند یعنی مقاربت نماید، حرام می‌شوند.

- اگر با گاو و گوسفند و شتر نزدیکی کنند، بول و سرگین آنها نجس می‌شود و آشامیدن شیر آنها هم حرام است. و باید بدون آنکه تاخیر بیاقتد آن حیوان را بکشند و بسوزانند. بلکه اگر به حیوان دیگری هم نزدیکی کنند، شیر آن حیوان حرام می‌شود.

- گوسفند و حیوانات دیگر را اگر ذبح کنند با کارخانه‌ها و مکینه‌هایی که اخیراً در بعضی بلاد متعارف شده است، حرام و مردار و نجس است. چه کلید

برق را مسلمان بزند و تسمیه بگوید و از حلو قم ببرد یا نه، چه برسد به آنکه این امور نیز رعایت نشود. (آیت‌الله خمینی، توضیح المسائل، احکام سربریدن و شکار کردن حیوانات، احکام شکار کردن، سگ و صید ماهی و ملخ، مکروهات).

در احکام خوردن و آشامیدن

- اما آنچه تعلق به طعام خوردن دارد، هفتاد و چهار امر است. يك امر واجب، و چهل و چهار امر مستحب، و چهار امر حرام، و بیست و پنج امر مکروه. اما يك امر واجب آن است که اگر در ظرف طلاکوب و نقره کوب طعام خورند، دهن را از موضع طلا و نقره برگردانند.

اما از جمله اموری که مستحب است: اول پاك نکردن دست خود به مندیل پیش از طعام خوردن. چه در حدیث ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین وارد شده که تا رطوبت در دست باشد برکت در آن طعام است. دوم نشستن بر زانوی چپ در حالت طعام خوردن. سوم به سه انگشت طعام خوردن. چهارم انگشتان خود را لیسیدن. پنجم به مردم نگاه کردن در حالت طعام. ششم هر دو دست را بعد از طعام شستن و بعد از شستن به ابروی خود مالیدن. هفتم آبهایی را که از دست شستن بهم می‌رسد در يك ظرف جمع کردن. هشتم بعد از خوردن طعام بر پشت افتادن و پای راست را بر بالای پای چپ نهادن. نهم پیش از طعام ابتدا به نمك کردن، و بعد از طعام ختم به سرکه یا نمك نمودن. دهم دهن را بعد از طعام به سعد یعنی به مشك زمین که به ترکی بتلاق گویند شستن. چه در حدیث آمده که بواسیر را نافع است و قوه جماع را نیز می‌دهد. یازدهم شب سیر خوابیدن مرد پیر. که هر گاه مرد پیر شب بخوابد و شکم او سیر باشد، باعث آن می‌شود که شب خواب کند و بوی دهن او نیک شود. دوازدهم بعد از گذاردن نماز خفتن، چیزی خوردن. که این از عادت پیغمبران است. سیزدهم خوردن پاره نان که در رهگذر یافته باشند. چه در حدیث آمده که اگر نجس باشد و آنرا بشوید و بخورد، هفتاد حسنه در دیوان اعمال او نوشته شود.

اما از جمله آن بیست و پنج امری که مکروه است: اول بعد از طعام هر گاه آروغ زند سر بسوی آسمان کردن. دوم مربع نشستن در وقت طعام خوردن. چه در حدیث آمده که مربع نشستن (چهار زانو) را خدایتعالی دوست نمی‌دارد. سوم طعام خوردن بدست چپ با اختیار. چهارم طعام خوردن در حالی که راه روند. پنجم اجابت کردن دعوت طعامی که جهت ختنه دختران پخته باشند. ششم نان را به کارد بریدن. هفتم پاك کردن استخوان از گوشت. چه در حدیث آمده که جنیان را در آن نصیبی هست، پس اگر تمام گوشت او را بخورند آنها هم از روی لجاجت در آن خانه بهتر است می‌برند. هشتم مرد پیر را گرسنه خوابیدن در شب. نهم ترك طعام شب. چه در حدیث آمده که هر کس که شب سه‌شنبه و شب یکشنبه شام نخورد، قوت از او می‌رود و تا چهل شبانه روز باز نمی‌آید. دهم به دو انگشت طعام خوردن با اختیار. یازدهم خلال کردن به چوب درخت خرما و نی ریحان، چه اینها سبب جذام می‌شود. دوازدهم ماهی خوردن. چه در حدیث آمده که خوردن گوشت ماهی، بدن را می‌ریزند. سیزدهم پنیر بی مغز گردو و گردو بی پنیر خوردن. چهاردهم گوشت قاق خوردن. پانزدهم گوشت گندیده خوردن. شانزدهم از چیزی که موش از آن خورده باشد خوردن. (جامع عباسی، باب پانزدهم، در بیان اقسام طعام خوردن از واجب و حرام و سنت و مکروه و آداب طعام خوردن).

و اما در احکام آب نوشیدن آنچه مستحب است سیزده امر است و از آن جمله: اول خواندن این در دعا در وقت آب خوردن (متن مفصل دعا). دوم آنکه آب را بمکد. سوم آب را به هر دو دست بنوشد. چهارم آنک به سه نفس بنوشد، اگر آب دهنده غلام باشد. پنجم آنکه از نزدیک دسته کوزه و از موضع شکسته آب ننوشد. ششم آبی بنوشد که از ناودان خانه کعبه فرود آمده باشد.

و از زمره آنچه در آب نوشیدن مکروه است: اول آب نیل مصر نوشیدن، که دل را می‌میراند. دوم به يك نفس آب نوشیدن، اگر آب دهنده غلام باشد. سوم به سه نفس آب نوشیدن، اگر آب دهنده آزاد باشد. چهارم به یکبار فرو بردن آب، چه باعث مرض کباد می‌شود و آن مرضی است در جگر. پنجم ایستاده آب نوشیدن. ششم تگرگ خوردن. (همان کتاب، باب پانزدهم، در آداب آب نوشیدن).

- سنت است که چاشت را بامداد بخورد. و بعد از نماز خفتن بار دیگر طعام بخورد... و در موقع خوردن به روی مردم نظر نکند. و در طعام گرم ندمد (فوت نکند). و نان را به کارد نبرد. و استخوان را پاك نکند. و به کمتر از سه انگشت چیزی نخورد که رسول اکرم (ص) فرمودند: به دو انگشت غذا خوردن کار شیطان است. و در حالت جنابت مکروه است طعام خوردن و آب خوردن و گرنه بیم آن است که پیس شود. و حضرت امیرالمومنین (ع) فرمود که از بالای ظرف آبگوشت بخورید و از پهلوهایش نخوردی که برکت در بالای طعام است و به سند معتبر از حضرت رسول اکرم (ص) منقول است که هر گاه کسی طعام بخورد، انگشتان خود را بلیسد و بمکد. و نیز به سند معتبر از حضرت علی بن الحسین (ع) منقول است که استخوان را پاك مکنید که اجنه را در آن بهره هست و اگر پاك کنید ایشان از خانه شما می‌برند چیزی را که از آن بهتر باشد.

- و سنت است که بدست راست غذا بخورد. و بر دو زانو بنشیند. و خوابیده چیزی نخورد. و چهار زانو مکروه است. و اگر پا را بر روی زانو گذارد آن هم بدتر است. و تنها غذا خوردن مکروه است. و دست شستن پیش از طعام از سنت است اما باید دست را بدستمال خشك نکند. رسول اکرم (ص) نهی فرمود از خوردن و آشامیدن به دست چپ. و امام جعفر صادق (ع) فرمود که دست شستن پیش و بعد از طعام، چشم را جلا می‌دهد و نیز آن حضرت (ع) فرمود که دستها را همه در يك ظرف بشوئید تا اخلاق شما نیکو شود و بهتر است که در آن آب سعد داخل کنید که بر قوت جماع می‌افزاید.

- و از حضرت رسول اکرم (ص) منقول است که چون سفره غذا را بگسترند، چهار هزار ملك بر دور آن حلقه زنند. و اگر بنده بسم الله گفت، به شیطان گویند: برو ای فاسق که ترا بر ایشان سلطنتی نیست. و اگر بسم الله در اول نگویند، ملائک به شیطان گویند بیا ای فاسق و با ایشان طعام بخور.

- و در حدیث معتبر از امام رضا (ع) منقول است که هر گاه چیزی خوردی بر پشت بخواب و پای راست را بر روی پای چپ بگذار. و از حضرت امام صادق (ع) منقول است که نان را در زیر کاسه مگذارید. و در چند

حدیث معتبر دیگر منقول است که نان را به روش عجمان با کارد نبرید، بلکه بدست بشکنید. و حضرت امام موسی کاظم (ع) فرمود که پس از غذا خلال کنید. اما خلال مکنید به چوب گل و درخت انار، که هر دو رگ خوره را به حرکت می‌آورند. و حضرت صادق (ع) فرمود که جبرئیل برای حضرت رسول اکرم (ص) مسواک و خلال و حجامت را آورد. و آن حضرت به هر چه می‌یافتند خلال می‌کردند به غیر از برگ درخت خرما و نی و درخت مورد.

- و حضرت امام رضا (ع) فرمود که اگر کسی بقدر دو کف طعام بخورد و آب بعد از آن نخورد، عجب دارم که معده‌اش شق نمی‌شود؟ (حلیة‌المتقین، باب سوم، فصول چهارم و پنجم و ششم).

- از حضرت امام جعفر صادق (ع) منقول است که هر بنده‌ای که آب بخورد و حضرت امام حسین (ع) و اهل بیت را یاد کند و لعنت کند بر کشتگان آنحضرت، حقتعالی ۱۰۰,۰۰۰ حسنه برای او بنویسد و ۱۰۰,۰۰۰ گناه از او بیندازد و ۱۰۰,۰۰۰ درجه برای او بلند کند و چنان باشد که ۱۰۰,۰۰۰ بنده آزاد کرده باشد.

و نیز فرمود که: اگر شخصی آب بخورد و هنوز سیر نشده حمد خدا را بگوید، پس باز بخورد و هنوز سیر نشده از لب باز گیرد و حمد خدا بگوید، و سپس باز بخورد، پس حقتعالی به سبب این بهشت را بر او واجب گرداند (!).

- سنت است که آب به سه نفس خورده شود. و در احادیث بسیار وارد شده است که در روز، آب ایستاده خوردن خوب است، و شب آب نشسته خوردن خوب است، و در شب ایستاده خوردن آب، باعث غلبه زرداب و صفرا می‌شود.

- و از حضرت امام محمد باقر (ع) منقول است که از پیش دسته کوزه و از جائیکه شکسته باشد، یا رخنه‌ای داشته باشد، آب نخورید که این دو موضع شیطان است.

- و حضرت صادق (ع) نهی فرمود از آب خوردن به دست چپ، و فرمود که آبرای بمکید. (همان کتاب، باب سوم، فصول یازدهم و دوازدهم).

- مستحب است: با دست راست غذا بخورد. با سه انگشت یا بیشتر غذا بخورد. و با دو انگشت نخورد. انگشتها را بعد از غذا خوردن بلیسد. و بعد از غذا خلال نماید، ولی با چوب انار و ریحان و نی و برگ درخت خرما خلال نکند. بعد از خوردن غذا به پشت بخوابد و پای راست را روی پای چپ بیاندازد. در اول غذا و آخر غذا نمک بخورد.

- و مکروه است: نگاه کردن به صورت دیگران در موقع غذا خوردن، و خوردن غذای داغ، و فوت کردن چیزی که می‌خورد و می‌آشامد، و پاره کردن نان به کارد، و پاک کردن گوشتی که به استخوان چسبیده، و پوست کندن میوه. در آشامیدن آب مستحب است که: آنرا بطور مکیدن بیاشامد، در روز ایستاده آب بخورد، به سه نفس بیاشامد، و بعد از آشامیدن آب قاتلان حضرت اباعبدالله را لعنت نماید.

- و مکروه است: آشامیدن آب بعد از غذای چرب، در شب بحال ایستاده، و آشامیدن آب با دست چپ، و آشامیدن از جائیکه نزدیک دسته کوزه باشد. (آیت‌الله خمینی، توضیح المسائل، احکام خوردنی‌ها و مستحبات و مکروهات آن).

در احکام دارالخلاء

- و آن بیست و یک چیز است: سه چیز واجب است و پنج چیز حرام و پنج چیز سنت و هشت چیز مکروه. اما آن سه چیز که واجب است: اول پوشانیدن عورتین از نامحرم. دوم آنکه از قبله منحرف نشیند، یعنی روی و پشت به قبله نکند. سیم مخرج بول را به آب مطلق طهارت دادن. نه به گلاب و امثال آن، و نه به کلوخ که آن مذهب سنّیان است. اما مخرج غایط را که حوالی آن موضع به آن آلوده نشده باشد، به کلوخ و لته و پنبه و امثال آن طاهر می‌توان کرد، هر چند که آب میسر باشد اما لازم است که از سه نوبت کمتر نباشد، اگر چه به دو نوبت یا کمتر پاک شود. و اگر حوالی آن آلوده شده باشد پاک کردن آن به آب می‌باید و بس.

اما آن پنج چیز که حرام است: اول مخرج غایط را به سرگین پاک کردن، هر چند سرگین از حیوانی باشد که گوشت آن حلال است. دوم به چیزی پاک کردن که خوردنی باشد مثل میوه و غیر آن. سیم به استخوان پاک کردن که

آن نیز حرام است. چهارم به چیزی پاك کردن که محترم باشد مثل كاغذی که علم دین بر آن نوشته شده باشد. پنجم به دستی استنجا کردن که در آن انگشتی باشد که نام یکی از ائمه معصومین علیهم السلام بر آن نقش شده باشد.

اما آن پنج چیز که سنت است: اول آن است که در جایی نشیند که هیچکس او را نبیند مثل گودال یا پس دیوار. دوم آنکه در وقت داخل شدن به دار الخلاء اول پای چپ خود را پیش کند و در وقت بیرون آمدن پای راست را. سوم آنکه در وقت طهارت کردن سنگینی بدن خود را بر پای چپ اندازد. چهارم آنکه به نوبت از مقعد تا بیخ ذکر تا حشفه را و بعد از آن سه نوبت ذکر را بشارد. پنجم آنکه اول مقعد را طهارت دهد و بعد ذکر را.

و اما هشت چیز که در موقع طهارت کردن به فعل آوردن آن مکروه است: اول روی یا پشت خود را به جانب آفتاب یا ماه کردن بعنوانی که نور آفتاب یا ماه به عورتین او بتابد و یا روی بجانب باد بول کردن. دوم با دست راست مقعد را پاك کردن. سوم بول کردن در زمین سخت. چهارم بول کردن در سوراخهای حیوانات مثل مورچه و مار. پنجم طهارت گرفتن در شارع. ششم طهارت کردن در آب، خواه روان و خواه ایستاده. هفتم طهارت کردن در زیر درختی که میوه داشته باشد. هشتم حرف زدن در وقت طهارت گرفتن مگر به یکی از چهار چیز: اول ذکر خدای تعالی. دوم آیه‌الکرسی خواندن. سوم حکایت اذان یعنی هر چه موذن بگوید، این کس نیز بگوید. چهارم اگر امر ضروری باشد که اگر حرف نزنند آن امر فوت شود. (جامع عباسی، باب اول، واجبات و محرمات و مکروهات و سنن بیت‌الخلاء رفتن).

- و چون حاجت داری به رفتن به بیت‌الخلاء، پس بدان که آداب بیت‌الخلاء بسیار است. و جمله‌ای از آن بطور اختصار آن است که: مقدم می‌داری در وقت داخل شدن پای چپ را. و می‌گویی "بسم الله و بالله اعوذ بالله من الرجس النجس الخبیث المخبث الشیطان الرجیم". و چون عورت باز کردی بسم الله می‌گویی. و واجب است در این حال، بلکه در تمام حالات، مستور کردن عورت را. و حرام است در این حال رو به قبله و پشت به قبله نشستن. و مستحب است آنکه بگویی در حال قضاء حاجت: "اللهم اطعمنی طیباً فی عافیة و اخرجه منی خبیثاً فی عافیة". و وقتی که نظرت افتاد بر آنچه از تو دفع شده

می‌گوئی: "اللهم ارزقنی الحلال و جنبنی الحرام". و چون خواستی طهارت بگیری، اول استبراء می‌کنی، پس دعای رویت آب را می‌خوانی: "الحمد لله الذی جعل الماء طهورا و لم یجعلہ نجسا". و در وقت طهارت می‌گویی: "اللهم حصن فرجی و اعفه و استر عورتی و حرمنی علی النار". و چون از جای برخاستی، دست راست را بر شکم می‌کشی و می‌گوئی: "الحمد لله الذی اماط عنی الادی و هنانی طعامی و شرابی و عافانی من البلوی". پس بیرون می‌آیی و مقدم می‌داری پای راست را بر پای چپ. و این دعا را می‌خوانی: "الحمد لله الذی عرفنی لذته و اتقی فی جسدی قوته و اخرج عنی اذاه یا لها نعمه یا لها نعمه لا یقدر القادرون قدرها". (مفاتیح الجنان، و باقیات و صالحات، باب اول، در آداب بیت‌الخلا).

- چون خواهد که داخل بیت‌الخلاء شود، سر را ببوشاند. و اگر در بالای عمام چیزی بر سر گیرد، بهتر است. و چون داخل شود بسم الله بگوید و این دعا را بخواند (متن دعا). بعد از آن بگوید (متن دعای دوم). و چون داخل شود پای چپ را مقدم بدارد. و چون عورتش باز شود، بسم الله بگوید تا شیطان چشم بر هم نهد و نظرش به عورت او نیفتد. و چون درست بنشیند، بگوید (متن دعا). و چون بر محل تخلیه بنشیند، تکیه بر پای چپ کند و پای راست را گشاده گذارد. و اگر غایط یا بول به دشواری بیرون آید، این دعا را بخواند (متن دعا). و در حدیث است که بر هر بنده‌ای فرشته‌ای موکل است که در بیت‌الخلاء سر او را به زیر بیاندازد که نظر به مدفوع خود کند... پس سزاوار است که بنده در این حال این دعا بخواند (متن دعا). و چون برخیزد دست بر شکم خود مالد و بگوید (متن دعا). و در برخی از کتب معتبره خواندن این دعا سه مرتبه وارد شده است. و سنت است که بعد از قطع قطرات بول، استبراء کند و بعضی این کار را واجب می‌دانند. و طریقه استبراء آن است که انگشت وسطی دست چپ را نزدیک مقعد گذاشته به قوت بکشد تا زیر خصیئین سه مرتبه، پس انگشت شهادت را به زیر ذکر گذارد و انگشت بزرگ را بر بالای آن به قوت بکشد تا سر ذکر سه مرتبه، و اکثر علما گفته‌اند که سر ذکر را سه مرتبه بفشارد. و سنت است مقعد را شستن به آب سرد که دفع بواسیر می‌کند. و بسیار نشستن در دار‌الخلاء

مکروه است، زیرا منقول است که حضرت لقمان فرمود که در همه بیت‌الخلاءها نوشتند که بسیار نشستن در بیت‌الخلاء باعث بواسیر می‌شود. و پاک کردن مقعد به استخوان و سرگین مکروه است، زیرا در حدیث معتبر آمده است که اجنه به خدمت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله آمدند و از برای خود و حیوانات خود طعامی طلبیدند. حضرت استخوان را برای ایشان و سرگین را برای حیوانات ایشان قرار داد. و باین سبب استخوان را پاک کردن خوب نیست. همچنین پاک کردن مقعد به سایر خوراکیها خصوصا نان کراهت شدید دارد. و چیزهای محترم مثل خاک تربت حضرت امام حسین علیه‌السلام و نوشته‌ای که در آن آیه‌های قرآن یا نام خدا یا نام پیغمبران یا ائمه علیهم‌السلام یا حدیث یا فقه بوده باشد، حرام است. و پاک کردن یا نشستن مقعد به دست راست مطلقا مکروه است. و اگر در دست چپ انگشتی باشد که در آن اسم خدا باشد، استنجا به دست چپ هم مکروه است. و علمای اعلام، اسماء ائمه معصومین صلوات الله علیهم را نیز هرگاه به قصد نام ایشان کنده باشند، بدین کراهت الحاق کرده‌اند. و مکروه است با خود بردن به بیت‌الخلاء چنین انگشتی را هر چند هم که در انگشت نباشد. و همچنین با خود بردن نقره سکه‌دار را مگر آنکه در کیسه باشد. و مکروه است مسواک کردن در بیت‌الخلاء که باعث گند دهان می‌شود. و مکروه است حرف زدن در آن حال، مگر آنکه ذکر خدا بکنند یا آیه‌الکرسی بخوانند و حمد الهی بکنند یا آنچه مؤذن می‌گوید از پی آن بگویند. و واجب است که اگر اسم حضرت رسول صلی الله علیه و آله را در بیت‌الخلاء بشنود صلوات بفرستد. و نیز سنت است اگر در بیت‌الخلاء عطسه کند، حمد بگوید و صلوات بفرستد... و منقول است که هر که در بیت‌الخلاء سخن بگوید، حاجتش برآورده نشود. و مکروه است خوردن و آشامیدن در هنگام بول و غایط.

- در حدیث معتبر منقول است که روزی حضرت امام حسن علیه‌السلام داخل بیت‌الخلاء شدند. لقمه نانی دیدند که در آنجا افتاده است. برداشتند و به غلامی از غلامان خود دادند. چون بیرون آمدند، پرسیدند که چه شد لقمه نان؟ گفت خوردم. فرمود ترا آزاد کردم، زیرا از جدم رسول الله شنیدم که هر که لقمه نانی در دارالخلاء بیابد و آنرا فوت کند و بخورد، پس از آتش جهنم آزاد گردد.

- و نیز در حدیث صحیح از حضرت امام باقر (ع) منقول است که هر که بر روی قبر بول یا غایط کند یا ایستاده بول کند یا در خانه تنها بخوابد، شیطان او را بگیرد و دیوانه کند.

- و نیز از حضرت رضا (ع) منقول است که فرمودند: هر گاه بول آمد بکن، و تا ضرور نشود جماع مکن، و هر گاه که تو را خواب گیرد خواب بکن. (حلیة المتقین، باب هشتم، فصل یازدهم، باب اول، فصل دوازدهم، باب سوم، فصل ششم، باب نهم، فصل سوم).

- واجب است انسان وقت تخلی، عورت خود را از کسانیکه بالغ شده‌اند اگر چه خواهر و مادر و سایر کسانی که محرم هستند و همچنین از دیوانه ممیز و بچه‌ای که خوب و بد را می‌فهمد، بپوشاند.

- تخلی در کوچه بن‌بست و ملک کسی که اجازه تخلی نداده است و در محل وقف مثل بعضی مدرسه‌ها و روی قبر مومنین حرام است.

- در صورتیکه نجاست دیگری مثل خون با غایط بیرون آمده باشد، یا نجاستی از خارج به مخرج غایط رسیده باشد، یا اطراف مخرج بیش از مقدار معمول آلوده شده باشد، باید مخرج غایط را با آب شست. در غیر این سه صورت می‌شود آنرا با پارچه و سنگ و کلوخ پاک کرد.

- هرگاه با سنگ و کلوخ و مانند اینها غایط را از مخرج برطرف کنند، نماز خواندن مانعی ندارد. و ذره‌های کوچک و لزج بودن محل، اشکال ندارد.

- لازم نیست با سه سنگ یا سه پارچه مخرج را پاک کنند، بلکه با اطراف يك سنگ هم کافی است. ولی با استخوان و سرگین و کاغذی که اسم خدا بر آن نوشته باشد، اگر محل را پاک کند، نمی‌تواند نماز بخواند.

- اگر مخرج غایط را با آب بشویند، باید چیزی از غایط در آن نماند. ولی باقی ماندن رنگ و بوی آن مانعی ندارد.

- مردها بعد از بیرون آمدن بول باید استبراء کنند. و بهترین قسم استبراء این است که بعد از قطع شدن بول، اگر مخرج غایط نجس شده اول آنرا تطهیر کنند. بعد سه دفعه با انگشت میانه دست چپ از مخرج غایط تا بیخ آلت بکشند.

بعد شست را روی آلت و انگشت پهلوی شست را زیر آن بگذارند و سه مرتبه تا ختنه‌گاه بکشند و پس از آن سه مرتبه سر آلت را فشار دهند.

- اگر انسان شك کند که استبرا کرده یا نه، نجس می‌باشد. ولی اگر شك کند استبراء که کرده، درست بوده یا نه، و رطوبتی از او بیرون آید که نداند پاک است یا نه، پاک می‌باشد.

- اگر انسان بعد از بول استبراء کند و وضو بگیرد، چنانچه بعد از وضو رطوبتی ببیند که نداند یا بول است یا منی، واجب است احتیاطاً غسل کند، وضو هم بگیرد.

- آبی که گاهی بعد از ملاعبه با خود یا با زنان از انسان خارج می‌شود و به آن مذی می‌گویند، پاک است. و نیز آبی که گاهی بعد از منی بیرون می‌آید و به آن وذی گفته می‌شود، و آبی که گاهی بعد از بول بیرون می‌آید و به آن ودی می‌گویند، اگر بول به آن نرسیده باشد، پاک است.

- مستحب است در موقع وارد شدن به مکان تخلی، اول پای چپ و موقع بیرون آمدن اول پای راست را بگذارد. همچنین مستحب است در حال تخلی سر را ببوشاند و سنگینی بدن را بر پای چپ بیاندازد.

- نشستن روی خورشید و ماه در موقع تخلی مکروه است. و نیز در موقع تخلی نشستن روی ماه و در جاده و خیابان و کوچه و درب خانه و زیر درختی که میوه می‌دهد، و چیز خوردن در موقع تخلی و توقف زیاد و تطهیر کردن با دست راست مکروه می‌باشد. همچنین است حرف زدن در حال تخلی، ولی ذکر خدا را بگوید اشکال ندارد.

- مستحب است انسان پیش از جماع و بعد از بیرون آمدن منی بول کند. (آیت‌الله خمینی، توضیح المسائل، احکام تخلی و استبراء و مستحبات و مکروهات تخلی).

در احکام خانه

- از حضرت امام جعفر صادق (ع) منقول است که حقتعالی ملکی را موکل گردانیده است که هر که سقف خانه‌اش را زیاده از هشت ذرع بلند کند، باو می‌گوید که تا کجا می‌خواهی بروی ای فاسق؟ و طبق روایت دیگری حتی

فرمود که فاسق‌ترین فاسقان؟!... و در حدیث دیگر منقول است که شخصی شکایت کرد به آن حضرت که جنیان، خانه و عیال مرا آزار می‌کنند. حضرت پرسید که ارتفاع سقف خانه‌ات چقدر است؟ گفت ده ذرع. حضرت فرمود مگر نمی‌دانی که هر که سقف خانه خود را زیاده از هشت ذرع بلند کند، اجنه و شیاطین در آن خانه جا می‌کنند؟ پس باید که سقف خانه‌ات هفت ذرع باشد. زیرا آنچه زیاده از هفت ذرع است، شیطان در آن ساکن می‌شود و بدرستی که شیطان در آسمان و زمین نمی‌باشد، بلکه در میان هوا می‌باشد.

و در حدیث دیگر منقول است که شخصی به حضرت امام محمد باقر (ع) شکایت کرد که جنیان ما را از خانه بدر کرده‌اند. فرمود که سقف خانه خود را هفت ذرع کن و کبوتر در اطراف خانه جا بده. آن شخص گفت چنین کردم و دیگر بدی ندیدم.

- در احادیث معتبره از حضرت رسول اکرم (ص) منقول است که چراغها را در شب خاموش کنید، که آن فاسقك که موش باشد، فتیله را نکشد که آتش در خانه اندازد.

و نیز آن حضرت (ص) فرمود که خانه شیطان در خانه‌های شما جائی است که عنکبوت در آن می‌تند.

و حضرت امیرالمؤمنین (ع) فرمود که خاکروبه خانه را شب در خانه مگذارید که شیطان در آن جا می‌گیرد (حلیة‌المتقین، باب دوازدهم، فصول اول و یازدهم).

- حضرت امام جعفر صادق (ع) فرمود: هر که تنها در خانه بخوابد، شیطان او را بگیرد و دیوانه‌اش کند.

- و فرمود دهان ظرفهای آب و درب خانه‌ها را ببندید، که شیطان درب بسته و ظرف سر بسته را نمی‌گشاید.

- و فرمود: نان در خانه بپزید و از بازار مخرید که از تلخی‌های زندگانی است نان از بازار خریدن.

- و فرمود: من ضامنم برای کسیکه تحت الحنك بسته باشد که چون از خانه بیرون رود، سلامت بخانه باز گردد.

- و فرمود: خانه خود را جاروب کنید تا شبیه نشوید به جهودان. که ایشان جاروب نمی‌کنند. (همان کتاب، باب دوازدهم، فصول دوم و یازدهم و دوازدهم، باب چهاردهم، فصول چهارم و یازدهم).

- از مکروهاتی که فقر می‌آورد: در حال جنابت چیز خوردن است، مگر اینکه غسل کند یا اینکه مضمضه و استنشاق را سه مرتبه انجام دهد. همچنین تنظیف در شب یعنی وقتیکه منزل کثیف شده شب جاروب کند. دیگر ظرف آب را سر باز گذاردن. دیگر برطرف نکردن تار عنکبوت از دیوار و سقف خانه است. دیگر نشستن در آستانه در است. دیگر اینکه روی نان که در سفره گذاشته می‌شود، چیز دیگری بگذارد. مثلاً قاب پلو را روی نان بگذارد. (آیت‌الله دستغیب شیرازی، کتاب معراج، تفسیر سوره نجم، موجبات فقر و غنا).

در احکام لباس پوشیدن

- و اما احکام رخت پوشیدن و عمامه پیچیدن و انگشتری بدست کردن و کفش نعلین بر پای کردن، پنج قسم و چهل سه حکم است. و از جمله آنچه حرام است: اول پوشیدن مردان حریر محض را در غیر موقع جنگ. دوم پوشیدن پوست مرده. سوم رخت خوب پوشیدن زن اجنبیه، بقصد آنکه با او زنا کنند. و مستحب است: اول آنکه رختی که می‌پوشند قیمتی باشد بجهت تجمل و زینت. دوم آنکه سفید باشد و از پنبه باشد. سوم آنکه کوتاه باشد. چهارم آنکه استین آن جامه از انگشتان دست درازتر نباشد. پنجم آنکه در حالت پوشیدن جامه کوزه نو را پر آب سازند و سوره انا انزلناه را سی و دو بار بر آن بخوانند و بدمند و قدری از آن آب بر جامه پاشند. که حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام فرموده‌اند این سبب فراخی نعمت می‌شود. ششم ایستاده عمامه ببندند. چه در حدیث از نشسته پیچیدن عمامه نهی وارد شده. هفتم همیشه تحت الحنك ببندد. هشتم زیر جامه را رو به قبله نپوشد. نهم کفش و نعلین را نشسته بپوشد. دهم در وقت پوشیدن نعلین پای راست را پیش از پای چپ در آن کند، و در وقت کندن اول از پای چپ بکند. یازدهم در وقت نعلین پوشیدن این دعا را بخواند (متن دعا). دوازدهم در وقت کندن نعلین این دعا را بخواند (متن دعا). سیزدهم نعلین

سفید بپوشد که نعلین زرد لباس پیغمبران است. چهاردهم پیراهن بپوشد که در حدیث آمده است که پوشنده را فریه می‌کند. پانزدهم انگشتری به دست راست کند و نگین انگشتر از یاقوت باشد. چه در حدیث آمده که مفلسی را می‌برد. شانزدهم انگشتری که نگین آن جزع یمانی یا بلور باشد، در دست کند.

و مکروه است: اول پوشیدن کفش و نعلین سرخ در حضر، اما در سفر مکروه نیست. دوم پوشیدن نعلین سیاه، چه در حدیث آمده که به چشم ضرر می‌رساند اما کفش سیاه پوشیدن مکروه نیست. سوم پوشیدن جامه سیاه، چه از حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام منقول است که حق تعالی وحی فرستاد به پیغمبری از پیغمبران که به مومنان بگو که لباس دشمنان مرا نپوشند یعنی جامه سیاه. چهارم جامه سرخ پوشیدن مگر در عروسی. پنجم پوشیدن جامه‌ای که زرد باشد یا به رنگ زعفران رنگ کرده باشند مگر در عروسی، چه در حدیث آمده که حضرت امام محمد باقر علیه‌السلام فرمود که رنگ کردن جامه به زعفران خاصه بنی‌امیه است. و نیز در حدیث آمده که خود آن حضرت وقتی قبای زرد پوشیده‌اند و در جواب پرسش احباب گفته‌اند که من چون داماد شده‌ام، جهت آن قبای زرد پوشیده‌ام. ششم آنکه يك کفش یا يك نعل پوشیده به راه روند، مگر آنکه یکی را بدوختن داده باشند. چه در حدیث آمده که هر که در يك نعل راه رود، شیطان باو ضرر می‌رساند. هفتم انگشتری از آهن در دست کردن. هشتم عمامه را نشسته پیچیدن. (جامع عباسی، باب پانزدهم، در اقسام رخت پوشیدن از واجب و سنت و حرام و مکروه و مباح).

- از حضرت صادق (ع) منقول است که حضرت رسالت پناه (ص)، بر سر حضرت امیرالمؤمنین (ع) عمامه بدست مبارک خود پیچیدند و يك سر عمامه را از پیش رو آویختند و طرف دیگر را بقدر چهار انگشت کوتاه‌تر از عقب سر آویختند. پس فرمود که برو، رفت. پس فرمودند که بیا، آمد. آنگاه فرمودند که چنین است والله تاجهای ملائکه!

- و از حضرت امیرالمؤمنین (ع) منقول است که فرمود: مبادا مرد را که عریان شود، که هر گاه مرد عریان شود، شیطان باو نظر می‌کند و در او طمع می‌کند.

- و از حضرت امام محمد باقر (ع) منقول است که جامه تازه پوشیدن دشمن را منکوب می‌کند.

- و در حدیث است که شخصی از حضرت امام جعفر صادق (ع) پرسید که در کلاه سیاه نماز بکنم؟ فرمود که لباس اهل جهنم است.

- و نیز فرمود که پوشیدن کتان بدن را فربه می‌کند.

- و در فقه رضوی از حضرت امام رضا (ع) منقول است که زیر جامه را نشسته می‌پوش، و ایستاده بیوش، که موجب زرداب می‌شود. و از حضرت امیرالمومنین (ع) نیز همین مطلب منقول است. (حلیة‌المتقین، باب اول، فصول چهارم و هفتم و هشتم و دهم و دوازدهم).

در احکام کفش پوشیدن

حضرت امام جعفر صادق (ع) فرمود که هر که نعلین زرد یا سفید بپوشد او را مال و فرزندان بهم رسد و هر که نعلین سیاه بپوشد نه تنها هیچ يك ازین دو را نیابد بلکه ذکرش نیز سست شود

و فرمود که نعل هموار پوشیدن که همه اش بر زمین رسد پوشش یهودان است

وان حضرت و حضرت امام محمد باقر (ع) هر دو فرموده‌اند که چون نعلین بپوشی ابتدا به پای راست کن و در وقت کندن ابتدا به پای چپ کن و فرمودند که هر که با یکتای کفش راه برود شیطان بر او دست یابد و دیوانه اش کند

و حضرت امیرالمومنین (ع) فرمودند که هر که خواهد عمر او دراز کند کفش نیکو بپوشد (حلیة‌المتقین باب اول فصول دهم و یازدهم و دوازدهم)

در احکام انگشت بر انگشت کردن

- و در حدیث معتبر از بشیر دهان منقول است که به حضرت امام جعفر صادق (ع) عرض کردم کدامیک از نگین‌ها را بر انگشت خود بنشانم؟ فرمود که چرا غافلی از عقیق سرخ و عقیق زرد و عقیق سفید که اینها سه کوهند در بهشت. اما کوه عقیق سرخ، پس مشرف است بر خانه رسول خدا (ص). اما کوه

عقیق زرد، پس مشرف است به خانه حضرت فاطمه(ع). اما کوه عقیق سفید، پس مشرف است بر خانه حضرت امیرالمومنین(ع)، و همه آنها يك خانه است. و از زیر هر کوهی نهری جاری است که از برف سردتر و از غسل شیرین‌تر و از شیر سفیدتر. و نمی‌خورند از آن نهرها مگر شیعیان. و هر سه نهر از کوثر می‌آید و به یکجا می‌ریزد. و این سه کوه تسبیح و تقدیس و تمجید الهی می‌کنند.

- حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود که انگشتر عقیق در انگشت کنید که آن اول کوهی است که اقرار کرده است به یگانگی خدا و به پیغمبر من و به امامت علی.

و از حضرت امیرالمومنین(ع) منقول است که نماز کسی که انگشتر عقیق در دست داشته باشد، بر نماز کسی که انگشتر غیر عقیق در دست داشته باشد، به چهل درجه زیادتی دارد.

- از حضرت امام جعفر صادق(ع) منقول است که انگشتر را به بند پائین انگشت برسانید که انگشتر به سر انگشتان کردن عمل قوم لوط است.

و نیز از آن حضرت(ع) منقول است که حضرت جبرئیل به حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله گفت هر کس از امت تو که انگشتر در دست راست کند و ببینم او را که در قیامت متحیر مانده است، دستش را بگیرم و به تو و به حضرت امیرالمومنین برسانم.

- و در روایت معتبر منقول است که شخصی را از برابر حضرت امام محمد باقر(ع) گذرانیدند که تازیانه بسیار بر او زده بودند. فرمود انگشتر عقیق او کجاست؟ اگر با او بود تازیانه نمی‌خورد. (حلیة المتقین، باب دوم، فصول اول و دوم و سوم).

در احکام ریش

- علی بن محمد از پدرش علی محمد بن اسماعیل بن موسی بن جعفر، و او از احمد بالقاسم العجلی، و او از احمد بن یحیی معروف به کرد، و او از محمد بن خداهی، و او از عبدالله بن ایوب، و او از عبدالله بن هاشم، و او از عبدالکریم بن عمرو الخثعمی، و او از حبابه الوالییه (زنی از قبیله والبه یمن)

روایت کنند که امیرالمومنین علیه السلام را در محل پیش قراولان لشکر دیدم، که با تازیانه دو سری که همراه داشت، فروشندگان ماهی جری (بی فلس) و مار ماهی و ماهی زمار را می زد. و می فرمود ای فروشندگان مسخ شده های بنی اسرائیل و لشکر بنی مروان! فرات بن احنف نزد حضرت ایستاد و پرسید: یا امیرالمومنین! لشکر بنی مروان کیانند؟ فرمود: مردمی که ریش ها را می تراشیدند و سیبیلها را تاب می دادند و لاجرم به امر الهی مسخ شدند و بصورت ماهی های بی فلس و حرام گوشت در آمدند. (اصول کافی، کتاب الحجة، باب ما یفصل به بین دعوی المحق والمبطل فی امر الامامه).

- و در روایت است که چون حاکم یمن به امر کسری کاتب خود، بانویه را باتفاق مردی که او را "خرسک" می گفتند، نزد رسول صلی الله علیه و آله به مدینه فرستاد، چون آن دو ریش ها را تراشیده و شارب را گذاشته بودند، آن جناب را ناخوش آمد که بر ایشان نظر کند. (مفاتیح الجنان، و باقیات و صالحات، باب هشتم، احادیث در مذمت تراشیدن محاسن).

- از حضرت رسول (ص) منقول است که چون حقتعالی توجه حضرت آدم(ع) را قبول فرمود، آدم سر به سجده گذاشت. و چون برداشت روبه آسمان کرد و گفت پروردگارا، حسن و جمال مرا زیاده گردان. پس بعد از آن ریش بسیار سیاهی در رویش روئید، و بیشتر ریش نداشت. گفت پروردگارا، این چیست؟ به او وحی رسید که این زینت تو و زینت مردان فرزندان تست تا روز قیامت.

- حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود که بهترین تحفه ای که برای مرد روزه دار آوردند، آن است که ریشش را روغن بمانند.

- و فرمود که خضاب کردن ریش، نور است و اسلام است و ایمان است. و محبوب می گرداند مرد را نزد زنان و خوف می افکند در دل کافران.

- و فرمود که شارب را از ته بگیرید و ریش را بلند بگذارید. و خود را به یهودان و گبران شبیه مگردانید، که گبران ریش های خود را چیدند و سیلان خود را زیاد کردند. ولی ما شارب خود را می چینیم و ریش را می گذاریم.

- حضرت امیرالمومنین(ع) فرمود که هر جمعه ریش خود را اصلاح کنید، که امان می‌دهد از مرض خوره.

- و فرمود در زمان پیش گروهی بودند که ریش را می‌تراشیدند و شارب را می‌تابیدند و حقتعالی ایشان را مسخ کرد و از صورت آدمیان بیرون آورد.

- حضرت امام محمد باقر(ع) فرمود که اگر خواهید بلغم از بدنتان برود، ریش را شانه کنید.

- حضرت امام جعفر صادق(ع) فرمود که آنچه از ریش، زیاده بر يك قبضه است، در آتش است. و تاکید فرمود که دست بر ریش بگیر و آنچه از يك قبضه باشد ببر.

- و فرمود که: ریش را شانه کردن، دندانها را محکم می‌کند، و فقر را بر طرف می‌کند، و پشت را محکم می‌کند، و بلغم را قطع می‌کند، و قوت جماع را زیاد می‌کند.

- و فرمود که شانه کردن پائین ریش طاعون را از این کس دور می‌گرداند.

- و فرمود: هر که ریش خود را هفتاد نوبت شانه کند و یکی یکی را بشمارد، شیطان تا چهل روز بنزدیک او نیاید، بشرطی که ریش را از پائین بطرف بالا شانه کند.

- علی بن جعفر از حضرت امام موسی کاظم(ع) پرسید که از روی ریش می‌توان برید؟ فرمود که از دو پهلو آن بلی، ولی از پیش رو نه.

- حضرت امام رضا(ع) فرمود که در خضاب کردن ریش اجر عظیم است. و بدرستی که گروهی از زنان دست از عفت برداشتند، بدان جهت که شوهرانشان ریش خود را خضاب نمی‌کردند. (حلیة المتقین، باب دوم، فصل یازدهم، باب پنجم، فصول چهارم و پنجم و یازدهم، و باب ششم، فصل دهم).

در آداب ناخن گرفتن

- از حضرت رسول اکرم (ص) منقول است که ناخن گرفتن دردهای بزرگ را منع می‌کند و روزی را فراخ می‌کند. و نیز در روایت است که مدتی

چند وحی خداوند بر حضرت رسول اکرم (ص) نازل نشد. از سبب آن پرسیدند. خداوند فرمود: چگونه وحی باز نایستد و حال آنکه ناخن نگرفته‌ای؟

- در حدیث معتبر از حضرت امام محمد باقر (ع) وارد شده که در ناخن گرفتن ابتدا به انگشت کوچک از دست چپ بکنید و به انگشت کوچک دست راست ختم کنید، بشرط اینکه آن روز چهارشنبه باشد. و اگر پنجشنبه باشد، ابتدا در هر دستی به انگشت کوچک آن دست کنید. و اگر در روز جمعه یا سایر روزها باشد، ابتدا به انگشت کوچک دست چپ کنید و ختم به انگشت بزرگ دست راست.

- و نیز فرمود که هر که ناخنهای خود را روز پنجشنبه بگیرد و یک ناخن را برای روز جمعه بگذارد، خدا پریشانی را از او زایل گرداند.
- و فرمود که هر که پنجشنبه ناخن بگیرد، فرزندانش بسیار شود و درد چشم نبیند.

- از حضرت امام جعفر صادق (ع) منقول است که فرمود: ناخن گرفتن در روز جمعه ایمن می‌گرداند از خوره و کوری و پیسی.
- و نیز فرمود که ناخن گرفتن و سر را با خطمی شستن در روز جمعه فقر را برطرف کند. (حلیة المتقین، باب پنجم، فصول هشتم و نهم).

در آداب واجبی کشیدن و حجامت

- رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که هر که به حمام برود و واجبی بکشد و بعد از آن از سر تا پای خود را حنا بمالد، در امان باشد از خوره و دیوانگی و پیسی و آکله، تا واجبی کشیدن بعدی.

- حضرت امیرالمومنین (ع) فرمود: احتراز کنید از واجبی کشیدن در روز چهارشنبه، که روز نحس مستمر است و و جهنم در روز چهارشنبه خلق شده است.

- و فرمود که در حمام بر پشت نخوابید.

- و فرمود که مرد با کنیزانش به حمام برود، اما لنگ بسته باشند. و مانند خران برهنه نباشند که نظر به عورت یکدیگر کنند.

- از حضرت امام جعفر صادق (ع) پرسیدند کسی که واجبی کشیده باشد، ایستاده بول می‌تواند کرد؟ فرمود که باکی نیست.
- و فرمود که چون داخل خزانه دوم حمام بشوی، جرعه‌ای از آب آن خزانه را بخور که مجرای بول را پاک می‌کند.
- و فرمود که هر کس خواهد حمامت کند، باید که در روز پنجشنبه حمامت کند. چرا که در هر غروب جمعه، خون از جای خود حرکت می‌کند از ترس قیامت، و بجای خود بر نمی‌گردد تا صبح روز پنجشنبه (!)
- و فرمود که هر که در روز جمعه سر خود را با خطمی بشوید، چنان است از ثواب که یک بنده آزاد کرده باشد.
- و فرمود: سر مه بکشید که سر مه کشیدن کمک می‌کند بر طول دادن سجده و قوت جماع را زیاد می‌کند.
- و فرمود: بر شما باد مسواک کردن، که چون مسواک کند آدمی، بلغم نازل می‌شود از چشم.
- حضرت امام موسی کاظم (ع) فرمود که هر زنی که حیضش قطع شده باشد، به حنا خضاب کند تا حیضش برگردد!
- حضرت رضا (ع) فرمود: هر که ایمان به خدا و روز قیامت دارد، باید که سر مه بکشد. (حلیة المتقین، باب دوم، فصول نهم و دوازدهم، باب پنجم، فصل اول، باب هفتم، فصول دوم و سوم و یازدهم، باب نهم، فصل دوم).
- از حضرت صادق علیه السلام منقول است که فرمود: در هفتم ماه حزیران البتّه حمامت بکن. و اگر میسر نشود در چهاردهم بکن. و فرمود که حزیران ماه نحسی است و این ماهی است که حضرت موسی علیه السلام در این ماه نفرین کرد بر بنی اسرائیل، و در یک شب و یک روز سیصد هزار کس از ایشان مردند (!). و نیز به سند معتبر از آن حضرت منقول است که حق تعالی اجل ها را در ماه حزیران نزدیک می‌گرداند یعنی موت در آن بسیار می‌باشد. (مفایتح الجنان، و باقیات و صالحات، باب دوم، در ادعیه و عودات آلام و اسقام).

در احکام نشستن

- علی بن ابراهیم از پدرش، و او از ابن ابی عمیر، و او از ابی حمزه ثمالی، روایت کنند که حضرت امام علی بن الحسین علیه السلام را دیدم که نشسته بود و یکی از دو پای خود را بر ران دیگر گذارده بود. عرض کردم: مردم این نوع نشستن را مجاز ندانند و گویند که این طرز نشستن پروردگار است (!) فرمود اینطور نشستم برای اینکه دلتنگ بودم. ولی پروردگار که دلتنگ نمی‌شود و چرت هم نمی‌زند.

- و در همین باره، ابو عبدالله الاشعری از معلی بن محمد، و او از وشاء، و او از حمادبن عثمان، روایت کرده است که حضرت امام صادق علیه السلام روی پای چپ نشست و پای راست را روی ران چپ گذاشت. پس مردی به او عرض کرد: قربانت، این نوع نشستن اشکالی ندارد؟ فرمود: خیر این حرف غلطی است که چون خدای عز و جل از آفریدن آسمانها و زمین فارغ شد و بر عرش استوار گردید، برای استراحت اینگونه نشست. و درباره همین سخن بود که خدای تعالی آیه الکرسی را نازل فرمود. پس حضرت صادق علیه السلام همانطور که نشسته بود باقی ماند و حرکت نکرد. (اصول کافی، کتاب العشرة، باب الجلوس).

- از حضرت امام جعفر صادق (ع) منقول است که آدم مشمار کسی را که در جای تنگ چهار زانو بنشیند. و فرمودند که رسول خدا (ص) گاهی دو زانو می‌نشستند و گاهی يك پای را بر روی پای دیگر می‌گذاشتند و هرگز چهار زانو نمی‌نشستند.

- در حدیث معتبر از ابو حمزه منقول است که دیدم حضرت امام زین العابدین (ع) نشسته بودند و يك پای را بر بالای ران دیگر گذاشته بودند. گفتم یا امام، مردم این طرز نشستن را خوب نمی‌دانند و می‌گویند که این نشستن خاص پروردگار است. حضرت فرمود که من از راه و اماندگی چنین نشسته‌ام. (حلیة المتقین، باب یازدهم، فصل سوم).

در احکام مصافحه

- حضرت امام محمد باقر (ع) فرمود که هر مومنی که با مومن دیگر مصافحه بکند و دست در گردن یکدیگر کنند، پس حقتعالی به ملائکه مباحث کند و گوید بر من لازم است که بعد از این ایشان را عذاب نکند. پس چون آن شخص برگردد، او را مشایعت کنند آنقدر ملائکه که تعداد آنها به عدد نفسهای او و قدمهای او باشد و او را حفظ کنند از جمیع بلاهای دنیا و آخرت تا روز دیگر در همان وقت.

- حضرت امام جعفر صادق (ع) فرمود که ثواب مصافحه مثل ثواب آنهایی است که در راه خدا جهاد می‌کنند (!)
- حضرت امام موسی کاظم (ع) فرمود که چون خواهید امام را ببوسید، میان دو چشمش را ببوسید. (حلیة المتقین، باب یازدهم، فصل دوم).

در احکام عطسه کردن و آروغ زدن

- علی بن احمد از پدرش، و او از ابن ابی عمیر، و او از اسماعیل البصری، و او از فضیل بن یسار، روایت کند که به حضرت امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم: مردم در سه جا صلوات بر محمد و آل او را بد دانند، یکی هنگام عطسه، دیگر موقع سر بریدن حیوانات، سوم در وقت جماع. حضرت باقر علیه السلام فرمود چه شده است آنها را؟ وای بر آنها که نفاق می‌کنند! خدا لعنتشان کند!

و ابواسامه گوید: حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس که صدای عطسه‌ای را بشنود و خدای عزوجل را حمد گوید و بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و خاندانش صلوات بفرستد، پس درد چشم و درد دندان نبیند. سپس فرمود اگر صدای عطسه کسی را شنیدی، صلوات بگو، اگر چه میان تو و آن کس دریا فاصله باشد!

و ابوبکر حضر گوید: از حضرت امام صادق علیه السلام پرسیدم از گفتار خدای عزوجل در قرآن که "ناخوش‌ترین آوازه‌ها بانگ خران است". فرمود: نه، عطسه قبیح و ناهموار است!

و محمد بن یحیی از احمد بن محمد، و او از قاسم بن یحیی، و او از جدش حسن بن راشد، روایت کند که حضرت امام ابی عبدالله جعفر صادق علیه السلام فرمود: هر که عطسه زند، سپس دستش را بر استخوان تیغه بینی نهد و بگوید: "الحمد لله رب العالمین حمدا کثیرا" ... از سوراخ چپ بینی او پرنده‌ای کوچکتر از ملخ و بزرگتر از مگس بیرون آید و یکسره برود تا به زیر عرش رسد و در آنجا تا روز قیامت برای او استغفار کند.

و محمد بن یحیی از احمد بن محمد، و او از یکی از اصحاب، روایت کند که مردی از عامه گفت: من با حضرت امام صادق علیه السلام نشست و برخاست داشتم. و بخدا سوگند مجلسی بهتر از مجلس او ندیدم. و هم آن مرد گفت: روزی آن حضرت به من فرمود: می‌دانی عطسه از کجا بیرون آید؟ گفتم از بینی. فرمود: به خطا رفتی. گفتم: قربانت، پس از کجا بیرون آید؟ فرمود: از همه بدن. چنانکه منی از همه بدن بیرون آید، گرچه بظاهر از احلیل خارج شود. سپس فرمود: آیا نبینی که چون انسان عطسه زند همه اعضاء بدنش تکان خورد؟ و بدرستیکه هر که عطسه می‌زند، هفت روز از مرگ در امان است. (اصول کافی، کتاب العشره، باب العطاس و التسمیت).

- در حدیث معتبر از حضرت رسول اکرم (ص) منقول است که کسیکه آروق زند، سر به جانب آسمان بلند نکند. و فرمود که آروق نعمت خدا است و بعد از آن حمد الهی بکنید.

- از حضرت امیرالمومنین (ع) منقول است که هر که بعد از عطسه حمد خدا را بگوید درد چشم و درد دندان نیابد.

- حضرت امام محمد باقر (ع) فرمود که هر که در بیت‌الخلاء عطسه کند، باید که حمد الهی را در خاطر خود بگذراند.

- حضرت امام جعفر صادق (ع) فرمود که بسیار عطسه کردن ایمن می‌گرداند از پنج درد: خوره، لقوه، نزول آب در چشم، صلابت پره‌های بینی، بیرون آمدن مو در چشم.

- حضرت امام رضا (ع) فرمود که دهن دره از جانب شیطان است، و عطسه از جانب خداوند عالیمان است.

و فرمود که چون بنده‌ای شکر نعمتهای خداوند را فراموش کند، خدا امر می‌فرماید بادی را که در بدنش جولان می‌کند و از بینی او بیرون می‌آید. و پس باید که در این حال خدا را حمد کند، که تلافی شکر آن نعمتها باشد که فراموش کرده است. (حلیة‌المتقین، عین یازدهم، فصل ششم).

در باره غنا و ظنبور

... و غنا و خوانندگی و نوازندگی از اجل معاصی است. و در حدیث است که غنا نوحه ابلیس است بر فراق بهشت. و رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود که هر که آواز بخواند، بیاید در روز قیامت نوحه کنان مانند سگ. و فرمود نوحه و غنا افسون زنا است!

و بدانکه این زمزمه شیطان و نوحه شوم اهل خذلان و شغل ارباب شقاق و آشیانه نفاق است. و اهل بیت عصمت صلوات الله علیهم و علماء شیعه و اهل وفاق آنرا بالاجماع و الاتفاق حرام می‌دانند. چنانکه علمای متقدم و متاخر نقل کرده‌اند که به مثل زنا حرام است و حرمت آن ضروری مذهب شیعه است. و آنچه از رسول خدا صلی الله علیه و آله با قطعیت نقل است این است که در قیامت بیرون خواهد شد صاحب غنا و خوانندگی از قبرش کر و کور و گنگ چون زناکار و صورتگر. و هیچکس نیست که آواز بخواند مگر آنکه خدایتعالی دو شیطان فرستد که بر دوش اوسوار شوند و بیانشه پاهای خود و به سینه و پشت او زنند. و فرمود که هر که يك درهم به صاحب ساز و آلت غنا دهد، نزد خدا معصیت او شدیدتر است از زنا با مادر خود هفتاد بار. (مجمع المعارف و مخزن العوارف، عین نهم، نهم، در حرمت غنا و خوانندگی).

- و نیز در حدیث موثق آمده است که شخصی از حضرت امام صادق علیه‌السلام پرسید که من گاهی در خلا نشستن را طول می‌دهم برای شنیدن آواز و ساز همسایه‌ام. حضرت که این را شنید بنهایت وحشت و اهتمام افتاد و بحدی نهی فرمود که سوال کننده مضطرب شد و گفت عمدا برای آن به خلا نمی‌رفتم بلکه بگوشم می‌رسید. فرمود والله مگر نشنیده‌ای قول خدا را که گوش و چشم و دل از همه سؤال کرده خواهد شد، گفت بلی، والله توبه و استغفار کردم. فرمود

برخیز و غسل کن و نماز بگذار. به تحقیق که در گناه بزرگی بودی و اگر در آن حال در بیت‌الخلاء می‌مردی، طلب آمرزش از خدا نمی‌توانستی کرد! (از همان کتاب).

- حضرت امیرالمومنین (ع) فرمود که کیوتر در خوانندگی که می‌کند نفرین می‌کند بر آنها که ساز می‌زنند و عود و نی می‌نوازند. (حلیة‌المتقین، باب خاتمه).

- رسول‌الله صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند مرا فرستاد تا برای جهانیان رحمت باشم، آلات موسیقی را نابود کنم و بتها را بشکنم. (مستدرک، ابواب یکتسب به، باب هفتاد و نهم).

- حضرت امیرالمومنین (ع) شنید که مردی طنبور می‌زند. پس او را منع کرد و طنبورش را شکست. و فرمود: میدانی که طنبور وقتیکه بر روی او می‌نوازی، چه می‌گوید؟ آن مرد گفت: وصی رسول خدا دانتر است. فرمود که می‌گوید: زود باشد که پشیمان شوی، ای صاحب من - و این را دو بار می‌گوید. و پس بگوید: زود باشد که به جهنم وارد شوی، از زنده من. (همان کتاب، همان باب).

امیرالمومنین علیه‌السلام فرمود: در شبی که بر طایفه‌ای از بنی‌اسرائیل عذابی وارد آمد، صبح که برخاستند چهار صنف را در میان خود نیافتند که دو طایفه از آنها یکی طبل‌زنان و دیگر آوازخوانان بودند^۱. (همان کتاب، باب هفتاد و هشتم).

- و حضرت صادق (ع) فرمود که هر که چهل روز در خانه‌اش طنبور بنوازند، حقتعالی بر او مسلط گرداند شیطانی را که او را فقندر می‌گویند. پس هیچ عضوی از اعضای او نماند، مگر آنکه شیطان بر او بنشیند. پس چون چنین

۱- در حدیث مشخص نشده که حضرت داود پیغمبر که از آواز بسیار خوش او در تورات و قرآن یاد شده، جزو این غیب‌شدگان بوده است یا خیر.

شود، حیا از او برطرف شود. و پروا نکند از آنچه گوید یا شنود. و غیرت او زائل شود تا آنکه اگر داند که زناش زنا می‌کنند، غیرت نرزد. و نیز فرمود زنهار که سنج مزین، که شیطان با تو می‌دمد و ملائکه از تو دوری می‌کنند. (حلیة المتقین، باب خاتمه).

در باره صورتگری

- در احادیث معتبره از حضرت رسول اکرم (ص) منقول است که جبرئیل گفت: ما گروه ملائکه داخل خانه‌ای نمی‌شویم که در آن سگ باشد، یا نقاشی کشیده باشند، یا ظرفی باشد که در آن بول کنند.

- و نیز به حدیث نبوی (ص) شدیدالعذاب‌ترین مردم در روز قیامت، صورتگرانند که نقش آدم و حیوان و یا مجسمه می‌سازند.

- و در چندین حدیث معتبر از حضرت امیرالمومنین (ع) منقول است که حضرت رسول (ص) مرا به مدینه فرستادند، تا در آنجا هر تصویری را که ببابم محو کنم، و قبرهای بلند را هموار کنم، و سگها را بکشم.

- حضرت امام موسی کاظم (ع) فرمود: نماز مکن در خانه‌ای که تصویری در برابرت باشد، و اگر چاره نداشتی پس سر آن تصویر را قطع کن و بعد نماز بکن.

- و نیز فرمود: مطلقاً صورت نکشند، حتی صورت درخت. چه برسد به صورت صاحب روحی که سایه داشته باشد. و اگر صورتی کشیده باشند، بهتر است که آنرا ناقص کنند، مثلاً چشمش را کور کنند یا عضوی از آنرا محو کنند.

(حلیة المتقین، باب یازدهم، فصل سوم).

در باره شعر

- و از آنچه قباحت دارد و معصیت است، هر کلامی است که شعر باشد، اگر چه منظور نباشد که مهیج شهوات نفسانی و لهو و یا هجو و هتک عرض باشد. و آیات و اخبار در مذمت اشعار بسیار است و همچنین است درباره قصص باطله.

چنانکه در حدیث معتبر از حضرت رسول اکرم (ص) منقول است که شکم کسی پر از چرک باشد، بهتر از آن است که پر از شعر باشد.

- و نیز آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود که هر که يك شعر بخواند در شب جمعه یا روز جمعه، در آن شب و در آن روز بهره‌ای از ثواب نداشته باشد. و بروایت معتبر دیگر فرمود در آن شب و در آن روز نمازش مقبول نگردد.

- و حضرت جواد(ع) از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌فرماید که عبادت ذکر حضرت علی(ع) است. و از علامات منافقان است بجای ذکر او نقل کردن قصه‌های دروغ از قبیل افسانه‌های مجوس و شاهنامه، و اختیار شنیدن آنها بر فضائل ما.

- و اما ضرورت دارد که مومن خاصا در شب جمعه ترك کند خواندن شعر را. زیرا که در حدیث صحیح از حضرت صادق(ع) منقول است که مکروه است روایت شعر برای روزهدار و در روز جمعه و در شبها، هر چند شعر حق باشد. (مفاتیح الجنان، باب دوم، فضیلت روزها و ماهها).

- محمد بن یحیی از احمد بن محمد، و او از عمر بن عبدالعزیز، و او از جمیل بن دراج، روایت کنند که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: از گفتن بسم الله فروگذار مکن، حتی اگر پس از آن شعری باشد. (اصول کافی، کتاب العشره، باب النوادر).

- مکروه است خواندن شعر در مسجد، اگر نصیحت و مانند آن نباشد. و کسی که می‌خواهد به مسجد برود، مستحب است لباس قیمتی بپوشد. (آیت الله خمینی، توضیح المسائل، مسئله ۹۱۴).

در باره شطرنج و گروبندی

- حضرت صادق علیه السلام در تفسیر آیه "فاجتنبو الرجس من الاوثان" فرمود که مراد از آن شطرنج است. و تخته نرد از آن نیز بدتر است. و فرمود که نگه داشتن شطرنج و نرد کفر است و بازی با آنها شرك و تعلیم آن گناه

کبیره. و نظر کردن به نرد و شطرنج چون نظر کردن به فرج مادر است، و دست در میان آن کردن چون دست کردن در میان گوشت خوک است. و اهل آن مجلس هر ساعت مستوجب لعنت و غضب الهی. و باید که جای خود را در جهنم مهیا دانند. و نیز فرمود که جایز نیست انگشتر بازی و ریگبازی و گردوبازی و کبوتربازی و تخمبازی. (مجمع المعارف و مخزن العوارف، عین نهم، نهر هفتم، در مذمت قماربازی و سحر و جادو).

- حضرت صادق(ع) فرمود که نرد بدتر از شطرنج است. اما شطرنج، پس نگاه داشتن آن کفر است، و بازی کردن با آن شرک، و یاد دادنش به کسی گناه کبیره. و سلام کردن بر کسیکه شطرنج بازی کند، گناه است. و کسی که در دست میان آن گرداند، چنان است که دست در میان گوشت خوک گرداند. و کسی که نظر به سوی آن کند، چنان است که به فرج مادر خود نظر کرده باشد. و کسی که نرد بازی کند، مثل کسی است که گوشت خوک خورد. (حلیة المتقین، باب خاتمه).

- در احادیث معتبره از حضرت رسول اکرم (ص) وارد شده است که مسابقه و گروبندی جائز نیست مگر در شتردوانی و فیلدوانی و اسبدوانی و قاطر و الاغدوانی و در تیراندازی. و در غیر اینها ملانکه می‌گیرند و لعنت می‌کنند کسی را که این کار می‌کند.

- و نیز از آن حضرت (ص) منقول است که هر لهُو و بازی که مومن بکند باطل است. مگر در تعلیم اسب کردن، و تیر انداختن، و با زن خود بازی کردن که اینها حق است.

- در فقه الرضا از حضرت امام رضا(ع) مذکور است که زینهار چوگان بازی مکن، که در آن حال شیطان با تو می‌تازد و فرشتگان از او نفرت می‌کنند. و اگر کسی در آن حال چهار پایش بسر در آید و او بمیرد یکسره به جهنم می‌رود.

- حضرت امیرالمومنین (ع) فرمود که چند چیز است که از اخلاق قوم لوط است: کمان گلوله انداختن، و سنگریزه انداختن به یکدیگر، و قندران (سقز) خائیدن در راهها.

- سنت است که در هنگام تیر انداختن، غرض فقط لهو نباشد. بلکه تقویت دین و ایمان و حمایت شیعیان باشد. (حلیة المتقین، باب اول، فصل دهم، و باب چهاردهم، فصل دوازدهم).

- بدرستی که ملائکه از هر نوع برد و باخت و مسابقه متنفرند و انجام‌دهندگان آنرا نفرین می‌کنند، بجز شتردوانی و اسب‌دوانی و تیراندازی. و رسول خدا (ص) با اسامه بن زید مسابقه گذاشته و اسب‌دوانی فرمودند. (وسائل الشیعه، جلد سیزدهم).

- حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: وقتی که آدم وفات کرد، بمرگ او ابلیس و قابیل خوشحال شدند. و در زمین با هم اجتماع کردند و آلات طرب را ساختند. و هر چه در زمین از این گونه آلات هست که مردم از آن لذت می‌برند از آنجا پیدا شده است. (وسایل، ابواب مایکتسب به، باب صدم).

در احکام سفر

- محمد بن مسلم از حضرت صادق (ع) پرسید که به زمینی می‌روم که پر از برف و یخ است و چگونه وضو سازم؟ فرمود تیمم کن و دیگر به همچنین زمین مرو که دین تو در آنجا هلاک شود.

- و در حدیث صحیح منقول است که شخصی به حضرت امام موسی کاظم (ع) گفت می‌خواهم به سفر بروم. مرا دعا کنید. فرمود: چه روزی می‌روی؟ عرض کرد: در روز دوشنبه، از برای برکت آن روز. زیرا می‌گویید حضرت رسول خدا (ص) در آن روز متولد شده‌اند. حضرت فرمود: غلط کرده‌اند حضرت رسول خدا (ص) روز جمعه متولد شدند. و هیچ روزی شوم‌تر از روز دوشنبه نیست، که حضرت رسول (ص) در آن روز وفات کرد، و وحی آسمان در آن روز از ما منقطع شد، و در آن روز حق ما را غصب کردند. و

فرمود می‌خواهی دلالت کنم ترا به روز سهل و آسانی، که خدا در آن روز نرم کرد آهن را از برای حضرت داوود(ع)؟ گفت بلی. فرمود که آن روز، روز سه‌شنبه است.

- و در حدیث معتبر از حضرت صادق(ع) منقول است که هر که اراده سفری داشته باشد، باید که در روز شنبه سفر کند، که اگر سنگی از کوهی برگردد در روز شنبه، البته آنرا خدای تعالی بجای خود برگرداند. و در حدیث معتبر منقول است که حضرت رسول خدا (ص) در روز پنج‌شنبه به سفر می‌رفتند و می‌فرمودند که این روز را خدا و رسول و ملائکه دوست دارند.

- و سفرمکن در روز سوم ماه و روز چهارم و روز پنجم و روز سیزدهم و روز شانزدهم و روز بیستم و روز بیست و چهارم و روز بیست و پنجم و روز بیست و ششم. و ظاهراً هشتم ماه و بیست و سوم ماه نیز برای سفر خوب نیست. هر که سفر کند یا زن بخواهد و ماه در عقرب باشد، خدا بدادش برسد. (حلیة‌المتقین، باب چهاردهم، فصل اول).

- در حدیث معتبر از حضرت امام رضا(ع) منقول است که حضرت رسول اکرم (ص) فرمود که هر که روز شنبه به عزم سفر از خانه بیرون رود و عمامه سفیدی بر سر داشته باشد که تحت الحنك بسته باشد، اگر برود به نزد کوهی و بخواهد آنرا از جای برکند، هر آینه چنین شود.

- در حدیث صحیح از امام موسی(ع) منقول است که هفت چیز است که اگر در برابر مسافری ظاهر شود، برای او شوم است: کلاغی که فریاد کند از جانب راست، و سگی که دمش را علم کرده باشد، و گرگی که بر دم خود نشسته باشد، و آهویی که جانب راست بیاید و بجانب چپ برود، و جغدی که فریاد کند، و زن پیر سفید موئی که از روبرو بیاید، و ماده الاغی که گوشش را بریده باشند.

- در حدیث معتبر از حضرت امیرالمومنین(ع) منقول است که حضرت رسول (ص) فرمود هر که به سفر رود، باید با خود بردارد عصائی از چوب بادام تلخ، که حقتعالی او را ایمن گرداند از هر سبع درنده و هر دزدی و هر

صاحب زهری تا به اهل خود برگردد. و با او هفتاد و هفت ملك باشند که از
برایش استغفار کنند تا برگردد و عصا را بگذارد.

- حضرت امام موسی(ع) فرمود: من ضامنم برای کسیکه اراده سفر
داشته باشد و عمامه بر سر بندد و سرعمامه را در زیر تحت الحنك کند، که از
دزد و غرق شدن و سوختن در امان است.

در حدیث معتبر منقول است که حضرت زین العابدین(ع) چون به سفر
حج یا عمره می‌رفتند، لوز و شکر و قنوت ترش و شیرین با خود برمی‌داشتند.

- در احادیث معتبر بسیار وارد شده است که حضرت رسول (ص) به
حضرت امیرالمومنین(ع) وصیت نمود که: یا علی، هرگز تنها به سفر مرو که
کار شیطان است. و دو تا هم که بروند دو شیطانند. و سفر از سه کس کمتر
نباشد. و از جمع احادیث معلوم شده که اقل رفیقان سه نفرند و اکثرشان هفت
نفر، و کمتر و بیشتر خوب نیست.

- در حدیث معتبر منقول است از حضرت امام جعفر صادق(ع) که
حضرت لقمان پسر خود را نصیحت فرمود که: چون سفر کنی با گروهی و راه
گم کنی، اگر يك کس را ببینی خبر راه را از او بپرسید که شاید شیطان باشد که
خواهد شما را حیران کند.

- در حدیث معتبر منقول است از حضرت رسول اکرم (ص) که: بر شما
باد راه رفتن در سفر، در شب، که زمین در شب پیچیده می‌شود. و در شکم
رودخانه‌ها فرود نیائید که محل درندگان و ماران است. و چون راه را غلط رفته
باشید، همیشه بجانب راست میل کنید.

و از حضرت امیرالمومنین(ع) منقول است که اگر در سفر راه گم کنید،
فریاد کنید که "یا صالح، اغثنی!". زیرا که از برادران مومن شما در طایفه جن،
شخصی هست که نامش صالح است و جواب می‌گوید و راهنمایی می‌کند.

و حضرت امام محمد باقر(ع) فرمود که چون سفر کنید مراقب باشید که
شیاطین در میان محمل‌ها و کجاوه‌ها بدر می‌آید و شتران را رم می‌دهند، پس از
آیه‌الکرسی کوتاهی نکنید.

- در حدیث معتبر از حضرت امام محمد باقر(ع) و امام جعفر
صادق(ع) منقول است که مکروه است به دریا سوار شدن به قصد تجارت. و از

حضرت امیرالمومنین (ع) منقول است آن کس که بدریا سوار شود بقصد تجارت و طلب روزی نیکو مکروه است. و در حدیث صحیح از حضرت امام محمد باقر (ع) منقول است که کسیکه به کشتی سوار می‌شود برای تجارت، ایمان خود را در معرض تلف قرار داده است. و در اخبار معتبره وارد شده است که حضرت رسول نهی فرمود از سوار شدن دریا در وقت هیجان آن. (حلیة المتقین، باب چهاردهم، فصول دوم، چهارم، پنجم، ششم، هشتم، نهم و دهم).

در باره حیوانات

- از حضرت امام موسی کاظم (ع) در حدیث معتبر منقول است که دوازده صنف حیوانند که از جانب خداوند مسخ شده‌اند: پس فیل، پادشاهی بود که زنا و لواطه می‌کرد. و خرس، عرب بادیه‌نشین بود که دیوئی می‌کرد. و خرگوش، زنی بود که به شوهر خویش خیانت می‌کرد و هم غسل حیض و جنابت نمی‌کرد. و شب‌پره، خرما می‌کردم را می‌زدید. و میمون و خوک، جماعتی بودند از بنی اسرائیل که در روز شنبه ماهی شکار می‌کردند. و سوسمار و چلپا، سه گروهی دیگر بودند از بنی اسرائیل که در زمان حضرت موسی به مائده آسمانی ایمان نیاوردند و مسخ شدند. پس گروهی از ایشان به دریا رفتند و گروهی دیگر به صحرا. و عقرب مرد سخن‌چینی بود. و زنبور قصابی بود که از ترازو دزدی می‌کرد. و کرگدن مردی بود که مردم با او عمل قبیح می‌کردند. (حلیة المتقین، باب سیزدهم، فصل هشتم).

- حضرت امام حسین (ع) فرمود که هر پرنده‌ای و چهارپائی بیانی دارد. دراج می‌گوید: "الرحمن علی العرش استوی". و خروس می‌گوید: خدا را فراموش نکن. و شاهین می‌گوید: "سبحان الله حقا حقا". و کلاغ می‌گوید: ای روزی‌دهنده بفرست مرا روزی حلال. و اردک می‌گوید: ای خداوند، من گناهکار را ببخش و بیامرز. و بلبل می‌گوید: "لا اله الا الله حقا حقا". و فاخته می‌گوید: "یا واحد یا احد یا فرد یا صمد". و سبزه‌قبا می‌گوید: مولای من، مرا آزاد کن از آتش جهنم. و پرستو ک سوره حمد می‌خواند. و بزغاله می‌گوید که: خدایا، مرگ چه زود به من رسید، در حالیکه گناهام سنگین و بسیار است (!). و یوز می‌گوید که: "یا عزیز یا جبار یا منکبر یا الله". و شتر می‌گوید که: منزه

است پروردگار. و شغال می‌گوید: و او ایلا بر گناهکاری که در گناه خود مصرّ باشد! و سگ می‌گوید: بس است معصیت بدرگاه خدا. و خرگوش می‌گوید: هلاک نکن مرا ای خدا تا حمد تو گویم. و روباه می‌گوید: دنیا دار فریب است. و کرگدن می‌گوید: بفریادم برس که هلاک می‌شوم. و عقرب می‌گوید که: بدی چیز بدی است. و بدرستی که همه خلائق این طور تسبیح می‌گویند. (حلیة المتقین، باب دوازدهم، فصل نهم)

- در حدیث معتبر از حضرت امیرالمومنین (ع) منقول است که یکی از ملائک حامل عرش بصورت گاو است. پس گاو، سید حیوانات است. و چون بنی اسرائیل گوساله پرستیدند، آن ملکی که بصورت گاو است از شرم سر به زیر افکند و بان سبب هر گاوی چنین شده است که از شرم نگاه بجانب آسمان نمی‌کند.

- از حضرت صادق (ع) روایت است که چون نمرود آتش برای سوزانیدن حضرت ابراهیم علیه‌السلام افروخت، جانوران از خدا رخصت طلبیدند که آب بر آتش بریزند. حقتعالی هیچیک را رخصت نداد، بغیر از وزغ را. پس دو ثلث آن از آتش سوخت و یک ثلث آن باقی ماند. و صره که مرغی است که سر بزرگی دارد و گنجشک را شکار می‌کند، راهنمای حضرت آدم علیه‌السلام بود از بلاد سرانندیب تا بلاد جدّه، به مدت یک ماه.

و اما پرستوك، گردیدن آن در هوا برای تأسف و اندوهی است که بر مظلومیت اهل بیت رسالت پناه دارد و تسبیحش خواندن سوره حمد است و در آخر خواندگی می‌گوید: "ولا الضالین".

- در حدیث از حضرت صادق (ع) منقول است که از وقتی که جناب امام حسین (ع) را شهید کردند، جغد در روزها پیدا نمی‌شود، و در شب ظاهر می‌شود، و پیوسته روزها روزه می‌گیرد، و چون شب می‌شود افطار می‌کند، و پیوسته ناله و گریه می‌کند بر جناب امام حسین (ع)، تا صبح. (حلیة المتقین، باب دوازدهم، فصول هشتم و نهم).

- در حدیث معتبر از حضرت امیرالمومنین (ع) منقول است که حضرت رسول الله (ص) مرا به مدینه فرستاد تا در آنجا سگها را بکشم. و از حضرت رسول الله (ص) منقول است که جبرئیل گفت: ما گروه ملائکه در خانه‌ای داخل نمی‌شویم که در آنجا سگ باشد، یا ظرفی باشد که در آن بول کنند.

و در حدیث معتبر منقول است که فاخته‌ای در خانه امام محمد باقر (ع) خوانندگی می‌کرد. فرمود: که می‌دانید چه می‌گوید؟ گفتند نه. فرمود: به زبان عربی می‌گوید: فقدتکم فقدتکم، یعنی نیست شوی، نیست شوی. پس فرمود: ما این ملعون را دفع می‌کنیم، پیش از آنکه مرا را دفع کند. پس فرمود که آنرا کشتند. - در حدیث موثق از حضرت صادق (ع) منقول است که سگی که سیاه و یکرنگ باشد، یا سفید یکرنگ یا سرخ یکرنگ، از طایفه جن است. و سگهای ابلق مسخ شده‌اند از جن و انس.

و فرمود که هیچکس نیست که سگی در خانه نگاه دارد، مگر آنکه از ثواب اعمالش روزی يك قیراط کم شود.

- حضرت امیرالمومنین (ع) فرمود که سگهایی که تمام بدنشان سیاه است از طایفه جنیان هستند.

و فرمود که اردك، گاومیش مرغان است، چون لجن می‌خورد. و مرغ خانگی، خوك مرغان است، زیرا که فضله آدمی می‌خورد. و دراج حبشی مرغان است.

- در حدیث معتبر از حضرت صادق (ع) منقول است که باکی نیست به کشتن مورچه، خواه آزارت بکند و خواه نکند.

و از حضرت امام رضا (ع) در حدیث معتبر منقول است که در هر بال هدهد به زبان سریانی نوشته است که آل محمد بهترین خلائق هستند. (همان کتاب، باب دوازدهم، فصول سوم و هفتم و هشتم و نهم).

- حضرت علی بن الحسین (ع) فرمود: که آن کاکل که بر سر هوجه است، از دست مالیدن حضرت سلیمان بهم رسیده است. زیرا که روزی هوجه نری خواست با ماده خود جمع شود و ماده مضایقه می‌کرد. نر گفت که

می‌خواهم فرزندی بهم رسد که خدا یاد کند. پس ماده راضی شد. چون نزدیک شد که جوجه را بیرون بیاورد. ناگهان دیدند که حضرت سلیمان (ع) با لشکرش می‌آیند و مرغان بر سرش سایه کرده‌اند. پس ماده ملخی برای جوجه خود پنهان کرده بود و نر خرمائی پنهان کرده بود. آن دو را بنزد حضرت سلیمان آوردند و او هدیه ایشان را قبول نمود و لشکر خود را از جانب تخم ایشان بجانب دیگر روانه گردانید، و دست بر ایشان مالید پس به این سبب آن کاکل بر سر ایشان بهم رسید.

- حضرت امام رضا (ع) فرمود که باکی نیست شب مرغان را از آشیان‌ها گرفتن.

- و در حدیث است که طاووس یمانی به خدمت حضرت امام جعفر صادق (ع) آمد. حضرت از او پرسید که توئی طاووس؟ گفت بلی. حضرت فرمود که طاووس مرغ شومی است که به ساحت هر گروهی داخل شود، ایشان را آواره می‌کند.

- و از حضرت امام رضا (ع) در حدیثی معتبر منقول است که جغد در زمان سابق در خانه‌ها جا می‌کرد و در وقت طعام خوردن نزدیک سفره می‌آمد و طعام بنزدش می‌ریختند و می‌خورد. چون حضرت امام حسین (ع) را شهید کردند، از آبادانی بیرون رفت و در خرابه‌ها و کوه‌ها و صحراها جا گرفت. و گفت: بد امتی هستی شما که فرزند پیغمبر خود را می‌کشید و من ایمن نیستم از شما که مرا هم بکشید.

- حضرت یعقوب علیه‌السلام با فرزند خود گفت: زنا مکن، که مرغی که زنا می‌کند (!) پرهايش می‌ریزد.

از حضرت رسول (ص) منقول است که حیوانات بسیار در خانه نگاه دارید که شیاطین به آنها مشغول شوند و طفلان شما را ضرر نرسانند.

- از حضرت امام محمد باقر (ع) منقول است که خوب است حیوانات در خانه نگاه داشتن مثل کبوتر و مرغ و بزغاله. تا آنکه اطفال جنیان با ایشان بازی کنند و با اطفال شما بازی نکنند.

- از حضرت صادق (ع) منقول است که کبوتر از مرغان پیغمبرانست، و هر خانه‌ای که در آن کبوتر باشد، آفتی از جن به اهل خانه نمی‌رسد. زیرا که

بی‌خردان اجنه با هم بازی می‌کنند در آن خانه، و متوجه آدمی نمی‌شوند. و فرمود که کبوتر دعا کرده حضرت نوع علیه‌السلام است.

- از داود بن فرقد منقول است که گفت: در خانه حضرت صادق (ع) کبوتر راعبی دیدم که بسیار می‌خواند. حضرت فرمود: می‌دانی این کبوتر چه می‌گوید؟ گفتم نه. فرمود که نفرین می‌کند بر قاتلان جناب امام حسین (ع).

- حضرت صادق (ع) فرمود که جناب امیرالمومنین (ع) چاهی کنده بودند. خبر دادند به آن جناب که جنیان سنگ در آن چاه می‌اندازند. حضرت آمدند و بر سر آن چاه فرمودند: ای قوم جن، دست از این عمل بردارید وگرنه کبوتر در این چاه جا می‌دهم.

- حضرت صادق (ع) فرمود که پرستو مرغ ما است. زیرا از اندوه بر مظلومیت اهل بیت رسالت در هوا می‌گردد و سوره الحمد می‌خواند. و بدرستیکه در آخر هر خوانندگی می‌گوید "والضالین". (همان کتاب، باب دوازدهم، فصول ششم و هشتم، باب سیزدهم، فصل هشتم).

- حضرت رسول اکرم (ص) فرمود که: سه کس بر يك چهارپا ردیف نشوند که یکی از ایشان ملعون است، و اقرب آن کس است که پیش نشسته است. و نیز منقول است که دیدند شتری را که بار بر پشتش است و پایش بسته است. فرمودند که صاحب این شتر را بگوئید که مراقب خود باشد در روز قیامت، که این شتر با او خصومت خواهد کرد. و فرمودند که: اگر آب بر چهارپا عرضه کنید و او نخورد، بر رویش چیزی نزنید. زیرا که تسبیح پروردگار خود می‌گوید.

- حضرت رسول اکرم (ص) فرمود که بر کوهان هر شتری شیطنی نشسته است. پس آنرا نرم کنید با بسم الله گفتن در وقت سوار شدن. و فرمود که: هر شتری که هفت مرتبه آنرا به حج ببرند و در موقف عرفات حاضر شود، البته حقتعالی او را از چهارپایان بهشت گرداند. و در حدیثی پنج مرتبه و در حدیثی هم سه مرتبه وارد شده است.

و نیز آن حضرت (ص) به حضرت امیرالمومنین (ع) فرمود که زینهار سوار مشو بر میثره سرخ، که آن از چیزهائی است که شیطان بر آن سوار می‌شود. و میثره بالمش زین است که بر روی جهاز شتر می‌گذارند.

و نیز از حضرت (ص) منقول است که چون کسی در وقت سوار شدن، بسم الله نگوید، شیطان ردیف او می‌شود و به او می‌گوید خوانندگی بکن. و اگر نتواند خوانندگی بکند، باو می‌گوید که آرزوهای محال بکن، پس او پیوسته در آرزو است تا پائین آید.

و نیز فرمود که: از میان قطار شتر بدر نروید، زیرا که هیچ قطار شتری نیست مگر آنکه میان هر دو شتر آن يك شیطان هست.

و فرمود که میمنت اسب، در سرخ و سیاه و پیشانی سفید است که سه دست و پایش سفید باشد و دست راستش سفیدی نداشته باشد. (حلیة المتقین، باب سیزدهم، و فصول دوم و سوم و چهارم).

- حضرت امام محمد باقر (ع) فرمود که بهترین چهارپایان نزد من الاغ است.

- حضرت امام جعفر صادق (ع) فرمود که هرگاه چهارپائی در زیر کسی به زمین بخورد و صاحبش از روی غضب باو بگوید: "تعست" یعنی هلاک شوی، چهارپا نیز بدو بگوید: "تعس اعاصنا للرب" یعنی هلاک شود از ما دو تا هر کدام که نافرمانی پروردگار خود بیشتر کرده است.

- و به دو سند معتبر از آن حضرت (ع) و از حضرت امام موسی کاظم (ع) منقول است که هر چهارپائی که صاحبش خواهد بر او سوار شود، بگوید: "اللهم اجعله لی رحیما" یعنی خداوندا او را به من مهربان گردان.

- و فرمود که: آیا شرم نمی‌کنید که شما بر روی چهارپای خود خوانندگی می‌کنید و او در زیر شما تسبیح پروردگار خود را می‌گوید؟

- و فرمود: شتران سیاه به صورت بخرید که عمرشان زیاد است. و شتران سرخ مو نخرید که عمرشان کوتاهتر است.

- حضرت امام موسی کاظم (ع) فرمود: هر که نگاه دارد اسب سرخ موئی را که در پیشانی سفیدی بوده باشد (و بهتر است نزد من که سفیدی

پیشانی او تا بینی آمده باشد و چهار دست و پایش نیز سفید باشد)، پس خانه‌ای که چنین اسب در آن باشد، فقر و پریشانی داخل آن خانه نشود.

- و فرمود که: در چهارپایان بودن یکرنگ کراهت دارد مگر الاغ و قاطر. و نشانهای سفید در الاغ و قاطر کراهت دارد مگر آنکه در قاطر تا بینی کشیده شده باشد، و تازه آنها تعریفی ندارد.

- و فرمود که: تند راه رفتن سواره یا پیاده برای مومن قباحت دارد.

- و فرمود: در بینی هر چهارپائی شیطانی هست. پس چون خواهید آنرا لجام کنید، بسم الله بگوئید.

- و فرمود هر که اسبی بخرد و نگاه دارد در انتظار خروج ما اهل بیت، حقتعالی روزی او را برساند و آرزوهایش را برآورد. (همان کتاب، باب سیزدهم، فصول اول و سوم و چهارم و هشتم).

در باره اطعمه و اشربه

- بدانکه جو خوردن از شعار پیامبران است، و در حدیث است که در هیچ شکمی قرار نگیرد، الا هر مرضی که در آن باشد بیرون کند. و جو قوت پیغمبران است.

و در حدیث است که گوشت سید طعامها است در دنیا و آخرت. و حضرت رسالت پناه (ص) گوشت سر دست را دوست تر می‌داشتند. و گوشت قالیچه بدترین گوشتهاست چه به محل بول نزدیکتر است و از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقول است که گوشت جباری بواسیر و درد پشت را نافع است و قوت جماع می‌دهد. و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که گوشت گاو با برگ چغندر خوردن برص را برطرف می‌سازد. و سرکه طعام انبیاست و شهوت زنان را برطرف می‌سازد. و زیتون بادها را می‌شکند. و عسل جهت آب پشت نافع است. و شیر گوسفند سیاه نافع‌تر است از گوسفند سرخ. و شیر گاو سرخ بهتر است از شیر گاو سیاه. و خود بریان کرده را هفتاد پیغمبر دعا کرده‌اند. و انجیر شبیه‌ترین میوه‌هاست به میوه‌های بهشت. و انار سید میوه‌هاست و در هر اناری دانه‌ای از بهشت است. و بر هر ورق کاسنی، قطره‌ای از آب بهشت است و قوه مجامعت را زیاد می‌کند. و برنج

بهترین چیزهاست برای قطع بواسیر. و باقلا را اگر با پوست بخورند دباغت معده می‌کند. و لوبیا بادها را از شکم می‌رانند. و کدو باعث زیادتی مغز و دماغ می‌شود. و سیب نافع است جهت زهر و سحر و دیوانگی. و سنجد بواسیر را زایل می‌سازد و تقطیر بول را نافع است. و کندر قطع بواسیر می‌کند. و امان از جذام، و چغندر شفای مرضها است و شلغم جذام را می‌برد و پیاز قوه باه می‌دهد. (جامع عباسی، باب پانزدهم، منافع طعامها و میوه‌ها).

- در حدیث معتبر از حضرت امام جعفر صادق (ع) منقول است که از ایشان پرسیدند: آیا به حضرت عیسی علیه‌السلام می‌رسید در دهائی که به سایر فرزندان آدم می‌رسید؟ فرمود که بلی. در طفولیت بیماریهای مردم بزرگ به او می‌رسید و درد مقعد از دردهای بزرگان است. وقتی که این درد او را عارض می‌شد، به مادرش می‌گفت که غسل و سیاهدانه و روغن زیتون را به یکدیگر خمیر کن و از برای من بیاور. ولی چون می‌آورد کراحت داشت از خوردن آن. و می‌گفت که به علم پیغمبری این معجون را طلب کردم، اما از بدمزگی آن کراحت دارم.

- و نیز حضرت صادق (ع) فرمود: بخورید انجدان رومی را، که درد مقعد را زائل می‌کند.

- و فرمود که برای معالجه زکام پنبه‌ای را به روغن بنفشه آلوده کنید و در وقت خواب بر مقعد گذارید.

- و منقول است شخصی به آن حضرت (ع) شکایت کرد که از بسیار آمدن بول آزار می‌گشتم. فرمود که در آخر شب سیاهدانه بخور. و فرمود که من خودم همین گرفتاری را دارم و سیاهدانه می‌خورم که برای تب و درد سر و آزار چشم و درد شکم و جمیع دردهای دیگر مفید است و خدا مرا به آن شفا می‌دهد.

- و فرمود که هر که سیب به ناشتا بخورد، آب منی او پاکیزه شود.

- و فرمود چهار چیز است که هر طبیعتی را به اعتدال می‌آورد: انار

سورنی و خرما نارس پخته و بنفشه و کاسنی.

- و فرمود که: در سیاهدانه شفای همه دردها هست بغیر از مرگ.

- و فرمود که: یکی از پیغمبران به خدا شکایت کرد که امت او بسیار جبون است. وحی بر او نازل شد که امر کن امت خود را که اسفند بخورند.

- و نیز فرمود که پیغمبری شکایت کرد به خدا از کمی فرزند، و وحی به او رسید که تخم با گوشت بخور.

- و نیز فرمود که بنی اسرائیل در اول و آخر طعام سرکه می‌خوردند و ما اهل بیت نبوت در اول طعام نمک می‌خوریم.

- و در حدیث است که مفضل به خدمت آن حضرت شکایت کرد از تنگی نفس، و گفت اندکی راهی که می‌روم نفسم تنگ می‌گیرد و می‌نشیم. فرمود بول شتر بخور تا ساکن شود.

- و فرمود که: پنج میوه است که از بهشت آمده است: انار طیس و سیب شامی و به و انگور رزاقی و رطب مشان.

- و فرمود که میوه صد و بیست قسم است، و بهتر از همه انار است.

- و فرمود که در عالم بیست و یک نوع گل وجود دارد و سید آنها گل مورد است.

- و به سند صحیح منقول است که حضرت (ع) آش باقلا را که مویز در آن میکردند بسیار دوست می‌داشته‌اند.

- و از آن حضرت منقول است که سویق یعنی آرد بو داده به وحی الهی ساخته شده است و هفتاد درد را دوا است.

- و فرمود که هر کسی که چهل روز گوشت بخورد، کج خلق می‌شود و باید که در گوشش اذان بگوید.

- و فرمود که: روغن بنفشه سید روغنها است. و فضیلت روغن بنفشه بر سایر روغنها، مثل فضیلت ما اهل بیت است بر سایر مردم. و نیز فرمود که: ای عقبه، روغن بنفشه در زمستان گرم است و تابستان خنک است. و برای شیعیان ما نرم است و برای دشمنان ما خشک است. (حلیة المتقین، باب سوم، فصول هفتم و هشتم، باب ششم، فصول هفتم و یازدهم، باب نهم، فصول ششم و نهم و دهم و یازدهم).

- حضرت رسول اکرم (ص) فرمود بر شما باد خوردن کرفس که خوراک حضرت الیاس و یسع و یوشع بن نون علیه السلام است.
- و نیز فرمود که گروه قریش گوشت را دوست می‌دارم.
- حضرت امام حسین(ع) فرمود که اگر مردم بدانند که چه منافع در هلیله زرد است، هر آینه به وزن آن از طلا بخرند.
- حضرت امام محمد باقر(ع) فرمود که: کلید طب عرب حجامت و حقنه است، و پس قی کردن و دوا در بینی کردن، و آخر الدواء داغ کردن است.
- و فرمود که شیر يك گوسفند سیاه بهتر است از شیر ده گوسفند سرخ، و شیر يك گاو سرخ بهتر است از شیر ده گاو سیاه.
- و فرمود که از آب تلخ و آب گوگرد احتراز کنید که حضرت نوح علیه السلام در وقت طوفان آنها را طلبید، پس همه اجابت او را کردند، بغیر از آب تلخ و آب گوگرد. پس نفرین کرد هر دو را.
- و نقل فرمود که چون مرض پیسی در میان بنی اسرائیل بسیار شد، حقتعالی وحی فرمود به حضرت موسی علیه السلام که با ایشان بگو گوشت گاو با چغندر بخورند.
- حضرت امام موسی کاظم(ع) فرمود که هر کس در روز جمعه يك انار ناشتا بخورد تا چهل روز وسوسه شیطان از دلش دور شود. و اگر دو تا بخورد تا هشتاد روز، و اگر سه تا بخورد تا صد و بیست روز.
- و نیز فرمود که اگر کسی هزار درهم داشته باشد و بغیر از آن چیزی نداشته باشد، همه را شکر بخرد که در آن عجایبهاست.
- و فرمود که هیچکس نیست که رگ خوره در بدن او نباشد و چاره آن خوردن شلغم است.
- و فرمود که بول شتر نافعتر است از شیر او.
- شخصی به آن حضرت عرض کرد که ماده طاعون در بدن من ظاهر شده است. فرمود که: سیب بخور. آن شخص خورد و عافیت یافت.
- حضرت امام رضا(ع) فرمود که: بادروج از ما اهل بیت است و تره تیزك از بنی امیه است.
- و فرمود که خوردن انجیر تر و خشک بواسیر راقطع می‌کند.

- و شخصی به آن حضرت (ع) شکایت کرد از بواسیر. فرمود: سوره یاسین را با عسل بنویس و بشوی و بخور.

- و نیز شخصی بخدمت آن حضرت شکایت کرد از کمی فرزند. فرمود که: اول استغفار بکن و بعد تخم مرغ با گوشت بخور.

- و فرمود که فضیلت نان جو بر نان گندم، مانند فضیلت ما اهل بیت است بر سایر مردم دنیا. (حلیة المتقین، باب سوم، فصول هفتم و هشتم و یازدهم، باب هشتم، فصل سوم، باب نهم، فصول پنجم و هشتم و دهم).

- از حضرت امام علی النقی (ع) منقول است که شخصی به خدمت ایشان آمد و عرض کرد که در همسایگی ما شخصی را عقرب گزیده است. فرمود: از حضرت رضا علیه السلام به ما رسیده است که کسی را که مار یا عقرب گزیده باشد، سنبل و زعفران و قاقله و عاقرقرجا و خریق سفید و بذربنجم و فلفل سفید باندازه مساوی و خرفیون دو برابر هر کدام بسیار نرم بکوبند. و از حریر بیرون کنند. و به عسلی که کفش را گرفته باشند، خمیر کنند. و یک حب آنرا با آب حلثیث به او بخوراند که در ساعت شفا یابد.

- و نیز منقول است که زخمی بر بدن متوکل خلیفه بیرون آمده بود که مشرف بر هلاک بود. فتح بن خاقان وزیر متوکل، کس بنزد حضرت امام علی نقی (ع) فرستاد. چاره جست. حضرت فرمود که سرگین گوسفند را با گلاب مخلوط کنید و بر آن زخم بگذارید. پس چنین کردند و زخم گشوده شد.

- و نیز منقول است که شخصی به حضرت امام علی نقی (ع) شکایت کرد از بیبوست مزاج. فرمود که خرماي برنی را ناشتا بخور و آب بر بالایش بخور. چنان کرد فربه شد و رطوبت بر مزاجش غالب شد و باز به حضور حضرت آمد. آن بار حضرت فرمود خرماي برنی را ناشتا بخور و آب بر بالایش نخور. (حلیة المتقین، باب سوم، فصل هشتم، باب نهم، فصل یازدهم).

- حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود که بر هر يك برگ و دانه از درخت اسفند ملکی موکل است که با آن هست تا بپوسد. و ریشه اش و شاخه اش غم و سحر را برطرف می کند و در دانه اش شفای هفتاد درد است. پس

همه دردهای خود را مداوا کنید به اسفند و کندر. (مفاتیح الجنان، و باقیات صالحات، باب سوم، احادیث در عوذاً دفع شیاطین).

- در روایت معتبر از حضرت امام جعفر صادق منقول است که هر کس سه روز بیمار شود و بیماری خود را پنهان کند و از آن به کسی خبر ندهد، خداوند گوشت او را به گوشتی بهتر و خونس را به خونی بهتر و پوست او را به پوستی بهتر و موی او را به موئی بهتر تبدیل فرماید. و بدل کند به گوشت و خون و پوست و موئی که بدان گناه نکرده است. (وسائل الشیعه، جلد دوم).

در فضائل روزها و ماهها

- بدان که شب و روز جمعه را امتیاز تام است از سایر لیالی. و از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که شب جمعه و روز جمعه، بیست و چهار ساعت است. و در هر ساعت حقتعالی ششصد هزار کس را از جهنم آزاد کند و نیز در حدیث معتبر از آن حضرت مروی است که گاه که مومن دعا می‌کند برای حاجتی، حقتعالی قضای حاجت او را تاخیر می‌کند تا اینکه روز جمعه برسد و حاجت او را برآورد.

و نیز از آن حضرت مروی است که چون شب جمعه می‌آید، ماهیان دریا سر از آب بیرون می‌آورند و وحشیان صحرا گردن می‌کشند و حقتعالی را ندا می‌کنند که پروردگارا ما را عذاب مکن به گناه آدمیان.

و به سند معتبر از حضرت رضا علیه‌السلام منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که روز جمعه سید روزها است. و از حضرت امام محمد باقر علیه‌السلام منقول است که چون مرغان در روز جمعه بیکدیگر برمی‌خورند سلام می‌کنند و می‌گویند چه روز شایسته‌ای است... و حضرت صادق علیه‌السلام فرمود که هر که سه "طسین" را در شب جمعه بخواند، خداوند در آخرت صد زن از حوریان بهشت را به او تزویج نماید. و نیز فرمود که خداوند هر کس را که در شب جمعه فوت شود، از عذاب قبر حفظ فرماید.

- و بسیار نیکو است که در شب جمعه انار تناول کند، چنانکه حضرت صادق علیه السلام در هر شب جمعه انار میل می فرمودند و اگر در وقت خوابیدن بخورد، شاید بهتر باشد، چه آنکه روایت شده که هر که در وقت خوابیدن انار بخورد، ایمن خواهد بود از نفس خود تا صبح کند. و سزاوار است که هر گاه انار بخورد دستمالی در زیر آن پهن کند که دانه اش را ضبط کند و بعد از آن بخورد و در انار خود دیگری را شریک نکند. (مفاتیح الجنان، باب دوم، فصل چهارم، در فضیلت و اعمال شب و روز جمعه).

- و نیکو است که در روز جمعه سر را به خطمی بشوید که امان می بخشد از پیسی و دیوانگی. و ناخن و شارب بگیرد که روزی را زیاد می کند و از گناه پاک می کند تا جمعه دیگر و امان می بخشد از دیوانگی و خوره و پیسی. و نیکو است که در ناشتای جمعه انار بخورد. و هفت برگ کاسنی پیش از زوال جمعه بخورد. و از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام مروی است که هر که یک انار در روز جمعه ناشتا بخورد، تا چهل روز دلش را نورانی گرداند. و اگر دو انار بخورد، تا هشتاد روز و اگر سه انار بخورد، تا صد و بیست روز و سوسه شیطان را از او دور گرداند. و شیخ در مصباح فرموده فضیلت بسیار روایت شده در خوردن انار در روز جمعه و در شب آن. و باید که روز جمعه مشغول به آموزش مسائل دینی خود شود، نه آنکه صرف کند به سیر و گشت و تفرج در باغها و مزارع و مصاحبت با اراذل و بیچاران و مسخرگی و خنده های قهقهه و خواندن شعر و امثال اینها که مفاسدش زیاده از آن است که ذکر شود.

و از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله منقول است که هر گاه ببینید که روز جمعه مرد پیری تاریخ برای مردم نقل می کند، سنگریزه بر سرش بریزید.

و نیز از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله روایت است که هر که در روز جمعه ماه رجب چهار رکعت نماز مابین ظهر و عصر بخواند، و در هر رکعتی یک حمد و هفت مرتبه آیه الكرسی و پنج مرتبه قل هو الله احد بگوید، حقتعالی عطا فرماید او را بر هر آیه ای که خوانده شهری در بهشت از یاقوت

سرخ، و بهر حرفی از این آیات قصری در بهشت از در سفید، و تزویج فرماید او را حورالعین.

- حضرت صادق علیه السلام فرمود که هر که بعد از نماز صبح و نماز ظهر بگوید "اللهم صلی علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم"، نمیرد تا امام قائم را درک نماید.

- و شیخ طوسی رحمة الله علیه فرموده که ساعت استجاب دعا در روز جمعه، وقتی است که فرو رود نصف خورشید و نصف دیگرش غروب نکرده باشد. و حضرت فاطمه صلوات الله علیها در آن وقت دعا می‌کرد.

- سید بن طاووس در جمال السوع گفته که ابن بابویه رحمة الله علیه از مقربین ابی دلف روایت کرده که روزی به خدمت حضرت امام علی النقی علیه السلام رفتم. عرض کردم: ای سید من، حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است که "دشمنی نکنید با روزها که آنها با شما دشمنی خواهند کرد". و من معنی آنرا نمی‌فهمم. فرمود: مراد از ایام و روزها ما اهل بیت هستیم، تا مادامی که بپا است آسمانها و زمین. و اما شنبه اسم رسول خدا است و یکشنبه اسم امیر المومنین و دوشنبه اسم حسن و حسین علیهم السلام و سه‌شنبه اسم علی بن حسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد علیهم السلام و چهارشنبه اسم موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی علیه السلام و من و پنجشنبه اسم فرزند حسن است و جمعه اسم فرزند فرزندانم است که بسوی او جمع می‌شوند. اهل حق، این است معنی ایام. پس دشمنی مکنید با ما در دنیا، که دشمنی شود با شما در آخرت. پس آن حضرت به قبری که در برابر حصیر اطاقش کنده بود، اشاره فرمود و گفت اکنون دیگر وداع کن و بیرون رو که ایمن نیستیم بر تو، و می‌ترسم اذیتی بتو رسد.

- روایت کرده اسمعیل بن عبدالخالق، که بودم نزد حضرت صادق علیه السلام، که در میان آمد ذکر فضیلت روزه ماه شعبان. و حضرت فرمودند که فضیلت روزه ماه شعبان چنان است که حتی اگر مردی مرتکب خون حرام شود و پس در این روزه را بگیرد، آمرزیده شود.

- و نیز از حضرت صادق علیه السلام منقول است که کسیکه بکروز از ماه شعبان را روزه بدارد، به خدا قسم بهشت نصیب او است!

- و حضرت امیرالمومنین علیه‌السلام نقل فرمود قصه آن لشکری را که رسول خدا صلی الله علیه و آله به جهاد کفار فرستاده بود. و دشمنان شب بر ایشان شییخون زدند و آن شبی تاریک و سخت ظلمانی بود. و مسلمانان در خواب بودند و کسی از ایشان بیدار نبود جز زید بن حارثه و عبدالله بن رواحه و قتاده بن نعمان و قیس بن عاصم منقری که مشغول نماز و قرآن بودند. دشمنان، مسلمانان را تیر باران کردند بواسطه تاریکی. که ناگهان از دهان این چهار نفر نورهایی ساطع شد که لشکرگاه مسلمان را روشن کرد. و سبب قوت و دلیری ایشان شد. و پس شمشیر کشیده و دشمنان را کشته و زخم‌دار و اسیر نمودند. و چون مراجعت نمودند، و برای حضرت رسول صلی الله علیه و آله نقل کردند، فرمود: این نورها به جهت اعمال این برادران شماسست در غره ماه رمضان.

- و بدرستی که خدای عزوجل چون روز اول ماه شعبان می‌شود، امر می‌کند به درهای بهشت. پس باز می‌شود و امر می‌کند درخت طوی را. پس نزدیک می‌کند شاخه‌های خود را این دنیا... و چون روز اول شعبان می‌شود پراکنده می‌کند ابلیس لشکر خود را در اطراف زمین.

- و شیخ حماد بن عیسی از ابان بن تغلب روایت کرده که گفت حضرت صادق علیه‌السلام فرمودند که شب نیمه شعبان رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد عایشه بود. همینکه نصف شب شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله برخاست از رختخواب خود برای عبادت. پس عایشه چون بیدار شد، داخل شد بر او آنچه فرو می‌گیرد زنها را یعنی غیرت. و گمان کرد که آن حضرت رفته پیش بعضی از زنها خود. پس برخاست و پیچید بر خود شمله یعنی چادر خود را. و قسم به خدا که تار شمله او از مو و پود آن از کرکهای شتر بود. و جستجو می‌کرد رسول خدا را در حجره‌های زنهای دیگرش حجره به حجره، بناگاه نظرش افتاد بر رسول خدا صلی الله علیه و آله که در سجده بود مثل جامه‌ای که چسبیده شده بر روی زمین... پس همینکه خاست رسول خدا صلی الله علیه و آله برگردد، شتافت عایشه بسوی رختخواب خود. پس رسول خدا آمد به رختخواب او و شنید که نفس بلند می‌زد. فرمود چیست این نفس بلند، آیا ندانستی که چه شبی است امشب؟ این شب نیمه شعبان است که در آن قسمت می‌شود روزی‌ها و نوشته می‌شود اجل‌ها. و نوشته می‌شود اسامی روندگان به حج. و بدرستی که خدایتعالی

در این شب می‌آمزد از خلق خود بیشتر از عدد موهای بزهای قبیله کلب! (مفاتیح الجنان، باب دوم، فصل دوم، فضیلت و اعمال ماه شعبان).

- نیکو است که در شب اول ماه رمضان، مجامعت با حلال خود کند. این از خصوصیات این ماه است. و الا در ماههای دیگر جماع در شب اول مکروه است.

- و روایت شده که هر که در شب اول ماه رمضان غسل کند، خراش بدن به او نرسد، تا ماه رمضان آینده.

- روز عید غدیر روزی است که حضرت موسی علیه‌السلام بر ساحران غلبه کرد، و خداوند آتش را بر ابراهیم خلیل علیه‌السلام سرد و سلامت کرد، و حضرت موسی علیه‌السلام یوشع بن نون را وصی خود گردانید، و حضرت عیسی علیه‌السلام شمعون الصفا را وصی خود قرار داد، و حضرت سلیمان علیه‌السلام رعیت خود را بر استخلاف آصف بن برخیا اشهاد کرد، و جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله مابین اصحاب خود برادری افکند. (همان کتاب، باب دوم، فصل سوم، در فضیلت و اعمال ماه مبارک رمضان).

- اما شب بیست و پنجم ذی‌القعدة شب دحوالارض است. و آن شبی است که تمامی زمین از زیر خانه کعبه بر روی آب پهن شد. و روز بیست و پنجم ذی‌القعدة روز دحوالارض است.

و از حسن بن علی و شا روایت است که گفت: من کودک بودم که با پدرم در خدمت امام رضا علیه‌السلام شام خوردیم. و شب بیست و پنجم ماه ذی‌القعدة. پس فرمود که امشب حضرت ابراهیم علیه‌السلام و حضرت عیسی علیه‌السلام متولد شده‌اند، و زمین از زیر خانه کعبه پهن شده است، و در این روز حضرت قائم علیه‌السلام قیام خواهد نمود. پس هر که روزش روزه بدارد، چنان است که شصت ماه را روزه بدارد. و در روایتی روزه‌اش مثل روزه هفتاد سال است. و هر که این روز را روزه بدارد و این شب را به عبادت به سر آورد، از برای او عبادت صد سال نوشته شود، و از برای روزه‌دار این روز هرچه در میان

آسمان و زمین است، طلب مغفرت کند. (همان کتاب، باب دوم، فصل چهارم، فضیلت شب و روز دحو الارض و اعمال آن).

منتخباتی از "کیمیای سعادت"

چنانکه قبلا گفته شد (صفحات ۴۰ و ۴۱)، یکی از کرامات مکتب آخوند اینست که حتی کسانی را در حد نوابغ علم و اندیشه، وقتی که به قالب آخوند می‌روند، مسخ می‌کند و به حد يك طلبه بی‌شعور فیضیه پائین می‌آورد. نمونه بارزی ازین امر مورد امام محمد غزالی است. این شخصیت برجسته معارف اسلامی در قرن پنجم هجری که مقام علمی وی قرون بعد از او را عمیقا تحت تاثیر قرار داد و به‌مراه ابن‌سینا و رازی و فارابی یکی از چهار دانشمند ایرانی بود که آثارشان در همان قرون وسطی به زبان لاتینی ترجمه شد و دیر زمانی در دانشگاه‌های جهان غرب تدریس گردید، مولف قریب هفتاد اثر معروف در علوم دین و اصول و کلام و حدیث و اخلاق و منطق و تصوف است. و مقام عمی وی چنان بود که در ۳۴ سالگی به استادی مدرسه معروف نظامیه بغداد خوانده شد، و اتفاقا صابون اتهام زندقه و الحاد به جامه او هم خورد.

بر چنین مبنائی، شاید به اشکال باور کنید که اراجیفی که در صفحات بعد خواهید خواند، منتخباتی از مطالبی است که همین حجة الاسلام (عنوانی که برای اولین بار بطور مطلق باو داده شد)، وقتی که از قالب شخصیت علمی خود بیرون آمده و بقالب آخوند رفته است، در کتاب معروف "کیمیای سعادت" که از آثار فارسی او است، آنها را "احکام و مقررات ابدی الهی" معرفی کرده، منتها چون شیعه نبوده، آنها را میان امامان تقسیم نکرده و همه را تنها از خود پیامبر دانسته است.

* * *

باید که اگر در صحرا بود از چشم خلق دور شود، و اگر تواند در پس دیواری شود. و عورت پیش از نشستن برهنه نکند. و روی سوی آفتاب و ماه نکند. و قبله را باز پس پشت نگذارد. و روی فرا قبله نکند، مگر دیواری باشد. لیکن اولی‌تر آن بود که قبله بر چپ یا راست او بود. در آب ایستاده بول نکند. در

زیر درخت میوه‌دار غایط نکنند. در هیچ سوراخ غایط و بول نکنند. در برابر باد و بر زمین سخت بول نکنند. و بر سر پای ایستاده بول نکنند، الا به عذری. و در نشستن برای بول و غایط میل بر پای چپ کند و چون برون آید پای راستش فرمایش دارد. و سر برهنه به قضای حاجت نرود. و چون درون دارالخلاء شود، بگوید: اعوذ بالله من الرجس النجس الخبیث المخبث الشیطان الرجیم (پناه به خدا از پلیدی شیطان رجیم). و چون بیرون آید بگوید: الحمد لله الذی اذهب غنی مایوذینی و ابقی علی ماینفعنی (خدا را شکر که آنچه مرا آزار می‌کرد، از من دور کرد. و آنچه سودمند است، برای بر جای گذاشت).

* * *

و باید که سه سنگ کلوخ راست کرده دارد پیش از قضای حاجت. و چون فارغ شود به دست چپ فرا گیرد، و بر جایی نهد که پلید نباشد. آنگاه براند تا به موضع نجاست. و آنجا برگرداند و نجاست بر باید چنانکه فراتر نبرد نجاست را. این چنین سه سنگ به کار دارد. اگر پاك نشود، دو دیگر به کار دارد که بهر صورت عدد طاق بود! آنگه سنگ بزرگتر به دست راست بگیرد و قضیب به دست چپ فرا گیرد. و بر آن سنگ فراز آورد سه بار، یا به دیوار فراز آورد به سه جای، و دست چپ جنباند نه دست راست.

و چون بول کرده باشد، سه بار دست به زیر قضیب فرود آورد، و سه بار آنرا بفشارد و سه گام فرارود، و سه بار تتحنج^۱ کند، و بیش از این خویشتن را رنجه ندارد که وسواس به وی راه یابد. و اگر این بکرده باشد آب بر زیر جامه خود زند تا با خویشتن گوید که تری از آب است! که رسول صلی الله علیه و آله بدین فرموده است از برای وسواس را.

و اگر کسی را در میان قضای حاجت عطسه آید، به دل الحمد لله رب العالمین بیاید گفت. و ابراهیم نخعی گفته است: اگر به زبان گوید نیز باکی نباشد.

* * *

- بدان که هر جانوری که خدای تعالی آفریده است، همه پاك است مگر سگ و خوك. و هر جانور که بمیرد، پلید است مگر آدمی و ماهی و ملخ... و

۱- صدائی شبیه سرفه، که مومنین در مستراح می‌کنند.

نیز هر چه وی را در تن، خون روان نیست، چون مگس و زنبور و کژدم و کرم که در طعام افتد. و هر چه در باطن جانوران مستحیل گردیده شود، پلید است مگر منی و خایه مرغ و کرم ابریشم.

* * *

- پس هر که در گرمابه شود چهار چیز بر وی واجب آید و ده چیز

سنت:

دو واجب در عورت خود: که از ناف تا زانو از چشمها پوشیده دارد، و از دست قائم^۱ نیز نگاه دارد که بسودن از دیدن نکوتر است. و دو واجب در عورت دیگران: که چشم خویش نگاه دارد. و اگر کسی عورت برهنه کند، بر وی حسب کند. که هر که این نکند از گرمابه عاصی بیرون آید.

و نهی آمده است نان را به گرمابه خوردن.

و چون در گرمابه شود سلام نکند. و اگر کسی سلام کند جواب دهد: "عافاك الله". و سخن بسیار نگوید. و اگر قرآن خواند، آهسته خواند. و اگر از شیطان استعادت کند، به آواز روا باشد. و وقت نماز شام، از فرو شدن آفتاب و میان نماز شام و خفتن به گرمابه نشود. که این وقت انتشار شیطان بود. و چون در خزانه گرم شود، از آتش دوزخ یاد کند. و یکساعت یا زیادت بنشیند تا بداند که زندان دوزخ چون خواهد بود... و اگر ماری ببیند از مارهای دوزخ یاد کند! و اگر صورتی سهمناک ببیند، از منکر و نکیر و از زباینه دوزخ یاد کند. و اگر آوازهای صعب شنود، از نفخه صور یاد آورد. و سنتهای شرعی این است.

و هر ماه يك بار اسك^۲ به کار داشتن سودمند بود. و چون بیرون خواهد آمد، اگر آب سرد بر پای ریزد، از نقرس ایمن بود، و درد سر نخیزد. و آب سرد بر سر نریزد.

و از منکرات گرمابه این بود که ران در پیش قایم نهد برهنه تا بمالد. و صورت حیوان بر دیوار گرمابه منکر است. و واجب است تباہ کردن آن یا بیرون آمدن.

اما جنس دیگر، پاکی است که فضلات تن و آن هفت است:

۱- کارگر حمام.

۲- واجبی.

اول- موی سر است. و ستردن آن اولی‌تر و به پاکی نزدیکتر، مگر اهل شرف را^۱. و اما بعضی ستردن و هرجای مویی پراکنده بگذاشتن، کراهت و نهی آمده است از آن.
دوم- موی سبلت یا لب، راست داشتن سنت است، و فرو گذاشتن آن نهی است.

سوم- موی زیر بغل، به هر چهل روز برکندن آن سنت است.
چهارم- موی عورت است. و ازالت آن به آهک یا به ستردن سنت است. و باید که از چهل روز تاخیر نکند.

پنجم- ناخن باز کردن است. اندر خبر است که ناخن چون دراز شود، نشستگاه شیطان بود. و باید که در باز کردن، ابتدا بدان انگشت کند که فاضل‌تر است - و دست از پای فاضل‌تر، و راست از چپ فاضل‌تر، و آن انگشت که اشارت شهادت به وی بود فاضل‌تر- پس ابتدا بدان کند، آنگاه از جانب راست وی شود تا دوباره به وی رسد. و هر دو دست روی در روی چون حلقه تقدیر. ششم- ناف باز بریدن است. و آن به وقت ولادت باشد.
هفتم- ختنه کردن است، مرد و زن را.

* * *

- اما آداب آنچه پیش از طعام است: آنکه طعام بر سفره نهد نه بر خوان - که حضرت رسول صلی الله علیه و آله چنین کرده است- و آنکه نیکو بنشیند، یعنی زانوی راست برآرد و بر ساق چپ نشیند. و تکیه‌زده نخورده که رسول صلی الله علیه گفت "من تکیه‌زده طعام نخورم". و آنکه دست به طعام نبرد تا کسی حاضر نیاید که با وی طعام خورد- که تنها خوردن روا نباشد- و انس رضی الله عنه گوید که پیغامبر صلی الله علیه و آله هرگز طعام تنها نخوردی.
- و اما آداب وقت خوردن آن است که: به اول بسم الله بگوید و به آخر الحمد لله. و نیکوتر آن است که به اول لقمه بسم الله گوید، و به دوم لقمه بسم الله الرحمن، و به سیم لقمه بسم الله الرحمن الرحیم. و این به آواز بلند گوید... و باید که به دست راست خورد. و ابتدا به نمک کند، و ختم نیز به نمک کند- که این در

۱- اشاره به شریفان و علویان که خود را از فرزندان پیامبر می‌دانستند و شعارشان گیسوی بلند بود.

خبر آمده است- و از میانه کاسه ترید^۱ نخورد و از جوانب خورد. و از میان نان نخورد، بلکه از کناره بگیرد. و نان به کارد پاره نکند و گوشت همچنین... و چون لقمه‌ای یا طعامی دیگر از دست بیفتد، بگیرد و پاك کند و بخورد، که در خبر است که اگر بگذارد شیطان را گذاشه باشد... و نخست انگشت بلیسد به دهان، آنگاه در ازاری مالد. و در طعام گرم نفخ نکند، بلکه صبر کند تا خود سرد شود.

- و چون خرما خورد یا زردآلو یا چیزی که شمردنی باشد، طاق خورد- یعنی هفت یا یازده یا بیست و یک- تا همه کارهای وی با حق تعالی مناسبت گیرد. که وی طاق است و او را جفت نیست. پس طاق از جفت اولی‌تر بدین سبب که با وی مناسبت دارد.

اما پس از طعام باید که انگشت به دهان پاك کند، آنگه به دستار خوان. و نان ریزه‌ها برچیند که آن در جنت کابین حورالعین گردد... و کاسه پاك کند به دو انگشت. و در خبر است که هر که کاسه پاك بلیسد، کاسه گوید: "یارب، تو او را از آتش آزاد کن، چنان که او مرا از دست دیوان آزاد کرد!" و اگر بشوید و آب آن بخورد، همچنان باشد که بنده‌ای آزاد کرده بود.

* * *

- اما آداب آب خوردن آن است که کوزه به دست راست گیرد. و بسم الله گوید. و پیوسته و باریک درکشد. و بر پای نخورد. و خفته نخورد. و اگر يك راه پیش خواهد خورد، به سه بار خورد، و هر باری بسم الله بگوید و به آخر الحمد لله.

و چون بعد از طعام دست در طشت بشوید، آب دهان در پیش مردم در طشت نیفکند. و باید که جمله اهل طعام دست در يك طشت بشویند. و برای هر کس آبی جدا نریزند که این هم عادت عجم است، و اگر به جمع دست بیکبار شویند اولی‌تر است.

و جمله این آداب در اخبار و آثار آمده است. و فرق میان آدمی و بهائم بدین آداب پیدا آید!

* * *

۱- آبگوشت.

- محاسن^۱ که دراز شود، روا باشد که مقدار يك قبضه بگذارد و دیگر فرا برد^۲ و ابن عمر رضی الله عنه و جماعتی از تابعین چنین کرده‌اند. و بدان که در محاسن ده چیز کراهیت است:

اول- خضاب سیاه کردن. که در خبر آمده است که این خضاب مال اهل دوزخ است، و خضاب کافران است. و اول کسی که این خضاب کرده است، فرعون بوده است. و ابن عباس رضی الله عنه روایت می‌کند که رسول صلی الله علیه و آله گفت در آخرالزمان قومی باشند که به سیاهی خضاب کنند، و ایشان بوی بهشت نشنوند.

دوم- خضاب به سرخی و زردی است. و این اگر غازیان^۳ کنند تا کافران بیم آرند و بر ایشان دلیر نشوند، این سنت بود. و بدین غرض بعضی از علما نیر به سیاهی خضاب کرده‌اند. اما اگر این غرض نباشد، تلبیس بود و روا نباشد.

سوم- سپید کردن محاسن به گوگرد، تا پندارند که پیر شده است و حرمت وی بیش دارند و این حماقت بود. که انس مالک رضی الله عنه می‌گوید که رسول خدا صلی الله عنه فرمان یافت^۴ و برفت و در همه موی وی بیست موی سپید نبود.

چهارم- آنکه موی سپید از محاسن ببرد. و از پیری ننگ دارد و این از جهل بود.

پنجم- کندن موی به حکم هوس و سودا در ابتدای جوانی، تا بصورت بی‌ریشان نماید. و این از جهل باشد که خدایتعالی را فرشتگانند که گویند: پاك است آن خدای که مردان را به محاسن و زنان را به گیسو بیاراست!
ششم- محاسن را به ناخن پیراه گیرد^۵ بکردن - چون دم کبوتر- تا در چشم زنان نیکوتر نماید، و به وی رغبت بیش کنند.

۱- ریش.

۲- قیچی کند.

۳- سر بازار.

۴- وفات یافت.

۵- ناخن گیر.

هفتم- آنکه موی سر در محاسن افزایش، و زلف از بناگوش فرو گذارد، زیادت از آنکه عادت اهل اصلاح است.

هشتم- آنکه به چشم اعجاب در سیاهی یا در سپیدی محاسن نگرد، که حق تعالی این دوست ندارد.

نهم- آنکه به شانه کند برای چشم مردمان نه برای بجای آوردن سنت. دهم- آنکه بشولیده^۱ بگذارد برای اظهار زهد، تا مردمان پندارند که وی بدان نمی‌پردازد که موی بشانه کند. و این مقدار کفایت باشد در احکام طهارت تن.

* * *

علی-کرم الله وجهه- گوید: "هر که را درد شکم گیرد، از زن خویش چیزی بخواهد از کابین وی، و بدان انگبین بخرد و با آن باران بیامیزد و بخورد، شفا یابد، که خدای تعالی باران را مبارك خواند است و انگبین را شفا و کابین که زنان ببخشند هنی و مری، یعنی نوش و گوارنده. و چون این هر سه بهم آید ناچار شفا یابد".

و در جمله ادب بیمار آن است که گله نکند و جزع نکند. و ادب عیادت‌کننده آن است که چشم از درها که در سرای باشد نگاه دارد. و چون در سرای رسد، در به رفق بزند، و چون گویند "کیست؟" نگوید "منم"، ولیکن بگوید: "سبحان الله و الحمدلله!"

* * *

- اما شرایط نکاح پنج است:

اول- ولی است، که بی ولی نکاح درست نبود. و هر که ولی ندارد، ولی وی سلطان بود.

دوم- رضای زن، مگر آنکه دوشیزه بود. و اگر چنین بود چون پدر وی را بدهد یا پدر پدر، به رضای خود وی حاجت نباشد.

سوم- دو گواه عادل باید که حاضر بود. پس اگر دو مرد باشد مستور، که فسق ایشان مرد و زن را معلوم نباشد، نکاح درست بود.

۱- ژولیده.

چهارم- آنکه لفظ ایجاب و قبول بگویند... و سنت است که ولی بگوید فلان را به نکاح تو دادم به چندین کابین. و شوی وی گوید این نکاح را بدین کابین پذیرفتم. و اولی‌تر آن بود که زن را یکبار ببیند پیش از عقد نکاح. پنجم- آنکه زن به صفتی باشد که نکاح وی حلال بود. و قریب بیست صفت است که نکاح بدان حرام شود.

و بهتر آنکه زن دوشیزه بود که به الفت نزدیکتر بود. و آنکه شوهری دیده باشد بیشتر آن بود که دل وی با وی نگران بود. جابر رضی الله عنه زنی خواسته بود ثبیه^۱، رسول صلی الله علیه و آله گفت: چرا بکر نخواستی تا وی با تو بازی کردی و تو با وی بازی کردی؟ و باید که شوهر مزاح بازی با زن خود بدان حد نرساند که هیبتش به خطر افتد! و با او در هوای باطل مساعدت نکند، که خداوند فرمود: "الرجال قوامون على النساء". پس همیشه باید که مرد بر زن مستولی باشد. و رسول صلی الله علیه و آله گفت: "تعس عبد الزوجه"، نگونسار کسی است که بنده زن باشد، چه زن باید که بنده مرد باشد و گفته‌اند که "با زنان مشاورت باید کرد و خلاف باید کرد به آنچه گویند".

و شوی را باید که زن را از هر چه ممکن بود که از آن آفت برخیزد، باز دارد. و تا تواند او را بیرون نگذارد و فرا بام و در نگذارد. و نگذارد که هیچ نامحرم وی را ببیند، و نگذارد که وی نیز هیچ نامحرمی را ببیند. و نگذارد که به روزن و دریچه‌ها به نظاره مردان شود، که همه آفتها از چشم خیزد و از درون خانه نخیزد، بلکه از روزن و پالکانه و در و بام خیزد.

و رسول صلی الله علیه و آله، فاطمه رضی الله عنه را گفت "زنان را چه بهتر؟" گفت: "آنکه هیچ مردی ایشان را نبیند و ایشان هیچ مردی را نبینند". رسول صلی الله علیه را خوش آمد.

... و معاذ، زن خویش را بزد، که به روزن نگریسته بود. و زن را دید که پاره‌ای از سیبی را بخورد و باقی را فرا غلام داد. پس باز وی را بزد... و عمر رضی الله عنه گفت "زنان را جامه نیکو مکنید تا درخانه بنشینند، که چون جامه نیکو کنند، آرزوی بیرون شدن پدید آید".

۱- بیوه.

- ادب دیگر آنکه هر چه زن را از علم دین، در کار نماز و طهارت و حیض و غیره آن به کار آید، باید که در ایشان آموزد... و این مقدار باید بیاموزد که چون پیش از آفتاب فرو شدن حیض منقطع شد، نماز پیشین و نماز دیگر قضا باید کرد. و چون پیش آفتاب برآمدن منقطع شد، نماز شام و خفتن قضا باید کردن و بیشتر زنان این ندانند.

- ادب دیگر آنکه چون زن نافرمانی کند و اطاعت شوهر ندارد، وی را به تلافی و رفق، به طاعت خواند. و اگر طاعت ندارد، شب بستر جدا کند و پشت به وی کند. اگر باز طاعت ندارد، سه شب بستر جدا کند. پس اگر سود ندارد، وی را بزند، اما نه چنان که جائی بشکند. و اگر در کار دین تقصیر کند روا بود که بر وی خشم گیرد ماهی، که رسول صلی الله علیه و آله ماهی با جمله زنان خود خشم گرفت.

- ادب دیگر در صحبت کردن^۱ است. باید که چنین خواهد، روی از قبله برگرداند. و در ابتدا به حدیث و بازی و قنبله و معانقه دل وی خوش کند، که رسول صلی الله علیه و آله گفته است که "مرد نباید که بر زن افتد چون ستور، و باید که این کار را رسولی باشد". گفتند "آن رسول چیست؟" گفت: "بوسه".

- پس چون بر فرج زن خود دخول کند، بگوید: "بسم الله العلی العظیم! الله اکبر! الله اکبر! الله اکبر!" و اگر قل هو الله احد بخواند پیشین، نکوتر باشد... و در وقت انزال بگوید "الحمد لله الذی خلق من الماء بشرا وجعله نسبا وصهرا!" و آنگاه چون انزال کرد، صبر کند تا زن را نیز انزال افتد، که این را رسول صلی الله علیه و آله گفته است.

و از علی کرم الله وجهه و ابوهریره روایت کرده‌اند که مجامعت در شب پیشین ماه و در شب بازپسین و در شب نیمه ماه کراهیت است، که شیاطین اندرین، شبها حاضر آیند به وقت جماع.

و رسول صلی الله علیه و آله گفت: "هر که يك دختر دارد، وی رنجور است. و هر که دو دختر دارد، گرانبار است. و هر که سه دختر دارد، ای مسلمانان وی را یاری دهید که وی با من در بهشت همچون دو انگشت خواهد بود"، یعنی نزدیک.

۱- مجامعت.

- و اما حق مرد بر زن بس عظیم است، که زن به حقیقت بنده مرد است. و در خبر است که اگر سجود کردن جز خدا را روا بودی، زنان را امر به سجود کردند در پیش مردان.

و حق مرد بر زن آنست که زن در خانه بنشیند، و بی‌دستور وی بیرون نشود، و فرا در و بام نشود، و با همسایگان مخالفت و حدیث نکند، و بی‌ضرورتی به نزدیک ایشان نشود، و در همه کارها مراد شوهر طلبد، و از جمله آشنایان شوهر خویش را پوشیده دارد تا وی را باز ندانند، و بر شوهر بدانچه بود قناعت کند، و زیادتی طلب نکند... که رسول صلی الله علیه و آله می‌گوید "در دوزخ نگریستم، بیشتر زنان را یافتم. گفتم چرا چنین است؟ گفتند از آن سبب که بر شوهران و با شوهر ناسپاسی کنند."

انس رضی الله عنه گوید که رسول صلی الله علیه گفت: "پسری را که هفت روزه شد، عقیقه کنید و نام نیکو بنهید و پاکیزه کنید. و چون شش ساله شد، ادب کنید. و چون هفت ساله شد، به نماز فرمائید. و چون نه ساله شد، بسترش را جدا کنید. و چون ده ساله شد، بسبب نماز بزنید. و چون شانزده ساله شد، پدر وی را زن دهد و دست وی بگیرد و گوید: "ادبت کردم، و قرآن بیاموختم، و زن دادم، و به خدای تعالی پناه می‌برم از فتنه تو در دنیا و از عذاب تو در آخرت!"

* * *

- رسول صلی الله علیه و آله گفت: "خدایتعالی وحی فرستاد به فرشته‌ای که فلان شهر را زیر و رو کن." گفت: "بار خدایا! با فلان کس که يك طرفة‌العین معصیت نکرده است و در آنجاست، چه کنم؟" گفت "او را بکش، که هر گز روی ترش نکرد بر معصیت دیگران!"

و عایشه رضی الله عنه روایت می‌کند که رسول صلی الله علیه گفت: "خدای اهل شهری را جمله عذاب فرستاد که در وی هیجده هزار مرد بود که عمل ایشان همچون عمل پیغمبران بود." گفتند: چرا یا رسول الله؟ گفت: "برای آنکه بر دیگران، برای خدای تعالی خشم نگرقتند و حسبت نکردند."

و در خبر است که حق تعالی وحی فرستاد به یوشع بن نون علیه‌السلام که "صد هزار مرد از قوم تو هلاک خواهم کرد. چهل هزار از نیکمردان و

شصت هزار از بد مردان". گفت: "بار خدایا، نیکمردان را چرا هلاک کنی؟" گفت: "از آنکه با دیگران دشمنی نکردند، و از خوردن و خاستن و معاملات کردن با ایشان حذر نکردند."

* * *

- رسول صلی الله علیه و آله گفت: خدای تعالی وعده داده است که هر سالی ششصد هزار بنده کعبه را زیارت کند به حج - و اگر کمتر از این باشند، از ملائکه چندان بفرستد که این عدد تمام شود- و این ملائکه کعبه را حشر کنند چون عروسی. و هر که حج کرده باشد، گرد وی همی گردند و دست در پرده‌های وی زنند تا آنگاه که او در بهشت شود و ایشان نیز با وی در بهشت شوند.

و چون حج کند، باید که موی نسترد. و ناخن باز نکند. و جماع نکند. و اگر کند، اشتری یا گاوی یا هفت گوسفند واجب آید. و مقدمات مباشری چون برماسیدن^۱ زن و بوسه دادن نشاید که اندر وی گوسفندی واجب آید، و در استمناء همچنین.

* * *

- علما را خلاف است در سماع، که حلال است یا حرام - و هر که آن را حرام بکرده است از اهل ظاهر بوده است... و روا نباشد که سماع حرام باشد، بدان سبب که خوش است، که خوشی‌ها حرام نیست. و آنچه از خوشی‌ها حرام است نه از آن حرام است که خوش است، بلکه از آن حرام است که در وی ضرری باشد و فساد.

... و عایشه روایت می‌کند که "دو کنیزك نزدیک من دف می‌زدند و سرود می‌گفتند، به روز عید. رسول صلی الله علیه در آمد و بر بستر بخت. و روی از دیگر جانب کرد. ابوبکر رضی الله عنه در آمد و ایشان را باز داشت. و گفت: "در خانه رسول و مزمار شیطان؟" رسول گفت "یا ابابکر، دست از ایشان بدار، که روز عید است". پس دف زدن و سرود گفتن از این خبر معلوم شد که مباح است.

اما سماع به پنج سبب حرام شود، و باید که از آن حذر کنند:

۱ - مالش دادن.

سبب اول- آنکه از زنی شنود، یا از کودکی که در محل شهوت باشد. اما سماع از کودکی که در محل فتنه نباشد، مباح است، و از زنی که زشت بود مباح نیست.

سبب دوم- آنکه با سرود رباب و چنگ و بربط و چیزی از روده‌ها باشد. که از روده‌ها نهی آمده است، نه به سبب آنکه خوش بود، لیکن به سبب آنکه این عادت شرابخوارگان است. اما طبل و شاهین و دف-اگر چه در وی جلاجل بود- حرام نیست، که اندر این خیر نیامده است. و این چون روده‌ها نیست، که این نه شعار شرابخوارگان است بلکه دف خود زده‌اند در پیش رسول صلی الله علیه، و فرموده است زدن آنرا در عروسی. و طبل حاجیان و غازیان را خود رسم است زدن. اما طبل مختشان حرام بود، که آن شعار ایشان است. و آن طبلی دراز بود، میان باریک و دو سر پهن.

اما شاهین اگر به سر فرو بود و اگر به بر فرو بود حرام نیست. و شافعی رضی الله عنه می‌گوید: دلیل بر آنکه شاهین حلال است آن است که آواز شاهین به گوش رسول صلی الله علیه آمد، انگشت در گوش کرد، و این عمر را گفت: "گوش دار و چون دست بدارد، مرا خبر ده". پس این عمر را رخصت داد تا گوش دارد. و این دلیل آن است که مباح است. اما انگشت در گوش کردن رسول صلی الله علیه، دلیل آن است که وی را در آنوقت حالتی بوده باشد شریف و بزرگوار، که دانسته باشد که آن آواز وی را مشغول بکند.

سبب سوم- آنکه اندر سرود صفتی باشد از آن زنان معروف، که زنان را وصف کردن پیش مردان روا نباشد، که این همه شعرها گفتن و شنیدن حرام باشد.

سبب چهارم- آنکه شنونده جوان باشد و شهوت بر وی غالب بود. و چون حدیث زلف و خال و صورت نیکو شنود، شیطان پای به گردن وی در آورد و شهوت را در وی بجنباند و عشق نیکویان را در دل وی آراسته گرداند.

سبب پنجم- آنکه عوام، سماع به عادت کنند به طریق عشرت و بازی. و این مباح باشد، و لکن بشرط آنکه پیشه نگیرند و بر آن مواظبت نکنند. چنانکه مزاح کردن گاه گاه مباح است، ولیکن اگر کسی به عادت گیرد، مسخره باشد و نشاید... آورده‌اند که جوانی در صحبت جنید رضی الله عنه بود. چون سماع

بشنیدی بانگ کردی. جنید گفت: "اگر جنین کنی در صحبت من نباشی". پس
وی صبر همی کرد، به جهدی عظیم. تا يك روز چندان خویشتن نگاه داشت که
طاقتش نماند، به آخر بانگ بکرد و شکمش بشکافت و بمرد!

فهرست مراجع

متون

قرآن کریم: با ترجمه نوبت اول از کشف الاسرار میبیدی، از روی متن مصحح استاد علی اصغر حکمت، نشریه کتابفروشی ابن‌سینا، تهران، سال ۱۳۵۱.

تفصیل الایات القرآن الحکیم: با ترجمه فارسی آیات از حاج شیخ مهدی الهی قمشه‌ای، استاد دانشگاه تهران، نشریه کتابفروشی اسلامیة، تهران، ۱۳۴۴.

قرآن مجید: بضمیمه کلمات، ترجمه فارسی محمد کاظم معزی، بکوشش محمد رامیار، نشریه اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان اروپا و انجمن اسلامی دانشجویان در آمریکا و کانادا، سال ۱۳۵۹.

نهج‌الفصاحه: مجموعه سخنان حضرت محمد، گردآوری شده از کتابهای: اصول اربعه، صحاح سته، الجامع الصغیر، اعیان الشیعه، تیسیر الوصول، کنوز الحقایق، کمال النصیحه، البیان و التبیین، عقدالفرید، ربیع الابرار، توسط ابوالقاسم پاینده، تهران، ۱۳۳۷.

نهج‌البلاغه: خطبه‌ها و نامه و سخنان کوتاه امیرالمومنین علیه‌السلام، ترجمه و شرح توسط حاجی سید علینقی فیض الاسلام، نشریه موسسه ائین مهر، تهران، ۱۳۷۱ هجری قمری.

سخنان علی: از نهج‌البلاغه، ترجمه جواد فاضل، نشریه موسسه مطبوعاتی علمی، چاپ دهم، تهران، ۱۳۴۵.

اصول کافی: تالیف ثقة‌الاسلام ابی جعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق الكلینی الرازی، با ترجمه و شرح توسط حاج سید جواد مصطفوی، نشریه مرکز انتشارات علمیة اسلامیة، تهران، ۱۳۴۹.

الروضة من الكافي: تأليف ثقة الاسلام ابي جعفر محمد بن يعقوب بن اسحق الكليني الرازي، با ترجمه و شرح توسط حاج سيد هاشم رسولي محلاتي، نشریه مركز انتشارات علمیه اسلامیه، تهران، ۱۳۵۰.

من لا يحضره الفقيه: تأليف ابو جعفر محمد بن علي ابن بابويه القمي، شيخ صدوق، به تصحيح محمود بن جعفر موسوي زرندي، تهران، ۱۳۷۶ هجري قمری.

تهذيب الاحكام: تأليف ابو جعفر شيخ محمد بن الحسن الشيخ الطوسي، چاپ نجف، سالهای ۱۳۷۷ تا ۱۳۸۲ هجري قمری.

النكت الاعتقاديہ: تأليف ابو عبدالله محمد بن محمد بن نعمان، شيخ مفيد، ترجمه محمد تقی دانش پژوه، تهران، ۱۳۲۵.

الامالی: تأليف ابو جعفر شيخ محمد بن الحسين الشيخ الطوسي، چاپ قم، ۱۳۷۳ هجري قمری.

خصال: تأليف ابو جعفر محمد بن علي بن بابويه القمي، شيخ صدوق، ترجمه شيخ محمد باقر بن شيخ احمد كمره خميني، تهران، ۱۳۳۵.

اعتقادات: تأليف شيخ صدوق ابو جعفر ابن بابويه القمي، ترجمه سيد محمد علي بن محمد حسني قلعه كهنه‌ای، چاپ سوم، تهران، ۱۳۳۲.

ثواب الاعمال: تأليف ابو جعفر محمد بن علي ابن بابويه، چاپ تهران، ۱۳۷۵ هجري قمری.

فضائل الشيعه، تأليف شيخ ابي جعفر محمد بن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه، چاپ نجف، ۱۳۷۵ هجري قمری.

صحيح البخارى: تأليف ابو عبدالله محمد بن ابى الحسن اسمعيل البخارى الجعفى،
چاپ تهران، ۱۲۷۰ هجرى قمرى.

الصحيح الترمذى (الجامع الصحيح): تأليف ابو عيسى الترمذى، چاپ قاهره،
۱۳۵۰.

صحيح مسلم و او جامع الصحيح: تأليف ابو الحسن مسلم بن الحجاج القشيرى
النیشابورى الشافعى، چاپ قاهره، ۱۳۲۹ تا ۱۳۳۲ هجرى قمرى.

تفسير جلالين: تأليف جلال الدين ابو عبدالله محمد بن احمد المحلى الشافعى و
جلال الدين ابو الفضل عبدالرحمن بن ابى بكر السيوطى، چاپ قاهره،
۱۳۰۸ هجرى قمرى.

مقدمه ابن خلدون: تأليف عبدالرحمن بن خلدون، ترجمه محمد پروين گنابادى،
نشریه بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۳۶ و ۱۳۳۷.

فهرست ابن ندیم: تأليف محمد بن اسحق ابن الندیم، ترجمه م. رضا تجدد
مازندرانى، نشریه کتابفروشى ابن سینا، ۱۳۴۴.

طبقات الكبرى: تأليف ابو عبدالله محمد بن سعد الواقدى، ابن سعد، چاپ قاهره،
۱۳۵۸ هجرى قمرى.

کیمیای سعادت: تأليف حجة الاسلام ابو حامد محمد بن محمد غزالى، با مقدمه احمد
آرام، تهران، ۱۳۳۳.

وسايل الشيعه فى تحصيل احكام الشريعه: تأليف محمد بن الحسن الشيخ حر
العاملى، به تصحيح عبدالرحيم ربانى، نشریه مركز نشر اسلاميه،
تهران، ۱۳۷۷ تا ۱۳۸۰ هجرى قمرى.

جامع عباسی: تألیف شیخ بهاء الدین محمد بن حسین بن عبدالصمد حارثی عاملی
معروف به شیخ بهائی، با فصول تکمیلی از ناظم الدین قرشی ساوجی،
تهران، ۱۳۳۱.

بحار الانوار فی اخبار الائمة الاطهار: تألیف عالم ربانی مرحوم ملا محمد باقر
مجلسی علیه الرحمة و الرضوان، چاپ تهران، سالهای ۱۳۰۵ تا
۱۳۱۵ هجری قمری.

حلیة المتقین: در آداب و سنن اسلامی و اخلاق و دستورات شرع مطهر نبوی
(ص)، از تألیفات عالم ربانی مرحوم ملا محمد باقر مجلسی، نشریه
مرکز انتشارات امین و رشیدی، چاپ تهران، (بی تاریخ).

زادالمعاد: تألیف علامه محمد باقر مجلسی، نشریه کتابفروشی اسلامیة، تهران،
۱۳۰۲ هجری قمری.

عین الحیة: تألیف ملا محمد باقر بن محمد نقلی مجلسی، نشریه کتابفروشی
ابن سینا، تهران، ۱۳۳۱.

مجمع المعارف و مخزن العوارف: تألیف عالم ربانی محمد شفیع بن محمد صالح
قدس سرهما، نشریه مرکز انتشارات امین و رشیدی، تهران، (بدون
تاریخ).

کلیات مفاتیح الجنان: تألیف حاج شیخ عباس قمی طاب ثراه، ترجمه حاج شیخ
مهدی قمشه ای الهی، استاد دانشگاه، نشریه کتابفروشی محمد علی
علمی، تهران، ۱۳۴۲.

باقیات و صالحات فی الادعیة و الصوات المندوبات: تألیف عباس بن محمد رضا القمی، (ضمیمه کتاب مفاتیح الجنان)، نشریه کتابفروشی محمد علی علمی، تهران، ۱۳۴۲.

اصل الشیعه و اصولها: تألیف شیخ محمد حسین بن علی آل کاشف الغطاء النجفی، چاپ نجف، ۱۳۸۱ هجری قمری.

تعریف الشیعه: تألیف سید عبدالرزاق بن محمد الحسینی الموسوی البغدادی النجفی، چاپ صیدا، ۱۳۵۲ هجری قمری.

کشف الاسرار: تألیف روح الله موسوی خمینی (بدون نام موسسه ناشر و تاریخ انتشار).

توضیح المسائل: تألیف مرجع مجاهد، زعیم اکبر، قائد اعظم، موسی زمان، درهم کوبنده ستمگران، بت شکن عصر، منجی نسل، حضرت آیت الله العظمی الامام روح الله موسوی خمینی ارواحنا فداه، نشریه انتشارات ندای اسلام، مشهد، ۱۳۵۷.

رساله نوین: تألیف امام خمینی، شامل مباحث: عبادت و خودسازی، مسائل اقتصادی، مسائل خانواده، مسائل سیاسی، ترجمه و توضیح از عبدالکریم بی‌آزار شیرازی، تهران، ۱۳۵۹.

ندای حق: مجموعه‌ای از پیام‌ها و مصاحبه‌ها و سخنرانیهای امام خمینی از ۱۷ مهر ۱۳۵۷ تا ۳۰ آبان ۱۳۵۷ در پاریس، نشریه اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا و انجمن اسلامی دانشجویان در آمریکا و کانادا، چاپ آخن (آلمان) و اوهایو (آمریکا)، ۱۳۵۷.

خط امام، کلام امام: برگزیده‌هائی از سخنان امام خمینی رهبر کبیر انقلاب،
نشریه سازمان انتشارات نور، تهران، ۱۳۶۰.

پیام انقلاب: مجموعه پیامها و بیانات امام خمینی رهبر انقلاب اسلامی و امید
مستضعفان جهان، جلد اول سالهای ۱۳۴۱ تا ۱۳۵۷، جلد دوم از
مهرماه ۱۳۵۷ تا پیروزی انقلاب اسلامی، گردآورنده م.د. قاجار،
نشریه پیام آزادی، تهران، ۱۳۶۰.

ندای انقلاب اسلامی: مجموعه پیام‌ها و بیانات امام خمینی حفظ الله، نشریه
کمیته فرهنگی دفتر مرکز جهاد سازندگی، تهران، ۱۳۵۹.

کتابهای مذهبی

بحث درباره مرجعیت و روحانیت: اثر مشترك محمد حسین طباطبائی، آیت‌الله
سید محمد بهشتی، آیت‌الله سید محمد طالقانی، آیت‌الله سید مرتضی
مطهری، آیت‌الله موسوی زنجانی، آیت‌الله سید مرتضی جزائری، کتاب
برگزیده سال ۱۳۴۱، نشریه شرکت سهامی انتشار، تهران، ۱۳۴۰.

شناخت، سلسله درسهای اسلامی: تألیف شهید مظلوم آیت‌الله دکتر سید محمد
حسین بهشتی، نشریه مؤسسه انتشاراتی سید جمال، تهران، ۱۳۶۰.

شیعه در اسلام: تألیف استاد علامه محمد حسین طباطبائی، نشریه انتشارات
آزادی، تهران، ۱۳۵۷.

تعدد زوجات و مقام زن در اسلام: تألیف علامه استاد محمد حسین طباطبائی،
نشریه انتشارات آزادی، تهران، ۱۳۶۱.

نظام حقوق زن در اسلام: تألیف علامه شهید مرتضی مطهری، نشریه انتشارات
صدرا، قم، ۱۳۶۰.

مسئله حجاب: تألیف علامه شهید حاج شیخ مرتضی مطهری، نشریه انتشارات
صدرا، قم، ۱۳۶۰.

امدادها ی غیبی در زندگی بشر: تألیف استاد شهید مرتضی مطهری، نشریه
جهاد سازندگی، تهران، ۱۳۶۱.

فطرت: تألیف استاد شهید علامه مرتضی مطهری، نشریه انجمن اسلامی
دانشجویان مدرسه عالی ساختمان، تهران، ۱۳۶۱.

آشنائی با علوم انسانی: تألیف علامه حاج شیخ مرتضی مطهری، نشریه
انتشارات صدرا، قم، ۱۳۶۰.

مقالات فلسفی: تألیف استاد شهید مرتضی مطهری، نشریه سازمان انتشارات
حکمت، تهران، ۱۳۶۱.

توحید، سلسله در سائی از مسجد حجر: تألیف حضرت آیت الله شهید سید
عبدالحسین دستغیب شیرازی، نشریه مسجد جامع عتیق شیراز، چاپ
شیراز، ۱۳۶۰.

معاد: تألیف مجاهد شهید آیت الله دستغیب شیرازی، نشریه مسجد جامع عتیق
شیراز، چاپ شیراز، ۱۳۶۰.

معراج، تفسیر سوره نجم: تألیف مجاهد شهید آیت الله سید عبدالحسین دستغیب
شیرازی، نشریه کتابخانه مسجد جامع عتیق شیراز، چاپ شیراز،
۱۳۵۹.

گناهان کبیره: تألیف حضرت آیت‌الله سید عبدالحسین دستغیب شیرازی، در دو جلد، نشریه بخش انتشاراتی مسجد جامع عتیق شیراز، چاپ شیراز، ۱۳۵۹.

داستانهای شگفت: تألیف شهید مجاهد آیت‌الله سید عبدالحسین دستغیب شیرازی، نشریه سازمان انتشارات صبا، تهران، ۱۳۹۶ هجری قمری.

مناظره درباره با مسائل ایدئولوژی: تألیف محمدی ری‌شهری، نشریه انتشارات یاسر، تهران، ۱۳۶۱.

ازدواج در اسلام: تألیف علی مشکینی، ترجمه احمد جنتی، نشریه مؤسسه مهر، قم، ۱۴۰۳ هجری قمری.

بیست و هشت گفتار: تألیف استاد محمد تقی مصباح یزدی، نشریه سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، قم، ۱۴۰۳ هجری قمری.

چکیده چند بحث فلسفی: تألیف استاد محمد تقی مصباح یزدی، از سلسله کنفرانس‌های ایراد شده در لندن، نشریه موسسه در راه حق و اصول دین، با همکاری سازمان آموزش انقلاب اسلامی، قم، ۱۳۶۱.

اخلاق اسلامی: تألیف استاد محیی‌الدین حائری شیرازی (سلسله دروس)، نشریه سازمان انتشارات تحکیم وحدت، تهران، ۱۳۶۰.

مالکیت در اسلام: تألیف استاد احمد آذری قمی، متن سخنرانی در سمینار اسلامی مدرسه فیضیه قم، نشریه دارالعلم قم، چاپ قم، ۱۳۶۰.

امامت: تألیف محسن قرآنتی، نشریه مرکز حجت، با همکاری مرکز انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ قم، ۱۴۰۲ هجری قمری.

اصول ایدئولوژی اسلامی: تألیف مشترك محمود رجبی و محمود محمدی و اکبر میرسیاه، نشریه موسسه در راه حق، قم، ۱۴۰۱ هجری قمری.

برخی از مسائل زندگی ساز اسلامی: اثر مشترك هیئت تحریریه "در راه حق و اصول دین" با همکاری سازمان آموزش انقلاب اسلامی، چاپ قم، ۱۴۰۲ هجری قمری.

اینست آئین ما: تألیف علامه محمد حسین آل کاشف الغطاء، ترجمه و شرح از ناصر مکارم، نشریه کتابخانه بزرگ اسلامی و انتشارات غدیر، چاپ ششم، تهران، ۱۳۵۹.

تشیع علوی و تشیع صفوی: تألیف علی شریعتی، نشریه کتابخانه دانشجویی دانشگاه ادبیات و علوم انسانی، تهران، ۱۳۵۲.

با مخاطبهای آشنا: تألیف علی شریعتی، نشریه سازمان انتشارات حسینیه ارشاد، تهران، ۱۳۴۹.

بازگشت به خویشتن: تألیف علی شریعتی، نشریه حسینیه ارشاد، تهران، ۱۳۵۰.

مسئولیت شیعه بودن: تألیف علی شریعتی، نشریه حسینیه ارشاد، تهران، ۱۳۵۰.

زندگی نامه نایب الامام خمینی: نشریه سازمان پانزدهم خرداد، تهران، ۱۳۵۸.

بیست و سه سال: تألیف علی دشتی، چاپ بیروت، ۱۳۵۶.

شیعیگری: تألیف احمد کسروی، چاپ عکسی از روی متن منتشر شده تهران، نشریه انتشارات شهباز، پاریس، ۱۳۶۱.

اسلام شناسی از دیدگاه فلسفی و علمی: تألیف بابک دوستدار، نشریه مرکز انتشارات کاوه، تهران، ۱۳۵۷.

شیعه کیست و تشیع چیست؟: تألیف محمد جواد مغنیه، ترجمه علی اکبر کسمائی، نشریه کتابفروشی اقبال، چاپ چهارم، تهران، ۱۳۶۱.

کتابهای تاریخی

تاریخ تمدن اسلام: تألیف جرجی زیدان، ترجمه علی جواهر کلام، نشریه مؤسسه امیرکبیر، تهران، ۱۳۴۵.

اسلام در ایران: تألیف ای.پ. پتروشفسکی، ترجمه کریم کشاورز، نشریه انتشارات پیام، تهران، ۱۳۵۰.

پرتو اسلام: ترجمه از "ضحی الاسلام" احمد امین مصری توسط عباس خلیلی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۳۶.

درسهائی درباره اسلام: تألیف ایگناس گلدزیهر، ترجمه علینقی منزوی، نشریه کمانگیر، چاپ دوم، تهران، ۱۳۵۵.

جهان اسلام در دوران خلافت: تألیف برتولد اشپولر، ترجمه قمر آریان، نشریه مؤسسه امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۴.

زندگانی محمد: تألیف محمد حسنین هیکل، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ ششم، تهران، ۱۳۵۵.

دو قرن سکوت: تألیف عبدالحسین زرین کوب، نشریه سازمان انتشارات جاویدان، تهران، ۱۳۵۵.

تاریخ ایران بعد از اسلام: تألیف عبدالحسین زرین کوب، نشریه مؤسسه امیرکبیر، چاپ دوم، تهران، ۱۳۵۵.

کارنامه اسلام: تألیف عبدالحسین زرین کوب، نشریه مؤسسه امیر کبیر، تهران، ۱۳۵۵.

تاریخ اجتماعی ایران از انقراض ساسانیان تا انقراض امویان: تألیف سعید نفیسی، نشریه مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، ۱۳۴۲.

خلاصه تاریخ سیاسی اجتماعی و فرهنگی ایران، از آغاز تا پایان عهد صفوی: مجموعه مقالات از ذبیح الله صفا، نشریه مؤسسه امیر کبیر، چاپ دوم، تهران، ۱۳۵۶.

تاریخ نهضت‌های فکری ایرانیان از حمله تازیان تا ظهور صفاریان: تألیف عبدالرفیع حقیقت (رفیع)، نشریه شرکت چاپ انتشارات ایران، تهران، ۱۳۴۸.

از مزدک تا بعد: تألیف رحیم رئیس نیا، نشریه انتشارات پیام، تهران، ۱۳۵۸.

تاریخ اجتماعی ایران: تألیف مرتضی راوندی، در سه جلد، نشریه مؤسسه امیرکبیر، تهران، ۱۳۴۱.

تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران، از مرگ تیمور تا مرگ شاه عباس: تألیف
ابوالقاسم طاهری، نشریه کتابهای جیبی و موسسه انتشارات فرانکلین،
تهران، ۱۳۴۹.

زندگانی شاه عباس اول: تألیف نصرالله فلسفی، نشریه کتاب کیهان، تهران،
۱۳۴۱.

انقراض سلسله صفویه: تألیف لارنس لاکهارت، ترجمه اسماعیل دولتشاهی،
نشریه بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۴.

تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر: تألیف سعید نفیسی، نشریه
مؤسسه انتشارات بنیاد، تهران، ۱۳۴۴.

تاریخ تحولات سیاسی ایران در قرون معاصر: تألیف عیسی صدیق، نشریه
دانشگاه تهران، چاپ ششم، تهران، ۱۳۵۱.

خاطرات حاج سیاح، یا دوره خوف و وحشت: بکوشش وحید سیاح، نشریه
مؤسسه امیرکبیر، چاپ سوم، تهران ۱۳۵۹.

خاطرات و خطرات: توشه‌ای از تاریخ شش پادشاه و گوشه‌ای از دوره زندگی
من، تألیف مهدقلی هدایت (مخبرالسلطنه)، نشریه کتابفروشی زوار،
چاپ دوم، تهران، ۱۳۴۴.

شرح زندگانی من، یا تاریخ اجتماعی و اداری قاجاریه: تألیف عبدالله مستوفی،
نشریه کتابفروشی زوار، چاپ دوم، تهران، ۱۳۴۳.

ملیت و زبان، نقش دیوان و دین و عرفان در نثر فارسی: تألیف شاهرخ
مسکوب، پاریس، ۱۳۶۱.

اسرار و عوامل سقوط ایران، دفتر اول، آخوندیسم: تالیف ناصر ملکی (بدون نام ناشر)، نیویورک، ۱۳۶۱.

گاتها: ترجمه و تفسیر از ابراهیم پورداوود، نشریه انجمن ایران شناسی، تهران، ۱۳۶۶.

لغتنامه دهخدا: تألیف علی اکبر دهخدا، زیر نظر محمد معین، نشریه دانشکده ادبیات دانشگاه تهران و سازمان لغتنامه، دوره کامل، تهران، ۱۳۲۵ تا ۱۳۶۰.

مطبوعات

دوره‌های روزنامه‌های:

اطلاعات، کیهان، جمهوری اسلامی: از سال ۱۳۵۸ به بعد.

دوره‌های هفته‌نامه و ماهنامه‌های:

اعتصام: ماهنامه انجمنهای اسلامی ادارات کار و کارخانجات.

پاسدار اسلام: نشریه دفتر تبلیغات اسلامی، قم.

پیام انقلاب: ارگان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی.

پیام هاجر: ارگان سازمان‌های زنان اسلامی.

جهان زنان: نشریه بنیاد نجم الحاجیه.

خانواده: ماهنامه ارتش جمهوری اسلامی ایران ویژه خانواده‌ها.

راه زینب: نشریه گروه انتشاراتی اطلاعات.

زن روز: نشریه گروه انتشارات کیهان.

سروش: نشریه رسمی جمهوری اسلامی.

شاهد: نشریه بنیاد شهید.

صف: ماهنامه ارتش جمهوری اسلامی.

نامه انقلاب اسلامی: نشریه جمهوری اسلامی برای ایرانیان خارج از

کشور.

نگهبان انقلاب اسلامی: نشریه کمیته انقلاب اسلامی.